

# بختیاری

دور، جلوہ گاہ فرهنگ

[www.Bakhtiaries.com](http://www.Bakhtiaries.com)



مؤلف: عبدالعلی خسروی (فائد بختیاری)

سرآغازی بود نام خداوند      که دارد ریشه در جان هترمند  
نهاد پرفروغ تابناکش      مرا با درد مردم داده پیوند

## این کتاب را هدیه میکنم به :

۱- به همه فرهیختگان سرزمین اهورائی بختیاری که به  
قلم ارج می‌نهند و برای قلمزنان ایل خود پایگاه رفیعی در قلب  
خویش دارند .

۲- به همه ارجمندم بانو بلقیس کردیان که همواره  
کاستی‌های زندگی را بجان خرید تا فرزندان تحصیلکرده‌ای  
بجامعه خود عرضه کند و در این بهر آرم منم به  
افزون طلبی‌هایم در زمینه‌های فرهنگی دست یابم

[www.Bakhtiaris.com](http://www.Bakhtiaris.com)

[www.Bakhtiaris.com](http://www.Bakhtiaris.com)

## فهرست این کتاب

صفحه	www.Bakhtiaries.com	عنوان
۵		۱- پیشگفتار
۱۰		۲- مروری بر کتاب‌های پنجگانه
		۳- بخش اول:
۲۲		از ایذه تا شانزده‌لیزه
		۴- بخش دوم:
۶۸		شناخت ساختاری مناطق بختیاری
		۵- بخش سوم:
۲۲۱		نوشته‌ها و خاطره‌ها درباره بختیاری
		۶- بخش چهارم:
۳۹۸		افسانه‌ها و متل‌ها
		۷- بخش پنجم:
۴۱۷		آثار سخنوران بختیاری
		۸- بخش ششم:
۵۲۷		بختیاری بروایت تصویر

[www.Bakhtiaris.com](http://www.Bakhtiaris.com)

[www.Bakhtiaris.com](http://www.Bakhtiaris.com)

www.Bakhtiaris.com

## پیشگفتار

سوگ این شهنامه پایانی ندارد باز هم  
سرگنشت رستم و مهراب های تازه ای است

آنچه را که نگارنده در آئینه باور خود رقم می زند کتاب پنجم با نام «بختیاری در جلوه گاه فرهنگ» می باشد و آنچه را که در توان و بضاعت خود به سخنان نهائی تعبیر می کنم در حقیقت آغازی است برگنجینه نوشتارهایی که همزمان با کارهای من راهیان امروز و بویژه نسل فردا همباران دیگرم رقم میزنند.

اما چرا این کتاب آخرین کارم در این زمینه می باشد زیرا حرفهایم را زده ام و گفتنی ها را تا حدی که باز یافته ام گفته ام و اکنون که بر مرز هفتاد سالگی قرار دارم باور دارم که دیگر فرصتی برای پژوهش بیشتر در چنین کارهای توانفرسایی نمانده و مغزها و اندیشه های جواتتری را در ایتراه می طلبد که ادامه دهنده راه ما باشد، کتاب پنجم محتوای زیرین را در نهاد خود دارد.

۱ - بخش اول: پس از پیشگفتار و مقاله ای بنام مروری بر کتاب های پنجگانه، «از ایذه تا شانزله» نام دارد که از ترکیب واژه ایذه شهرستانی که مرکز بختیاری گرمیری است و شانزله ای که در حقیقت نشانه گویای شهر پارس می باشد شکل یافته هر چند که ظاهر مادی آنان از لحاظ ساختاری فرقی با هم دارند از زمین تا آسمان ولی در بافت معنوی بهمان نسبت دیوار فاصله را می شکند و امتیازهای فراوانی به شهرستان ایذه می دهد که ما در جریان مطالعه و پژوهش عمقی به این نتیجه خواهیم رسید، طبیعی است همانطور که خیابان شانزله مانند یک یاخته از پیکر مورد مطالعه ماست از کشور فرانسه، شهرستان ایذه هم حکم همان یاخته را دارد از پیکر تمام سرزمین بختیاری و شاید در گستره بازتری در فطرت و نهاد و باور مردم، سکنه ایذه فاکتوری از تمام ایران زمین و مردم شانزله ای که حکم واحدی از

سرزمین مغرب زمین را دارند با تفاوت‌های خیلی کمی، اگر من در ارائه این مقاله از عهده برآمده باشم می‌توان فاصله شرق و غرب را در یک کفه ترازو نهاد و نتیجه مطلوب از آن گرفت.

۳- بخش دوم: شناخت ساختاری مناطقی از بختیاری همراه با رویدادهای تاریخی و مردمش که شاید تاکنون ناشناخته مانده که در این بخش حتی معرفی یک روستای بختیاری می‌تواند مهم باشد که اگر مُشت نمونه خروار باشد معرفی مثلاً روستای کاج یک نمونه برداری است از همه سرزمین بختیاری که در آن تجزیه یک قطره آب بیانگر ویژگی‌های نهادی اقیانوس بیکران سرزمین ماست.

۳- بخش سوم: نوشته‌ها و خاطره‌ها در بختیاری که حجم بیشتری از کتاب را در برداشته و می‌تواند باز یافتی باشد از نظریه‌ها و اندیشه‌های مردم درباره این سرزمین افسانه‌ای و انسان‌پرور در بافت ایلمداری.

۴- بخش چهارم: بختیاری بروایت تصویر، بخشی که بی‌کلام است ولی هزار زبان در ذهن ما جلوه‌گر خواهد شد چنانکه هر عکسی را که در مرحله نخستین نگاه کردیم برای بار صدم هم نگرشی بر آن خواهیم داشت بیاوری که نکته‌ای و سخنی از آن دریافت خواهیم کرد که شادروان عشقی می‌فرماید.

به عکس من بتوای عکس من هر آنچه بمن ز نیک و بد گذرد با تو آن نخواهد ماند

بیادگار من ای یادگار بدبختی بمان که غیر تو از من نشان نخواهد ماند

آنانکه با رویدادهای تاریخی سر و کار دارند بر عکس این تصور عشقی می‌اندیشند زیرا از دیدن یکبار دیگر تصویر عشقی، همه رویدادهایش در تصویر به ذهن آدمی تبا در می‌شود چنانکه اوحدالدین کرمانی سروده است:

زان می‌نگرم به چشم سر و صورت زیرا که ز معنی است اثر در صورت

این عالم صورتست و ما در صوریم معنی نتوان دید مگر در صورت

و شاعر معاصر رعدی آذرخشی خطاب به برادر لال خود می‌فرماید من ندانم به نگاه تو چه رازی است نهان، که من آن راز توان دیدن و گفتن توان، یا به پندار سایه شاعر معاصر:

نشود فاش کسی آنچه میان من و تست تا اشارات نظرنامه رسان من و تست

در این بخش تصویرها در نهاد خود نعره می‌کشند و راز درون خود را آشکار می‌سازند،

تا آنجا که فرصتی بود و امکانی و پای رهپوی پژوهش را مجال، تصاویری از سرزمین بختیاری در برابر دیدگان خوانندگان ارجمند خود گشودیم، از مکانها، انسانها و اشیائی که در عین خموشی یک جهان گفتار با خود دارند و ذهن ما را با اندیشه‌هایی فراسوی زندگی آنان خواهد کشانید.

۵- بخش پنجم: آثار سخنوران بختیاری که اگر فاکتوری از کلیه سخنوران بختیاری نباشد ولی اکثریت را در بر می‌گیرد باوری که قدمت هیچکدام از یکصدوپنجاه سال به آنسوی تاریخ نخواهد انجامید زیرا در حال حاضر ما سندی بیش از این نداریم و اگر شعری در مردم بعنوان تک بیتی در زمینه حماسه‌های تاریخی و عشقی جاری است سینه به سینه رسیده و تاریخ گویش آنهم قطعی نیست این عزیزان که شعرشان در این بخش آورده می‌شود بیشترشان در قرن حاضر جلوه‌گر شدند و افسانه‌های بختیاری را در گویش مادری سروده‌اند.

در اینجا قصدمان معرفی همه آغازگران نبود بلکه طلایه‌داران و نام‌آوران در ذهن ما شکل گرفت و در این بخش آوردیم زیرا یک نوشته بدون فرهنگی با یک جنگ شعر تفاوت بسیار دارد که باید این قبیل آثار بدون کمی و کاستی در این بخش حیات خود را آغاز نمایند. بدور از تجربه‌گیری، که اگر آغازگران ارجمند ما با سعه‌صدر و فروتنی با آن برخورد نمایند. به پیشگامی آنان باور خواهند داشت.

چنانکه آیندگان نیز همین شاعران را سرلوحه کار خود قرار خواهند داد، در زمینه این کتاب مارقرنس و یا بازگشتی به منابع و آثار دیگران نداشته‌ایم که ما خود پایه‌گذار و مرجعی خواهیم بود که کاری است تولیدی و در آینده منبع نگرش دیگران قرار خواهد گرفت.

شک نیست که همیشه حرف‌های تازه‌ای در جهان وجود خواهد داشت که ناگفته مانده، و اندیشه‌های تازه‌تری خلاق آن خواهد بود، برای نمونه مثالی می‌آوریم تا آشکار گردد که همیشه سخنان نگفته و اندیشه‌های نامنوده در جهان بکارت خود را حفظ خواهند کرد.

می‌دانیم که در گنجینه ادبیات، نظامی گنجوی دریائی از فضل و کرامت را در خمسه نظامی بر جای نهاده و داوری کردن خلاف درباره این کتاب و آثار ارزنده سازنده‌اش خطائی نابخشودنی بشمار می‌آید.



اما باز هم بجای سخن در میان است، در داستان عشقی، جناسی لیلی و مجنون که از آثار ناب همه دوران‌های تاریخ است در بخشی که مجنون با لیلی گفتگویی دارد به این مضمون

چون با دگری شدی هم آفوش      ما را به زبان مکن فراموش

این سخن در ذهن ما بماند تا به بیان دیگری از زبان لیلی و مجنون سروده مکتبی برسیم، شاعری که در مقام ارزیابی پله‌های زیادی با نظامی فاصله سخنوری دارد.

این شاعر که چند قرن بعد از نظامی بظهور پیوست اندیشه تازه‌تری را در این گفتگوی مجنون با لیلی مطرح می‌کند که الحق والانصاف سخن والاتری است.

دستی که کشد ترا در آفوش      آن دست بریده بساد از دوش

چشم نگرنده تو سادام      از پوست برون چو مغز بادام

علو طبع و اندیشه آسمانی این شاعر از نظر ژرفای اندیشه عرفانی و اخلاقی، شکننده سخن نظامی است و با هیچ توجیهی گفته نظامی نمیتواند بعنوان یک آرمان و اندیشه اخلاقی در کفه ترازوی داورى قرار گیرد که در این سنجش پارسنگی از زمین تا آسمان خواهد برد و اگر مکتبی دیگر هیچ سخن ارزشمندی نگفته باشد برای همه داورها همین سخن کافی خواهد بود.

www.Bakhtiaries.com

نتیجه‌ای که از این سخنان خواهیم گرفت آنستکه مثلاً سخن شادروانان حسین پژمان و داراب افسر و سخن من نگارنده و سخنوران معاصر نمیتواند آخرین اندیشه باشد و فرض ما بر آنست که هر سخنوری در جایگاه خود حرفی تازه برای گفتن دارد.

و بنابراین هیچ شاعری حق ندارد مانند ایرج میرزا ادعا کند که:

ختم بر من گشت شعر و شاعری چونانکه شد      بر محمد خاتم پیغمبران پیغمبری

و چنانکه دیدیم بسیاری از شاعران بعد از ایرج میرزا جایگاهی در خور بدست آوردند که در حد فراز به گنجینه ادبیات ما افزوده شد.

بنابراین تسخیر همه روزگاران که در آینده می‌آیند با دست هیچکس میسر نیست که در انحصار فرد بخصوصی باشد.

بخش ششم: افسانه‌ها و متل‌ها که گاهی بنظر می‌رسد قابل بحث در یک کتاب فرهنگی نباشد ولی تسل‌های ما با همین افسانه‌ها و متل‌های مادر بزرگها و پدر بزرگها پرورده شدند و

توانستند در میدان‌های جنگ نبوغ خود را ظاهر سازند.

از دشمن ترسند و از دیدن شیر و پلنگ بی‌می‌دل راه ندهند و گاهی هم مانند اسدخان شیرکش با این سلطان جنگل مقابله نمایند و او را بکشند بدین لحاظ اهمیت این بخش بخوبی نمودار میشود.

به امید آنکه این کتاب پنجم مانند کتاب‌های چهارگانه پیشین مورد پسند طبع هم‌تباران هم‌زمان قرار گیرد و ما را مشمول درود و تحسین و دعای خیر خود فرمایند.

عبدالعلی خسروی

(قائد بختیاری)

**بختیاری**  
**در**  
**جلوه گاه فرهنگ**  
**کتاب پنجم**

**مؤلف:**

**عبدالعلی خسروی «قائد بختیاری»**

## شناسنامه کتاب

عنوان : بختیاری در جلوه گاه فرهنگ کتاب پنجم

مؤلف : عبدالعلی خسروی «قائد بختیاری»

ناشر : انتشارات شهسواری اصفهان

چاپ : اصفهان

لیتوگرافی : ایران

صحافی : پیمان

خدمات کامپیوتری: نظری

تعداد : ۱۰۰۰ جلد

تاریخ چاپ : ۱۳۷۹

## مروری بر کتابهای پنجگانه

بیاری پروردگار و به مدد همکاران ارجمند بختیاری تا اینجا توانستیم پنج جلد کتاب خود را در زمینه‌های تاریخی، فرهنگی، گویشی تقدیم گنجینه ادبیات ایران عزیز و سرافراز نمائیم و پیوند جاودانه‌ای بین فرهنگ بومی بختیاری با فرهنگ کهن فارسی (فرهنگ مادر) بزیم و گویش و عناصر فرهنگی فراموش شده دیارمان را بشناسانیم، همواره اعتقاد ما بر این بوده است که اگر زبان سترگ فارسی بتواند با چنین انگیزه‌ها و روش‌های ابتکاری شاخه‌های بومی و محلی را در خود بپذیرد و پپروراند قادر خواهد بود که سرانجام یک پیرایشی انجام دهد و شانه خود را از زیر بار واژه‌های وام گرفته از فرهنگ بیگانه خالی نماید.

آنان که نمیخواهند این زحمت را بر خود هموار نمایند و این مسئولیت مهم تاریخی را بر دوش بگیرند از کنار اینکار پراج بسادگی و بی تفاوت می‌گذرند و بر این باورند که اگر ما به واژه‌های نیاز داشتیم که در زبان فارسی معادل آنرا نیافتیم بیدرنگ باید دست بدامن زبان‌های بیگانه شویم و بهر صورت نیاز روز خود را بر طرف نمائیم، حتی شریف‌ترین زبانی که ما در طی دوران‌های تاریخ از آن سود جستیم زبان پرمایه عربی است که کتاب‌های قطور و آثار ارجمند از دوران‌های پیشین با ترکیب زبان عربی بیادگار مانده است که مطالعه آن محدود شد به حوزه‌ها و تالارهای تحقیق دانشمندان، گوئی که این کتابها راهی به مجامع کوچک و بازار نیافتند و اکثریت قریب به اتفاق مردم توان خواندن این کتابها را نداشته و ندارند، طبیعی بود که بتدریج و در طی قرن‌ها، بیک استعمار زبان گرفتار آمدیم که قسمتی از هویت تاریخی ما را در بر گرفت و اگر در آینده نیز پژوهشگری بخواهد پژوهشی در زبان فارسی انجام دهد در خود فرو می‌ماند که این زبان ناب فارسی است که روی آن تحقیق می‌کند یا مخلوطی برگرفته از زبان‌های بیگانه، این بی‌تفاوتی‌ها در راستای این اندیشه صورت گرفت که تفکر جهان وطنی از دیرباز به ارگانی تبدیل گردید که بی‌خویشی و بی‌هویشی جایگزین اصالت‌ها قرار گرفت، فی‌المثل بعد از انقلاب اسلامی بسیاری از اندیشمندان که فضای ایران را برای ادامه زندگی خود مناسب ندیدند به کشورهای دیگر مهاجرت کردند و خود را از درگیری‌های فکری و اجتماعی و اخلاقی که در جامعه متلاطم ما بوجود آمده بود رها کردند

و در بهشت رؤیای خود آرمیدند ولی آنانکه دلبستگی و عشق به سرزمین مادری داشتند ماندند و تمام مخاطرات این تلاطم را بجان خریدند، گرچه حساب‌های آنان از نظر مادی درست از آب درآمد زیرا در همان حالتی که رمال ایران سقوط کرد و ایران دچار تورم گردید آنان با دلار سر و کار پیدا کردند ولی، رنج تنگناهای اقتصادی را بجان خریدیم، اما برای دلبستگان سرزمین تباری آن جاذبه‌ها چندان هم دلچسب نبود زیرا نان و پنیر خوردن در زیر درخت چنار و پای چشمه‌ساران سرزمین مادری بمراتب رجحان داشت و آنانکه با فرهنگ ایرانی مأنوس بودند حتی از بکار بردن واژه رایانه بجای کامپیوتر راضی تر بودند و اندیشه جهان وطنی در جسم و جان آنان رسوخ نکرد، بگذریم که عده‌ای از این عزیزان هموطن یا مشکل سیاسی داشتند و یا از شناور شدن در دریای نابسامانیها کم‌توان و بی‌جرات بودند.

از طرفی در ایران در اثر تلاطم دوران انقلاب روح قانونگرایی کمرنگ شده بود و فضای زندگی ناامن والا خیلی را هم من می‌شناختم که از لحاظ میهن دوستی و دلبستگی به سرزمین تباری دست کمی از ما نداشتند، دوستی دارم که بعد از انقلاب راهی یئنگه دنیا شد، آنروزها مسافرت به کشورها هم از لحاظ اقتصادی و هم از لحاظ سیاسی مانند آب خوردن بود حالا هر وقت که تلفن می‌کند برآستی حق‌گریه‌اش را در تلفن می‌شنوم که این فارسانی عزیز می‌گوید کاش پایم در اینجا گیر نبود و فرصت داشتم در کنار ده چشمه فارسان زیر آن درخت‌ها نان و پنیر می‌خوردم و با پیرغار راز و نیاز میکردم و گاهی هم شب‌های جمعه بر سر قبر مادر شادروانم می‌رفتم و اشکی بر مزارش نثار می‌کردم و اکنون که بچه‌ها در اینجا ریشه گرفته‌اند منم بناچار رسوب کردم.

در اینجا هدف ما فرق نهادن بین اندیشه جهان وطنی و داشتن هویت سرزمین تباری است در بیان این اندیشه، دیگر در دهه‌های اخیر بتدریج ملتها از زیر یوغ این اندیشه شانه خالی می‌کنند و به سنت تباری برمی‌گردند.

آنچه را که کتاب شاهنامه فردوسی در درون ما به عظمت و شکوه رسیده آنست که نمایانگر زبان فارسی سره می‌باشد و شاید اگر حکیم بزرگوار ثوس امروز در قرن ما می‌خواست به سرایش چنین شاهنامه‌ای بپردازد نمیتوانست از باتلاقی ایتمه و اژه‌های نامأنوس بیگانه بیرون بیاید، گرچه از سخن اصلی دور افتادیم ولی بیان این حقایق ما را در ارائه راهمان مصمم‌تر خواهد کرد.

ما در آغاز پژوهش روی عناصر فرهنگی به این نتیجه رسیدیم که سرزمین وسیع

بختیاری که براساس پژوهش اینجانب در کتاب چهارم گویش، دارای هزاران سال سابقه گویش است که روی پیکره فارسی باستان استوار است، هنوز دارای کتابی مدون تاریخی نبود که بتوان هویت این ایل جلیل را دریافت، اینکار نیازی به فروختن جرقه‌ای داشت که نهادهای اندیشمند و صاحب قلم را به حرکت در آورد و چنین شد که با انتشار نخستین کتاب خود با نام فرهنگ بختیاری دیدیم که به شکوفایی و حرکت اندیشه‌ها منجر گردید، کتاب دوم با عنوان تاریخ و فرهنگ بختیاری، کتاب سوم با نام فرهنگ و ادبیات بختیاری و کتاب چهارم با عنوان گویش بختیاری با قلم اینجانب بروی صفحه آمد و اکنون هم دست‌اندرکار چاپ کتاب پنجم با عنوان بختیاری در جلوه‌گاه فرهنگ میباشم.

نوعی رسالت فرهنگی را انجام داده‌ام که چاپ و انتشار این کتابها بیشتر روی مسائل تاریخی دور می‌زد ولی می‌دانیم که کار بر روی عناصر فرهنگی بیشتر مورد نظر بود و آگاهی داریم که تنی چند از هم‌تیاران ما در حال تحقیق و تدوین کتابهایی در پی نوشت کتاب‌های ما می‌باشند و بتدریج دارد آرزوی همیشگی ما بداشتن کتاب‌های متعددی در زمینه شناخت ارگان‌های فرهنگی، ادبی، تاریخی و اجتماعی تحقق می‌یابد درینا که زمان انتشار این آثار مصادف با کمبود اعتبار برای تهیه کاغذ و هزینه لیتوگرافی و صحافی گردید و دیگر ناشران ارجمندی که در سال‌های رکود کتاب، زیان دیدند حاضر به قبول سرمایه‌گذاری روی کتاب نبودند و اینجانب ناچار بودم در هر نوبتی که کتاب چاپ می‌کردم مبالغی زیر قرض بروم، شاید خواننده عزیز بگوید در اینصورت چه شتابی برای اینکارها داشتی و یا بزبان ساده‌تر بیمار بودی که خود را به این دردسر بکشانی پاسخش ساده بود مثل اینکه به مجنون بگویند که دنبال عاشقی را رها کن و بلاها و محنت‌ها را در این راه بر جان خریداری مکن.

آخرین فکر من آنست که توانسته باشم پانجمین جلد از این سری کتاب را بی‌بازار کتاب‌خوانی روانه کنم و سپس یکجا هر پنج جلد را با هم تجدید چاپ نمایم که خواننده برای پیدا کردن کتابها سرگردان نشود آثار منتشر شده در این کتابها عبارتند از رویدادهای گذشته‌های دور و نزدیکی زندگی این ایل ارجمند در گستره جنگها، حماسه‌ها، غمها، شادینها و شعرهای سوگنامه، برخاسته از سینه مردان و زنان نه چندان شاعر اما پر احساس و درد آشنای کوهستانها، شناخت مردان و زنان تاریخی، شاعران و سخنوران نامدار دیروز و امروز، تصاویری از هنجارها و ناهنجارها، پایداریها و بردباری‌های انسان‌های این سرزمین را در پیش روی هم‌میهنان خود گشودیم و برآستی پنجره‌هایی از ناشناخته‌های این

انسان‌های سخت‌کوش را از ماورای زرده، این دیوارهای بلند کوهستان‌های زاگرس میانی تا دور افتاده‌ترین کراته‌های کارون و اروندرود باز کردیم و نبرد همیشگی آنان را با عوامل طبیعت بیاد آوردیم.

بیاور خودمان این زیربنای استواری بود که بنا نهادیم تا دیگران در غنا بخشیدن و تکامل دادن به این بنای توینیاد کوشش خود را بکار بیرند ما می‌دانیم که دو سه تن از دانشوران بختیاری از یکصد و پنجاه سال پیش به اینسوی تاریخ با امکانات اندکی که داشتند آغازگران این راه بودند که اگر نامی از آنان برده نشود گفتار ما ناقص خواهد ماند مانند مرحوم حسینقلی خان ایلیخانی، مرحوم سردار اسعد، مرحوم اسکندرخان عکاشه، مرحوم سردار ظفر و از شاعران ملاذوالفعلی کرونی، داراب افسر، پژمان بختیاری، عبدالحسین احمدی و دیگران که خط حرکت ما را نهاده بودند و یادشان در همیشه تاریخ ماندگار خواهد بود.

یکی از شاخص‌ترین تلاش ما پیرامون توان بخشیدن به اشعار بومی سرود «گوشی» بود که ما به یک بُعد نماییم و به دو سه تن شاعر بومی سرود گذشته اکتفا نکنیم بنحوی که توانستیم بیش از بیست شاعر گوششی که با زبان مادری شعر می‌سرایند. پیرامون خود داشته باشیم که هر کدام با نوآوری‌های خود توانسته‌اند به پیکر نیمه‌جان شعر گوششی بختیاری روانی تازه به بخشند و این خود می‌تواند نقطه عطفی در تاریخ و ادبیات قوم بختیاری باشد، کارآئی و سودمندی بومی سرایان را اگر با تحقیقی آگاهانه بررسی کنیم باین نتیجه می‌رسیم که اگر درخت زبان فارسی را با ریشه کهن و تنه عظیم آن در نظر بگیریم، شاخه‌های پرباری چون لهجه‌های کردی، لری بختیاری، لرستانی، لکی، کوه‌گیلویه و بویراحمد، گیلکی، سیستانی، بلوچی، خراسانی، مازندرانی، آذری، خوزی، همدانی، کرمانشاهی و لهجه سواحل کویر ایران بیاریش آمده و به تنومندی آن فرمان داده است.

شک نیست که دیر یا زود فرهنگستان زبان ایران اگر بخواهد یک فرهنگنامه مدّون و کامل و فراگیر از زبان فارسی و شاخه‌های پیرامون آن داشته باشد ناگزیر خواهد بود که اندیشمندان رشته‌های مختلف گویش را بکار گیرد و کار تاریخی خود را که نیاز زمان ماست پیگیری کند، در آنصورت در آینده‌ای نه چندان دور تعداد کتاب‌های زبان‌شناسی در آرشیو فرهنگ ایران به صدها کتاب سر بر می‌کشد و آنگاه می‌توانیم ادعا کنیم که هر چه در طول تاریخ در پرتو هجوم‌ها و شیخون‌های بیگانگان از دست داده‌ایم جبران خواهیم کرد.

گفتنی است، نگارنده در طول عمر مؤثر خود که به نیم قرن می‌کشد هرگز شاهد برگزاری



یک سمینار و یا کنگره‌ای در کشور خود نبوده‌ام که هدفش ارج نهادن به این کیفیت فرهنگی باشد و اگر هم نشست‌هایی در فراگرد این اندیشه بهم پیوسته است صرفاً جنبه‌های سیاسی، مصلحتی و نمایشی آن بر اصل نیازهای اساسی حاکم بوده است.

امیدواریم که در زمان خود شاهد دگرگونی‌های اساسی در این زمینه باشیم و قرن بیست‌ویکم را دوران شکوفائی فرهنگ‌های اصیل و بازگشت به هویت‌های درون‌نباری بنامیم، در این کتاب ما با عناصر فرهنگی، تاریخی، سیاسی و اجتماعی بختیاری بیشتر آشنا خواهیم شد که گام‌های فراتری با اندیشه‌های نوین کامل‌کننده مجموعه چهار جلدی گذشته ما خواهد بود، با ارائه این پنج جلد کتاب که یک‌دوره فرهنگی بختیاری است ما توانسته‌ایم به پیچیدگیها و ناشناخته‌های تاریخی و رویدادهای معاصر دست یابیم و پلی بزنیم از نسل معاصر به آنسوی تاریخ و نسل‌های گذشته که عبور از آن برای همه پژوهشگران، نویسندگان و شاعران ارجمند آسان خواهد بود.

عبدالعلی خسروی

«قائد بختیاری»

## روح نویسندگی را ارج بگذاریم

آنچه را که مربوط به گذشته سرزمین بختیاری بود در پنج جلد کتاب خود مورد بررسی قرار دادیم و در پایان اینکار به یک جمع بندی نیاز داریم و یک مروری هم داشته باشیم بر آنچه که گفتیم و نوشتیم، ما در جریان کارهای خود سه مسئله اساسی در پیش رو داشتیم که عبارت بودند از:

۱- شناخت هویت تاریخ گذشته بختیاری با تمام ابهام و سردرگمی.

۲- آنچه را که با دریافت تاریخ روشن بختیاری از دوران صفویه به اینسوی تاریخ بوده است.

۳- تاریخ معاصر که نوشته‌های ما کمی جنجال برانگیز از آب درآمد زیرا برخی از خوانندگان ارجمند ما بر اساس نظریه یکسویه خود داوری کردند.

**الف:** در مورد شناخت هویت تاریخ گذشته که بدوران قبل از اسلام و بعد از آن بر می‌گردد، از میان نقطه‌های نامروده و دهلیزهای تاریک تاریخ گذری داشتیم و روی حدس و گمان‌ها پی بردیم که گوش ایل بختیاری ریشه در زبان فارسی باستان و واژه‌های اوستایی داشته و آنرا در کتاب گوش بختیاری آشکار نمودیم و پیکره‌ها و سنگ بنشته‌های سینه کوهستانها ما را به قدمت تاریخی این سرزمین راهنمایی کرد و پژوهش باستانشناسان در ارائه بیاری از ناشناخته‌ها ما را رهنمون گردید و وجود آثار بردگوری‌ها (شکاف کوهستانها مربوط به گبرها) و آتشکده‌ها که در گوشه و کنار دامنه کوهستان‌های شهرستان‌های مسجد سلیمان و ایذه وجود دارد، بیانگر این اندیشه اساسی شد که سالیان درازی مردم این خطه با مذهب زرتشت سر و کار داشته‌اند که طبعاً این پیشینه به سه هزار سال می‌رسد، نگارنده در کتاب سوم فرهنگ و ادبیات بختیاری پژوهش در این زمینه را وجه همت خود قرار دادم که پلی بزنم بر مهاجرت آریائی‌های این خطه با ایلوندان عیلامی که آنانرا در یک ریشه استوار از شمال فلات پهناور ایران تا کرانه‌های بین‌النهرین که طبعاً منطقه آتران و آشان را شامل می‌شده پیوند دادم. که هنوز هم نقطه‌های تاریک و مبهم در این زمینه وجود دارد و

آن اینست که ساکنین این خطه آیا تبار همین بختیاری‌های کنونی بوده‌اند که تطوّر یافته‌اند و به نسل امروز منتهی شده‌اند و دگرگونی تباری و نژادی حاصل شده است و همانطور که در بخش معرفی شهرستان ایذه پیش‌بینی کردم حدس زدم که آن نقطه ابهام و یا حلقه مفقوده سرانجام در نپه‌های سر به مهر شهرستان ایذه آشکار خواهد شد چنانکه با کشف مجسمه سرباز پارتی که با لباس امروزی بختیاری مطابقت دارد دانسته شد که لااقل این مردم تا دوران اشکانی و هجوم اسکندر با همین ویژگی تباری امروز حضور داشته‌اند، از آنجا که تاریخ‌نویسی افسانه‌سرائی نیست که بشود کتابها را پر کرد لذا گام به گام نیاز به استناد دارد، ما به سنگ نوشته کشف شده از عقبلی شوشتر زیاد متکی نیستیم که پژوهشگر توانا اصغر کریمی در کتاب سفر به سرزمین بختیاری آورده که در آن آتاشکال یکی از سران سلسله هیلام می‌نویسد «من فرمانروای پلایبخش سرزمین آنزان و آنشان و کوههای این منطقه هستم» که بخواهیم کوههای منطقه را حمل بر بختیاری کنیم. زیرا پژوهشگر گرامسی آقای کریمی باور کرده که منظور آتاشکال همان سرزمین بختیاری است.

ما در این داوری نیاز به سند تاریخی بیشتر و روشتری داریم، منطقه کوهستانی زاگرس که ایل بختیاری در میانه آن قرار دارد در طول تاریخ دستخوش دگرگونیها و حوادث بیشماری بوده که هر بار نهاجم بیرویه و ناآگاهانه و غیر منصفانه مهاجمین موجب گردیده که همه آثار موجود را معدوم نماید.

حالا اگر این اتفاق در مازندران هم افتاده باشد و همزمان دامنه آن به بختیاری کشیده شد، می‌توان حدس زد که کتاب‌های مدون منطقه مازندران جسته و گریخته برجای مانده و ما می‌توانیم سیر حوادث را پیگیری کنیم ولی در منطقه بختیاری چنان اندیشمندان و مورخان نبوده‌اند که سرگذشت تاریخی خود را بازگو کنند و آنچه آگاهی برای ما باقی مانده مربوط به خطوط تاریخی میخی باقیمانده از دوران هیلام می‌باشد چنانکه در شهرستان ایذه که مرکز بختیاری گرمسیری است با چهار نام مختلف در پهنه تاریخ نام آور بوده است.

### ۱- آنزان ۲- ایپیر ۳- مال امیر ۴- ایذه

که دانستی‌های ما درباره آنزان خیلی روشن است چون سنگ بنشته‌ها و حفاری‌های هفت تپه و شوش ما را به این روشنی‌ها هدایت میکند و سپس تاریخ منطقه در غبار

فراموشی و تیرگی پنهان میشود.

در اینکه چه زمانی نام ایپیر بر روی این منطقه نهاده شده بدرستی روشن نیست، آیا براساس نوشته‌های ناقص سلسله ابلمایان این نام بر آن نهاده شده، اگر به سنگ نوشته اشکفت سلمان که در بخشی از همین کتاب آورده شده استناد کنیم هانی رهبر مذهبی عیلام می‌نویسد که من فرمانروای ایپیر هستم که این سند زنده و روشن دوران عیلام است که با همت پژوهشگران اروپائی به ماهیت آن پی برده‌ایم از سوی دیگر خویشاوندی پارت و عیلام در این کتیبه بخوبی آشکار است و ما یکبار دیگر باید روی تبار عیلامیان و پارتیان و آریائیها موشکافی کنیم و در انتظار کشفیات آینده باشیم، نگارنده همیشه در نوشته‌های خود بر این باور بوده‌ام که باید راهی برای اتصال حلقه مفقوده آریاها و عیلامیان وجود داشته باشد و همچنین پیوند بین عیلامیها و بختیاری‌ها و در یک کلام وسیع‌تر لرزبانان این منطقه وجود داشته باشد.

و حدس ما بر اینست که اگر گویش رایج کنونی بختیاری قدمتی سه‌هزار ساله داشته باشد که با ظهور زرتشت پیامبر ایرانی مقارن است باید مهاجرت قوم آریا تا منطقه زاگرس در دو مرحله انجام گرفته باشد که یکی مربوط به چهار هزار سال و دیگری مربوط به مهاجرت دوم آریائیها بوده باشند، اگر چنین حدسی پایه و اساس علمی پیدا کند طبقاً پیوند عیلامی‌ها و آریاها صورت تحقق بخود می‌گیرد و ما می‌توانیم تمام اسناد، سنگ نوشته‌ها و مجسمه‌های کشف شده در منطقه بختیاری را به آریاهای عیلامی نسبت دهیم، خیلی از مورخین افشان با نگارنده مشترک نیست، چرا که تاکنون هر چه تحقیقات و احیاناً حدسیاتی ارائه گردیده عیلامیان را جدا از آریائیها پنداشته‌اند، اگر اجساد جمعی مردگان عیلام که در منطقه پژوهشی هفت تپه وسیله دکتر نگهبان کشف گردیده در اثر زلزله و عوامل طبیعی نبوده باشد طبقاً آنان مردگان خود را براساس آئین زرتشت در دخمه‌ها به امانت می‌نهادند و بر دگوری‌های تعبیه شده در کوهساران این دیار یک آئین مشترک عیلامی و آریائی و زرتشتی بوده است که آثارش ما را به این حقیقت رهنمون می‌گردد، ما در کتاب دوم طرحی ارائه دادیم که پوشش کنونی بختیاریها با نام چوقا برگرفته از طرح معبد چغا زنبیل هفت تپه می‌باشد که مربوط به پرستشگاه عیلامیان بوده است، وجود مشترکی که در زندگی کنونی بختیاریها با زندگی دوران عیلام بچشم می‌خورد بی‌شک خویشاوندی تباری آنان را می‌رساند.

و اگر باز هم در این زمینه وسواس داشته باشیم می‌توانیم حدس بزنیم که لااقل زندگی اقوام لر در دامنه‌های زاگرس به قدمت شش هزار سال می‌رسد که باستانشناس ارجمند دکتر نگهبان در کتاب حفاری‌های هفت تپه به این نتیجه رسیده است، می‌توانیم بگوئیم که آریاها پس از مهاجرت به ایران این قوم عیلامی را در خود حل کرده و تمام ویژگی‌های زندگی خود را به آنان انتقال داده‌اند. نام آنزان که در آن دوران بر منطقه وسیعتری از ایذه تا مسجد سلیمان اطلاق می‌شده می‌رساند که این نام هم به این شهرستان اطلاق می‌شده که هم آنزان و هم ایپیر واژه عیلامی بوده و از آنجا که از زبان عیلامیها آثاری بزبان فارسی بر جای نمانده. بدرستی نمیدانیم واژه آنزان و یا سایر واژه‌ها که اکنون در سرزمین بختیاری رایج می‌باشد آیا متعلق به دوره عیلامی است یا خیر و اما نام مال امیر که مربوط به قرن ششم هجری به ایتسوی تاریخ است مربوط به امیران اتابک لرستان بوده است، که روشنی آن مورد تأیید تاریخ است، در سال‌های بعد از کودتای ۱۲۹۹ مرکز جغرافیائی ایران نام ایذه را با سابقه تاریخی آنزان تجدید کرد، بنابراین ما هنوز قطعه‌های ابهام و ناشناخته در زمینه تاریخ از دوران صفویه به آنسوی زمانها داریم.

ب: عناصر تشکیل دهنده تاریخ بختیاری از دوران صفویه یا طلوع میرجهانگیرخان آسترکی بطور روشنی ادامه می‌یابد که ما در این بخش نیازی به گفتار مجدد درباره آن نداریم و می‌دانیم که منشاء هفت لنگ و چهار لنگ و نام بختیاری از این مقطع تاریخی بروی زبانها افتاده است، من در کتاب چهارم با استناد یکی از اشعار فردوسی روانشاد حدس زدم که باید برای نخستین بار نام بختیاری در این شاهنامه ذکر شده باشد.

اگر بختیاری نگیرد فروغ	همه چاره درد است و مردی دروغ
پسی گفتگو مجلس آراستند	بجنگی گرانمایه برخاستند
به اردوی دشمن شبیخون زدند	ره دشمن از دشت و هامون زدند

در اینجا با احتیاط، روشنی کم سوی شمعی را می‌توان چراغ راه قرار داد و استناد داد که چون عشایر بختیاری یا جنگها آشنا بوده و یا بهتر بگوئیم برگردۀ اسب بدنیا آمده و سر بر زمین نهاده از دنیا رفته‌اند و بویژه شبیخون یکی از فنون جنگی این ایل بشمار می‌رود شک نیست. که حماسه‌سرای تومن منظورش سواران بختیاری بوده است، از سوی دیگر در احوال رستم می‌نویسد «بهاران همیشه به دیمه بدی» و منطقه دیمه که کوه‌رنگ و چلگرد را

در پی می‌گیرد در سرچشمه‌های زاینده‌رود بختیاری قرار دارد که رستم در بخش بهار به دیبه می‌آمد و چهل‌گرد دلاور از سواران بختیاری را تعلیم داده با خود برای بسیج جنگها می‌برد و واژه چهل‌گرد با ضم‌گاف بوده که فعلاً با کسرگاف تلفظ می‌شود، شک نیست که جمامه‌سرای توس منظورش سواران بختیاری بوده است و اگر این سند جا بیفتد می‌توانیم قدمت تاریخ روشن بختیاری را لااقل به آنسوی پیش از اسلام بکشانیم، ناگفته نگذاریم که ماه در پیشینه سرزمین جغرافیائی فعلی بختیاری مشکلی نداریم زیرا همه آثار بدست آمده روشنگر سه تا پنجهزار سال زندگی و عمر در این سرزمین است اما بحث و نقطه کور و ناشناخته بر سر نام بختیاری می‌باشد. که تا نیل به یک سند آشکار ما باید به پیگیری خود ادامه دهیم، گفتیم که از دوران صفویه به اینسوی تاریخ در سایه جنگها، رشادتها و غلبه‌ها بر دشمن نام بختیاری روی زبانها افتاده و طبعاً بزرگان بختیاری نقش اساسی در آفرینش آن داشته‌اند و حیدر بنیانگذار سلسله خوانین بختیاری پس از مهاجرت از لرستان به بختیاری ریشه در خومش به پی‌ریزی این سلسله توفیق یافت که تا سال ۱۳۳۰ که آخرین حاکم این خانواده یا حکومت ابوالقاسم خان بختیار ادامه داشت و از آن سال به بعد خوانین از صحنه حکومت بختیاری برکنار شدند.

حج: تاریخ معاصر بختیاری را اگر از نیمه‌های سلطنت قاجاریه تا به امروز بشمار آوریم که ما خود تقریباً در نیم قرن آن جاری بوده‌ایم پر از حوادث بوده که به استثنای دورانی را که اسدخان و جعفرقلی خان بهداروند هفت لنگ از سوئی و محمدتقی خان کیان‌ارثی چهارلنگ از سوی دیگر حاکم بختیاری بوده‌اند.

بقیه دوران را خوانین دورکی بختیاری حاکم بوده‌اند. آغاز قدرت سلسله خوانین بختیاری بدورانی مربوط می‌شود که جعفرقلی خان دورکی در جنگ منار با طوایفی از بختیارها بسرکوب آنان برخاسته، شکست می‌خورد و کشته می‌شود، بعدها این سلسله بدو گروه تقسیم می‌شوند عده‌ای با نام ایلخانی و گروهی با نام حاج ایلخانی و گروه سوم با نام ایل بیگی روی صحنه آمدند.

ما درباره تاریخ این حوادث به تفصیل در کتاب‌های خود مطالبی بیان کرده‌ایم و تاریخ‌های متعددی وسیله ایرانشناسان خارجی نوشته شده و نیز دو تن از خوانین بختیاری موفق شده‌اند: تاریخ بختیاری را در هر مقطعی که حضور داشته‌اند بنویسند مانند سردار

اسعد و سردار ظفر. بشرح زیر:

۱- تاریخ بختیاری یا راهنمایی و ارشاد مرحوم حاج هلیقلی خان سردار اسعد و نوشته لسانالسلطنه سپهر چاپ و منتشر گردید که آگاهی کاملی از اوضاع بختیاری بدست نمیدهد و کلی گویی شده که بخش دهم آن به ترجمه نوشته‌های لیارد انگلیسی با ترجمه یوسف مسیحی اختصاص یافته که حتی از حرکت نهضت مشروطه که خود سردار اسعد سهم مهمی در آن داشته سختی بمیان نیاورده و از طرفی مقداری از حجم کتاب به معاکمه میرزا رضا کرمانی اختصاص یافته که هیچ ارتباطی با تاریخ بختیاری نداشته است.

۲- کتاب خاطرات سردار ظفر نوشته شادروان سردار ظفر که از سلسله خوانین بختیاری است او مردی آگاه و قلمزنی بی غرض ولی بی باک و هتاک بوده است.

این رجل نامدار جنگجو، تکسواری دلیر بوده و با شهامت بسیاری رویدادهای زمان خود را برشته تحریر در آورده، از جنگها، کشمکش‌ها و چالش‌های درون خانواده‌ای و ایلی پرده برداشته که گاهی جسورانه بدون حسن جاه‌طلبی و خودخواهی بزرگان سلسله خود را مسئول بسیاری از زیانکردها و رویدادهای بختیاری می‌داند.

بویژه در مورد کشتن آعلیداد خدر سرخ که سرداری بی باک، جسور و دلاور بوده و به رستم بختیاری مشهور گردیده است اشاره می‌کند و مرحوم حسینقلی خان ایلخانی بختیاری را مسئول مستقیم قتل او می‌داند.

نگارنده در کتاب دوم تاریخ و فرهنگ بختیاری در مقاله‌ای تحت عنوان خوانین بختیاری در کفه سنجش تاریخ، روش آنانرا در طول پیدایش ارزیابی کرده‌ام و شاید از این جهت به مذاق خیلی‌ها ناخوشایند آمد که من هم خویبهایشان را و هم بدی‌هایشان را در کفه‌های ترازو گذاشتم و بمصداق شعر معروف سعدی روانشاد:

رفیقی که شد غایب ای نیکنام      دو چیز است از او بر رفیقان حرام  
یکی آنکه، مالش بباطل خوردند      دگر آنکه نامش بزشتی برند

و می‌دانستم که انتقادگران از این مقاله بر روی یک نظریه خاص ایستائی داشتند و بیشترشان کسانی بودند که در زمان اقتدار خوانین بله قربان گو بودند و حالا رنگ عوض کرده و خود را در جبهه مقابل جا زده بودند، و در حقیقت خود را ضد خان معرفی میکردند.

بنابراین نمیتوانست مرا از درون بیازارد با بیان اینکه هیچکس هر چند دارای وجدان آگاهی نباشد طرفدار ظلم و جور نیست و ما در آن مقاله گفتیم که عده بیشتری از این حاکمان هیکتاتور مآبانه نقش ویرانگری در بختیاری داشتند و بیشتر عقب ماندگی ایل بختیاری همین ظلم و جور و نظر تنگی های خوانین بود. که آنان را در ذهن بسیاری مستبد جلوه داد اما در اینجا بحکم وجدان ناچاریم بگوئیم که اداره ایل پهناور بختیاری و بیج سواران و خدمه ها بویژه در گستره بیشتری از بختیاری، که تا کرمان و مشهد حوزه حکمرانی آنان بود، نیاز به اعتبار و بودجه کلانی داشت که آنهم از صندوق دولت ورشکسته و هاشق پیشه قاجاریه تأمین میشد تازه علاوه بر آن سالیانه مبالغ هنگفتی مالیات باید به ظل السلطان حاکم اصفهان پرداخت می شد که برگرده کشاورزان و دامداران بختیاری سنگینی می کرد.

ولی این سرداران بزرگ اگر برای بختیاری مخاطراتی داشتند ولی برای کشور ایران جانفشانی های بسیار کردند و علاوه بر جنگ های برون مرزی مانند فتح قندهار، فتح دهلی و شرکت در جنگ ایران و روسیه تزاری و بیرون راندن روس های مهاجم از منطقه اصفهان و کندن ریشه یاغیگری رضا جوزدانی، جعفرقلی چرمهینی و علی نقی چی از پیرامون شهرهای مرکزی ایران و همچنین راهزنان لشنی در حوالی یزد و کرمان که حکومت ناتوان ظل السلطان از عهده دفع آنان بر نمی آمد و بدست توانای نصیرخان سردار جنگ و سردار ظفر انجام گردید. و ما چقدر باید بخیل باشیم که این خدمات ارزنده را در حاشیه تاریخ نگه داریم و از آن یاد نکنیم مضافاً به اینکه این سرداران مؤمن به اسلام و سر سپرده جاودانی ایران زمین بوده اند و انشان شاد و نام پرافتخارشان زینت بخش اوراق زرین همه تاریخها باد.



[www.Bakhtiaris.com](http://www.Bakhtiaris.com)

## بخش اول

از ایزده تا شانزده لیزه

## مقایسه‌ای آگاهانه

لز ایذه تا شانزدهلیزه مقایسه فرهنگی میان زندگی مشرق زمین و مغرب زمین است که یک نویسنده و محقق با وجدان، در حالیکه مهار قلم را در دست دارد بدون حب و بغض و تعصب ایل تباری درباره آن قلم‌فرسایی می‌کند و آنچه را که از این رهگذر می‌بیند به تصویر می‌کشد تا از ورای این سنجش‌های علمی خطی را که در زندگی‌ها مناسب‌تر است و حرف و اخلاق آنرا زیباتر می‌داند برگزیند، آنچه را که ما امروز به تهاجم فرهنگی اطلاق می‌کنیم آنست که کورکورانه و ندانسته نباید از بعضی عناصر مردود و ناهنجار غرب پیروی کنیم و زیرکانه آنچه را که از نظر اخلاق و پیشگامی صنعت برای خود تجویز می‌کنیم آنرا بگیریم و بکار بندیم و بدانیم آنان که در زمینه صنعت و تکنولوژی پیشگامند قطعاً در بسیاری از جهات اخلاقی به سقوطی ناباورانه کشیده شده‌اند که عبرت‌گیری از آن برای ما ضروری و بایسته است؛ اینست مبارزه با تهاجم فرهنگی غرب به طریق علمی که ما آنرا توصیه می‌کنیم.

## آغاز مأموریت

بلخیال کارهای خوب فرهنگی که در خوزستان انجام داده بودم از جمله در حدود چهارهزار شناسنامه روستاهای کوچک و بزرگ خوزستان را از نظر عناصر فرهنگی تهیه و طبقه‌بندی کرده بودم که وقتی شناسنامه روستای مثلاً هلاچان را مطالعه می‌کردی از لحظات نخستینی که یک فرزند پا به جهان هستی می‌گذارد تا لحظات مرگ و به آغوش خاک رفتن آنچه که در پیرامونش می‌گذرد از لائی لائی مادر به هنگام جناباندن گهواره تا نمازی که بر جنازه‌اش می‌گذارند همه را در این شناسنامه قید کرده بودم آنچه که در این روستا

می‌گذرد، چند رودخانه دارد؟ چند آسیاب دارد؟ چند باغ دارد؟ چند نفر مرد در چه سنینی و چند نفر زن در چه سن و سالی همچنین از وجود جن‌گیر، طالع‌نویس، ملای دهانویس، دیوانه، دهل زن، سازی، کدخدا دارای چه خصوصیتی است آب از چشمه می‌خورند یا از کاریز چند خیش زمین دارند تعداد فقیرانش چند نفرند گدا چند نفر دارد، دکان‌دار با آنها چه رفتاری دارد آیا سلف خران با مردم چه معاملاتی دارند، اشعار لالائی آنها چند هجائی است اشعار حماسی و بیت‌های سوگواره آنان چگونه است دیگر نمیدانم بعد از بازنشسته شدن من سرنوشت این نوشته‌ها و گردآوری‌های سودمند به کجا کشید آیا مورد استفاده قرار گرفت و یا در انبارهای قراموش شده طعمه موشها شد، بازرسان اعزامی از مرکز از جمله مراکز اسنادی که در خوزستان بازدید کرده بودند این مرکز بود که در کتابخانه‌های خوزستان مستقر شده بود آنرا از همه چشمگیرتر و با محتوایتر یافتند، ما هرگز بفکر تهیه هکس‌های سلطنتی و نصب آنها در سالن مرکز اسناد نبودیم بلکه یک مرکز اسناد بنیانی دوست کردیم که در سطح اول شناخته شد و بنده بعنوان فردی که در این زمینه کوشش بیشتری داشته مورد توجه ارگان‌های فرهنگی مرکز قرار گرفتم و برای مطالعه در زمینه عناصر فرهنگی راهی اروپا شدم ساعت ۵ بعد از ظهر از فرودگاه آبادان با هواپیمای ملی ایران حرکت کردیم و پس از توقف کوتاهی در آتن وارد فرودگاه هنروی لندن شدیم که این مسیر احتمالاً چهار ساعت طول کشید ساعت آبادان با لندن ۳/۵ فاصله زمانی داشت بطوریکه تصور کردم خورشید را در آسمان با خودمان داریم می‌بریم البته من بدان پایه علمی نرسیده بودم که مشمول شعر سعدی شوم ولی در هواپیمای یاد دوران کودکی افتادم که پابره‌ته با همسالانم الختر بازی می‌کردیم و آن مدیر مدرسه که مرا راه نمیداد و نام موا نمی‌نوشت به عذر از اینکه ستم از مراحل تحصیلی گذشته است و حرف دایم که می‌گفت من خجالت می‌کشم که این بچه را بمدرسه ببرم همه این سرگذشت‌ها جلوی چشم من رژه می‌رفتند و ناگهان پیاد شعر بلند قریاد سعدی روانشاد می‌افتادم که می‌گوید رسد آدمی به جایی که بجز خدا نبیند، بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت، البته که من از محضر سعدی بلند پایه عذر می‌خواهم که چنان مقام والائی نداشتم ولی این را برای مثل عنوان کردم شاید فکر کودکانه من موجب این تصور ذهنی شد اکنون که پای کودکی به میان آمد لازم است شما را ابتدا با خود به ایذه ببرم و با دوران کودکی خود آشنا نمایم.

www.Bakhtiaries.com

## یادی از دوران کودکی

آنروزها کودکی بودم و در آغوش شهری روستاگونه که مانند قفسی در گبودال کوهستان‌های سر به فلک کشیده زاگرس محصور بودم و هرگز تصور این را نمی‌کردم که با پای برهنه و در حال بازی با کودکان همسال خود وارث فرهنگ ناب و برتر عشایری هستم که در یکروی سکه کودکان همسن و سال من با سخت‌ترین شرایط زندگی اقتصادی بسر می‌برند و از حداقل زندگی که برای قشر پائین عرف و عادت است نیز محروم بودند و در یکروی سکه کرامت فرهنگی برتر و آسمانی قرار داشت که آنروزها از درک آن عاجز بودم و اکنون که بر قله زندگی قرار گرفته‌ام می‌توانم از فراز بر فرود آن سال‌ها بنگرم و آنرا تصویر نمایم، بازی‌های کودکانه ما عبارت بودند از الختر، نی سواری، شتاوری در برکه‌های کم عمق جوئی که از فناه وارد شهر می‌شد، چوگان بازی که با اصطلاح محلی گوبازی می‌گفتیم! هر صبح بهاری که در پگاه بر می‌خاستم ظرفی بدست می‌گرفتم و به صحرا می‌رفتم تا لکچی LakaGi بچینم آنروزها فاصله خانه ما تا صحرا بیش از ۵۰۰ متر نبود این بوته با سخاوت هر روز صبح که می‌رفتم مقدار زیادی میوه خود را تقدیم ما می‌کرد که پوست آن بمحض رسیدن از میوه جدا می‌شد و قسمت درونی آن شیرین و گس بود و شکل مخروطی داشت اما دانه‌های درشت آن تلخ بود که نمی‌بایستی دندان روی آن گذاشت، من شبیه آنرا با نام علمیش در جای دیگری ندیدم که در اینجا بازگو کنم، گل‌های سفیدی که پنج برگی بودند و در حول یک سری میله‌های باریک که نوک آنها گرد بود قرار داشتند. هر کس زودتر بسراغش می‌رفت بهره بیشتری می‌گرفت امروزه دیگر با توسعه شهرها نسل این بوته در منطقه از بین رفته ولی می‌توان برای نمونه در گوشه و کنار دامنه‌ها آنرا دید، هر کودکی تا سن پنجساله هیچگونه تصویری از گذشته خود نمی‌تواند داشته باشد اگر هم خیلی حافظه قوی داشته باشد می‌تواند تصویر کم‌رنگی از چهار سال بی‌الا داشته باشد ولی من پدرم را در چهار سالگی بیاد می‌آورم که صبح برای کشاورزی بمرعه می‌رفت و گاهی هم که برای ذخیره هیزم به کوهستان کهنشور می‌رفت مرا با خود می‌برد قاطری داشتیم که من به‌مراه پدر سوار

می شدم و می رفتم گوئی بر پشت ایرها سوار بودم، بعدها این شعر سعدی مرا در خاطره آن لحظات که با پدر بودم فرو می برد و بر جان من پمانند بیشتری کارگر می شد که: من آنکه سر تاجور داشتم، که سر در کنار پدر داشتم، حافظه ام نیز بیماری سرخک مرا در سه سالگی بیاد می آورد که بیماری تراخم هم داشتم که برای معالجه سرخک مرا در گهواره می گذاشتند و معجون چهار تخمه جوشیده برای عفونت ریه هایم بمن می دادند و برای معالجه چشمم گرد قند و گنجیده در چشم من می کردند، در سن چهار سالگی هم به بیماری مالاریا مبتلا شدم آن سالها واژه مالاریا مفهومی در مردم عقب مانده آن منطقه نداشت می گفتند تب سه یک، یعنی هر دو روز که سالم بودی یک روزش تب بود آن هم تبی که به چهل درجه می رسید، اول با یک لرز شدید همراه بود که هنگامه شکستن گلوله های سفید است، هر روز که بیازی می رفتم مادرم می گفت زود بیا که امروز نوبت تب و لرز است و باید بخوابی و من سر ساعت سه بعد از ظهر بطور تقریب می آمدم و در رختخواب می خوابیدم که لرز آغاز می شد و بعد تب شدید ضعف بدنی فوق العاده و بزرگ شدن طحال از ویژگی های این بیماری بود، در اطراف قصبه کوچک ما با اطلاق فراوان بود و محیط مساعدی بود برای رشد لارو این میکروب که بعداً وسیله حشره آنوفل به انسانها انتقال می یافت، این جمله ای را که حالا می نویسم آن روزها مفهومی نداشت، جن گیرها مرتب از این خانه به آن خانه می رفتند زیرا اعتقاد داشتند که من دارای یک همزاد هستم و او از طبقه جن ها می باشد که بسرازم می آید و بدین حالت دچار می شوم روی این اصل بازار مالها و جن گیرها تا بخواهی آن سالها گرم و پر رونق بود، حالت هذیانی که در تب بالا بمن دست می داد حالتی بود بین دوزخ و برزخ که حس می کردم مرا در گهواره گذاشته اند و از این سوی کوه به سوی دیگر کوه پرتاب می کنند و مجدداً به جای خود بر می گردانند چون بحال سلامت بر می گشتم از تصویر گذشته بیماری پلی به آنسوی خرافات معموله در مردم می کشیدم که احتمالاً همزاد من موجب این تغییر حالت می شود و مرا به این روز دچار می نماید، بازار جن گیری و دهانویسی رواج کامل داشت و مادرم یک دعای این چنینی از دست یکی از این ملاها برایم گرفته بود و در جلد چرمی دوخته و در گردنم آویخته بود و می گفت هیچگاه این دعا را از خودت دور نکن و تا هنگامی که این طلسم به گردن من بود احساس آرامش و اعتماد می کردم ولی قطعاً در معالجه بیماری من نقشی نداشت، عیب دیگر این کار این بود که چون بمن تلقین شده بود

هر وقت یادم می‌رفت که آنرا بگردنم بیاویزم مانند دیوانه‌ها احساس خلاء و ترس می‌کردم، آنروزها سرزمین مادری من مثل امروز خشک و برهوت نبود، در اطرافش باغستان‌های بسیاری بود و دو کاریز هم در جنوب و شمالش جاری بود یکی قنات امام رضا که به آن قنات قلعه می‌گفتند و دیگری قنات چهار برجی، وجه تسمیه قنات امام رضا آن بود که در مدخل شهر قدمگاهی بود که گنبد مخروطی شکلی داشت بنام امام رضا (ع) و در اطرافش مردگان را دفن می‌کردند و وجه تسمیه قنات چهار برجی آن بود که قلعه بزرگی که به دوره قدرت خوانین بختیاری و احیاناً جعفر قلیخان ایلخانی که پایه‌گذار حکومت خوانین بود مربوط می‌شد که در چهار گوشه‌اش چهار برج بلند به شکل مناره ساخته بودند و درون این قلعه محل اقامت خان و مرکز حکومت و در سوی دیگر محل اصطبل چهار پایان و اقامتگاه خدمه بود که امروز از هیچ کدام آن گنبد امامزاده و قلعه چهار برجی آثاری باقی نمانده و هنر شهرسازی مانند بلدوزری همه چیز را صاف کرده است. پتجمین بهار زندگی را می‌گذراندم یکروز که برای شیر سواری با بچه‌ها به حدود مقبره‌ها رفته بودم و سوار یکی از این شیرهای سنگی بودم محمدرحیم رمضانپور که عموزاده‌ام بود آمد و گفت پدرت مرده است من مدتی بود که پدرم را می‌دیدم که مریض است و سرفه می‌کند و لاغر شده است ولی احتمال نمی‌دادم که به این زودی بمیرد می‌گفتند سینه پهلو کرده بود از مرگ پدر، گریه‌های مادرم را با فامیل‌هایی که برای من باقی مانده بود بیاد می‌آوردم، غریبانه او را تا مرز گور شایعت کردیم و برادر کوچکم که به سختی می‌توانست راه برود همراه من بود، حس ششم که آن زمان برای من ناشناخته بود به من گفت که تو دیگر یتیم شدی، مادرم با دارائی یک تاپو آرد و مقداری هیزم و تنوری که نان می‌پخت برجا ماند پدرم قبل از ازدواج با مادرم زن دیگری داشت که فوت شده بود و مادرش در بازار ایذه مغازه داشت که من به او ماماکلثوم می‌گفتم یک برادر ناتنی هم از جانب آن زن داشتم بنام قربانعلی که نوه ماماکلثوم محسوب می‌شد او مرا خیلی دوست می‌داشت و ماما هم مرا دوست می‌داشت هر وقت که به دکانش می‌رفتم جیب‌های مرا پر از نخودچی و دیری می‌کرد چیزی نمی‌فهمیدم و بچه‌خنگی بودم بطوریکه هر وقت از مغازه ماماکلثوم برمی‌گشتم یکی از مغازه‌داران که نامش علیشاهی بود بمن می‌گفت بگیردش و زمین را از زیر پایش بکشید من فوراً بزمین می‌افتادم و از ترس اینکه زمین را از زیر پایم بکشند می‌خوابیدم، حالا که برای بچه‌هایم تعریف می‌کنم می‌گویند تو چقدر اظلی

Eneli بودی یعنی بی دست و پا که معنی این حرف مسخره را نمی فهمیدم و حالا که یک هابی کاکائوئی بدست نوهام آرمین می دهم بعد که خواستم از دستش بگیرم و پوست کاغذی آنرا پاره کنم نمی دهد و می گوید من خودم بلدم، مادرم هر روز نان می پخت من یک نان روی شکمم می زدم و شروع می کردم بخوردن همینکه از پیچ جلدوزی که سر کوچه ما قرار داشت رد می شدم یک نفر بود که صدای گریه در می آورد، به او پیشو می گفتند ولی نام اصلیش قربانی بود می گفت عبدال بیوتا تانت را اسب چی بکنم منم نان را به او می دادم او همه اش را می خورد و فقط قسمت انتهائیش را که می ماند بمن نشان می داد و می گفت این سرش این هم دمش، من فوری می دویدم پیش مادرم او می گفت باز تانت را اسبه چی کردند و من هر روز این گول را می خوردم و تکرار می شد. قاعیل من از مادر بزرگ و دائی و عمو و عمه جداگانه زندگی می کردند ولی دو سال بعد از مرگ پدر در حالیکه هنوز هفت ساله نشده بودم یکی از بزرگان بروجن بنام غلامحسین خسروی به خواستگاری مادرم آمد مادرم در اوج زیبایی بود که از لحاظ و جاهت در آن محله بی نظیر بود بعد از این ازدواج ما نزد مادر بزرگمان زندگی می کردیم ولی بزودی برادر کوچکم را مادرم با خود برد من تنها ماندم، شش ماه بعد که هفت سال و سه ماه شده بودم غلامحسین خسروی به دائم گفت که مرا بمدرسه ببرد و نام نویسی کند یکروز دست مرا گرفت و برای نام نویسی به مدرسه برد مدیر مدرسه که شکرالله سالمزاده نام داشت و نامش را در کتاب تاریخ و فرهنگ بختیاری آورده ام بچه باغ بهادران اصفهان بود که مردی سالم و درستکار بود و سرانجام پس از سالها خدمت در فرهنگ آن منطقه به بیماری سرطان در گذشت او که شناسنامه مرا دید گفت سه ماه از من قانونیش گذشته و نمیشود اسم او را نوشت، من بخانه برگشتم و در سر راهم به مغازه خسروی رفتم و جریان را به او گفتم او گفت فردا بیا مغازه، فردا موقمی که مغازه اش رفتم گفت برویم تا اسمت را بنویسم، ناگفته نماند که این مرد با نفوذ و جدی بود و در قرارداد ازدواج با مادرم شرط کرده بود که فرزندانش را نمی پذیرد مادرم سیاست خوبی داشت و می دانست با این حالت فقر و بی کسی که عموهای ما یکی پس از دیگری زندگی را بدرود گفتند و دائم نیز عرضه و لیاقت نگهداری ما را نداشت می گفت این شرط را قبول می کنم تا در فرصتی او را قانع کنم و بچه ها را نزد خودم بیاورم و چنین شد فردا به همراه خسروی رفتم نزد استوار دیتعلی بیگ او فرماندار کل بختیاری بود که خانهای از خسروی

اجاره کرده بود محلی، که هم فرمانداری بود و هم جای سکونتش، با هم دوست بودند موقمی که خسروی اظهار داشت که سالمزاده مرا نپذیرفته خیلی ناراحت شد و گفت برویم مدرسه تا آمدیم با عصیانیت به سالمزاده گفت در یک منطقه عقب افتاده برای بچه‌های بختیاری مقررات معنی ندارد فوراً او را نام‌نویسی کن او با دستپاچگی مرا بدفتر برد و نام مرا در کلاس اول نوشت و من درس و مشق را با سابقه‌ای که از مکتب خانه ملاقدم داشتم خیلی چیزها می‌دانستم و بزودی شاگرد اول کلاس شدم پس از سه ماه که از کلاس می‌گذشت خبر درس خوانی و زرنگی من بگوش خسروی رسید یکروز مرا صدا کرد و گفت که شنیده‌ام درست خوب است اگر امشب از اول کتاب تا آخر کتاب را در یک دفتر نوشتی جایزه آنست که ترا بنزد مادرت بیاورم من از این حرف خیلی خوشحال شدم زیرا در این مدت برای ملاقات مادرم با ترس و دلهره و پنهانی می‌رفتم، مادرم هر غذائی داشت بنزد من می‌نهاد و یک لانه گنجشک هم در زیر کپر بود که بمن نشان می‌داد، من بشوق بچه گنجشک‌ها اقلأ هر دو روز یکبار پنهانی پیش مادرم می‌رفتم، خسروی یک دفترچه صد برگی برایم گرفت و داد که تکلیف شب را بنویسم، از ساعت ۵ بعدازظهر که از مدرسه برگشتم بنوشتن مشغول شدم هنگامیکه تاریک شد چراغ کوچکی داشتیم که عبارت از یک قوطی بود که در آن روغن چراغ می‌کردیم و یک فتیله از الیاف دیغه در آن بود که هر وقت کبریت می‌زدیم شعله‌ای داشت همراه با دود غلیظ که از آن برای روشنائی استفاده می‌کردیم، من در پناه شعله شروع بنوشتن کردم ساعت ده شب که دائمی می‌خواست پس از یک کار خسته کننده روز بخوابد بر من داد کشید که چراغ را خاموش کنم من فوراً یک دله حلبی خالی پیدا کردم و چراغ را در درون دله قرار دادم و بنوشتن ادامه دادم، ساعت نداشتیم و نمیدانم چه وقت بود که نوشتن کتاب را به پایان رساندم و بخواب رفتم صبح که مادر بزرگم مرا بیدار کرد تا بمدرسه بروم سر راهم دفتر نوشته شده را به خسروی دادم خیلی خوشش آمد و گفت ظهر از سر راه مدرسه بخانه بیا از آن تاریخ من بخانه جدید راه یافتم و با برادرم که او هم بمدرسه می‌آمد همبازی شدیم، زندگی در کنار مادر، که می‌شد احساس آرامش کرد و غذای خوبی خورد و به درس و مشق پرداخت.



## در راه لندن

شاید برای فرزندان هزار فامیل تهرانی سوار هواپیما شدن و براه اروپا رفتن خیلی پیش پا افتاده و ساده بنظر بیاید ولی برای من جنبه آرزوها و رؤیایها را داشت، در ذهنم چنین مرور می‌کردم که تو همان عبدال بیشتر نیستی مگر بتوانی در زمینه فرهنگی گامی شاخص برای کشور برداری، یا خود می‌گفتم من فرهنگ مغرب زمین و مشرق زمین را در دو کفه ترازو خواهم نهاد تا از این ارزیابی نتیجه مهمی بگیرم، من که فرهنگ عشایری شرق را در آن لحظه قوت آب بودم ولی از فرهنگ غرب کمترین آگاهی من محدود بنوشته‌های جهانگردان بود و مایل بودم از نزدیک استنباط خود را در یک وجه افتراق برشته تحریر در آورم، تازه خورشید ما، در لندن غروب کرده بود اینکه پس از چندی اقامت دریافتم که حقیقتاً خورشید با ما مهربانتر است زیرا گاه می‌شد که سی روز اهالی لندن خورشید را بچشم نمیدیدند و در پشت ابرهای تیره پنهان بود، روی همین انگیزه در یکی از انجمن‌های دانشجویان ایرانی مقیم لندن این شعر را که در همان جا سروده بودم خواندم.

دلم گرفته‌تر از ابر لندن است امروزه  
بیاد تابش خورشید میهن است امروزه، اگر چه  
سوختم از برق شعله‌های جنوب، مرا هوای در آتش فتادن است امروزه.  
که اگر فرصتی بیابم همه این قصیده را در پایان این بخش از کتاب می‌آورم در فرودگاه هترو آقای حشمت‌الله کردیان برادرزاده خانمم به‌مراه دوستش آقای نیک‌نفس براساس تلفن قبلی از شهر گاردن سیتی به استقبال من آمده بودند که برای من در شهر غریب نعمتی بود، از آنجا با تاکسی روانه شهر گاردن سیتی شدیم، شهری که از زیبایی و با صفائی، با کشورمان همانند است، این شهر در شمال لندن قرار دارد که بچه‌ها در کالج آن تحصیل می‌کردند پول زیادی به‌مراه نداشتم فقط هزینه هتل و مخارج ما بعهده وابسته فرهنگی سفارت ایران در انگلیس بود که بایستی اول هزینه می‌کردیم و بعداً با ارائه فاکتور از آنجا دریافت می‌کردیم، آنروز پول تاکسی از فرودگاه تا هات فیلد که مجاور شهر گاردن سیتی است ۶۰ پیوند بود که با پول ایران ۷۵۰ تومان می‌شد و این نخستین ضربه غریبها بود که بقول خودمان ما را چزانند، مقداری

سر و سوغات خردمانی برای بچه‌ها برده بودم از قبیل کشک و گز و بادام و پسته که خوردم خنده‌ام گرفت که این سوغاتها آنها را پر تمی کرد ولی بهر حال بهتر از دست خالی رفتن بود خانه دانشجویی بچه‌ها در هات فیلد عبارت بود از دو اطاق کوچک ۵ متری و یک هال که جمعاً ۲۰ متر می‌شد و سه نفری که در آن بطور دانشجویی زندگی می‌کردند. کردیان، نیک‌نفس و تن بودند که تن اهل سری لانکا بود و هر سه دانشجوی الکترونیک بودند که بعداً آقای کردیان پس از فراغت از تحصیل به ایران مد و مدیر یکی از شرکت‌های صنایع گردید و حقاً تجربه خود را در ایران بکار انداخت و منم رنم بود، این خانه کوچک که دستشویی آن در دو قدمی قرار داشت اولین مقایسه را در ذهن من تصویر کرد و شاید دومین ضربه می‌شد که از زندگی در غرب به شمار آورد چون در ایذه خانه خسروی که ما در آن بودیم سه هزار متر مربع وسعت داشت و دستشویی آن پائین حیاط بود که از اطاق‌های نشیمن که می‌خواستیم به دستشویی برویم یک حالت ترس هم داشتیم چون ۳۰ متر فاصله داشت و بیشتر ترس ما از یک جفت مار بزرگی بود که در حیاط خانه لانه داشتند، مادرم می‌گفت این مارها مسلمانند و اذیت نمی‌کنند ولی صبح که نگاه می‌کردم می‌دیدم مرتب خط سیر مارها از روی خاک‌های حیاط پیدا بود ولی دیگر برای ما عادی شده بود و شب‌های بهار که بیرون می‌خوابیدیم مجبور بودیم روی لو LOW بخوابیم یعنی چهار پایه بلند ۲ متری به زمین می‌کوبیدم و رویش را با چوب‌ها محکم می‌کردیم و از شاخ و برگ درختان بلوط انباشته می‌کردیم که بشود رویش خوابید و برای اینکه پشه‌کوری‌ها ما را نگزند پشه‌بند می‌زدیم، ما بی‌خبر بودیم که در بین همین پشه‌کوری‌ها پشه ناقل میکروب مالاریا که همان پشه آنوفل باشد وجود دارد و با هر اثر نیشی که به بدن بچه‌ها فرو کند مقداری میکروب مالاریا را در خون آنها وارد می‌کرد، به رامستی در آن روزگار مردم در مقابل همه عوامل طبیعی بی‌دفاع بودند، به ویژه در منطقه عشایری ایران که زندگی آدمی به موئی بسته بود، پیش از آنکه شش ساله شوم یعنی دو ماه دیگر مانده بود که سنم به شش سال برسد یک روز مادر بزرگم کیسه‌ای را انباشته از یک کله قند و نقل و بادام و گندم برشته بمن داد و گفت دیروز به ملاقدم گفته‌ام که از امروز به مکتب خانه‌اش بروی و درس بخوانی فاصله خانه ما تا مکتب خانه ۵۰۰ متر بود که تل بزرگی وسط راه بود که می‌بایستی روی آن بروم و سرازیر شوم تا به مکتب خانه برسم موقعی که به مکتب رسیدم سر و صدای بچه‌ها مرا به هیجان آورده بود

کیسه را به دست همسر ملا دادم و سلام کردم او که زهرا خانم نام داشت زن بسیار مهربان و با عرضه‌ای بود.

خانواده ما منتسب به طایفه بزرگ بابادی باب بود که به طوایف و تیره‌های کوچکتری تقسیم می‌شود و ما از تیره میر قائد اولاد دوست‌علی و از پشت یکی از فرزندان وی بنام محمدعلی میرکاید بودم که بعدها به سبب اختلاف ایلی محمدعلی کشته شد و یگانه فرزند او بنام خسرو به همراه مادرشان به وانان مهاجرت کردند و از آنجا با نسیره‌هایش به ایذه آمدند و پدر من یکی از این نسیره‌ها بوده.

ملا گفت برو به کلاس و جایی برای خودت پیدا کن مکتب خانه‌های آن زمان میز و نیمکت نداشت، بچه‌ها روی فرش می‌نشستند و ملا قدری بلندتر از دیگران روی سکونی می‌نشست و درس را شروع می‌کرد، چوب و فلک به دیوار نصب بود که بچه‌ها باید همیشه در ذهن‌شان بماند، هنگامی که وارد مکتب خانه شدم همه بچه‌ها زدند زیر خنده، لابد وضع من مضحک بود پیراهنی داشتم و زیر شلواری که بندش آویزان بود فکر می‌کنم بچه‌ها به همین می‌خندیدند، در میان تمسخر بچه‌ها پرروئی کردم و جایی را یافتم که بنشینم، کم‌کم با آمدن ملا سر و صداها خوابید، ملا به سخن در آمد و گفت عمه جزء را بیاورید و شروع بدرس قرآن کرد از عمه جزء که آخر قرآن باشد، یکبار خودش خواند و بچه‌ها یا او همخوانی کردند و بعد سر دسته یا مبصر هم یکبار خواند و سایر بچه‌ها هم بتوبت آیه‌ها را با صدای بلند می‌خواندند و دیگران با او همخوانی می‌کردند ظهر با شور و شوق زایدالوصفی بخانه آمدم مادرم عمه جزء را برایم خرید و یک لوح چوبی و یک قلم نی با مرکب سیاه که می‌شد صدبار روی لوح نوشت و پاک کرد، در مدت یکسال بیشتر قرآن را خواندیم، ترسل‌نامه و کتاب‌های فلکناز و خورشید آفرین، نخست‌نامه هم خواندیم ملا قدم که خداوند روانش را شاد گرداند می‌گفت باید هر چه می‌توانید صدایتان را بلند کنید او که گاهی بدکان کربلائی کرمعلی می‌رفت می‌بایستی صدای ما را آنجا بشنود که بیش از ۳۰۰ متر فاصله داشت و یکی از خصوصیات اینکار آن بود که هر کس به مدخل شهر وارد می‌شد می‌گفت عجیب مکتب خانه فعالی وجود دارد، آفرین بر این ملای پرکار و زحمتکش، ملا قدم که نام اصلیش قدمعلی خادمی بود از اولاد درویش امام رضا بود که مردی چیز فهم و باسواد بود و با توجه به اینکه آنروزها یافتن یک باسواد در روستاها مغتنم بود می‌توان دریافت که او دارای چه شخصیتی بود.

## در هات فیلد

صبح روز بعد که برخاستم از شوق ورود به یک کشور اروپائی و آنهم کشوری که سیادت دریائیش جهانرا تسخیر کرده بود بیرون آمدم و گردشی در اطراف کردم هوای مطبوع و پر اکسیژن این شهر کوچک توجهم را جلب کرد بجز یکی دو کارخانه که اصلاً دودی نداشتند بقیه ساختمان‌های مسکونی با رعایت فضای سبز بود، خیابان و بازار جالب بود، کارخانه سیمان و لاستیک‌سازی و قطعات هواپیما توجه مرا جلب کرد که اصلاً گرد و دودی نداشتند، در حالیکه کارخانه سیمان دو رود در ایران بقدری پرخاک و دود بود که چهره پشت‌بامها برنگ دودی در آمده بود.

من در راه آهن دو رود چندسالی بخدمت اشتغال داشتم و مرحوم غلام‌رضاخان ارشد با خانواده‌اش از سوی خوانین هفت تنگ مأموریت داشت و بعدها هم که سیستم خانتخانی برچیده شد او در همانجا اقامت کرد و دارای آب و ملکی بود با مردم به مدارا رفتار می‌کرد و منم از لحظه ورود با معرفی مرحوم مشفق ضرغام که او را می‌شناخت با او دوست شدم تازه کارخانه سیمان دو رود بکار افتاده بود مردم ذوق می‌کردند که یک واحد صنعتی در شهرشان بکار افتاده و جوانان آنان را بکار می‌گیرد ولی از عاقبت آن بیخبر بودند که در یک شهر کوچک ساخت کارخانه در میان زندگی مردم چه عواقبی دارد و چه فضای مسمومی ایجاد می‌کند مهندسین حدس زده بودند که منبع غنی مواد اولیه سیمان ۷۰ سال می‌تواند مورد برداشت قرار گیرد و اکنون که چهل سال از آن می‌گذرد پیش بینی می‌شود که بیش از یکصد سال دیگر مورد بهره‌برداری خواهد بود.

ولی هنوز که هنوز است فکری برای هوای آلوده آن نشده و هر وقت که وارد دو رود می‌شوی احساس خوردن مقداری خاک آلوده یا فلز مسموم را داری، بیاد این ضرب‌المثل ایران افتادم که باید اول چاه را بکنی بعد سنار را بدزدی، ما تکنیک را آورده‌ایم ولی روش‌های جلوگیری از آلودگی محیط زیست را بدنبالش نیاورده‌ایم، من در مدت چند سالی که در دو رود بودم از بس خاک سیمان به حلقومم فرورفت دیگر کار و خدمت را در آنجا رها

کردم و به اهواز آمدم، در یک شهری که جمعاً ده کیلومتر فضا دارد، کارخانه را در وسط شهر ساخته بودند و آخرین خانه مسکونی در شعاع گرد و خاک و دود این کارخانه قرار می‌گرفت در حالیکه در هیچ کارخانه اروپائی گرد و خاک و دودی مشاهده نکردم، نخستین روز ورود ما به این شهر یکشنبه بود و کالج بچه‌ها تعطیل بود و من بخوبی می‌توانستم که یک روز پر حادثه را پشت سر بگذارم و بچه‌ها هم راهت‌های من باشند، بعد از خوردن ناشتائی و انجام کارهائی که معمول دانشجویان در یکروز تعطیل یا بقول فرنگی‌ها و یک‌اند می‌باشد براه افتادیم و از پلی هوائی گذشتیم و وارد ایستگاه ترن شدیم این ترن قسمتی را در صحرا و بقیه را در زیرزمین حرکت می‌کند که نام آن‌در گروند یا راهرو زیرزمینی بخود گرفته است پس از گرفتن بلیط سوار واگن شدیم در حدود بیست کیلومتر را در صحرا رفتیم که باصطلاح ترن روی زمین بود بعد از آنجا وارد راهرو زیرزمینی یا بقول خود انگلیسی‌ها آن‌در گروند و بقول فرانسویها مترو نامیده می‌شد، بقدر بیست کیلومتر تا ایستگاه پیکادلی بیشتر مسافت را در زیر زمین بودیم، آنچنان اساسی و محکم ساخته بودند که در آن زیر، همه نوع وسایل خدمات وجود داشت من که از شما چه پنهان مانند داتی جان ناپلئون، همه چیز را بحساب سیاست انگلیس می‌گذاشتم، پیش خودم تصور می‌کردم که این انگلیس‌ها اگر یکصد سال ثروت بحساب نفت ما را بیغما نمی‌بردند هرگز نمیتوانستند این چنین سر و صورتی به شهرهای خود بدهند و این هزینه‌های کلان را خرج راهروهای زیرزمینی بکنند و در نهایت در همین ساعت که من در این قطار زیبا و رؤیائی نشسته‌ام و زیبایی خیره‌کننده این مترو مرا بخود جذب کرده است شهرهای منطقه نفت ایران که بمانند پرتقال آب آنها را گرفته‌اند و تغاله آنرا بدور انداخته‌اند، تبدیل به خرابه‌هائی شده است که آدم از حسرت، نمیداند چه بکند مثلاً شهر مسجد سلیمان که بعنوان جایگاه نخستین رگه‌های استخراج شده نفت بشمار می‌رود بر روی تلی از خاکستر نشسته و بیغماگران ثروت زیرزمینی آنجا را بیغما برده‌اند من نمی‌گویم که اگر انگلیسی‌ها نبودند مسجد سلیمان به اوج عظمت می‌رسید نه اینطور نیست لاقلاً ذخائر زیرزمینی یکروز دست نخورده برای نسل‌های بعد می‌ماند و این مردم هم با همان زندگی عشایری و با صداقت و صمیمیت زندگی می‌کردند، چشمشان نمیدید و دلشان نمیخواست، حالا که مثل مار زخمی شده‌اند، هم روزگار عظمت و آبادانی را احساس کرده‌اند و هم ویرانی کنونی را که از هر عقده روانی بدتر و دردناک‌تر است،

بهر حال نمیدانستم از نادانی و ناآگاهی خود مان می‌تالیدم یا از استعمار انگلستان این جمله معترضه که بطور خزنده خود را ممکن است بچند صفحه بکشاند باید در اینجا گفته شود، که هم گوشه‌هایی از تاریخ گذشته کشورمان است و هم یادآوری خاطره آن جالب خواهد بود، در سن بیست ساله بودم و دیگر همه چیز را می‌دانستم جوانی پر احساس و با روح ناسیونالیستی غلیظ که گاهی هم اسباب دردسرم می‌شد، به سال‌های ۱۳۲۸ مربوط می‌شود که تازه نغمه‌های احقاق حقوق ملت ایران در زمینه نفت جنوب بلند شده بود و هر روز دامنه آن به شهرهای دور و نزدیک و منطقه عشایر کشیده می‌شد روزنامه‌های آنروز صفحات خود را به مبارزه دکتر مصدق و موضوع لغو قرارداد نفت اختصاص داده بودند این خبرها بماتند کورسوئی در تاریکی‌ها بود که در مردم ایجاد هیجان و شور و نشاطی کرده بود، ما هم خواهی نخواهی در جو آن قرار گرفتیم و آرزو داشتیم که یکروز بشود آزادانه در شهرهای نفتی که بیشتر در محدوده بختیاری بود نفس کشید، دانی مادرم که به او هالو حیدر می‌گفتم با بچه‌هایش در مسجد سلیمان کار می‌کرد و هر وقت که می‌خواستند سر پناهی برای خود بسازند با متن قرارداد کمپانی نفت مواجه می‌شدند که همه زمین‌ها در انحصارش بود یکی، دو بار هم که برای ساختمان، زمینی را در اختیار گرفتند بزندان افتادند، بگذریم که در اثر مقاومت و پایداری روزافزون مردم مسجد سلیمان که من آنرا همیشه رمز پایداری ایران زمین تعبیر کرده‌ام توانستند علی‌رغم مخالفت کمپانی خانه‌هایی بسازند، در ذهنم می‌گفتم چطور می‌شود یک ملتی در سرزمین خود از حق داشتن خانه محروم باشد ما نفتمان را به خارجی‌ها داده‌ایم یعنی منابع زیرزمینی‌را، دیگر چرا نتوانیم از فضای شهرمان برای ساختن سرپناه استفاده کنیم، همین عقده‌ها در ذهن جوانان کم‌کم ریشه دوانید و منجر به آن مبارزات عظیم و سرانجام ملی شدن صنعت نفت بدست با کفایت فرزندان برومند ایران دکتر محمد مصدق گردید، تنی چند از روشنفکران و جوانانی که احساس سیاسی داشتند در ایذه با ما همداستان بودند که همگامی با مبارزان ملی کردن نفت را بعهده داشتیم، انگیزه ما علاوه بر هواداری از مصدق انجام رفورم اصلاحاتی در منطقه عشایر بختیاری بود که سالیان دراز کوچکترین قدمی در راه عمران و آبادی آن برداشته نمیشد و اگر گهگاه مأمور دولتی در ایذه می‌خواست کاری انجام دهد با کمبود بودجه و نداشتن امکانات روبرو بود، از طرفی یک فرماندار یا بخشدار که در سخت‌ترین شرایط منطقه انجام وظیفه می‌کرد فقط

می توانست گلیم خود را از آب بکشند و دیگر اسب سواری پیشکش بود، چون فقط قاچ زین را چسبیده بود، بدیختی عشایر بختیاری مربوط به یک دهه یا چند ساله نبود، بلکه نتیجه چند قرن حکومت های نالایق قاجاریه به آن سوی تاریخ بود و خوانین بختیاری، هم هرگاه مصدر کاری می شدتند، عده های بدنبال بدست آوردن سرمایه و املاک بودند و تنی چند هم که انگیزه های اصلاحاتی داشتند با توجه به اختلافات موجود و نداشتن منبع درآمد ایلی، موفق به انجام هیچگونه اصلاحاتی نمی شدند، یکی از معایب اصلی کار با داوری ناآگاهانه بر روی حکومت خان ها بود انتقاد خیلی ساده است ولی داوری راستین کار همگان نیست مثلاً اگر سردار ظفر بعنوان ایلیخانی برگزیده می شد با کدامین بودجه و اعتبار می توانست رفرمی در بختیاری ایجاد کند مگر تخمر حاصل از کشاورزی چقدر می شد؟ مگر بختیاری چقدر دام داشت که مالیات سرانه از آنها بگیرند و به هزینه منطقه برسانند؟ از بودجه دربار قاجاریه چیزی زیاد نمی آمد که به خوانین بدهند پس اگر کلاه خود را قاضی کنیم می بینیم آنها هم گناهی نداشتند که یک قدم اصلاحی در بختیاری بر نداشتند.

قسمتی از این نارسائی ها را من در کتاب های تاریخ و فرهنگ بختیاری جلد اول و دوم یاد آور شده ام و دیگر اینجا لزومی به تکرار آنها نمی بینم. نخستین بار با پیشنهاد من در زمینه انتشار نشریه ای دوستان موافقت کردند و ما «ندای آتران» را منتشر کردیم و در آن نارسائیها و نابسامانی های منطقه خود را ضمن پشتیبانی از ملی شدن صنعت نفت به آگاهی همیاران عشایری خود رساندیم و به آگاه کردن نسل نوخیز منطقه پرداختیم، اقدامات ما در روزنامه انعکاس یافت و جمعیت اصلاح طلبان ایده بتدریج جا افتاد، مؤسس این جمعیت بنده بودم بهمراهی شادروان امان اله کرم پور و سلطان مراد پرچمی که آنان هر کدام وابسته به سیستم مالکیت زمینها بودند و ما فقط در زمینه نهضت مصدق با هم بودیم ولی در مورد رفورم زمین ها زیاد با ما هماهنگی نداشتند ولی الحق والانصاف در درجه اول شادروان کرم پور و در درجه دوم آقای پرچمی قلباً مایل بودند که در ایده اصلاحاتی انجام شود گرچه آنان هم تحت تأثیر خانواده گسترده خود که صاحب املاک مزروعی فراوانی ریودند تا قدم آخر با ما نیامدند و این اندیشه های اصلاحی در نیمه راه متوقف شد، ولی از آنجا که همواره «گنج و مار و گل و خار و ضم و شادی بهم اند» دوران شکوفائی ما دیری نپایید و با فرو افتادن مصدق از صدارت با کودتای ۲۸ مرداد هر چه رشته بودیم پشه شد و آنان که همواره نان را بنرخ روز

می خوردند از این فرصت طلایی استفاده کردند و در حق ما کردند آنچه را که باده خزانگی  
 بروزگار گلستان می آورد که یادآوری آن از درجه اهمیت و اعتبار کارهایی که کردیم خواهد  
 کاست بنابراین ذهن همباران خود را هم خط خطی نخواهیم کرد، با این آفت خزانگی، دیگر  
 ما به انزوا نشستیم و آن اندیشه های اصلاح طلبانه که می رفت تا تحولی در زندگی عشایر  
 منطقه ایجاد نماید در نطفه خویش باطل ماند و امکان اقامت ما را در منطقه ناممکن ساخت  
 و متجر به مهاجرت به اهواز گردید، چند سالی که دوران کمون سیاسی بود به بطالت گذشت  
 تا حال و هوای کمرنگی در سال های بعد ایجاد شد و من در روزنامه های محلی شروع به  
 نوشتن سلسله مقالاتی با عنوان «ایده شهری در دل کوهستانها» نمودم که در روزنامه قریاد  
 خوزستان درج گردید، این سلسله مقالات بر خانزاده ای که نماینده بختیاری در مجلس شورا  
 بود گران آمد به مدیر روزنامه پیام داد که ملاقاتی بین ما انجام شود، روزی که در هتل  
 آمستوریای اهواز قرار ملاقاتی داشتیم او را مخاطب قرار دادم و گفتم چه انگیزه ای موجب  
 شد که از نوشتن حقایق منطقه بختیاری بخشم آمده است، اظهار داشت که چون قسمتهایی  
 از آن مربوط به عدم کارائی خوانین بختیاری در انجام اصلاحات بود، می خواستم توضیح  
 بدهی، گفتم شما که به صرف توصیه مرکز نماینده شده اید، در مدت دو دوره بمدت ۸ سال  
 در سمت نمایندگی قرار داشته اید، چه گلی بسر مردم زدید، شما که بعنوان جوانی پیشرو از  
 سلاله خوانین در رأس کار قرار دارید، آنهم بقول نظام، دوران رشد و شکوفائی را پشت سر  
 می گذاریم، حتی یک مدرسه در منطقه ایجاد کرده اید، اگر می گوئید بمن مربوط نیست که  
 این افشاگریها را بکنم، به چه کسی مربوط است، بقول سعدی که می گوید سعدی دو چیز  
 می شکند پشت مرد را، تصدیق بی وقوف و سکوت و قوف مند، اگر منی که بعنوان  
 عشایر زاده ای نسبتاً آگاه که رگه هایی از دانش زندگی در من بوجود آمده و از درد دل همباران  
 خود آگاهم، سخن نگویم چه کسی در این زمینه صالحتر خواهد بود، آنروز با اوقات تلخی با  
 من خداحافظی کرد و رفت و سال های دیگری هم در رأس نمایندگی ماند که متأسفانه بیلان  
 کارش صفر بود و اکنون که این نوشته را در پیش رو داریم برحمت ایزدی پیوسته و بیاس  
 اینکه فطرتاً آدم خوبی بود بی عرضگی و ندانم کاریش را فراموش می کنیم و از خداوند برایش  
 طلب آمرزش می کنیم، و در اینجا بیاد بیاریم که همه خوانین بختیاری بلا استثنا افراد  
 میهن پرستی بودند و این صفت ستوده را داشتند ولی من چرا خوبیها و بدیهایشان را در دو



کفه ترازو گذاشته‌ام و درباره آنها داوری نموده‌ام باید این جمله را برای روشن شدن ذهن هم میهنان عزیزم یاد آور شوم که یکنفر محقق و مورخ نباید یک آدم جنجالی و یا خوی روزنامه نگاری باشد که یک مرتبه چوب تکفیر بر سر هر چه که هست بزند، بخاطر اینکه عده‌ای بهتر خوششان بیاید و از او بعنوان برهنه‌نویس و قاطع نام ببرند، فرق است بین تاریخ‌نویسی و روزنامه نگاری، زیرا یک روزنامه نگار مسائل روز را مطرح می‌کند و اگر اشاره‌ای بدوران گذشته دارد لاجرم آن رویدادها نیز تحت تأثیر انگیزه روز او قرار می‌گیرد و نمیتواند داور راستینی باشد بر وقایع گذشته، با این روشنگری می‌رویم بر سر مطلب که خوانین بختیاری را می‌بایستی از هم جدا کرد عده‌ای خوب و با صداقت و همگی مسلمان و مؤمن بخانواده اطهار علیهم‌السلام بودند و خدمات خوبی هم کردند که به یکی دو نکته آن اشاره می‌کنیم بر چیدن بساط پاغیگری جعفرقلی چرمهینی و تائب حسین‌کاشی که سالیان دراز خواب را از چشم هم میهنان ما ربوده بودند کاری بود که مرحوم سردار جنگ و مرحوم سردار ظفر انجام دادند و ایجاد امنیت در منطقه خوزستان بوسیله حبیبقلی خان ایلخانی و جلوگیری از جدا کردن این قطعه از میهن ما وسیله تجزیه طلبان تازی و تعمیم امنیت منطقه در یزد و کرمان وسیله امیر مفخم و مرحوم سردار جنگ قلع و قمع غارتگران گردنه‌ها و از همه مهمتر نقش سازنده‌ای که در جنبش مشروطه ایران داشتند اقدامات خوبی است که هرگز تاریخ ایران نمیتواند از روی آنها سرمسری بگذرد، شاید عده‌ای از خوانندگان این نوشته‌ها را به انگیزه تعصب ایللی تعبیر نمایند ولی اگر هر کس دیگر می‌خواست بجای من تاریخ منطقه را بنویسد ناگزیر همین نوشته‌ها را بر قلب آرام و معصوم کاخذ رقم می‌زد.

بمطلب خود باز گردیم در همه واگنها نقشه کامل شهر لندن با مسیر راهروها (مثلاً هات فیلد) مشخص بود با چهار رنگ که همه شهر لندن را در بر می‌گرفت رنگ سرخ، سبز، آبی و زرد که مسیرت را از اول مشخص می‌کردی، رنگ قرمز از هات فیلد شروع و به هترو ختم می‌شد و هیچکس ممکن نیست که مسیر را گم کند فقط نباید از این خط قرمز خارج شود. آقای کردیان در آغاز حرکت گفت که ما هر روزی یک محل دیدنی را بیشتر نمیتوانیم ببینم روی این اصل امروز ما از باغ وحش لندن شروع می‌کنیم، از محل هات فیلد که سنوار شدیم ایستگاه پیکادلی پیاده شدیم و بقیه راه را بطور تفریحی و قدم‌زنان پیمودیم در سر راه هم از دیدن گنبدهای مسجد در شگفت ماندم گفتم بچه‌ها اینجا گنبد مسجد است برویم ببینم

چطوری است وارد مسجد شدیم، چقدر زیبا و دیدنی بود که دربان مسجد یکنفر مصری بود و معلوم شد که این مسجد به اهل تسنن تعلق داشت در صحن مسجد قدری احساس غرور کردم و یادم به این شعر افتاد که: منعم بکوه و دشت و بیابان غریب نیست، هر جا که رفت خیمه زد و بارگاه ساخت، واقعاً آدم از دیدن این مسجد بفکر می افتاد که چطور بعضی عناصر پل می زنند بین انسانها، چطور این مسجد ما شرقی ها را با غریبها پیوند داده است، براه خود ادامه دادیم تا به باغ وحش رسیدیم، من در این کتاب هدفم آن نیست که مثل ندید، پدیده ها هر چه که می بینم تعریف کنم و تصور کنم که هر چه برای من جالب است برای دیگران هم خواندنی باشد امروزه دیگر پای همه آسیائیا به اروپا باز شده و نقطه کشف نشده و هیجان انگیزی برای تماشاچی وجود ندارد، در شرح این مکانها هدفم مقایسه می باشد بین فرهنگ های شرق و غرب و هر جا که ببینم این نقطه می تواند نقطه شاخصی باشد روی آن بیشتر تکیه می کنم! باغ وحش لندن در نوع خود از بهترین، تمیزترین و بهداشتی ترین پارکها است در باغ وحش های خودمان هر که می رسد هر نوع غذائی را به حیوانات تعارف می کرد فکر نمی کرد که شاید برایش مفید نباشد ولی در اینجا هیچکس حق ندارد غذا و یا آجیل به حیوانات بدهد، فضاها بزرگ و برای حیوانات قابل تحمل بود انواع حیواناتی که نسلشان در ایران انقراض یافته در آنجا دیده می شود، در باغ وحش مشهد ضمن حیواناتی که دیدم مشاهده کردم گرگعلی خودمان را هم در یک قفسه گذاشته اند و در معرض تماشای عموم قرار داده اند، گرگعلی اصلاً بختیاری است و دارای ۲۰۵ سانتی متر قد و درشت استخوان و با چهره ای غیر طبیعی بود که شاید این مادر مرده را از اصفهان یا اهواز پیدا کرده و به آنجا برده بودند تا برایش بلیط بفروشد و مردم از دیدن چهره غیر طبیعی یک آدم غیر معمولی قدری بخندند و این از نقطه های ضعف فرهنگی ما بود که کرامت انسان به تمسخر گرفته شده بود، من با مسؤل باغ وحش دعوا کردم که چرا یکنفر ایلیاتی را به سبب رشد غیر طبیعی به مسخره آدمها گرفته اید، دیگر بعدش خبر ندارم که تا چند سال از وجود اینمرد استثنائی سود بردند، گوشت های بسته بندی شده و بهداشتی وسیله مسؤلان بهداشتی که همه رویوش های مناسب پوشیده بودند بین حیوانات باغ وحش توزیع می شد و یک غرفه هم به دفتر جمعیت انجمن حفظ و حمایت حیوانات اختصاص داده بودند که مرتب در اداره باغ وحش نظارت داشت، در ضلع جنوب شرقی ایذه یشه ای وجود دارد که

سابقاً هزاران رأس خوک وحشی در آن بود من با دیدن این باغ وحش فوراً آن بیشه برایم تداعی شد که چگونه قتلگاه خوگها شده بود و یکی از تفریح‌ها و سرگرمی‌های رجال و اعیان شده بود این شکارگر از و روزی نبود که لاشه چند خوک را از این بیشه بیرون نیاورند، البته استدلالشان این بود که این حیوان به کشته‌ها لطمه می‌زند و به کشاورزان آسیب می‌رساند در حالیکه اگر دور تا دور این بیشه را با سیم‌های خاردار محصور می‌کردند و برایش نگهبان می‌گذاشتند و با روش و اصول تربیت صحیح به رام کردن آنان می‌پرداختند، از توالد و تناسل بسیار زیاد این حیوان می‌شد لاقلاً گوشت آنها را بخارج از کشور صادر نمایند و منبع درآمدی برای این شهر فقیر دست و پا کنند، بهر حال انقراض نسل گرازها بصورتی سریع انجام شد که امروزه به ندرت در بیشه‌ها از این حیوانات دیده می‌شود.

آفتاب بیمار و ابرزده کم‌کم تنه خود را به کوهستان‌های کم ارتفاع مغرب می‌سپرد و ما هم از دیدار باغ وحش بشهر لندن برگشتیم تا خود را به هات فیلد برسانیم یکی دو ساعت طول می‌کشد تا ما به خانه برگشتیم، در حالیکه در نخستین روز دیدار از لندن یک جهان دیدنی دیده بودیم و یکدنیا هم دریغ و تأسف از اینکه چرا ما نتوانیم با اصول صحیح از دارائی و ثروت خداداده خود پاسداری نمائیم.

طبیعت زیبای منطقه اروپا بستگی به تنوع آب و هوا هم دارد، نبودن گرد و خاک و بادهای موسمی چهره این شهرها را شسته رفته کرده است بطوری که شما در یکماه اقامت خود نیاز به واکس زدن کفش خود ندارید، شاید فضای سبز بسیار زیاد در ساحل اقیانوسها و رودخانه‌ها موجب این نعمت الهی شده باشد، فرهنگ نگاهداری از طبیعت زیبا و درختان، چه در شهرها و چه در جنگلها در اروپا بحد اعلائی خود در سطح بالاست در سال‌های ۱۳۱۵ به بعد که صاحب عقلی تشخیص دهنده بودم در همین ایذه کوچک باغ‌های زیادی بود که می‌شمارم از کنار قنات امام رضا باغ پرچمی باغ کربلائی صفر و باغ خسروی که بعداً ما آنها فروختیم باغ مرحوم در گاهی. باغ مرحوم حاجی علیقلی تا نزدیکی مقبره سلطان دیناور و باغ نیکخواه در مدخل ورود به شهر تقریباً بصورت کمربندی در وسعتی زیاد وجود داشتند که انواع میوه‌های خوب از آنها بهره‌برداری می‌شد و باغبانان آنها هم بیشتر اصفهانی بودند، در فاصله چند سال همه این باغها معدوم شدند، زیرا فرهنگ فضای سبز ما زیر صفر درجه بود و نمیدانستیم که یک درخت در مدت ده سال با زحمت و مرارت باغبان، بزرگ

می‌شود و می‌توان آنرا در عرض چند ثانیه سرنگون کرد، آنهم در محیطی که دارای بادهای موسمی است مخصوصاً یکنوع بادی که آنرا باد چپ می‌گویند در ایذه می‌وزد که آدم را بمرحله مرگ مسست و ناتوان می‌کند و هر وقت که شروع بوزیدن کند بیش از یک هفته طول می‌کشد، حالا اگر اطراف منطقه فضای سبز نباشد خاکها را به اینسو و آنسو پرتاب می‌کند و زندگی را بر مردم تباہ می‌کند، اکنون که این شهرستان بزرگ شده و کشی آورده، از شمال به جنوب و از مشرق بمغرب ایذه که نگاه بکنی باخی وجود ندارد همه‌اش خشت و گل روهم تلمبار شده است، از متابع تولید و فرآورده‌های تولیدی خبری نیست، کویته‌ها با پول‌های گزاف می‌آیند و خانه‌ها و دکانها را به قیمت بالا می‌خرند بدون اینکه سودی برای جامعه مردم داشته باشد.

جنگل‌های اروپا اگر بگویم دست نخورده مانده و روز بروز بر اهمیت و اتبوهی آنها افزوده می‌شود سخنی به اغراق نگفته‌ام، فرهنگ جنگلداری و پاسداری از درختان جنگلها بحدّ اعلا در این قسمت از جهان وجود دارد، اعتقاد بر اینست که خداوند بزرگ همه نعمتها را یکسان به آدمها داده است ولی عقل درست استفاده کردن را بهمه‌شان نداده است سال ۱۳۱۶ اگر از ایذه به فاصله یک کیلومتر دور می‌شدی، در میان جنگل صحرا که تا دامنه کوه و قله کوه ادامه داشت گم می‌شدی ولی امروزه بندرت در دل کوهها درخت یافت می‌شود همه درختها را بریدند و به زغال تبدیل کردند و امروزه بر کوهی از دریغ و تأسف نشستند. در سفری که با قطار از لندن به بندر دورور داشتم شگفتی‌های بسیار دیدم اروپائیا تنها به داشتن هواپیما، قطار، هلی کوپتر اکتفا نکرده‌اند، آنان کشاورزی را در بالاترین سطح خود ارتقاء داده‌اند در همان حاشیه قطار اسبها شبیه می‌کشند و گاوها فریاد می‌زدند که ما هم زنده‌ایم، در پناه صنعت و کامپیوتر رونق کشاورزی و گاوداری اجتناب ناپذیر است، گوسفندان از رگه‌های کوه‌های کوچک و تپه‌ها بالا می‌رفتند و منظره زیبائی به طبیعت سرشار متعلقه می‌دادند، واحدهای تولیدی دام در سطح گسترده‌ای بچشم می‌خورد و فرآورده‌های لبنیاتی که بازارهای لندن را مملو از این تولید نموده است، شرکت پخش شیر روزانه شیر را به پشت در خانه‌های مردم می‌نهد و می‌رود، او تصور نمی‌کند که خانه‌ای در این شهر وجود دارد که از شیر استفاده نمی‌کند.

مستر دیوید از دوستان کردیان بود او در خانواده نسبتاً مرفه انگلیسی نشو و نما یافته بود

اندامی رشید و چهره‌ای زیبا و سفیدگونه داشت، در اثر رفت و آمد با هم دوست شدیم، شب زانو به ما را بخانه خود دعوت کرد با کردیان و نیک نفس بمنزل دیوید رفتم پدر و مادرش از ما استقبال کردند، در اینجا از خونسردی انگلیسی‌ها باید سخن داشته باشیم، در ایران عزیز مردم بقدری خون‌گرمند که بمجرد رسیدن بیکدیگر همدیگر را در آغوش می‌گیرند و می‌بوسند و موج این دیدار اقلاباً برای ساعتها در ذهن دیدارکنندگان می‌ماند، صورتیکه انگلیسی‌ها هرگز این برخورد را ندارند، برخوردشان خشک و معمولی است، شاید از نظر خودشان این بی‌تفاوتی مسئله بدی نباشد ولی برای ما که در بستر فرهنگ محبت و مهربانی بزرگ شده‌ایم بی‌نهایت آزاردهنده است، در جریان مهمانی سعی کردند که از ما آنچنان پذیرائی کنند که ما راضی باشیم ولی نکته‌ای که مرا سخت تکان داد این بود که با آنکه دیوید ما را به جشن تولدش دعوت کرده بود و پایان هیجدهمین سال و آغاز نوزدهمین سال تولدش را جشن می‌گرفت ولی پدر و مادر با خواهر کوچکترش غمگین بنظر می‌رسیدند، من از دیوید پرسیدم علت اندوهی که بر چهره اعضاء خانواده‌اش نشسته چیست وی بمن گفت، چون از فردا رابطه من با خانواده‌ام قطع می‌شود و من از آغوش آنان بیرون می‌روم، آنها غمگین و ناراحتند، او می‌گفت که در انگلستان هر وقت بچه‌ها به سن ۱۸ سال رسیدند باید بدنبال کار خود بروند چون مقرری آنها از طرف دولت قطع می‌شود و یا خانواده احساس می‌کند که توان اقتصادی اداره مرا ندارد، از فردا من باید به اداره سرپرستی مراجعه نمایم و آن اداره ماهیانه مبلغی بعنوان هزینه زندگی بمن می‌پردازد تا کاری دست و پاکنم آنگاه به اقساط بدهی خود را بپردازم یکمرتبه مثل اینکه غمی بزرگ بر دوشم سنگینی کرده باشد تکانی خوردم و بر این خونسردی و بی‌تفاوتی خانواده انگلیسی تأسف خوردم،

آحمدزمان عالی محمودی در هالیجان شش پسر و سه دختر داشت که همه ازدواج کرده بودند خانه بزرگی هم نزدیک آسیاب داشتند که دور تا دور این حیاط همه پسرها و دخترهایش زندگی می‌کردند و اگر با هم اختلافی هم داشتند مدیریت بزرگ خانه جلوی هر نوع اختلاف و نابسامانی را می‌گرفت و نمی‌گذاشت کدورتی بین بچه‌ها بوجود آید، درآمدشان از کشاورزی و همان آسیاب بود که قسمت‌بندی هم نبود، هر که هر چه می‌توانست می‌خورد و خرج می‌کرد، تو و منی هم در کار نبود همه زیر یک سایه‌بان زندگی می‌کردند در سطح فراتر همه طایفه عالی محمودی در غم و شادی یکدیگر شریک بودند،

اگر قتلی هم در طایفه ایجاد می‌شد همه ایل سرانه هزینه قاتل را می‌دادند و او را تنها در پشت در دادگاه رها نمی‌کردند، الحق والانصاف آن شب آفرین گفتم به فرهنگ ناب سرزمین عشایری خردمان که اگر از خیلی نعمت‌ها بی‌نصیب مانده‌ایم ولی به چنین صفات بارز انسانی باید افتخار کنیم و آنرا ترویج داده و گرامی بداریم، تلاش من در ارائه کتاب‌های تاریخ و فرهنگ بختیاری زائیده این تصور بود که اگر آداب و رسوم خوب و ماندگار ما مثل خون بست، خون و چوب، همپستی و همیاری در ایل بتدریج کمرنگ می‌شود لاقلاً این عناصر را بصورت تصویری در کتابها داشته باشیم و فراموش نکنیم که ما با این صفات، انسان‌های برتری هستیم گو اینکه اذهان ناآگاه برخی از مردم ما را لرزاندند خافل از اینکه این صفات خوب تعلق به اشرف مخلوقات دارد و تنها فرشتگان خدا از این موهبت‌ها برخوردارند، خسته و گرفته از مهمانی برگشتیم در حالیکه خمی بزرگ بر دلم سنگینی می‌کرد و با خود می‌گفتم نه به آن پشتازها در دانش و صنعت و نه به این عقب‌ماندگیها از دایره صفات بارز انسانی، چند سال بعد دیوید که آدرس را داشت برایم نامه‌ای نوشت که من پس از گذراندن دوره مهندسی معدن ازدواج کرده و دارای فرزندی هستم، گاهگاهی با خانواده پدر و مادرم رفت و آمدی داریم، او را به ایران دعوت کردم و یکسر بردمش هلالجان منزل آمحمدزمان عالی محمردی، پس از پذیرائی مفصلی که با کشتن گوسفند از ما کرد گفتم همه اعضاء خانواده‌ات را صدا کن، دورین دیوید که آگفا بود قادر بود که همه را یکجا در صفحه‌اش جای دهد، دو بار گرفتیم و گفت باید اروپا که رفتم آنرا مونتاز کنم از ۱۲۵ نفر عضو خانواده آمحمدزمان عکس تهیه کردیم که بعداً همراه مقاله‌هایی در یکی از روزنامه‌های معتبر انگلستان چاپ کرد و عنوانش را در بالای مقاله نوشته بود که بین تفاوت از کجاست تا به کجا، بیاید با هم به کوهستان‌های بختیاری برویم و درس انسانیت و تعاون فراگیریم، از روزنامه‌اش برای من نسخه‌ای فرستاد که آنرا در مرکز اسناد به امانت نهادم از طرز نامه‌نویسی و ارادتش بمن، دریافتم که این سفر ناگهانی او را زیر و رو و منقلب کرده و این سفر برایش پندآموز و عبرت‌انگیز بوده است و این داستان آنچنان در روحیه من تأثیر گذاشت که در سال ۱۳۶۹ هنگامیکه کتاب فرهنگ بختیاری را می‌نوشتم در مقدمه کتاب این قسمت را نیز یادآوری کردم که بیادگار بماند.

یکی از خصوصیات اروپا آنست که فروشگاه‌های زنجیره‌ای دارد، یعنی اگر فروشگاه‌ای

در لندن مربوط به Kim است عین همان فروشگاه با همان قورم و ترکیب و پرمسل در گاردن سیتی که  $\frac{1}{4}$  جمعیت لندن را هم ندارد دایر می باشد، بعضی از این فروشگاهها مجهز به درب الکتریکی و چشم الکترونی هستند و بعضی هم ساده اند، یکروز که وارد یکی از این فروشگاهها می شدم دستگیره در را رها کردم و رفتم و پشت سرم نگاه نکردم که آیا کسی بود و در به او اصابت کرد یا نه، ناگهان از پشت یک انگلیسی شاته ام را گرفت و گفت از کجا می آئی گفتم برای چه می خواهی بدانی از کجا می آیم، گفت هر چیزی در زندگی فرهنگی دارد، حتی در باز کردن و بستن، تو فکر نکردی که با رها کردن دستگیره پیشانی مرا هدف قرار خواهی داد، از او معذرت خواستم و گفتم تو از لحاظ شخصی ناراحتی یا کلی، گفت من در شهر گاردن سیتی که به آن عشق می ورزم دوست ندارم کسی خلاف عرف زندگی کند، حتی اگر پاکت خالی سیگاری روی زمین افتاده باشد آنرا در جیبم می گذارم تا به محل دفع اشغال برسم و آنرا تحویل دهم، من شهر خود را دوست دارم و نمیخواهم توریست بیگانه ایی که به شهر من می آید با خاطره بدی برود، بیاد آوردم که در ایران بچه ها پوست خربوزه و یا موز را از شیشه ماشین به بیرون پرتاب می کردند و فضای شهرمان را آلوده می کردند و ما هم اهمیتی نمی دادیم و می گفتیم سپور محله را برای همین کارها گذاشته اند، حتی لوله های فاضل آب اهوازمان هنوز هم در رودخانه نازنازی کارون می ریزد و ما بی تفاوت از کنار آن می گذریم، در حالیکه اگر خوب بیندیشیم خواهیم دید که کارون عزیزداری قداستی است وصف نشدنی، این رودخانه از سرچشمه که جدا می شود تا شهر اهواز بما سود فراوان می رساند باید برای او حرمت و قداست قائل شویم، نه بخاطر آلوده کردن آب بلکه بخاطر حرمت نهادن به این آب مقدس، ما که اینقدر به آداب و رسوم مذهبی خودمان پابندیم که به درخت و کنار سر را همان نیاز می بندیم و از او طلب رحمت می کنیم برای چنین رودخانه ایی که در سرچشمه اش آب آنرا بعنوان آب معدنی بطری بطری به کشورهای حاشیه خلیج فارس صادر می کنیم، چرا نباید برایش ارزش و اهمیت قائل شویم. خوشبختانه در اصفهان شهردار با تدبیر آن از ورود هر نوع آلودگی به رودخانه زاینده رود جلوگیری کرده و این شیوه، الحق و الانصاف شایسته قدردانی می باشد روزهاییکه هوا آفتابی است آنروزها کار ترکی بچه های لندن است زیرا پس از سی یا چهل روز که آفتاب مهر نشان می دهد به چمن ها می ریزند و غلط می خورند و دختر و پسر با هم در این گردهمایی

شریکند، گرچه ما مسلمانها این شیوه را نمی‌پسندیم و اشتراک دختر و پسر را خلاف سنت می‌دانیم ولی در اینجا هدفمان از نوع زندگی نیست، اپراز حق‌شناسی به خورشید است آخر تیاکانمان سالها خورشید را ستایش می‌کردند و به آن ارج و بها می‌دادند، آئین میترائیسم خاص سرزمین‌های مشرق است که دامنه آن بطور کمرنگی به مغرب کشیده شده اکثر مردان و زنان عشایر ما به خورشید سوگند می‌خورند و ماه را مرکز الهام خود می‌دانند بر روی سنگ قبر مردگان خود چهره خورشید را حک می‌کنند، در دین مقدس اسلام هم یکی از پاک‌کننده‌ها آفتاب می‌باشد که بهر چیز بتابد آنرا پاک می‌کند.

بعضی ویژگیها را نمیتوان بطور سراسری از آن گذشت روزی در کنار ریجنت پارک از زن و شوهری آدرس ایستگاه ویکتوریا را گرفتم زیرا خرید بلیط قطار به کشورهای مختلف از این ایستگاه میسر است، آدرسی که آن مرد بمن داد، خوب دستگیرم نشد ولی روی همان آثار براه افتادم بعد از مدتی دیدم او بدنبال من می‌دود ایستادم و گفتم جریان چیست، گفت به این نقطه که رسیدی من گفتم به پیچ دست راست و تو از دست چپ رقتی من اینکار را برای خودم نازیا دیدم که موجب گمراهی توریستی در شهر خودم شده باشم و اگر ترا از اشتباه در نمی‌آوردم. قلباً و روحاً ناراحت بودم، قدری که از او دور شدم با خود گفتم ایدل غافل این مرد در ارائه آدرس دست کمی از اصفهانی‌های خودمان نداشت، عرب‌های خودمان هم در اهواز چنین بودند، هر آدرسی که می‌پرسیدی می‌گفتند هده هده یعنی هم اینجا هم اینجا، در حالیکه چند کیلومتر هم می‌رقتی به آن نمی‌رسیدی، نتیجه‌اش آن بود که بمقصد نمی‌رسیدی و بزمین و زمان مجبور بودی دشنام بدهی، مسئله‌ای بنام ترافیک در لندن وجود نداشت در این شهر ۱۲ میلیونی که ساعت ۸ صبح هشت میلیون بود و ساعت ۸/۵ چهار میلیون به جمعیت آن افزوده می‌شد ترافیک بقدر بال مگسی روی این شهر سنگینی نداشت هیچ فرد انگلیسی صبح ماشین خود را بیرون نمی‌آورد، مسافرت از شهرهای دور با آندرگروند و نزدیک با اتوبوس‌های ویژه است، خیابان هشت بانندی بندرت در آن ماشین رفت و آمد می‌کند، مگر آمبولانسها، آتش‌نشانیها و خط ویژه، در هر فاصله‌ای برای بچه‌ها هم خط قرمز وجود دارد یعنی بچه‌ای که می‌خواهد از عرض خیابان رد شود اول با دست خود «شاسی را کوتاه نصب کرده‌اند که دست کودکان هم به آن برسد» شاسی را می‌زنند و جهت آیندگان را از دو طرف قرمز می‌کند و چون عبور کرد فوری خودش



آنها سبز می‌کند، در انگلستان حکومت در واقع حکومت بچه‌ها است، شما در هر فروشگاه‌های بزرگی، بهترین لباسها و بیشترین قفسه‌ها به کودکان اختصاص دارد، کودک به مجردی که متولد شد گزارش تولدش به تمام ارگان‌های اجتماعی می‌رود تا برنامه‌ریزان از حالا به فکر مسائلی که او وارد اجتماع می‌شود باشند، از لحاظ مسکن، تلفن، برق، آب، اداره شیررسانی و غیره، حقوق او از روز تولد بنام بنفید در دفاتر سرپرستی ثبت می‌شود که ماهیانه به خانواده‌اش پرداخت می‌شود شیرش مجانی است دارو و درمانش نیز مجانی است، حتی افرادی که برای تحصیل و یا اقامت به انگلستان می‌روند برای بچه‌های آنها ماهیانه مبلغی بعنوان بنفید مقرر می‌کند و تا زمانی که در آنجا اقامت دارد این مبلغ را تا سن ۱۸ سالگی به بچه‌ها می‌پردازند. در این شهر بیمه‌های اجتماعی بمعنی حقیقی خودش اجرا می‌شود، دارو و درمان برای همه انسانها رایگان است ما در اینجا خود را درگیر مسائل کلی اجتماعی نمی‌کنیم که لازم به ارائه آمار و ارقام باشد، ما بصورت روایت، شاخص‌های زندگی خودمان را با اروپائیان مقایسه می‌کنیم، خیلی از شاخص‌های ما برترند و باید آنها را تقویت کنیم و ارج بداریم و خیلی چیزها هست که باید از آنان فراگیریم، با قطار از ایستگاه ویکتوریا بسوی دو ور حرکت کردیم دو ساعت در بین راه بودیم در دو ور پس از انجام مراحل ترانزیت وارد کشتی شدیم و سفر خود را بروی رودخانه مانس آغاز کردیم، من برای نخستین بار دچار دریا زدگی شدم، همان حالتی که آدم به پشت وانت احساس می‌کند، احساس سرگیجه و استفراغ، در فروشگاه کشتی هر چیزی به بهای ارزاتری خرید و فروش می‌شد که اقل از قیمت لندن بیست درصد ارزاتر بود، در کشتی با یک زوج ژاپنی آشنا شدم که آنها قبلاً به ایران آمده بودند و از آثار تاریخی اصفهان بازدید کرده بودند، آنقدر شیفته شهر اصفهان و هنرهای دستی آن شده بودند که گفتند آرزو داریم بار دیگر به ایران سفر کنیم و از شهر زیبای اصفهان دیدن کنیم از من دعوت کردند که به ژاپن سفر کنم تا آنها متقابلاً در ایران مهمان من باشند ولی این وعده‌ها هرگز عملی نشد زیرا نه من قدرت مسافرت به ژاپن را داشتم و نه آنها دیگر سفر خود را به ایران عملی کردند، کشتی پس از دو ساعت دریانوردی به ساحل شهر بندری کالیز رسید و پیاده شدیم و پس از انجام مراسم ترانزیت مجدداً سوار قطار شدیم تا براه خود به سوی پاریس ادامه دهیم، خاک فرانسه از بندر کالیز آغاز می‌شود، تکراری است اگر بگویم در اروپا یک وجب زمین بدون خاصیت رها نشده و

از هم‌هاش بنحو احسن بهره‌برداری کامل می‌شود اگر سرزمین ما صدی هفتادش کویر و کوهستان است و ما نمیتوانیم از آن بهره‌برداری کنیم ولی احتمال نمیدهم که یک متر زمین شورزار اروپا بلااستفاده بماند بهر نحوی که شده از آن استفاده لازم بعمل می‌آید.

در ایستگاه شرقی راه‌آهن پاریس پیاده شدیم، قبل از اینکه پایم را از ایستگاه پاریس به بیرون بگذارم، تا یادم نرفته راجع به راه‌آهن اروپا سخنی داشته باشیم علت اینکه مایلم روی این مسئله سخن بیشتری داشته باشم آنست که من سالها در راه‌آهن دولتی ایران خدمت کردم و خاطره‌های تلخ و شیرینی از آن دارم، می‌خواهم مقایسه بکنم که چقدر ما یا آنها فاصله داریم، در ایستگاه ویکتوریا تابلوی بزرگی است که بصورت الکتریکی ورود و خروج قطارها را ثبت می‌کند و اگر بگویم بفاصله ۵ دقیقه یک قطار وارد و یک قطار خارج می‌شود باید باور کنی، باید سریع و بموقع سوار شوی والا دیگر دستت بهیچ جا بند نیست، موقعی که سوار شدی هیچکس کنترل نمی‌کند (البته این نوشته مربوط به سال‌های ۵۴ و ۵۵ است) یکبار در فاصله مسافرت رئیس قطار برای گرفتن بلیط می‌آید و دیگر تا مقصد هیچکس به سراغ مسافر نمی‌آید، گفتنی است که در سال‌های بعد از آن خواب آرام اروپائیا هم آشفته شد زیرا پای شرقی‌ها و آفریقائیا به آنجا باز شد که باره آوردی از ناهنجاریها همراه بود و همه معیارهای خوب را بهم زد. هنگام خواب هم در هر کویه کم‌دی هست که وسایل خواب در آن تعبیه شده و مسافر حق استفاده از آنرا دارد درجه ۱ مثل ایران خودمان چهار مسافر دارد و درجه ۲ شش مسافر و دیگر درجه ۳ ندیدم در هر کویه آب آشامیدنی و وسایل آسایش فراهم است زنگ خیر هم برای خدمات بیشتر نصب می‌باشد، امروزه احتمالاً بلحاظ مسائل امنیتی تغییراتی هم در نحوه یازرسی‌ها داده شده که از وجود آن بی‌اطلاعم، سرعت یکصد کیلومتر بود که ما فاصله دوست کیلومتری را درست ۲ ساعت طی کردیم برخوردارهای پرسنل قطار دوستانه و بدور از تکلف بود، در حالیکه در سال‌های اخیر که در ایران با قطار مسافرت داشتم یک عقب‌گرد ۱۸۰ درجه را در تمام شئون قطارها به عینه مشاهده کردم، قطار بتدریج از لیست مسافربری کلان خارج می‌شود و جنبه تشریفاتی بخود گرفته و مسافر ناگزیر است به اتوبوس روی بیاورد، مأمورین قطار هم احساس مسئولیتشان کمتر شده و فروش بلیط در سال‌های اخیر که بصورت کامپیوتر در آمده قدری بهتر شده ولی هنوز مسئله رابطه حلال مشکلات است، در مجاور راه‌آهن هتلی بود بنام نیو هتل که در آن

اقامت کردم تخت دو نفره بزرگی داشت و ده فرانک از من برای هر شبی مطالبه کرد که خیلی بنظرم ارزان آمد خدمات و سرویس منظم و مرتبی داشت که هیچ با هتل های ایران قابل مقایسه نبود مأموریت اصلی من از چند کشور، بازدید از مراکز فرهنگی و اسناد بود صبح روز بعد در فراتسه به وابسته فرهنگی در سفارت ایران مراجعه کردم، چند مرکز را برای دیدار ما در نظر گرفتند نخست مرکز فرهنگی ژرژیمپیدو بود که از همان روز این بازدید را آغاز کردم همین که به اولین کامپیوتر مرکز اسناد در طبقه چهارم برخورددم روی همه دانتی های خود قلم بطلان کشیدم، دیدم این مرکز و دانتی هایش نه گرگ خور است و نه دزد بر، در یک جعبه میکروفیلم یک دنیا اطلاعات گراتیها پر شده که دهها آرشیو را در ایران می شود در این میکروفیلم که بقدر یک جعبه کبریت است جا داد، گفتمی است که فرانسویها بی نهایت ناسیونالیست و متعصب می باشند و بسادگی با زبان انگلیسی جواب سلامت را نمی دهند مثل ترک های خودمان که اگر بدانند زیانت ترکی نیست روی خوش نشان نمی دهند ولی اگر بدانند با زبان فراتسه آشنائی داری همه جور با شما کنار می آیند ولی بی نهایت خشک و سربوز (جدی) هستند، من انگلیسی ها را ملایم تر و زود هضم تر دیدم، دیدار از مرکز فرهنگی ژرژیمپیدو را که عظمتی داشت در خلال نوشته هایم بازگو می کنم، برای صرف نهار به خیابان افسانه ای و مورد سوژه گفتارمان شانزده لیزه رفتم که آنروزها زیاد گران نبود ولی همانطور که یکی از دوستان می گفت حقیقاً اگر غسل روی زمین بریزی می شود آنرا دوباره خورد، از بس پاکیزه و تمیز است، هتل های زیادی داشت که تا وسط خیابان چترهای زبا کشیده بودند و با چیدن نمبکت مسافران در آنها لمیده بودند و عشق می کردند که چون ذکر مسائل آن از سی سال پیاپی است دیگر از حیظه گفتارم خارج است و آنرا بجوانان واگذار می کنم، نام این کتاب که بنظر تان می گذرد از ایزده تا شانزده لیزه می باشد که مقایسه آنها بلحاظ فرهنگی دارای تفاوت های زیادی است که از لحاظ فرهنگ عاطفی و سستی امتیازات فراوانی را می توان به ایزده بعنوان نماینده ای از سرزمین عشایری بختیاری داد و از لحاظ پیشرفت زندگی و ویژگی های زیستی امتیازات فوق العاده به شانزده لیزه که نماینده ای از مغرب زمین است تعلق می گیرد و از آنجا که ارائه این مقایسات همواره هشدار بوده که ما را در سرعت بخشیدن به عناصر عقب مانده خود یاری نماید بچاپ و انتشار این کتاب اقدام نمودم، نوشتن این کتاب در سال ۵۹ تهیه و به وزارت فرهنگ و هنر

ارسال گردید که چکیده دیدنی های اینجانب می باشد ولی از آنجا که کتمان نمودن عقب ماندگیها همواره مورد نظر بود، اقبالی در چاپ آن بعمل نیامد و اکنون پس از سالها که از آن مسافرت می گذرد احساس کردم که باید آنرا منتشر نمایم، زیرا اگر ما از بسیاری جهات نارسائیها و توقف هائی داشته ایم ولی در جهت اوج فرهنگ عاطفی و سستی قابل تأمل بوده ایم و جا دارد که از این رهگذر بخود بیاییم.

یکی از پدیده های فکری خرافی که در منطقه ما رواج داشت و هنوز هم آثار آنرا در روستاها می توان بچشم دید، ترس و وحشت از همزاد، جن، آل، دیو و بقول محلی ها از ما بهتران است و آن یک دوره کاملی دارد که مربوط به عوامل طبیعی در انسانهاست که از دوران زندگی توتمیست آغاز شده و بتدریج که جلو آمده ایم و موضع عوض کرده ایم شدت آن کمتر شده، انسان اولیه که در غارها زندگی می کرده، بسبب نداشتن ابزار و خام بودن در افکار و اندیشه در برابر تمام عوامل طبیعی پیرامون خود بی دفاع بوده مثلاً شیر او را می خورده و سایر حیوانات درنده او را طعمه خود قرار می دادند، باران، برف، رعد و برق او را می ترسانیده، اگر در منطقه حاره بوده تیغه خورشید او را می سوزانیده و اگر در منطقه شمالی بوده سرما او را از بین می برده است، بتدریج که مثلاً از حد آدم کروماتیون به ثاندرتال گام می نهاده شیارهای مغزش وسعت بیشتری پیدا می کرده و با عناصر زندگی پیرامون خود پیچاره جوئی می پرداخته و با فکر نارسای خود خدایانی را تصویر می کرده و از آنان استمداد می جسته، نقاشی های اولیه در غارها نشانگر آنست که روند تکاملی پرستش در ذهن انسان های اولیه پدیدار می شده، خورشید را بنام الهه روشنی می پرستیدند تا از تاریکی نجات یابند، ماه را جراحی فرا راه خود در شبها تصور می کرده اند و او را می پرستیدند در خشکالیها الهه باران و آب ساختند و در هر عنصری که برای آنها حالت دستاویزی داشته به آن پناه می بردند، این آغاز گرچه آنان را بزندگی امیدوار می ساخته و نیروئی برای ادامه حیات در آنها بوجود می آورده ولی چند گانه پرستی هزاران سال پایه پرستش آنان بود، بشر از غارها بدر آمد و در جنگلها زیر درختان با ساختن الچهقیق هائی بزندگی آزادتری دست یافت، در اینجا هم برای اینکه شکار حیوانات درنده نشود و برای تغذیه و ادامه حیات چاره جوئی کند، به ساختن تیر و کمان و شناخت سنگ که دوره پاریه سنگی نام دارد، همت گماشت و با شکار حیوانات گامی در تکامل خود برداشت و از

جنگلها به صحرا کشیده شد ولی زندگی دوگانه صحرا و جنگل را حفظ کرد و با ساختن کلبه‌های ابتدائی که خیلی دور از هم بودند روی آورد سپس زندگی گروهی را برگزید و دیگر یک آدم کلبه‌نشین شد که حالا از خیلی چیزها نمیتوانست حیوانات را بکشد و از رعد و برق ترسد و آفتاب بدن او را بسوزاند کم‌کم عوامل ترس آور و بیم‌زا او را رها کردند ولی هنوز از تاریکی‌ها و عوامل دیگر وحشت داشت و از تهاذهای غیبی می‌ترسید، با پوشیدن لباس و رومنتاشینی دیگر بشر به تکامل رسیده بود و با ظهور پیامبران بسیار او دارای شخصیت مذهبی و اجتماعی گردید و بسیاری از خدایانی که در ذهن خود می‌پرستید از ذهن او بکنار رفتند و خدای واحد مورد پرستش او قرار گرفت، در این قطب یکتاپرستی هم جن‌گیر، طالع‌بین، کف‌بین، رمال، دعانویس نفوذ کرد و بصورت مدرن‌تری نهادهای توتمیست را رونق می‌بخشید، ظهور دانش که مانند خورشید عالمتاب همه تیرگیها را می‌زدود بتدریج این عوامل را هم از بین می‌برد، در منطقه ایزده هنوز ما در مرحله جنینی دانش بودیم و اگر در یک محله چهار نفر باسواد بود آنها هم باسواد خواندن و نوشتن بودند نه متفکر و روشن، مثلاً چشم من که از بیماری تراخم که آن سالها بیداد می‌کرد ملتهب و قرمز شده بود مادرم هر روز مرا پیش ملا، می‌برد تا دعای اوسین بچشم من بخواند او ۱۲ قطعه ریگ در دست می‌گرفت و کاسه آبی که در آن انگشتری قرار می‌داد جلوی چشمان من می‌گرفت و با هر وردی که می‌خواند ریگی در آب می‌انداخت هر بار که ورد می‌خواند روی سر من ضربه‌های آرامی وارد می‌کرد و بعد سنگریزه را در آب می‌انداخت، هر روز اینکار بمدت هفت روز انجام می‌شد که این بار با طبابت گیاه پزشکی که پیره‌زن محله بود، قند و گنجیده در چشمانم می‌ریخت، همه بچه‌های روستا یک همزاد داشتند که بچشم دیده میشد و اگر در پشت تاپوی گلی خانه‌مان که در آن گندم یا آرد ریخته بودیم موشها جنبشی داشتند، می‌گفتند همزادها هستند که در پیرامون ما زندگی می‌کنند، بهر حال دانش کم‌کم در محیط ما رخنه کرد و این عوامل را از بین برد ولی عوامل دیگر مثل شانس، نصیب، قسمت و بسیاری ارگان‌های خرافی ما را رها نکرد، حتی در خیابان‌های فرانسه هم از یک تهاد غیبی می‌ترسیدم، مثلاً شانس بی‌اورم و قسمت بشود و این قبیل افکار، در آنجا دیدم آنچه را که ما ملکه ذهن خود کرده‌ایم، دانش بشری به آنها جواب رد داده و زندگی میدان زور است و تلاش و بکار بردن اندیشه و مشکلات بشری جز با نیروی اراده حل نخواهد شد، در

سرتاسر ارگان‌های زندگی فرانسویان، فقط مسائل لمسی مطرح بود در سال ۱۳۲۰ در مرغاب ایذه شایع کردند که پیری پیدا شده که سوت می‌زند و نام او را پیرشوتکی نهادند، مردم دسته دسته بزیارت او رفتند و از او طلب نیاز می‌کردند این قبیل باورها آن هم در شرایطی که ما مدرسه دو کلامه داشتیم و مأمورین ادارات هم تقریباً کم سواد بودند، قدری قابل تأمل و درنگ بود، من به‌مراه عده دیگری برای دیدار رفتم و احساس کردم که مردی به پشت نیزارها می‌رود و مشغول سوت کشیدن می‌شود سوت‌های مفهوم و نامفهوم بهم می‌آمیخت، مثلاً محمد یک بسته قند آورده و حاجتش برآورده می‌شود و از این حرف‌ها من در آن حالت به اینکار شک کردم که اولیاء و اتیاء هرگز نیازی به این خرافه‌بازیها ندارند، این بار در اثر وجود چند باسواد و روشن، یخ سوداگران خرافات نگرفت و آن پیر بفرااموشی سپرده شد ولی هنوز پیرهای ذهنی در روستاها وجود داشت که عقیده داشتیم فلان کار اگر خواست پیر باشد انجام می‌شود والا نه و در این حالت تلاش و کوشش انسانها را در مبارزه با مشکلات عقیده نداشتیم و در این جهل مرکب دست و پا می‌زدیم و طرفداران این عقاید بیشمار بودند.

این اندیشه‌ها در ذهن همه آدمها موج می‌زد اینجا بود که بخود آمدم و دیدم از ایذه تا شانزله‌یزه حقیقتاً هزاران فرسنگ فاصله فکری وجود دارد اگر من در زمینه فرهنگ عاطفی، برخوردارها، مهمان نوازیها، همپشتی‌ها و سمپاتی بودنها خود را برتر از جامعه اروپائی تصور می‌کردم ولی در این زمینه سخت مغبون بودم که می‌توانست روان مرا آزار دهد، آرزو داشتم که در بازگشت به ایران بر روی قله متگشت که مشرف به شهرستان ایذه است بروم و بانک بردارم که ای آدمها هیچ نیروئی جز اراده و خواست انسانها در حل مشکلات او نقشی ندارد و نباید ذهن خود را با این اندیشه‌های بی‌ریشه مشغول بداریم، اگر این آدمهای اروپائی بر فراز کهکشانشانها پا نهادند ریشه در خود داشتند و از هیچ نیروئی که فراسوی تصور آنان بود استمداد تطبیقند.

تازه این تصور در ذهن آنان جاری شد که هر چه به فضای کاینات دست یافتند بقول یوری گاگارین خدا را در وسعتی بیشتر شناختند، گفتنی است ما هنگامی که از عناصر خرافی بحث می‌کنیم هدفمان تضعیف دین نیست بلکه پیرایه‌های ناهنجاری که به آن نسبت داده شده برای آئین زندگی انسانها زیان‌آور است.

متر وانگلر یکی از خارجیانی بود که به ایران آمده بود و در سپاه صلح خدمت می‌کرد من به نقش ویرانگر این خارجیها در ارگان‌های کشورمان کاری ندارم که در ورای این اسم‌های قریبنده چه مأموریتی داشتند، با او در قطار راه‌آهن دوست شدم و در مشهد هم چند روزی با او از مراکز زیارتی و سیاحتی بازدید کردیم پس از چند سال تصادفاً او را در یکی از خیابان‌های لندن دیدم، او برخوردی برخلاف هم تبارانش گرم و مهربان داشت مرا بخانه خود دعوت کرد و با افراد خانواده‌اش آشنا شدم، دلم می‌خواست بدانم که زندگی یک انگلیسی چگونه می‌گذرد، من جا نماز آب نمی‌کشم ولی مشروب نمی‌خورم، آنها از کوچک و بزرگ خوردن انواع مشروبات جزو زندگی‌شان بود، غذا بمقدار کم می‌خوردند ولی کیفیت غذا را همیشه در نظر می‌گرفتند، همه از خودی و بیگانه دور یک میز غذاخوری می‌نشستند تعارف هم بکسی نمی‌کردند، مهمان هر چه دلش خواست می‌توانست بخورد، رو و روگری در بینشان نبود به بچه‌ها یاد داده بودند قبل از شروع به غذا دعائی می‌خواندند، من از این کارشان در شگفت ماندم، از وانگلر پرسیدم شما که از بیخ از مذهب مرخص می‌باشید و عقاید مذهبی را اهمیت نمی‌دهید چطور است که سعی دارید به کودکان خود این عقاید را بقبولانید، او صمیمانه هر چه در دل داشت با من در میان نهاد و گفت اگر راستش را بخواهی، من هنگامیکه کودک بودم با خواهرم مرتب به کلیسا می‌رفتیم ولی پدر و مادرم اتفاقی مگر کسی بمیرد و یا عروسی سر بگیرد در کلیسا بیایند، یک روز از پدرم پرسیدم چرا با ما به کلیسا نمی‌آئی، با خنده بمن گفت بزرگ که شدی جواب این پرسش را خودت خواهی داد، بهر حال این سؤال همواره در ذهن من بود و می‌دیدم که مشتریان کلیسا کودکان و پیرمردان و پیرزنان، من بمدرسه، دبیرستان و دانشگاه رفتم و دیگر فرصت نکردم که بطور مرتب به کلیسا بروم و بعد هم برای خدمت نظام به سپاه صلح مأمور شدم، کار گرفتم، ازدواج کردم و حالا جواب خود را دریافت می‌دارم که کار مقدم بر همه مسائل جنبی است و این خودش یک نوع عبادت است و حالا که پدر و مادرم بازنشسته و از کار افتاده شده‌اند مرتب به کلیسا می‌روند بنابراین همیشه یک قشر خاصی مشتری کلیسا هستند حالا در زندگی ما چه می‌گذشت، عمریم مرحوم خسروی سخت با اندیشه‌های خرافی مخالف بود و زیاد دور و بر این اندیشه‌ها نبود ولی من و برادرم کله سحر بلند می‌شدیم و می‌رفتیم سر تل، تا بینیم مرحوم جعفر برکت چطور شبیه درست می‌کند، او شمر بی‌انصافی بود که از صبح عاشورا با

شلاق‌ی که در دست داشت و سوار مادیان شراکی می‌شد، همه را از کوچک و بزرگ کتک می‌زد همه از او می‌ترسیدند، من عشق داشتم که محرم بیاید و یکجائی دستان بند باشد، گل بصرمان می‌مالیدیم و سیاه می‌پوشیدیم و از یک هفته پیش با علم و کتل محرم را می‌آوردیم و تا شب عاشورا از زنجیرزنی و سینه‌زنی نسمان می‌گرفت، می‌گفتند که شب عاشورا غذا می‌دهند آن وقت در محله ما مسجد نبود تکیه درست می‌کردند، هنگام تقسیم غذا که می‌شد یک آدم بلند قد و زورمند دم تکیه می‌ایستاد و با چوب بلندی که در دست داشت به بچه‌ها اجازه رفتن و گرفتن غذا را نمی‌داد و می‌گفت این غذا مال بزرگترهاست، من باصطلاح بچه قد و حرافی بودم، می‌گفتم بابا محرم روی پای ما بچه‌ها می‌چرخد چطور ما نمی‌توانیم از غذای میدانشهدا (ع) بخوریم، قضای روزگار در زندگی اجتماعی هم من بدبخت همینطور بودم هر معرکه‌ای که درست می‌شد بتیانگزارش ما بودیم ولی هنگام بهره‌برداری دیگران گلش را می‌چیدند و ما پشت در می‌ماندیم. شوری داشتیم و همیشه یک کار تازه و یک شکل غیر معمولی فکر ما را یخود مشغول می‌کرد، در یک روز عاشورا صبح زود رستم منزل جعفر برکت دیدم شور و حالی جریان دارد همه بچه‌ها و بزرگها آمده‌اند ولی دیدم که هیچکس حاضر نیست شبیه بشود، من که قلبی رفیق داشتم و بشهدای کربلا عشق می‌ورزیدم و هنوز هم آن عشق در دلم موج می‌زند جلو رستم و گفتم من حاضرم شبیه بشوم جعفر گفت عبدل یا جلو، تو برای اینکار ساخته شده‌ای مرا از ساعت پنج صبح در تابوتی نهادند و پایم بیرون بود و دست‌هایم روی سینه حلقه شده بود و سرم را در تابوت فرو بردند و گردن بریده گوسفند را بجای گردن من جاسازی کردند و دوختند و مقداری گاه هم مرتب روی من می‌ریختند و دو نفر هم مأمور بلند کردن تابوت شدند، تا ساعت یک بعد از ظهر که معرکه تمام می‌شد این شمر لامذهب هزار شلاق بروی دست و پایم زد، دست بر قضا ظهرهای عاشورا منزل خود ما به دستجات سینه‌زنی و شبیه‌سازان نهار چلوکباب می‌دادیم، در حدود یک ساعت و نیم در خانه خودمان در تابوت بودم و دیگران نهار ما را می‌خوردند و من محروم ماندم، البته از آن به بعد دیگر هیچ وقت هوس شبیه شدن را در فکرم راه نندادم، برخورد اصولی رهبران مذهبی و روحانیون مذهب شیعه بنحوی است که دستجات عزاداری را نفی نمی‌کنند که منحصر به سینه‌زنی و نوحه‌خوانی باشد ولی یا تخی چند از روحانیون طراز اول که برخوردارم همه از ساختن شبیه که بیشتر به کارناوال می‌ماند ناراحت



بودند و می‌گفتند که این پیرایه‌ها از عظمت و شوکت اسلام و اهمیت خاندان اطهار می‌کاهد، ولی بعضی از این روحانیون هم معتقد بودند که جلو احساسات مذهبی را نمی‌شود سد کرد و به عقاید آنان بی‌حرمتی کرد اما بیشتر آنان هم عقیده با این روش هستند که اگر به این سنت‌ها دامن زده شود موجب حتک حیثیت امامان می‌شود، افزون بر اینکه امروزه پای تمام اروپائیان در کشور ما باز است و آنها با عسکرداری از این دستجات و درج آن در روزنامه‌های اروپا موجب پائین آوردن درجه فهم و شعور ما در بین خانواده جهانی می‌شوند، اینست که از دوران صفویه این سنت‌های عزاداری ریشه پیدا کرده و هر چند گاهی بر حسب سلیقه دولت‌های وقت یا کم‌رنگ گردیده و یا اوج گرفته است و انتشار این مراسم گاه در کشورهای دیگر به ناآگاهی و عقب‌ماندگی ما تعبیر می‌شده است، گاهی برای مظلوم نشان دادن امام حسین علیه‌السلام و یارانش نمایش این قبیل تعزیه‌ها تجویز می‌شده و حتی پادشاهان قاجار هم که درجه علاقمندی مردم را می‌دیدند به برپائی آن دامن زدند، تا جایی که اینکار ریشه در هنر پیدا کرد و هنر نمایش تعزیه، سرفصلی را در کتاب هنر تئاتر یاز کرد، تا امروز که جزو ارکان اصلی هنر بشمار می‌رود، گو اینکه نقش این عمل موجب کاستی در نهادهای مذهبی ما بشمار می‌رود، درست است که در اکثر مبارزات چند قرن اخیر دستمایه خوبی برای سیاستمداران کشور ما شد و هر بار با دامن زدن آن گروه گروه مردم را توانستند بدنبال خود بکشانند و مثبت یا منفی بهره‌برداریهائی از آن داشته باشند که آن هم می‌شود گفت استفاده نامشروع و بازی با احساسات مردم بوده است و در نهایت اسلام واقعی سودی از آن نبرده است هنگامی که لردکرزن در دوره قاجاریه از یکی از این نمایشات فیلمی تهیه کرده و عکس‌هایی از آن در روزنامه‌های کثیرالانتشار انگلیس بچاپ رسانیده بود در ذیل این عکس‌ها زیرنویس‌هایی نوشته بودند که به دوران توحش نسبت داده می‌شد و می‌نوشتند هر ملت لایق همان حکومتی است که دارد، در حالیکه پادشاهان نالایق قاجاریه که اغلب دارای ملیجک بودند و نقش مسخره و خنده آنها را فراهم می‌کرد، بگمان خود با ترویج این عناصر آترا یک نوع تفریح دیگری برای خود می‌دانستند و معمولاً نمایشنامه‌های روحوضی را که مثلاً در میدان‌های شهر بر پا می‌کردند خود و همسرانشان از غرفه‌ها به تماشا می‌نشستند و از آن لذت می‌بردند در حالیکه حامه مردم مسلمان برداشت دیگری داشتند که شجاعت و رشادت این جانبازان صحرای کربلا را روحیه آنان تداعی می‌کرد و آن

ایمان و خلوص نیت ساده خرد را در برخورد با این عناصر داشتند، بگذریم که دانش انسانها دیگر موافق این قبیل تظاهرات کودکانه نیست، علت اینکه واژه کودکانه را بکار بردم رابطه بچه‌ها با این عناصر بیشتر است فراموش نمی‌کنم در چند دهه حکومت رضاشاه و پسرش که ارائه این تمایضات مانسور بود گاهی که از گذشته و این تمایضات صحبت می‌شد به این خانواده لعنت می‌فرستادم که جلو برگزاری آن مراسم را گرفته بودند ولی بزرگترها مخالف بودند و آنرا هتک حیثیت خانواده اطهار علیهم‌السلام می‌دانستند اصولاً بچه‌ها عشق دیگری داشتند، داستانی را در اینجا بنویسم که چگونه بچه‌ها در این زمینه احساسات رقیق داشتند یادم هست از پنج روز قبل از دهه ما پیراهن سیاه می‌پوشیدیم و سینه می‌زدیم و با سلام و صلوات به پیشواز مراسم می‌رفتیم و دهه محرم را من خودم نوحه می‌خواندم آن روزها نوحه‌های مرحوم دفتری و شارق در منطقه خوانده می‌شد که همه را حفظ بودم و برای اینکار سرپرشوری داشتیم و شاید مایه شاعری را از توحه‌خوانی و آشنا شدن به ریتم و آهنگ از آنجا برداشت کردم ولی بزرگترها در اینکار صادق نبودند، خوب یاد دارم که آن مردانی که در جلد یزید و عمر سعد رفته بودند و در بالای دروازه شامی که مثل طاق نصرت درست کرده بودند با مسخره و خنده به سیره یزید و پیروانش می‌پرداختند و قداست مراسم بنحوی بود که کسی را قدرت اعتراض نبود و یا کسی را پیدا می‌کردند که رل شمر را بازی کند که برآستی آدم نارو و بدی بود که بهر کس می‌رسید او را می‌زد تا خاطره ستمگری دوران شمر را مجسم نماید، بهر حال هنوز هم نمی‌توانیم بطور قاطع این نمایشات را ضروری بدانیم یا آنها را نفی کنیم، زیرا در بستر خود دارای مقداری سود و بیشتر زبان‌های اخلاقی بود.

## شاه صنم کلو

در منطقه ما زنی بود دیوانه که به او شاه صنم کلو می‌گفتند کلو با گویش بختیاری به دیوانه تعبیر می‌شد شرح ماجرایش را چنین می‌شنیدیم که او در خانه شوهر با هوی خود زندگی می‌کرده و چون شوهرش او را بیشتر دوست داشته هوی او از سر حسادت بی‌رحمانه داروی مهر گیاه به او خورانده بوده که منجر به دیوانگی او شده است، این زن

سرتاسر بازار و محوطه شهر را هر روز می‌رفت و با حرف‌های بی‌سر و ته خود دوران زندگی جنون بار خود را سپری می‌کرد، بچه‌ها به او سنگ پرتاب می‌کردند و اذیتش می‌کردند اما من همیشه حالت ترخم و دل‌سوزی نسبت به او داشتم هر وقت که من از کنارش رد می‌شدم، احساس می‌کردم که من با بچه‌های دیگر خیلی فرق دارم و او را آزار نمی‌دهم، می‌گفت عبدالله به بچیل بگو سنگ نونز، یعنی عبدالله به بچه‌ها بگو بمن سنگ پرتاب نکنند، اگر بگویم که از دوران کودکی بچه‌ای رقیق القلب بودم شاید حمل بر تعریف باشد ولی هنوز هم همان حالت را دارم و زندگی با همه خشونت‌ها و ناسازگاری‌هایش مرا با خود هماهنگ ساخته، زیرا این ویژگی خاص عوامل طبیعی است که هر موجودی برای زندگی در بستر طبیعت و ناهنجاری‌ها ناچار است خودش را منطبق سازد مثل سنگ پشت که طبیعت پیرامونش بدن او را در مقابل سنگ‌های بسترش مقاوم بار آورده است ولی نمی‌دانم چرا این حکم طبیعی درباره من اجرا نشد و همچنان در سن بالا هم رقت قلب دارم.

مادرم تعریف می‌کرد که به هنگام مهاجرت از وانان به ایذه به همراه کاروانیان پیاده راه پیموده و راه دسبارد را در هفت روز طی کرده است و در هر منزلی که کاروانسرای بوده در آنجا بار می‌انداخته‌اند تعداد کاروانسراها را به این ترتیب می‌شمرد ایذه - چشمه خاتون - دهدز - شلیل - گندمکار - ناغان هنوز آثار این کاروانسراها در این منازل بچشم می‌خورد راه دسبارد که واژه اصلی آن دزیارت است مربوط به دوره اشکانیان یا پارت‌ها می‌باشد که به گمان بعضی‌ها یکی از انشعابات جاده ابریشم است که کالاهای تجارتمی را از اصفهان به دزفول و شوشتر می‌برده‌اند، آن سالها بیشتر جامعه عشایری برای پیدا کردن کار به گرمسیر می‌آمدند و خانواده‌ها که شاخه‌ای از میر قاند بابادی بودند روانه ایذه شدند و در همین شهر ماندند و به کشاورزی پرداختند.

باری شاه‌صنم کلو در سال ۱۳۴۵ زندگی را بدرود گفت و هم‌زمان با زندگی این دیوانه بی‌آزار مردی هم داشتیم که دیوانه بود و از خانواده‌های کلاتران نورآباد محسوب می‌شد که به او آپرویز می‌گفتند او دیوانه عارفی بود که اگر کارهای آزار دهنده او نبود می‌توانستیم او را با بهلول دیوانه یکی بشمار آوریم، باسواد و چیز فهم بود که در بجزوچه جوانی به وادی جنون کشیده شده بود اندامی برازنده و چهره‌ای زیبا داشت که روز بروز حالت دیوانگیش بیشتر می‌شد. برنامه روزانه‌اش این بود که بعضی وقت‌ها با پیراهن و پیژاما و یا برهنه

سرتاسر بازار ایذه را طی می‌کرد و با خودش چیزهای نامفهومی می‌گفت، متابع بود که او را هم چیز خور کرده‌اند در اینجا بحث ما معرفی دیوانگان شهر نیست، بلکه چون این دو تن دیوانه، سالهای زیادی ذهن خانواده‌ها را بخودشان مشغول کرده بودند و جزء فرهنگ روزمره زندگی محله ما در آمده بودند، ذکری از آنها به میان آمد در حالیکه در کشور فرانسه هوس کردیم به دیدار یکی از آسایشگاه‌های روانی برویم که در غرب فرانسه واقع شده بود حالت فرق‌العاده‌ای در دیوانه‌های آنجا ندیدیم، آنها می‌گفتند که تعجب نکنید این بیماران همگی حالت‌های روانی دارند که در جامعه قابل پذیرش هستند ولی چون ما به کیفیت جامعه خود اهمیت فراوان می‌دهیم، اجازه نمی‌دهیم حتی ذهن خانواده‌ها از دیدار چنین افرادی خشن بردارد، با خود گفتم، بیچاره مردم ایذه که مجبور بودند. همه روزه شاهد دیوانگی شاه‌صنم کلو و آپرویز باشند و دم نزنند یکی از مراکزی که مورد بازدید ما بود، محلی بود که قرار بود با تونلی از زیر دریای مانش فرانسه را به انگلستان وصل نماید هنوز در مراحل اولیه بود، بعدها شنیدم که این تونل مورد بهره‌برداری قرار گرفت که در اسرع وقت مسافران را از زیر دریا به آنسو می‌رساند، کاری که انجام آن در حیظه آرزوهای بشری بود، اکنون که این رویداد را می‌نویسم در ذهنم تداعی می‌شود که خود من در دو دوره چهار ساله به نمایندگان محترم شهرستان ایذه در مجلس شورای اسلامی گفتم که فاصله رودخانه کارون تا ایذه را که بیش از بیست کیلومتر نیست لوله‌کشی کنند و آب کارون را به ایذه بیاورند که از بی‌آبی در عذاب تباشند و ضمناً با ورود آب از کارون به سرزمین‌های تشنه این دیار، سالی دوبار محصول بدست بیاورند که این پیشنهاد به بوقه فراموشی سپرده شد و هنوز مردم در فاصله بیست کیلومتری رود عظیم و خروشان کارون در بی‌آبی بسر می‌برند، در حالیکه از همین رودخانه در سراسر منطقه خوزستان که هزار کیلومتر آن‌سوتر است استفاده آشامیدنی و کشاورزی می‌شود.

از نقاطی که در برنامه بازدید فرهنگی ما قرار گرفته بود، موزه لور فرانسه بود که برای من بی‌نهایت هیجان‌انگیز بود، در محلی از موزه که به خانه ایران اختصاص داشت مجسمه‌هایی دیدم که بارها شرحش را خوانده بودم و بعضی‌ها را خود شاهد کشف آن در دره شمی ایذه بودم، از جمله دو مجسمه زنی از زرناب که بدوران اشکانی تعلق داشت و در سال‌های ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۶ در منطقه ایذه از زیر خاک بیرون آمد، جای خوشبختی است که فرانسویها

امانت بخرج داده و تمام این مجسمه‌ها و اشیاء مکشوفه را در منطقه بختیاری با نام محل کشف در موزه قرار داده بودند، آری! این آثار جاودانی را از ایده به شانزلهیزه برده بودند! دریفا که زمامداران آن عصر، لیاقت نگهداری این اشیاء را نداشتند و یا اگر هم در ایران نگهداری شده بود حتماً وسیله قاچاقچیان حقیقه در بازارهای مهم جهان بحراج رفته بود، بیشتر این اشیاء حقیقه در عصر قاجار به به خارج از کشور انتقال داده شدند، برآستی آنچه اشیاء گرانبها که در موزه لور دیدم از نقاط مختلف ایران کشف و بحراج انتقال یافته بود و این یکی از بزرگترین صفات بارز و فرهنگ ناب فرانسوی‌هاست که نام ایران را در موزه خود برافراشتند، در حالیکه بارها شاهد و ناظر آن بوده‌ام که در کشور خودمان اشعار و نوشته‌های مرا بنام خود بچاپ رسانیدند، شعر کوه منگشت را که قبلاً در کتاب فرهنگ اول بدست چاپ سپرده بودم در یکی از برنام‌ها با نام شخص دیگری در اجرای برنام‌های تلویزیونی شاهد بودم و دم بر نیاوردم در اینجا باید گفت فرهنگ فرانسوی‌ها در این زمینه از اصالت بیشتری برخوردار است.

## انحطاط فرهنگی غرب

آنچه که ما بدان می‌یالیم کرامت زن ایرانی است که در پرتو تعالیم عالیه اسلام حیثیت خویش را حفظ نموده و بصورت کالای مصرفی در نیامده است، آنچه من در هایدپارک انگلستان شاهدش بودم یک سقوط فرهنگی بود که توجیه آن به هیچ وجه قابل قبول نیست، هر چند در زیر لوای آزادی صورت گرفته باشد، آمیزش مردان و زنان بصورت حضوری خاص بیشتر حیواناتی است که نباید به حریم انسانی که خود را اشرف مخلوقات می‌داند راه پیدا کند، با یکی از دانشمندان دانشگاه کامبریج در این زمینه نشستی داشتم که وی اظهار داشت هر سال صدها سمینار و کنگره درباره حل مسئله جوانان در اروپا برگزار می‌شود که برای عقده روانی جوانان که از مسائل جنسی ناشی می‌شود چاره‌اندیشی می‌گردد و این آخرین تجربه‌ای است که تسل تین ایجر یعنی از ۱۵ سال تا ۱۷ سال را بحال خود رها می‌کنند ولی در سن مشخصی جلوی این بی‌بند و باری را می‌گیرند، چنانکه شما هرگز بعد

از ازدواج دیگر شاهد این نابسامانی نخواهید بود، در حالیکه در کشورهای آسیائی دختر و زن برده و کنیز حرمسرا هستند و اختیار هیچ نوع اظهار نظری در سرنوشت خود را ندارند، در حقیقت این روش آزادی بها دادن به حقوق زنان کشور است سرانجام به آن دانشمند گفتم من که بنام یک ایرانی و مسلمان، شیوه شما را نمی پسندم و شما روزی خواهی نخواهی در یک بن بست گرفتار خواهید آمد، که از این عقیده خویش عدول نمائید و عطای این آزادی را بلقایش به بخشید، در مجاور کنزینگتون دانشگاه سلطنتی انگلستان قرار داشت که من مایل بودم موزه آنرا بازدید کنم یکی از فامیل های همسر من بنام آقای دکتر حاجی بابا بابایی در آنجا به تحصیل اشتغال داشت و دکترای فیزیک را می گرفت، استعداد این بچه بروجنی به حدی بود که با امتیاز از دانشگاه سلطنتی انگلستان در رشته فیزیک اتمی فارغ التحصیل شد و اکنون از اساتید انگشت شماری است که ما در این زمینه در کشورمان داریم ایشان اکنون رئیس دانشکده فیزیک در دانشگاه صنعتی اصفهان هستند که در حقیقت این دانشگاه از لحاظ بار علمی همطراز بهترین دانشگاه های جهان می باشد. با راهنمایی ایشان از چهار طبقه موزه بازدید کردم، جالب تر از همه غرفه ها، غرفه ای بود که به معرفی انواع سنگ های موجود در جهان پرداخته بود، ما رنگهائی را که در ایران با آن مواجه بودیم حداکثر به سی یا چهل رنگ بیشتر نمی رسید ولی در اینجا می شد بیش از سیصد چهار صد رنگ روی سنگ ها تشخیص داد که از چهار گوشه عالم به جمع آوری آنها پرداخته بودند و کتاب های قطوری در شناسائی آنها انتشار داده بودند، از مسئول راهنما پرسیدم که آیا محتوای این سنگها را تشخیص داده اند، کتابی بمن نشان داد و گفت روی شماره این سنگها هر کدام مشخصه ای دارند که می توان به نوع آلیاژی که تشکیل دهنده این نوع سنگها است پی برد، در طبقه فوقانی این موزه که به موزه علوم طبیعی اختصاص داشت تکامل انسان از آغاز تا به امروز مورد مطالعه قرار گرفته بود، از موجودات تک یاخته ای میلیون ها سال گذشته تا گذر از انسان های تاندرتال و کروماتیون مورد مطالعه قرار گرفته بود و اسکلت هر کدام را در غرفه ای به نمایش گذاشته بودند، بیاد آوردم که در تمام دوران هائی که در ایران در دبیرستانها مطالب طبیعی را در مغزمان مجاله می کردیم، هرگز بطور عملی با چنین نمایشگاهها و موزه هائی برخورد نکرده بودیم تا با روش اصولی به فراگیری علوم پردازیم. در موزه مادام توسو در قسمت مرکزی لندن، به مسائلی برخوردیم که بازگو کردن آن

تجربه‌ای است برای همه کسانی که اروپائیان را دارای استقلال فکری می‌دانند، در یک طبقه تمام پادشاهان و رؤسای جمهوری را بصورت مجسمه قرار داده بودند، در بدخل ورود مجسمه هیتلر نصب شده بود که باصطلاح مقام او را تنزل داده بودند، مجسمه‌سازان ماهر و هنرمند مجسمه هر کدام از این رجال را هنرمندانه تهیه و در این موزه قرار داده بودند، ولی این مجسمه‌ها بر اساس روابط سیاسی با کشورها جایشان را تغییر می‌دهند، مثلاً مجسمه مصدق را بخاطر کینه‌ای که با او داشتند در اینجا قرار نداده بودند در حالیکه این شخصیت جهانی باید هم‌ردیف گاندی در این غرفه جای می‌گرفت و بعداً هر رئیس جمهوری که با کودتائی سرنگون می‌شد فوراً پالانشر را در آفتاب می‌گذاشتند و شرش را از موزه می‌کنند و فرد جدید را فوراً تهیه و به جایش نصب می‌کردند، تا روابط سیاسی آنان دچار اشکال نگردد در اینجا اتکاء به نفس و استقلال فکری خودمان را بهتر پسندیدم، در موزه آثار صنعتی که خداوند او را قرین رحمت فرماید، در میدان تویخانه سال‌ها بعد از کودتای مرداد من مجسمه مصدق را می‌دیدم که همچنان سرفراز در جای خود قرار داشت، در حالیکه چه بسیار افراد دوز هم‌تی بودند که حاضر بودند آن مجسمه را به بهای گزاف بخرند و از آن موزه بیرون بیاورند که در دسترس و دید بازدیدکنندگان نباشد، من یک کارت ویزیت که نام و آدرس در پشت آن نوشته شده بود از جیب در آوردم و روی آن بزبان انگلیسی نوشتم، آقای رئیس موزه خواهشمندم اگر به نظر من به عنوان یک بازدیدکننده احترام می‌گذارید، مجسمه مصدق را که از چهره‌های جهانی است در کنار نهرو قرار دهید که جهانیان بیشتر به عظمت کار شما صحه بگذارند ولو از نظر سیاسی با افتخار شما همان نباشد، حتماً می‌دانم که به این پیشنهاد من توجهی نکردند، چون سال‌های بعد هم که از آنجا بازدید کردم جایش را خالی دیدم و دانستم که انگلیسی‌ها هم ثان را به نرخ روز می‌خورند، البته در خونسردی و بی‌تفاوتی آنان شکی ندارم ولی قاطبه ملت انگلیس بسیار مؤدب با فرهنگ بالا و درست کردار به چشم من خورد، بهر حال هر چه هم از درون آنان چیزی نفهمیده باشم سیستم جامعه منظم این کشور به هر تازه‌واردی می‌فهماند که باید در پشت این سیستم ملتی دور از خدعه و نیرنگ زندگی کند.

جنبه تند و تیز ناسیونالیستی فرانسوی‌ها شبیه بخود ما ایرانی‌ها است، ولی در بعضی جهات می‌چربد لازم به قلم‌فرسایی نیست که این صفت، تا هنگامی شایسته تقدس و احترام

است که به نفعی دیگر ملت‌ها منجر نشود در مرکز فرهنگی زرلیمپیدو با یک خانم فرانسوی که مأموریتش ارائه پاره‌ای اسناد و مدارک بما بود بیشتر آشنا شدم آنجا از پوروکراسی و بی‌اعتنائی نسبت به ارباب رجوع آن چنان که در جامعه اداری ما حاکم است اثری دیده نمی‌شود، درستی حمل و راستگویی در همه زمینه‌ها حکمفرماست و اگر ما در فیلم‌ها مسائل دیگری غیر از این در جامعه اروپا دیده‌ایم یک پوشش همگانی ندارد.

باو گفتم اگر فکر می‌کنی ملت من، که سرزمین بزرگ ایران باشد از لحاظ مقام و تبار از شما کمتر باشد، سخت در اشتباهید، شما خود را بی‌جهت تافته جدا بافته می‌دانید همین پلی که روی رودخانه سن شما قرار دارد، در مقام پل معلق و زیبای اهواز اصلاً قابل مقایسه نیست، اگر کسی به پشت در خانه شما بیاید تا او را سین جیم نکنید در را بر روی او باز نمی‌کنید، ولی یک نفر فرانسوی در کشور ما خورد را سیتی زن ما می‌داند و از مهمان نوازی ما کاملاً برخوردار است، نکند این خصلت و خوی انسان نوازی ما در شما ایجاد غرور می‌تواند، که تصور کنید ملت برتری هستید، این خانم مؤدب و در واقع شایسته از سخنان من جا خورده بود و روزبروز بر درجه ارادتش نسبت به یک ایرانی افزوده می‌شد تا جائیکه سرانجام مرا بخاته خود دعوت کرد و به افراد خانواده‌اش معرفی نمود و من دانستی‌های خود را در زمینه فرهنگ و اسناد فرانسه با گشاده‌روئی این خانم مهربان تکمیل کردم و در بازگشت به ایران از او و همسرش که مهندس آرشیکت بود دعوت بعمل آوردم که به ایران سفر کند و از آثار تاریخی اصفهان و سایر نقاط دیدن نماید، که این سفر یکسال بعد انجام گرفت و با یک دنیا خاطره از ایران برگشتند، در حالیکه من کیف آنها را از صنایع دستی اصفهان که از شما چه پنهان آن روزها خیلی ارزان بود، پر کردم، و باز از شما چه پنهان در سال‌های اقامت در اصفهان آرزو داشتم که کلکسیون از کارهای دستی اصفهان داشته باشم ولی متأسفانه خوردم به تورگرانی به آن نشانی که حتی یک سینی کاردستی بچه‌های هنرمند اصفهان را در خانه ندارم و در اینجا از فرط بی‌پولی هر چه که داشتم بتدریج فروختم و بهر حال.....

آنها را به ایذه بردم و محل دره شمی که آثار تاریخی موجود در گالری ایران در موزه لور فرانسه از آنجا کشف شده بود را به آنها نشان دادم، و به آنها گفتم که ملت ما با پشتوانه تاریخی چند هزار ساله این قدر مثل شما غرور ندارد، آثار تاریخی سه هزار سال قبل از



میلاد یعنی مربوط به دوره شورویک ناخونده ایلامی را در کول فره و اشکفت سلمان به آنها نشان دادم و عکس‌های زیادی گرفتند، آنها می‌گفتند هرگز این عظمت تاریخی را که در کشور شما دیدیم در رم که مهد آثار باستانی است ندیدیم، بعد از چند سال دیگر نامه‌هایی بمن نوشتند و گفتند که کتابی در زمینه آثار معماری اسلامی در ایران منتشر نموده‌اند که ره‌آورد سفرشان به ایران بوده است.

www.Bakhtiaries.com

## برگزاری شب شعر

در یکی از روزهای ابری که دانشجویان رشته‌های مختلف در شهر هات فیلد دور هم نشسته بودند درباره شعر و ادبیات سخن می‌رفت که شعری یکی از دانشجویان ایرانی به‌مناسبت آن روزهایی که احساسات ملت، در زمینه ملی کردن صنعت نفت به اوج خود رسیده بود خواند، این شعر معروف دکتر حمیدی شیرازی بود که همزمان با ورود هیئت خلق بد به شهر آبادان سروده شده بود، شعر کم‌کم اوج گرفت تا آنجا که می‌گفت «سیلی سختی بنواخت بر او، که دل‌کارگران شد پرده‌احساس کردم که همه دانشجویان در حالت اندوه فرو رفتند من رشته سخن را از دانشجوی مربوطه گرفتم و ادامه دادم:

بانگ برخاست ز مردم که بزن      بیم از این احمق جمال مکن

تو بزن ما همه بدنبال توایم      نام یک ملک لجن مال مکن

در این هنگام دانشجویان شروع کردند به کف زدن و ابراز شادمانی کردن و آن شعری را که سال‌های بعد هنگامی که دکتر مصدق در احمدآباد به حال تبعید و انزوا بسر می‌برد سروده شده بود خواندم «ره مگشایندت ای اسیر به میدان، تا بدرآئی و راه بسته‌گشائی» بچه‌ها که دیدند در زمینه شعر دستی دارم پیشنهاد کردند که شب شعری در سالن دانشگاه داشته باشیم آن شب همه دانشجویان ایرانی دانشگاه‌های هات فیلد و گاردن سیتی حضور داشتند و تنی چند که ذوق شعری داشتند اشعار خود را قرائت کردند.

نوبت به من رسید ابتدا همان شعر «لندن ابری» را خواندم که با این بیت آغاز می‌شد دلم گرفته از ابر لندن است امروز، بیاد تابش خورشید میهن است امروز، اگر چه سوختم از برق

شعله‌های جنوب، مرا هوای در آتش فتادن است امروز.

سپس شعری را که بنام سرداری بردار مربوط به سرگذشت حسرتک وزیر بود خواندم، که بی نهایت مورد توجه قرار گرفت این شعر را بعداً بنا به خواهش استادان انگلیسی زبان که در آن شب حضور داشتند ترجمه و در اختیار آنان قرار دادند، سومین شعری که خواندم پس از مرگ نام داشت که قبلاً بنا به تقاضای دوستان دانشجوی ترجمه انگلیسی آنرا نیز به همراه داشتیم، پس از قرائت این شعر عنایت فوق العاده‌ای از سوی استادان و دانشجویان انگلیسی به آن شد که چون این شعر در حال و هوای خیام سروده شده بود، از آن جهت که بوی ما دیگری می داد، بیش از تمام اشعار توجه آنان را جلب کرده بود، بعداً یکی از استادان کرسی دانشگاه کامبریج در توصیف این شعر می گفت شعر رقیبالیست ممکن است در آغاز انسان را بسوی خود جلب نماید ولی در نهایت شعری بیشتر بزندگی نزدیک است که با حقایق زندگی رو در رو باشد و در آزمایشگاه واقعیت‌ها محک شده باشد، نیک دانستم که آنچه را که در مشرق زمین با بیان شعر عرفانی عرضه می کنیم، هنوز در مغرب زمین از آرشيو دانشمندان و جامعه‌شناسان فروتر نیامده، که کل جامعه با آن آشنائی حاصل نماید، ذهن‌های آنان اگر گفתי بهشت باید نشانشان بدهی، به او گفتم مگر از طریق مکتب مسیح شما را به بهشت راهی نیست آنها این مسئله را جزو اساطیر خودشان می پنداشتند و باور طبقات پائین! برایش استدلال کردم که شاعران ما هم راه‌های دیگری برای تفهیم این موضوع بیان کرده‌اند که برای شما قانع کننده خواهد بود و بیتی از سعدی را خواندم که می گوید جانا بهشت صحبت یاران همدم است، دیدار یار نامتناسب جهنم است، از این استدلال من خوشحال شد بهر حال برگزاری شب‌های شعر در کشورهای اروپا مانند ایران نیست که تماشاچیان با سر و صدا و بی تفاوتی آنرا برگزار کنند، در یکی از شب‌های نقد و بررسی شعر امروز فرانسه شرکت داشتم این ذوق ادبی من بود که می خواستم به ارضاء عشق خود توفیق یابم والا من یا زبان فرانسه آشنائی نداشتم ولی نظم و ترتیب و اینکه همه سراپا گوش بودند برایم تجربه‌ای بود و اگر در انجمن‌های ادبی خودمان بیشتر وقت ما صرف شایگان بودن و خارج و داخل وزن شدن می شد در آنجا اهتمام مردم روی متن و موضوع و جوهره شعر بود و پیامی که از این رهگذر شنونده دریافت می دارد.

در فرهنگ زندگی غربی روزنامه نقش اساسی را دارد در هر شهری که هر چند کوچک

هم باشد، روزنامه محلی مردم راه، حتی از بازارها و خرید و فروش‌های روز با خبر می‌کند و اگر ما مثلاً در شهر اصفهان اسماً دو سه روزنامه محلی داریم بخاطر درج آگهی‌های ثبتی و دادگاهی است والا روزنامه به آن معنی که نقشی در روشن کردن مردم داشته باشد وجود ندارد، در اینجا لازم به ذکر است که تنها روزنامه نوید اصفهان یک روزنامه سیاسی اجتماعی سودمندی است که مدیر دانشمند آن جناب آقای دکتر فضل‌اله صلواتی به آن جان می‌بخشند در پشت در هر خانه‌ای روزنامه را مانند بطری شیر قرار می‌دهند و می‌روند، درباره یک شهر گاهی یکصد جلد کتاب نوشته شده که هر تازه واردی می‌تواند در زمینه تحقیقات خود کتاب مورد نظر را مطالعه نماید، در حالیکه من آن روز فکر کردم برای یک ایل پنج میلیونی بختیاری تنها به تعداد انگشتان یک دست کتاب نوشته نشده که مرجعی باشد برای مراجعه مطالعه کنندگان.

www.Bakhtiaries.com

## در دانشگاهها

در دانشگاهها سه مرحله وجود دارد که پس از گذر از آنها وارد دانشگاه می‌شوند، اول دوره ابتدائی دوم دوره دیرستان و سوم دوره کالج، حتی دانشجویان اهزایی در این کشورها باید دو سال دوره کالج را ببینند تا مقدمات ورود به دانشگاه فراهم شود در این کشورها بویژه انگلستان برای ورود به دانشکده پزشکی، حتماً باید هر سه درس اساسی را نمره A داشته باشند و این شرایط برای هیچ کدام از دانشجویان ایرانی فراهم نیست ولی برای سایر رشته‌ها رشته راه و ساختمان در درجه دوم اهمیت قرار دارد که آن هم دو A و یک B از شرایط ورود به این دانشکده است، رشته راه و ساختمان شامل مهندسی راه و ساختمان و آرشیتکت و غیره است، در انگلستان دانشگاه سلطی و دانشگاه لندن از مراکز تحصیلی ما در، به شمار می‌روند که تمام رشته‌ها را در خود پذیرا می‌باشند این دانشگاهها متعلق به دولت می‌باشند که مجهز بتمام وسایل آزمایشگاهی و سمعی و بصری کامپیوتری می‌باشند، کشورها بویژه در رشته‌های علوم پایه ترجیح می‌دهند که دانشجویان دکترا و فوق دکترای خود را به انگلستان بفرستند که همه مجهز به تمام وسایل بوده و هم فراگیری در آنها بصرفه

و صلاح است. در مدت پنج سال اقامت دخترم (دکتر آذر خسروی) در دانشگاه بزرگ لندن که دانشنامه دکترای میکروبی شناسی و علوم آزمایشگاهی بود با سیستم این برنامه‌ها آشنا شدم مهمترین عاملی که به آن دورشته در این دانشگاه اهمیت می دهند روش تحقیق است و مقاله نویسی که اگر به تحقیق تازه‌ای دست یافتی و آنرا بصورت مقاله در یکی از روزنامه‌های کثیرالتشعار معرفی کردی دارای امتیاز خوبی خواهد بود ناگفته نگذاریم که در رشته‌های درمانی در ایران هم به این شیوه اهمیت بسیار می دهند و از انواع تحقیقات در این زمینه دریغ ندارند.

## دل بستگی به گذشتگان

در پاریس هیچ فردی فرصت آنرا ندارد که در ماتم در گذشتگان خود اشک بریزد و نوحه سرائی کند و یا در مراسمی که در ایران بویژه در عشایر بختیاری برای مردگان انجام می شود شرکت نماید، بمجردی که فردی در خانواده در گذشت، معمولاً یا در بیمارستان است، که در آن صورت با آمبولانس بگورستان برده می شود و احیاناً اگر تلفن خانواده‌اش را داشته باشند قبلاً به او اطلاع می دهند و یا در خانه از دنیا می رود که باز هم به قسمت اورژانس تلفن می کنند و آمبولانس برای بردنش می آید او را تا گورستان حمل می کنند در حالیکه خانواده درجه اول حضور دارند او را ساده و بدون هیچ تکلفی به خاک می سپارند و اگر فردی که از دنیا می رود، نیاز به تبلیغ برای مرگش باشد بقول ظریفی می گفت آدمهای کرایه‌ای هستند که برای مشایعت مردگان و گریه بر سر خاک آنان در مؤسات خاصی وجود دارند که با تلفن برای انجام مراسم حاضر می شوند ظاهراً این عمل در کشورهای غربی عادی به نظر می رسد ولی در کشور ما برای احترام به مردگان و شاید بخاطر رضایت خاطر بازماندگانش او را با علم و کتل و ساز و دهل (چیچی) مشایعت می کنند و همه افراد عشایر حضور می یابند مراسم سوم، هفته، چهلم و سال هم با احترام و شکوه خاص خود برگزار می شود و هزینه‌های هنگفتی در این راه انجام می شود و تا سالیان دراز به روان آن در گذشته سوگند می خورند گوئی که نمی خواهند از صحنه زندگی آنان خارج شود، خواننده

عزیز در پایان این سفر مقایسه‌هایی که بین فرهنگ مشرق زمین و مغرب زمین نموده‌ام آورده شده، چهار دیواری خاصی ندارد بلکه بر حسب ذهنیت نگارنده شکل گرفته تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

آنچه که در این فصل از نظر خوانندگان ارجمند می‌گذرد قطره‌های است از دریای بیکران تفاوت‌های زندگی فرهنگی مشرق زمین با غرب که به قول مولانا:

آب دریا را اگر نتوان کشید      هم بقدر تشنگی باید چشید

در این حدّ که نوشته‌ام به باور خودم در بازشناسی این تفاوت‌ها دست یافته‌ام و شاید چراغی باشد فرا راه همه علاقمندان به پژوهش در زندگی ملت‌ها با آرزوی آن که توانسته باشم با این نوشتار رابطه‌ی دوستانه‌ای با خوانندگان خود برقرار کرده باشم.

عبدالعلی خسروی

(قائد بختیاری)

این شعر در رابطه با بخش از

www.Bakhtiaries.com

ایده تا شانزده لیزه سروده شده

۱۳۵۵ لندن

اثر «قائد بختیاری»

### شعله‌های جنوب

بیاد تابش خورشید میهن است امروز	دلیم گرفته‌تر از ابر لندن است امروز
ولی به غرب چنان روز روشن است امروز	به شرق ما همه جا آفتاب کرده غروب
بهر کجا که روی باغ و گلشن است امروز	هوا همیشه بهار است و سبزه گلباران
اگر چه دوره ماشین رهزن است امروز	زکف نداده کسی دامن طبیعت را
که چهرها همه چون برف بهمن است امروز	ندیده‌اند مگر داغ بوسه خورشید
سخن ز تیرگی و دل تپیدن است امروز	بکشوری که در آن کیمیا بود خورشید
چرا که گاه به پوچی رسیدن است امروز	سخن ز عاطفه گفتن حدیث بی خبری است
اگر چه شادی اینجا مسکن است امروز	بهر که بنگری از شوق دل بود سرشار
که یاد هستی او در دل من است امروز	ولی برای چو من! چیز دیگری است وطن
به غمگاری ماوا و میهن است امروز	درون سرکش من با تمام شادیا
مرا هوای در آتش نتادن است امروز	اگر چه سوختم از برق شعله‌های جنوب

نهاده شده بدل آسیا! غمی خسرو

مگر که قلب اروپا زامن است امروز

[www.Bakhtiaries.com](http://www.Bakhtiaries.com)

**بخش دوم**

**شناخت ساختاری بختیاری**

[www.Bakhtiaries.com](http://www.Bakhtiaries.com)

www.Bakhtiaries.com

## آشنائی با طایفه زنگنه

با توجه به استاد و مدارک تاریخی ایل جلیل و سرافراز بختیاری یکی از ارکان ریشه‌دار ملیت ایرانی از طوایف و تیره‌های متعددی که برحسب وقایع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و جغرافیایی در دامنه‌های سلسله جبال عظیم زاگرس و در اراضی کوهپایه‌ای وسیعی در سرزمینی که از قدیم‌ترین دوران تاکنون سرزمین بختیاری یا لر بزرگ نامیده شده است. مسکن گزیده و بنیانگذار فرهنگ خاصی شده‌اند. که با مشخصه ویژه‌ای از آداب و رسوم خود بافتضای سرزمین پیرامونش موجد و صنعتی گشته‌اند که از آن فرهنگ ایلی و نظام طایفه‌ای خاص بختیاری پدیدار گشته و بمرور ایام با تبلور تاریخی این اوضاع و احوال منسجم و متحد و یکپارچه بختیاری شکل گرفت، در طی اعصار و قرونتمادی این بنیان کهن رشد نموده. بالیده و گشن و ستبر گشته و مجموعه عظیمی بوجود آورده که در مقابل حوادث و پیشامدهای بزرگ تاریخی و در مقابل هجوم و یورش و ایلغارهای بنیان برافکن خارجی که بخصوص تاریخ پرفراز و نشیب ملت بزرگ ایران بسیار در معرض آن قرار گرفته، با اتکاء به همین فرهنگ غنی و سرشار که بدون شک ریشه در فرهنگ ایل و عشایری دارد. توانست آن حوادث شوم را از سر بگذراند و باقی و استوار پای بر جای بماند. راز بقای شکوهمند ملیت ایرانی که بیش از سه هزار سال تاریخ مدون و پیوسته و متحد را پشت سر دارد. بدون شناخت عمیق و همه جانبه فرهنگ و نظام ایل در ابعاد مختلف آن کوششی بیهوده است. که ره بجایی نخواهد برد. زیرا تاریخ نشان می‌دهد که پاسداران شرف و آزادی و استقلال ایران در ازمه مختلف نیروهای رزمی عشایر و ایلات بوده‌اند! از این رهگذر است که پرداختن بشناسایی فرهنگ و سوابق تاریخی این سرزمین همراه با داده‌های جامعه‌شناختی و در کنار آن روانشناسی تاریخی - اجتماعی ایلات ایران از اهم مسائلی است که باید مورد توجه و امان نظر کافی قرار گیرد. که متأسفانه این ضرورت مهم تاریخی جز در مواردی پراکنده و نه چندان اصولی تا بحال کم و بیش از نظر محققان و مورخان نامدار



کشورمان پنهان مانده است. روزی مردم عزیز ایران بر رمز و راز پایداری و استقامت فوق طاقت بشری نیاکان بزرگوارشان پی خواهند برد که در این رشته بسیار مهم و در عین حال جذاب و دل‌انگیز یعنی شناخت همه جانبه فرهنگ و راز وجودی بقا و پایداری ایلات ایران باید تحقیق و بررسی همه جانبه‌ای صورت گیرد. از اینجا است که برآستی می‌توان عظمت و عمق و اصالت کاری را که مؤلف با ذوق و شیفته و دل‌باخته فرهنگ بختیاری آقای عبدالعلی خسروی را که در نهایت عشق و ایثار آغاز کرده است مشود و تحسین کرد. و به همت والا و پشتکار و علاقمندی فراوانش در این کار بس خطیر درود فرستاد.

گرچه بسیاری از نقادانی که بدون کمترین دقت و توجهی باصل مطلب و بدون شناخت هدف نهائی و ایده‌آل مؤلف محترم زبان باعتراض گشوده‌اند و بر اینکار بیسابقه و مهم و تا بخواهی صادقانه و ایثارگرانه وی خرده گرفته‌اند. آنهم بدون ارائه نقد و نظری مثبت و روشنگرانه و حتی بدون احساس مسئولیت بر این تألیف ارزنده و اثر شپوا بورش آورده‌اند که در اینجا بنده اجازه می‌خواهم که با تواضع تمام و اخلاص فراوان خدمت تمام بختیاری‌های عزیز که از عمق جان دوستان می‌دارم. و دلم در گرو محبت آن عزیزان برآستی پر می‌کشد. عرض نمایم که در کل تاریخ فرهنگ و تمدن بشری هیچ اثر و نوشته و تألیفی بدون عیب و نقص و کم و کاستی برشته تحریر در نیامده است.

چه با توجه باین نکته ظریف که گفته‌اند همه چیز را همگان دانند و همگان هنوز از پشت پدر و رحم مادر بدتیا نیامده‌اند. بنده هم معتقدم که این تألیف و دهها و صدها تألیف دیگر از این نوع که در حال و آینده بوجود خواهد آمد. هیچکدام از عیب و نقص و کم و کاستی مصون نبوده و نخواهند بود. بطور مثال در جائیکه بر لغت‌نامه کبیر استاد علامه فقید علی‌اکبر دهخدا که پیش از چهل و پنج سال در راه تهیه و تدوین آن یعنی بیش از آنچه فردوسی خردمند برای سرودن حماسه ملی ایران رنج برده بود زحمت کشید. از عیب و ایراد مبرا نیست بطوریکه شخص آن بزرگوار پرمایه تا ده هزار ایراد و خطا را در آن می‌پذیرد. و تقاضای عفو دارد.<sup>(۱)</sup>

چگونه که از آثار فرهنگ بختیاری تألیف آقای خسروی عزیز چنین انتظاری داشت که

هیچ عیب و نقص و ایراد و خطایی در آن راه نیافته باشد. ولی با اینهمه وظیفه بسیار مهم و بس اساسی تمام بختیاری‌های شریف که بنحوی با قلم و کتاب و تحقیق و مطالعه و شعر و ادب و هنر سر و کار دارند. حتی آن برادران و خواهران عزیزی که ممکن است خود صاحب قلم نباشند ولی اندیشه و خاطره و ضرب‌المثل و چیستان و متلی عبرت‌آموز در سینه دارند. صادقانه در اختیار مؤلف محترم قرار دهند تا این تألیف و اثری که متعلق بفرهنگ ایل بختیاری است. تا آن حد پربار و مثمر و شکوفا شود که آئینه تمام‌نمای راز و رمز عظمت و شرافت ایل جلیل و بزرگ بختیاری شود. این پایه و اساسی است که گذاشته شد. و برای خیلی‌ها صرف‌نظر از مسائل مربوط بتألیف و تحقیق و کم و کاستیها صداقت و دلسوختگی مؤلف بخوبی قابل درک است. اگر هم‌تباران عزیز باین صداقت و دلسوختگی و عشق و ایثار که براستی داغ بختیاری و فرهنگ پویا و متعالی ایران را بر جگر دارد که بهتر است از قول حضرت مولانا درباره‌اش گفته شود.

بی همگان بسر شود      بی تو بسر نمیشود  
داغ تو دارد این دلم      جای دیگر نمیشود.

ارج بگذارند موظف و مسئول هستیم که یاریش دهیم. تقد و نظر مشیت و سازنده در اختیارش بگذاریم تا دیوارهای بعدی که بر این پی بنا می‌شود هرچه محکمتر و صاف و پر جلوه و رونق شکل بگیرد تا در نتیجه فرهنگ و سوابق ایل و اصالت و تجابت آن بصورت قلّه‌ای پر جلال و جبروت و قابل ارائه در جهان امروز با تمدن متعالی و فرهنگ پویا و تکامل یافته‌اش باشد.

بعنوان مثال شعر زیبایی که مؤلف محترم بنام طلسم بزبان و گویش بختیاری سروده است در تأسف از فروپاشی انسجام ایل و ترک افتخارات و شجاعت و مردانگیها و مهمان نوازیها و وداع با قلّه سرفلک کشیده و کوه‌های پر برف بختیاری و نبرد مردان شیرافکن و پلنگ شکار و ستیز و سخت کوشی در آن صخره‌های عظیم و جسیم با طبیعت قهار و خسی. مبین حالتی است از تحیر و تحسر که خاقانی آن شاعر بزرگ ایرانی در قرن پنجم هجری هنگام دیدن خرابه‌های شهرهای تیسفون و ایوان مداین باو دست داده است و منتهی بآن قصیده شیوا، زیبا و دل‌انگیز و در عین حال غمبار و حسرت‌آمیز می‌گردد.

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان      ایوان مداین را آئینه عبرت دان

طرفه آنکه همین شعر طلسم مؤلف عزیز با چه حالت شورانگیز و حریت آمیزی ختم می شود (در مجلس شورای بوم تیر ایفروشم) جوان شیراوزن اعصار و قرون را تمدن صنعتی و ماشینیسم کور به سیگار فروشی کشانده است. بگذریم بقول آن ابررند فرهنگ و هنر ایران زمین (نگفتنی است سخن گرچه محرمی).

باصطلاح مطلب پردازیم که معرفی طایفه زنگنه باشد. در بالا اشاره شد که شناخت قومیت و ملیت ایرانی بدون شناخت همه جانبه فرهنگ و حیات سیاسی، اجتماعی و تاریخی ره بجایی نمی برد. و از طرفی چند ایل مجموعه ای از طوایف است که هر کدام سرنوشت تاریخی خاص خود را دارند. پس این کنکاش و پی جویی را باید از این واحدایلی شروع نمائیم. تا شناخت وسیع فرهنگ و سوابق تاریخی ایل برسیم. این بحث را بیشتر از این ادامه نمیدهم. چون بخشی است مفصل که مجال بیشتر و تألیفی دیگر را می طلبد. در جلد هشتم ص ۱۱۴۳۷ لغت نامه کبیر علامه دهخدا آمده است زنگنه نام طایفه ایست از ایلات کرد ایران و هم چنین تیره هایی از طوایف کیومرسی ایل چهار لنگ بختیاری و توتی و جانکی (رجوع به جغرافیای سیاسی کیهان ص ۶۰ و ۷۶ و ۸۹ مجمل التواریخ گلستانه شود. از اینجا معلوم می شود که زنگنه ایل بزرگی است در کرمانشاه که گستره آن در تمام نقاط ایران حتی شرق و جنوب شرقی گسترده است. که این گسترش و پراکندگی در تاریخ ایران به عنوان سیاست پرشش مرزی جایی ویژه دارد. و بخصوص این سیاست در زمان صفویه و بازاده شاه عباس اول وسعتی تام و تمام داشته است. که پراکندگی بختیارها در اقصی نقاط ایران حتی از افغانستان و پاکستان و هندوستان ناشی از این سیاست است.

علاوه بر این ایل زنگنه که یکی از فرزندان بزرگش بنام شیخ علیخان زنگنه صدر اعظم نامی ایران بقول استاد باستانی پاریزی امیرکبیر عصر صفوی در زمان شاه سلیمان با اقتدار و عدالت و جهان بینی مقام صدارت عظمی را عهده دار بوده است. که بمنظور شناخت این شخصیت بزرگ تاریخی کشورمان و ثبت آن در کتاب فرهنگ بختیاری قسمتی از نوشته استاد باستانی پاریزی را از کتاب نفیس اقتصاد و سیاست عصر صفوی را نقل می نمائیم (شیخ علیخان زنگنه صدراعظم دوران صفوی که از سال ۱۰۷۷ تا ۱۱۰۱ هجری قمری در زمان شاه سلیمان این مقام را عهده دار بوده است. وزیری پرکار بود. این شخص تنها کسی بود که همیشه شخصیت و استقلال خود را در برابر شاه حفظ می کرد. شیخ علیخان شبها در

لباس مبدل در محلات گردش می کرد و از اوضاع مملکت خبردار می شد. و به فقرا و ضعفا و طلاب علوم و ایتم بذل و بخشش می کرد. حمامات نیکو و ریاضات در شهر و عرض راه عیانت عالیات بنا کرده است. این شخص شخصیت خود را در آن محیط فاسد و هرزه دریاری زمان خود حفظ کرد. هرگز با وجود اصرار شاه لب به مشروبات الکلی نمی زد. و می گفت شاه بر جان من حق دارد. اما بر دین من حق ندارد. او طرفدار اصلاح وضع اداری کشور بود و عقیده داشت که سیستم بوروکراسی و کاخذ بازی کار مملکت را خراب خواهد کرد. او نمیخواست یک انقلاب اداری بوجود آورد. شاردن گوید: شیخ علیخان ملایی را چوب زد که عرایض افسران جزء توپخانه را پیچیده و مفلق و آمیخته با تعارفات بیحد و حصر نگاشته بود یاو گفت: صدراعظم کشور خیلی کارهای مهمتر دارد. و وقت آن ندارد. که کار خویش را وقف کشف رمز تحریرات تو بنماید با یک انشای ساده و روشن عرایض مردم را بنویس والا دستور خواهم داد دستهایت را ببرند.

همین شیخ علیخان برای اداره مملکت بیشتر از افراد مورد وثوق و اطمینان خود که علاوه بر فرزنداناش اکثراً از برادران و عموزادگانش بودند استفاده می کرد. و نیروهای رزمی و اداری و سیاسی را بیشتر از افراد ایل زنگنه انتخاب می کرد. از جمله در سال ۱۱۴۵ هجری که قریب چهل سالی از درگذشت شیخ علیخان زنگنه می گذرد. یعنی در زمان سلطنت شاه تهماسب دوم و مقارن با فتوحات نادری در مقام سپهسالاری ایران یکی از نوادگانش بنام حسینعلی خان زنگنه حکمرانی ایالت فارس را عهده دار بوده و نیز بهبهان را بمناسبت تسلط بر منطقه مهم و کوهستانی و استراتژیکی کهگیلویه و بویراحمد. و در همین احوال بود که جنگ های ایران و عثمانی در بغداد بشدت جریان داشت. زمانی که نادر بمنظور جنگ از طریق بهبهان و خوزستان. عازم بغداد بوده است. در بهبهان از شورش عشایر کهگیلویه که بدور یکی از نوادگان دختری شاه سلطان حسین جمع شده بودند با خبر می شود. و دامنه این اغتشاش تا مناطق بختیاری و جانکی سردسیر و گرمسیر نیز رسیده بود. در همین سفر نادر از حسینعلی خان زنگنه که مردی فاضل و ادیب بوده است بطوریکه بر بسیاری از کتب علمی آن زمان شرح و حاشیه نویسی داشته است و نیز مؤسس علمیه بخصوص در منطقه خیرآباد بوده و نیز آثار عمرانی فراوانی از قبیل کاروانسراها و حمام داشته است. ملاقات و حکومت جانکی را و عشایر آنجا را بعلیرضا بیگ زنگنه فرزند

حسینعلی خان زنگنه سپرد.<sup>(۱)</sup> و علیرضا بیگ زنگنه در اجرای این حکم نادری با اتفاق شش هزار خانوار زنگنه عازم منطقه جانکی می‌شود و در باغملک رحل اقامت می‌افکند. ناگفته نماند که همین علیرضا بیگ زنگنه خود مردی ادیب و فاضل و مانند تمام نیاکانش بخصوص نیای بزرگش شیخ علیخان زنگنه مردی متدین و کریم و بخشنده بوده است.<sup>(۲)</sup>

از این زمانست که حضور ایل زنگنه در منطقه جانکی بختیاری بنحوی مؤثر و مثبت آغاز و با شکل سیاسی و اجتماعی ایل تمام منطقه جانکی را از زیر نفوذ قرار دادند. و آثار قلعه‌های قدیمی و حمام و مسجدی در باغملک متعلق به علیرضا بیگ زنگنه هنوز در باغملک باقی است و مسجد جامع فعلی باغملک بر روی خرابه‌های همان مسجد زمان علیرضا بیگ زنگنه بازسازی شده است.

بنا باظهار و تأکید مرحوم حاج علی قلی خان سردار اسعد مؤلف ارجمند تاریخ بختیاری نام زنگنه مترادف با نام جانکی می‌شود که عیناً نقل می‌شود (میان رامهرمز و بختیاری ملک و ایل جانکی است (زنگنه) که برزخ بختیاری است و سرجمع بختیاری محسوبست چهار پنج هزار خانه‌وار می‌شوند و سعت خاک او از اول معدن قیر است تا آخر مال امیر) (ص ۲۱ تاریخ بختیاری سردار اسعد) از اینزمان بمدت یک قرن قدرت سیاسی طایفه زنگنه با تسلط و مالکیت بر اکثر اراضی جانکی که از معدن قیر شروع می‌شود بنحو مؤثر و چشم‌گیری شکل می‌گیرد. در این برهه است که علیرضا بیگ زنگنه بمنظور برقراری امنیت و حفظ منطقه مورد نفوذ و تسلط خود در جانکی و بختیاری یکی از هموزادگانش را که جدّ آقایان کرد زنگنه‌ها باشد در اراضی سرله جانکی مستقر می‌شوند. و این خاندان معروف تاتیک را که آخر خاک جانکی و اول خاک بهمی از ولایت کوه کهگیلویه است زیر نفوذ و تسلط مالکانه دارند. که در واقع همین خاک سرله که با استفاده از آب فراوان معروف به برم جمال یکی از بهترین اراضی کشاورزی شالیزار در کل منطقه بختیاری و جانکی است. حفظ این اراضی پر خیر و برکت خود دلیلی واضح بر قدرت ایل و نفوذ سیاسی زنگنه‌ها و کرد زنگنه‌ها می‌باشد. ناگفته نماند که خاندان بسیار شریف و متدین که مهرباب کرد زنگنه و فرزند

۱ - رجوع شود بکتاب کهن شعرای خوزستان از انتشارات اداره کل فرهنگ و هنر خوزستان

۲ - رجوع شود بکتاب جهان بینی. و نیز نگاهی بناریخ خوزستان آقای سیستانی.

برومندش مرحوم فرجاله کردزنگنه و برادرانش حاج یداله کردزنگنه و حاج شکراله کردزنگنه که همگی از افراد متنفذ و با شخصیت ایل بودند در راه حفظ این اراضی از چشمداشت و طمع همجواران بر نفوس متحمل زحمات فراوان بودند. ولی با استقامت و قدرت توانستند موقعیت ممتاز ایل و طایفه‌ای خود را حفظ نمایند.

و نیز کردان معروف به کمردراز در حوالی قلعه تل از طوایف مربوط زنگنه‌ها بوده که در آنجا اراضی وسیع و مستعدی را متصرفند. تنها با ظهور محمدتقی خان چهار لنگ است که ابتدا با طرح دوستی و یگانگی با سران طایفه زنگنه موفق می‌شود در قلعه تل بنایی ایجاد نماید. که آثار مخروبه آن هنوز باقی است. گرچه ظهور محمدتقی خان چهار لنگ در قلعه تل مصادف می‌شود با درگذشت مرحوم نظر بیگ که یکی از رؤسای پر قدرت طایفه زنگنه است. ولی محمدتقی خان با تمام قدرت و نفوذی که بهم رساند و کروفری که پیدا نمود هیچگاه موفق نشده بود که مالکیت بر اراضی قلعه تل و اطراف آنرا که در تصرف و اختیار طایفه زنگنه و کردان کمردراز بوده است. نفی نماید. بدلیل اینکه بر اراضی و روستاهای متعلق بخود تسلط مالکانه دارند و اراضی حاصلخیز قلعه تل نیز تا سال‌های متمادی بعد از محمدتقی خان در تصرف مالکانه تیره عباسوند تمبی از طایفه زنگنه که یکی از تیره‌های پر قدرت و صاحب جاه و نفوذ زنگنه‌ها بوده‌اند. باقی مانده است که کشمکش نزاع بین فرزندان بهزاد خون آقا از این تیره عباسوند زنگنه و متصرفین قلعه تل بر سر تصرف این اراضی تا سال ۱۳۳۷ شمسی ادامه داشته. تنها پس از اجرای قانون اصلاحات ارضی بوده است که دست زنگنه‌ها کم و بیش از این اراضی کوتاه شده است.

از نظر سیاسی پس از افول قدرت محمدتقی خان، علیرضاخان چهار لنگ کیانارئی که مادرش دختر آقا بیگ زنگنه (برادر نظر بیگ زنگنه) بوده است. با کمک و فداکاری طایفه زنگنه بخصوص یکی از تیره‌های این طایفه یعنی تیره گلاوند از انتقام و کینه‌جویی سخت محمدتقی خان نجات پیدا می‌کند و بعدها با نفوذی که زنگنه‌ها از هر جهت دارا بوده‌اند و حمایت یدریفی که از علیرضاخان چهار لنگ بعمل آورده‌اند. قدرت او از نظر سیاسی تثبیت گردیده است. روی همین اصلی است که شخص علیرضا خان و بعدها فرزندان و نوادگانش با زنگنه‌ها (جز یکی دو مورد اختلاف) روابط حسنه و قوم و خویشی‌های متعدد داشته‌اند. اوج اقتدار زنگنه‌ها در باغملک در اواخر سلطنت ناصرالدینشاه در فرزندان

مرحوم نظر بیگ با ماسمی اسماعیل بیگ و محمدعلی میرزا و حاجی محمدتقی و ابراهیم بیگ به متصه ظهور می‌رسد. اسماعیل بیگ که در سن نوجوانی در سمت موروثی که ریاست طایفه زنگنه و تیره‌های متعدد آن در باهملک و جانکی باشد می‌رسد. با وجود کمی سن استعداد و قابلیت فوق‌العاده‌ای در برقراری نظم و نسق ایل که بخصوص پس از در گذشت پدر قدرتمندش مرحوم نظر بیگ در طایفه زنگنه پدید آمده بود از خود نشان می‌دهد. که از حمایت محمدتقی خان چهار لنگ نیز برخوردار بوده است. بطوریکه بعدها قدرتی نظیر قدرت محمدتقی خان چهار لنگ بدست می‌آورد.

پس از اسماعیل بیگ ریاست و قدرت ایلی به محمدعلی میرزا برادرش می‌رسد. نام محمدعلی میرزا در این یکی از فرزندان نظریگ سرگذشت جالبی دارد. بدین‌قرار که زمانی که محمدعلی میرزا دولتشاه فرزند ارشد فتح‌علیشاه قاجاریه که مردی فاضل و ادیب و از شاهزادگان بسیار خوشنام و برازنده قاجار است. حکومت غرب کشور و از جمله خوزستان را عهده‌دار بوده است. چند روزی در باغ‌ملک مهمان نظر بیگ بوده است. که این مهمانی مقارن می‌شود با تولد (محمدعلی میرزا) یا امر شخص شاهزاده این نام را بر او می‌گذارند. که الحق حسن نیت شاهزاده در بخشیدن نام بلندش باین طفل در تصادفات نیک و خوش یمن روزگار بوده است.

زیرا بعدها همین محمدعلی میرزا حسن سلوک و مردم نوازی و قدرت همراه با عدالت را در اداره کردن طایفه زنگنه در نهایت صلابت و بزرگواری باوج کمال می‌رساند. بطوری که در تمام منطقه حرف اول را می‌زند و حسن شهرتش در عدالت و مردم دوستی موجب می‌شود که خیلی از طوایف اطراف و همجواران در امور سیاسی ایل با رضایت خاطر از او تبعیت نمایند. معروف است که زمانی علی همت خان چهار لنگ یکی از برادران علیرضا خان سرحدات و دشمنی بر علیه برادر قدرتمندش علیرضا خان بلند می‌کند. که کار به جنگ و جدال می‌انجامد. علی همت خان که در نزدیکی امامزاده سلطان ابراهیم بر روی رودخانه کارون از طرف سواران علیرضا خان محاصره شده بود پیشنهاد تسلیم می‌دهد. ولی برای این تسلیم بخت و قول و امان می‌خواهد که با وجود سران و رؤسای اکثر طوایف چهار لنگ و هفت لنگ و جانکی و بهمنی که همگی حاضر بودند باو بخت و قول و امان بدهند فقط با بخت و امان محمدعلی میرزا زنگنه حاضر به تسلیم می‌شود. که در این باره شعری گفته‌اند،

(هو اینوم سرکلک دلم زنه دک - مهدعلی بمو بده بخت نظر بیگ) که فارسی آن می شود (دارم سر کلک در حال ترس و لرز هستم - محمدعلی میرزا باید بخت پدرش نظر بیگ را به من بدهد) بخت تعهد مردانه‌ای بود که به افراد توبه کننده و شکست خورده می دادند و در بختیاری همواره به این قول مردانه پایند بوده‌انده از این بالاتر و گویاتر در مورد شخصیت محمدعلی میرزا زنگنه اشاره‌ای است که حاج عبدالغفار نجم‌الملک آن شخصیت فرهنگی و با تقوی عهد قاجار در کتاب معروف سفرنامه‌اش به خوزستان در سال ۱۲۹۹ قمری بشرح زیر اشاره دارد (باغملک ملک محمدعلی میرزا است. محمدعلی میرزا شخصیت کدخدا منشی است که بر شارع قرار گرفته صادر و وارد را متحمل می شود. با خونسردی و فراخ حوصلگی باغملک ملک بسیار مستعد و حاصلخیزی است. برای کشاورزی این ملک که بوسیله ۵ رشته قنات و آبراه از رودخانه زرد مشروب می شود اگر کشاورزی درستی در آن انجام شود ثمرات نیکو و خیر و برکت فراوان خواهد داشت. افسوس که این ملک بسیار مستعد رعیت ندارد. (فعلاً محمدعلی میرزا چند نفر بهمی را برای کشاورزی بکار گرفته است. که اینان هم از علم فلاحیت کلاً بی بهره‌اند).

از مرحوم حاج خسروخان سردار ظفر نبر بکرات نقل شده است. که بارها گفته بود در جنوب خانواده‌ای باصالت و تجابت و ریشه‌داری خانواده محمدعلی میرزا زنگنه وجود ندارد و نیز بارها فرموده بود که بزرگترین افتخار من دوستی و محبت با خانواده محمدعلی میرزا است و زمانی هم با فروتنی تمام و در عین حال با بزرگواری اذعان داشت که شخصیت همه جانبه محمدعلی میرزا بمراتب از شخص من برتر بوده است (خدایش رحمت کناد) در سفر حج که باتفاق عمویش مرحوم حاج امامقلی خان (بعدها حاجی ایلخانی) برای تشریف و زیارت مکه معظمه رهسپار بوده‌اند. برادر کوچکتر محمدعلی میرزا بنام محمدتقی میرزا به همراه ایشان باین فریضه مهم مذهبی نایل آمده است. این حاجی محمدتقی میرزا برادر صلبی و بطنی محمدعلی میرزا که مادرشان بنام بی بی مریم دختر ملا بیژن آل خورشیدی بوده است. (این آل خورشیدی‌ها که باین ترتیب با طایفه زنگنه قرابت سببی داشته‌اند از طوایف کهن جانکی هستند. که سالها قبل از زنگنه‌ها در این خاک مکن داشته‌اند.) این طایفه قدیمی دارای مردان و زنان بسیار خوب و لایق بوده‌اند. همیشه با طایفه زنگنه هم‌دل و هم‌رای بودند در جوانی محمدعلی میرزا در اثر توطئه‌ای بدام دشمنان طایفه‌ای می افتد که



شجاعت و غیرتمندی یکی از دوستان آل خورشیدیش بطرز معجزه آسایی او را از مهلکه نجات می دهد. این حاجی محمدتقی نمونه ای است ارزنده از صداقت و سُمبل برادری زیرا در توطئه ای که در روستای منگتان بوسیله جمعی که طاقت عدالت و شرافت و درک معنویت والای محمدعلی میرزا و طوایف زنگنه را نداشته اند. چیده می شود. برای قتل محمدعلی میرزا همین حاج محمدتقی با قراست و هوشیاری تمام از جریان مطلع می شود و در آن جلسه ای که قرار بود محمدعلی میرزا هم بعنوان مهمانی در آن شرکت داشته باشد. با اصرار تمام مانع از رفتن محمدعلی میرزا در آن دامگه شوم توطئه می شود و خود بجای محمدعلی میرزا در آن جلسه مهمانی حضور میابد که متأسفانه ناجوانمردانه به قتل می رسد. البته بعداً با پامردی اولاد محمدعلی میرزا و پسر بزرگ مرحوم حاجی محمدتقی بنام امیرزاده بیگ که سری بسیار ترمس و پر شور داشت و شخص بسیار شجاع و جسور و بی مهابا بوده است. انتقام خون نایحق ریخته حاجی محمدتقی از عاملان و قاتلان سختی گرفته می شود.

ریاست و قدرت و انضباط ایل زنگنه های چهار لنگ بعدها نیز بوسیله فرزندان بسیار برجسته و لایق محمدعلی میرزا براساس شخصیت اله کرم بیگ و حسین بیگ و ابوالحسن بیگ و عموزاده شان امیرزاده بیگ موصوف باقی و برقرار می ماند.

تا در زمان مشروطیت و دوران استبداد صغیر محمدعلی شاه و فتح تهران بوسیله نیروهای بختیاری به سرکردگی صمصام السلطنه و ضرخام السلطنه و هدایت و ارشاد فرزند نامی و آزادیخواه و بسیار مین دوست و صبور و باکیاست بختیاری یعنی مرحوم حاج علی قلی خان سردار اسعد (که علامه فقیه و فاضل گرانقدر تاریخ علم و ادب ایران میرزا محمدخان قزوینی در سال سوم مجله فرزین تاریخی یادگار بمدیریت استاد عباس اقبال آشتیانی شرحی بسیار جذاب و شرحی دلنشین از حلم و سیاست و متانت و صداقت و شخصیت والایش را به تصویر کشانده است. و او را با اجله رجال علم و سیاست تاریخ دیرپای و طنمان مقایسه می کند.)

و نیز نیروهای شمال کشور بسرکردگی سپهدار اعظم محمد ولیخان تنکابنی فراهم می شود. مرحوم ابوالحسن بیگ زنگنه و عموزاده اش کلعلی بیگ امیری زنگنه فرزند ارشد مرحوم امیرزاده بیگ باتفاق قریب یکصد نفر سوار از طایفه زنگنه در فتح تهران شرکت فعال

داشته‌اند. و بعد از فتح تهران تا مدّت سه سال در تمام وقایع و حوادث بعد از فتح تهران و لشکر کشی های شاهزادگان قاجاری و عوامل وابسته بآنها که باشاره و کمک هیاست روس و نیز انگلیسی ها از شمال و غرب کشور برای براندازی مشروطیت و استقرار مجدد سلطنت مستبدانه محمد علیشان قاجار صورت می گرفت. زنگنه های موصوف شرکت مؤثر داشته و فداکاری فراوان نموده‌اند از جمله در جنگی که در غرب کشور منجر بکشته شدن پیرم خان شده بود اگر استقامت سران بختیارها و سواران و رزمندگان بختیاری و همین سواران زنگنه ابوالحسن بیگ زنگنه نبود تاریخ درخشان بیروزی های مشروطه خواهان ممکن بود بطرز دیگری رقم خورد. یکی از سوارانیکه همیشه همراه ابوالحسن بیگ زنگنه بوده است. بنام سلطانمحمد زنگنه که حافظه بسیار غریبی داشت تمام دقایع مشروطیت را بدرستی در سینه داشت که در کمال صداقت و راستی در گفتار بیان می کرد. (افسوس که خاطرات اوزنده اش نانوشته بدست فراموشی سپرده شده است.) نکته ظریف و بسیار جالب اینکه مرحوم ابوالحسن بیگ زنگنه (یعنی این سرباز کم توقع و صاف و صادق انقلاب مشروطیت). و سواران همراهش پس از مدّت سه سال دوری از خانواده و ایل و تبارش موقعی که با اجازه مرحوم سردار اسعد از تهران قصد مراجعت بیاعملک را داشتند. با حضور عده زیادی از بختیارها در حرم مطهر حضرت شاهزاده عبدالعظیم حسنی در شهر ری آزمان که برای زیارت و خداحافظی مشرف شده بودند. سوگندی یاد نمود باین مضمون که من در عرض اینمدّت سه سال که در تهران بودم و در تمام این ازدوگشی های موفق شرکت داشتم. نه بدیناری پول و نه به کمترین شیئی و کالایی از غنایم جنگی دست نیالوده‌ام. و نیز در عرض اینمدت طولانی از ارم بحرا می گشوده نشد، که این ماجرا بگوش مرحوم سردار اسعد می رسد و معظم له اصبی را بنام اسب تاج که از امیان بسیار زیبا و پرآوازه و نجیب و اصیل علاءالدوله حاکم تهران بوده است برای ایشان به پیشکش می فرستد. همراه با تقدیر نامه ای و نیز مرحوم سلطانمحمد زنگنه با آن حافظه غریبی که داشت نقلی می کرد. بارها از زبان سردار اسعد شنیده است. که سلطنت و قدرت حکومتی برای بختیارها ممکن بود! اگر تمام برادر و برادرزادگان و عموزادگانش از همت و نظر بلندی و سخاوت و چشم و دل سیزی نسبت بمال و حُطام دنیوی همانند حاج خسرو خان سردار ظفر بوده‌اند. و تیز سواران و نزدیکانش به پرهیزکاری و تقوی و پاکدامنی ابوالحسن بیگ زنگنه. (خداوند تبارک و تعالی

روح همه رهروان راستی و شرافت و تقوی را قرین رحمت و اسعه خود گردانند.) در مورد اصالت و حفظ روحیه وحدت و انسجام ایلی زنگنه‌ها مطلب دیگری بیاورم و ختم مقاله کنم. در اوایل قدرت رضاخان با آن سیاست خاصی که براساس دامن‌زدن یا اختلافات دیرین و تفرقه بین ایلات و عشایر از طرف نظامیان وابسته بر رضاخان اعمال می‌شد. در بختیاری هم جریانی شکل گرفت بنام (مجزایی) که هدف آن بود که بین طوایف هفت لنگ و چهارلنگ بختیاری و نیز محال و بلوک وابسته به بختیاری با توسل به کینه و شعارهای کهن فراموش شده وحدت و انسجام ایلی بختیاری و حکومت یکپارچه و متحد آن از هم پاشیده شود. و هر کدام از طوایف بختیاری و مناطق جانکی سردسیر و گرمسیر با غوای نظامیان پهلوی بظاهر سیاست و استقلال خاص خود را داشته باشند.

و هر کدام براه خود بروند که خیلی از خوانین چهارلنگ و سران طوایف مختلف جانکی معتقد باین امر شده بودند. و در راه جدایی و باصطلاح مجزایی طوایف چهارلنگ و جانکی از حکومت بختیاری بایلخانی‌گری خان‌های هفت لنگ تلاش و کوشش فوق‌العاده‌ای داشتند. تنها بزرگان و سران طایفه زنگنه علی‌الخصوص خانواده مرحوم محمدعلی میرزا زنگنه باین سیاست که بوی تفرقه و تفاق از آن استشمام می‌شد، اعتقادی نداشتند. و آنرا توطئه‌ای شوم از طرف عوامل دولتی و نظامیان رضاخانی و بالاتر از آن مدیران انگلیسی شرکت نفت می‌دانستند. در این رابطه در سال ۱۳۰۳ش موقعی که مرحوم امیر مجاهد (یوسف‌خان) در مخالفت با اهداف رضاخانی با تفاق عده‌ای از رجال مخالف رضاخان در خوزستان کمیته‌ای را تشکیل دادند بنام کمیته سعادت و ایشان می‌خواست از طریق راه‌های جانکی بطرف رامهرمز عزیمت نماید.

چهارلنگان کیان‌ارثی قلعه‌تل و عالیوندها به‌مراهی اکثر طوایف جانکی در محل بارانگرد راه را بر تیروهای امیر مجاهد و حاج شهاب‌السلطنه می‌بندند. که نزاعی سخت در می‌گیرد که چند نفر از طرفین تیر می‌خورند و یا احیاناً کشته‌هایی هم داشته‌اند.

و این در حالی بود که اکثر بزرگان طایفه زنگنه از جمله مرحومان آقا حسین بیگ و آقا ابوالحسن بیگ و آقا عبدالله فرزند اله‌کرم بیگ در قلعه تل در حبس بودند. ولی سرانجام مرحوم امیر مجاهد، با کمک زنگنه‌ها بخصوص فداکاری و رشادت یکی از سران شجاع و متهور و رشید و شیراوزن طایفه زنگنه بنام آقا عبدالسید بیگ زنگنه فرزند ارشد اله‌کرم بیگ

فرزند محمدعلی میرزا مظفرانه وارد قلعه تل می‌شود و سران زنگنه از حبس آزاد می‌شوند. بعدها در محاکمه‌ای که بوسیله نیروهای دولتی در رامهرمز و بهبهان ترتیب داده شده بود، حسین بیک زنگنه که مردی قاضی و ادیب و تاریخ‌دان و بسیار سلحشور بود، براین سیاست و راه و روش نفاق افکنانه سختی تاخه و حقانیت خود و طایفه زنگنه را در اتخاذ سیاست وحدت و انسجام ایلی بختیاری و برادری بین هفت‌لنگ و چهارلنگ را باثبات می‌رساند. ولی متأسفانه بعدها در زمان اوج قدرت رضاشاهی بخاطر همین راه و روش و پافشاری زنگنه‌ها بر اتحاد ایلی زنگنه مورد بی‌مهری نیروهای دولتی قرار گرفته‌اند که نتیجه‌اش آن شده که دولتمردان رضاشاهی با یک سیاست مزبورانه و استفاده از عوامل نامطلوب و آدمیانی که در همیشه تاریخ آلت فعل بلا اراده صاحبان قدرت بوده‌اند، سران طایفه زنگنه را بشدت تحت فشار قرار داده و املاکشان را بزور و تزویر از دستشان خارج ساخته‌اند. و حتی می‌خواستند که باغملک را از مرکزیت سیاسی و اداری جانکی بیندازند. که بخواست خداوند بزرگ بعد از وقایع شهریورماه ۱۳۲۰ و افول قدرت خفقان آور رضاشاهی یکی دیگر از فرزندان خلف طایفه زنگنه بنام حاج شکراله اقایورزنگنه فرزند مرحوم ابوالحسن بیک زنگنه با سیاست و تدبیر و کاردانی وارد صحنه می‌شود. و با فعالیت و کوشش خستگی‌ناپذیر، و پشتیبانی بدریغ تمام سران تیره‌های زنگنه موفق به ترمیم صدماتی که در دوران رضاشاهی بر انجام و شخصیت ایلی طایفه زنگنه وارد شده بود جبران کند و مرکزیت اداری و سیاسی و فرهنگی را در باغملک تثبیت نماید.

انسانیت، دینداری، مردم‌دوستی و مهمان‌نوازی مرحوم حاج شکراله اقایور زنگنه با سفرهای بسیار گسترده که زیانزد خاص و عام بوده است. و محبت‌های فراوانی که صادقانه تبار همگان می‌کرد موجب شد که توجه روز افزون طایفه و تیره‌های مختلف زنگنه و حتی همجواران را بیش از پیش به باغملک جلب نماید. و نیز همکاری و حمایت صمیمی و صادقانه دیگر سران و بزرگان زنگنه که عمو و عموزادگانش باشند. از جمله مرحوم حاج محمدحسین بیک زنگنه که شخصی فصیح و سخت‌دان و نکته‌سنج و غیرتمند، نترس و پرشور بوده است. و مرحوم زنگنه آقا مرتضی زنگنه (حقیقت) که الگویی از صفا و صداقت با تعصب و حمیت و فامیل‌دوستی و صله‌رحم بوده است. و آقا جواد امیری زنگنه که خوشبختانه در قید حیاتند مردی باسواد با انشائی رسا و خطی بسیار خوش این همه موجب

شد. که با امتداد و نفوذ معنوی و قلبی مرحوم حاج شکراله آقاپور زنگنه باز طایفه زنگنه رونق و شکوه و شخصیت مستقل ایلی خود را از هر نظر باز یابد و در باغملک با ایجاد مدارس و درمانگاه و سایر تأسیسات عمرانی و اداری قدم در جاده پیشرفت و ترقی بگذارد و آماده جذب فرهنگ و تمدن جدید گردد. و از هر جهت زمینه‌ای فراهم شود تا در نظام جمهوری اسلامی باغملک دارای آن استعداد و قابلیت باشد که به شهرستان تبدیل شود و یکی از آرزوهای دیرین مردم که مرحوم حاج شکراله آقاپور زنگنه از سال ۱۳۴۳ طی مقاله‌ای مفصل در روزنامه کیهان بدنیال آن بوده است. با توجهات مقامات محترم جمهوری اسلامی بر آورده شود. بطوری که باغملک با توسعه فراوان ادارات و سازمان‌های عام‌المنفعه دولتی و مراکز بهداشتی و درمانی و شهرداری و مدیریت سیاسی و اداری بسیار خوب یکی از شهرستان‌های خوش آب و هوای خوزستان است که به‌خصوص در قطب کشاورزی آن فعالیت چشم‌گیر محسوس است. تیره‌های مختلف طایفه زنگنه که به اقتضای مسکن اولیه‌شان در کرمانشاهان و همجواری با لرستان اکثراً با پسوند (وتد) ختم می‌شوند. عبارتند از تیره هزاروند که مهمترین تیره زنگنه است و سران زنگنه از این تیره‌اند و محل سکونتشان باغملک می‌باشد.

عباسوند که خود در باغملک بدو شاخه تقسیم می‌شوند عباسوندهای تمبی فرزندان و اولاد و احفاد بهزادخون آقا که مردی با جاه و جلال و از هر نظر شایسته و در جوانگی و بختیاری مطرح‌اند که با اکثر بزرگان طوایف جانکی و هفت لنگ و چهارلنگ قرابت سببی دارند. و مردان و زنان بسیار برجسته داشته‌اند از جمله فتحعلی آقا، علی‌نظر آقا، نجف آقا، حیات آقا و حاجی آقا و مهرعلی آقا و محمدعلی آقا: شاخه عباسوند شنگ که آنان نیز مردان و زنانی برجسته داشته‌اند و مادر ابوالحسن بیگ زنگنه از این تیره است. تا آنجائیکه من بخاطر دارم شخصیت‌های معروفی داشته‌اند. بنام زکی آقا که مردی با وجود و متکی به نفس بوده است. و در این اواخر مردان بسیار خوبی همانند مرحوم عزیزخون آقا و هادی آقا: کیخا آقا و لطفاله آقا و مرادخون آقا و غشی آقا داشته‌اند. تیره گراوند. کسانی که مردان متین و نجیب بسیار داشته‌اند و فوق‌العاده مورد علاقه و محبت پدرم بوده‌اند. از قبیل اولاد نوروز آقا و محمدجعفر آقا و حبیباله آقا و انگنا آقا و عبدالحسین آقا بهرامی و فرج‌اله اسدی تیره سلمانوند ساکن رلی: که فرزندان علی‌قلی آقا و عبدالعلی آقا باشند.

مردمی زحمتکش، قانع و در حد خود متمکن‌اند تیره لردپادراز در لرون مسکنی دارند مردمانی بسیار زرنگ، فعال، غیرتمند وفادار و صمیمی‌اند که در بین آنان غلام‌حسین آقا و برادرش عبدالحسین آقا فرزندان علی‌حسین آقا افراد برجسته‌ای بوده‌اند که با پدرم و خانواده ما روابط بسیار صمیمی و در اوج وفاداری و صداقت و شرافت داشته‌اند فرزندان بسیار خوب مرحوم غلام‌حسین آقا عبارتند از جواد آقا، غلام آقا و حاج داراب و مهرباب آقا (که کارمند شرکت نفت است در اهواز) و کمال آقا و نیز از این تیره مرحوم کربلایی حاجت شخصی زنده‌دل، فعال و شریف و خوش مشرب بوده است.

**تیره تدوی:** که در منجیق و اصطل و دره مورد مکن دارند معاریف این تیره در منجیق عبارتند از مرحومان خداداد آقا مدوی و چراغ آقا و حبیب‌اله آقا که خوشبختانه در قید حیاتند. و در اصطل و دره مورد که هم‌اکنون یکصد و بیست سال عمر دارند و لطف‌اله آقا و جولان آقا پسر قنبر آقا و مرحوم کربلایی خدایار.

**تیره شرفند:** که از تیره‌های بسیار معروف زنگنه‌اند. و املاک فراوانی تا حدود کلگه و سرتل و خاک ممین در اختیار داشته‌اند معاریف این تیره عبارتند از خانواده چراغ آقا و نگهدار آقا که اینان مردانی بسیار شایسته بوده‌اند و از بزرگان فعلی آنان مرحوم شیرعلی آقا حمزه‌پور و فرزندش مرادخون آقا که پدر و پسر مردانی بسیار صادق و صمیمی و مهربان بوده‌اند. و نیز مرحوم نصراله آقا، و از آنان که فعلاً خوشبختانه در حیاتند یداله آقا نظری و فرج‌اله حمزه‌پور فرزند مرحوم شیرعلی آقا و عباسقلی حمزه‌پور فرزند صحنعلی آقا افراد خوب و شایسته‌ای هستند. تیره درویش که در جوار امامزاده قاسم‌بن‌علی مسکن دارند عموماً افراد بسیار مهربان و نسبت به بزرگان طایفه زنگنه وفادار و صمیمی و غیرتمند بوده و هستند از بزرگان در گذشته آنان مرحومان درویش کلبعلی، درویش مصطفی و درویش علی محمد و درویش جعفر و درویش بارون و درویش نامدار و درویش شاه‌ولی از افراد فعلی آنان درویش لطفعلی لطفی زنگنه و برادرش درویش محمدشفیع افرادی با وفا، صمیمی و مهربانند.

**تیره برون:** که عده‌ای از آنان در قلعه‌تل و عده‌ای در روستای کلتدر مسکنی دارند با زنگنه‌ها ارتباط نزدیک دیرینه دارند بزرگان آنها عبارتند از کاید عبدال و کاید عباسقلی و فرزندش ابراهیم جعفرزاده و مرحوم مظفر قاسمی افراد شایسته‌ای بوده‌اند. تیره میل‌اسی که آنان نیز از قدیم با زنگنه‌ها ارتباط دارند. فعلاً اکثراً ساکن باغملک هستند مردمانی خداترمن

و حق شناسی‌اند از بزرگان آنها آقای حاجی سرافراز شیری که بیش از هشتاد سال دارد فرد بسیار متدین، خداترس و با شرفی است. روی هم رفته مردمان تیره‌های مختلف زنگنه عموماً مردمی آرام، صلح‌جو، متین و با وقارند. که از هرزگی و شرارت و جنگ و نزاع‌های بیخودی بکلی بدورند ولی در تمام دوران عشایری یا قدرت و جرئت تمام از حریم ملکی و طایفه‌ای خود دفاع نمودند. بطوریکه تا بحال سابقه ندارد. که هیچ طایفه‌ای در هجوم‌های دوران عشایری بر زنگنه‌ها پیروزی جسته باشند. با اتحاد و اطاعتی که با سران و بزرگان طایفه زنگنه داشته‌اند. و تناسب و وقار فوق‌العاده‌ای که با آن خوی گرفته‌اند همیشه در بین طوایف مختلفه جانکی و حتی خارج از جانکی از مقام و منزلتی ویژه و شرافتی خدشه‌ناپذیر برخوردار بوده و هستند.

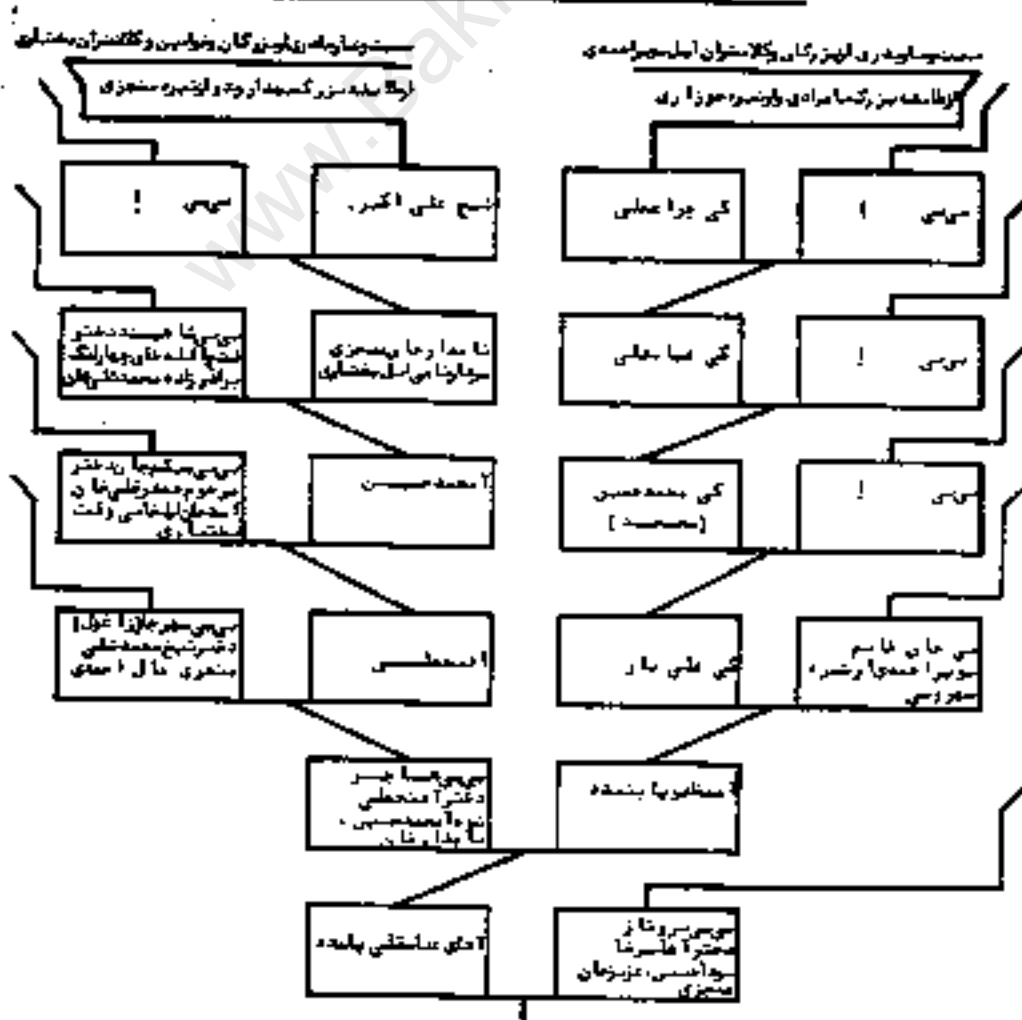
والسلام

قدرت‌اله اقایور زنگنه

دیبر دیبرستانهای اهواز

میرزا به خاندان یا بنده خاندان

۱۳۴۱ شمسی قمری برابر با ۱۲۵۳ شمسی و تا سال ۱۳۵۷



## کاج را بهتر بشناسیم

روستای کاج تابع شهرستان اردل استان چهارمحال بختیاری را از نظر موقعیت طبیعی، آب و هوایی، اقلیمی، قومی و قبیله‌ای و مردم شناسی با امکانات موجود معرفی می‌تایند. این روستا از طرف شمال به کوه سالداران و منطقه رستمی، جنوب آن به روستای بهشت‌آباد و منطقه اردل، شرق آن به تنگ درکش و رکش و از جهت مغرب به رودخانه، کوه اسپبانه، تنگ بیابان دره و منطقه دیناران در یک انحنای فرورفتگی در دامنه کوه سالداران قرار گرفته است.

نام روستا و منطقه به علت آن که در گذشته‌های خیلی دور دارای درختان تنومند کاج در مسیر رودخانه و اطراف بصورت خودرو بود به همین نام معروف شد که متأسفانه بر اثر سیلاب‌های مخرب اثری از آن همه درخت کاج نیست اما به دلیل مستعد بودن خاک و شرایط آب و هوایی درختان کاجی در منازل و اطراف زینت بخش روستا می‌باشد.

**آب و هوا:** این روستا دارای آب و هوای معتدل منطقه پشتکوه بختیاری می‌باشد و چون در ارتفاع پائین‌تر کوه سالداران در کنار رودخانه قرار گرفته در تابستان نسبت به دشتک و اردل کمی گرم‌تر و در زمستان هم به همین نسبت برای زندگی شرایط بهتری دارد. **شغل:** اکثریت اهالی به مشاغل کشاورزی، دامداری، تجارت، کامیونداری و تعدادی در ادارات دولتی و عده‌ای به کارهای کارگری در کشور کویت از این طریق گذران زندگی می‌کنند و روی هم رفته از جهت اقتصادی و توان مالی نسبتاً خودکفا هستند.

**امکانات رفاهی:** در گذشته‌های دور و در زمان حکومت‌های پیشین، این روستا همانند سایر مناطق دیگر پشتکوه بختیاری فاقد امکانات بود و مردم در یک شرایط سختی زندگی می‌کردند که به دلیل عدم امکانات تعداد زیادی از اهالی به نقاط دیگر مهاجرت کردند اما بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، این روستا همانند و همگام با سایر نقاط ایران دوران سازندگی خود را با تلاش خستگی ناپذیر مسئولین آغاز نموده و می‌رود تا چهره فقر و محرومیت را از خود به زداید و آبادانی و رفاه را در آغوش خویش نظاره کند و به حضور



خود در نقشه جغرافیائی افتخار نماید.

روستا دارای دو مسیر جاده ارتباطی با مرکز استان می باشد که یکی به شهرستان اردل و جاده سراسری خوزستان به اصفهان یعنی همان جاده معروف ایذه به شهرکرد و دیگری جاده معروف شهرکرد به مسجد سلیمان از طریق تنگ درکش ورکش با احداث تونل و بر اصول مهندسی و آسفالت می باشد و با بازگشائی جاده اخیر مناطق پشتکوه بختیاری خصوصاً این روستا از حالت بن بست خارج و به سایر روستاها، شهرها و مرکز استان ارتباط یافت و فاصله کمتر گردیده لازم به توضیح است که این جاده از مسیر بازفت به مسجد سلیمان منتهی می شود.

آب، برق، تلفن خودکار، مرکز بهداشتی و درمانی مجهز، خانه بهداشت، فروشگاه تعاونی مدارس ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان، حمام، شعبه بانک و دیگر امکانات رفاهی را شامل می گردد.

روستا دارای دو مسجد بزرگ می باشد که اهالی در برگزاری مناسبت های مذهبی همچون عاشورای حسینی و اقامه نمازهای یومیه و سایر برنامه های دینی در مساجد حضور می یابند.

## آثار تاریخی و امامزاده ها

**پیر حاجت:** در مسیر جاده قدیمی مالرو کاج به دیناران در کنار رودخانه کاج در میان باغی با درختان گردو و چشمه آبی که از دل زمین می جوشد قرار دارد که بصورت ساختمان کوچک دیده می شود و اهالی به آن پیر حاجت گویند و گفته شده معجزاتی هم از این امامزاده دیده اند اما متأسفانه از اینکه مشوب به کدامیک از امامان معصوم (ع) باشد اطلاعات مؤثقی ندارند و سنگی نسبتاً بزرگ در آن محل وجود دارد که معروف به سنگ رستم است.

**پیر بلوطک:** در دامنه کوه سالداران چند درخت تنومند بلوط به چشم می خورد و چند تخته سنگ بزرگ بدون ملات روی هم گذاشته شده است که بنا به اعتقادات و باورهای

دینی از قطع این درختان امتناع می‌ورزند و این محل را جای توقف یکی از امامان معصوم می‌دانند.

**مادر سلیمان:** در ابتدای ورودی کاج از مسیر جاده اردل ساختمانی نسبتاً تزئین شده وجود دارد و باور مردم آن است که مادر سلیمان دارای شجره‌نامه می‌باشد و خادمانی هم در محل به امورات ساختمانی می‌پردازند و نذورات را جمع‌آوری می‌کنند.

**پیر شاه ولی:** در محل معروف به چم کاج استخر آبی وجود دارد و در کنار آن اتاقکی کوچک بنا شده که می‌گویند در یکی از سال‌های پیش که ملخ زراعت کشاورزان را از بین برد به خراب فردی می‌آید و به ساختمان آن همت می‌گمارد.

**پل سنگی:** در مسیر جاده قدیمی کاج به سر چاه روگر پل تاریخی وجود دارد که در دو طرف پل دو تخته سنگ خیلی بزرگ دیده می‌شود که با کنده کاری در روی سنگها به اندازه ۲-۳ نفر مسلح که بتوانند در آن قرار گیرند جاسازی شده و نوشته‌هایی هم در روی سنگها وجود دارد اما متأسفانه قابل تشخیص و خواندن نمی‌باشند که احتمالاً در دوران گذشته برای محافظان پل در نظر گرفته شدند. البته سنگی مشابه همین سنگها در بین راه روستای ده کهنه و مالویران سوسن ایذه مشاهده گردید و در آنجا می‌گفتند در قدیم زمان اقوام گبر افراد سالخورده‌ای که نمی‌توانستند بیلاق و قشلاق کنند را آب و آذوقه در اختیارش قرار می‌دادند تا اینکه عشایر برمی‌گردند صحت و مسم این موضوع به روشنی اثبات نیست. قطعی است که این سنگ‌گیرها محل گذاردن اجساد مردگان زردشتی بوده است.

**امامزاده شاه رویند:** این امامزاده در صحرای مالسیدی هلایبجان ایذه واقع است و تعدادی خانوار با نام سادات شاه رویند در محل امامزاده سکونت دارند و تعدادی خانوار که خود را متسبب به امامزاده رویند می‌دانند و با همین مشخصات که هم شناسا هستند در منطقه کاج سکونت دارند که احتمالاً در گذشته بیلاق و قشلاق داشتند و بعداً بهر دلیل در این روستا ساکن شده‌اند و نقل شده که یکی از سادات رویند در کاج آب معمولی در چراغ فانوس می‌ریخت و بجای نفت مصرف می‌کرد و سیدی در مالسیدی می‌گوید هنگامی که رودخانه، هلایبجان طغیان کرده بود و فرزندان امامزاده، رویند که نزد ملای مکتب رفته بودند با اشاره دست مبارکش برای چند لحظه رودخانه خشک شد و فرزندان آقا بسلامت عبور کردند. ولی این افسانه‌ها را فقط بخاطر احترام به باورهای مردم می‌آوریم.

طبق نوشته‌ها و بررسی‌های کتب تاریخی و جغرافیایی حداقل اینکه منطقه کاج در حدود ۳۰۰، ۲۰۰ سال قبل دارای علائم و نشانه‌هایی است که به همین نام شهرت داشته و حتی بعضی از جهانگردان خارجی از این دیار بازدید نموده‌اند.

قسمت مهمی از پشتکوه بختیاری شامل روستاهای جهمان، سربک، بهشت، آباد کاج، رستم آباد، قلعه رشید، قلعه درویش، زرمیتان، عالیکوه دشتک امامزاده البرز و قسمت‌هایی از ناغان و شهر اردل و سایر مناطق اطراف متصل به منطقه چغاخور و سولگان در فصل تابستان محل استقرار عشایر دورکی خصوصاً طوائف مختلف زراسوند بودند و گرمسیرات آنها مناطق عشایری شهرستان‌های مسجد سلیمان، ایذه و شوشتر می‌باشد که همه ساله بر سنت کوچ ادامه زندگی می‌دادند.

با تحولات زمانی چند خانواده فامیل از طایفه هیهاوند در محلی بنام ده بالا در دامنه کوه سالداران از سلسله جبال زاگرس ساکن شده‌اند که بعد از مدتی به دلیل شرایط نامساعد زندگی مجبور شده‌اند به پاتین ترکوه یعنی محل و منطقه کاج فعلی در کنار رودخانه نقل مکان نمایند. این طایفه با احترام به سایر طوائف که مدنظر دارد سعی نموده همبستگی ایلی خود را با طایفه زراسوند حفظ نماید.

با توجه به اینکه اکثریت ساکنین کاج از طایفه هیهاوند هستند اما تعدادی خانوار از طوائف محترم خدیری و اسیوند در گذشته‌های دور در محل ساکن شده‌اند که به دلیل ارتباط و همبستگی فامیلی چندان تفاوت و اختلافی بین خود قائل نمی‌باشند و همواره در وحدت زراسوند و کاجی بودن با هم زندگی می‌کنند و تنها برحسب تقسیم‌بندی‌های قبیله‌ای این موضوع منعکس گردید.

برابر گفته‌های بزرگان فامیل طایفه هیهاوند ساکن کاج و طبق مستندات نوشته‌های خاطرات سردار ظفر بختیاری نقل شده است که در یکی از سالها وقتی عشایر بختیاری در فصل پائیز به گرمسیرات کوچ می‌کنند و تنها تعداد کمی خانوار در روستاهای بیلاقی مانده بودند در این موقعیت ایل قشقایی که در گذشته بر اثر اختلاف و درگیری با ایل بختیاری عداوت داشتند از فرصت سوءاستفاده کرده و با قشون زیاد مناطق سردسیری بختیاری خصوصاً منطقه پشتکوه را مورد حمله بی‌رحمانه خود قرار می‌دادند گروهی از میر جاده چغاخور، ناغان و اردل و عده‌ای دیگر از راه تنگ درکش ورکش روستاهای موجود از آن

جمله روستای کاج را مورد قتل و غارت قرار می دادند یک زن کاجی برای حفظ ناموس خویش در پناهگاهی در کمرکش کوه که معمولاً بختیاری‌ها به چنین محل‌هایی نز (دژ) می‌گویند پناه می‌جوید و پس از اینکه محل توسط مهاجمان قشقای شناسایی می‌شود او را از بالا و پائین مورد محاصره شدید قرار می‌دهند اما نتوانستند به او دسترسی پیدا کنند سرانجام آن زن خودش را از کوه بطرف پائین پرتاب و به دیار باقی شتافت که این خرد نمونه‌ای از شجاعت شیرزنان بختیاری است.

لازم به ذکر است که مهاجمان قشقای معروف به ترک بلوردی بودند با قتل و غارت روستای کاج عده‌ای از این طایفه بصورت متفرق به مناطق ارمنده، و اطراف ایذه و منطقه گل‌گیر و لالی مسجدسلیمان و ..... کوچ کرده‌اند و در سال‌های بعد با تحولات جدید تعدادی از آنها برگشته و عده‌ای هم با توجه به مناسبت‌های خویشاوندی در میان طوائف دیگر بصورت عشایری ییلاق و قشلاق می‌کردند و ساکن نشده‌اند.

اما تعدادی از همین عده به دلیل هراس از آن قتل و غارت و بعضاً مناسبت‌های خویشاوندی با طوائف دیناران بصورت عشایر کوچرو گذران زندگی می‌کردند و به مرور زمان و با توجه به تحولات بعدی و مشکلات عشایری ناگزیر شده‌اند که در گرمسیرات ساکن شوند این خانوارها تمادای از تیره نظری تش اسماهیل پور و نظری در منطقه حلاچجان و تعدادی دیگر از تش مظفری با فامیل رضایی در منطقه سوسن و تعدادی از تیره رئیسی در منطقه گل‌گیر مسجدسلیمان با فامیل نجفی و یک فامیل با تعداد خانوار زیاد از طایفه هیاهوند تیره پاگیروند به منطقه ارمنده مهاجرت کرده و ساکن شده‌اند و تماس این فامیلها با هم ارتباط و وحدت ایلی را حفظ کرده‌اند و مرکزیت کل طایفه منطقه کاج می‌باشد.

منطقه ییلاقی عشایر و روستانشین طایفه هیاهوند پشتکوه بختیاری شهرستان اردل روستاهای مربک، بهشت آباد، کاج و منطقه سر سبز و تاریخی چغاخور می‌باشد.

محل استقرار عشایر طایفه هیاهوند در گرمسیرات مناطقی از سوسن، هلاچجان شهرستان ایذه و گل‌گیر، لالی، انیل مسجدسلیمان و حدفاصل مناطقی از شهرستان شوشتر به مسجدسلیمان را شامل می‌گردد.

طبق بررسی اسناد تاریخی ادوار گذشته شهرستان فعلی اردل طی سالیان تمادای مرکز استقرار بخش مهمی از حکومت ملوک الطوائفی بختیاری بود حکومت‌های مستبدانه

قاجار به که نتوانستند سرزمین همیشه جاوید بختیاری را تحت سیطره خود در آورند با دادن امتیازات گوناگون به خوانین بصورت فرماندهان و فرمانداران نظامی توانستند جای پای در میان عشایر سلحشور باز کنند و علیرغم مبارزات ملی‌گرایانه سردار اسعد و دیگر خوانین بختیاری در جهت آزادی میهن سرانجام با دسیسه بدخواهان و کینه مستبدان از بختیاریها باعث گردید که خوانین را یکی پس از دیگری از اریکه قدرت خارج نموده و حکومت دولتی را بر سراسر مناطق حاکم گردانند.

اردل: تحت حکومت خوانین بزرگ همانند سردار اسعد و ابوالقاسم خان بختیار بود و بنا به استاد و مدارک موجود و اظهارات بزرگان کاج طایفه هیهاوند منطقه کاج و بعضی از جاهای دیگر پشتکوه بختیاری تحت قدرت و اداره ابراهیم خان فرزند حاج مهدیقلی خان سپهدار بود که وی مردی خوشرو بود که با عدالت رفتار می‌کرد و هیچگونه ظلم و ستمی به مردم نکرد و مردم‌دار بود که پس از استقرار حاکمیت دولت در کل مناطق و در گذشت ابراهیم خان برادران و فرزندان او عده‌ای به شهرستان رامهرمز و عده دیگرشان به اصفهان رفته و ساکن شده‌اند.

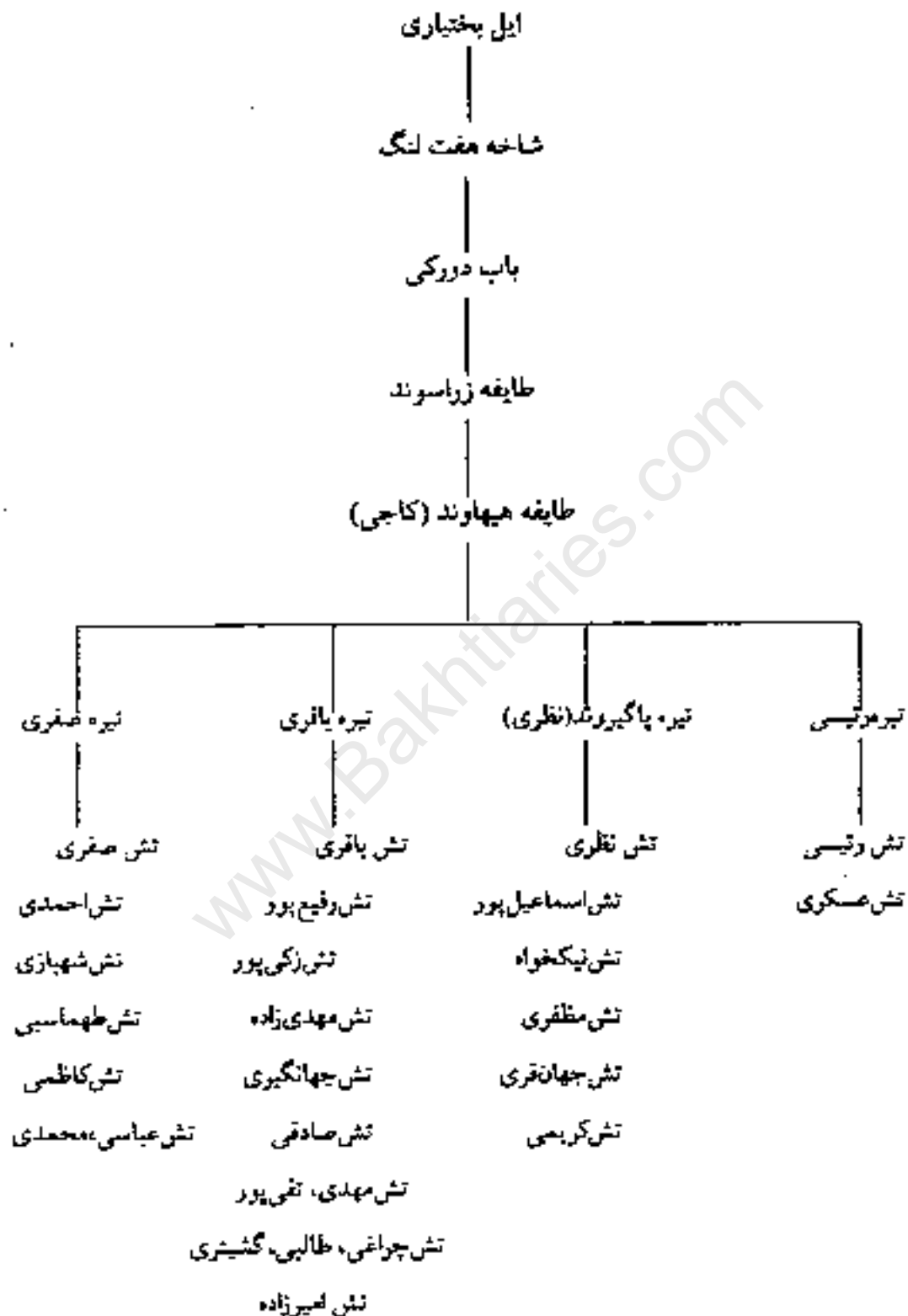
با توجه به مراتب فوق و بر اساس گفته اهالی، ساکن روستای کاج از شاخه هفت لنگ بختیاری باب دورگی طایفه زراسوند، طایفه هیهاوند (کاجی) بوده که از نظر منابع اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در منطقه از جایگاه ویژه‌ای برخوردار می‌باشد.

اهالی منطقه کاج بالندگی خود را مدیون الطاف الهی و تحت توجهات ترقیات عصر جدید ایران می‌دانند که در سایه این ترقیات توانستند در همه عرصه‌های زندگی موفقیت‌های چشم‌گیری بدست آورند.

طایفه هیهاوند (کاجی) در جهت قرار داشتن در همایی و روابط نزدیک خویشاوندی با طایفه دیناران از ارتباط و مناسبت‌های حسنه فی مابین برخوردار است و در صورت بروز حادثه و پیش آمد امیدوارند که این وحدت ایلی را در راستای گام‌های مثبت، همیشه در میان برادران بختیاری داشته باشند.

و از نظر تقی‌مات قبیله‌ای طایفه هیهاوند (کاجی) یکی از طایفه‌های مهم طایفه زراسوند می‌باشد و با دیگر طوایف زراسوند وحدت و همبستگی ایلی را دارا می‌باشد.

براساس تقسیمات ایل بختیاری اکثریت اهالی ساکن روستای کاج و وابستگان طایفه مذکور را معرفی می‌نماید.



در اینجا لازم می‌دانیم از ارسال این مقاله وسیله آقای اسماعیل اسماعیل پور که از متفکرین کاج در شهرستان ایذه می‌باشند تشکر نموده، توفیق ایشانرا خواستار شویم.

## از تونل درکش و ورکش تا گردنه چری

پژوهشی از قهرمان محمدی بختیاری

سرزمین جاودانه بختیاری که همچون نگینی گرانبها زینت بخش کشور عزیزمان ایران است در وسعتی معادل شصت هزار کیلومتر مربع و مطابق تقسیمات فعلی کشوری در استان‌های چهارمحال و بختیاری و اصفهان و خوزستان و لرستان واقع می‌باشد و زیستگاه ایل بزرگ بختیاری است که دارای فرهنگی ضنی و پربار است.

بختیاری به سرگروه شهری و روستایی و عشایری تقسیم می‌شود که هر چند دارای فرهنگ و زبان و سنت‌های مشترک و در موارد بسیار دارای بافت سیاسی مشترک هستند اما از نظر کار و تولید و نحوه مالکیت و شیوه زندگی تفاوت‌هایی با هم دارند. تا بحال در کتابهایی که بنام تاریخ بختیاری نوشته شده است یا مسائل بختیاری را مورد رسیدگی قرار داده‌اند بیشتر تکیه اصلی بر تقسیمات سیاسی و ایلی مخصوص عشایر بوده و از جامعه شهری و روستایی کمتر صحبت شده است با توجه به اینکه در حال حاضر بیشتر مردم بختیاری شهرت‌نشین شده‌اند باید به این جامعه شهرنشین توجه بیشتر شود که مسئله مهاجرت از جمله موارد است البته مهاجرت پدیده‌ای است که خاص یک قوم یا منطقه یا طایفه‌ای نیست بلکه پدیده‌ای است اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در کل جامعه اما موارد بسیاری هست که یکی از تحولات یاد شده باعث تشدید مهاجرت افراد یک منطقه یا طایفه خاصی می‌شود که ریشه‌یابی این تحولات ظرافت خاصی می‌خواهد.

بختیاری در طول تاریخ با مهاجرت روبرو بوده است، اسنادی که موجود است و روایت‌هایی که سرزبانهاست نشان می‌دهد خیلی از طوایف بختیاری یا مهاجرت‌های دسته‌جمعی یا انفرادی چه در داخل قلمرو بختیاری و چه در خارج از قلمرو روبرو بوده‌اند اما مهاجرتی که الآن با آن دست بگریبان است و از زمان انقلاب مشروطیت بخصوص بعد از روی کار آمدن رضاشاه آغاز شده است و ابتدا در وسعت کمتری صورت می‌گرفت و هر چه به جلو آمد سرعت این مهاجرت زیادتر شد و خصوصاً جامعه عشایری رو به تحلیل

می‌رفت تا سال‌های دههٔ چهل که اوج مهاجرت به شهرها است و اینها مربوط می‌شدند به زمینه‌هایی که در شهرها فراهم شد برای کار و تولیدات صنعتی مخصوصاً مهاجرت گسترده زمانی صورت گرفت که مراتع روبه نابودی می‌رفت و محصولات کشاورزی و فرآورده‌های دامی به قیمت‌های غیر واقعی و ارزان فروخته می‌شد و از استعدادهای بالقوهٔ روستائیان و عشایر به نحو شایسته‌ای بهره‌برداری نمی‌شد و نظام جامعه از فشار دلی به سرمایه‌داری تبدیل شده بود در حوضه شهرها که با درآمد نفت رو به ترقی و گسترش می‌رفت کارخانه‌ها یکی پس از دیگری راه اندازی می‌شد و امکانات رفاهی در شهرها فراهم می‌گردید و به خیلی از اجناس مورد نیاز شهرها سوبسید داده می‌شد و خلاصه استعمار بهره‌کشی هم ایجاب می‌کرد که در شهرهای پرجمعیت به نیروی کار ارزان نیاز داشتند و این قبیل روستائیان هم با مزد کم بیشترین کار را حاضر بودند انجام بدهند که چرخ زندگی‌شان از کار نیفتد، این مهاجرین به شهرها را می‌توان به شش دسته تقسیم کرد.

۱- نخستین گروه مهاجرین بختیاری خواتین بودند که با مهاجرت خود ثروت هنگفتی را بشهرها بردند که اگر این سرمایه‌ها در خود منطقه بختیاری بکار می‌افتاد به آبادانی آن کمک می‌کرد و چهرهٔ روستاهای آن دگرگون می‌شد.

البته ابتدا هدای از روشنفکران آنها خواهان راه‌اندازی کارخانه‌ها و ایجاد راه‌ها و مدارس شدند اما در کل مورد پذیرش خواتین قرار نگرفت و بختیاری از آن همه ثروت و حتی افراد تحصیل کرده و روشنفکری که بین آنها بود و می‌توانستند منشاء خیر باشند محروم شد تا سالهای زیاد چه در مجلس و چه در کل جامعهٔ ایران نمایندهٔ مردم بختیاری به حساب می‌آمدند اما متأسفانه چندان قدم مثبتی برای آبادانی منطقه برداشتند تا پس از انقلاب سفید و تقسیم اراضی بین کشاورزان منطقه که آخرین رشته‌های پیوند خوانین با مردم بختیاری از هم گسیخت و نظام ارباب و رعیتی بر اساس فرم شاه متحل گردید.

۲- گروه دوم متمولین و روشنفکران بختیاری بودند که بیشتر بچه‌هایشان در شهرها به تحصیل مشغول بودند که پس از پایان تحصیلات به علت عدم وجود وسائل رفاهی در منطقه و نبودن کار مناسبی برای آنها و همچنین به خاطر دلبستگی‌هایی که در شهرها پیدا کرده بودند ماندگار شهرها شدند که بعضی‌ها کلاً از منطقه بریدند و حتی خانواده‌هایشان هم به تبع آنها در شهرها ساکن شدند و غیر از اسمی از بختیاری چیزی برای آنها باقی نماند



اما اکثراً رابطه خود را با منطقه حفظ کردند و تا آنجا که در توانشان بود خدمتهایی هم کردند و روابط مستی این مهاجرین در هر شرایط با سرزمین مادری خود برقرار بود بر اساس خوبی و خصلت عشایری.

۳- گروه سوم افرادی بودند که به دنبال کار به شهرها روی آورده بودند که این روند مخصوصاً از زمانی که کشور روبه صنعتی شدن می‌رفت و شرکت نفت تأسیس و توسعه راهها و کارهای عمرانی شروع شده بود در شهرهای خوزستان بخاطر کار در شرکت نفت و در شهرهای تهران و اصفهان و دیگر شهرها در کارخانه‌ها یا ارتش و کارهای دیگر مشغول به کار شدند و این یک شکل طبیعی مهاجرت بود و هیچ مشکلی هم بوجود نمی‌آورد و اکثراً هم چنین خانواده‌هایی موفق بوده‌اند زیرا هرگز روابط عاطفی آنان با ایل نمی‌گسیخت و احیاناً سرمایه‌های بدست آورده را باز به ایل بر می‌گرداندند.

۴- گروه چهارم افرادی بودند که بیشتر از سال‌های دهه ۱۳۴۰ به اینطرف مهاجرت کردند چون زمین محدود بود و فراورده‌های کشاورزی و دامی به قیمت‌های بسیار نازل عرضه می‌شد (به علت وارد کردن دولت این اجناس را از خارج و با قیمت خیلی پائین‌تر از تمام شده عرضه کردند) و از صنعت در منطقه هم اصلاً خبری نبود و ارتباطات با شهرها هم زیادتر شده بود و مردم می‌دیدند در شهرها کارخانه‌هایی راه می‌افتد و وضع اقتصادی مردم شهرها در مقایسه با آنها بهتر می‌شود و امکانات رفاهی تا اندازه‌ای فراهم می‌شود و سیاست دولت‌ها هم جذب نیروی کار در صنعت بود در این اوضاع گروه گروه مردم خانه و کاشانه خود را رها کردند و به شهرها سرازیر شدند که در این مورد هم منطقه ضربه بسیار سنگینی خورد به علت از دست دادن سرمایه‌ها و نیروی کار فعال و با اراده و این موقعی بود که عشایر آخرین نفس‌های حیات مؤثر خود را به عنوان تولیدکننده مطرح می‌کشید چون با آن نحوه کار و با توجه به تابودی مراتع به هیچ عنوان نمی‌توانست مقاومت کند زیرا در قطب شهر جاذبه‌های آتچناتی و در روستاها ورشکستگی و سقوط عوامل اقتصادی و رکود بازار کار و فعالیت و بتدریج انحلال دام‌داری و کشاورزی ایجاد شده بود.

۵- گروه پنجم که به نظر بنده باید مهاجرت کور نامید و از سال‌های دهه چهل شروع شد و بعد از انقلاب اسلامی هم ادامه داشت دسته دسته افراد سرازیر شهرها شدند، اینها نه سرمایه آن چنانی داشتند که بتوانند در شهرها بکارهای تولیدی و تجاری بپردازند و نه

تخصصی داشتند که جذب بازار کار شوند دولت‌ها هم کار مؤثری برای آنها انجام ندادند اینها بیشتر به شغل‌های کاذب پرداختند و عده‌ای هم با تحمل سختی‌های زیاد بکار مشغول شدند. و بعضی هم سرگردان شهرها شدند البته مهاجرت اجتناب ناپذیر نیست و می‌توان آن را کنترل کرد اما خرج دارد باید از استعدادهای فراوانی که در منطقه هست حداکثر استفاده را کرد، صنعت ایجاد کرد، کشاورزی را سر و سامان داد مراتع را احیا کرد و خلاصه جاذبه ایجاد کرد و وسائل رفاهی مردم را فراهم آورد وگرنه باید انتظار حواقب وخیم‌تری را هم داشت و این فاجعه بوجود آمده در روستاها در گرما گرم دل مشغولی انقلاب اسلامی به قطب شهری و بی‌توجهی به کار و فعالیت در روستاها موجبات مهاجرت بیشتر از پیش را فراهم کرد، حالا دیگر کشیدن یک راه شوسه و دادن برق به روستاها انگیزه نگه‌داشتن روستائی در ده نبود و تدابیر مهمتری را می‌طلبید.

۶- گروه ششم در داخل خود بختیاری و تبدیل روستاهای بزرگ به شهر که در نتیجه روستاها تخلیه می‌شد و بشهرهای خود بختیاری هجوم می‌بردند که قسمت عمده اینها را نمی‌توان مهاجر نامید چون بعضی از روستاها گسترش پیدا کرد و به شهر تبدیل شد و امکاناتی فراهم گردید (مخصوصاً بعد از انقلاب اسلامی) و از روستاهای اطراف و عشایر هم در آنها جمع شدند و تشکیل شهرهایی را دادند که از جمله اینها می‌توان فارسان و لردگان و سایر این قبیل شهرهای جدید را نام برد که در صورت ادامه این روند و ایجاد شهرهای زیادتری و ایجاد کارخانه‌ها و فراهم کردن امکانات رفاهی و بهداشتی و فرهنگی مطمئناً می‌توان گفت مهاجرت به شهرهای دیگر به حداقل می‌رسد.

ضمناً شهرهای شهرکرد و مسجد سلیمان و ایذه از سال‌های دهه چهل به اینطرف شاهد هجوم گسترده مهاجرین از روستاها و عشایر بودند و این سه شهر از جمله مراکز مهم جامعه شهری بختیاری است ضمن اینکه در اصفهان به اندازه تمامی جمعیت هر کدام از این شهرها بختیاری هست که البته رابطه اصفهان و بختیاری از زمان ساسانیان و حتی جلوتر بوده است، در زمان اتابکان هم رابطه بسیار نزدیک بوده و در زمان صفویه بدرجه بالایی رسیده که مهاجرت‌های زیادی هم صورت گرفته و در زمان نادرشاه هم مهاجرت به اصفهان بوده که از جمله می‌توان طایفه بزرگ شیرانی را نام برد و زمان قاجاریه هم که به مانند پایتخت بختیاری بوده است.

استاد گرانقدر جناب آقای عبدالعلی خسروی (قائد بختیاری) به اینجانب فرمودند درباره مهاجرت از منطقه خودمان و خصوصیات آن مختصری بنویسم بنده هم که کلاً بختیاری را منطقه خودمان می دانم موازد بالا را نوشتم اما فکر می کنم نظر جناب آقای خسروی منطقه محدودتری است برای بیان این مطلب باید عرض کنم بنده از اهالی روستای سرپیر هستم که ما شیخ هستیم و طایفه ای از دورکی باب هفت لنگ که از سه نش محمدوند - رجبوند و اولاد عبدالرضا تشکیل شده است. و روستای ما و مراتع آن هم طلایه با دهستان بیرگان و دو آب صمصامی و دشتک و میزدج است کنوهی داریم بنام احمدلیوه (احمد لیوه) که توصیف آن را شاعر بزرگ پیمان بختیاری که زادگاه خاندان او روستای بزرگ همجواریمان دشتک است در مقدمه کتاب خود بنام خاشاک نوشته اند که خاطراتی از حدود ۸۰ سال پیش است هر چند خیلی از گلها و علف های خود را از دست داده است اما هنوز آن زیبایی شگفت انگیز را دارد.

دره ای داریم سرسبز و باصفا - بردگوری های بسیار زیبا که از آثار قبل از اسلام هستند از نظر جمعیت حدوداً نزدیک به هشتصد خانوار هستیم که تقریباً دو سوم آن ها به شهرها مهاجرت کرده اند از اولین روزهایی که کنگ چاه های نفت خوزستان را زدند تا حدود سال ۱۳۳۰ پیمانکاران بزرگی چه در شرکت نفت و چه در راهسازی در خوزستان مشغول بودند که از بزرگترین آنها می توان حاج رجب که قبل از زمان رضاشاه و شیخ آقامیر در زمان حکومت رضاشاه و محمدرضاشاه بودند.

در حال حاضر حدود ۳۰۰ خانوار در سرپیر و دشتک هستند و تقریباً ۴۰۰ خانوار در اصفهان و شهرکرد و یکصد خانوار هم در شهرهای خوزستان از جمله اهواز و مسجد سلیمان و هفت تپه و لالی و چندین خانوار در تهران زندگی می کنند و در مقایسه با روستاهای اطرافمان بیشترین درصد مهاجر را داریم که بیشترین آنها از گروه های ۲ و ۳ و ۴ که قبلاً دسته بندی کردیم می باشند.

گردنه کوچکی است بین دشتک و سرپیر بنام کفت پهناکلی و سنگ بزرگی است بنام برد سیلا که به صورت ۵ دخمه تو در تو که به همدیگر راه دارند و از آثار قبل از اسلام است از آنجا که نگاه کنیم تقریباً تمام پشتکوه که از کفت چری تا سبزکوه می باشد پیدا است.

در شمال این منطقه کوه های کلک و سالداران است که محل بیلاق طوایف شهنی و

عده‌ای از قندهلی (گندلی) و اسپوند و سلح شور و سادات سلطان ابراهیم است و در دامنه‌های شمالی آن کوه‌های باباجدر فیل آباد گوجان ده چشمه گوشه و چقا هست قرار دارند که جزء میزدج می‌باشند. و در دامنه‌های جنوبی که جزء پشتکوه است روستاهای سرپیر، دشتک شهرکرنی سیاق، دهنوا، آلیکوه، قلمه درویش، قلمه رشید، زرمیتان، رستم آباد، کریم آباد، بهشت آباد تا برسد به اردل که آن قسمت شرقی پشتکوه است و به سبز کوه ختم می‌شود و در جنوب هم کوه ملی است که قسمتهایی از آن در تمام طول سال پوشیده از برف است. و از گردنه چری شروع می‌شود تا حدود روار که در دامنه‌های جنوبی آن قسمتهایی از بازفت و دیتاران و در دامنه‌های شمالی آن روستاهای صمصامی - سیاوش آباد - دزک - سیف آباد - فخرآباد - افسرآباد - صافدون و کورون است و بجز سیف آباد که محل سکونت خانواده باقرخان فرزند رضاقلی خان ایلگی است بقیه از طایفه بزرگ قندهلی (گندلی) هستند ضمناً محل ییلاق طایفه گندلی هم می‌باشد و در غرب پشتکوه هم بیرگان و کوه‌های قیصری و زردکوه قرار دارد از جاهای دیدنی این منطقه می‌توان چشمه سرداب رستم آباد و آب کیسر آلیکوه و چشمه یزدارون صمصامی و باغ‌های سرسبز دشتک و سرپیر را نام برد و از امام زاده‌های معروف این منطقه یکی حلیمه خاتون (خاتی نخل) در سرپیر و دیگری شاه البرز در آلیکوه می‌باشند.

ضمناً قلمه‌های یزدارون معروف به توواکافرون که در کوه‌های دو طرف رودخانه مار برون و مشرف به رودخانه نزدیک دشتک و سرپیر هستند از جاهای دیدنی است اما رفتن به آنجا کمی مشکل است. مراتع مشهور منطقه که محل ییلاق عشایر و چراگاه دام‌های روستائیان است - لاسیر - چال تخت - چال کنه زنده بگور - اومه لیوه - لاغری - کلک - هرخور - و ملی است از نظر کارهای تولیدی و صمرانی متأسفانه با آنکه استعدادهای زیادی در منطقه هست و نسبت به خیلی از مناطق دیگر مردم توانائی سرمایه‌گذاری را دارند تا بحال هیچ گونه رغبتی برای اینکار نشان داده نشده است و از طرف دولت هم زمینه‌های سرمایه‌گذاری فراهم نشده البته چند مورد کوچک مثل کارگاه ریسندگی و بافتدگی در دزک توسط آقای حاج کرملی اسدپور و حوضچه پرورش ماهی و چند طرح دیگر توسط آقای آیاور سلطانی و یک حوضچه پرورش ماهی در سرداب رستم آباد دیگر خبری از کارهای تولیدی در این منطقه نیست.

اما چنانچه زمینه سرمایه‌گذاری فراهم شود با توجه به اینکه در آینده نه چندان دور که تونل تنگ درکش و ورکش بین جوققان و کاج، ایجاد گردیده و زمینه اتصال چهارمحال به مسجد سلیمان از راه بازفت فراهم گردیده است. این منطقه در مسیر راه اصفهان به مسجد سلیمان قرار می‌گیرد و با توجه به مردم فعالی که در این منطقه هست به یکی از بهترین مناطق بختیاری مبدل خواهد شد.

ضمناً در مورد مهاجرت، غیر از سرپیر که نوشته شده است بقیه روستاهای قدیمی منطقه هم از جمله دشتک و آلیکو و رستم‌آباد و کاج از حدود ۸۰ سال پیش به اینطرف مهاجر به شهرها داشته‌اند که بیشتر در اصفهان و شهرهای خوزستان و تهران و شهرکرد هستند. و در مورد عشایر هم حدود نود درصد (۹۰٪) آنها یا به شهرهای بزرگ به مثل اصفهان و تهران و اهواز مهاجرت کرده‌اند یا در شهرهای درون قلمرو بختیاری مخصوصاً در مسجد سلیمان شهرنشین شده‌اند که می‌توان از دو طایفه شهنی و گندلی (قندهلی) نام برد. از شخصیت‌های مهم منطقه دشتک می‌توان از خانواده سلیمانی و مهندس البرز سلیمانی که بیشتر در زمینه کارهای ساختمانی و شهرسازی فعالیت دارد نام برد.

تا اینجا مقاله مستدل و روشنگر آقای قهرمان محمدی شاعر لرجمند که زادگاهش سر پیر می‌باشد. استفاده بردیم و از اینجا بنده در حاشیه مطالبی می‌افزایم منطقه‌ای را که ایشان درباره آن نوشتند مربوط به (از تنگ درکش و رکش تا گردنه چری بازفت) بود که از مناطق با استعداد و حاصلخیز چهارمحال بختیاری است، در برنامه منطقه پیش بینی راه سراسری چهارمحال به شهرستان مسجد سلیمان از طریق بازفت گردیده است و احداث تونل درکش و رکش هم بهمین منظور صورت گرفته که از کارهای عمرانی خوب این دیار است که اگر دولت کمر همت به بندد و این طرح عالی را بمرحله عمل در آورد و راه ترانزیت اسفالتی را به ثمر برساند، ما شاهد شکوفائی و آبادانی منطقه خواهیم بود و دیگر جلو مهاجرت بیرویه و ویرانگر مردم بخارج از منطقه گرفته خواهد شد.

من درباره احداث تونل درکش و رکش قصیده‌ای سرودم که در بخش اشعار شاعران خواهیم آورد در روزگاری نه چندان دور که کاروانیان مجبور بودند از کمرکش تا قله کوه درکش و رکش را با چهاربایان به پیمایند همه روزه شاهد سقوط و سرمازدگی و زجر و مشقت مردمی بودیم که مجبور بودند از اینراه عبور کنند و مسافرتها و عبور و مرورهای

مردم از این گردنه صعب العبور بیشتر به افسانه‌ها و طلسم‌ها مانده بود، شک نیست که ما هر چه بطرف زندگی نوین می‌رویم راهکارها و مشکل‌گشائیها بدادمان می‌رسد ولی اگر به این طرح‌های عمرانی شتاب بیشتری بخشیده شود بنحوی که به عمر ما زندگان فعلی وصال بدهد نورعلی نور خواهد بود، قهرمان محمدی عزیز! این شاعر پر احساس برخاسته از قلب روستای سرپیر، شعر زیبایی باگوش بختیاری در اوصاف سرپیر سروده که ما بخاطر جلوه بخشیدن به منطقه آنرا از مجموعه شعر ایشان "بر شانه‌های زردکوه" انتخاب و در اینجا چاپ می‌کنیم که اگر حافظ بلندپرواز شیرازی تعریف شهر و دیار خود را بنحوی کرده که به جاودانگی آن رقم زده است بیاید روزی که شعر سرپیرها نقطه الهامی شود برای همه کسانی که می‌خواهند این منطقه را بشناسند چرا که اما مزاده خاتون حلب در این روستا خود الهام بخش هزاران زائری است که همه ساله از آن بعنوان منبع الهام و نیاز دیدار می‌کنند من منطقه سرپیر را مکافی بکر و بازمانده از دوران زرتشت می‌دانم که وجود بردسیلا (سنگ سوراخ) و بردگوری (سنگ گبر) و بسیاری آثار دیگر در این نقطه گویای آنست که از روزگاران دور این منطقه مرکز قدیسان و پرستشگاه ایرانیان پاک سرشت و اهورائی بوده است.

سرپیر<sup>(۱)</sup>

اثر طبع: قهرمان محمدی بختیاری

می مو سر پیر چی<sup>(۲)</sup> باغ بهشته  
 تمام کوه و دشتس لاله زاره  
 نشون گنج قارون داره ای ملک  
 ایرکه چند جا من<sup>(۴)</sup> آخسه<sup>(۴)</sup> لیه  
 گیمونم بید پائخت سلیمون  
 دوی دردمنده چشمه<sup>(۶)</sup> حاجت  
 ز آقا شعفری<sup>(۸)</sup> تا آسوپیره<sup>(۹)</sup>  
 کُر<sup>(۱۱)</sup> خو کی تره<sup>(۱۲)</sup> وار بومسه<sup>(۱۳)</sup>  
 چه روزائی زده تا ملک بالا  
 وکم کسی دی ایسا او روز بینی  
 یکی کارس من گله داری  
 ز او وختا شو و روز اینگنم یاد  
 که بیدن مرد و زن همجون و همدل  
 ولات پاکه و مینو سرشته  
 همیشه سوز<sup>(۳)</sup> و خرم چی بهاره  
 طلسم کفر وایمون داره ای ملک  
 نشون غوله و جا پای دیوه  
 گر<sup>(۵)</sup> هدس نیمه شو غول بیارون  
 شفای هرزمنده<sup>(۷)</sup> چشمه حاجت  
 خدا دونا که هر روز اینگنم ویر<sup>(۱۰)</sup>  
 بوینه<sup>(۱۴)</sup> دیر و از غربت نسومه<sup>(۱۵)</sup>  
 دروگر پشتا سر یک بید هر جا  
 که گویلمون<sup>(۱۶)</sup> ایرهدن<sup>(۱۷)</sup> سوزه چینی  
 یکی عشقش شکال و تکسواری  
 خیال او ز مونا اینگنم شاد  
 نبیندن از غم یک هیچ غافل

۱ - سرپیر جایی است که امامزاده خاتون حلب در آن قرار گرفته و پیر در لهجه و اصطلاح بختیاری به امامزاده

میگویند. ۲ - مانند

۳ - سبز ۴ - کوهی است مشرف به سرپیر

۵ - آنرا تصرف کرد ۶ - چشمه‌ای است جاری

۷ - خسته ۸ - مکانهایی در سرپیر

۹ - مکانهایی در سرپیر ۱۰ - یاد

۱۱ - فرزند خوب ۱۲ - می‌تواند

۱۳ - سرزمین بدری ۱۴ - به بند که دور افتاده

۱۵ - نسوزد ۱۶ - برادرانمان

۱۷ - میرفتند

صفائی داشت ای یاد همو روز  
 دل از تاریک<sup>(۲)</sup> بیدی دغاتی نعلوه<sup>(۳)</sup>  
 دوتا گو بیدن و وایک بینه مال  
 که بیدن بختیاری<sup>(۴)</sup> دورکی بار  
 پیایل سردیاری داشت سرپیر  
 به ایما بردگوری<sup>(۵)</sup> پشت وایست  
 نسدونم برده<sup>(۶)</sup> سیلا قلعه شایه  
 هزارون سال ای شمشیر برزند  
 نگوا ای گو که سرپیرم کوچیره<sup>(۷)</sup>  
 که سرپیر موهندوار<sup>(۸)</sup> پیایل  
 گلبتون مو خنیش بی شماره  
 خوی همایه هامون کنم یاد  
 شیریکن و سرپیر از او و خاک  
 یکی دشتکه<sup>(۹)</sup> ولات پاک یژمان  
 یکی هم دهنیون<sup>(۱۰)</sup> او شا پیایل  
 یکی هم دندعلی<sup>(۱۱)</sup> و طایفه سادات<sup>(۱۲)</sup>  
 زخاکس تهرمان اردیسر و ابید

که وا یک بیدن اونو<sup>(۱)</sup> یار و دلسوز  
 ایگردس روشناچی برق افتو  
 نشونی هد زشون<sup>(۲)</sup> تا چارصد سال  
 نگهبانوش جشمید و داراو  
 که محمدوازجو<sup>(۳)</sup> دی، نیرن از ویر  
 رسیده ارت از دورون زرتشت  
 نشون پیره یا دست خدایه  
 ایسر که پیر کند از پادشا کند  
 به عشق چی موصدها دل اسیره  
 ولات<sup>(۴)</sup> گقترون و که خداییل  
 گل باغ هزارون چشمه ساره  
 همیشه وا اونو بیدیم دلشاد  
 همه دارای ذات و گوهر پاک  
 که داره هرزومون شیری به دامان  
 گپون<sup>(۵)</sup> سردیار و که خداییل  
 زیبا کبوندایبوه<sup>(۶)</sup> چشم دل‌مان  
 دلس راهشوق هو زنجیر و ابید

۱- آنان

۲- اگر دل تاریک بود

۳- خاتون حلب

۴- از آنها

۵- دورکی باب از ارگانهای تشکیلاتی هفت لگ

۶- از مردمان نام‌آور ایل در گذشته

۸- سنگ سورخ

۹- کوچک است

۱۰- جایگاه بار انداز مردان

۱۱- سرزمین بزرگان

۱۲- دشتک شهری است کوچک در کنار سرپیر که یژمان شاهر ارجمند بختیاری در آنجا زاده شده

۱۳- شهنی طایفه‌ای است

۱۴- بزرگان

۱۵- دندعلی باگندعلی طایفه‌ای است

۱۶- طایفه سادات سلطان ابراهیم

۱۷- بنود



www.Bakhtiaries.com

## باغ ملک «جانکی گرمسیر»

رود مالاقا خروشد تا دل باغ ملک

تا نشاند کورت شالیزار هستی را بیار

از دامنه شمالی کوه منگشت چشمه سارانی بهم پیوسته و از جای جای کوه سرزیر می شوند و از دره روستائی نیام مال آقا بطرف منطقه ابوالعباس و باغملک سرزیر گردیده و نام رودخانه مال آقا را بخود می گیرد، در هر دو سوی درّه درختان سر بفلک کشیده فضای سبزی را به این دامنه بخشیده که در فاصله ۲ کیلومتر کشیده شده و جاذبه توریستی بسیار زیبایی به آن داده است، در حدفاصل ابوالعباس کوهی عظیم از بالا به پائین بریده شده و راه عبور رودخانه را بسوی جنوب می گشاید، این رشته رودخانه که از ابوالعباس گذشته بسوی باغملک می رود با دریافت شاخه های دیگری از آبهای چشمه بین راه به میداود می رسد. و در این نقطه دیگر نام رودخانه زرد را بخود می گیرد که تا دهانه خلیج فارس راه خود را ادامه می دهد باغهای انار ابوالعباس (در اصطلاح محلی به آن بلواس می گویند) که روستای بزرگی است با همین آب میراب می شوند این باغها که تا حدود باغ ملک ادامه دارد از سرسبزترین مناطق این دیار بشمار می رود و بهمراه باغستان های انار و تاکستان های بیشمار و مزارع برنج و شالیزارهای منطقه را دربر می گیرد.

منطقه کنونی باغملک که دارد بشهری تبدیل می شود دارای همه نوع استعداد آبادی و شکوفائی دارد که می تواند آینده تابناکی را برای مردم منطقه به ارمغان آورده اکثر اهالی منطقه باغملک را طایفه زنگنه تشکیل می دهد که در یک مهاجرت تاریخی از کردستان به این منطقه اسکان داده شده اند از باغملک راهی به طرف صیدون و دالان می رود که مسافتی کوتاه دارد.

تا مرز بهمی که جزو استان کوه کیلویه و بویراحمد می باشد و می توان گفت مدخل ورود به طایفه بزرگ بهمی است و می دانیم که اگر تقسیم بندی منطقه وسیع لرنشین را داشته

باشیم مساحت کهگیلویه که طرایف بزرگ بهمشی، طیبی و دشمن زیاری و بویراحمد را شامل می‌شود و به‌مراه استان لرستان و ایل بختیاری مجموعاً یک شاخه عظیم لر نشین را تشکیل می‌دهد.

که در اصل و ریشه از یک تبارند و اگر تغییراتی در زبانها و آداب و رسوم آنان مشاهده شود بسیار جزئی است که از یکدیگر تأثیر پذیری دارند و اگر بخواهیم تقسیم‌بندی قوم لر را بنویسم چنین خواهیم داشت.

لر بزرگ = ایل بختیاری

لر کوچک = استان لرستان

لر میانه = منطقه کهگیلویه که از چهار طایفه بزرگ بهمشی،

طیبی، بویراحمدی و دشمن زیاری تشکیل

می‌شود.

گفتم که رودخانه مالاآقا در منطقه میداود به رود زرد شهرت پیدا می‌کند و شاید املاح رنگی که در این مسافت وارد بستر رودخانه می‌شود رنگی متمایل به زرد به آن می‌بخشد، میداود منطقه وسیعی است با شالیکاری‌های متعدد و محصول برنج آن از مرغوب‌ترین برنج این اقلیم بشمار می‌رود که رقم مهم صادراتی است و علاوه بر تأمین مصرف داخلی شهرهای خوزستان صادر می‌گردد.

در زمین‌های میداود، در دو فصل کشت می‌شود اول گندم و جو سپس برنج که به برکت آب رودخانه محصول پرباری را بوجود می‌آورد، طایفه دلاور ممینی در این منطقه زندگی می‌کنند که تا رود زرد ادامه دارند.

این روستا که بنام رود زرد نامیده می‌شود با رودخانه زرد تفاوت دارد که به دو قسمت تقسیم می‌شود که قسمتی از آن بنام رود زرد ماشین معروف است و محل انشعاب تلمبه آب از اینجا به مناطق نفتی می‌باشد.

ضلع شمالی آن به ناحیه جارو مربوط می‌شود که تا شهر هفتکل مسافت زیادی نیست و مکن طایفه مکوندی می‌باشد و شادروان مهرباب امیری مترجم گرانقدر از این خطه برخاسته و چندین جلد کتاب از آثار جهانگردان آمریکائی و اروپائی را ترجمه نمود و بموازات آن زیرنویس‌ها و حاشیه‌هایی که بر آنها افزوده رسالت تاریخی خود را عرضه

کرده، بدیهی است که همه این طوایف زیر مجموعه طایفه چهارلنگ بشمار می‌روند. در کنار شمالی رود زرد منطقه وسیع دشت شیر واقع شده است که محل وقوع جنگ معروف به دشت شیر می‌باشد که بین سربازان دولتی به فرماندهی سرگرد کشوریاد و سواران بختیاری به فرماندهی علی اصغرخان بختیار بوقوع پیوست به سال ۱۳۲۴ که در این جنگ آمه‌راب و تنی چند از سواران بختیاری و نیز از ارودی دولتی نفراتی به‌هلاکت رسیدند و سرانجام جنگ بسود بختیارها پایان یافت و هنگ سربازان دولتی به اهواز عقب‌نشینی کردند. دشت وسیع می‌داود از استعداد درخشانی برخوردار است که ما بارها آرزو کرده‌ایم کارخانجات تولیدی در اینجا احداث و سرمایه‌گذاری کلانی بشود تا نسبت به ایجاد اشتغال برای روستائیان بیکار چاره‌اندیشی شود.

یکی از سران طایفه ممبینی مرحوم آفرج‌اله رحمانی بود که لیاقت و شایستگی اداره این طایفه را داشت و در جریان حرکت‌های سال‌های ۱۳۲۴ بی‌الانقش تعیین‌کننده را ایفا نمود و فرزندان او نیز اکنون با شایستگی جای پدر را اشغال کرده‌اند و بعلاوه از این خطه افراد تحصیل کرده‌ای بظهور پیوسته که یکی از آنان دکتر ممبینی رئیس دانشگاه شهید چمران اهواز می‌باشد. که از عناصر خود ساخته و ریشه در خویش این طایفه می‌باشد. امروزه هزاران دکتر، مهندس و کارشناسان متخصص از سرزمین مردپرور بختیاری پا گرفته که مانند نیاکان خود بجای دهنه اسب، قلم بدست دارند و با همان شکوه و عظمت کارهای کلیدی کشور را قبضه کرده‌اند، من هنگامی که شنیدم دکتر ممبینی خانه‌ای در اهواز برای پدر و مادر خود اختصاص داده و هزینه آنان را به بهترین وجهی تقبل کرده و نیاز زندگی آنان را مانند فرزند خلفی برآورده می‌کند بیاد قلم‌های تلویزیونی شبکه‌های خودمان افتادم که چگونه فرزندان این نسل پدران و مادران خود را به آسایشگاه‌های سالمندان می‌برند که از سر دوران پیری آنان خلاص شوند. افسوس و دریغ زایدالوصفی در ذهنم تداعی می‌شود که اینکارها از عرق نجابت و عاطفه ایلمردان بختیاری بدور است که پروردگار پاک ایلمداران ما را از این اندیشه‌های اهریمنی بدور نگهدارد و مهر حرمت پدران و مادران سالخورده را در قلب ما بمانند آتش در چاله همیشه روشن نگه دارد.

منطقه سرله، دشت شیر، رود زرد ماشین، دالان و میدون جزو قلمرو جانکی گرمسیر بشمار می‌آید که طوایف چهار لنگ کیانارشی در آنها زندگی می‌کنند در دالان خانواده؛

مرحوم کرم کیانی که از تبار محمدتقی خان چهارلنگ بشمار می‌آیند زندگی می‌کنند و منطقه صیدون که شاید از واژه سیدها گرفته شده باشد مربوط به خانواده بزرگ روحانی طباطبائی که جد آنان سیدهادی و مرحوم سیدبزرگ که از روحانیون سرشناس و با نفوذ بود استقرار دارند که در حال حاضر بزرگ خاندان آنان جناب آقای سید نورالدین طباطبائی استاد دانشگاه و قاضی محترم دادگاه استان خوزستان می‌باشد.

واژه صیدون را گاهی با حرف (ص) هم می‌نویسند که این اصطلاح در بختیاری مترادف یا بزرگی می‌باشد این نقطه مرز بین جانکی و بهمنی می‌باشد در اینجا مرور دیگری به مرکز جانکی که همان باضملک باشد داریم باغ ملک را می‌توان از شهرهای باستانی بشمار آورد که بیشتر شکوفائی آن مربوط به دوره اتابکان بوده است.

در این شهر از منجیق در نوشتار جهانگردان و نویسندگان گذشته سخن بمیان آمده است

www.Bakhtiaries.com

و بقول شاعر:

منجیق آه مظلومان به صبح سخت گیرد ظالمان را در حصار

در نزدیکی این شهر بر فراز تپه‌ای آثار ویرانه‌های ابنیه قدیمی بر جای مانده است که مشرف به امامزاده ابراهیم می‌باشد که زیارتگاه مردم است و اکنون در راه عبور مردم با رنگ سفید گچی در مقابل رودخانه زرد جلومای خاص دارد، در ساحل رودخانه و در پایین دره آثار جویها و خانه‌ها و آثار ویرانه پل بزرگی که ظاهراً پل پهن و طولی بوده بر جای مانده است، بی‌گمان این آثار که از فراز تپه تا درون دره تا به سمت چپ رودخانه بقایای ویرانه‌های آن باقی مانده است همه از آثار دوره ساسانی و اوایل قرون اسلامی است، در زیر آبادی در مدخل یک آبراه تنگ طبیعی که بصورت جوشی درآمده است و آبی را به باغی می‌رساند. یک سنگ آسیاب یا سنگ آسیای روغن‌کشی مدور قطور فرو افتاده که بر روی سنگ آسیای دیگری قرار گرفته که دومین سنگ در دل خاک مدفون است این سنگ نیز در درون خاک پنهان بوده که بتدریج با کندوکاو مردم ظاهر گردیده و مورد عکسبرداری و بازدید باستانشناسان قرار می‌گیرد.

این مجموعه ویرانه‌ها در زبان مردم بنام منجیق یا روستای منجیق نامیده می‌شود، وجه تسمیه آن که چرا در این گوشه از کرهستان‌های بختیاری این روستا و دره و تپه نام منجیق بخود گرفته است داستانی است که در میان مردم رایج است و ما این قسمت را از کتاب تاریخ

جغرافیائی خوزستان نوشته شادروان سید محمدعلی امام شوشتری نقل می‌کنیم. منجنیق خرابه شهری است در شرق باغملک و گویا نام معرب میانجین از کلمه میانجی باشد چه این شهر در میانه بلوک بوده است و مردم آنجا می‌گویند همان منجنیقی است که حضرت ابراهیم را از آنجا به آتش انداخته‌اند (روشن است که این افسانه جنبه علمی نداشته و حدس و گمانی بیش نیست) شاید وسیله این منجنیق جرثقیل مانند، سنگهای بزرگ را بطرف دشمن مهاجم پرتاب میکردند.

بر روی سنگ مذکور آسیاب دایره‌ای به شعاع نود سانتیمتر و قطر یکصد و هشتاد سانتیمتر حجاری کرده‌اند و در درون دو دایره متحدالمركز که بر یکدیگر محیط و محافظند با خط برجسته خوش کوفی کلماتی تراشیده‌اند و سنگ آسیاب را زینت داده‌اند در زمستان سال ۱۳۶۵ که این سنگ مورد بازدید قرار گرفت، کلماتی با خط کوفی به این شرح روی سنگ خوانده شد:

اشهد ان لا اله الا الله لا اله الا الله

از سیاق عبارت و شیوه خط بر می‌آید که سنگ آسیاب نمیتواند جدیدتر از قرن پنجم یا ششم باشد و احتمالاً از قرن سوم هجری به اینسوی بوده است از این سنگ با عنوان سنگ عصارى در نوشته تاریخ و جغرافیای خوزستان تألیف امام شوشتری یاد شده و این تحقیق دور از ذهن هم نیست چه روغن کشی و خورد کردن دانه‌های روغنی بخصوص کنجد در خوزستان قدیم حرفه شایع و رایجی بوده است و برای استفاده، روشنائی و مصارف غذائی از کنجد و بعضی دانه‌های روغنی دیگر روغن و شیره می‌گرفته‌اند.

بوسیله این صنعت روغن کشی هم همین سنگ‌های قطور و سنگینی شبیه سنگ آسیاب بوده است که با اجر می‌چوبین یا آهنین دو قطعه سنگ مذکور را با قدرت اسب، گاو و شتر بر روی هم می‌چرخانده‌اند و مواد روغن مانند کنجد و بادام و امثال آنرا در فاصله این دو سنگ قرار می‌داده‌اند و درست همین تدبیر را برای نیشکر و شیره کشی از نیشکر بکار می‌برده‌اند و ساقه‌های شیرین و شکننده نیشکر را در زیر این سنگ‌ها قرار می‌داده‌اند و می‌دانیم که در این منطقه نیشکر کشت می‌شده و تمام مناطق باغملک، قلعه تل، بارون گرد و هلاجهان زیر کشت نیشکر بوده است.

در بسیاری از آبادی‌های کهگیلویه، سردشت، زیدون و بهبهان نیز هم‌اکنون بازمانده‌های

این گونه سنگ آسیاهای گندم خوردگتی یا روغن کشی در گوشه و کنار آبادی های قدیمی افتاده است بهر حال این سنگ با این بزرگی حجاری شده به خط کوفی تنها در این نقطه یافت شده که بنظر می رسد کارخانه ای بزرگ مخصوص تولید شکر و روغن های مصرفی منطقه بوده است.

این سنگ آسیاب که بنظر من با خطوط آسمانی و قرآنی تزئین یافته حاکی از ایمان و سلیقه افرادی بوده که بیشتر تکیه بر کوهستانها داشته اند و در اینجا خاک، این عنصر بی زبان و راز نگه دار به کمک رسیده و آنرا پس از قرنها از آسیب باران و آفتاب و هجوم مهاجمین تاریخ محفوظ نگهداشته است.

گفتم که آثار منجبتی در باغملک احتمالاً یک وسیله دفاعی بوده که بچشم می خورد و در روزگار گذشته برای حفظ استحکامات جنگی و دفاع از پادگان های نظامی مستقر می شده که با آن برای پرتاب سنگ های بزرگ بطرف دشمن استفاده می شده است.

فرمانروایان اتابک سالیان درازی در این نقطه حکومت داشته اند و شاخص ترین آنان اتابک افراسیاب بوده که سیاح مراکشی این بطوطه در سفر تاریخی خود به وی اشاره ای داشته است. پیگمان روش کوچ ییلاق و قشلاق یکی از سنت های آنان بوده است که بعدها در بختیاری پیادگار مانده است، این کوچها از ابدیه به حدود سفیدکوه و زردکوه و از سوئی از باغملک تا دامنه های منگشت امتداد داشته است.

طایفه بزرگ زنگنه که بیشتر سکنه اهالی باغملک و حومه را شامل می شود از اعقاب شیخ علیخان زنگنه صدراعظم دوران صفویه می باشند که پس از پشت سر نهادن قدرتها و حکمرانیها تا به امروز با هزت و احترام بر جای مانده اند یکی از نوادگان شیخ علیخان بنام حسینقلی خان که مردی ادیب و فاضل بوده از سوی نادر شاه بحکومت بهبهان منصوب شد و هلیرضا بیگ فرزند خود را بحکومت جانکی منصوب می نماید.

هلیرضا بیگ بفرمان نادرشاه با شش هزار خانوار زنگنه که از کردستان آمده بودند در جانکی استقرار می یابند که بتدریج این منطقه را در نفوذ خود داشته اند. هلیرضا بیگ یکی از عموزادگان خود را در منطقه سرله جانکی مستقر می نماید که با خانوارهای خود به کشاورزی مشغول می شوند و بازماندگان آنان همین خانوارهای کرد زنگنه می باشند بطور سلسله مراتب آمهراپ کرد زنگنه و فرزندش آفرجاله کرد زنگنه و برادرانش حاج بداله و

حاج شکراله کرد زنگنه و فرزندان ابوالحسن بیگ زنگنه که همگی افراد یا شخصیتی بوده‌اند، در باغملک یا سمت کلاتری سالها به رتق و فتق امور جانکی‌ها می‌پرداختند.

مرحوم حاج شکراله زنگنه آقاپور و فرزندش قدرت‌اله آقاپور دبیر دبیرستان‌های اهواز و تنی چند از شخصیت‌های زنگنه از جمله مرحوم آقا مرتضی حقیقت و آقاجواد امیری که در قید حیات می‌باشد از بازماندگان این خانواده می‌باشند.

ناگفته نگذاریم در اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه فرزندان نظر بیگ به اسامی اسماعیل بیگ و محمدعلی میرزا و حاجی محمدتقی و ابراهیم بیگ در این منطقه حضور داشته‌اند که از حمایت محمدتقی چهارلنگ کیان‌ارثی حاکم بی‌رقیب و بی‌مانند جانکی گرمسیر برخوردار بوده‌اند.

از شخصیت‌های مهم این خانواده ابوالحسن بیگ زنگنه و عموزاده‌اش آکلبعلی بیگ امیری زنگنه بوده که در جنبش مشروطه به‌مراهی یکصد نفر سوار جنگی در سپاه خوانین بختیاری رشادت و پایداری بی‌نظیری از خود نشان می‌دهند و پس از فتح تهران تا سال‌های بعد نیز در حفظ و نگهداری جناحی از مشروطه با عوامل ضدانقلاب مشروطه می‌جنگیدند.

روانشان شاد باد.

## قلعه تل

در فاصله بیست کیلومتری باغملک روستای بزرگ قلعه تل قرار دارد که در میانه آن ویرانه‌های یک قلعه قدیمی بچشم می‌خورد که بر روی تپه‌ای قرار دارد و وجه تسمیه این روستا از همین قلعه مشتق گردیده است که در حدود یکصد و هشتاد سال پیش مقرر فرمانروائی محمدتقی خان کیان‌ارثی چهارلنگ بوده است. و روزهای پرشکوهی را پشت سر نهاده است منطقه قلعه تل دشت وسیعی است که تا حدود یازان گرد (بارون گرد) ادامه دارد و اگر روی قلعه به ایستیم تمام منطقه زیر نظر ما قرار می‌گیرد که در جناح جنوبی آن کوه با صلابت منگشت و قله بلند و همیشه برفی آن با تمام قامت استوار ایستاده است، آثار تاریخی بدست آمده از قلعه تل بدوره ساسانیان عیلامیان مربوط می‌شود و در دو قرن اخیر سلسله کیان‌ارثی بر این منطقه تسلط داشته‌اند و امروز نیز بازماندگان آنان در گوشه و کنار این منطقه وجود دارند.

استمرار این خانواده از دوران محمدتقی خان و سپس علیرضاخان و در قرن معاصر فرج‌الله‌خان و فرزندانش بوده تا به امروز که دیگر آن قدرت و فرمانروائی را از دست داده‌اند، آنچه که از ترشحات قلمی لیارد مستشرق انگلیسی بر می‌آید در یک دوره تاریخی قدرت و تسلط خوانین کیان‌ارثی بحدی بوده که تمام منطقه را بلکه نیمی از خاک بختیاری را در قلمرو حکومت خود داشته‌اند لیارد از وجود شیران جنگل‌های این منطقه خبر داده که بتعداد زیاد وجود داشته‌اند.

که امروزه نسل آنان منقرض شده است این جهانگرد مرموز محمدتقی خان را بهنگام شکار شیر مشاهده کرده است که چگونه شیر را بهلاکت می‌رساند، محمدتقی خان که سرانجام کارش غم‌انگیز بوده و اسیر دست معتمدالدوله حاکم خوزستان گردیده بلکه گرفتار پنجه قهرآلود زمانه ناپایدار قرار گرفته با وجود سوابق خوبی که از دوران حکمرانی‌اش بجای نهاده بود.

این تراژدی غم‌انگیز تبدیل به یک حماسه تاریخی در بختیاری گردید که حماسه او را



می‌توان از لابلای شعرهای حماسی مردم دریافت، نگارنده بر بالای قلعه قدیمی قلعه تل که ایستادم بسیاری از رویدادهای تاریخی برایم جان گرفتند و اینکه روزگاری حداکثر قدرت دفاعی را در یک قلعه می‌شد بوجود آورد.

این روستا که مانند دایره‌ای بدور قلعه ساخته شده و در حقیقت این قلعه مانند نگین انگشتری در میانه روستا قرار گرفته رویدادهای تاریخی دردناکی را پشت سر نهاده که شاید خواندنش برای نسل امروز بختیاری هیجان‌انگیز باشد.

این قلعه چند بار مورد استفاده جنگی قرار گرفته، چشمه‌ای در پائین قلعه قرار دارد که از بالای قلعه تا پائین پله داشته و آب چشمه از درون قلعه مورد استفاده قرار می‌گرفته است که اکنون در اثر ویرانی آثاری برجای نمانده است.

در سال ۱۳۲۲ که جنگ علی‌اصغرخان بختیار با قوای نظامی در گرفت سرگرد معتمدی با یک پادگان نظامی در قلعه مستقر بود که هنوز پله‌های مستهی به سرچشمه آب مورد استفاده بوده است در اطراف قلعه سواران علی‌اصغرخان مستقر بودند. که بیش از هزاران سوار جنگی چهارلنگ و هفت‌لنگ در این جنگ شرکت کرده بودند و مدت یکماه قلعه را در محاصره قرار دادند که کمتر به نظامیان آذوقه و سلاح می‌رسید تنها هواپیماهای جنگی از فراز آسمان به آنان آذوقه می‌رسانیدند.

علی‌اصغرخان بطور جدی در خود احساس جنگ با دشمن را نداشت و بارها گفته بود که این سربازان بی‌گناهند و نباید آنانرا به قتل رساند رویهمرفته این جنگ جنبه تبلیغاتی آن بر استراتژی جنگی برتری داشت چرا که اگر سواران بختیاری قصد گرفتن پادگان و از بین بردن سربازان را داشتند.

با یک شبیخون که خاص جنگ‌های چریکی عشایر بختیاری بود می‌توانستند کار را یکسره نمایند، در حقیقت خوانین از دولت مستبد رضاشاهی دل‌پری داشتند و نه از سربازان بیگناه، سرانجام با تسلیم پادگان راه خروج آنان باز شد و به اهواز عقب‌نشینی کردند، دربارہ قلعه خاطره دیگری در ذهنم مرور شد و آن هنگامی بود که مرحوم کریم‌خان کرم‌کیانی در قلعه تل حضور داشت و مأموران دولتی قصد ویران کردن قلعه را داشتند تا بر روی آن مدرسه‌ای بسازند.

وی به آنان گفت که چرا قصد ویران کردن این یادگار تاریخی را دارید آنان گفتند که باید

این قلعه که یادگار ظلم و جور خان‌هاست ویران شده، اینمرد با فراست اظهار داشت اگر بگمان شما این قلعه یادگار ستم و جور است بگذارید مردم در طول زمانها آنرا به‌بیتید و بیاد آن نابسامانیها بیفتند و من در جای دیگر هر چه زمین می‌خواهید بشما می‌دهم تا مراکز فرهنگی بسازید. و با این تدبیر از ویرانی قلعه جلوگیری کرد اما در اینجا اگرچه آنان قلعه را ویران نکردند ولی در اثر غفلت و سهل‌انگاری مسئولان میراث فرهنگی و آثار باستانی روبه ویرانی نهاد که فردوسی میفرماید:

بناهای آباد گردد خراب ز باران و از تابش آفتاب

www.Bakhtiaries.com

## بارون گرد

در فاصله ده کیلومتری قلعه تل روستای بارون گرد قرار دارد، دشت وسیع و حاصلخیز این نقطه استعداد فراوانی برای کشاورزی دارد که هم اکنون به کشت دیم گندم و جو در آن اکتفا می‌شود.

مرحوم صادق هدایت می‌گوید در دنیا زخم‌هایی هست که آدمی را مانند خوره از درون می‌خورد و تا آدم از پا نیفتد هیچکس از دردش با خبر نمیشود، دیدن این دشت‌های گوهربار و نداشتن سرمایه و صاحب دلسوز و بهدر رفتن نیروهای ملی این کشور در این قبیل مناطق درد ستگینی است.

برای همه سینه چاکان و عاشقان رشد و ترقی این کشور دست مردم این روستاها کوتاه و خرما بر نخیل است، روستائی در قرن ما آنقدر غم آب و نان دارد که دیگر بهیچ کاری نمیرسد کجایند آنها که از ستم خان‌های این دیار می‌نالیدند که بآنها بگویم اکنون پتجاه سال است آن خدایان زوروستم در میان ما نیستند. آیا حاکمان بعد از آنها چه گلی بسر مردم زدند. پس حال گناه این عقب ماندگیها بدوش کیست؟ خانواده ارجمندی را می‌شناسم که در این روستا اقامت دارند آنها خانواده خواجه‌ای است که شاعران با احساسی را در خود پرورش داده و افراد چیز فهمی که در مصادر مهم دولتی دست اندرکار می‌باشند.

چشمه آب گوارائی در وسط روستا قرار دارد که به مصرف این روستا می‌رسد اهمیت

اقدام نموده که مورد بهره‌برداری قرار گرفته و در حال حاضر قسمتی از دشت و ماهورهای آن به زیر دریاچه سد کارون رفته بویژه مقبره امامزاده سیداحمد کبیر که سادات متولی آن مهارتی در گرفتن مارها داشتند به زیر دریاچه رفت، درباره این امامزاده به شرحی که در زیر می‌آید توجه شما را جلب می‌کنم.

www.Bakhtiaries.com

## سیداحمد کبیر

این امامزاده که بر روی تپه‌ای در مرغاب قرار داشت بیش از سیصد سال خانوار سادات را در روستای مجاور خود جای داده بود و اعتقاد مردم بر این بود که امامزاده سیداحمد تسلطی بر مارهای جهان دارد و همه مطیع وی می‌باشند.

تذکره این امامزاده را در کتاب سوم فرهنگ و ادبیات بختیاری آوردیم، آنچه را که در طی دوران زندگی خود در منطقه یاد دارم آنستکه بیش از صدها سید در حالیکه مارهایی را در کیسه نهاده بودند در ایل می‌گشتند و مار را با کیسه و یا بدون کیسه پشت گردن مردم می‌گذاشتند و دعایی می‌خواندند که در آینده از گزند مارها در امان بمانند گاهی این سادات مارهای بزرگ افعی مانند را در کیسه می‌نهادند و پشت گردن و روی شانه افراد می‌نهادند و این ورد را زیر لب و یا بلند می‌خواندند «بستم، بستم، دم مار از قمچی مار و بزگی مار، بستم دم هفتاد و دو گروه مار را از خشکی و آبی بهمت سیداحمد کبیر بگو یا سیداحمد کبیر» اینکار یکنوع حرفه نان و آبداری بود برای این سادات، اکنون هم در گوشه و کنار دیده می‌شوند.

و از روزی که امامزاده بزیر آبهای دریاچه پشت سد فرو رفت دیگر کار این سیدها هم کساد شد آنچه برای من گفتنی بود استادی و مهارت این سیدهای مارگیر بود که گاهی بچه‌ها هم به اینکار مبادرت می‌کردند، شگفتی در گرفتن مارها بود والا ممکن بود دندان‌های آنها را بکشند و از شر سم مار در امان بمانند در سال ۱۳۲۸ در همان هنگامی که جیکاک جاسوس انگلیسی که وابسته به شرکت نفت ایران و انگلیس بود به انتشار اندیشه‌های خرافاتی می‌پرداخت و با لباس سادات و علمی که بر دوش می‌نهاد در منطقه رفت و آمد

می‌کرد. چند مورد کارهای خرافی در بختیاری انجام داد که ذکر آن در این کتاب خالی از فایده نخواهد بود، در آن سال پیر شوتهکی ظهور کرد که با سوت زدن یا زایرین گفتگو می‌کرد و حاجت آنان را برآورده می‌کرد ولی بدست عده‌ای از افراد روشنفکر دکان سحر و جادوی این جاسوس بیگانه بسته شد و امامزاده پیر شوتهکی نتوانست در نوترگی ریشه بگیرد در مورد کارهای مستر جیکاک یکی هم فتنه سروشی طلوعی بود.

که در فصل جداگانه به این ویرانگری اندیشه‌ها خواهیم پرداخت و نشان خواهیم داد که دستگاه جاسوسی انتی‌لجنت سرویس انگلستان برای پیشبرد مقاصد خود چگونه بمدت یک قرن در کشور ما با حضور فعالانه خود به استعمار اندیشه‌ها پرداخت و با ترویج خرافات ما را از کاروان خرد و درست‌اندیشی بدور نگه داشت. سرزمین عرخاب گهواره نویسنده و شاعر ارجمند سیدعلی صالحی را وسیله مادری توانا و پردل جنبانده است که در قرن ما بروی صحنه آمد و چند جلد کتاب به گنجینه ادبیات ایران تقدیم نمود و همچنین شاعر توانای معاصر هرمز علی‌پور نیز از این خطه برخاسته که شعر امروز بختیاری را در حد قابل قبولی اعتلا بخشیده است.

## بخش شمالی زاینده رود بختیاری

چادگان که در حاشیه دریاچه سد زاینده رود قرار گرفته هنوز بصورت یک شهر بزرگ در نیامده ولی با تأسیسات پشت سد از جمله پلاژها، مهمانسراها و اردوگاه تمرکز تابستانی و بیلاقی کارکنان سد و جاذبه‌های ایرانگردی روزیروز به وسعت آن افزوده می‌شود جمعیت تقریبی این شهر در حدود پنجاه هزار نفر می‌باشد.

که بتدریج پزشکان، مهندسان و افرادی که تمکن مالی دارند به این نقطه جذب می‌شوند و آینده درخشانی را برای این منطقه به ارمغان می‌آورند دوست دانشمند و بزرگوارم آقای دکتر مجتبی خلیقی نژاد که جزو هیات مدیره این تأسیسات توریستی و ضمناً از ساکنین نخستین این شهر می‌باشد مرا با ویژگی‌های این شهر آشنا نمود، برآستی هر تازه‌واردی در این منطقه وارد می‌شود گمان می‌برد که وارد کشور سوئیس گردیده زیرا زمین‌های ساحل سد

را ثروتمندان خریده‌اند که بتدریج به پلاژها و کاخ‌های ییلاقی و آسایشگاه‌های مدرن تبدیل یافته که این خود نعمت بزرگی است و میتوان امیدوار بود که در آینده با توسعه بیشتر این نقطه سالیانه هزاران نفر جهانگرد را به این دیار جذب نماید.

در حاشیه این عمران و آبادی که بیشتر بهمت کارخانه ذوب آهن و سازمان عمران و نیروی هوایی و سایر ارگانهایی که در این توسعه مشارکت دارند، دریغی بر جای می‌ماند که در فاصله پنج کیلومتری این پلاژها صاحبان اصلی این دیار در کومه‌های گلی و کلبه‌های پوشالی و یا سیاه چادرها زندگی می‌کنند و آب را به وسیله مشک از راه دور برای آشامیدن بخانه‌های خود می‌آورند شک نیست که دهقانان و کشاورزان بختیاری که صاحبان اصلی دامنه‌های زردکوه و سرچشمه‌های کارون و زاینده‌رود می‌باشند. از تهی دستی و فقر بسختی روزگار می‌گذرانند و هر چه عمران این منطقه توسعه یافته این صاحبان اصلی به آنسوتر کوهستان رانده شده‌اند و به چنین فاصله طبقاتی دچار گردیده‌اند و ما می‌فانیم که صاحبان این پلاژها هموطنان عزیز شهرستانی ما هستند که در این نقطه برای استراحتگاه تابستانی خود ویلاها و پلاژهایی ساخته‌اند و به زیبایی این منطقه افزوده‌اند و از سوی دیگر ما آنقدرها هم تنگ نظر نیستیم که این سرزمین را از آن همه ایرانیان هموطن ندانیم ولی بحث بر سر آنست که اغلب این روستاهای مجاور دریاچه سد آب را با هزاران مشقت از فرسنگها راه بروستای خود می‌آورند تا از تشنگی نمیرند. و این از عدالت و انصاف بدور است که اولیاء سد اگر با هزینه خود مردم هم که شده همت بگمارند و از این آب که مهریه مادران این نسل بختیاری است یک شاخه هم بخودشان بدهند به امید روزی که ما به مرحله عدالت اجتماعی برسیم و حق هر کسی را کف دستش بگذاریم. تا با داشتن یک جامعه بی عقده، آرامشی در منطقه ایجاد نمائیم و خدا را سپاس داریم که این زمین‌های حاشیه دریاچه آنقدر اعتبار و اهمیت و ارزش پیدا کرده که قطعات آن به ده میلیون سرکشیده است بدیهی است ما منکر این نیستیم که اگر این پلاژها را صاحبان ثروت در این نقطه نمی‌ساختند خود اهالی بختیاری هرگز قادر نبودند که این رنگ و بوی آبادانی را به آن به بخشند و حال که بهمت گروه‌های متمکن این منطقه به آبادی و شکوفایی رسیده ما در صدد تخطئه کارهای خوب این عزیزان نیستیم بلکه سخن ما بر سر آنست که برای مالکین اصلی این اراضی هم حداقل امکانات زندگی فراهم گردد.

از چادگان که بگذریم اول به روستای قلعه رئیس و بعد از آن به روستای مشهد کاوه می‌رسیم که آرامگاه کاوه آهنگر در آن قرار دارد، بسیاری بر این باورند که زادگاه کاوه آهنگر در همین دیار بوده و او از همین جا قیام خود را آغاز نموده و از ابزار و سلاح جنگی که در شهر اصفهان می‌ساختند استفاده کرده است در جوار قبر کاوه یک پسر و یک دختر که باقیمانده هیجده فرزند وی بوده‌اند. که بوسیله ضحاک کشته شده‌اند مدفون گردیده‌اند و امامزاده‌ای بنام حیدرین علی در همین جا دفن گردیده که زیارتگاه مردم می‌باشد دوست هنرمندم ملک‌شاه ابدالی که از اصحاب ابدال خان چهارلنگ می‌باشد از این دیار برخاسته و نقش اساسی و مهمی در ارائه نمایش‌های تئاتر با گویش بختیاری ایفا نموده است.

بعد از مشهد کاوه در طول رودخانه که از پل می‌گذریم به یک دوراهی می‌رسیم که راه سمت راست به طرف دازان و سمت چپ به طرف کوه‌رنگ می‌رود و بعد از طی مسافتی به روستای قلعه شاهرخ که سمت راست جاده اصلی واقع شده است می‌رسیم.

این روستا در سینه کوه قرار گرفته و ویرانه‌هایی که در بالای روستا وجود دارد قلعه معروف محمد نصیرخان می‌باشد که از اولاد محمد مهدیخان بوده و دختر وی بنام بی‌بی خانم همسر علیمردان خان مردانی چهارلنگ بوده است.

روبروی این روستا به پل بردشه برمی‌خوریم که بعد از طی دو کیلومتر به این روستا می‌رسیم بعضی آنرا بردشاه می‌خوانند که مفهوم سنگ شاه را دارد و بعضی‌ها معتقدند که چون کوه‌های این حوالی به رنگ سیاه است و شه در لهجه بختیاری معنی سیاه را می‌دهد. بدین سبب نام این روستا سنگ میاه نامیده شده است و شعری هم بهمین مناسبت مربوط به جنگ فتح‌اله خان و الله‌یارخان با محمد علیخان و چراغعلی خان سروده شده مربوط به سال ۱۲۷۸ قمری رخ داده است.

که سفید تا بردشه اسب بریدم      رسیدم چراغعلی خانه ندیدم

و قلعه معروف بزرگی هم به نام قلعه حاج علیمردان خان وجود دارد که ویرانه‌های آن باقی مانده است بعد از این روستا دو روستای دیگر در دو طرف زاینده‌رود واقع شده‌اند که جاده فرعی سمت راست ما را به روستای فراموشجان یا امامزاده اسماعیل راهنمایی می‌کند. این روستا مرکز چند دهستان دیگر است که از همه امکانات اداری بهره‌مند می‌باشد می‌گویند این امامزاده فرزند موسی کاظم علیه السلام می‌باشد.

www.Bakhtiaries.com

## روستای پرمه

چون این روستا در پای کوه سفید قرار دارد و در فصل زمستان برفگیر و مه آلود است نام پرمه را بخود گرفته که بتدریج به پرمه تغییر یافته است، همجوار این روستا عبارتند از چشمندگان که محل سکونت اولاد توشمال باریک (در اینجا توشمال معنی بزرگ را می دهد نه اصطلاح رامشگران) که از همزمان علیمردان خان چهارلنگ بوده است. و این هم شعری است از ماجرای این جنگ که در حقیقت نهضتی را علیمردان خان بر علیه رضا شاه تدارک دید.

بتوسم کاغذی بهروم باریک جنگ و به سفیددشت به شوتاریک

چشمندگان مجید و روستای پرزگان، ده امامزاده پرمه و حیدر آباد که تیره های فهرانی (محمدزاده)، عیس پره، فرخوند، جمالوند، دوت وند، دره بالائی، کشول و هارونی و غیره که در اینجا از خانواده مشهور حاج عیدی هارونی دبیر محترم شهرستان اصفهان یاد کنم و فرزند ایشان خانم فریا هارونی شاعر جوان این دیار که از ابوالجمعی چهارلنگ محمود صالح از این روستا برخاسته اند.

در جنوب غربی روستای فراموشجان روستاهای دره سامان، ولگ سفلی و علیا، دره مهدی قلی که به ده کدخدا یوسف صالح معروف است، ده سفید خوانی که به روستای کدخدا رحم خدا معروف است، روستای جون احمد و بهادر سفلی و علیا که به روستای کدخدا علی کرم و کدخدا فرعل معروفند.

روستای له گاله که به روستای حاج اسکندر گبو نامیده می شود، اصفهانک مشاهی یا ده محمدطاهر و اصفهانک سفلی یا ده جلی و علیا یا ده عبدالله و اصفهانک ساکی، اصفهانک عبدل، اصفهانک نوحلوی و ده زرگران در این محدوده قرار دارند.

از شرق روستای فراموشجان جاده ای به طرف گوهرنگ می رود که در ابتدای این جاده به گردنه کوچکی بر می خوریم که مشرف بر تمام اراضی آن منطقه است و دشت وسیعی است که رودخانه زاینده رود از وسط این دشت می گذرد در ابتدا و سمت چپ جاده بعد از

پل آهنی روستای کلیچه دیده می‌شود این دشت بین سه روستا تقسیم می‌شود.

۱- روستای چهل چشمه

www.Bakhtiaries.com

۲- روستای ادرگان (استکی)

۳- کلیچه

هم از ابتدای این دشت به نام شل چمن مشهور است کل یا کلی بمعنی دیوار شکسته است و ویرانه یا گردال و چاله است، در این روستا تپه‌ای وجود دارد که می‌گویند این تپه خاک دستی است که مربوط به دوران صفویه می‌باشد که چون روی تپه بایستی همه دشت پیداست و شاید روی این تپه قلعه نگهبانی قرار داشته است و صحرای آن به قره سواران معروف است که دشت با صفا و سرسبزی است و محل اطراف بیلاق بزرگان ایل بوده است. در شرق این ده کوهی بنام کوه کله وجود دارد که توک آن مانند سرانسان است و بهمین دلیل این نام را بخود گرفته است، تنگ لاشیران هم در همین منطقه قرار دارد که چشمه مهری در آن جاری است و محل اطراق گله‌داران بهنگام بهار است.

روستای کلیچه مرکز زندگی طوایف گودرزی، لجمیراورک و گروئی می‌باشد. بیشتر طایفه گودرزی در بده رفته و بارده زندگی می‌کنند، در شمال روستای کلیچه روستای حسین آباد قرار دارد که بعد از روستای کلیچه روستای ملک آباد است و گروئی‌ها در آن زندگی می‌کنند و آن در دره‌ای واقع شده بنام دره بارده، آب این رودخانه آنجا در بهار جاری است و در تابستان خشک می‌شود، سرچشمه آنهم از روستای بارده که بالای روستای ملک آباد واقع شده است گرفته می‌شود.

در بین این دو روستا دو آسیاب آبی وجود داشته که به آنها آسیاب‌های بارده می‌گفتند از کلیچه که بگذریم در امتداد جاده اسفالت سمت راست روستای روستای چهل چشمه واقع شده که محل زادگاه بزرگانی است از جمله بنی خاتم که در دادگستری تهران شغل مهمی دارد، آبادی روی تپه‌ای قرار گرفته است، بعد از روستای چهل چشمه در انتهای دشت پل اورگان و سپس بروستای اورگان می‌رسیم البته بخاطر داشته باشیم که این اورگان *aoregen* با روستاهای اورگان *avorgan* در دشت چغاخور تفاوت دارد خانواده بزرگ استکی که بیش از یک تیره بزرگ بوده و از ابوالجمعی چهارلنگ می‌باشند در این محل اقامت دارند چهره‌های معروف خانواده استکی بیارند و مابا آقای حاج مختار استکی که در اصفهان



اقامت دارد و عضو انجمن بختیارها در خانه هنرمندان بختیاری و شخصیتی سیاسی و اجتماعی است بیشتر آشنائی داریم، روستاهای کلیچه، چهل چشمه و اورگان هر سه بهمانند مثلی روی تپه‌ها قرار گرفته‌اند، بعد از روستای اورگان به دهستان در عبدالله و بعد هم به بارده می‌رسیم که جزو استان چهارمحال بختیاری می‌باشد اصطلاح باوار محل وارگه و اقامت کوچ ایل می‌باشد و وجه تسمیه بارده بمعنی بارآور و حاصلخیز است در این روستا امامزاده محمد ابراهیم وجود دارد که می‌گویند برادر امامزاده اسماعیل است قلعه بارده که در دوران قاجاریه بنا گردیده دارای ۶۰۰۰ مترمربع وسعت می‌باشد.

در دو قسمت قلعه داراب‌خان و قلعه محمدحسین خان نام فامیلی نامور را برگزیده‌اند که گروهی از این خانواده در شهرستان اصفهان اقامت دارند، در سمت راست با حل اورگان جاده‌ای به طرف تنگ گزی می‌رود که روستاهای اگرچه، خرسانک و مطی (ده حاج علی)، خرسانک سفلی، خرسانک خشتی (ده حاج چراغعلی) و روستای خرسانک به ده کدخدای مراد معروف است.

## موگونی چهارلنگ

یکی از ارگان‌های پنج‌گانه چهارلنگ موگونی باب است که در تقسیم بندی معاصر می‌توان نام ایل به آن داد و این در حالی است که از ایل بزرگ بختیاری با عنوان قوم نام برده شود موگونی باب از مجموعه طوایف پنج‌گانه تشکیل گردیده و بیش از سایر ارگان‌های بختیاری نامش در تاریخ برده شده و برخی از پژوهشگران امثال مورخ نام آور عبدالرحیم زرین‌کوب از آنان بنام مغونی که از بازماندگان مغان باشند نام برده است.

در تاریخ گزیده مستوفی نوشته شده که نخست با نام موئی یا مئاگویه یا مغونی در آن قرن ششم هجری با سایر اقوام بختیاری به این منطقه مهاجرت کرده و بصورت کوچ‌نشین زمستان خود را در خوزستان در منطقه اندیکا و قلعه زراس و تابستان را در اطراف بروجرد بسر می‌برده‌اند و هنوز هم قلعه خواجه در اندیکا با نام بزرگان این طایفه نامی می‌باشد، در یادداشت‌های لیارد انگلیسی نوشته شده که در زمان سلطنت نادرشاه ایل مذکوریه خراسان

کوچ داده شدند. تا در برابر دشمنان ایران پایداری نمایند که پس از مرگ نادر مجدداً به محل خود مراجعت نمودند، هدف نادر از این جابجایی آن بوده که هم در مرکز ایران از حرکت‌های آنان در امان بماند و هم اگر در مرز، دشمنان به مرزهای ایران تجاوز کردند باز بدو هدف اساسی برسد یا کشته شوند و یا سدی باشند در برابر مهاجمان برون مرزی، سرانجام از کوچ نشینی به یکجانشینی روی آوردند و منطقه فریدونشهر را برای زندگی خود انتخاب کردند که همان سرزمین اجدادی آنها بوده است، وجود روستاهائی مانند مقان و مغانک در این منطقه دلیل انتساب آنان به مغانی زرتشتی می‌باشد که تا به اکنون هم با همین نامها استمرار دارند.

www.Bakhtiaries.com

خانم ایزابلا بیساب در کتاب «از یستون تا زردکوه» که بیش از یکصد سال پیش نوشته شده از خواجه تیمورخان رئیس ایل موگویی نام برده و در مقام داوری می‌توسد:

با آنکه اوخانی با نفوذ و با قدرت بود ولی زندگی صحرائنشینی او چندان با عظمت و تشریفاتی نبود و او از یک زندگی ساده برخوردار است، اما دارای انسجام خوبی در منطقه خود می‌باشد، موگویی باب دارای رهبرانی پرنفوذ و متفکر بوده است که بعد از خواجه تیمور از خواجه مهدیقلی خان که مرد پر قدرت و با اندیشه‌ای بوده است می‌توان نام برد گفتنی است سران این طایفه با نام خواجه نامیده می‌شوند که پیشوند نام آنان بوده است و این عنوان از نظر ایلمداری به آنان تعلق گرفته و عنوانی است در ردیف کلاتر بزرگ یا خان، شیمنگاه موگویی‌ها بشرح زیر می‌باشد خواجه صدیقی در روستاهای از تامه آب با یک و محلمک خواجه امیرقلی در روستاهای شابللاغ (اسلام آباد کنونی)، مزرعه سب، سکان کیسه و کرزوم بوده اما اقامت اصلی وی در شابللاغ بوده و خواجه حسینیقلی تیموری در روستای آنچه اقامت داشته و فرزندان وی بنام‌های دکتر بهرام تیموری و دکتر منوچهر تیموری از رجال خوشنام‌اند. که در شهرستان اصفهان اقامت دارند و در انجمن بختیاری‌های خانه هنرمندان عضو اصلی می‌باشند فرزندان خواجه حسینیقلی بنام‌های خواجه جعفرقلی، خواجه مرتضی‌قلی، خواجه ناصرقلی، خواجه محمد رفیع و خواجه امیرقلی و خواجه امیرحسین بودند که فرزندان خواجه امیرحسین بنام شهرام، بهنام و امیرمعود می‌باشند، که از نقاشان چیره‌دست بختیاری است.

این ایل در منطقه وسیعی از رشته کوه‌های زاگروس میانی سکونت دارند که از شمال به

شهرستان فریدونشهر و از مغرب به شهرستان الیگودرز و از جنوب به سردشت دزفول و از مشرق به کوه‌رنگ و استان چهارمحال بختیاری محدود می‌باشد، این عشایر بعضی نیمه کوچ می‌باشند که از اول فروردین ماه تا پایان شهریور ماه در فراز بلندی‌های زاگروس به دام‌داری و کشاورزی مشغول می‌باشند و از سی و نه تیره تشکیل شده‌اند که در نود و دو روستا بزندگی خود ادامه می‌دهند و اسامی تیره‌ها و روستاها به ترتیب الفبا خواهد آمد.

تیره یا جول که در حقیقت اولاد نامیده می‌شوند شامل بزرگان این ایل بشمار می‌آیند گفتنی است که در تمام طوایف بختیاری نام اولاد مترادف با زمامت و بزرگی آن طایفه بشمار می‌آید اکثر خوانین با جول با خوانین هفت لنگ پیوند خویشاوندی بهم رسانیده‌اند، طایفه‌ها و تیره‌های آن عبارتند از:

تیره یا واشمس‌الدین، بورگونی، چرم، حسومی، خونه خوئی، خواجه رواری، سوادکوهی، شیاس، شیرازی، طالب، عبوضی، کیماس، لیری، مهدور، میرمهدور، میا، سور، سری، مازری، هلیل، هندی، یا فلوم و سه تیره دیگر به اسامی دونی، سلک، چیوا، گزه. در کتاب لردگوزن که بسال ۱۲۶۹ شمسی نوشته شده از اسامی زیر در ایل موگونی یاد شده است، آسا، آلبوشی، غزه، فامدار، ترونی که فعلاً آثاری از این تیره‌ها باقی نمانده و احتمال دارد که مهاجرت کرده‌اند و یادر سایر تیره‌ها حل شده باشند، سادات و مشایخ وابسته به موگونی عبارتند از:

سادات صالح کونا، سادات آقامهید (مید حبسی)، سادات سیدوند، سادات سیداحمد (مارگیر)، شیخ انصاری، شیخ پیرعالی، شیخ شولی، شیخ سلیمان احمد، شیخ پیر شد، اسامی روستاهائی که طوایف و تیره‌های موگونی در آنها استقرار دارند بشرح زیر می‌باشد که در دو سوی پیشکوه و پشتکوه موگونی استقرار یافته‌اند، از این روستاها سی و سه قریه در پیشکوه موگونی می‌باشند بشرح زیر:

آضچه، آب باریک، ازنا، بلطاق، بنه کمر، بهره، پرسنده، تنگ دیزون (یا دزدان)، خلعت پوشان، خرمانک، در بنده راچه، زرد بهره، سیرزار، سکون، سرداب، شایلاغ، ششگان، قره‌خان، کهچه، کیسید، کرزوم، گوراب، گهره، مزرعه میر، مزرعه شیخ، مزرعه سپر، مازه اوهل، و هریگان، وارگه پهنه، هما، هرموستان، هوه.

اسامی ۶۵ روستاهای پشتکوه موگونی از توابع شهرستان فریدونشهر عبارتند از: آچک،

آنایش، ایتاز، بُندر، باو خسرو، بهرام آباد، بیراهگان، پس خورانخور، پاتاگا، بیرعالی، پشتندگان، تبر، توزه، تله (تکله)، چال حران، چال خلیل، چین، حاکبری، حیران حمه، خوشمه، خویه اروستای خویه زادگاه شاعر ارجمند آقای احمد عبدالهی است که خانواده بزرگ ایشان از احترام خاصی در منطقه برخوردار می‌باشند، احمد عبدالهی روی واژه‌ها و ضرب‌المثل‌های بختیاری تحقیق کرده و کتابی نیز منتشر نموده است، دهنو، در چيله، دره بادام سفلی، دره بادام علیا، دسگرد، دورک، دره توت، برگ صالح کوتاه، زرگ، زمستانه، سر سید، سوه، سر قلات شاهان، سوله، کلوسه، کمران، کدکان، کولاب، کاهگانک، کاهگان علیا، کاهگان سفلی، کارکن علیا، کارکن سفلی، کیتن، کتک، گوکان، گوه، لبد علیا، لبد سفلی لوه مصر، میزائی، ویهمه، وزوه، وارنا، وستگان، هیزم، هورو.

در این روستاها اغلب دامداری و کشاورزی رواج دارد و محصولات آن گندم، جو، نخود، عدس، پرورش زنبور عسل می‌باشد، درختان جنگلی آن عبارتند از بلوط، بنو، شن، ارزن، بادام کوهی، گون، گزاتکین تگ، سه پستان، انواع کویج، نستر، تمشک و بن. درختان اهلی آن عبارتند از گردو، گلایی، سیب، زردآلو، آلو، انگور، هلو، بادام تلخ و شیرین.

اسامی کوههای این منطقه عبارتند از: شاهانکوه، درمیلگان، تمندر، و نیرون، فردون، تره، تال، مشگک، سیوک، کوه ملار، گله سیگا، کوه کینو، بردگپ. امام زاده‌ها، آثار تاریخی و نشانه‌هایی از باورهای مردم عبارتند از:

آچک = حاجالی امامزاده

اینار = جمجه محل تجمع امامزاده‌ها

دره توت = بیرعالی

پشتندگان = بیرعالی و جوی گران

تکلسو = قبر پهلوان - بابازاهد، پیر بی کسه

چین = پرچین

خویه = شاه سلیمان، قبرگبران، قلعه شاهرخ

دره حاجی خان = چشمه آقا شهید

دورک = تو محراب

رورگ = شاه‌محمد امامزاده

سرسید = سید‌هیبی امامزاده

زرگ = شامحمد امامزاده

www.Bakhtiaries.com

شوله = بل‌خیر امامزاده

کلوسه = چشمه حاج بنگران و چشمه بابا احمد و علی صفی

کاهگان = سیدمحمد امامزاده اصلات

کارکن = سلیمان احمد امامزاده

در فروردین ۱۳۷۷ سانه طبیعی هم‌انگیزی در روستای آبی کار از حوالی لید (Lehd) و کارکن روی داد که در اثر رانش کوه و زمین تعداد ۵۴ نفر زن مرد و کودک در همق زمین مدفون شدند که هیچ اثری از آنان بدست نیامد.

از دیگر آثار این منطقه گوکان = پیرگان و خاتون حلب و سنگان = تاکید شاه مردان، پیراهگان = پیرمراد.

گفتنی است که این امامزاده خاتون حلب ارتباطی با مقبره خاتون حلب در سرپردشتک ندارد که درباره سرپیر جداگانه مطلب خواهیم داشت در اینجا از آقای احمد عبدالهی موگوتی شاعر و پژوهشگر ارجمند بخاطر دادن اطلاعات ارزنده این مقاله سپاسگذاریم.

## دهستان شایلاغ و اسلام آباد

مروارید سبزی در تیمهای پیشکوه موگوتی

این دهستان که در گذشته مقر فرمانروایی سران موگوتی از جمله خواجه امیرحسین خان موگوتی بوده دهستانی است نمونه که دارای تمام ادارات دولتی از جمله مخابرات و اداره نیروی انتظامی، دبستان و دبیرستان می‌باشد که در فضایی سرسبز حدوداً سیصد نفر جمعیت را در خود جای داده است نگارنده به‌مراه دکتر اسفندیار آهنجیده استاد و نویسنده توانا و آقای قهرمان محمدی شاعر ارجمند و آقای مسلم محمودیان هنرمند عکاس و

فیلمبردار، شبی را در این روستا بودیم اقامت ما در قلعه خواجه موگوئی در پیشانی جنوبی این دهستان بود که آب چشمه سار از جلوی آن می‌گذشت و باغ باصفایی در محوطه آن احداث شده بود و با اینکه سالها است خانواده موگوئی در اصفهان زندگی می‌کنند ولی فرزند هنرمند و لایق این خانواده امیرمسمود موگوئی نقاش ارزنده بختیاری حضور خود و خانواده‌اش را در این روستا استمرار بخشیده است وی با ادامه کشاورزی و دام‌داری و همچنین فرس تهال‌های درخت گردو و بادام موجب گردیده که مردم به ادامه زندگی در این روستا دلگرم شوند، شک نیست که جاذبه‌های شهر اصفهان هرگز مانع از آن نشده که سرزمین آباء و اجدادی خود را رها کرده و مهاجرت کنند و به یکبار یادشان برود که در کجا زاده شدند و ما هم از جوانان امروز بختیاری همین انگیزه‌ها را می‌خواهیم که راه و رسم پدران خود را رها نکنند و روستا را همیشه پُر و سرسبز نگه دارند که سرانجام آرامش زندگی در روستا فراهم خواهد بود و دوران زدگی و و اخوردگی انسانها از شهرهای صنعتی و پر جمعیت فرا خواهد رسید و آنروز است که هر وجب از دامنه کوهستانها برای انسان کامپیوتر غنیمت خواهد بود.

www.Bakhtiaries.com

## بخش دالانکوه

وجه تسمیه دالانکوه از دال یا عقاب گرفته شده که عقاب و کرکس در این ناحیه زیاد است، از داران شروع شده و انتهای آن به دوراهی سد و امامزاده احمدرضا ختم می‌شود و از شمال، جاده داران به اصفهان و از جنوب جاده به چادگان منتهی می‌گردد بعد شهرستان داران به روستای طرار و دوراهی شافلق و سپس به روستاهای (انالوجه، علی عرب، قرمز، معروف آباد، روزبه و سمتگان می‌رسیم، از داران تا چادگان و سد زاینده‌رود بعد از روستای ده کلبعلی و چشمه چنار از گردنه رخ سرازیر شده به روستای گلاب می‌رسیم یک گردنه رخ دیگر هم در کوه رخ بین فرخشهر و باغ بهادران است که با این گردنه رخ فاصله زیادی دارد که در مسافت ۸۰ کیلومتری به جاده اصفهان منتهی می‌شود، از دوراهی داران و شافلق به طرف کوه‌رنگ می‌رویم در امتداد این جاده روستاهای پل امیر، اسکندری، بر

آفتاب اسکندری نَسار، سینگرد، عادگان، بولمیر، گشتیزجان و کمتک قرار دارند (کیتک و بولمیر مرکز اقامت محمدتقی خان و محمدجواد خان سالار شجاع چهارلنگ محمد صالح بوده است). بین روستای اسکندری نَسار و روستای سینگه یا سینگرد منطقه‌ای است بنام دال بولاق که دال بولاق به ترکی چشمه عقاب می‌باشد، در اینجا آثار ویرانه قلعه حسن عالیپور نمایان است.

www.Bakhtiaris.com

## طایفه سهونی کیان ارثی

در مورد خاستگاه سهونی و علت مهاجرت آنان از چهارلنگ به هفتلنگ از دانستی‌های خانم ثریا داودی جمله که فارغ‌التحصیل دانشگاه و از نویسندگان خوب سرزمین بختیاری است و همچنین از نوشته‌های حستخان کپیش فریخته‌ای از همین تیره استفاده می‌کنیم.

اصولاً واژه سهونی، بمعنای سه خانه و یا سه تیره است که با هم پیمان برادری داشته‌اند که عبارتند: از حموله، کپیش و باورصاده، مرکز اصلیشان در قلعه تل بود که از هواداران محمدتقی خان کیان ارثی بودند و در بیشتر کتاب‌های مورخان نوشته‌اند که بعلمت خانوار زیاد سهونی مالیات آنها ۷۵ رأس قاطر بوده است.

از سال ۱۲۴۹ هجری به بعد طایفه سهونی درگیر جنگ و گریزهای داخلی گردید، محمدتقی خان با دیپلماسی‌های خاص خود با تیره‌ها و طوایف دور و نزدیک از در دوستی و اتحاد درآمد و با این سیاست نیمی از سرزمین بختیاری تا حدود رامهرمز و هفتکل را در سیطره خود داشت.

فتحعلیشاه قاجار که حضور محمدتقی خان را برای حکومت خود مناسب نمی‌دید با او از در مخالفت درآمد از سوتی محمدتقی خان هم با روش ناهنجار حکمرانی قاجاریه موافق نبود و سر از فرمان پادشاه قاجار برتافت و سرانجام کارش بر اساس نوشته‌های لیارد انگلیسی به وخامت کشید و از صحنه خارج گردید، در دستگاه حکومت محمدتقی خان افراد متفکر و سرخبران با اندیشه‌ای از طایفه سهونی هم بودند مانند شفیع خان پاور صاد که

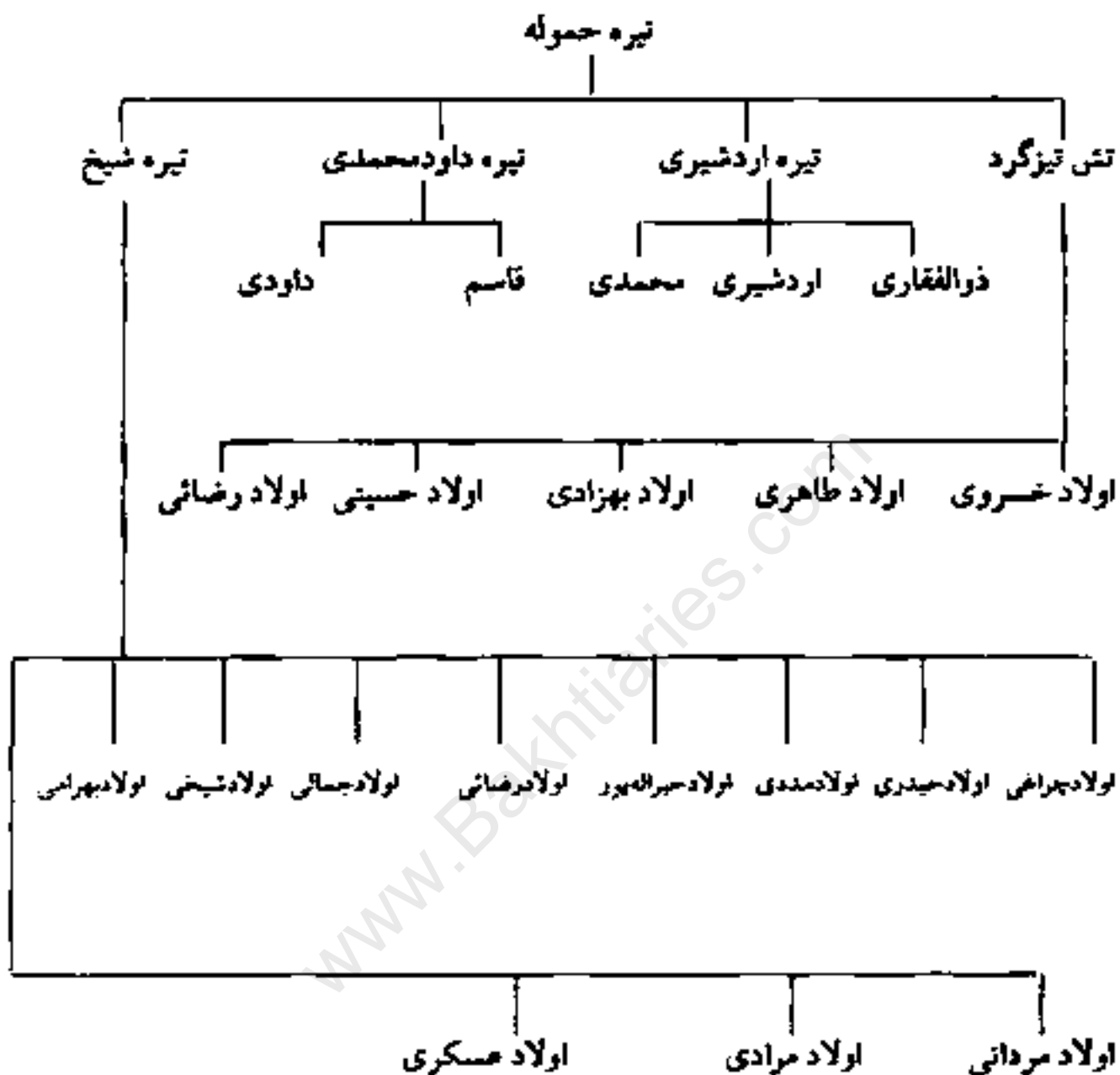
وزیر و مشاور او بود که حتی فارس و کاشان را در قلمرو محمدتقی خان در آورده بود. روزگار ایل بختیاری در زمان محمدتقی خان بر وفق مراد بود و طایفه سهونی هم در حاشیه رود کارون زندگی می کردند و از دادن مالیات بدولت معاف بودند بعد از شکست محمدتقی خان از متعمدالدوله علیرضاخان فرزند حسن خان بجای او حاکم منطقه شد. سابقه ذهنی علیرضاخان نسبت به محمدتقی خان خوب نبود زیرا پدرش حسن خان بدست وی کشته شده بود و طایفه سهونی را دشمن خود می دانست. زیرا آنان طرفدار بی قید و شرط محمدتقی خان بودند اصولاً بر اساس نوشته مورخان علیرضاخان تشنه قدرت بود و بمجرد اینکه حکومت را بدست گرفت تمام تیره هائی را که خار راه خود می دانست متلاشی کرد از جمله آنان فرج اله کلو و خسرو حموله و شفیح خان باورصاد در کوههای منگشت سنگر گرفتند و در مقابل خودسریهای او ایستادند بعد از جنگ و گریز، حاج خسرو حموله در شوشتر گرفتار آمد که با پا در میانی خوانین دورکی آزاد شد بشرطی که از این پس تیره حموله ابوالجمعی هفت لنگ باشد، آفرج اله کلو هم به بهداروندها پیوست و با خاتوارهای خود در قلعه کھیش در ترکدز مسجد سلیمان اسکان یافت و شفیح خان باورصاد هم بسوی فارسان حرکت کرد به این ترتیب سه تیره سهونی از همدیگر جدا شدند. حاجی خسرو حموله که طایفه سهونی را رهبری می کرد با درایت و کفایت خود قبالة قسمتی از زمین های ییلاق و قشلاق را بنام این طایفه ثبت کرد و در نتیجه آنان دارای قدرت و مالکیت شدند.

### الف - تیره حموله

محل زندگی تیره حموله در آب کاسه، خوریه، دیمه، قلعه باغ، گورگانک در مناطق ییلاقی و بتوند، بی سیم گندمکار، برد نشانده، ترکدز، کوه آسماری، شلال و دشت گل در اطراف مسجد سلیمان منطقه قشلاقی آنها است.

حاجی خسرو در سال ۱۳۱۷ ق در پشت بر بتوند بدرود حیات گفت و مقبره اش در جوار امامزاده سبزهوش بتوند قرار دارد، تیره حموله دارای ۴ تش می باشد که جدول آن بشرح زیر است.





کلاتران و کدخدایان بیشتر از اولاد حاجی خسرو بودند که مشکلات محلی و ایلی  
واحل و فصل می‌کردند از این افراد می‌توان بشرح زیر نام برد.

۱- امان‌اله داودی «از تیره داود محمدی»

۲- رحمت‌اله محمدی «از تیره اولاد اردشیری»

۳- غفور بهرامی «از تیره شیخ»

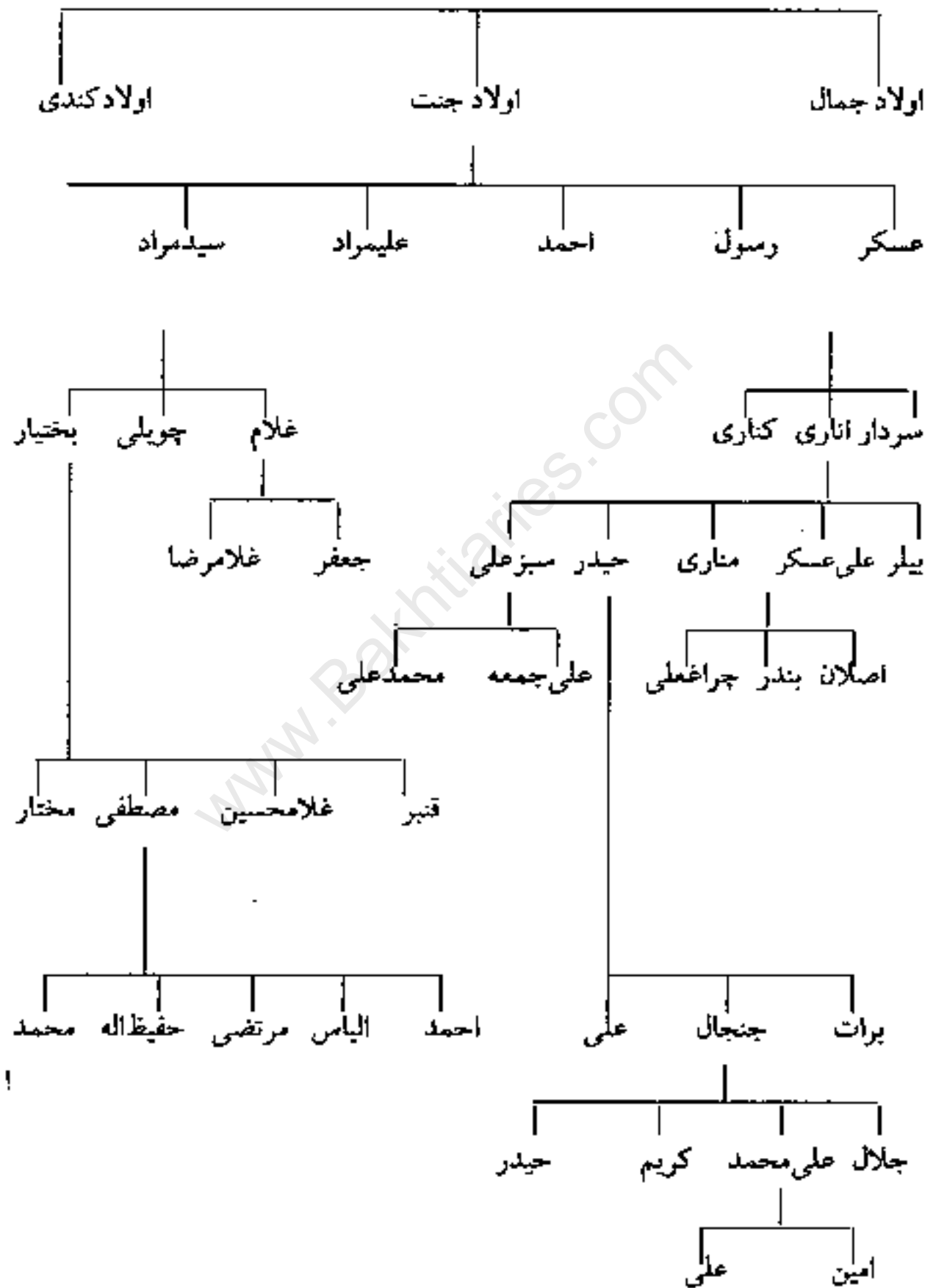
www.Bakhtiaries.com

۴- ملا تیمور بهزادی «از تیره تیزگرد»

بعد از حاج خسرو دو تن از پسرانش بنام محمدقلی و عبدالکریم اختیار تیره را  
بدست گرفتند و بعد از آنان آفرج‌اله و کل عباس (پسر کوچک حاج خسرو) و سپس  
آجعفرقلی و آبراهیم و آمراد به سمت کلاتر حموله برگزیده شدند بشرح زیر:

آجعفرقلی	}	کل عباس	حاجی خسرو
آبراهیم			
آفرج‌اله	}	محمدتقی	
آمراد			
آعبدالکریم			

## نیره شیخ

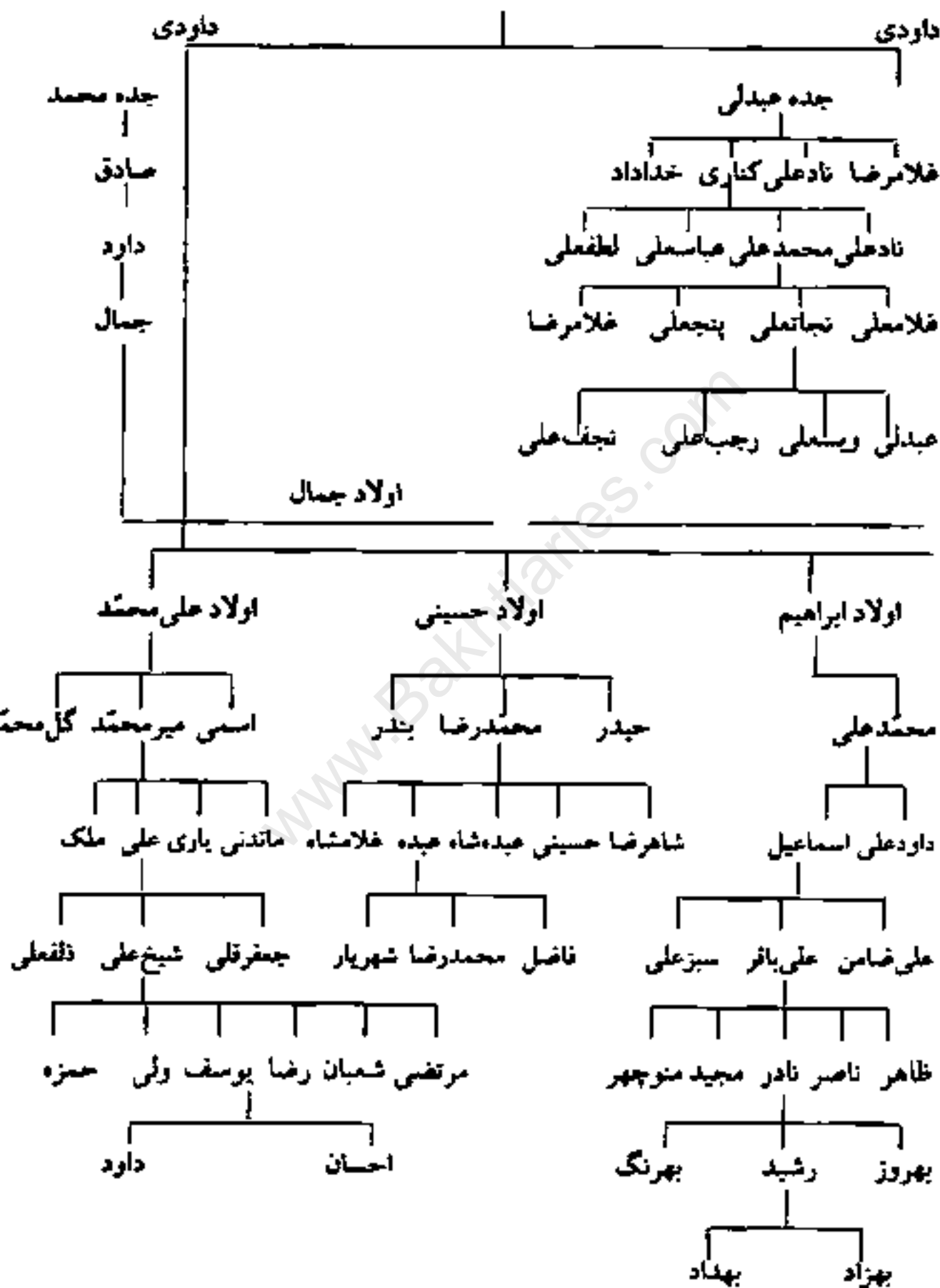


www.Bakhtiaries.com

یادآوری: تیره داود محمدی دارای چند زیر شاخه می‌باشد.

- نکته ۱- قاسمی یا قاسمی بابا احمدی زیر شاخه تیره داود محمدی است اما کربو غلامعلی بعلت حشر و نثر با اولاد حاج چراغعلی بابا احمدی شناسنامه بنام قاسمی بابا احمدی گرفته‌اند ولی در اصل جزو تیره داود محمدی طایفه حموله بشمار می‌آیند.
- نکته ۲- سادات سیداحمد کبیر هم زیر شاخه تیره داود محمدی محسوب می‌شوند.

تیره داود محمدی



www.Bakhtiaries.com

### ب: تیره کھیش (کاهکش)

مبنای تیره کھیش را از زبان آقای حسنخان کاهکش کارمند بازنشسته صنایع نیشکر هفت تپه پی می‌گیریم وی از قول دکتر جهان‌شاه جم‌زاده طیبی که سالها در منطقه مسجد سلیمان به کار درمان اشتغال داشت می‌گوید که واژه کھیش یک ریشه اوستائی دارد که از دو جزء که ویش تشکیل شده که معنی که کوچک ویش یعنی برادر می‌باشد پس برادر کوچک معنی می‌دهد در حالیکه در اصطلاح عوام به آن کاهکش می‌گویند، در تاریخ بختیاری نوشته مرحوم سردار اسعد با نام کھیش یاد شده که این اختلاف اشتباه مأمورین آمار محل بوده که واژه کھیش را به کاهکش در شناسنامه افراد این تیره ثبت کرده‌اند، چنانکه قبلاً در بخش حموله ذکر شد پس از اینکه علیرضاخان جانشین محمدتقی خان بر طایفه سهونی خشم گرفت تباراج و کشتار این طایفه پرداخت و آنان از ترس علیرضاخان پوستین بکول متواری شدند و در محدوده آسماری و اندیکا که قلعه کھیش یا لوط در آنجا بود اقامت گزیدند.

علیرضاخان به تعقیب آنان پرداخت و در محلی بنام چال استران یا چهل استران تعداد چهل رأس قاطر از آنان به غنیمت گرفت و به قلعه تل بازگشت، دست انتقام بزودی دامن ویرا گرفت و دستش از دنیا کوتاه گردید، راولینسون که در اوایل حکومت محمدشاه بخوزستان سفر کرده در کتابی تحت عنوان از ذهاب تا خوزستان، مالیات طایفه سهونی را بر جست قاطر ۷۵ رأس و طایفه دورکی را ۴۶ رأس می‌نویسد از این آمار می‌توان دریافت که طایفه سهونی دارای خانوارهای بیشتری بوده است، تیره کھیش از نه تش و یک سر جمع تشکیل گردیده که ۲۵٪ آنان به کشاورزی در منطقه ترکدز اشتغال دارند و ۷۵٪ آنان در مشاغل اداری بکار مشغولند، که در مراکز صنعتی مسجد سلیمان، اهواز، دزفول، شوشتر و نیشکر هفت تپه و کارون پراکنده‌اند این تیره دارای یکی از وسیع‌ترین زمین‌های دیم در بین طوایف بختیاری می‌باشند که محدوده آن دویست کیلومتر مربع می‌باشد.

کھیش از دیرباز در تش کلو موروثی بوده که عبارتند از خانواده آسحق و خانواده آفرج‌اله این تش هم از مهاجرین سال ۱۱۴۶ قمری هستند که توسط کریم خان زند باین ناحیه رانده شده‌اند زیرا در صفحه ۴۷۴ تاریخ بختیاری تقریر زنده یاد سردار اسعد تحت عنوان دعوی سلطنت علیمردان خان بختیاری چنین می‌خوانیم «در این وقت علیمردان خان نایب السلطنه،

کریم خان را با سپاه بختیاری و زند به تدبیر محمدعلیخان کَلو که از طرف شاهرخ شاه حکومت همدان را داشت فرستاد تا خان زند همدان را تسخیر و در مدت کمی تصرف نمود.

www.Bakhtiaries.com

## محل سکونت و جدول ساختاری کھیش

طایفه کھیش و آل محمودی پس از آن مهاجرت ناخواسته در منطقه ترکدز ساکن شدند که در اوایل فقط کوچ نشین بودند که همزمان با تخت قاپو دست از کوچ برداشتند و یکجا نشین شدند، بیلاق آنان خوربه که شامل دو روستای طرف سفید و گاویسه می باشد بود که جزئی از دهستان شوراب هستند و گرمسیر آنان همان دهستان ترکدز است که در حال حاضر بعلل مختلف بخصوص نبودن آب برای زراعت اغلب دهات را ترک کرده و در مسجد سلیمان و سایر شهرهای دور و نزدیک سکونت گردیده اند.

یادآور می شود که تش کَلو دارای سرجمعی بنام تش یاقاته می باشد که در حال حاضر معروفند به بهرامی کھیش، دارای جوانانی برومند و با استعداد که در روستای له دراز متوطن می باشند.

## جدول تیره کھیش

تش کَلو ساکن دو روستاهای راکه و سلطان آباد

تش جو بریز ساکن در روستاهای چه درخت، انجیرک، کوشک و چال استران

تش صالحوند ساکن در روستاهای چم آسیاب علیا و سفلی

تش جمال الدین ساکن در روستاهای آبهار و مچگان

تش استاجدین ساکن در روستاهای موشک و تنگ مو

تش شب کوهی ساکن در روستای چشمه اتار

تش کاید ساکن در روستاهای چشمه علی علیا، آغلی ها، قبله ای علیا

تش موگونی ساکن در روستاهای قبله‌ای سفلی و آغلی‌ها  
 تش زانوسترم ساکن در روستای قبله‌ای سفلی  
 تش بزرگ آل محمودی ساکن در روستاهای بردنشانده و تخت کبود  
 تش تاته ساکن در روستای له درازی سرجمع تش کلو

www.Bakhtiaries.com

## ج - تیره باورصاد

تیره باورصاد که جمعیتی به تقریب ۱۷۰۰۰ نفر و در حدود ۳۵۰۰ خانوار می‌باشند جزو یکی از تیره‌های طایفه سهونی می‌باشند، کلاتران این طایفه عبارتند: از آحیدر سامانی، أمحمد نصیر سامانی، صادق خان سامانی و باباخان سامانی  
 تیره باورصاد از تیره‌های کوچکتری تشکیل شده که عبارتند: از تیره محمود، تیره ساد، تیره شانکی، تیره هلیل، تیره کروشهی، تیره مترک، تیره ساسی، تیره شپاس، تیره خواجه، تیره گنجعلی‌وند و چنانکه قبلاً گفتیم این تیره در دوران حکومت علیرضاخان چهارلنگ از ایل چهارلنگ مهاجرت کرده و در منطقه هفت لنگ اقامت گزیدند.

## معرفی یک خانواده سخت‌کوش بختیاری

همزمان با جنگ ایران و عراق برادران جهانگیری از بختیارهای مقیم فریدن بفکر افتادند که نقش سازنده‌ای در عوامل پشتیبانی جنگ ایفا نمایند لذا به تشکیل شرکت صنایع مروارید سازنده انواع شناورهای دریایی پرداختند و به زودی این فایده‌های تندرو آنچنان نقشی سازنده بوجود آوردند که در صنایع دریایی شگفتی جهانیان را به همراه داشت و همچنین ساختن پل‌های شناور که گام دیگری در ایجاد پیروزی رزمندگان ما در بینه جنگ در بر داشت که بارها تشویق‌نامه‌هایی از اولیاء محترم جمهوری اسلامی دریافت نمودند و بعنوان خانواده نمونه برادران جهانگیری را روی زبانها انداخت.

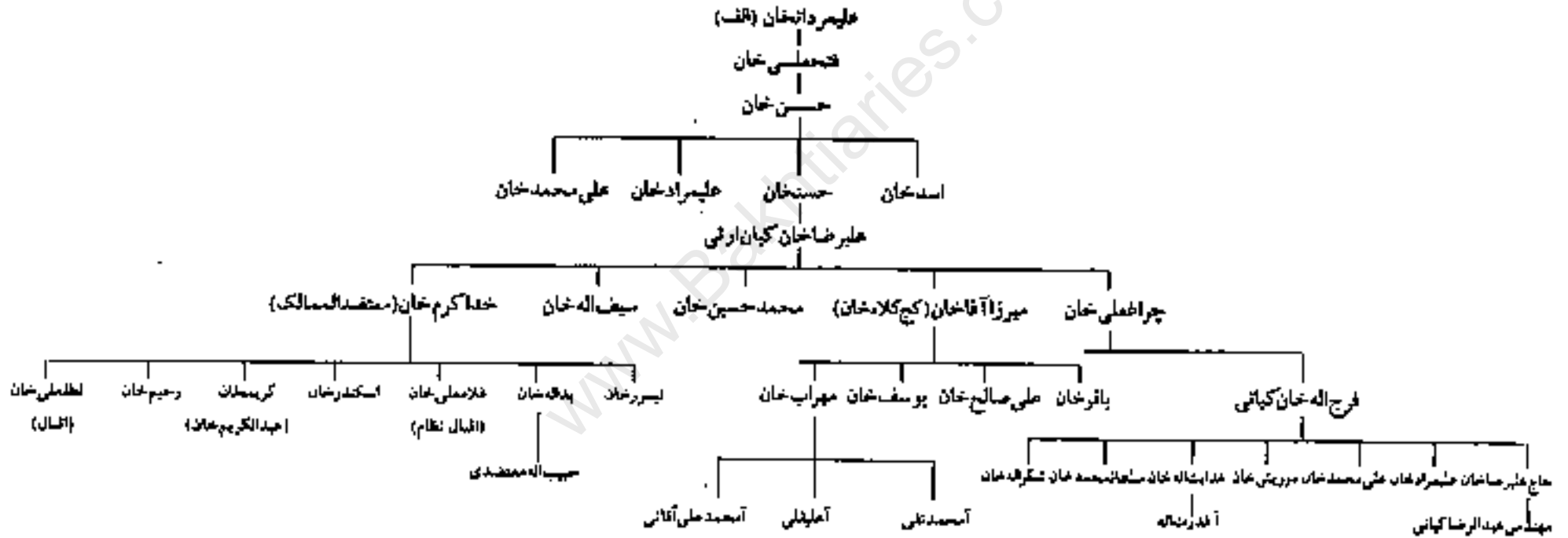
پنج برادران سازنده جهانگیری بنامهای حاج مهدی، احمد، حیدر، داود و محمد جهانگیری را به هنگام جشن هشتادسالگی پدر و مادرشان در بخش تصاویر خواهیم دید تا نشان دهیم که خواستن توانستن است و تنها در زندگی! همت انسانها سازنده زندگی برتر خواهد بود، قطعاً پس از دیدن تصویر آنها بیاد این شعر مشهور می‌افتیم:

ما پنج برادریم و از یک پشتم      اندر دهن زعانه همچون مشتیم





سجع مهر محمدتقی خان: گلی از گلستان باغ علی شکفته نشد جز محمدتقی  
 سجع مهر حبیب‌الله خان: زنده بر فرق دشمن نیخ کاری حبیب‌ابن رشید بختیاری  
 سجع مهر علیرضا خان: حق از کسی رضاست که از وی علی رضاست



## طایفه شالو در منطقه دیناران

در کتاب دوم تاریخ و فرهنگ بختیاری وعده دادیم که به شناسائی بیشتر طایفه شالو پردازیم زیرا در اسناد و نوشته‌جات تاریخی مکرر نام شالو و مالو آورده شده و همین سابقه تاریخی موجب شد که پژوهش بیشتری در این زمینه داشته باشیم، سیدمحمدعلی امام شوشتری در تاریخ و جغرافیای خوزستان قدمت شالو را به هشتصد سال و بیشتر می‌رساند بدیهی است این قدمت بیش از این سالهاست منتهی آنچه که روشن است و در تاریخ آمده در این حد می‌باشد، نخستین بار در حکومت شاه عباس صفوی محمدخان شالو از این طایفه بلقب خان مقتخر می‌شود و از منطقه اردل تا حدود مسجدسلیمان در قلمرو این طایفه بوده و پل بلوطک که بعداً به پل شالو موسوم گردید از نام منطقه شالو برگرفته شده، آثار قلعه محمدخان شالو در دیناران (عزیزآباد) هنوز برجاست، شالو به ۹ تیره بشرح زیر تقسیم می‌شود.

تیره حاجی‌وند، تیره ایسمحمدی، تیره میوند، تیره لوک، تیره سیف دین‌وند، تیره کاوسی، تیره لُری، تیره بارجولی، تیره راکی، تیره شالو پرچستان: در ایذه، دهدز، کلت، رکمت، بارجول، تنگ قاق، چهارده، مورد غفار، بیدزرد، چهارتنگها، چولکی، پرچستان، چم عزیز و بن کنار مرغاب و مورد فل از توابع شهرستان ایذه و گل سفید، دشت سولگان، باجگیران، چهارطاق، جوققان، شهرکرد، فلاورجان، اصفهان و سایر شهرهای ایران پراکنده‌اند بزرگان و کدخدایان ۹ تیره شالو مختصراً به استحضار می‌رسد.

آشکراله پیشوا، آعلی رحم طاهری، حاج عزت‌اله طاهری، آنصرت طاهری، ملاگردو کرمی، عباسقلی فرهادی بارجولی، ملا خداداد طاهری، عباسقلی برنا، ملاابراهیم مرادی، محمد رضائی فرزند حاج میرزا، منصور فرهادی‌نیا، ملاغلام سواری، ملا حسینخون شالو، حسن چهارتنگی، حسن مرتضوی، ملاغلام سواری، حاج علی بازکاوسی، آگل محمد مؤمنی، حاج امیر خلیلی اردلی، عزیزقلی محمودی، ابراهیم امان‌پور، ملامهدی کاوسی، ملک محمد صادقی، محمدرضا حسن‌پور، میرزا میمراد مرادی که به ۹ تیره شالو مربوط می‌شوند.

تیره شالو لوک که در دشت سولگان در ۶۰ کیلومتری شهرکرد ساکن می‌باشند و مشغول

کشاورزی و دامداری می‌باشند، بزرگان این تیره عبارتند از آسلاطنامحمد سلیمانی لوک، عزیز سلیمانی، مرید سلیمانی، الهیار سلیمانی، محمدعلی سلیمانی فرزند امامقلی، خانلر حاتمی، جمعه حاتمی و عیسی حاتمی، این تیره در گذشته دور، فرزندان رشیدی مانند آسلیمان شالولوک که در جنگ با معتمدالدوله در تهران کشته شد و آعلی پناه شالولوک برادر آسلیمان که در جنگ هفت لنگ و چهارلنگ در قلعه بهبهان کشته شد، میرزاخان شالولوک در جنگ‌های درون مرزی در سر تنگ لاغر بهلاکت رسید را در خود پرورده است. تیره ایس محمدی که در زمان‌های گذشته بوسیله اختلافات ایلی از طایفه شالو جدا شد، عده‌ای در چم عزیز، کت بسته، پره سیاه مرغاب از توابع شهرستان ایذه ساکن می‌باشند و عده‌ای در گل سفید، باجگیران، چهار طاق، جوققان و سایر شهرها پراکنده گردیده‌اند اولاد شالو ایسمحمدی عبارتند: از اولاد حاتم بزرگ، اولاد یوسف، اولاد رحیم، اولاد محمدتقی، اولاد فرهاد به سبب رشادت و دلاوری غلامحسین در جنگها بهمین نام اولاد غلامحسین شهرت یافتند غلامحسین که در جنگ‌های درون مرزی نیرومندی خود را نشان داده بود مورد غضب خوانین قرار گرفت اما با حمایت کلاتران مورد بخشش قرار گرفت و از پرداخت مالیات معاف و جزء اولاد حاج ایلخانی گردید، چهره مشهور دیگر شاهرضا فرزند فرهاد بود که برای پیشبرد مسائل تیره کوشش می‌نمود و تارسائی‌های آنانرا بمقامات بالا می‌رساند اولاد غلامحسین دارای شهرت‌های فرهادی‌نیا و فرهادی می‌باشند، اولاد افلاطون که در گل سفید، باجگیران، چهارطاق اردل و سایر شهرها زندگی می‌کنند عبارتند: از چهار اولاد کوچکتر بنام‌های اولاد علی اکبر، اولاد علی عسکر، اولاد علی همت، اولاد عبده که دارای شهرت‌های اقبالی، شهبازی، حاتم‌پور، حاتم‌زاده، حاتمی، حاتمیان، همتی، عزیززاده، لطفی، خلیلی، رحیمی، عسکری و زمانی می‌باشند چهره‌های معروف آنان در گذشته عبارت بودند از کربلائی شهباز، کربلائی محمدقلی، زیلاب، ظهراب، نظره، علی فتح، صحنعلی، خانعلی، علی رحم که جان محمد اقبالی به کمک سایر افراد سلحشور این تیره توانستند با افراد راهزن و شرور کهگیلویه که به قصد غارت اموال مردم همواره مزاحم بودند درگیر شوند و آنان را شکست داده اموال مردم را از راهزنان پس بگیرند که مرحوم ایلخانی پس از این رشادتها لقب اقبال نظام بنامبرده داد بعد از وی محمد اقبالی پسر بزرگ جان محمد فردی با تدبیر در بین طایفه شالو می‌باشد که در حل و فصل مسائل مردم مؤثر

است و از احترام خاصی برخوردار است، کشاورزی و دامداری از اهم مشاغل است که این طایفه برای گذران زندگی خود به آن اشتغال دارند در سال‌های اخیر که تعداد باسرادهای آنان زیاد گردیده در ادارات و سازمان‌های دولتی بکار مشغول گردیده‌اند، ریش سفیدان مشهور آنان عبارتند: از آقایان میرزا آقا همتی، رحم خدا خلیلی، حاج شاهرضا حاتم‌پور، حمزه حاتم‌پور، محمد علی علیزاده، حاتم حاتمیان، محمد خلیلیان، دروش همتی، یوسف لطفی، غلام لطفی که برای انجام کارهای طایفه، مردم شنوای حرف آنان می‌باشند.

اولاد یوسف که گروهی از آنان در باجگیران سکونت دارند با شهرت‌های قربانی و باقری، مشهور می‌باشند و گروهی دیگر طایفه کریم‌لای لطفی در گل سفید و رکمت سکونت دارند که با شهرت‌های رضائی و صادقی کشاورز و غلامی مشهور می‌باشند و چهره سرشناس آنان محمد رضائی از تیره ایسمحمدی، همچنین آقایان خبیر شالو و مرحوم علیخان یوسفی معروف می‌باشند گروهی از این تیره در شهرکرد و خوزستان زندگی می‌کنند با شهرت‌های بهیری شالو، قرامرزی، گودرزی، جهان بین که آقای دکتر قرامرزی و قربانعلی نصیری در اصفهان و تهران سکونت دارند یکی از کارهای خوب طایفه شالو داشتن صندوق تعاونی است که بنام اتحادیه تعاونی شالو موسوم است و طایفه بهنگام گرفتاریهای اعضاء خود از وجوهات صندوق بهره می‌گیرند از چهره‌های قدیمی این طایفه که نگارنده می‌شناختم ملاحسینخون شالو در شهرستان ایذه بود که سالها سمت کدخدائی این طایفه را بعهده داشت و مردی درستکار، مصلح و با تدبیر بود که متأسفانه فرزندش در یکی از درگیری‌های محلی کشته شد و نامبرده بعد از این ماجرا دیگر خانه‌نشین شد هم اکنون هم از احترام خاصی برخوردار است. متأسفانه به هنگام انتشار کتاب، نامبرده به رحمت ایزدی پیوست روانش شاد باد.

در پایان این نوشته از آقایان ولی‌اله حاتم‌ی و عزیز فرهادی شالو که دانستنی‌های خود را در این زمینه در اختیار ما نهادند تشکر می‌کنیم و توفیق این دو چهره روشنفکر شالو را از یزدان پاک آرزو داریم.

www.Bakhtiaries.com

## طایفه عالی محمودی

مقیم برد نشانده

تعداد ۵۰۰ خانوار با جمعیتی در حدود ۴۸۰۰ نفر محل آنان در دشت چارپاره، ایردشت، چشم عیناق، خلیل آباد، درگورو، عزیزآباد، اکبرباد گورو، چشمه علی کایدان ساکن می‌باشند و یا طایفه کھیش و سهونی هم مرز می‌باشند.

مرحوم آجانکی و جعفر (جعفر) به‌مراه عده‌ای دیگر از برادرانشان از ناحیه دیناران و ایزه به منطقه اندیکا و مسجد سلیمان کوچ کردند. بیلاشان چشمه دیمه و چهلگرد و ناحیه نوب اسپید و کفت برد می‌باشد، در گذشته در همسایگی باور صاد بودند که کلاتر آنها آفرج‌اله خان فرزند مرحوم کلاتر امحمد تقی خان بوده است.

براساس تذکراهی که دارند همه آنها نسلشان به ملامحمد عالی محمودی می‌رسد باینصورت رمضان فرزند شاه‌مراد فرزند اله‌مراد فرزند نادرعلی فرزند مؤمن علی فرزند محمدتقی فرزند باران فرزند شاهی فرزند مسیح فرزند طاهر فرزند جانکی فرزند آملامحمد عالی محمودی.

اولاد سلطانعلی: که معروف به خانواده حاجی محمودی، آل محمود، حبیبی، مرادی، کربلانی کرم، اولاد قبطاس معروف به خانواده‌های باقری، عباسقلی مقدم، ناصر زاده (کربلانی علی اکبر که از تیره بوری می‌باشد) قباد باقری یکی از افراد روشنفکر تیره باقری طایفه عالی محمودی است. که در اداره فرهنگ و ارشاد مسجد سلیمان انجام وظیفه می‌کند و سالها با نگارنده همکار اداری بود.

اولاد مدد: (معروف به فیضیون مددی و مددی کاهکش).

اولاد نبی‌اله معروف به خانواده‌های باقری، باقر فرد، آزادمنش، کدخدائی طایفه عالی محمودی اولاد مؤمن علی در سردسیر مرحوم آچراغ، آدریش، آحسن، آعجم، آشکر خدا باقری و ریش سفیدی و کدخدائی آنان در گرمسیر به عهده آامیرعلی، آمحمد حسین،

آشاهمراذ باقری بوده و آقایان ظهراب مددی و بیژن حسینی و باقری کاهکش نویسنده و شاعر این طایفه می‌باشند و طبعاً افراد دیگری هم در این رده وجود دارند که، از وجود آنان بی‌اطلاعیم زیرا بمجردی که تحصیلات دانشگاهی را بیایان رساندند جذب استان‌های دیگر می‌شوند و ما به این شخصیت‌ها دسترسی نداریم. لازم بیادآوری است که آقای ظهراب مددی واژه‌نامه بختیاری را در سطح قابل قبولی چاپ و منتشر نموده که بجای خود کاری است در خور تمجید و تحسین توفیق ایشان را آرزو مندیم.

www.Bakhtiaries.com

## سادات صالح ابراهیمی

تیره سادات صالح ابراهیم با ۳۵۰ خانوار و ۲۰۰۰ نفر جمعیت در منطقه شیرین بهار سکنی دارند که در کتاب فرهنگ بختیاری حدود املاک کشاورزی آنان را بر اساس قباله‌هایی که در دست دارند نوشتیم، تیره سادات از شش اولاد تشکیل شده‌اند: اولاد پیر محمدتقی، اولاد فرج‌اله، اولاد پیر داود، اولاد پیر عبدالله، اولاد پیر طالب، اولاد پیر اسداله می‌باشند.

بزرگان این تیره بر اساس هر اولاد بشرح زیر است.

اولاد پیر محمدتقی (سید اسداله، سید مراد، سید درویش، سید علی منده)

اولاد فرج‌اله (سید عیدی، سید محمد رسول، سید قدرت‌اله)

اولاد پیر عبدالله (سید قاسم، سید فیض‌اله، سید بهمن، سید منوچهر، سید سیاوش)

اولاد پیر اسداله (پیر علی محمد، پیر کریم‌اله، حسینقلی، نادعلی)

اولاد پیر طالب (سید فرهاد، سید حیدر، سید فرج‌اله)

املاکشان در شلا و سرگج توپزان است.

گروهی از این سادات در مسجد سلیمان، شلا، اندیکا، سرگج توپزان، پشت لالی و عقیلی شوشتر زندگی می‌کنند. و گروه بیشتری در شهرها پراکنده‌اند و مشاغل دولتی و آزاد دارند بیلاکشان در شیرین بهار و کوه دمه می‌باشد این تیره با طایفه‌های نصیر و شهنی خوشاوندی دارند.

جایگاه این تیره ابتدا در محل گذاربرد قجمی و سدکارون بود که بعدها آبادیهایشان بزیر سد رفت و پراکنده شدند. آقای شاپور صالح ابراهیمی که از این تیره می باشد ما را در تنظیم تیره خودیاری کردند.

www.Bakhtiaries.com

## قائد لطفعلی آذر مکوندی

ابتدا تاریخ گذشته طایفه مکوندی را مختصراً شرح داده و سپس به معرفی قائد آذر مکوندی می پردازیم. قائد اسماعیل یکی از منسوبان علی خان و عموی زن ابوالفتح خان پسر بزرگ او بود وی بار و مددکار محمدتقی خان حتی در دوران گرفتاری و اسارت بود بعداً که محمدتقی خان دستگیر شد قائد اسماعیل برای بقدرت رساندن خواهرزاده اش اصلان خان پسر ابوالفتح خان با علیرضاخان وارد جنگ شد در جنگ قلعه مدرسه از توابع شهرستان ایذه قشون اصلان خان شکست خورد و بیش از هفتاد سوار از تیره مکوندی بنام (کپن بور) با هفت پسر «قائد نجف» برادرزاده قائد اسماعیل را معزول و هموزاده اش قائد باباخان را به کلانتری منصوب نمود، قائد عبدالله پسر قائد اسماعیل به قصد انتقام در یک طوطه قائد باباخان را با چند نفر از همراهانش کشت و سپس به شوشتر گریخت و به حاکم آنجا پناهنده شد.

پس از بقدرت رسیدن خوانین هفت لنگ امامقلی خان حاجی ایلخانی بسبب خویشاوندی با اصلان خان قائد عبدالله را به حکومت مکوندی منصوب کرد. قائد اسماعیل برادرزاده قائد عبدالله در حال خواب بدست قائد نامدار کشته شد ولی قائد عبدالله با تدبیر شیرزن مکوندی بنام بی بی لیمو آنشب از حادثه مرگ نجات پیدا کرد.

شادروان مهرباب امیری که یکسال پیش زندگی را بدرود گفت یکی از نویسندگان توانا بود که بزبان انگلیسی تسلط کامل داشت و روی همین تخصص توانست کتاب های متعددی را از شرق شناسان و جهانگردانی که به بختیاری سفر کرده بودند ترجمه نماید. شادروان امیری برآستی نقطه عطفی در تاریخ بختیاری می باشد که برای روح تابناکش از پروردگار طلب مغفرت داریم.



قائد رفیع در رود زرد از توابع بخش جانکی دیده به جهان گشود. نوۀ قائد رفیع آقای اشکان آذر که در اهواز اقامت دارند شرح حال ایشان را برای ما نوشته‌اند که از ایشان تشکر می‌کنیم، قائد رفیع در سال ۱۲۷۳ شمسی متولد گردیده و تا سن ۱۶ سالگی را در مکتب خانه‌های محلی درس خوانده همزمان با جنبش مشروطه وی جزء سواران نصیرخان سردار جنگ درآمده که به‌مراه ضرفام السلطنه در فتح اصفهان و تهران شرکت داشته، شجاعت وی بدرجه‌ای نمودار شد که سردار جنگ نام فامیل وی را که امیری بود (معمولاً بیشتر مکوندیها نام امیری را بر خود نهاده‌اند) به آذر تغییر داد که یعنی مانند آتش است و در قریه یادامک به‌مراه سایر مشروطه خواهان شکست سختی بر گروه‌های محمدعلیشاه وارد نمودند وی نیز در جنگ ایران و روس شرکت داشت در این جنگ یکی از برادرانش کاید شفیع در گروه‌های الیگودرز به قتل رسید قائد لطفعلی در جنگ مورچه خورت نیز شرکت داشته وی سالها در تهران به‌مراه خوانین بختیاری بود که هوای زادگاهش را کرد و بازگشت و به برادرانش پیوست که هر کدام در سواری و تیراندازی مشهور بودند «قائد ولی وارث قائنالله گرم، قائد علی وارث قائد حسین و قائد نصراله وارث قائد رفیع» وی پس از چند سال به فرماندهی گروهان ژاندارمری رامهرمز و دشت میشان منصوب شد که در مدت مأموریت خود توانست در ایجاد نظم و امنیت گام‌های مفیدی بردارد و رسم غارت و یاغی‌گری را از آن سامان براندازد که بعداً مرتضی قلی‌خان مصمص بختیاری بخاطر شجاعت و لیاقت او کلاتری طایفه معدنه چهارلنگ گرمسیری را باو واگذار کرد، قائد لطفعلی سرانجام در شهریور ۱۳۴۷ شمسی چشم از جهان فرو بست و در دهکده کلاسمیدین بخاک سپرده شده و دفتر صر یکی از پیشگامان شجاع مشروطه بسته شد روانش شاد باد.

و اینهم تبار قائد لطفعلی آذر: حاسم‌الدین دو پر داشت یکی قائد شیخ‌امیر و دیگری قائد آقاامیر، قائد شیخ‌امیر فرزندش قائد باباخان بزرگ و پسر وی قائد لطفی و پسرش قائد رفیع بود که پدر قائد لطفعلی آذر می‌باشد در بخش اسناد بختیاری چند سند در رابطه با وی آورده شده است.

www.Bakhtiaries.com

## راهدار کجاست

قبلاً گفتیم که بعضی از مجموعه آبادیها در جای جای منطقه شوشتر یا دزفول قرار گرفته‌اند که وقتی وارد آن شدیم احساس می‌کنیم که به سرزمین بختیاری پا نهاده‌ایم زیرا بختیاریها در هر کجا که زندگی کنند ویژگی‌های خود را حفظ می‌کنند مانند عقیلی و گنوند. از جمله این مجموعه‌های بختیاری نشین می‌توان راهدار را نام برد که در ۲۵ کیلومتری شهرستان شوشتر قرار گرفته است و مسکنه آن از شاخه چهارلنگ محمود صالح می‌باشند که در قرون گذشته تحت ریاست محمدتقی خان و علی مردان‌خان بوده‌اند در آغاز در مناطقی مانند پیشکی و کول هاشم بصورت منازل کپر مانند بوده‌اند ولی بعد از شروع فعالیت‌های مناطق نفتی این منطقه نیز رنگ آبادی بخود گرفت و توسعه یافت مردم این آبادی از شش کربو بشرح زیر تشکیل گردیده‌اند.

۱- نقی‌وند ۲- بزی ۳- بانی‌وند ۴- نقدعلی‌وند ۵- شیرازی ۶- قلی‌وند  
در حال حاضر ۵۰۰ خانوار با جمعیتی در حدود ۲۳۰۰ نفر را دارا می‌باشد لهجه مردم از یکنوع گویش غلیظ چهارلنگی است.

چهره‌های مشهور آنان در گذشته عبارت بوده‌اند از ملاسیزعلی، حسن آقا، قاسمعلی آقا، ملامامقلی، ملا اسفندیار و کدخدا حسن.

در حال حاضر از میرزا علیخان راهداری، مهدی امیرقلی منصوری و کربلائی عبده علی افشار، کربلائی مراد رحیم‌زاده و حاج سلطان راهداریان می‌توان نام برد.

۷۰ درصد مردم آبادی راهدار در ادارات دولتی و در شرکت‌های نفت و کشت و صنعت کارون مشغول می‌باشند و برخی هم کوچرو می‌باشند که در منطقه لهیری و کوه شه جابجا می‌شوند ۸۵ درصد آنان باسوادند و تعداد زیادی هم دانشجوی در رشته‌های پزشکی و فنی به تحصیل مشغولند و آنان هم که فارغ التحصیل گردیده‌اند در مشاغل مهم بکار اشتغال دارند رویهمرفته این مجموعه نمونه کاملی از اتحاد و همپستی ایل بختیاری می‌باشند. در پایان از

آقای نوذر داودی که از کارمندان عالی‌رتبه شرکت ملی نفت می‌باشند بخاطر ارسال این دانستنی‌ها تشکر نموده و چند بیتي از اشعارشان را ذیلاً درج می‌نمائیم.

www.Bakhtiaries.com

### وصف راهدار

ز ره‌دار زیبا حکایت کنم	به دفتر نویسم روایت کنم
نژادی دلاور ز پشت کیان	سزاوار اورنگ و گرزوسنان
ز چارلنگ باشد نیاکان من	که با بختیاری است پیمان من
در این ده بسی مردمان دلیر	که بودند در رزم چون تره شیر
دلیرانه زین خطه برخاستند	بسی آنچه‌ها بیاراستند
بهر جا که شد بختیاری بجنگ	نکردند از مهر و یاری درنگ
ندیدی تو این خطه راهدار	بهشت برین است فصل بهار
بر این کوهساران خرم سرشت	نسیمی بیاید ز باغ بهشت
همه دکنترند و مهندس بکار	که باشند بر ایل ما افتخار
بخواهم من از ذات پروردگار	که خرم بماند بسی راهدار
که نوذر بنامش بود مفتخر	ببالد براین زادگاه هنر

## تیره سلحچین «سلحشور»

طبق روایات و اقوال معمرین حدود هفتصد سال پیش شخصی بنام محمد سلحچین از طایفه موگوتی شاخه چهارلنگ مصالح «محمود صالح» بعلت نزاع طایفه ای کوچ کرده و در جوار طوایف راکی، بابادی و دینارونی باب اقامت گزیده است. و تیره سلحچین از نسل محمد فوق الذکر می باشند. وجه تسمیه شهرت محمد به «سلحچین» را بخاطر شجاعت و جنگ جوشی وی ذکر کرده اند.

این تیره تا حدود یکصدسال پیش وابسته به طایفه مملی بوده و سپس از طایفه مذکور جداگشته و خود یک تیره از بابادی باب محسوب می گردند.

تیره سلحچین به پنج قش تقسیم می شوند: ۱- پهلوان ۲- مدبهدار (محمد مراد) ۳- استاد ۴- سالوند ۵- گاهی، که در مجموع حدود هشتصد خانوار را تشکیل می دهند و چون زمین های کشاورزی آنان بعلت احداث سد کارون در زیر آب قرار گرفته اند حدود ۸۵٪ آنها در حال حاضر در ایذه و شهرهای حومه اصفهان سکونت دارند و ۱۵٪ بقیه در مراتع باقی مانده اند که از حوالی سوسن، ایذه و تا نزدیک های امامزاده سلطان ابراهیم به دامداری و کشاورزی مشغول می باشند.

سردمیرشان سرخ سرخیهای و روستای یزدگل و کوه کلک واقع در حومه شهرستان فارس از استان چهارمحال بختیاری می باشد. حدود ۷۸٪ افراد این تیره از نعمت سواد برخوردار می باشند.

این تیره با تمام طوایف بختیاری منجمله دورکی، بابادی، بهداروند، دینارونی باب و بعضی از طوایف چهارلنگ در طول زمان خویشاوندی نزدیکی داشته است.

عده ای از این تیره در حدود چهارصد سال پیش به خان میرزا واقع در چهارمحال و بختیاری نقل مکان کرده اند و هم اکنون در حدود ششصد خانوار می باشند همچنین شخصی از این تیره بنام مراد فرزند صیدال از قش گاهی، در حدود دوست سال پیش به طایفه علاسوند کوچ کرده و نوادگان وی تحت نام خانوادگی محمدی که بیشتر آنها تحصیل

کرده و سرشناس می‌باشند مشهور شدند. حدود ۱٪ از این تیره مهندس دکتر و استاد دانشگاه می‌باشند. آقای سلحشور شاعر خوب این تیره اکنون در زرین شهر اصفهان اقامت دارد.

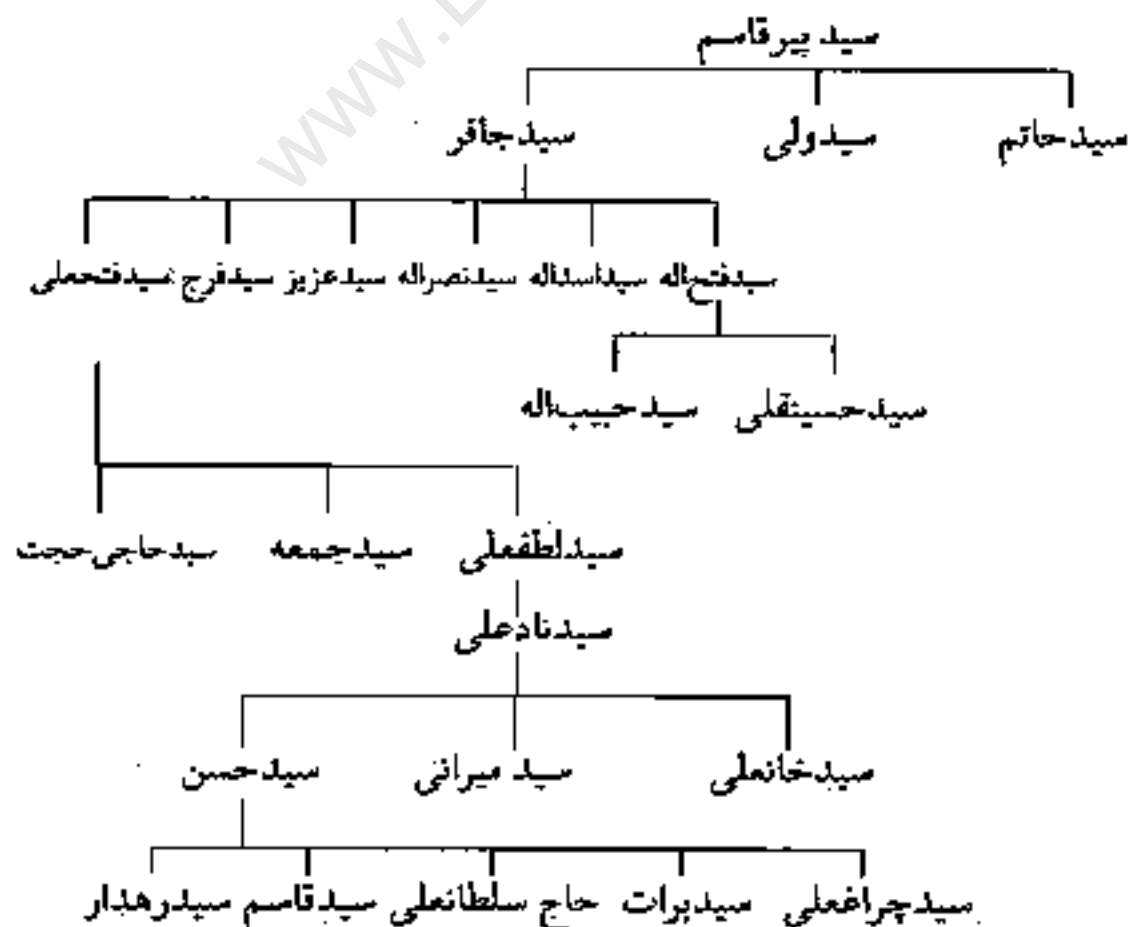
www.Bakhtiaries.com

### سادات احمد فداله «احمد فضاله»

یکی از تیره‌های طایفه بزرگ زلفی چهارلنگ است این امامزاده بر اساس شجره نامه‌اش از نوادگان حضرت امام زین‌العابدین علیه السلام می‌باشد این سادات که جد بزرگ آنان پیرقاسم بوده در حدود سیصدسال پیش در قاسم آباد بربرود زندگی می‌کردند بعدها در اثر اختلاف فامیلی مهاجرت نمودند قشلان آنان اطراف امامزاده احمدفداله تا دره قائد و ییلاقشان دامنه‌های کینوکوه تا پیر میر ادامه دارد، این سادات به دو تیره تقسیم می‌شوند.

۱- پیرقاسمی      ۲- شاحیدری

پیرقاسمی ها خود به سه اولاد تقسیم می‌شوند: ۱- حاتم‌وند ۲- ولی‌وقد ۳- جافروند



## تیره هارونی چهارلنگ

تیره هارونی از اولادانی بشرح زیر تشکیل گردیده است.

۱- دینوی ۲- ایساری ۳- سوی شمالی ۴- رگون ۵- عالی

در تاریخ گزیده حمدالله مستوفی صفحه ۵۴۰-۵۴۱ می‌نویسد اقوامی از جبل السماق شام به ایران آمده‌اند و به اتابکان لرستان پیوسته‌اند که گروه عقیلی از نسل علی ابن ایطالب علیه‌السلام و گروه هاشمی از نسل هاشم ابن عبدالمناف بوده‌اند، در اینجا حاشیه‌ای بر نوشته‌های مورخین می‌نویسیم و آن اینکه اغلب طوایف بختیاری را می‌نویسند از شام و یا سرزمین‌های مجاور آن به بختیاری مهاجرت کرده‌اند اولاً در آن هنگام قلمرو ایران تا آن سوی مدیترانه بوده و همه ساکنین آن دیار جزو شهروندان ایران بوده‌اند و قطعاً آریائی تبار، این یادآوری را یکبار در کتاب دوم پیرامون استناد شادروان سردار اسعد نوشتیم که خوانندگان تصور نکنند حتماً این اقوام مهاجر غیرایرانی بوده‌اند و اینکه نسل بعضی از این اقوام را به خانواده هاشمی و دیگر خانواده‌های اعراب نسبت داده‌اند به اندیشه تفاخر بوده نه اینکه اصالت داشته باشد چون در آن روزگار وابستگی به خانواده بنی‌هاشم جزو افتخارات بوده است از جمله مرحوم اسکندرخان عکاشه که نسبت خود را به عکاشه یکی از صحابه امام رضا علیه‌السلام نسبت داده در حالیکه عکاشه تغییر شکل یافته واژه «گاشه» می‌باشد در دوران کریم خان زند عالی سلطان هارونی و والی سلطان و حاجی باباخان از رجال برجسته بوده‌اند، در کتاب پیوستگی نژاد تاریخی اکراد در صفحه ۱۱۳ می‌نویسد که این طایفه به ۱۰ تیره تقسیم شده‌اند که هارونیه را یکی از این تیره قلمداد کرده است قره جمالو که در منطقه فریدن واقع می‌باشد محل زندگی تیره هارونی است البته این تیره در سراسر بختیاری گسترده می‌باشند و رقم عمده‌ای از آنان در شهرستان اصفهان زندگی می‌کنند که به احتمال زیاد از دوران نادرشاه به این شهرستان مهاجرت کرده‌اند زیرا در این دوره نادرشاه به قصد تجزیه بختیاری گروه‌های مختلف را به شهرستان‌های ایران از جمله اصفهان کوچ داد، بگفته دیرامان خوانین چهارلنگ همواره با هارونیه‌ها که ساکن جمالو بودند

در مسائل مهم خود مشورت می‌کردند هارونی‌های مقیم اصفهان با اینکه چند قرن از مهاجرشان به این شهر می‌گذرد هنوز آداب رسوم و سنت‌های ویژه بختیاری را در خود نگه داشته‌اند از این تیره شخصیت‌های علمی نیز برخاسته‌اند، خانواده‌های عبدالخان و آقا محمدخان در جبالو معروف بوده‌اند که از بازماندگان آنان می‌توان از خسروخان کیانی و عجم خان اسفندیاری نام برد، تیمسار اسفندیاری و دکتر سعید اسفندیاری و شباغره ارجمند خانم فریبا هارونی دختر حاج عیدی محمد هارونی از تیره هارونی می‌باشند تعداد زیادی افراد دانش آموخته که هر کدام در مشاغل بالا بکار اشتغال دارند از این تیره برخاسته‌اند.

www.Bakhtiaries.com

### طایفه سعید یا سهد *Sehid*

طایفه سهد یکی از طوایف بزرگ، دلاور و شجاع دیناران یاب می‌باشد که از کوهستان‌های فاله تا مجاور شهرستان ایذه گسترده می‌باشد، قسمتی از کوچ بهاره آنان در منطقه دیناران و پشت‌کوه می‌باشد.

طایفه دیناران با طایفه گوروتی *goruti* مجاور می‌باشند در مورد وجه تسمیه طایفه سعید هر چند که موارد مستندی وجود ندارد ولی روایات زیر که سینه به سینه نقل شده درباره این طایفه گفته شده است و ما فعلاً متکی به این روایاتی هستیم که نسل به نسل انتقال می‌یابد، شاه منصور بنیان‌گذار این طایفه از اهقاب اتابکان فضلویه است که از کردان شامی بوده‌اند و در حدود ۹۰۰ سال پیش در زمان حاکمیت آل خورشید وارد منطقه لرستان شدند و به سرپرستی قوم لر رسیدند تا سال ۷۲۷ قمری گروهی از آنان به عنوان اتابکان فضلویه بر مناطق لر نشین حکومت داشتند و پایتخت آنان در شهرستان ایذه که در آن دوره بنام مال‌امیر شهرت داشت، بود و میدانیم که نام مال‌امیر از نام امیر اتابک گرفته شده است، آخرین حاکم این سلسله غیاث‌الدین کیکاوس از ابراهیم بن شاهرخ گورکانی شکست خورد اما در نوشته مورخان نامی از شاه منصور به ثبت نرسیده، جد شاه منصور بنام اتابک ابوسعید که هموی غیاث‌الدین بوده است و نام وی بعنوان یکی از حکام اتابکان در تاریخ آمده است چنین استنباط کرده‌اند که نام ابوسعید نخستین نامگذاری طایفه سعید می‌باشد، یا نام شاه

منصور قلعه‌ها و سنگ نبشته‌های روی مزارها هم وجود دارد که قلعه‌هایی در کهگیلویه و دو آب صمصامی وجود دارد که ممکن است در هنگام ییلاق و قشلاق به ساختن این قلعه‌ها مبادرت کرده باشد در رومنای گیلان مال ویران سوسن که نزدیک ایذه می‌باشد سنگ قبری بنام زنی نوشته شده که فاطمه بنت شاه منصور سعید روی آن حک گردیده و در باغ اتابک فاله که نشیمن‌گاه طایفه سعید بوده مقابری وجود دارد که باز هم تأیید کننده هویت شاه منصور می‌باشد بنابراین می‌توان گفت که طایفه سعید از نسل شاه منصور سعید بوجود آمده باشد و یا در مجموع از نام وی مشتق شده باشد که در اواسط قرن هشتم هجری می‌زیسته و بعد از شکست اتابکان لرستان از تیمور، باز هم برای ادامه حکومت برگزیده می‌شود.

و با توجه به ساختن قلعه‌ها با ابراهیم گورکانی در حال جنگ و گریز بوده و از پناهگاه‌های کوهستانی منطقه فاله استفاده کرده است، علت اینکه نامی از این قبیل چهره‌های تاریخی ضبط نگردیده آنست که در این مناطق دور افتاده مؤرخانی نگرفته و حتی جهانگردانی مانند این بطوطه هم تنها بنام رئیس اتابکان اکتفا کرده و دیگر با سرداران پایین‌تر کاری نداشته است، شاه منصور دارای فرزندی بوده بنام شاه حسن که به اوکی حسن هم گفته می‌شد و او نیز پسری داشته بنام کی دینار که بسیاری از تیره‌ها تبار خود را بوی می‌رسانند بویژه در طایفه سدید چهار تیره خود را منتسب به کی دینار می‌دانند کی مقصود، کی شمس‌الدین، کی بهادر و کی محمود که در گویش مردم به کی باندری، کی محمودی، کی شمسوری و کی مقصودی مشهورند.

فرزندان کی محمود که به سعیدان شل و لنگ معروفند به این دلیل بوده که کی محمود لنگ بوده و بحالت قهر از دیگر برادرانش رنجیده و به‌مراه فرزندان خود مهاجرت و در نقاط مختلف بختیاری پراکنده می‌شود، اولادکی مقصود توانستند در زمینه حاکمیت بر بقیه برتری نمایند، واقعه مهمی که در تاریخ این طایفه روی داده جنگ میان دو گروه کی مقصودی که هر دو هموزاده بودند می‌باشد که آنهاست بتحریریک دیگران و شاید خان‌های محلی، در زمان فتحعلی شاه قاجار عده‌ای از شاهزادگان و فرستادگان دولت از راه ناصریه (اهواز فعلی) وارد منطقه بختیاری می‌شوند حاکم مشهور دیناران در آن موقع نظر علیخان سعید فرزند خداوردی خان بوده که پدر و پسر هر دو از طرف دولت به حاکمیت و کلاتری رسیده بودند بهمین خاطر شاهزادگان و مأمورین اعزامی دولت وارد خانه نظر علیخان (که



در بختیاری به ملا نظر مشهور بوده) می شوند اما آنطور که باید و شاید پذیرایی نمی شوند و همین امر موجب رنجش آنان می شود و بحالت قهر آنجا را ترک می کنند، در بین راه مردی را می بینند و از او نشانی جاده را می پرسند این فرد که کی علی نام داشته عموزاده نظر علیخان بوده آنان را بخانه خود دعوت می نماید و از آنان پذیرایی مفصلی می نماید که این هیئت اعزامی تحت تأثیر مهمان نوازی وی قرار می گیرند و از او می خواهند که همراه ایشان به تهران برود و او را به شاه معرفی کنند لکن از رفتن امتناع نموده و برادر خود را که کی فتحی نام داشته با آنان روانه می سازد وی بخاطر ویژگی هائی که داشته از جمله اندام رشید و روحیه شجاعت و سخنوری مورد توجه شاه قرار گرفته، نامبرده خطی زیبا می نوشته که بزودی مورد توجه شاه قرار می گیرد و بمأموریت های مختلف اعزام می شود بعد از هفت سال اقامت در تهران به میرزا فتحی خان مشهور می شود لذا شاه قصد داشته فرمائی برای نامبرده صادر نماید ولی خود او می گوید که برادر من کی علی لایق تر است و بنابراین حکم حکومتی را بنام کی علی می نویسد و آنرا مهر کرده برایش می فرستند کی علی شخص مقتدری بود و از حمایت برادران پهلوان و زورمندش برخوردار بود، برادرانش بنام های کی کرم، کی فتحی و علیمردان در طایفه سعید از شهرتی برخوردار بودند طایفه گورویی نیز بسبب مجاور بودن با طایفه سعید از آنان حمایت می کنند لذا از نفوذ ملا نظر کاسته می شود و بتوصیه بعضی افراد مغرض محلی نظر علیخان به کشتن کی علی و برادران و فرزندانش تحریک می شود اما ملا نظر کسی نبود که یارای مقاومت در برابر کی علی را داشته باشد لذا به توصیه فرزندش حسن خان از دز مصالحه و سازش با عموزادگان خود درآمد و بعد از مدتی آنانرا بخانه خود دعوت می نماید و سرانجام یکی از برادران کی علی بنام حسن که با برادر خود حسادت داشت در جائی کمین می کند و با علامت قبلی به آنان شلیک می نماید و روح مهمان نوازی این طایفه را با اینکار مخدوش می نماید.

در این جریان خود کی علی و دو تن از برادرانش بنام های آقا سلطان و علیمردان کشته شدند یکی از افرادی که همراه کی علی بود جوانی بود بنام عیدی که فوق العاده جسور و بی باک بود که از مهلکه می گریزد و در حین فرار تیری به شال کمر او می خورد و شالش آتش می گیرد، او برای خاموش کردن آتش به چشمه ای که بعداً به چشمه خونین مشهور شد می رود اما او را دستگیر می کنند و به توصیه حسن هموی وی به قتل می رسد میرزا فتحی نیز بعد

از مدتی در اثر جنگ‌های مداوم و گلوله‌هائی که به بدن او اصابت کرده بود می‌میرد اما یکی از فرزندان کی علی بنام کی داود توانست انتقام برادران و پدر خود را بگیرد و بر طایفه سعید و گوروئی مسلط شده بعنوان کلاتر حکومت کند بعد از او فرزندش محمود در سن کهولت یا بی‌بی شیرین جان دختر محمد صالح خدري عمه آستار دانشور ازدواج کرد حاصل این پیوند مردانی بودند که بعدها در پهنه سیاست بختیاری درخشیدند، بزرگترین فرزند وی آسهراب است که در نوجوانی بسبب لیاقت و توصیه دانی‌هایش ریاست طایفه‌های سعید و گوروئی را بوی می‌دهند وی آن قدر به سردار جنگ ارادت پیدا کرده بود که سردار جنگ درباره وی گفته است: اگر نام من بر سنگ‌های تختی سراک برود کوه را آب می‌نماید اما اگر پیش سهراب سعید برود چون بادی است که بر کوهی گذر کند، در بختیاری کلاترانی بودند مانند آسهراب، آسداله احمدی بزرگ احمد خسروی‌ها و آنصراله ململی که هرگز زیر بار زور خوانین نمی‌رفتند.

گفتیم که آسهراب مورد علاقه سردار جنگ بود و چون در جنگ کهگیلویه به وی پیشنهاد می‌کند که به‌مراهش برود لذا برادر خود آداراب را می‌فرستد که همین امر موجب کدورت سردار جنگ می‌شود و دوستی آنان به دشمنی تبدیل می‌گردد.

آداراب برادر کوچک آسهراب بود وی مردی با وقار و مؤمن بود و بر اساس همین خصوصیات اخلاقی مورد توجه خوانین بختیاری بود و سالها در کنار برادر بزرگتر خود بعنوان مشاور زندگی نمود و سمت کلاتری هم رسید وی مصدر خدماتی بود از جمله ایلراه فاله به دیناران و دو راه دیگر را تعمیر نمود که بر سنگ نوشته‌ای در تنگ فاله بیادگار مانده است.

فرزند دیگر ملامحمود آامیرقلی بود که مردی بخشنده و دادگر بود و سالها در کنار برادران خود آسهراب و آداراب سمت کلاتری طایفه را راسا در دست داشته برادرزاده‌اش آدیدار قلی را که از کفایت و کاردانی برخوردار بود بجای خود برگماشت و کارهای طایفه را بوی سپرد این مرد از ایمان، تواضع و تدبیر برخوردار و همه جا مورد احترام طایفه سعید بود، آسهراب چهارمین فرزند ملامحمود است که بعنوان گروگان در تهران پایتخت قاجاریه اعزام شده بود (لازم بتذکر است که پادشاهان قاجار همواره برای جلوگیری از شورش طوایف، افرادی را بعنوان گروگان از طایفه‌ها در تهران نگه می‌داشتند) آسهراب در تهران

ماندگار می‌شود و به سبب لیاقت و تدبیری که از خود نشان می‌دهد به مأموریت‌های مختلف فرستاده می‌شود از جمله مدتی به حکومت اردبیل می‌رسد.

آحیاتقلی کیانپور اتابکی پنجمین فرزند ملامحمود و کوچکترین برادر آسهراب بود در اواخر قاجاریه سال ۱۳۳۲ هجری در طایفه سعید سمت کلانتری را داشته مردی مؤمن، شجاع و با تدبیر بود که در مدت کلانتری خود مردم را از دزدی و کارهای ناپسند باز می‌داشت و هر گناهکاری را در حد خود مجازات می‌تمود، در زمان رضا شاه از فرستادن زنانی که برای جشن کشف حجاب به اصفهان دعوت شده بودند خودداری نمود و هنگام بازگشت از ییلاق حکمی برایش صادر می‌شود که از انجام آن سرباز می‌زند و همین نافرمانیها نسبت به دولت و کارگزاران سبب می‌شود که وی را به ناصریه تبعید نمودند، وی در کارهایش مستقلانه عمل می‌کرد و بخاطر حمایتی که طایفه سعید از وی می‌کرد تا آخر عمر بر همان اندیشه استوار بود، در ذیل این گزارش ساختار اجتماعی طایفه سعید و معرفی یازده تیره و ملحقات آنرا بعرض می‌رسانیم.

## ساختار اجتماعی طایفه سعید (سهد)

### طایفه سعید از یازده تیره بشرح زیر تشکیل می‌گردد

۱- تیره کی مقصودی که از چند اولاد تشکیل گردیده است.

الف - اولاد کی زمان که شامل کلانتران طایفه می‌شود

ب - اولاد ملانظر

ج - اولاد قتی

د - اولاد آدینه

۲- تیره کی باندری معروفترین چهره‌های آنان ملاعزیز جمشیدی و برادرانش می‌باشد.

۳- تیره کی شمسوری، ریش سفید این تیره مشهدی حاجعلی کی شمس و مشهدی قلی می‌باشد.

۴- تیره شاهپوری که هزار خانوار می‌باشند و یکی از بزرگترین تیره‌های این طایفه

می باشند در گذشته علیداد از افراد معروف این تیره بوده که مردی بخشنده بوده دیگر علی کرم، علیمردان، مشهدی سلجلی می باشد که در حل و فصل کارهای تیره پیشقدم بودند.

۵- تیره سعیدی - نژاد این تیره به ترکان بلوردی می رسد افراد مشهوری مانند سردار سعید و مشهدی آدینعلی نظری و مشهدی سوار علی و ملا درویش و همچنین در گذشته مرحوم صیغور سعیدی و مرحوم یوسف کیانژاد از محبوبیت خاصی برخوردار بودند.

۶- تیره احمدی که پایه گذار این تیره می باشد شخصی بوده بنام شیخ احمد که در زمان کی مقصود وارد طایفه سعید شده و مراسم مذهبی طایفه را بجا می آورده می گویند که وی از طایفه موری بوده است، از کدخدایان این تیره ملاظهرباب مددی و کربلائی صید مراد و مشهدی درویشعلی و مشهدی شاه قلی احمدی بودند و در بین آنان ملاظهرباب از اهمیت و اعتبار خاصی در طایفه برخوردار بوده است که در مسائل تاریخی و اجتماعی وارد و آگاه بوده است در حال حاضر فرزندان وی ملا رمضان احمدی و ملا نصیر احمدی از اعتبار و احترام خاصی برخوردار می باشد.

۷- تیره پسچائی؛ که از وابستگان تیره کی مقصودی می باشد کدخدایان این تیره مشهدی یازعلی و چند نفر دیگر می باشند.

۸- تیره خدابخشی نیز از وابستگان تیره کی مقصودی است و کدخدای تیره مشهدی دیدار و سایر بستگانش می باشند.

۹- تیره خسروی (پاتابه ای) کدخدایان این تیره در گذشته ملا کریم بوده و در حال حاضر آقارحیم از کدخدایان این تیره می باشد.

۱۰- تیره شل و لنگ که از برادران خود رنجیده و به مناطق دیگر کوچ کردند از جمله در فلارد و شهرستان ایذه مسکن گزیدند، از کدخدایان این تیره غلامحسین اقبال سعید و امیرحسین اقبال سعید را می توان نام برد که در منطقه فلارد زندگی می کنند.

۱۱- تیره حاجیوتد (باقری) از تیره های مهاجر به طایفه سعید بوده و به تیره کی مقصودی وابسته می باشند در حال حاضر کدخدایان این تیره مشهدی امیدعلی باقری و مشهدی شریف باقری و مشهدی نصیر و سلطان باقری می باشند در پایان این تحقیق بدینوسیله از آقای مسعود کیانپور اتابکی فرزند آبدالعلی کیانپور اتابکی که از بزرگ زادگان طایفه سعید و دانشجوی رشته حقوق دانشگاه اصفهان می باشد و در تنظیم این نوشته با م

همکاری داشته است حمیمانه تشکر می‌نمائیم و روزهای تابناکی را برای این قبیل جوانان پراحسان بختیاری از خداوند آرزو می‌کنیم.

www.Bakhtiaries.com

## طایفه هزار سی را بهتر بشناسیم

در کتاب دوم تاریخ و فرهنگ بختیاری راجع به طوایف زیر مجموعه زلفی سخن گفتیم اینک طایفه هزار سی را بطور مشروح بررسی می‌کنیم و گذشته و حال آنرا بازگو می‌نمائیم. بطور کلی شاخه زلفی (زلکی) چهار لنگ به در طایفه بزرگ تقسیم شده است.

۱- طایفه خورجین معروف به طایفه هزار سی.

۲- طایفه قالی معروف به دورنی یا دوغ زنی (که این طایفه در رابطه با قالیکوه به این نام موسوم گردیده است).

به طایفه خورجین طایفه هزار سی گویند زیرا در آن زمانی که هر طایفه‌ای سی و یا چهل خانوار بیش نبود طایفه هزار سی در آن زمان یکهزار و سی خانوار بود.

بزرگ طایفه هزار سی از چند طایفه کوچکتر که ذیلاً نام می‌بریم تشکیل شده است.

۱- طایفه هزار سی مرکزی که شامل اولاد آبخیار - اولاد آخدابخش - اولاد آبابا - اولاد آعباس - اولاد جویاز (جاتیازوند) و اولاد محمد می‌باشد.

۲- طایفه لیرکی Liroke حلیمرادخان معارض دوران نادر شاه از میان آنان برخاسته.

۳- طایفه بزی شامل اولاد سلیمان و اولاد حسن و Pedy Tayefeh

۴- طایفه دره اشگفتی dare esgaffi

۵- طایفه مفروش miaferos

۶- طایفه مدورک medorek

۷- طایفه بی آبی biabl

۸- طایفه تریبی Terpi.

بزرگ خاندان هزاروسی «برخوردار» بود که پس از او پسر بزرگترش آبخیار و چهار برادرش بنام‌های آخدابخش - آعباس - آبابا و آشه‌ریار شخصیت‌های برجسته طایفه

پس از فوت برخوردار پسر وی بنام آبختیار تقریباً مدت هفت سال<sup>(۱)</sup> با نادرشاه افشار جنگید و تسلیم وی نشد اما دو تن از پسران آبختیار بنام‌های علی و عالی توسط قشون نادر دستگیر شدند که در ابتدا نادر شاه قصد داشت که آنها را اعدام کند ولی از اعدام آنها صرف‌نظر کرد؛ بعضی‌ها معتقدند که به این دلیل نادر از کشتن آنها صرف‌نظر کرد که چون شب فرا رسید و سپاه نادر در اطراف «شط»<sup>(۲)</sup> چادر زده بودند صدای قورباغه‌ها مانع خوابیدن نادر می‌شد و لذا به علی و عالی گفت اگر کاری کردید که ما توانستیم در کنار صدای این قورباغه‌ها راحت بخوابیم از کشتن شما صرف‌نظر می‌کنم و علی و عالی در جواب گفتند که اگر گوسفندی را سر بریده و روده‌های آن را باد کرده و روی آب بیندازید، قورباغه‌ها ساکت خواهند شد به خاطر این که قورباغه‌ها از مار می‌ترسند و چون روده‌ها را می‌بینند فکر می‌کنند که مار بر روی آب شناور است و به ته آب می‌روند تا جانشان در امان بماند. و نادر شاه به خواب فرورفت و صبح از خواب بیدار شده و علی و عالی را به پایتخت برد و به آنها لقب سلطان داد، که پس از آن مردم به آنها سلطان‌علی و سلطان‌عالی می‌گفتند. و در حال حاضر روی سنگ قبرهای آنها سلطان‌علی و سلطان‌عالی از پیش نوشته شده مشهود است. همچنین سنگ‌های نادری و بختیار هزار و سی هم اکنون در منطقه زلّقی و کینه کوه برای مردم آن منطقه شناخته شده است. در زمان‌های قبل که قشون‌کشی و غارتگری رونق داشت و ایل زلّقی هم می‌بایست در برابر این خطرات احتمالی حافظ جان و مال خویش باشند، لذا به خاطر تعیین شخصی بعنوان خان ایل و ایجاد نظم و هماهنگی در بین ایل افراد برجسته‌ای از طایفه‌های زلّقی همچون شمال‌تقی القاصی و حسین عبداللهی به خانه آخدابخش هزاروسی رفتند که بعنوان خان قبول مسئولیت کنند. ولی آخدابخش دستور داد تا مومن خون فرزند هاشم خون که اصالتاً زلّقی بود و در اخت خوان گلپایگان سکونت داشت به نزد

۱ - هم اکنون در نقاطی از کینه کوه و قالیکوه سنگ‌هایی با نام نادری و بختیار هزاروسی برای مردم آن منطقه شناخته شده است.

۲ - شط چیزی شبیه استخر است، محل جمع شدن آب باران و یا آب یک چشمه. در اینجا منظورمان رودخانه نیست.

او آوردند و آخدابخش در میان جمعی چوقای (chogha) خود را به دوش مؤمن خان گرفت و گفتند که همه باید از این به بعد خون را بعنوان خان قبول داشته باشند.

آخدابخش دوازده پسر داشت به نام‌های: آجهانبخش - امحمدباقر - آذوالفقار - آجعفر - اظهاراب - آجهانگیر - آله بخش - آنور علی - آنورالله - امحمد طاهر - احمد آقا و امحمد قلی.

بزرگترین آنها جهانبخش بود و پس از او امحمد باقر.

امحمد باقر دو پسر بنام‌های آصفدر و آحیدر آقا داشت. آحیدر آقا چهار پسر بنام‌های آدیده بان - آقهرمان - آشیروان و آسرهنگ داشت.

آدیدبان سه پسر بنام‌های اولی - آکلعلی و آحسین علی داشت. آقهرمان سه پسر بنام‌های امحمد علی - امحمد صادق و آصفدر.

پسران آسرهنگ: آطاهر - آعبدی محمد - امحمد کریم و آرحیم.

پسران آشیروان: آشهریار - آخدابخش - آسفندیار - آخیرالله - آمرتضی.

وارث آجهانبخش: آجیب - آمراد - آبابا.

وارث آذوالفقار: آمیرزا حسین - امحمد - آبهمن.

ورثه آجعفر: آناصر - آمصطفی.

ورثه اظهاراب: آرضا - آعباسعلی.

ورثه آله بخش: آحسین - آعباسعلی و آعلیمردان.

ورثه آنور علی: آعبدالحسن - آبهفری - آله مراد چراغی.

چهار پسر دیگر آخدابخش در جوانی فوت نمودند و فرزندی از ایشان به جای نمانده است.

اولاد آبختیار: آعلی - امحمد عیسی - آعلی آقا.

اولاد آعباس: آقاخان - آمیرزا.

اولاد آبابا: سجادی - رستم.

اولاد آبختیار، اولاد آخدابخش، اولاد آبابا و اولاد آعباس، بزرگ خاندان کل طایفه

هزاروسی بوده‌اند.

## انشعابات دیگر طایفه هزار و سی

طایفه لبرکی: به دو تیره تقسیم می شود، تیره محمدعلی - تیره گندلی.

تیره محمدعلی: عبدالله - جعفر - نجفقلی.

تیره گندلی: روشنعلی - جمعه - فرامرز - نصیر و لاجی.

تیره پیرزا: گشتل - علی ضامن.

طایفه پزی: به سه تیره تقسیم می شود، تیره سلیمان - تیره حسن - تیره محمد.

تیره سلیمان (یا اولاد سلیمان): هفتیرانی - مرید.

اولاد حسن: دهگرد - خیرگرد - قلی.

اولاد محمد: ابوالقاسم - مهدی - بختیار - شیرعلی - بهاره.

طایفه دره اشگفتی: اولاد فتح الله - اولاد عبدالله - اولاد سردار.

طایفه مفروش: اولاد کامور - اولاد نوروزعلی - اولاد علیمراد - چراغعلی.

طایفه مدورک: بختیار - شهریار - خدارحم - رضاقلی - اله داد.

طایفه بی آبی: به دو تیره تقسیم می شود.

تیره اول: علی فتح - علی آقا - رحمان.

تیره دوم: چراغعلی - فتح الله - فرهاد.

طایفه تریبی: دینامال - علی مدد



## تیره مملی راکی

آقای حبیب‌الله تاجمرادی فرزند آنصراه تاجمرادی از بزرگان طایفه مملی از شهرستان ایذه دانستنی‌های خود را در مورد این تیره مرقوم داشته‌اند، می‌دانستم که پدر ایشان در دوره رضاشاه در ماجرای سفید دشت و حرکت علیمردان‌خان بزندان قصر گرفتار شد و از سوارکاران لایق و افراد شایسته بود که بعدها از زندان آزاد گردید، او می‌توید، نیاکانم که رئیس تیره را بر عهده داشت از ایل پایی لرستان بود بنام مرادخان فرزند تاجمیر که خود تاجمیر همزمان با حیدر جد خوانین به بختیاری مهاجرت کرد و درینوارشاه که متعلق به ایل بابادی بود مسکن گزید بر روی تپه‌ای که مله‌ای بودند و به همین نام نامیده شدند به کشت و زرع پرداختند و بعدها به مملی تغییر نام یافتند در حقیقت نسل آنها از اولاد مرادخان تاجمیر لرستان شروع می‌شود و چون مرادخان فرد لایقی بود به سرپرستی تیره آنان برگزیده شد که بعدها به دشتگل و ایوه رفتند و بیلاقشان هم بیوگان بود همزمان با ایجاد سدکارون آبادی‌های آنان بزیر آب رفت و به حومه شهرستان ایذه نقل مکان کردند.

یکی از شاخه‌های بابادی، راکی است که تیره مملی وابسته به آن است و بشرح زیر می‌توان آنان را طبقه‌بندی کرد. پیشاپیش بگوئیم که شاعر نامدار معاصر داراب رئیسی بختیاری از این طایفه می‌باشد.

تیره مملی به شش تیره کوچکتر تقسیم می‌شود.

۱- تیره مرادخان اولاد مرادخانی، اولاد آغاسی، اولاد کللیلی، اولاد شهرناری،

اولاد کرچلی

۲- تیره لیموچی: اولاد بنیادوند، اولاد باچی، اولاد عباس، اولاد اولشی

۳- تیره کوراوند: اولاد اسدوند، اولاد علی شهوند، اولاد کوشار، اولاد مهری، اولاد

جعفر مقصودی

۴- تیره سلحچین: اولاد شمالوند، اولاد مدبهدار، اولاد گاهی، اولاد بهلول.

۵- تیره حلوانی: اولاد غلامشاوند، اولاد عالی‌وند، اولاد باباوند.

۶- تیره صالحوند: اولاد ولی، اولاد جعفروند، اولاد نظروند

ضمناً آقای تاجمرادی در پایان نامه‌اش برای تشویق بنده اشعاری فرستاده‌اند که چند بیت از آن را می‌آوریم و از ذوق سلیم و احساس پاک ایشان تشکر می‌کنم.

www.Bakhtiaries.com

## یار بختیاری

بسرانگیخت ذوق مرا خسروی	که گفتارش از باستان شد قوی
کتابش بود مایه افتخار	بیاورد فرهنگ هفت و چهار
که این خسروی قائد استوار	فروزنده بسا شد بهر کوهسار
برافروخت روحم به هفتاد سال	ز فرهنگ مردم نشاند نهال
به خورشید تابان به زاینده‌رود	به آل محقق فرستم درود
درودی رسانم ز هفت و چهار	که از باستاند و با اقتدار
خدایا ندیده! ندانم چه ای	بدمت تو باشد همه فرهی
از این بختیاری که برتر بود	که زاینده دژ و گوهر بود
سزد گر چنین پورعالی مقام	بود در نویسندگی مستدام
بهاران ما سرسبز چون گل است	که این سرزمین پر گل و ستبل است
نیابد خدایا گزند زمان	بماند زکاید بدی در امان
بگفتار «پژمان» نیکو سرشت	که روحش بود شاد اندر بهشت
گر ایرانزمین بختیاری نداشت	همانا که از بخت! یاری نداشت

## گندل زوی دیروز و امروز

ایل افشار که از زمان سلجوقیان به ایران آمدند در آغاز قرن ششم هجری ما آنان را در خوزستان می‌یابیم. شعله نامی از ایشان در زمان سلجوقیان بیست سال بیشتر در خوزستان فرمانروائی داشته است که نامش در تاریخها بازمانده.

در زمان صفویان نیز ایشان در خوزستان و کوه گیلویه فراوان بودند و چون بنیاد پادشاهی را صوقیان ایل‌های ترک که یکی از آنها افشار بوده گزارده بودند این ایلها نیز همه کاره آن پادشاهی بودند که هر ایلی در سرزمینی که نشیمن داشت رشته اختیار آنجا را نیز از هر حیث در دست داشت افشاریان هم اختیار دار کوه گیلویه در خوزستان بودند، پس از شاه طهماسب و پسر او اسماعیل میرزا که نوبت پادشاهی به سلطان رسیده و چنانکه گفتیم او مردی کور و ناتوانی بود، در زمان او بیشتر ایل‌ها رشته فرمانبرداری را گسیخته هر یکی در جای خود گردنکش و خود سر می‌زیست و چون نوبت پادشاهی به شاه عباس رسید سالها با او نیز از در نافرمانی در آمدند تا او یکایک را رام و فرمانبردار گردانید، از جمله افشاریان بگفته اسکندر بیگ اگر چه اندک یازگشتی بدربار شاه داشتند ولی آن فرمانبرداری که می‌بایست نمی‌نمودند، این بود که در سال ۱۰۰۳ شاه عباس مراد آقا جلودار پاسی نامی را بخوزستان فرستاد و او چون به شوشتر رسید شاهوردی خان افشار که حاکم آنجا بود او را پذیرفته به دز سلاسل راه داد با این همه مراد آقا او را گرفته بکشت.

افشاریان این ستم را بر خود هموار نکرده بشورش برخاستند مراد آقا را در دز سلاسل گرد فرو گرفتند نیز کسی نزد سید مبارک فرستاده و از او یاری طلبیدند.

اما سید مبارک خود سرانه رفتار می‌کرد و از شاه نمی‌ترسید اگر چه از راه دوراندیشی پسر خود سیدناصر را بدرگاه شاه فرستاده دولتخواهی و فرمانبرداری آشکار کرده بود ولی در دل اندیشه‌ای جز خودسری نداشت و بگفته عالم آرای عباسی بی‌ادبی‌ها از او به منصفه ظهور رسید این بود که همینکه فرستاده افشاریان نزد او رسید پیدرنگ با لشکری از اعراب از حویزه بیرون تاخته نخست دزفول را بدست آورده کسان خود را در آنجا برگماشت سپس

به شوشتر آمده بیرون سلاسل لشکرگاه ساخت، این خبر در قزوین به شاه‌عباس رسید و خواست که خویشتن لشکر بر خوزستان بیاورد، اما اینکار را نپسندیدند، حاتم‌خان اعتمادالدوله وزیر همراه فرهادخان سردار با لشکر انبوهی آهنگ خوزستان کرده از راه لرستان به آنجا رسید و چون به دزفول نزدیک شد کسان سید مبارک آنجا را گزارده بیرون رفتند و چون به شوشتر رسید خود مبارک نیز پیرامون سلاسل برخاسته راه هویزه را پیش گرفت پس از این سامانها در کار خوزستان، حاتم‌خان و فرهادخان به قزوین بازگشتند ولی در سال ۱۰۱۵ بار دیگر افشاریان به شورش برخاسته در رامهرمز گرد آمدند و در پرده با سید مبارک همدست شدند بلکه باید گفت سید مبارک آنرا به این شورش برانگیخته بود و مهدی‌قلی‌خان چون این بشنید بیدرتنگ آهنگ شورشیان کرد و در بیرون رامهرمز بایشان رسیده جنگ نمود و آنان را پراکنده کرد ولی چون باز می‌گشتند میان راه ناگهان به سید مبارک و اعراب برخورد که بیاری افشاریان از حویزه بیرون آمده بودند، اندک جنگی روی داده مهدی‌قلی‌خان چون سپاه خود را اندک می‌دید به دزی در آن نزدیکی پناهنده گشت بگفته عالم آرا سیدمبارک از بدرفتاری‌های مهدی‌قلی‌خان شکایت‌ها نزد شاه نوشته همیشه در پی فرصتی بود که گوشمال به او بدهد، نادر این هنگام بدست‌اوین پشتیبانی از افشاریان بچنگ برخاسته لشکر بر سر او کشید و هنگامی که از رامهرمز برمی‌گشت، سر راه بر او بگرفت ولی چون از شاه‌عباس ترس بسیار داشت و مهدی‌قلی‌خان به دزی پناهنده گردیده گفتگوی آشتی بمیان آورد، سید مبارک نیز به آشتی گرائید و پیمان نهادند که مبارک به حویزه برود سپس مهدی‌قلی‌خان از دز بیرون آمده آهنگ شوشتر نمود و بدینسان شورش پایان پذیرفت ولی شاه آنچه که بر سید مبارک بخشید بر افشاریان نبخشید، به الهوردیخان بیگلریگی فارس فرمان فرستاد که به کوه گیلویه رفته افشاریان را سرکوب و گوشمال دهد الهوردیخان با سپاهی به کوه گیلویه رفته نه تنها افشاریان را کشتار نمود از لران هم گروه انبوهی را بکشت، اسکندر بیگ می‌نویسد بیدولتان بدبخت سرکشان افشار و الوار آنچنان گوشمالی یافتند که بعد از آن خیال فساد پیرامون خاطرایشان نگشت.

در سال ۱۱۶۱ شاه‌مراد بیگ نامی از بزرگان افشار گندزلو که بخراسان رفته بود از ابراهیم میرزا فرمان حکومت شوشتر و دزفول یافته و بخوزستان می‌آمد اعراب آل کثیر این شنیده تا لرستان به پیشواز رفتند او را دستگیر ساخته و بمیان عشیره آوردند و بند کردند

لیکن او شبانه گریخته خود را خانه برادرش در محله گرگر شوشتر رسانید و مردم آن محله که خود را حیدری می خواندند بگردوی در آمده بدانسر شدند که او را بحکومت برسانند ولی مردم دستوا که نعمتی خوانده می شدند بدشمنی با حیدریان برخاستند و با حکومت او مخالفت کردند در عقیلی که روستائی از پیرامون شوشتر است جنگی میانه عرب و افشار گندزلو رویداد، گندزلیان شکست خورده بگریختند بدینسان بار دیگر حکومت از آن شیخ کثیر گردید که همچنان محمدرضا بیگ را بجانشینی برگماشت، در زمان نادرشاه افشار ایل افشار گندزلو در دره خزینه و هندیجان مستقر شدند و مجدداً به سواحل کارون در شوشتر کشیده شدند در ۱۶ سال پیش بزرگانشان خانعلی خان افشار و بعد علیخان و بعد پسرش پرویزخان و بعد حسین خان افشار و بعد عبدالله خان افشار و بعد هم نوه اش علیخان افشار سرپرستی طایفه را داشتند، دره خزینه ملک اصلی آنهاست و خویشاوندی با چهارلنگها نمودند از جمله مادر حسین خان افشار که دختر مرحوم داراب خان چهارلنگ بود، در زمان شیخ خزعل درگیری هائی بین آنها و عربها روی داد که با پا در میانی افراد صلح طلب حل و فصل گردید، در بین آنان کدخدایان و ریش سفیدانی بچشم می خورد که برای هر تیره جداگانه منصوب می شوند تیره آل گلو آقای سلطانمراد نیک بیان و یداله آل گلو، تیره آرشالی آقای مهدی افشار، تیره خلج آقای فتح اله افشار در حال حاضر سرپرستی تمام طایفه ۱۲ تیره ای گندلوزی را حسین خان افشار بعهده دارد، از بناهای قدیمی قلعه پرویزخان و مسجدجامع دره خزینه را که توسط مرحوم پرویزخان پدر حسین خان ساخته شده می توان نام برد بنای دیگری در دره خزینه هست بنام سید سلیمان از قراری که می گویند در ۷۰ سال پیش شبی پرویزخان در خواب دید که در دره خزینه قبری است که باید آنرا بشکافت و مربوط به سید سلیمان از اولاد پیغمبر می باشد و مقبره ای روی آن بنا کرد، حسین خان افشار دارای ۶ فرزند می باشد، عبدالله افشار، عبدالکریم افشار، عبدالرحیم افشار خانم طاوس افشار خانم مینا افشار، همسر حسین خان دختر مرحوم عبدالله خان (عموی خودش) می باشد که سرپرستی منطقه کنار هلاله و هلاله منزل، را بر عهده دارد، افراد روشنفکری در این طایفه بچشم می خورد از جمله ابراهیم صفر نژاد از افراد بزرگ و سرشناس و ریاست امور عشایر شهرستان مسجد سلیمان و مهندس شاهپور کوهزادی مدیر کارخانجات کاغذسازی پارس هفت تپه بود، آقایان یداله کوهزادی مهندس ایرج کوهزادی مهندس

شاهرخ کوهزادی مهندس سیروس کوهزادی، مهندس شهرام کوهزادی، مهندس سیروس اصلانی، مهندس کریم افشار فرزند حسین خان افشار، خانم رخسانه نیک پی، خانم مینا افشار دختر حسین خان، مهندس کامبیز نیک پی، بیژن رنجبری، مجید القاسمی، طایفه گندلزو با توجه به پیوندهای زیادی که با ایل چهارلنگ دارند آنان نیز جزء ایل چهارلنگ بشمار می آیند.

www.Bakhtiaries.com

## طایفه آسترکی

از زمان حمله مغول تا دوران حکومت اتابک افراسیاب در سرزمین بختیاری (ایذه) احمد حاجی آسترکی از ارکان با نفوذ دولت بود و از زمان شاه طهماسب اول صفوی تا پایان حکومت کریم خان زند در این مدت تمام خاک بختیاری تحت حکومت خوانین آسترکی بوده که تاج میرخان و ابدال خان و داودخان پسر علی خان بودند که این خوانین چند بار بدریافت خلعت و رتبه خانی نائل شده‌اند به نقل از صفحه ۸۰ و ۱۵۲ کتاب سردار اسعد و صفحه ۳۷۱ عالم آرای عباسی و نقل از کتاب رستم الثواریخ نوشته نورالحکماء، اولین کسی که از لر بزرگی به رتبه خانی و عمارت رسیده است خلیل خان ولد جهانگیرخان است که در صفحه ۷۹۳ از تاریخ عالم آرای عباسی نوشته شده است، اسامی تعدادی از خوانین بزرگ آسترکی دو گذشته تاریخ بشر می‌باشند، احمد حاجی خان آسترکی، تاج میرخان آسترکی، جهانگیرخان آسترکی، خلیل خان آسترکی، قاسم خان آسترکی، ابوالفتح خان آسترکی، (که از ملازمان کریم خان زند بود)، ابراهیم خان حاجی لر، منصور نیک ولد حاجی لر، علی صالح خان آسترکی، ابدال خان آسترکی، داودخان آسترکی، قیصرخان معروف به بیدل که در صفحه ۳۵۳ عالم آرای عباسی شرح داده شده: در اینجا گروهی از بزرگان تیره‌های آسترکی را نام می‌بریم.

- ۱- تیره گاهیوند: ابراهیم آسترکی و بدعلی داوری ضمناً شامیری و نامیری دو برادر بودند که از نام آوران این تیره بودند.
- ۲- تیره گیلانی: اسداله گیلانی
- ۳- تیره دهدار: عباسقلی رمضانی

۴- تیره بیرام سیر: حسن بهرامی و فاضل بهرامی (شاعر ارجمند آقای نصرت‌اله بهرام‌سری مقیم الیگودرز از این تیره است)

۵- تیره محمدوند: مرحوم میرزا امیر ستوده و مرحوم تقی سلطانی

۶- تیره کاوشه: حسینقلی و عباسقلی عبدالهی

۷- تیره توشمال: مرحوم نیاز علی سلطانی و مرحوم آمدنی آسترکی، آفتح‌اله

سلطانی (تو شمال، تیره ناگفته نگذاریم که منظور از توشمال بزرگ تیره است)

۸- تیره اسدوند: مرحوم رضاقلی اسدی

۹- تیره کاهلد: تقی سلطانی

www.Bakhtiaries.com

۱۰- تیره چهاربری: اله یار مختاری

۱۱- تیره خراج: حیدرقلی آسترکی

۱۲- تیره بلغایی: فتح‌اله و قائی پور یداله فرزادی فرزند عبدالله

طایفه آسترکی به دوازده تیره بشرح زیر است:

گایوند، دهدار، گلانی، مهروند، بهرام سیری، کاوشه، توشمال، اسدوند کاهلد،

چهاربری، خراج بلغایی

آنچه که معلوم است در روزگاران دراز آسترکی‌ها مالک تمام و یا قسمتی از سرزمین‌ها بودند ولی بعدها در اثر ضعف حکومتشان گروه‌های دیگر ایلی جایگزین آنها گردیدند بطوریکه در حال حاضر در منطقه هفت‌لنگ سرزمین‌ها را از دست داده‌اند و در مرز چهارلنگ زندگی می‌کنند، در متن تاریخ نخستین کسی که به رتبه‌خانی در بختیاری توفیق یافت خلیل‌خان فرزند جهانگیرخان است و مرحوم جهانگیرخان نخستین کسی است که تقسیم‌بندی ایلی بختیاری را به دو پاره هفت‌لنگ و چهارلنگ انجام داده است و ضمناً رجبعلی‌خان آسترکی در سال‌های ۱۳۱۵ شمسی بر علیه دولت مرکزی خروج کرد و عده‌ای را بدور خود جمع کرد که بتواند بحکومت بختیاری برسد ولی بخت با او یار نبود و با همه رشادتها و جنگهایی که کرد سرانجام سرکوب و از صحنه خارج شد عیب دیگر رجبعلی که در فصلی جداگانه آورده‌ایم داشتن روح سرکشی و عصیانگری است که همه هم‌تبارانش با این شیوه او موافق نبودند. زیرا گردنه زنی و دزدی در هیچ دوره تاریخ قابل توجیه نیست. منطقه فعلی بیلاقی آسترکیها در سراب شامسیری شاهون و پیشکوه موگونی چالقدار

سفید و الیگودرز وازتا و منطقه قشلاق آنها بنوار هفت و چار، بنوار زلکی، بنه آفروتن بو خدا، شاه نشین و گله امیری است. تیره گاهیوند عبارت از چهار اولاد است، ۱- اولاد شمسی

۲- اولاد شیرازی ۳- اولاد فرامرز ۴- اولاد قیصر

تیره بهرامیر (بامیر) از پنج تش تشکیل شده، ۱- تش محمد رضاوند ۲- تش دوست محمدوند ۳- تش صفروند ۴- تش آدینهوند ۵- تش زیلاوند

الف - تش محمد رضاوند شامل ۶ اولاد است، ۱- اولاد غلامرضا، ۲- اولاد آدین علی ۳- اولاد رسول ۴- اولاد حاجی عرب، ۵- اولاد محمد، ۶- اولاد علی (ابولی)

ب - تش دوست محمد شامل دو اولاد است، ۱- اولاد خورشید، ۲- اولاد گیلونی تیره کاوشه Kaoseh شامل ۲ تش می باشد ۱- تش اسد خمکار، ۲- تش عبدالله

الف - تش اسد شامل چهار اولاد است، ۱- اولاد محمد رحیم، ۲- اولاد کربلانی حیدر ۳- اولاد دویسی ۴- اولاد کربلانی لطیم *lazim*

ب - تش عبدالله شامل سه اولاد است، ۱- اولاد غیب اله ۲- اولاد فرج اله ۳- اولاد اسداله تیره اسوند *asvand* شامل سه اولاد است ۱- اولاد خدا بخش ۲- اولاد اتابک

۳- اولاد نجف، تیره شمال *tosmal* شامل سه اولاد است ۱- اولاد نظر علی ۲- اولاد حبیب ۳- اولاد شاهقلی سلطان، دربار و وجه تسمیه آسترکی بنظر می رسد که واژه

آسترکی از شتروک ناخوخته یا آستروک یکی از پادشاهان ایلام گرفته شده باشد و چون از دوران قدیم بر روی بزرگان کلمه آکه نمونه بزرگی و دلاوری بوده اضافه کرده اند که شده

آستروک و یاه نسبت که در همه موارد به آخر اسامی افزوده می شود به آن اضافه شده و تبدیل به آسترکی شده است در صورتیکه این تحقیق درست باشد طایفه آسترکی قدمتی به

بیش از پنجهزار سال پیدا می کند و با توجه به سنگ نوشته، یافته شده از عقیلی که نوشته من آتاشکال پادشاه ایلام فرمانروای سرزمین های آنزان و آنتشان و کوه های آن خطه هستم یکی

از مردان نام آور تیره آسترکی شادروان حیدرقلی آسترکی بود که روزنامه خلیج فارس را می نوشت وی یکی از میهن پرستان بنام بود که سالها دوش بدوش ملیون نهضت دکتر

محمد مصدق برای استیفای حقوق ملت ایران در جهت ملی شدن صنعت نفت فداکارهای شایسته نمود که در اینجا نام ارجمندش را پاس می داریم در پایان از آقای علی بهرامی

آسترکی که نام تش ها و تیره های آسترکی را داده اند تشکر می کنم.



## ده چشمه و فارسان

پیش از این در کتاب‌های خود کتیبه تاریخی پیرغار را دیدیم که مزحوم سردار ظفر وسیله کوهکنان فرهاد گونه شرح رویدادهای تاریخی زمان مشروطه را بر سینه کوه حجاری نموده بود که در اثر بی‌توجهی می‌رود که خطوط آن خراب شود و یک نقش گویا و خاموش گوشه‌ای از تاریخ ایرانزمین محو گردد، روزگاری این سردار بختیاری که هم مرد شمشیر بود و هم مرد قلم زمان‌های فراغت خود را از جنگها در این گوشه دنج می‌گذراند که امروزه چشمه‌سارانش شاهدان گویا و خموش آنروزگارانند و درختان تناورش برگ‌های خود را در دست کف بین پیرباد می‌گذارند تا بدانند که در طالعشان چه نوشته شده است، قلعه بزرگ و تاریخی سردار ظفر در قلب ده چشمه کتابی بود که بر دیدار کنندگان راز خود را می‌گشود و از گذشته‌های دور حکایت می‌کرد، این قلعه تا سال ۱۳۴۰ بر پا و استوار بر جا بود تا آفتاب روزگار خوانین که بمانند آفتاب نموز دیگر گرمی و حرارت خود را از دست می‌داد به افول گرائید گروهی بر آن شدند که ده چشمه را یکجا بخرند و آثار عظمت و سرداری، ایران‌مداران را بردارند، ده چشمه را خریدند و قلعه را نیز که در قلب آن جای داشت! و باکلنگ جهل بر سرش فرود آوردند تا هم آثار سردار را از بین ببرند و هم اگر دقینه‌ای با گنجی در زیر آن یافتند به غنیمت بگیرند، هر چه بود جای قلعه جو کاشتنند و دیگر فردا هر کس آمد به ده چشمه گوئی نه خانی آمده بود و نه شاهی رفته بود و امروز ما شاهد درختان بیدی هستیم که از غم روزگاران تبدیل به بید مجنون شده‌اند که بر جای قلعه بزرگان روئیده‌اند، آنجا که شبی را بیاد دارد که جعفرقلی چرمهینی، رضا جوزداتی و نایب حسین کاشی را به مهمانی طلبیده که نه با روی خوش بلکه زنجیر بر گردن که براستی سردار ظفر شیرگیر آنان را به بند کرده بود تا ایران بیاساید، براستی ای روزگار تا سازگارا هیچکس با دو روی سکه تو همگام نشد! ما، بزرگان ده چشمه امثال حاج آقارحیم یداله‌ی، کر معلی قاسمی، تیمور بزرگ‌نیا، تقی مالکی غریب جان مالکی و حاج حسین صفدری را بشهادت می‌طلبیم که گواهی دهند نقش روزگاری را که در آن جاری بوده‌اند که اگر آنها زهر داشتند

پادزهر هم داشتند. من خط مبخی چشمه‌ها را می‌خوانم و راز روزگاران را بر برگ برگ درختان ده چشمه می‌توانم ترجمه کنم که با تاریخ این سرزمین رویشی داشته‌ام و با نوازش باد و باران و تابش خورشید مهربان این دیاراً و اینرا که می‌نویسم حاصل تجاربی است که در این دانشگاه خاموش فرا گرفته‌ام آنجا که قنبر کیشخالی سر راهزنان یویراحمدی را در توبره نهاده و بحضور سردار ظفر می‌گذارد و جایزه می‌گیرد، به پندار شما بی انصافی است؟ اگر چنین است، گهواره بدوشان کوچرو بختیاری چه گناهی کرده بودند که با صغیر گلوله این اشرار خوابشان آشفته گردد و با گهواره و کودک از کمر کوه قارون بدره پرتاب شوند، کمی در فرو دست ده چشمه می‌رویم تا با فارسان آشنا شویم.

امروزه جمعیتی با تقریب ۳۰ هزار نفر از شاخه‌های بهداروند، چهارلنگ، سعید دیناران و کاشانی و تعدادی شهرنندان، شهرستان فارسان را تشکیل می‌دهند و اولاد مشروحه زیر در تشکل خود به این شهر رونق بخشیده‌اند اولاد فاضل، بهرامی، احمدی، حیدری، قربانی، اسکندری، مرادی، نبی‌زاده، نصیری، خسروی، امیریان، ترابی، صفاری، جمشیدی، ارشادی، عزیزیان، معینی، امینی، زراعی، طالب‌زاده، مالکی، دهقانی، عباسی، صالحان و همچنین خانواده‌های یدالهی، منصور، اسدی، که برادروار در کنار یکدیگر فارسان را تشکیل می‌دهند کلاتتری فارسان قبلاً بعهدہ آقا میرزاخان، آقا قاسم یدالهی، افراسیاب، عزیزی و آسلیمان اسلامی بود بعداً حاج رحم خدا زراع، حاج یداله معینی، حاج یاورترابی، حاج‌اله مراد زراع، حاج غلامعلی مالکی سرپرستی اولاد مختلف رابعهدہ دارند.

در حال حاضر دکتر حاجی‌زاده، دکتر بهرام اسلامی، دکتر مرادی، مهندس خسروی، مهندس معینی، تیمسار اسلامی، تیمسار لطیف امیریان و چهره‌های ارجمند دیگر از چهره‌های مشهور این شهرند.

افراد مبارزی که در صحنه بوده‌اند: حاج ابوالقاسم امیریان، امیرزاده مالکی، امیرزاخان فاضلی، حاج رحم خدا زراع، که در همه حال از حقوق فارسان دفاع کرده‌اند، در این زمان که من این آگاهی‌ها را بدست آوردم همتیار گرامی منوچهر مرادی فرزند آیوسف فرماندار شهر فارسان بودند. در پایان لازم می‌دانیم از آقای صیغور قاسمی که از متفکران ده چشمه و علاقمندان به این خطه ارجمند می‌باشد بخاطر اطلاعاتی که در اختیار ما نهادند تشکر نمائیم.

## طایفه کیارسی

طایفه کیارسی که در آبدان کوچک، شکل، گذارلندر و آب قلعه زندگی می‌کنند بیلاقتشان نازی گام و منطقه دورک می‌باشد از هزار خانوار، جمعیتی معادل هفت هزار دارند که در سه تیره متمرکز گردیده‌اند ۱- تیره حاجیوند: این تیره به چهار اولاد تقسیم می‌شوند.

الف - اولاد اندی، ب - اولاد خسرو، ج - اولاد محمد، د - اولاد طاهر

۲- تیره درویش‌وند: به سه اولاد تقسیم می‌شوند.

الف - اولاد شنبه، ب - اولاد سخنور، ج - علیراد

۳- تیره نورالدین‌وند: به پنج اولاد تقسیم می‌شوند.

الف - اولاد یوسف، ب - اولاد کاظم، ج - اولاد رضا، د - اولاد کریم، ه - اولاد باران

رهبری طایفه قبلاً بعهده ملا اسکندر اسدی، ملا محمد محمدی، ملا علی داود خسروی

بوده و هر تیره از خود کدخدا و ریش سفید جداگانه داشته است.

تیره حاجیوند: زال اسدی فرزند اسکندر، علی بابا خسروی فرزند علی یاز، اسداله

حاجیوند

تیره درویش‌وند: کلعلی محمدی، ملاجلال محمدی

تیره نورالدین‌وند: ملاابدال کاظمی، ملا تیمور عجمی

از چهره‌های آشنا می‌توان مهندس فربرز علیخانی و حمید کیارسی رئیس شرکت‌های

خورزانش و گذارنوش را نام برد این طایفه با موری پیمان برادری و خین و چو دارند.

## طایفه بابااحمدی

طایفه بابااحمدی از طایفه بزرگ دورکی منشعب می‌شود که به هفت تیره تقسیم می‌گردد

دارای ۸۰۰ نفر خانوار که جمعیت آنان بالغ بر ۴۶۰۰۰ نفر می‌باشد تیره‌های آن عبارتند از:

تیره کشکی، تیره برام، تیره میراج (میرحاج)، تیره کوهی، تیره احمد فردینی، تیره ادبوی، تیره عرب، املاکشان در حومه مسجد سلیمان، اندیکا، قلعه خواجه در کوه ادیو، چالپوتک می‌باشد که به دام داری و کشاورزی اشتغال دارند و بسیاری از آنها در شهرهای اهواز، مسجد سلیمان و اصفهان و غیره پراکنده‌اند.

از قدیم سرپرستی طایفه باباحمدی بعهده حاج چراغعلی کریمی بود و بعد از او آسکندر کریمی و بعد از او حاج نصراله کریمی و سپس حاجت مراد کریمی و نوه آنان هم کدخدائی را دارند.

www.Bakhtiaries.com

شخصیت‌های این تیره‌های بشرح زیرند.

دکتر منصور کریمی فرزند حاج اسداله، دکتر علی قنبری فرزند فتاح، دکتر فرید کریمی فرزند حاج مرادی مهندس هوشنگ کریمی، مهندس فریدون کریمی، مهندس عباس کریمی فرزندان حاج اسداله، مهندس خسرو کریمی، چراغعلی کریمی، محمد کریمی فرزند آستار. همانطور که نام بردیم آقای دکتر علی قنبری نماینده محترم مجلس شورای اسلامی و صاحب امتیاز روزنامه زاگرس یکی از چهره‌های نام‌آور این طایفه می‌باشد. درباره چهره‌ها و نامها که گاهی در طایفه و یا اولادی بظهور می‌رسد باید سخن بیشتری داشته باشیم، سالها می‌گذشت و کسی نام یوش را در ذهن خود نداشت تا نیمای بزرگ شاعر سنت شکن قرن ما بروی صحنه آمد و نام این دهکده را بلند آوازه ساخت و چنین است آقای دکتر علی قنبری که از این طایفه باباحمدی برخاست و ذهن هم‌تباران خود و در بعد فراتر چهارم‌حال را بخود مشغول کرد او نخستین بار در سازمان عشایر ایران بکار پرداخت و ماهنامه ذخائر انقلاب را چاپ و منتشر نمود و سپس از سوی مردم بنماینده‌گی مجلس انتخاب و بر خلاف سیاست پردازان مصلحت‌گرا، راه و روش خود را مشخص و طریقه مردمی را دنبال نمود و توانست نقطه عطفی در بین هم‌تباران خود گردد و همچنین روزنامه زاگروس ایران بهمت ایشان بنحو مطلوبی چاپ و منتشر میشود، ما وظیفه داریم چهره‌های مردمی را تا هر جا که بر پایمردی خود ایستائی داشته باشند تجلیل کنیم و بقول سیاستمدار مشهور اروپائی که گفته است با افراد تا آخرین قدم بروید، گاه ممکن است آدم‌ها در نیمه راه

جهت بدهند، در آنصورت ما تا همان نقطه با آنان یار و همراه خواهیم بود که به پرستیز

آنان نهمان وارد نشود و مقام و ثروت روی آنان اثر معکوس برجای نهند. چهره دیگر طایفه بابا احمدی

آسهراب فرزند مرحوم حاج چراغعلی بود که رویروی خوانین ایستاد و هرگز سر به اطاعت

آنان در نیاورد و موجب گردید که قدرتی به طایفه ببخشد، زمانیکه علیمردان خان مردانی

چهارلنگ بر علیه رضاشاه می جنگید سرکردگان بابا احمدی از قبیله حاج چراغعلی کیخا،

عزیزاله قربان شکوهی، آبداله، احمد فخرالدین و قیلهاش تا آخرین لحظه پشت سر

علیمردان خان ایستادگی کردند بطوریکه بعدها مرحوم آسکندر کریمی فرزند حاج

چراغعلی سالها بچرم این حرکت در زندان قصر زندانی بود که هنگام کشتن علیمردان خان

آنان نیز آزاد شدند. شخصیت های بسیاری در این طایفه وجود دارد که در منابع اقتصادی،

سیاسی و اجتماعی کشور دست اندرکارند.

www.Bakhtiaries.com

## تیره کشکی

این تیره سرجمع طایفه بابا احمدی می باشند که از دو قیره بزرگ سراجدین وند و کشکی

تشکیل گردیده است تیره کشکی دارای اولادهائی بشرح زیر می باشند.

اولاد عرب: که بزرگ آنان در آغاز کیخا عوض و آحیدر بوده و در حال حاضر آنصراه

ناصریان سرپرستی این اولاد را بعهده دارد.

اولاد القاص: در آغاز کیخا محمد هادی در رأس اولاد بود بعدها نسل اندر نسل به

محمد حسین رسید و سپس مهدی و بعد از وی به آقای گودرز القاص واگذار گردید.

اولاد کریم: در ابتدا حاج چراغعلی و به ترتیب فرزندانش آسکندر کریمی، آعلی آقا

کریمی و آحاجتمراد کریمی سرپرستی اولاد را بعهده دارند.

اولاد بنیچی: اول آخداداد و سپس محمد آقا پسر برادر او به سرپرستی اولاد رسید.

اولاد کاظم: محمود بود که اکنون به آغلامرضا رسیده است.

اولاد خداداد: در آغاز آمختار بود و بعد سلسله مراتب به آخداداد رسید.

اولاد شنبه: سرپرستی اولاد با آمرید باقری بود و بعد به آذوالفقار رسید.

اولاد شمال: آخیزاله فرزند شکراله در آغاز سرپرستی داشت و بعد به ملاظهراب و سپس به آداراب باقری رسید.

اولاد امحمد رضا: در آغاز آاصلان رضائی، آکلبعلی رضائی، آقاجان رضائی بودند که در حال حاضر سرپرستی به باباخان رضائی رسیده است.

www.Bakhtiaries.com

## اعراب مقیم در بختیاری

برای تحقیق درباره اعراب منطقه چهارلنگ و هفتلنگ بمنزل آقای حبیب‌اله عسکری در تلخ آب مسجد سلیمان رفتیم که آگاهی وسیعی از محل سکونت و منشاء تاریخی آنان داشت و خود نیز از نواده‌های شیخ هیکل می‌باشد و بشرح زیر دانستنی‌های وی را می‌نگاریم، بعد از گسترش دین حنیف اسلام در ایران و براساس هم مرز بودن کشور ما با اعراب خلیج فارس گروه‌های مختلفی از اعراب بتدریج وارد جنوب ایران شدند و از آنجا به منطقه بختیاری مهاجرت کردند که بر اساس طبقه‌بندی فامیلی شرح داده می‌شوند.

۱- چهره مشخص این مهاجران شیخ هیکل بوده که در زمان خلیل خان و بدستور شاه عباس صفوی به منطقه لالی و اندیکا آمدند و قلعه‌ای در شهر لالی ساختند و جزء طایفه دورکی باب گردیدند. اولاد شیخ هیکل بشرح زیر می‌باشند:

۱- عسکری ۲- کلاتر ۳- بوستانی ۴- عبدالهی ۵- جمشیدی ۶- کمالی  
۷- یحیائی ۸- میرخانی ۹- شاهین‌پور

محل اقامتشان از بنوار تا رود زرد - دزملکان - بنوار تا دره خزینه و شهرکرد می‌باشد.  
۲- عرب‌های ابوظبی، این گروه بین عنبل و گنوند دو پارچه هم از آبادی عقیلی، وسعتی از اندیکا، ایذه، مرغاب و گزستان (جهاتگیری) اقامت دارند.

اولاد آنان عبارتند از ۱- نعمت‌زاده ۲- رشیدی ۳- بهداروند

۳- از خنافره شادگان عشیره‌ینی کعب

اولاد آنان ۱- چراغی ۲- بهرامی ۳- شمس ۴- خمیسی می‌باشند این اولاد از اعراب خنافره یا خنیفر می‌باشند که به کنگرپز معروفند و نیز به آنان آلبوقضی هم می‌گویند،

آلبوقسی‌ها بین خودشان در گذشته اختلافی روی داد که بختیار عرب از سوارکاران دلاور و جنگی را کشتند و همین بختیار است که درباره‌اش شعرهای حماسی سروده‌اند که علاءالدین خواننده بختیاری این اشعار را در ترانه‌های خویش خوانده است و اینان نیز جزء طایفه دورکی باب بشمار می‌آیند.

۴- عرب‌های براتی: که در عنبل، مکوندی، بشدان ایذه مرخا، نوتوگی و پرمیلا پراکنده‌اند اینان از طایفه بنی طرف می‌باشند و به آنان طرفی می‌گویند، اولاد آلبوشاه حبیبی از بنی طرف می‌باشند و در ایذه زندگی می‌کنند و چون منطقه بشدان که در دامنه کوه منگشت قرار دارد دارای تالایی است که برای پرورش گاومیش محیط مساعدی است در آنجا اقامت دارند، بیشتر اعراب مهاجر بختیاری به پرورش گاو میش اشتغال دارند که از شیر چرب آن برای تهیه انواع لبنیات استفاده می‌کنند بیلاق این اعراب در میزدج، چقاخور، شیمبار، تنگ گزی و دیمه و گرمسیر آنان در محدوده شهرستان ایذه می‌باشد.

۵- عرب‌های چهارلنگ: آلبوسیاخ یا بیت سیاخ که اولاد آنان بشرح زیر می‌باشد  
 ۱- اولاد شهبازی ۲- اولاد بهرامی ۳- اولاد سیاپور، اولاد مددی، اولاد سعدی، اولاد عرب شیخ که تبار همگی آنان از طایفه بنی کعب شادگان می‌باشد منطقه گرمسیری آنان در اطراف کالوسه مسجد سلیمان و بیلاقشان در بردشه ننادگون می‌باشد که همگی خورده مالکند و با طوایف چهارلنگ پیوند زناشویی دارند.

## گودرزها

اندکامدوم بهار تم نم بارون

کجه رهن گودرزیل وزته شوارون

اندیکا همیشه سرسبز و خرم است و بهارش مدامین پایدار، کجا رفتند گودرزها که از تکسواران بنام بختیاری بودند، این بیت قسمتی از حماسه جنگ‌های بختیاری مربوط به یکصد و پنجاه سال پیش است که سینه به سینه به ما رسیده است و حاکی از دلوری این تیره بوده است.

وجه تسمیه گودرزها را بدوران شاهنامه فردوسی می‌برند که از نسل گودرز می‌باشند آنان تیره‌ای از طایفه موزرمی دیناران هستند که به منطقه فریدن و سردشت دزفول مهاجرت کرده در جوار چهارلنگ محمود صالح زندگی می‌کنند و از دوران گذشته در دستگاه خوانین بعنوان تک سواران دلیر مطرح بوده‌اند و بیشتر پیروزی‌های خوانین در جنگها مرهون آنان می‌باشد، گودرزها چهار اولاد هستند که فتح‌اله و محمد دو برادر بودند و شنبه و باوا دو برادر دیگر در گذشته شخصیت‌های مطرح عبارت بودند از آقا مهرباب گودرزی و کلبعلی و حاج رئیس فتح‌اله، شنبه، محمد، باوا تعدادی از سواران گودرزی به‌مراه علیمردان‌خان معروف به شیرعلی مردان با رضاشاه به پیکار برخاستند از جمله ملاخان باباپرونی و امهرباب گودرزی به‌مراه او بزندان افتادند که بمدت ۵ سال در زندان بسر بردند.

از گودرزها سوارکارانی که به‌مراه شیرعلی مردان در فیرد سفیددشت بودند عبارتند از: آقا مهرباب، آمیر، آقاپاپی، محمدرحیم، ملاعلیخان، کدخدا عبدالحسین، آقا حسن، سبزعلی، صیدال، حسنگلی، ملافتح‌اله

در اینجا فرصتی دست داد تا از حافظه کهنسالان تیره گودرزی استفاده کرده از مشخصات برخی سواران که با شیرعلیمردان در جنگ سفیددشت حضور داشتند نام ببریم.

از تیره برون:

آقا بهمن، آقارحیم، ملاخان بابا، آسیدی، آفاضل، ملاکوچیر

از تیره محمدوند:

آقلی، علی قاسم، داراب

این سوارکاران دلاور در جنگ جمع‌فولی چرمهینی، رضا جوزدانی و علی نقی چی که از یاغیان روزگار خود بودند نیز شرکت داشتند که به قلع و قمع یاغیان انجامید و چند تن از آنان نیز در این جنگ کشته شدند.

از اشعار حماسی آنان چند بیتی که سینه به سینه نقل گردیده در اینجا می‌آوریم:



هم رحیم یا لا سرم داراب به راسم  
 به دیر بین سیل ایزنم گمرته دیاره  
 ز تهرون زیدم بدر کیچس چه تنگه  
 سنگر گودرزیل ری به برافتو  
 کا امیر پیش جنگم و مهرباب وزیرم  
 برد شهینه ساگره افتو نشسه  
 منجول آقا مهرباب دین رهد به گرده  
 چس عقاب در ایخوره و نی نشینه  
 اشنیدم آقارضا اؤید ز فارسون  
 مهرباب خون به جنگ مرو حیفه از جوریت  
 دلم سود، دلم برشت، سی هر سه شیرون  
 هوهنی سیلم تکررد کردن تقاصم  
 بگمون خاطریم بیلر سواره  
 هر کجه سیل ایزنم جنگ تفتنگه  
 به سر دشمن زتن هی تیر بر تو  
 بارلا یاری بکن من جنگ نمیرم  
 آچسراخان گره دستاین بته  
 چس عقاب در اخوره به دور باده  
 درو از نه بشکنه تاخان بوینه  
 مهرباب خون شمشیرکشی ره به نیاسون  
 به شلک باوادی تیر خورده زونیت  
 حیدروس عیدال بمرد مهرباب کنه جون

در خاتمه لازم بیادآوری است که در این بخش از معرفی گودرزیاها از نوشته آقای مام  
 گودرزی که از جوانان آگاه این تیره بود استفاده کردیم که بدینوسیله از لطف ایشان در تهیه  
 این دانستنی‌ها تشکر می‌نمائیم.

## تیره برون

تیره برون که جزء طایفه بزرگ کیان ارثی بودند در اثر درگیری‌های محلی به سه شاخه  
 تقسیم می‌شوند، یک قسمت از تیره برون به چهارلنگ محمود صالح مهاجرت می‌کنند و با  
 همان اصالت کیان ارثی در فریدن، درک آبادند، باصطلاح سردسیرشان و منطقه قلعه تل  
 گرمسیرشان است، یک قسمت هم در دوروستای ماهور برنجی سفلی و علیا مسکن گزیدند  
 و با همان اصالت کیان ارثی قسمت سوم بنام اولاد شنبه (خیرعلی‌وند) در منطقه عقیلی

روستای بدیل زندگی می کنند.

برون جمعاً از چهار اولاد تشکیل می شود: ۱- اولاد چیزعلی وند ۲- اولاد سبزوآروند  
 ۳- اولاد حسن وند (حسه وند) ۴- اولاد فیض‌اله  
 آقا رحیم برون در جنگ دشت شیر کشته شد، علیمراد برون نیز در جنگ دشت شیر  
 رشادت بسیاری از خود نشان داد، خانبابا برون از متفکران تیره برون بوده و مباشر  
 محمدعلی خان مردانی برادر علیمردانخان مردانی بوده است.  
 علیمراد برون، سیدی برون، محمد برون، آقاسی برون در جنگ علیمردانخان و جنگ  
 دشت شیر بطور چشمگیری درخشیدند.  
 آقایان بود ز جمهوری از طایفه برون ریشه گرفته اند و می گویند که از تبار بود زجمهر  
 حکیم اند، قلعه برون در اندیکا متعلق به طایفه برون می باشد.  
 برون‌ها جمعاً خانوارشان ۱۲۰۰ و جمعیتی معادل هشت هزار نفر را دارا می باشند.  
 آقای حسین چهارلنگ مقیم شوشتر نو که از برون‌های آگاه و روشنفکر است این  
 اطلاعات را در اختیار ما نهادند که از محبت ایشان سپاسگزاریم.

### سرگذشت طایفه شیران

نادرشاه افشار چون در جنگ‌های برون مرزی از جنگاوران بختیاری استفاده می کرد و  
 بخصوص جنگجویان ایل شیران، چون این طایفه در سوارکاری و جنگاوری معروف بود،  
 نادرشاه هر منظوری که درباره این طایفه شیران داشت ب فکر تقسیم شدن آنان افتاد و آنان را  
 تقسیم کرد و قسمت زیادی در کوی افوشیروان و بیدآباد اصفهان و تعدادی دیگر را در  
 چهارمحال بختیاری و خوزستان و طوایف مختلف بختیاری برد. بقیه که بصورت یک طایفه  
 در آمدند در خاک آبا و اجدادی خود مشغول کشاورزی و دامداری می باشند لپر و سنگه و  
 دو دره که راه تونل داخلش افتاده است و دو بند و تکاب و قسمتی از بلوط بلند این محلها  
 که نامبرده شد محل قشلاق نشین این طایفه است و محل ییلاق نشین طایفه شیران شلیل و  
 اطراف آن و کوه گره و طایفه عرب که یک تیره از ایل اورک است و چون در شلیل زندگی

می‌کنند تقریباً شصت سال پیش مرتضی قلی‌خان صمصام ایل‌خانی بختیاری بود با توافق سران شیران موافقت کردند که کوه گرد را به طایفه عرب دادند و حالا بصورت برادرانه با هم زندگی می‌کنند و در جنگ‌های درون مرزی با هم همیار هستند، می‌گویند زنی از شیرانیان اصفهان در قدیم پسری داشت اسمش محمد بود، محمد مریض شد و محللهایی که نام برده می‌شود در دو بند سینه کوهی است معروف به سینه منار که در آن زمان باغ بود و حالا آثار درخت‌های انار و انگور در آن هست و بطور بزرگی (خودرو) در آنجا می‌روند و آن زن که در بیدآباد اصفهان بود به لهجه محلی می‌گفت: مهمدم بسی درمانش انار است، انار شیرین سینه منار است.

و یکی دیگر از اشعار آن زمان: تنگه طولی شلیل دو طرف آن همس درخت چناره و بید و انگور داره، تیرانداز ایل شیران چی مرگ اباره. طایفه شیران به چند تیره تقسیم می‌شود: کی سبزه‌علی - میرشهواری - ملاابراهیمی - خواجه - داوری - میربرات ملکی - امیر - تیره‌های کی سبزه‌علی و میرشهواری - شاخه‌هایی از تیره امیر می‌باشند، در نقشه‌ای که در کتاب دوم تاریخ و فرهنگ بختیاری آورده شد محل استقرار تیره شیرانی مشخص گردیده است، شیرانی‌های مقیم اصفهان دارای شخصیت‌های ممتاز علمی می‌باشند که از آنجمله به دکتر شیرانی استاد دانشگاه و اساتید دیگری که در دانشگاه فعالیت دارند و اغلب پزشکان شیرانی که در اصفهان و شهرهای دیگر به طبابت مشغولند بویژه شاعران ارجمند شیرانی بنامهای علی شیرانی «صحت»، محمدجعفر نوابخش، فضل‌اله شیرانی «سخا» و حسن شیرانی «رهر» از سخنوران نام‌آور شیرانی در اصفهان می‌باشند، آنچه که شخصاً از همت و همیاری شیرانی‌های مقیم اصفهان مشاهده کردم این نکته در ذهنم تداعی شد که بختیارها هر جا باشند سنت‌های شکوهمند ایل را فراموش نمیکنند و هیچگاه در سنت سایر اقوام حل نمیشوند و این اصالت تباری آنها را می‌رساند.

گروهی از برادران شیرانی در منطقه آل خورشید جانکی استقرار دارند که کلاتر آنان آغیطان شیرانی و آعلی میرزا شیرانی و فرزندان آنان آعلی میرزا بیژنی و آعلی رضا و آغلارضا و حمیدرضا بیژنی می‌باشند که از احترام و محیویت خاصی برخوردارند.

## حماسه علی آقا امیری شیران و همیارانش

در سال ۱۳۲۳ شمسی اشرار طیبی سرحدی بدستور خوانین خود آمدند در کوه گره و تعدادی آبادی از اولاد فتح‌اله و علی آقا شیرانی بغارت بردند شیرانی‌ها بدنبال غارتگران رفتند و غارتگران طیبی در رودبار اولاد حاجی علی که رسیدند غارت را از راه بلوط بلند بردند فقط یک گله میش نمونه مال مشهدی زینل بود که از راه امامزاده شهسوار، ولی طیبی می‌خواست برای خودش ببرد و رزم‌آوران تقسیم شدند بدنبال ولی طیبی. علی آقا امیری شیران با چند نفر تیرانداز دنبال ولی طیبی را گرفتند و شروع به تیراندازی کردند و علی آقا شیران با هدف‌گیری صحیحی بسوی ولی طیبی تیراندازی نمود و او را بهلاکت رسانید و یارانش فرار کردند و علی آقا از آب به آن طرف رفت و گله را برگردانید و گله را بردند به کوه گره به صاحبش تحویل دادند، ضمن تیراندازی بسر کردگی آیداله طهماسبی اولاد بدنبال غارتگران رفتند بلوط بلند و شبیخون به غارتگران زدند و غارتگران فرار کردند رفتند و جنگاوران محلی غارت را آوردند در تلخ آب شلیل و در حال استراحت بودند که اشرار شکست خورده طیبی با قشون بهمی بسر کردگی عباسقلی و حسنقلی پسرش برخورد می‌کنند و بدنبال غارت از دست رفته‌شان برگشتند چون آنها زیاد بودند و رزم‌آوران محلی در حال استراحت بودند، قشون دشمن در تلخ آب شلیل به آنها برخورد می‌کنند و چندین نفر از طرفین کشته شدند و حسنقلی پسر عباسقلی بهمی با چند تیرانداز خونخوار دنبال آیداله طهماسبی را گرفتند که ننگش را بگیرند. آیداله طهماسبی با مهارتی که به تیراندازی داشت یک درخت بلوط را سنگر خود قرار داد و حسنقلی را هدف گرفت و او را به هلاکت رسانید و چون عده‌شان زیاد بود غارت را بردند و عباسقلی آمد بالای سر پسرش حسنقلی و بلهجه محلی گفت: حسنقلی برو، برم به دات بگم حسنقلی دادم بجای یک بزبز آمدم. یعنی حسنقلی پدرم! حالا که بخانه رستم بمادرت بگویم که جان حسنقلی را با یک بز معامله کردم شرمم باد!

نگارنده: بدینوسیله از آقای امان‌اله شیرانی که از مسجد سلیمان نوشته‌شان را درباره

طایفه شیرانی و حماسه علی آقا امیری شیران برای درج در کتاب فرستاده‌اند سپاسگزاریم و اضافه می‌کنیم که حماسه سلحشوری ایل بختیاری بوسیله رشادت و دلاوری امثال علی آقا امیری‌ها بوجود می‌آید و با همت همین رادمردان است که شکست ناپذیری ایل تضمین می‌گردد.

www.Bakhtiaries.com

## امامزاده سلطان ابراهیم

همتیار عزیزمان نوراله مرادی نوروزی تحقیق جالبی در مورد این امامزاده نموده‌اند که بلحاظ اهمیت پاراگرافی از آنرا در این بخش می‌آوریم، ابراهیم مرتضی معروف به سلطان ابراهیم دومین فرزند موسی کاظم علیه‌السلام می‌باشد، وی بعد از ورود به ایران از اصفهان راهی بختیاری شد (اضافه می‌کنیم که آنزمانها سرزمین بختیاری مامن و پناهگاه خوبی برای این اقلیت مذهبی شیعه بود که از چنگ خلفا گریختند و به قلب بختیاری که مؤمن به خانواده علی علیه‌السلام بودند پناه جستند چنانکه صدها امامزاده بطور پراکنده در اقصی نقاط این سرزمین وجود دارد) وی در دامنه‌های کوه زندان رحل اقامت افکند و بمدت سی و سه سال مردم را ارشاد و بدین اسلام و شیعه جعفری دعوت نمود وی مکتب بزرگی دایر کرد که شاگردان آن مکتب خود هر کدام قطبی شدند و دعوت مردم را بعهدہ گرفتند از جمله آنان می‌توان به سیداحمد روزبه که مدفتش در یکت گله می‌باشد اشاره کرد.

سرانجام سلطان ابراهیم در منطقه کارتای فعلی دارفانی را وداع گفت که قبر او زیارتگاه تمام منطقه می‌باشد وی صاحب پنج پسر و یک دختر بوده که مقبره فرزندان در همین روستای کارتا می‌باشد شجره‌نامه سلطان ابراهیم بوسیله قاضی‌ها نوشته شده که در دوست سال پیش همه جا می‌رفتند و به تنظیم شجره‌نامه می‌پرداختند.

بازماندگان آنان هم اکنون در شوشتر و سایر شهرها پراکنده زندگی می‌کنند، موقعیت جغرافیایی منطقه کارتا در فاصله ۵۰ کیلومتری شمال شهرستان ایذه قرار گرفته و رودخانه کارون پس از طی پیچ و خم‌های مسیر سوسن در فاصله ۳۰ کیلومتری از کنار روستاهای کارتا می‌گذرد از ایذه که حرکت کنیم روستاهای بیون، تاکوتر، تخت کاشان، کاشکلی، ده شیخ می‌گذریم و بمسافت یکساعت و ۱۰ دقیقه را با قایق بر روی رودخانه کارون طی

می‌کنیم تا به ساحل کار تا برسیم و از آنجا یک کیلومتر سربالائی را از کوه بالا می‌رویم تا به مقبره سلطان ابراهیم برسیم نگارنده شخصاً در فاصله مسافت آبی آثار تاریخی مهمی را مشاهده کردم که هرگز در لیست آثار تاریخی ایران ثبت نشده که احتمالاً بدوره‌های الیمائی، اشکانی، و ساسانی مربوط می‌شود خرابه‌های پل عظیم سوسن با پایه‌های مکعب قطور از مهمترین این آثار می‌باشد که احتمالاً مربوط بدوران ساسانیان می‌باشد که با دیدن این آثار انسان یاد شعر معروف می‌افتد که می‌گوید:

این خطّ جاده‌ها که به صحرا نوشته‌اند      پاران رفته بسا قلم پا نوشته‌اند

سنگ مزارشان همه سر بسته نامه‌هاست      کز آخرت بس مردم دنیا نوشته‌اند

معماری مقبره سلطان ابراهیم که نوعی کله‌ورزی است در بعدی از تاریخ معماری اسلامی در تمام آرامگاهها بر جای مانده که شاخص آن مقبره دانیال در شوش می‌باشد، در این ساختار از مصالح موجود در منطقه استفاده شده است، رمز ایجاد بقعه‌ها و آرامگاهها در منطقه بختیاری که بیشتر بر فراز تپه‌ها و کوهستانها قرار دارد از یکتوع صعود نیروانائی حکایت دارد و از دو اندیشه منشاء گرفته.

۱- معمولاً این امامزاده‌ها پس از گریز از جنگ مأموران خلیفه‌ها و پناه بردن به این منطقه برای حفظ جان خود و تسلط بر مهاجمین، زندگی خود را بر فراز قلعه‌ها قرار می‌دادند که بعد از مرگشان در همانجا دفن شده‌اند.

۲- به پیروان خود بفهمانند که هر چه انسان بر فرازتر زندگی کند بخدا نزدیکتر می‌شود و ضمناً گوشه دنج و خلوتی است برای عبادت و نیایش پروردگار.

البته این نظریه حاصل استنباط خود من است و شاید انگیزه‌های دیگری نیز داشته باشد بهر حال امامزاده سلطان ابراهیم و شاهزاده عبدالله در حال حاضر از زیارتگاه‌های معتبر منطقه بختیاری می‌باشد در حال حاضر کلیدداری و متولی‌گری امامزاده را سادات بمعهد دارند که در شش تیره بشرح زیر معرفی می‌شوند این سادات که در ۱۵۰۰ خانوار در کارتا و سایر مناطق پراکنده‌اند که رهبری آنان در گذشته با سیدتقی هاشمی موسوی، سیدداراب موسوی رحیمی و سید کرم موسوی بوده و اکنون رهبری سادات با آقایان سید آموسوی، سید ابراهیم موسوی، سید کرم موسوی، سید محمدجواد موسوی، سید آقا طلا موسوی خادمی و سید ابراهیم صالحی می‌باشد.

## دهستان بلواس و حومه

دهستان بلواس - بولواس - ابوالعباس که در اصطلاح دولتی ها دهستان منگشت نامیده می شود در شمال شرقی باهملاک جانکی قرار گرفته که با روستاهای اطراف حدوداً ۱۰۷۶۲ نفر جمعیت دارد. مردمان این خطه با گویش جانکی تکلم می کنند که یکتوج گویش لری به دلیل هم مرز بودن با استان بویراحمد و معاشرت با ایل بهشی که گویش تلفیقی می باشد بوجود آمده است. و این تأثیر پذیری در آوازه ها و موسیقی منطقه نیز مشهود است. جمعیت دهستان بلواس بدون حومه ۲۱۵۲ نفر می باشد.

این دهستان در دامنه کوه بلند آوازه منگشت قرار دارد و از آنجا که کوه منگشت در تمام فصل زمستان برف فراوانی را بر دوش خود دارد سبب می گردد، که این برف با آب شدن خود در بهار و تابستان مخزن های آب زیرزمینی بوجود آورد که بعد از سرما و گرم شدن زمین - چشمه هایی با آب سرد پدید می آید. مانند چشمه بزرگ گندمکار و توف اسید و صدها چشمه دیگر - که بخش عظیمی از آب رودخانه بلواس را تأمین می کند و ناگفته نماند که در سرتنگ مال آقا دهانه غارمانندی وجود دارد که سرچشمه اصلی رودخانه بلواس است و در اصطلاح محلی (کوره) نام دارد.

این دهانه که در ارتفاع سیصد متری یک کوه زیبا و پرلز چوبل بنام شنازدالون قرار دارد آبشاری را پدید می آورد که چشم هر انسان زیبایی را بسوی خود معطوف می کند. این دهانه در فصل زمستان بی آب است. ولی سی و شش روز پس از نوروز و گرم شدن زمین و در سپیده دم و طلوع خورشید عالم تاب آب فراوانی را بیرون می دهد. که در اصطلاح محلی سی و شش گفته می شود.

نزد این مردم سی و شش یعنی خوشحال شدن مردم منطقه.

در ضمن قابل ذکر است هر سالی که برودت سرما زیاد باشد حدوداً یک هفته در زیاد شدن آب تأخیر بوجود می آید. در ساحل کنارانش سبزه و گل های رنگارنگ و صطرافسین

بسیاری روئیده که منظره زیبای را به آن بخشیده است و روستائی هم در قسمت شرقی دره وجود دارد که همان «مال آقا» می باشد جاذبه تابستانی این دره از شگفتی های این منطقه است که می تواند اردوگاه تابستانی زیبایی بوجود آورد که بیشتر بدرد آموزش و پرورش می خورد با هزینه کمی هم می توان این اردوگاه تابستانی را بوجود آورد آب این دره در تمام طول سال جاری است و هوای مطبوعش بیشتر برای درمان بیماران ربوی مطلوب است.

در اینجا لازم می دانیم شرح مختصری درباره مال آقا بدهیم از دامنه منگشت که به ضلع شرقی بلواس مربوط می شود دره ای به طول سه کیلومتر ایجاد گردیده که برقاب قله منگشت پس از ذوب شدن از این دره به پاتین می آید و در دو سوی دره درختان بلندی رشد و نمو یافته است به هر حال آب رودخانه پس از مشروب کردن مال آقای بسیار زیبا که امیدواریم در آینده یکی از بهترین جاهای توریستی منطقه جانکی باشد به طرف روستای ریاط سرازیر می گردد. و بعد به روستای چیدن و سپس به دهستان بلواس می رسد. و جان تشنه درختان تاک و انار پر اشتهار بلواس و شالیزارهای برنج را سیراب می کند ناگفته نماند که به دلیل عدم آگاهی مردم منطقه نسبت به قداست درخت، بخش عظیمی از این درختان خدا را قطع نموده و نگذاشتند دانه های زیبای این انار شیرین آب دار و سرخگون را زنان و دختران بلواس به رسم نیاکان خود در کول پوستی که خاص منطقه بختیاریست بریزند و همچون گذشته به شهرهای اطراف خصوصاً مسجد سلیمان بفرستند تا یاد و نام بلواس و بازار گذشته مسجد سلیمان در ذهنها تداومی شود.

برنج بومی این منطقه نیز از شهرت فراوانی برخوردار است که نام محلی آن چمپاست و هنگام پخت عطر و بوی آن در هوا پراکنده می شود و تا صدها متر دورتر این بو به مشام می رسد - مرحوم حاج علی قلی خان سردار اسعد در کتاب خود تاریخ بختیاری به نقل از سراسنون هنری لایارد می نویسد که بوی برنج بلواس تا فرسنگها می رسد.

اگر چه این بو در حال حاضر به دلیل پیدایش آسیاب های برقی و صنعتی کمتر شنیده است. اما به دلیل اصالت ذاتی این برنج هنوز هم این بو حس می شود. و زمانی که لایارد می نویسد زنان برنج را با آسیاب های دستی به نام ترنک پوست می کنند و سبوس آن از دست نمی رفت. و ترنک کردن نیز آواز خاصی داشت که زنان هنگام کار ترنک دسته جمعی می خواندند.



هفت آسیاب آبی در بلواس وجود داشت و روستاهای اطراف نیز هر کدام خود آسیابی داشتند آب چند تا از آسیاب‌های بلواس را جوی چک یعنی بر آمده که بزرگترین جوی منطقه جانکی است تأمین می‌کرد. این جوی زیرزمینی و قنات‌های آن که برای لایروبی ساخته شده‌اند به دوران‌های بسیار دور و شاید قبل از اسلام می‌رسد. مصالح مورد مصرف این جوی سنگ و نوعی ساروج می‌باشد. که در محلی بدان ریم آهن می‌گویند.

از دیگر بناهای قدیمی پیش از اسلام آتشکده‌ایست که در زیر تل دزکی قرار داشته و با نام گنبدی معروف بوده است که به دلیل عدم آگاهی و استفاده از مصالح آن مردم این بنای با ارزش و یادگار نیاکان خود را برانداختند.

حدوداً پنج سال پیش به دلیل بارش فراوان باران در اطراف بنای یاد شده دریچه‌ای سر از خاک بیرون آورد که حکایت از یک زندان و یا یک شهر زیرزمینی می‌کند یا مدخل‌های تو در تو و یک راهرو که بنده به اتفاق چندتن از دوستانم به درون آن وارد شدیم و به دلیل تاریکی و وجود آب فراوان و بوی نم نتوانستیم زیاد در آنجا بگردیم اما در طاقچه‌های آن جای دود به درستی هویدا بود.

همچون دیگر مناطق بختیاری در گوشه و کنار این دهستان بردگوری‌های بازمانده از دوران زردشت به چشم می‌خورد که در سینه کوهستانها کنده شده و هر کدام از این حفره‌های بردگوری بیش از ۴ متر مربع نمی‌باشد و چنین برمی‌آید که محل گذاشتن استودان یا استخوان مردگان زرتشتی بوده است.

از مانجینیک یا منجینیک که ایالتی بوده است (باغملک امروزی) جاده‌ای ساختند که تا مال آقا امتداد داشته است. بازمانده پلها و سنگچین‌های اطراف آن که با گچ و ساروج معماری خاص منطقه در تمام طول مسیر به چشم می‌خورد و به نقل از اهالی، این جاده را برای اینکه فرمانروا و یا حاکم وقت مانجینیک به اتفاق ملکه خود برای تفریح و تفرج به بلواس و یا مال آقا برود ساختند - روایت دیگری که سینه به سینه مانده است. می‌گویند خروسی بر روی بام خانه‌ها از مانجینیک به بلواس می‌آمد این روایت حکایت می‌کند از اینکه این دیار در گذشته جای آبادی بوده و نشانه وجود شهر است، چون از منجینیک تا بلواس پنج کیلومتر مسافت می‌باشد. پنجهزار متر شهر ساخته شده و خانه‌های بهم پیوسته در مسیر یاد شده جایی است بنام اونک که تپه‌ها و خرده سفال‌های رنگی و سنگ‌های

تراشیده و گورهای قدیمی و قنات‌های خراب شده به چشم می‌خورد. از بناهای بعد از اسلام بلواس می‌توان به بقعه پیر سربخش که اهالی بدان امیرالمؤمنین می‌گویند اشاره کرد. کاروانسرا و هوش (حیاط) امارت و مسجد بلواس از دیگر بناهای تاریخی می‌باشد.

www.Bakhtiaries.com

طوایف دهستان بلواس عبارتند از:

← شیروانی

← یوسفی

یوسف شهریانی ← غالبی

← اسعدی

← بلواسیها

← شریفی

بلدرازی ← حبیبی

← مونس و تقی‌زاده با نام سوخته زاری

← حاجی زاده

← ناصری

← سلیمانی

← احمدی

آخوند احمد مکانی ← آخوندزاد

← امیری

← نظری

← صفاران

← ملاتی

ضمناً: حاجی‌زاده‌ها از بزرگان و معتمدین دهستان بلواس هستند که اصالت آنها به

طایفه بزرگ اورک می‌رسد و به تش کل کوهی معروفند.

شهریاری‌ها: در روستای چلچک در جنوب بلواس مسکن دارند و حدوداً سه هزار نفر جمعیت می‌باشند. و جزء طایفه کیان‌ارنی چهارلنگ محسوب می‌شوند که حدود سه قرن پیش از فلارد لردگان جانکی سردسیر به بلواس آمدند.

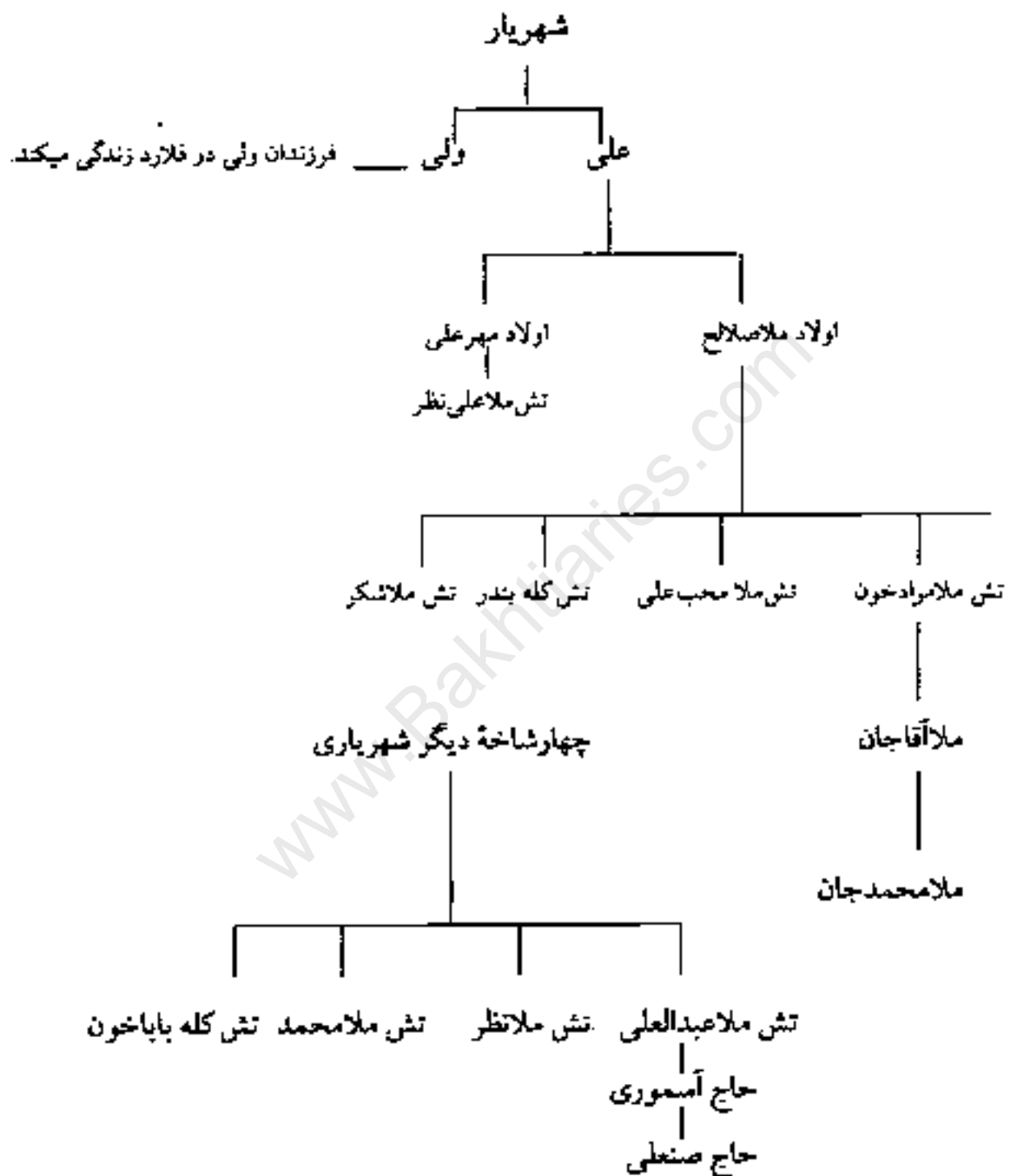
این طایفه در تقسیمات جانکی سردسیر جزء طایفه جلیل یا جلیل‌پور بوده‌اند.

فرزندان شهریاری به نام علی و ولی می‌باشند که فرزندان ولی در فلارد زندگی می‌کنند.

یکی از بزرگان آنها به نام حیدر علی جانباز زمستان ۷۶ برای دیدار برادران خود به بلواس

آمد و اما ذکر نام فرزندان علی در زیر:

## انشعابات تیره شهریاری بلواس



ضمناً: تش ملاغریب در جمع بندی با تش کله بندر می آید. واژه کله همان معنی کربلانی

را میدهد.

روستای چلچلک در قدیم با نام کل مارکا معروف بوده است.

www.Bakhtiaries.com

## کل مارکا

طایفه زمانیها که جزء طایفه بزرگ اورک هستند از دو تش محمدعلی و جانعلی تشکیل می‌شوند که در دهستان بلواس و روستای رباط و بختگان و مله بلواس و قلعه تل پراکنده شده‌اند ولی ارتباط تنگاتنگ آنها هنوز مانده است.

طایفه سروستانیها، امیری، این طایفه که نشیمن پیشین آنها در قلعه سولسون (سروستان) در دامنه‌های شاه منگشت بوده است و قلعه آنها هنوز با برجاست. اینک در چند منطقه چیدن - آرزو - تنگار - زرم و عده‌ای هم در قلعه سولسون زندگی می‌کنند. و در منطقه با نام طایفه کهنه معروفند - عده‌ای معتقدند که از سروستان شیراز آمده‌اند ولی چنین نیست چون نشیمن اصلی آنها قلعه سولسون در دامنه کوه منگشت بوده است آنها را سروستانی می‌گویند و امیر خوانده می‌شوند.

جمعیت سروستانی‌های چیدن هزار و هفتصد و سی و سه نفر و همین تعداد در روستاهای دیگر زندگی می‌کنند.

در جنوب غربی بلواس بختگان قرار گرفته که نشیمن و ملک اولاد علیرضاخان کیانی از خوانین کیانارثی قلعه تل می‌باشد از بقیه طوایف نیز در اینجا سکونت دارند چند خانواده بآبادی - نظریها - امیریها - زمانیها و شیوخ - جمعیت بختگان ۹۳۱ نفر می‌باشد.

روستای لالاب - که ملک آقایان اقبال می‌باشد و مرحوم آبرزو اقبال در اینجا زندگی می‌کردند و هنوز برج دیده‌بانی آنان زیبایی کنار رودخانه بلواس را دو چندان می‌کند بقیه طوایف لالاب - بهمتیها - خلیلیها - بناریها که از طایفه بنار بهمتی هستند که به این دیار کوچیدند چند خانوار خانمیرزائی نیز در لالاب بسر می‌برند جمعیت لالاب ۱۱۱۵ نفر می‌باشد.

روستای رباط آقایان احمدیها که جزء طایفه اورک هستند و با احمد مکانی‌های بلواس از یک تبارند که در کنار بقعه حضرت سلیمان زندگی می‌کنند. و طایفه دیگر رباط زمانیها هستند که باز جزء طایفه گسترده اورک هستند. جمعیت رباط ۱۰۲۶ نفر می‌باشد.

روستای کیپ که نشسمین آقایان حسینیها - عسکریهاست که رئیس خوانده می‌شوند و با سروستانی‌های زرم هم تبارند و جمعیت آنها ۶۰۲ نفر می‌باشد. کیپ زیر راه و کیپ اصلی.

## راهنمای برخی واژه‌های فوق

۱- توف اصبید نام آبشاری است که سرچشمه رودخانه بلواس می‌باشد.

۲- کوره - دهانه‌ای که آب از آن بیرون می‌جهد در سه فصل بهار، تابستان، پاییز.

۳- شنازدالون - نام گوهی است.

۴- سی و ششه - سی و شش روز بعد از نوروز

۵- کول مشکی که ناردون در آن می‌ریزند

۶- چمپا - نوعی برنج محلی

۷- ترنگ - آسیاب دستی که برنج با آن سفید می‌کنند.

۸- چک - نام جوی بلواس

۹- ریم آهن - نوعی مصالح

۱۰- دزکی - دزک - دزکوچک

۱۱- مانجینیک - نام قدیم باغملک منجینق امروزی

۱۲- اوئنگ - نام محلی با تپه‌های یاستانی

۱۳- مولون - نام قلعه است

۱۴- بُنار - نام طایفه‌ای

۱۵- کُیپ - نام روستائی

۱۶- کل مارکا - نام پشین روستای چلچلک.

این مقاله تحقیقی را آقای داریوش شهریاری که از خوانندگان خوب منطقه می‌باشد تهیه

و ارسال نموده‌اند که از لطف بیدریغ ایشان سپاسمندیم.

## اولاد کی علی باز منجزی در بختیاری

شناختی همه جانبه از شرح حال و گذشته این خاندان در بختیاری یا تحقیقی تاریخی و نشستی با آقای عباسقلی پاینده نوه کی علی باز از علت و چگونگی مهاجرت آن خانواده به بختیاری. کی علی باز از تبارکی چراغعلی از طایفه تامرادی و از تیره جوزاری ایل بویراحمدی در ۱۲۰ سال قبل بدنبال حوادثی به بختیاری مهاجرت کرده است. داستان مهاجرت کی علی باز به بختیاری بر می گردد به سال ۱۲۹۷ هـ ق و به زمانیکه مرحوم خداکرم ایلخانی بویراحمدی بود. و علت اختلافات درون خانه بین پسرهای مدعی جانشینی پدر که هر کدام از مادری دیگر بودند و طوایف هم هر کدام به علت وابسته بودن به یکی از مادرها وارد معرکه و اختلافات شدند و سرانجام آن خانواده و ایل به سرنوشتی دردناک و خانمان برانداز دچار شدند که شاید شنیدنی و عبرت انگیز باشد. خداکرم خان دو زن داشت که یکی بی بی شاهی از خوانین ممسنی و دیگری از طایفه تامرادی و از خاندان کی چراغعلی بودند و از هر کدام از این زنها چند پسر داشت که همگی شایسته و برازنده بودند از جمله دو پسر ارشد ایشان یکی بنام محمدحسین خان از زن بویراحمدی و دیگری محمدحسن خان از بی بی شاهی زن اهل ممسنی که هر دوی این خان زاده ها از نظر لیاقت و برازندگی تقریباً هم طراز بودند و شاید هم با کمی اختلاف و متأسفانه هر دوی آنها هم از نهایت تحریکات پشت پرده مادرها و طوائف وابسته به مادرها بهره مند بودند سرانجام کاری با آنها کردند که شاید هیچ دشمنی غدار با آنها نمی کرد «که داستان آن بسیار مفصل است و جای آن در تاریخ بختیاری نیست و شاید بشود برای آن کتابی جداگانه نوشت در اینجا به آنچه که اشاره می شود در ارتباط با مهاجرت اولاد کی علی باز می باشد». بهر حال کار اختلاف این دو برادر به جایی می کشد که در یک برنامه شکاری که برادران داشتند محمدحسن خان در شکارگاه کشته می شود و محمدحسین خان متهم به قتل برادر می شود اختلاف خانواده بین زنها و پدر و پسرها بالا می گیرد و هر طایفه به طرفداری از یک طرف قضیه بر می خیزند و خداکرم خان به احتشام السلطنه که حاکم فارس و بویراحمدی بود شکایت می کند و در ایل بی نظمی

بوجود می‌آید. احتشام باقشونی عظیم وارد بویراحمد می‌شود و طایفه تامرادی و اولادکی چراغعلی به حمایت از محمدحسین خان بر می‌خیزند. احتشام در محل، محمدحسین خان را مورد بازخواست شدید قرار می‌دهد و بیشتر هم از این جهت، چون احتشام می‌دانسته که محمدحسین خان بعلت لیاقت و شایستگی بدور از اختلافات خانوادگی خودشان مورد محبت مرحوم حسینقلی خان ایلخانی بختیاری می‌باشد و در یکی دو مورد که احتشام برای ایشان در پیش شاه دسیسه و پرونده سازی کرده بود مرحوم حسینقلی خان با حمایت و وساطت خود او را نجات داده بود «طبق نوشته‌های خاطرات مرحوم ایلخانی چاپ شده در جلد دوم تاریخ و فرهنگ بختیاری در صفحات ۵۶۲ تا ۵۶۹ که به وقایع بویراحمدی اشاره دارد» محمد حسین خان جسارت و اهانت احتشام در میان جمع را تحمل نمی‌کند و با طپانچه دو لول سرپر خود به ایشان شلیک می‌کند که یک تیر آن بهدر می‌رود و تیر دیگر به محافظ احتشام اصابت می‌کند که بلافاصله احتشام دستور می‌دهد همانجا او را دستگیر و اعدام نمایند و این جنایت بلافاصله انجام می‌شود و در آن موقع خداکرم خان شیونکنان خود را روی جنازه پسر می‌اندازد و این بیت‌ها را می‌خواند:

م‌حسین هفت‌ساله بید فتنه بپاکرد      احتشام‌کاری نکرد شکوه با شاکرد

پیش‌تو دو لوله‌ای دو تیر داره      چکنیدس به احتشام کاری نکرده

احتشام بعد از این جنایت خود و به خیال اینکه عامل ناراحتی‌ها و بی‌نظمی‌های بویراحمدی را از بین برده و نظم را به ایل برگرداند با قشون خود عازم شیراز می‌شود و بدنبال آن قتل و غارت و برادر کشی درون طایفه‌ای شروع می‌شود و خداکرم خان تیر می‌خورد، شایعه مرگ وی بلند می‌شود طایفه تامرادی و اولادکی چراغعلی متهم به کشتن خداکرم خان و اطرافیان وی می‌شوند و خلاصه شوخا بپا می‌شود و بدنبال آن اولادکی چراغعلی که همواره پشت سر محمدحسین خان بودند از ترس انتقام، ترک دیار می‌کنند و هر گروهی بسوئی می‌روند که کی علی‌باز با همسر و یک فرزند بنام

صالح که بعدها در بختیاری مردی شایسته و وارسته و مورد احترام می‌شود و دو برادرش کی خونباز و کی جوتباز با اطمینان از آشنائی قلبی که چندین بار همراه محمدحسین خان به بختیاری و بخدمت ایلخانی آمده بود وارد خاک مقدس بختیاری می‌شود و یک رامست بحضور ایلخانی بختیاری مرحوم حسینقلی خان می‌رود و شرح وقایع را می‌گوید و تقاضای



تأمین و اجازه سکونت می‌کند مرحوم ایلخانی با ابراز تأسف از وقایع به وقوع پیوسته با ابراز محبت به ایشان و همراهان برای ماندن دائم آنها در بختیاری قول همه‌گونه کمک و مساعدت را به ایشان می‌دهد و ب فکر جا و مکان دائم برای آنها می‌شود و در آن موقع مرحوم اسکندر خان بهداروند که در حضور ایلخانی بود از حضور ایلخانی تقاضا می‌کند که اگر اجازه بفرمائید ما این خانواده را با توجه به دستورات و علاقمندی که جنابعالی نسبت به آنان دارید با احترام تمام در طایفه بهداروند و در نزد خودمان جای می‌دهیم و خوشحال هم می‌شویم و مرحوم ایلخانی با این درخواست و با تأکید بر اینکه از آنها مواظبت شود و از هر گونه مالیات و سیور و سات معمول هم معاف باشند و از آن تاریخ آنها در طایفه بهداروند و در تیره منجزی ساکن و با خاندان مرحوم عزیزخان منجزی هم عهد و پیمان و یگانه شدند بطوریکه فرزندان آنها اکثر با هم همشیر شدند و از آن تاریخ تا کنون این برادری پا برجا و برقرار مانده و تدریجاً وصلت‌ها و نسبت‌ها بین اولادکی علی‌باز و اولاد عزیزخان از یک طرف و اولادکی علی‌باز با اولاد نامدار خان منجزی از طرف دیگر انجام شد که برای نمونه یک مورد از این نسبت‌ها و وصلت‌ها برای نوشتن گفته می‌شود: من عباسقلی پاینده فرزند آملظفر نوه کی علی‌باز، مادرم بی بی هاجر دختر مرحوم آفتحعلی نوه نامدار خان و مادر بزرگم بی بی بیگم جان دختر مرحوم جمعرقلی خان اسدخان بهداروند ایلخانی وقت بختیاری و همسرم دختر آعلیرضا نوه مرحوم عزیزخان منجزی می‌باشد و سایر برادران و عموزادگان هم دارای نسبت‌های خوب بین طایفه‌ای می‌باشند. و اما خدمات و بجای آوردن حق بزرگان باگذشت زمان و با استفاده از توجهات و کمک و مساعدت خوانین و بزرگان گفته شده و با توجه به عنایت و الطاف خداوند این خانواده در بختیاری دارای چندین فرزند پسر و ثروت زیاد در ایل و طایفه خود شدند. به پاس این نعمات در اولین فرصت در صدد برآمدند تا برای جبران ذره‌ای از محبت‌ها و توجهات خاص مرحوم حسینقلی خان ایلخانی و خوانین و بزرگان، دیگر پسرها را وارد خدمت در دستگاه خوانین نمایند و صادقانه و صمیمانه با احساس حق‌شناسی و وفاداری به هر دو خانواده بزرگوار ایلخانی و حاج ایلخانی خدمت نمایند و نسبت به خوانین و محترمین بهداروند خصوصاً اولاد جمعرقلی خان اسدخان و اولاد اسکندرخان وفاداری خود را حفظ کردند و همواره در بجای آوردن حرمت و شرکت در غم و شادی با آنها یار همراه بوده و هستند و خدا را شکر که تا به امروز در اجرای نیات

خود روسفید و سرافراز بیرون آمده و از هر بختیاری هم بختیاری‌تر می‌باشند. آنها امیدوارند که خداوند منان این توفیق را از این خاندان نگیرد و آنان را در وقاداری و خدمت برادر دینی که احساس می‌کنند اجدادشان نسبت به بزرگان قوم دارند موفق و مؤید بدارد. انشاءالله توضیح اینکه تمام اولادکی چراغعلی که در آن ماجرا به ایلات غیر بختیاری مهاجرت کرده بودند در سال‌های بعد و در زمانی که کریم خان پسر مرحوم محمدحسین خان بعنوان خان بویراحمدی بقدرت رسید سرافرازانه به دیار خود در بویراحمد بازگشتند و هم‌اکنون فرزندان آنها فعال و در آن خطه خدمتگذارند. ولی نتیجه محبت در بختیاری این شد که اولادکی علی‌باز به عهد و پیمان خود در مقابل الطاف مرحوم حسینقلی خان ایملخانی بختیاری و سایر بزرگان ایل و طایفه برگزیده خود باقی و برای ابد در بختیاری سرزمینی که برای همیشه گرمی و مقدسش می‌دارند ماندگار باشند که خدا و بخت یارشان باد.

نگارنده: از دیرباز با آقای عباسقلی پاینده سابقه ارادت و آشنائی دارم زیرا ایشان از قلمزنان و همکاران مطبوعاتی بودند که عشق سرزمین بختیاری را همواره در نهاد خود داشتند و آخرین شغل اداری ایشان رئیس روابط عمومی شرکت ملی گاز در استان اصفهان بود و در حال حاضر دوران بازنشستگی خود را می‌گذرانند.

ایشان خاطرات دلپسندی از تشست‌ها و مجالس بزرگان بختیاری از قول پدرش نقل می‌کند که جالب توجه می‌باشد می‌دانیم که در محافل خوانین بختیاری آدم‌های خوش مشرب و شوخ طبعی بودند که موجب انبساط خاطر اهل مجلس را فراهم می‌کردند و شاید شکوفائی و جذابیت این خاطره‌ها در آن دوران بسبب نبودن رسانه‌های گروهی بیشتر جلب توجه می‌کرد، طبیعی است برای نسل امروز که از انواع نشریات و رادیو تلویزیون برخوردار است چنگی بدل نزنند ولی در آن سال‌های دور وجود این قبیل افراد مفتنم بود از جمله خاطرات ایشان داستان‌های آبهرام منجزی می‌باشد که بازمانده آن سلاله‌ها وی را بخوبی می‌شناختند و رویدادهایش بیشتر در بختیاری بر زبانها بجای مانده است یکی از این خاطره‌ها را در کتاب سوم فرهنگ و ادبیات بختیاری نوشتیم و اینک داستان‌های دیگری از قلم این همکار ارجمند را به استحضار خوانندگان می‌رسانیم.

## داستانهای آبهرام منجزی

نوشته: عباسقلی پاینده منجزی بختیاری

آبهرام منجزی فرزند آذاراب و برادر زاده نامدار خان منجزی بود او مردی دانا شوخ طبع و مجلس آرا و گاهی اوقات هم بسیار جدی و قاطع بود وی در زمان خود یکی از صدرنشینان مجالس خوانین خصوصاً ایلخانی وقت بختیاری بود و اغلب با سایر مجالس تشینان و بزرگان طوایف دیگر در شوخی و جدی برخورداتی را بوجود می آورد که مشغولیاتی برای مجلیان می شد در حقیقت آبهرام همیشه مسئله ساز و مسئله دار بود و درگیری ایشان هم در مجلس با یکی از مجلسیان حتمی بود و حالا این قرعه بنام کی می افتاد بستگی به شانس طرف داشت که با یک برنامه ای از پیش طرح شده که اغلب هم خوانین دستی در آن داشتند و در این گونه موارد طرفداری خان بزرگ مجلس بستگی بخود مسئله و طرف های آن داشت و بهر حال خان برای خاتمه دادن به دعوا باید مداخله می کرد و یکی را نهیب می داد. و اغلب ضمن اینکه خان هوای کار آبهرام را می داشت ولی بظاهر از طرف آبهرام حمایت می کرد ولی آبهرام از هر محکومیتی که برای او صادر می شد سرانجام یک سودی می برد .... مثلاً خان یک روز بنا بر مصلحت آبهرام را از مجلس محروم می کرد ولی روز بعد برای جبران محرومیت در جایی بالاتر و مناسبتر نشاندند می شد و همه هم می دانستند که مرحوم ایلخانی آبهرام را با تمام شیطنت دوست دارد چون او را صفای مجلس می دانست.

از آبهرام داستان های زیادی بیادگار مانده است که تک تک جالب و شنیدنی است و اغلب تجربه و آموزنده و یا بقولی معنی دار ولی متأسفانه چون هر کدام از داستان های ایشان بطرفی دیگر و طایفه و تیره دیگر ارتباط پیدا می کند با اینکه شاید آبهرام صد سال پیش می زیسته ولی بیان این داستان ممکن است موجبات گله و خدا ناکرده سؤ تفاهم بشود ولی یکی دو مورد که مربوط بخود مرحوم آبهرام می شود نوشته می شود. تا بدینوسیله یادی از آن مرد بزرگ و عاقل و دانا شده باشد من که بعدها از ارزش وجودی و عقل تدبیر آن مرحوم

از پدرم داستانها شنیدم افسوس بسیار خوردم که ای کاش این مرد در زمان نامدار خان می‌زیست و شاید می‌توانست با تدبیرهای خود مانع آن برخوردها و آن خونریزی‌ها می‌شد. آبهرام در زمان مرحوم آمحمد حسین فرزند نامدار خان می‌زیسته ضمن یادآوری طنزهایی از ایشان، روانشان را شاد می‌داریم.

همانطوریکه قبلاً اشاره شده آبهرام داستان بسیار دارد که فهرست‌وار به چند تایی آن اشاره می‌شود.

۱- داستان کارد آبهرام ....

۲- داستان سان دیدن قشون طایفه رقیب و تذکر به کم و کسر آن قشون ....

۳- داستان گیوه‌های ملکی آبهرام .....

۴- داستان شور کردن با آبهرام .....

۵- داستان هست و آبهرام و دهها داستان دیگر که عرض شد بعملی از نوشتن آنها معذوریم و اما دو داستان کوتاه از ایشان.

داستان شور نکردن یا شور نرفتن با آبهرام (در این ماجرا تقریباً به بازی نگرفتن هم تعبیر می‌شود) روزی بدنبال یکی از همین برخوردار معمول در مجلس با یکی دیگر از محترمین مجلس نشین حضرات مجلس نشین با هم تیانی می‌کنند و قسم می‌خورند که امروز بعد از نهار و بلند شدن از سر سفره که معمولاً در این موقع از سر سفره بلند می‌شوند دسته دسته می‌شوند و هر چند نفر بگوشه‌ای می‌روند با هم درباره مسائل روز و مجلس صحبت می‌کردند و نظرات خود را با هم، هم‌آهنگ و همراه می‌کردند که هیچکدام از حاضرین با آبهرام به شور نروند و یا او را بشور نگیرند. حسن کار آبهرام یکی این بود که خیلی زود متوجه می‌شد با این حال متظر ماند که کسی هم باو تعارف بلند شدن و شور رفتن نکند و دید که سرانجام کسی به سراغ او نیامد و تصورش به یقین شد فکری کرد که عجب رودستی خورده و متوجه دسته‌بندی و تعصب‌گیری حضرات شد و چاره‌اندیشی کرد در این فکر بود که متوجه شد پیش خدمت‌ها برای جمع کردن سفره آمدند و شروع به جمع کردن نمودند آبهرام جلورفت و دست سر پیش خدمت گرفت و در گوشش گفت با او کار مهمی دارد و او را بیرون برد و آنقدر او را این طرف و آن طرف برد و گرداند. که اکثر رقبای مجلس آبهرام متوجه ایشان و شخص طرف مشورتش شدند سر پیش خدمت آنهم سریش خدمت‌های

سفره‌خانی که در آن روزگار برای خودش کسی بود آنهم از نوع بدرد خورش، حضرات متوجه شدند که این بار همه از آبهرام رودست خورده‌اند و گفتند: خدا بفریاد ما برسد که آبهرام دارد با این سرپیش خدمت برای ماها چه توطئه‌ای طرح‌ریزی می‌کند و در مقابل بشنوید که شور آبهرام و سرپیش خدمت که مرتب او را این طرف و آن طرف می‌برد و فقط در گوش او خیلی آهسته می‌گفت دینم بگردنت که اگر از خوردن لذیذترین خوراکیها و توجه به شکمت دریغ نمائید چون بدان که بدرد دوران پیریت می‌خورد و بعد هم او را قسم می‌دهد که هیچوقت این راز و این نصیحت را بکسی دیگر نگوید و از این بابت هم متی به گردن سرپیش خدمت می‌گذارد و بعدش هم حضرات از ترس توطئه و تباتی آبهرام یا سرپیش خدمت که حداقل ممکن است ضرر روی سفره‌ای برای آنها داشته باشد یا عرض یوزش یکی یکی بطرف آبهرام می‌آیند و عذرخواهی می‌کنند و دل او را بدست می‌آورند.

## داستان هست «استخوان» و آبهرام

آبهرام بعللی نادانسته و شاید هم دانسته برای مدتی مورد کم مهری ایلخانی یا بزرگ‌خان مجلس قرار گرفته بود و وقتی که آبهرام وارد می‌شد و سلام می‌کرد خان جای همیشگی را به آبهرام تعارف نمی‌کرد چون معمول این بود در مجلس بزرگان شخصی که وارد می‌شد و سلام می‌کرد بزرگ مجلس جای تازه وارد را باو نشان می‌داد می‌فرمود بنشینید البته با اشاره به محل جا که معمولاً برای شخص مورد غضب در پائین مجلس بود این موضوع چندی بود که آبهرام را عذاب می‌داد. و بفکر چاره‌جویی بود و نمی‌توانست که به مجلس نرود و نمی‌توانست این جا را تحمل نماید بهر حال همیشه بفکر بود که این وضع تا کی ادامه دارد خان هم متوجه بود و همیشه منتظر عکس‌العمل آبهرام بود متهی می‌خواست ببیند تحمل آبهرام چقدر است تا اینکه یک روز در موقع صرف نهار و سکوت خوردندگان غذا آبهرام در ظرف خورشت جلوش متوجه یک استخوان قلمه بلند گوسفند می‌شود.

آترا بر می‌دارد و در میان سکوت حاضرین سرفره محکم به لب مجمعه غذا می‌کوبد آنهم خیلی خون سرد و عادی صدای هست که همان قلمه گوسفند می‌باشد و ظرف مجمعه

بلند می‌شود و سکوت مجلس را می‌شکند خان از بالای مجلس متوجه این عمل می‌شود و خیلی خوب هم می‌داند که این کار جسارت‌آمیز کار کیست می‌فرماید با چه شده که خیلی خون‌سرد و آرام می‌گوید. خان ببخشم دادخواهی از دست این هست دارم مدتی است این هست گرفتار من شده و من هم گرفتار آن اگر می‌بینید سر و صدائی از بنده نیست علت فقط این گرفتاری است درست به تعداد همان روزهاییکه در سر سفره بدور از خان نشانده شده بود. می‌گوید که من یکماه است گرفتار این هست شده‌ام و تا حال چند بار هم آنرا با خود از مجلس بیرون برده و حتی آنرا به رودخانه انداخته‌ام اما باز هم ولم نمی‌کند و حالا هم قصد شکایت داشتم نه بهم ریختن نظم سفره، خان قول رسیدگی می‌دهند و فردا نهار نتیجه رسیدگی با عوض شدن جای آبهرام به نزدیکی خان مشخص می‌شود. و خلاصه‌ای بود از یک داستان آبهرام منجزی نتیجه اینکه آبهرام با عقل و تدبیری که داشت سرانجام هر درگیری و برخوردی را بسود خود و طایفه‌اش خاتمه می‌داد. و نام نیک بجای مانده امروزش پیاس عقل خرد و عمل آن روزش می‌باشد که روانش شاد باد.

## دهستان ترکدز مسجد سلیمان

از کودکی تا جوانی که در روستای انجیرک از دهستان ترکدز مسجد سلیمان زندگی می‌کردم هر روز چشم‌انداز من قلعه مخروبه معروف ترکدز بوده که بنایش در دو کیلومتری آن روستا بچشم می‌خورد، در آن زمان یعنی حدود پنجاه تا پنجاه و پنج سال قبل هنوز تعدادی از اطاق‌ها و برج‌های این قلعه تقریباً فرو نریخته بودند و از نحوه معماری آنها می‌توان حدس زد که مربوط می‌شود بدوران صفویه، چون تمام اطاق و سقف اطاقها را با سنگ و ملاط گچ کوره (گچ سیاه) پوشیده بودند و درست شباهت کاملی به بناهای شوشتر داشت که در زمان صفویه ساخته شده بودند در هویت منزل حصار قلعه گورستان قدیمی بوده که از سنگ‌های عمودی روی قبور می‌توان پی به مسلمان بودن ساکنان قبلی برد و همینطور آثار چهار حلقه چاه و چند کوره گچ‌پزی در همان محدوده دیده می‌شد، بر این آرزو بودم تا روزی بدانم که این قلعه و این سرزمین محل سکونت چه قومی بوده‌اند و در چه

تاریخی می‌زیستند حتماً خواننده عزیز بر من خورده می‌گیرد که عجب آرزوی پوچی آرزو برای دانستن تاریخ یک قلعه مخروبه چه فایده دارد و بچه کار آید، اگر باور دارید دانستن تاریخ این ترکدز و قلعه ترکدز برای من با اندازه دانستن تاریخ دقیق معبد چغا زنبیل برای پروفیسور گریشمن اهمیت داشت، آخر عزیز دلم در آن زمان هیچ چیزی نبود که یک نوجوان بسیار کنجکار و مثل بنده خودش را بآن سرگرم و دل خوش کند از تلویزیون و کارتن‌های رنگارنگ و مشغول کننده و الت دیسنی خبری نبود از پارک کودک و سرسره و چرخ فلک هم آثاری در روستا نبود رامتی خوش بحال شما که حالا کودک یا نوجوانید و از اینهمه مواهب سرگرم کننده برخوردارید برویم بر سر مطلب اخیراً با مطالعه ترجمه جناب مهرباب امیری مترجم خوب و قابل اعتماد و حاشیه نویس ارزنده «سیری در قلمرو بختیاری» به نوشته‌ای از سفرنامه لیارد برخورد کردم به اینکه در زمان نوشته شدن خاطرات لیارد یعنی سال‌های ۱۸۴۰ - ۱۸۴۱ میلادی دهستان ترکدز محل سکونت ایل گندز لو بوده (گندزلی‌های فعلی) و در همین ترجمه محل سکونت ایل سهونی اندیکا و آسماری ذکر شده است (صفحه ۶۱ همان کتاب) خوب ما از این مختصر اشاره می‌توانیم متوجه شویم علت جابجائی چه بوده است ما می‌دانیم که پس از برکناری و سپس قتل ناجوانمردانه زنده‌یاد محمدتقی خان چالنگ سرنوشت ایل بختیاری را بدست مردی متمگر بنام علیرضاخان دادند و این مرد عداوتی بس شدید نسبت به طوایف مورد علاقه و طرفدار محمدتقی خان داشته است و بهمین انگیزه، آنان را بناوین مختلف مورد جور و ستم قرار داد و باعث بکشتن رفتن تعدادی از مردان لایق و کارآمد این طوایف گردید که از آن جمله می‌توان به قتل و سوزاندن مردی لایق و کاردار بنام ملامحمد آل محمودی (معروف به قمه طلا) و قتل سیاستمداری بنام شفیع خان سهونی اشاره کرد و در این جو نامساعد متمگری طبعاً ایلاتی که بیشتر و پیشتر مورد هلاقه زنده نام محمدتقی خان بودند لطمه بیشتری خوردند که از آن جمله طایفه گندز لو و سهونی می‌باشند که اولی همواره با قریب سه هزار سوار مسلح حاضر به خدمت محمدتقی خان بودند و ایل بعدی که سهونی‌ها باشند یاروندیم و همه کاره دستگاه خان بودند که باید دانست شفیع خان باور صاد که در آن زمان بزرگ ایل سهونی بوده وزیر و مشاور درجه یک محمدتقی خان بوده است حال با این برداشت می‌توان نتیجه گرفت که فشار و ظلم علیرضاخان باعث متواری شدن طایفه بزرگ گندز لو از ترکدز به میان اهراب در

محدوده شوشتر شده که در حال حاضر در دو روستای معتبر بنام خلیج‌ها در نزدیکی شوشتر و دیگری موسوم به درّه خزینه بین جاده اهواز به مسجد سلیمان سکونت دارند و سپس فرار ایل سهونی از اندیکا و آسماری به ترکدز و پناهتده شدن بدورکی‌ها و از این جابجائی دورکی بیشترین فایده را برده است چون سردار ظفر در خاطراتش می‌نویسد که من نمیدانم چرا چالنگ از قلعه لوت اندیکا مهاجرت کرد و چرا دورکی از قلعه صلواتی آمده ساکن اندیکا شده (صفحه ۱۵۴) خاطرات سردار ظفر من جواب این چرا را اینطور می‌دهم که مگر قلعه لوت یا لیت معروف به قلعه کھیش هم نیست و مگر ته کھیش طایفه اصلی ایل سهونی چالنگ بوده که در اثر ظلم علیرضاخان از اندیکا پرتکدز آمده است؟ و در ترکدز هم علیرضاخان دست ظلم را از سر آنها کوتاه نکرد و یا گرفتن چهل راس قاطر جریمه از این طایفه در روستای چهل استران فعلی بقلمه تل بازگشت و اما سودی که دورکی برده یکی از میان رفتن رقیبی قدرتمند مانند محمد تقی خان که بدستاری مستقیم کلبعلی خان دورکی و جعفرقلی خان بهداروند انجام گرفته است و دوم اینکه وقتی اندیکای همیشه بهار و قلعه آباد خواجه که خود یادگاری از خواجه‌های موگوثی است و همین طور قلعه زراس از ایل قدرتمند سهونی خالی شده بود و دورکی دست عدوانی از آستین بیرون آورد و قلعه نیمه مخروبه و دور افتاده صلواتی را که قریب ۴۰ کیلومتری شمال غربی دشت لالی است ترکی گفت و اندیکا را متصرف گردیده است انتظارهای چینی باید داشت و اما قدمت دهستان ترکدز بهمین نکته تمام نمیشود بلکه باید بگویم که این دهستان بنا بنوشته تذکره امام شوشتری قبلاً تلغر یا تل قر نام داشته است که هنوز هم تپه‌ای کله قندی مقابل بقعه هفت شهیدان (ع) بنام تلغر معروف است و سادات هفت شهیدان هم پسوند نام تعدادی از آنها تلغری است امام شوشتری در همین تذکره دهستان تلغر را مرکز کشت تنباکوثی ممتاز ذکر کرده است شکی نیست که در آن ایام دو نهر چه درخت و چم آسیاب که قلعه ترکدز را در بر گرفته‌اند نزدیک به سطح زمین بودند و ساکنان می‌توانستند به سهولت زمین‌های مجاور دو نهر را کشت آبی بکنند کما اینکه آثار زیادی از سد و بندها و جوی‌های قدیمی در کنار این انهار بچشم می‌خورد که حدس ما را به یقین تبدیل می‌کند هم‌بیتطور تعدادی سنگ‌بری گود در گردنه مقابل قلعه وجود دارد که مخصوص برنج کوبی و جدا کردن شلتوک از برنج است که شباهت زیادی به هاون سنگی دارند ولی ثابت بر روی یک تخته سنگ حجاری شده‌اند و



اما باز هم باید تذکر دهم که بنای قلعه ترکدز بدست گندز لوها نبوده بلکه توسط ترکان بلوردی که مالکین قدیمی ترکدز بودند انجام گرفته است که بقول تقریرات زنده نام اسکندر خان بابادی عکاشه معلوم نیست این ایل بزرگ در چه وقت از زمان و توسط چه قومی منقرض شده‌اند و در همین تقریرات عکاشه این جمله بعجم می‌خورد که ایل بلوردی و گرمسیر میان دو رودخانه قلعه داشتند و ملک و میراث و در جوزستان گندمان هم املاک داشتند که اجداد عکاشه خریده‌اند و حال مالک آنجا هستند.

### طایفه ارزانی‌وند

طایفه مطرح، با استعداد و کارآمد شهنی در فصل خود شرح داده شد، این طایفه دلاور دارای زیر مجموعه‌های متعددی است که از جمله تیره ارزانی‌وند را در اینجا معرفی می‌کنیم این تیره که مردان کارآمدی در گذشته داشته که روزگاری برگردۀ اسب به‌مراه چریکهای جان برکف بختیاری دروازه‌های تهران را گشودند و قانون مشروطه را به کرسی نشاندند و در این روزگار ما نیز قلم برکفان این تیره بزرگ در میدان دانش به موقیتهای چشمگیری دست یافته و در ارگانهای کشوری بخدمت اشتغال دارند، ارزانی نامی نخستین پایه‌گذار این تیره می‌باشد که چهرهٔ روشتر بعد از وی مولا و نوادگان مولا بنام ولی فرزند شیرعلی که بزرگ خاندان این تیره بوده است در صحنه بوده‌اند فرزند بزرگ وی هم بنام ولی به‌مراه عموزاده‌هایش بنام‌های شهریار، آق‌علی در جنبش مشروطه به‌مراه شادروان سردار اسعد و مرحوم ضرغام السلطنه فداکارهای درخشانی از خود بروز دادند، در سال ۱۲۸۷ به‌مراه صمصام السلطنه در یازگشائی اصفهان و درهم شکستن اساس حکومت مطلقه آغازگر بوده‌اند سپس به‌مراه جعفر قلیخان سردار اسعد برای در هم شکستن مقاومت ارشدالدوله به فیروزکوه عزیمت کردند و در جنگهای کرمانشاه و اراک و بروجرد نیز شرکت داشتند در جنگ درون مرزی کهگیلویه نیز همین سه نفر فداکارهای درخشانی نمودند فرزندان ولی بنام نادعلی ارزانی و اسحق شیرعلی پور که رئیس چاه‌های نفت اهواز بود و بقول همکارانش به سلطان چاه‌های نفت شهرت داشت و اکنون پس از سالها خدمت به شرکت نفت در قید حیات روزگار بازنشستگی خود را می‌گذرانند، مابه معرفی تک تک این تیره نپرداختیم زیرا اگر می‌خواستیم چنین برنامه‌ای را در دست داشته باشیم فصل جداگانه‌ای را می‌طلبید و نگارنده با این چهره‌ها از نزدیک آشنائی داشتم و از سایر بزرگان و صاحب نامان این تیره که پژوهش روی آنها فرصت بیشتری می‌خواست بدینوسیله پوزش می‌طلبیم.

www.Bakhtiaries.com

## چهار طایفه میانجائی چهارلنگ

بیش از این در کتاب دوم مختصراً اشاره‌ای به این طایفه نمودیم ولی هنگامی که برای کنگره شعر عشایر به الیگودرز رفته بودم با یکی از دبیران آگاه منطقه آقای بیژن رسولی از بزرگان این طایفه آشنا شدم و ایشان دانستی‌های خود را در این زمینه اظهار داشتند که عیناً در اینجا آورده میشود.

چهار طایفه میانجائی: ترکیب و ساختار آن هشت طایفه میباشد بدین معنی که هر دو طایفه بر اساس قرابت، نزدیکی و سازمان بندی و محل سکونت یک طایفه را تشکیل میدهد. طایفه اول میانجائی و چهاربری، طایفه دوم سادات حسینی احمد فداله و طایفه دره قائدی، طایفه سوم چیال و میکور و طایفه چهارم عادلوند و کلاوند است.

این هشت طایفه به چهار طایفه میانجائی معروفند و به لحاظ قدمت قومی و جمعیت و موقعیت اقلیمی در منطقه زلفی جایگاه خاص خود را دارا میباشند. محل سکونت چهار طایفه میانجائی:

الف: بیلاق. دامنه‌های قالیکوه معروف به باغ رسولی، بردین آب لفظیان، قلیان، چشمه خورده، نخودکار، حسن آباد و سکاوه است روستای باغ رسولی دارای مقاطع تحصیلی دبستان، راهنمایی و دبیرستان میباشد و از لحاظ تسهیلات روستائی، خانه بهداشت، مسجد، حمام، شرکهای تعاونی، برق سراسری، باغهای پر میوه و مزارع حاصلخیز و آب فراوان میباشد و نزدیک ۵۴۰ خانوار در این روستا ساکن هستند که از پر جمعیت ترین روستاهای منطقه الیگودرز میباشد.

ب: میانکوه، سالن، مرکی، دره فاید، دره کپ (احمد فداله)، یونان، کور (منطقه سردشت دزفول)

ج: خوزستان (قشلاق) و سرپیشه، سبز آب، چقامیش پهنده، دیمچه در حومه دزفول. خوانین چهار طایفه اولاد رسول خان میانجائی است که اسامی آنان عبارتند از مرید خان،

قلی خان و تیمورخان.

فرزندان آنان مرحوم محمدخان رسولی، مرحوم علیمرادخان رسولی مرحوم حاج حسین خان رسولی و جوان ناکام حشمت‌اله خان رسولی (رئیس بانک تجارت الیگودرز) بوده‌اند در حال حاضر بیژن خان رسولی فرزند علیمرادخان در الیگودرز ساکن می‌باشد که از دبیران روشنفکر و آگاه به مسائل بختیاری است.

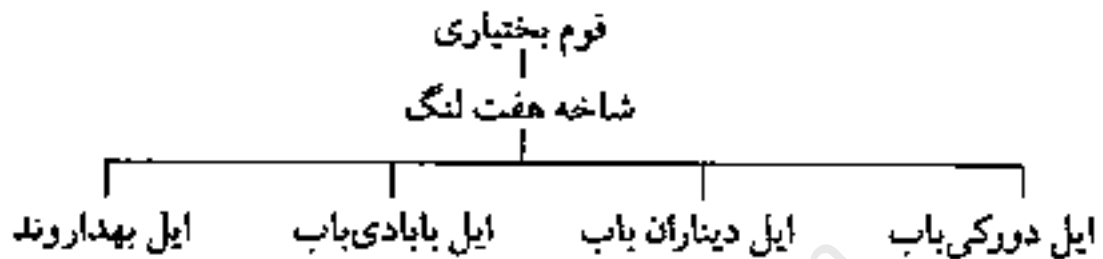
مریدخان میانجائی در جوانی در یکی از جنگهای محلی نزدیک امامزاده احمد فداله کشته شد و قبرش در جوار امامزاده است وی به‌مراه یکی از یاران خود بنام رضا بیگ کشته شده می‌شود، رضا بیگ مردی دلیر و شجاع و بلند قد و رشید بوده که از کردهای کرمانشاه بود و به مریدخان ملحق می‌شود و نزد او ماندگار می‌گردد، در سوگ مریدخان اشعار جانشوز و اندوهناک و حماسی سروده که به‌لحاظ سرایش بزبان گویشی بختیاری چندیت آنرا می‌آوریم.

خورد به هژیریدین سردار مرید تُرد	ژرکشید اؤرتوری به سمت دهکرد
آبینه امر خدا وایک بنیم چون	رضا یک وزیر خوم زاهل کرمون
هفت و چار دؤؤم گرهه پیش زمستون	بنویم کاغذی به هیزلاخون
گال گال همدانی بزیر پا مه	ز دسییل کردم بدر مراد وابامه
بخوم رؤم به مرزیون به تی هزیزخون	همداین سیم زیرکنین و رس پشم رون
موخوم و آقا رحیم بساک و خواجه	جنگم وُست به چشمه پراوپاچه پاچه
کرده گرفتارم به هم چینو روز	سه‌لله شفیع آقا وزیر دل‌سوز
بارلابم برسون دوکؤز تیمور	تش و متبه سرداریم کس نیکنس کور

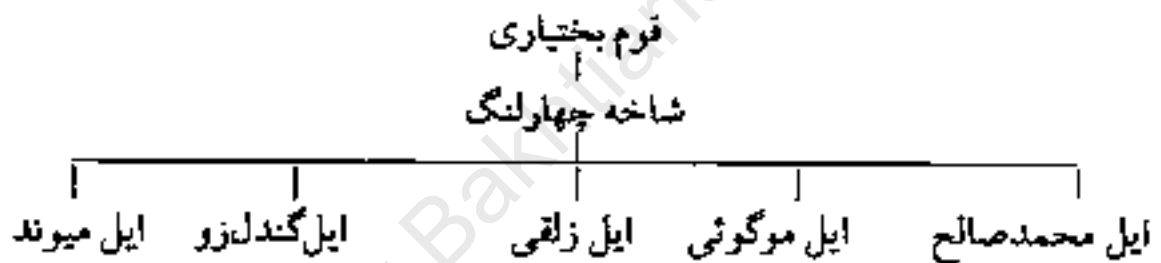
## ایل بابادی باب

امروزه که بختیاری چند برابر سالهای تقسیم‌بندی ایلی رشد نموده دیگر آن تقسیم‌بندی ساختاری گذشته جوابگوی امروز نمی‌تواند باشد به تعبیر دیگر اگر در پنجاه سال پیش به بختیاری ایل می‌گفتند امروز جا دارد سرزمین وسیع بختیاری که چند برابر رشد نموده به ایل

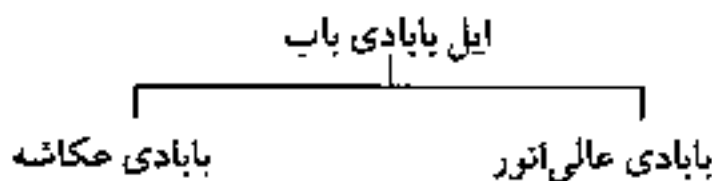
بختیاری، قوم بختیاری اطلاق شود مثلاً روزگاری بابادی باب جمعاً یکصد هر از نفر جمعیت داشت ولی امروزه که بیش از یک میلیون نفر جمعیت در سطح ایل و سرقاسر کشور دارا میباشد باید که در جایگاه ساختاری یک ایل قرار گیرد که میتوانیم جدولی بشرح زیر داشته باشیم در زمینه شاخه هفت لنگ.



در اینصورت با ساختار فعلی همخوانی داشته و میتوانند بیانگر واقعی نسل امروز باشند و در شاخه چهارلنگ بشرح زیر:



برگردیم سر مطلب اصلی که عنوان ایل بابادی باب مورد نظر ما بود.



عالی انور بتیانگزار بابادی عالی انور که بزیارت خانه خدا رفت به حاجی ور معروف شد وی چهار فرزند داشت بشرح زیر:

۱- غیبی      ۲- محمد حسین      ۳- پدر      ۴- محمد خان

الف: غیبی به شش اولاد تقسیم میشود.

۱- اولاد علی مدد      ۲- اولاد علیمردان      ۳- اولاد ضریب

۴- اولاد محمد علی      ۵- اولاد عبدالله      ۶- اولاد عوض

ولاد محمدعلی فعلاً در دو رود ساکن میباشند و بقیه اولاد در سرزمین بختیاری از مسجد سلیمان ولالی تا مجاور کهرنگ و چلگرد ساکن میباشند و گروهی از آنان با روش کوچ زندگی می کنند و به بیلاق و قشلاق جابجا میشوند.

ب: محمد حسین «دارای دو فرزند بنامهای سلیم و سیزعلی بود عوض که یکی از فرزندان غریب بود هم اکنون بازماندگان وی که در حدود پنجاه خانوار میباشند جز و تیره غیبی محسوب میشوند.

ج: بدر، رهبری اولاد بدر در حال حاضر بعهدہ غلامحسین بدری فرزند حسن و شیرمحمد بدری فرزند عباس میباشد.

د: محمدخان: اولاد محمدخان که بزرگان ایشان آغفور نجفی و کربلائی محمد آقا نجفی و بعد از ایشان عبدلی فرزند مرحوم سلمان نجفی و سلطانعلی فرزند یارعلی نجفی و حاج حیران نجفی میباشند.

یوسفی ها که جدشان بهداروند میباشد در سالهای پیش به ایل بابادی مهاجرت و جزو تیره حاجی و رشندند که بزرگ آنان حسنقلی یوسفی بوده و بعد از او به موسی و تادر یوسفی رسید که در حال حاضر بعهدہ احمد یوسفی میباشد آقای مراد علی یوسفی نیز شخصیتی قابل احترام است در حقیقت عالی انور بابادی تقسیم بندی دیگری دارد بشرح زیر:

۱- حاجی انور ۲- تقی عبدالهی ۳- احمد سمالی ۴- جلیل بابادی  
ما در کتاب دوم بطور مشروح طایفه بابادی عکاشه را بررسی کردیم و در اینجا تکرار آنرا لازم نمیدانم.

اولاد حاجی انور را در قسمت بالا مشروح نوشتیم لذا تیره احمد سمالی در دو خانواده احمد و سمال تشکیل گردیده که تیره احمد سمالی همگی از قامیلهای احمدی بابادی و سلیمانی بابادی استفاده کرده اند.

بیلاق آنان «نیاکان» و قشلاق آنان در «دره بوری» میباشد که در این سرزمین ها به کشاورزی و دامپروری اشتغال دارند، آنان که شهرنشین میباشند بیشترشان به تحصیلات عالی دست یافته و مشاغلی را بعهدہ گرفته اند.

احمدی: شامل پنج اولاد بشرح زیر میباشند.

۱- اولاد خدا بخش ۲- اولاد علی عبدال ۳- اولاد محمد رضا

۴- اولاد جاتباز ۵- اولاد محمد

۲- اولاد سلیمانی دارای اولادهایی بشرح زیر میباشند.

۱- اولاد بارانی ۲- اولاد کر معلی ۳- اولاد فیض‌اله ۴- اولاد جابر

۵- اولاد فتحعلی ۶- اولاد گنجعلی ۷- اولاد قاسم که قسمتی از آنان

احمدی و سلیمانی لقب گرفته‌اند.

در بخش ساختاری قوم بختیاری در رأس طوایف، اولاد قرار دارد و اولاد سمت کلاتری

و کدخدائی آن طایفه را بهمهده دارند.

در ایل بابادی باب هم اولادانی بشرح زیر وجود دارند که اغلب این سمت را داشته و یا

هتوز هم حفظ کرده‌اند.

۱- اولاد میرزا عوض جهانگیری که دارای ۱۲۰ خانوار میباشند که جمعیتی بتقریب ۹۰۰

نفر دارا میباشند، در گذشته آنجفقلی فرزند میرزا عوض، آعلیمراد، آمحمد نصیر، آعباس،

آعلی‌اکبر سمت بزرگی ایل را داشته‌اند بعد از آنان آجواد فرزند آسطلطان و پس از او برادرش

آنصرت‌الله و فرزندش آفرامرز و همچنین آمهدیقلی، آخلیل و حاج صیفور کدخدائی تیره

میرزا عوض و تیره خوشنوی از تیره میرقائد را بر عهده داشته‌اند.

در حال حاضر آمیرقلی، کیومرث فرزند آجواد، آسطلطانمحمد و آسطلطان حسین، آبهمن

کلاتری و کدخدائی و ریش سفیدی طایفه را بر عهده دارند.

۲- اولاد فرامرزخان، فرامرزخان دارای ۱۰ نفر فرزند بود که جمعاً بیش از دوست

خانوار میباشند.

حاج میرزا، پرویزخان پرویزی، آله‌بخش خان فرامرزی، آله‌یار فرهادی، آفرهاد و بعد از

آنها حاج مهدی فرامرزی امور طایفه را بهمهده داشته‌اند، در حال حاضر طایفه بوسیله

آجعفرقلی رستمی، آحاجتی پرویزی، آمصطفی پرویزی فرزند محمدخان اداره میشود.

## سخنی دربارهٔ آجعفرقلی رستمی

ژان پیردیگار فرانسوی در کتاب خود آجعفرقلی رستمی را آخرین کلاستر سنتی بابادی باب میدانند هر چند که یک فرانسوی هرگز نمی‌توانسته در متن ایل باشد و معنی و مفهوم راستین درون ایلی را درک کرده باشد لذا سختش نص صریح نمی‌تواند باشد ولی خود ما که در ایل جاری هستیم میتوانیم درک کنیم که اگر این رجل بزرگوار پایش خدای نکرده پس از صدسال دیگر از میان برود بسیاری از مشکلات اساسی ایل بابادی باب حل نشده باقی میمانند، او در تمام جریان هشتاد سال زندگی پر برکت خود توانست نقطه عطفی در تاریخ ایل باشد و به گمان من او آخرین کلاستر سنتی بمعنی راستین خود بی‌غرض، بلند نظر، مهمان‌نواز و بی‌و حلال مشکلاتی مردم است که توانسته کارها را با روش کدخدای منشی حل و فصل کند. در چند دههٔ اخیر از ایل بلند پرواز بابادی باب دانشمندان و افراد تحصیلکرده‌ای برخاسته‌اند که گروهی از آنان از طایفه میرکاید بوده‌اند و از آنجا که درج اسامی این عزیزان خالی از اشکال نباشد معذور خواهیم بود چرا که اگر نام یکی از این بزرگواران از قلم ما بیفتد شرمنده جامعه ایلی خواهیم شد از شخصیت‌های گذشته بابادی باب میتوان به ارضی بابادی، آعلی صالح فروتن و محمدخان پرویزی و فرامرزی و جهانگیری اشاره کرد که نقطه‌های عطفی در تاریخ ایل بابادی باب بوده‌اند که رواتشان شادباد، میدانیم که ایل بابادی دارای ابوابجمعی‌های معتبری است که، به یک طایفه بابادی مرکزی اشاره کردیم و شرح کامل طوایف ابوابجمعی آنها در کتاب اول فرهنگ بختیاری در جدولی کامل و رسا آوردیم و در اینجا نیاز به تکرار آن نمی‌بینم طایفه‌های وابسته به ایل بابادی باب را تنها با ذکر اسامی آنان بسنده میکنم.

طایفه آرپناهی، طایفه گله، طایفه بدینی، طایفه مدملیل، طایفه احمد محمودی، طایفه راکی، طایفه شهنی، طایفه گمار، طایفه نصیر.

اینجانب عقیده دارم که کاملترین جدول طوایف، تیره‌ها و اولاد بختیاری در کتاب اول فرهنگ بختیاری درج گردیده که خوانندگان ارجمند را در صورت نیاز به مراجعه به آن توصیه مینمائیم.

www.Bakhtiaries.com

## طایفه میرکاید «میرقائد» بابادی

یکی از طوایف مهم ایل بابادی باب طایفه میرکاید است که همواره در طول تاریخ مردان دلیر و سلحشور آن توانسته‌اند بابادی باب را به شهرت و محبوبیت برسانند پیشینه تاریخی میرکاید که بنیانگذار طایفه میرکاید بوده قدری مبهم است.

زیرا از این طایفه شجره‌نامه و تاریخ مدوئی بر جای نمانده و آنچه ما اکنون می‌نگاریم مستند به ذهن پیرمردان روشنفکر بازمانده در ایل میباشد که آنان هم سینه به سینه دریافت کرده‌اند.

سرلک نامی از طایفه سرلک که اقامتگاه آنان در منطقه الیگودرز بوده و برخی از مورخان عقیده دارند که طایفه زلکی دگرگون شده نام سرلک میباشد به منطقه هفت لنگ می‌آید و با دختری از ایل بابادی هفت لنگ ازدواج میکند و فرزندان متعددی داشته که شاخص آنان مرحوم میرگزل بوده که فرزند نامدار وی بنام میرکاید دارای اسم و رسم و عنوانی میشود که با تیوغ خود طایفه میرکاید را استمرار می‌بخشد، میرکاید دارای پنج فرزند بوده که دوستعلی و سراج‌الدین از همسر آرپناهی و محمد و عوض و جذر از همسر شهنی او بر جای میمانند. بدرستی دانسته نیست که واژه گزل که بترکی چشمان معنی میدهد از چه طریقی به میرگزل اختصاص یافته است ولی خود واژه کائید یا کاید یک واژه اوستائی است که بر اساس فرهنگنامه چهارجلدی دانشمند اوستاشناس نام‌آور ایران دکتر فریدون جنیدی ریشه‌یابی گردیده است.

واژه میر که به اول نام کاید افزوده گردیده بجهت ایجاد تفاخر بوده که بهر حال وی در طایفه خود عنوان سرداری و امیری داشته است و در شجاعت و مدیریت وی بر اساس آنچه سینه به سینه بما رسیده شکی وجود نداشته، گرچه این واژه عربی است و همچنین واژه کائید که به قائد تبدیل گردیده آنهم مغرب گردیده است و فارسی صحیح آن همان کاید است لکن ما در استمرار بازشناسی طایفه میرکاید ناگزیریم از همین اصطلاح موجود میرقائد که بر سرزبانها جا افتاده استفاده کنیم.



## محمدعلی میرقائد و سرنوشتش

میرقائد سرداری جنگجو و توانا بود که در تمام جنگها و تدارکات چریکی بابادی باب را یاری می‌داده است و با خوانین بختیاری همسوئی داشته و نیز طایفه هم از او حرف شنوی داشته و رقیب اولاد بابادی بوده است. میرکاید دارای فرزندان متعددی بوده که چهار تن از آنان بر سر زبانها پشروح زیر باقی مانده است.

۱- دوستعلی ۲- سراج‌الدین ۳- خوشنوی ۴- رکان

در این مقاله ما اولاد دوستعلی را که یکی از اجداد نگارنده است تعقیب می‌کنیم و در نهایت جدول کلی پنج فرزند میرقائد را در استمرار سلسله مورد بررسی قرار می‌دهیم. مرحوم دوستعلی یک پسر داشته بنام جونئی پسرش رمضان و فرزند رمضان، سبزی نام داشته که آنهم شش پسر به اسامی زیر داشته است:

۱- جونئی ۲- جهانبخش ۳- صفر ۴- نظر ۵- علی‌مدد ۶- محمدعلی

که هر کدام از این فرزندان سر سلسله دودمانی بوده‌اند که در جدول خاص خود بررسی می‌شوند این دودمانها به اولاد تعبیر می‌شوند.

آنچه مورد توجه ما در این مقاله است فرزند ششم سبزی میرقائد است بنام محمدعلی میرقائد که نگارنده از این سلسله برجای مانده است ولی سایر فرزندان سبزی هم در جدول آورده می‌شود؛ گفتیم که میرکائید از هر لحاظ خود را کلاتری لایق می‌دانسته که با کلاتران اولاد بابادی باب رقابت داشته و زیر بار زور و فرمان آنها نمی‌رفته و آنان هم در پی فرصتی بودند تا از فرزندان چشم زهری بگیرند زیرا کلاتری و بزرگی را خاص اولاد می‌دانسته‌اند و کسی دیگر را به این سمت قبول نداشته‌اند.

گرفتن عوزی Ouzi و هزینه تدارکات عروسی یکی از شاخه‌های تعاون روستائی بوده که قرن‌ها در بختیاری تداوم داشته و از بهترین رسم دیرینه‌ای است که به اقتصاد و ازدواج خانواده‌ها کمک شایانی می‌کرده است روی این اصل محمدعلی میرقائد برای دریافت

عوزی از همکاران خود بیدرون ایل میرود تصادفاً فرزند یکی از کلاتران بابادی هم برای همین منظور به طایفه آمده بود لذا وجود محمدعلی را در رقابت با خود تصور می کند و پس از مشاجره او را با تفنگ مورد اصابت گلوله قرار می دهد و وی را به قتل می رساند این رفتار جسورانه و جاهلانه خشم طایفه میرقائد را بر می انگیزد و به جبهه گیری جنگ برادری نزدیک می شود که با پا در میانی بزرگان بابادی صلح و آشتی برقرار می شود و قطعه زمینی بعنوان خرنبا در ناحیه ای بمسافت ۳۰ کیلومتری لالی به ورثه واگذار می شود، محمدعلی میرقائد قبل از اقدام به نامزدی و ازدواج مجدد، نخستین همسر جوانش با نام صنوبر از طایفه شهنی در حین انجام زایمان فوت می کند و فرزندش بنام خسرو از این زایمان برجای می ماند که تا سن دوازده سالگی در منزل عموهای خود پرورش می یابد و پس از آن با رجحشی که از عموی خود بدل می گیرد به روستای وانان می رود که در آنجا عموی دیگرش اقامت داشته در آن روستا به کشاورزی می پردازد و در آنجا با دختری از طایفه چهارلنگ تیره استکی ازدواج می کند.

وی دارای دو پسر و سه دختر بوده که فرزند بزرگترش با نام جمشید با دختری از جوققان بنام رقیه ازدواج می کند حاصل این ازدواج چهار فرزند پسر و یک دختر بوده که پسرانش غلامحسین، حسین، اسفندیار و خونعلی و دخترش ماه بیگم نام داشته است که این فرزندان دستجمعی بخوزستان سرازیر می شوند و از راه دسپارت به ایذه وارد می شوند و روی زمینهای مرحوم آهزیزاله کرهپور از اولاد عالی محمودی به کشاورزی می پردازند و برادر بزرگتر که غلامحسین میرقائد نام داشته با دختری به نام فاطمه از شهرک که در کنار شهرکرد قرار دارد و الان با نام شهرکیان معروف می باشد آشنا می شود و در ایذه ازدواج می نماید، خانواده آنان نیز برای کار و فعالیت به ایذه مهاجرت کرده بودند در سال ۱۳۱۲ شمسی غلامحسین میرقائد در اثر بیماری ذات الریه فوت می نماید برادر دیگرش حسین نیز با بیماری مالاریا جان می سپارد و برادران دیگرش اسفندیار و خونعلی بشهرهای خوزستان مهاجرت می کنند که اثری از آنان بدست نیامد ماه بیگم خواهر آنان قبل از اقدام به ازدواج فوت می نماید.

غلامحسین میرقائد دو فرزند پسر از فاطمه داشت و فرزند دیگری بنام قربانعلی از همسر وانانی خود داشت که قبلاً درگذشت.

فرزندان غلامحسین میرقائد، عبدالعلی و یداله تام داشتند که پس از مرگ پدر تحت سرپرستی مادر لایق و شایسته خود فاطمه قرار گرفتند. یداله میرکاید شش فرزند داشت که بنامهای اورنگ، فرهنگ، هوشنگ، آناهیتا، الهام و آترا، هم اکنون در مشاغل مختلف در ایذه و سایر شهرها بکار مشغولند.

رای پروردگار توانا بر آن قرار گرفت که من عبدالعلی میرقائد زنده بمانم و نقش تاریخی خود را در زمینه انتشار کتابهای تاریخ و فرهنگ بختیاری انجام دهم که در آن سالها زنده ماندن کودکان با وجود بیماریهای مهلک به موشی بستگی داشت.

این استمرار زندگی با تلاطم آن سالها و تحصیل کردن و سرانجام اقدام به کارهای فرهنگی را من معجزه پروردگار بزرگ می دانم که مرا در کنف حمایت خود محفوظ نگهداشت، فرزندان تلاشگرم نیز با ارشاد و راهنمایی من و تبوع درونی خودشان به عالترین مراحل دانشگاهی دست یافتند و رنج باغبانی مرا در گلزار زندگی ارج نهادند.

فرزندانم را معرفی می کنم:

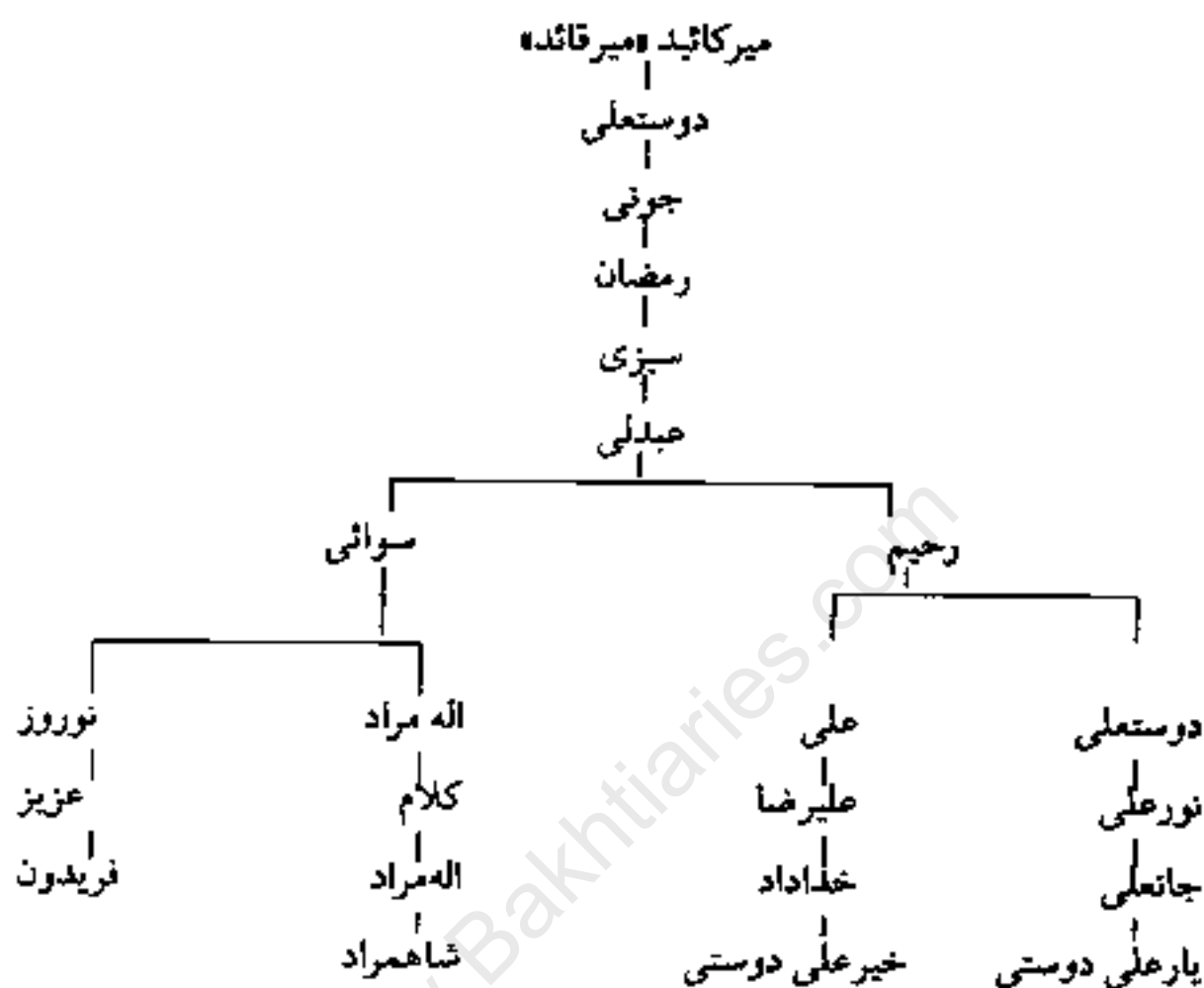
- ۱- دکتر شهاب جراح و رئیس بیمارستان ولیعصر بروجن ۲- خسرو اقتصاددان
- ۳- شادروز شیمیست ۴- دکتر آذر استاد میکروب شناس در دانشگاه اهواز
- ۵- دکتر اختر پزشک معالج شرکت نفت

در اینجا اشاره می کنم به شعری که در مجموعه شعر خود آتش در نخلستان سروده ام.

من باغبان بوستان ایمن دیارم      دانم که این پروردن گلها چه زیباست

این دسته گلها را به ایران هدیه کردم      زیرا که ایران در جهان خویش یکتاست

از پانزده سالگی احساس شعر بمانند آتش نهانی در من شعله کشید و چنانکه در مقدمه کتاب آتش در نخلستان نوشته ام شعر برای من همواره جان پناهی بوده که مرا در کنش ها و واکنش های زندگی یار و یاور بوده و همواره آغوشش را بر من گشوده و بمن نیرو بخشیده است. بیش از ۵۰ سال است که شعر می گویم و می دانم که اگر نتوانسته ام شهرت فراگیری داشته باشم بخاطر دور بودن از مجامع ادبی تهران و روزنامه ها و مجلات کشور بوده است، در سال ۱۳۵۰ که من در اداره کل فرهنگ و ارشاد خوزستان با عنوان رئیس اداره نگارش و کتابخانه های استان بودم با رادیو و تلویزیون آبادان همکاری داشتم که در آن هنگام شادروان



از دوستعلی تا رحیم از لقب میرکائید استفاده می شده ولی از دوستعلی فرزند رحیم دیگر از فامیل دوستی استفاده می شده است.

میرکائید «میرقائد»

دوستعلی

چونی

رمضان

سبزی

محمدعلی

خسرو

جمشید

حسین خوتعلی غلامحسین اسفندیار ماه بیگم

یداله

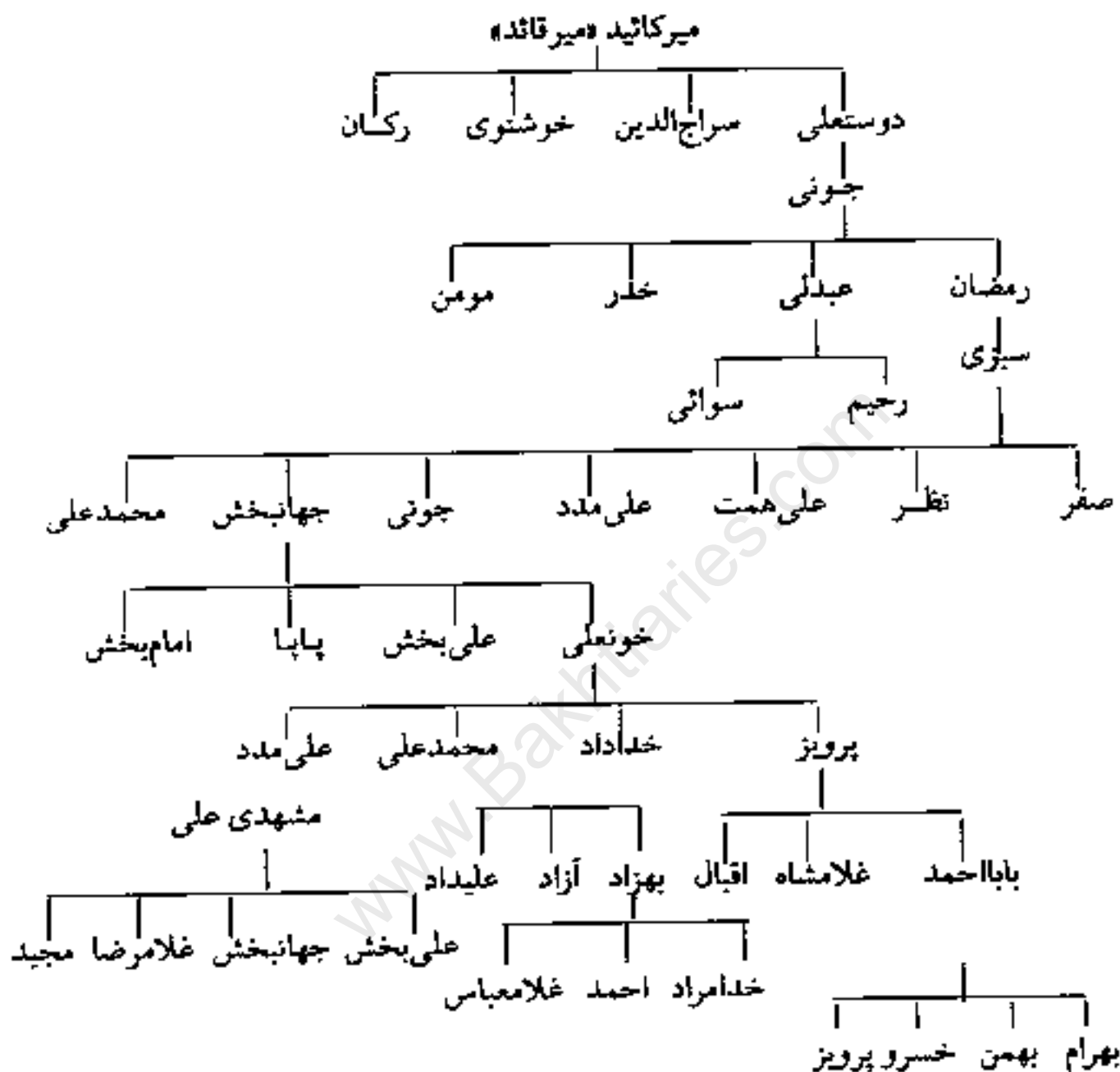
عبدالعلی

خسرو آذر شهاب اختر شادروز  
 فرهنگ اورنگ آناهیتا هوشنگ آترا الهام

از مرحوم دوستعلی تا به غلامحسین از لقب میرقائد استفاده می شده ولی تسل جدید

علاوه بر فامیل خسروی میرکاید را نیز به همراه پسوند فامیل دارند.

www.Bakhtiaries.com



از دوستعلی تا جهانبخش از فامیل میرکاید استفاده می‌شد ولی از مرحوم جهانبخش تا به نسل امروز همه از فامیل جهانبخشی استفاده می‌کنند.

www.Bakhtiaries.com

## از کتول تا سرخون

در بخشی از پیچ و خم رودخانه کارون و محل ورود رودخانه بازفت منطقه‌ای است که بصورت مثلث در دامنه کوه‌ساران، آبادیهای شلیل را تشکیل می‌دهد که بیشتر لورک باب بویژه اولاد حاج علی در آن مکن دارند درختان بلوط بطور فشرده از حد بلوط بلند تا پائین دره امتداد داشته و شیب تندی که از بالا تا پائین دره وجود دارد و شاهد رویدادهای دور تاریخ بوده است و شاید سواران تکتاز بختیاری راه را بر مهاجمان اسکندر سد کرده باشند و آعلیداد نام‌آور از بالای شیب سواره به پائین دره فرود آمده باشد و اولاد حاج علی که ذخائر انسانی جور و بی‌باک منطقه دیناران و اورک باب می‌باشند درگیر و دار این شیب با پلنگان جنگ تن به تن داشته‌اند که آنان را از پای در آورده‌اند و پادگان سربازان اعزامی بخوزستان که در این مثلث توقف داشته‌اند با امیر مجاهد و سردار فاتح نیردی روبرو داشته‌اند که فاجعه تاریخ را رقم زده باشد دریغا که در این رویداد بهترین سرداران بختیاری به صلح استبداد برده شدند، روستای کتول که بیش از پنجاه خانوار اولاد را در خود جای داده یک جهان نیرو و استقامت را در فضای کوچک جای داده و از این نقطه تا سرخون که بیش از چهل کیلومتر می‌باشد روستاهای اولادنشین است که نگارنده برای نخستین بار در کتاب دوم تاریخ و فرهنگ بختیاری وجود این مردمان سخت‌کوش و جنگی را نمایان ساختم و به معرفی آنان پرداختم گو اینکه هر چه بطرف آستانه تکنولوژی و عصر ماهواره می‌رویم بازوان توانا و چشمان تیزبین مردان جنگی را نمی‌طلبند و آنان در بایگانی روستاها بتدریج می‌مانند ولی این مورخان و نویسندگان مشرف بر ایلند که باید آنان را در فضای پهلوانی و سترگی نگهدارند و به نسل جدیدشان مسئولیت‌پذیری بدهند و نگذارند این نیروهای ارجمند نهفته در قلب ایل سترون شوند و بیک مصرف کننده تنها تبدیل گردند، بیاد بیاورند که روزهای سخت تاریخ را تنگ بدوش و شال به کمر بر قله‌های بلند پاسداری از شرف و حیثیت ایل را بهمه داشته‌اند و بهنگام هجوم مهاجمان تاریخ شاخ و شانه می‌کشیدند و نیروهای اهریمنی دشمن را در این دره‌های سهمگین نابود می‌کردند دریغا که هرگز قلمی در آن سالهای تلاش

و نبرد بکار نرفت تا امروز سندی بر جای بماند و بازگو کند آنچه در کمرکش این کوهستانها به نیروی این دلیران بوقوع پیوست، در اوایل قرن حاضر که از ۱۳۰۰ به بعد را شامل می‌شود در جنگهای درون مرزی همواره با غارتگران همسایه یویراحمد و بهمئی خود که آنان نیز از شرط فقر و تهی دستی به گردنه زنی و هجوم به روستاهای بختیاری می‌پرداختند اولاد حاج علی در صف مقدم جبهه جنگ و ستیز قرار داشتند و جلو یغماگری آنان را می‌گرفتند، سمت کلاتری این اولاد را اولاد کربلائی طهماسب بعهدہ داشتند ساختار فعلی اولاد در چهار تیره مشخص گردیده است:

۱- اولاد ملاقریب ۲- اولاد ملاسلیمان ۳- اولاد ملاریبع ۴- اولاد ملاقیصر

که از روستای کنول شروع می‌شود و تا سرخون ادامه می‌یابد بشرح زیر:

کنول - تلفگر - رودبار - شلیل - تلخ آب - گندمکار و سرخون

مرکز تجمع اصلی آنان در سرخون می‌باشد، سرخون روستائی زیبا برپا شده بر دامنه کوهی بلند و چشمه‌سار امنی که از زیر کوه بوسعت یک رودخانه جاری است، بی‌نهایت سرسبز و باشکوه که دره‌ای با جریان یک رودخانه که از وسط آن جاری است، در جای جای آن برنج‌کاری است با درختان سرسبز و باشکوهی که با مدد آب فراوان در کنار دره روئیده‌اند، امتداد راه سرخون تا هلو سعد دره باشکوه ادامه دارد و هر جا که طبیعت اجازه داده با همین زمینهای کم مزارع برنج را ایجاد کرده‌اند، سرخون بر سر راه ایذه شهرکرد قرار دارد و از محل گلشور که برای مسافران یک سالن غذاخوری ایجاد شده و چشمه‌ای از کوه بیابین سرازیر است از جاده اصلی شهرکرد ایذه راه دیگری جدا می‌شود و به سرخون می‌رود در سالهای گذشته که هنوز راه شهرکرد ایذه آماده بهره‌برداری نبود عبور و مرور مسافران از راه سرخون به بروجن انجام می‌شد که اکنون این راه تقریباً بلااستفاده مانده است تنها کسانی که قصد سفر به سرخون و هلو سعد را دارند از این راه استفاده می‌نمایند در حال حاضر بیشتر سکنه اولاد بشهرها مهاجرت کرده‌اند و اغلب آنان در مشاغل دولتی و سازمانها و کارخانه‌های خصوصی مشغول بکار گردیده‌اند.

دوست ارجمندی دارم بنام آقای سیف‌اله قیصری که شاعر است و شباویز تخلص



می‌کند که از جمعی این اولاد است هر وقت با او روبرو می‌شوم می‌گویم خلق و خوی اولاد را هنوز در رگهای خود احساس می‌کنی یا مثل همشهریها فقط به نام تبار خود اکتفا می‌کنی، طبیعی است که آدمی در هر شرایطی که قرار دارد یا موقعیت آن شرایط خو می‌گیرد و اگر چیزی را از دست می‌دهد چیزهای دیگر را بدست می‌آورد او دبیری است بی‌نهایت کوشا و مهربان که بقول خودش هنوز فراموش نکرده که تبار او همسایگان شیر و پلنگ بوده‌اند، آنوراله طهماسبی که فرزند شادروان آید اله اولاد مییاشد او هم هنوز دارای ویژگیهای ایللی است و دانستنی‌های فراوانی دارد که اگر برای کسب اطلاعات ایللی نزد او بروی با آغوش باز هرچه دارد در طبق اخلاص می‌نهد، نگارنده درباره شجاعت و شهامت مردان ایل عقیده دارم که اگر دولتها هدفشان تازه نگهداشتن این نیروها است باید فکر اساسی در جهت جلوگیری از بین رفتن ویژگیهای نهادی آنان بعمل آورند، این نکته مسلم است که دیگر عشایر دلیر، بتدریج در زندگیهای شهری از سونئی و بی‌خاصیت ماندن نیروها در روستاها از سوی دیگر به یک حالت سترونی روی می‌آورند که از خرقه تبار تهی می‌گردند، اگر ذخیره انسانی پهلوانی جوانان غیور عشایر نظیر اولاد حاج علی بحالت خود رها گردند بیم آن می‌رود که در برابر مهاجمان آتی که همواره تکرار تاریخ است نتوانند آن دلیری و شجاعت پدران خود را بروز دهند در این زمینه نخست به هدف دولتها اشاره می‌کنیم و سپس پیشنهاد خود را مطرح می‌سازیم. اولاً دولتها در هر زمان می‌خواهند که کشور در آرامش بسر برده و از خلق و خوی آزادگی و سلحشوری اینلیاتیها تگراتند و همواره با آنان با بیگانگی برخورد می‌کنند، زبان تفنگ و ژاندارم تنها زبانی است که در مواجهه با عشایر بکار می‌رود و در حالت تنگ نظرانه اگر عشایر تفنگی را برای حفاظت گله و رعمه خود به‌مراه دارند با سخت‌ترین شرایط ممکن از آنها می‌گیرند و همین مرز دشمنی عشایر با دولت می‌گردد و چون در حصار کوهساران سر بقلک برافراشته قرار دارند هر مأمور دولتی به سادگی بتواند سخت‌ترین و ناهنجارترین رفتار را با آنها داشته باشد و هیچکس به فریاد آنها نرسد و در نتیجه فاصله‌ها زیادتر می‌شود که این مرحله یک روش روان شناسانه لازم دارد زیرا سررشته‌داری آن هم در کشوری که قسمت اعظم سکنه‌اش را عشایر تشکیل می‌دهد لازمه‌اش بردباری و متانت می‌باشد.

پیشنهاد ما برای بهبود وضع عشایر و بر مرز شجاعت و سلحشوری نگهداشتن عشایر ما

بویژه عشایر بختیاری در چند بند خلاصه می‌شود.

۱- با تشکیل شوراهای ده و بخش و شهر در مناطق عشایری کار مردم را بخود مردم واگذار کنند تا مسائل آنان از طریق کدخدایانشی حل و فصل گردد.

۲- تشکیل دفاع غیرنظامی به بصورت منسجم و میلیتاریستی بلکه در حد یکتوخت تربیت بدنی و استفاده از فنون ورزشی و بکار گرفتن نیروهای جسمانی فرزندان عشایر و بجای اینکه آنان را در گروه‌های مختلف به سربازخانه‌های شهرستانهای دور بیاوریم سربازی آنان را در همان محلهای خودشان انجام دهیم که ماندن آنان را در همان روستا بیمه کنیم و ضمناً نیروهای آنان را مقاوم و پرتوان نگه داریم زیرا به تجربه دریافته‌ایم که صدی هشتاد سربازان اعزامی از روستاها به شهرها برای انجام خدمت سربازی، دیگر به روستای خود باز نمی‌گردند و در شهر بهر کیفیتی خوب یا بد حل می‌شوند و این شیوه در دراز مدت می‌تواند یک فاجعه برای روستاها باشد.

۳- تمرکز زدائی یعنی همه دانشگاهها را در شهرستانهای بزرگ نگذاریم که اگر یک فرزند روستا بخواهد استعداد خود را بیازماید راهی شهر شود و با هزینه سرسام‌آور و بدون سرپرست خانواده که در نتیجه یکتوخت محرومیت همواره برای فرزندان ایل باقی می‌ماند و سرانجام این کمبود بصورت یک عقده ناگشودنی در می‌آید و چه بسا براه‌های باطل کشانده شود.

۴- همین تمرکز زدائی در زمینه ایجاد واحدهای صنعتی نیز بهر قیمت و با هر کمبود در نقاط عشایر مورد نظر می‌باشد که نمونه خوب آن ایجاد کارخانه سیمان در شهر دورود و بکار گرفتن فرزندان عشایر بود که نتیجه مطلوبی داشت آن هم بشرطی که برای کارخانه دورود کارگر از شیراز نیاورند باید تحت مدیریت اساسی باشد و از وجود فرزندان روستا در این واحدهای صنعتی استفاده شود. این پیشنهاد بنده برای سررشته‌داران کشوری است که می‌خواهند از نیروهای عشایر بمانند ذخائر سلحشوری و شجاعت بهره‌برداری نمایند و به‌مراه سربازان منسجم بخواهند یک نیروی ویژه چریکی در نهاد ایل داشته باشند و این همت بلند و اعتماد بنفس و دلسوزی خردمندان سررشته‌داران را می‌طلبد، به امید آنگروز.

نگارنده

## اصلاح خان زلفی و بازماندگانش

یکی از سران ایل زلفی مرحوم اصلاح خان تاجمیری بود که در تاریخ بختیاری نقطه عطفی بشمار میرود و در بعدی از زمان بسیاری از جهانگردان بمعرفی وی پرداخته‌اند از جمله خانم ایزابلا بیشاب جهانگرد نامی در کتاب خود از بختیاری تا کرمانشاه می‌نویسد «آوازه قدرت و حکومت اصلاح خان بعدی بود که من علاقمند شدم از ایشان دیداری داشته باشم سرانجام توفیق یافتیم و در دشتی سرسبز که خیمه و خرگاه برافراشته بود بدیدارش نائل شدم، خیلی ساده و بی‌پیرایه زتدگی می‌کرد در این هنگام وی ریاست ایل زلفی را بعهده دارد و با مردم رفتارش خوبست گرچه من با یک عبور آنی نمی‌توانم این داوری را داشته باشم ولی از مردم دریافته‌ام بدست آوردم که منصفانه بود تصور اینکه یکی از سران ایل را در میان چادرهای قشر ایل و بدون تشریفات ببنیم برای من شگفتی بود فرزندان ذکور اصلاح خان هفت تن بودند با نامهای عباسقلی خان، غلامحسین خان، علیقلی خان، علی محمد خان، نجفقلی خان، یدالله خان و حاتم خان که هر کدام در دوران خود مصدر خدماتی بودند بویژه علیقلی خان و علی محمد خان که مرحوم علیقلی خان بهمراه مسعود میرزا فرزند سردار ظفر در قلع و قمع سپاه مهاجم روس نقش اساسی داشت و مرحوم علی محمد خان که در سرکوبی باغیان منطقه اصفهان، رضا جوزدانی و جعفرقلی چرمپینی و علیقلی چی زیر نظر و فرماندهی سردار جنگ که در آن هنگام والی اصفهان بود نقش بسزا داشت بنحوی که پس از پایان عملیات سرکوبی، مرحوم سردار جنگ ویرا بحکومت کرمان منصوب نمود.

علی محمد خان در اجرای برنامه تخت‌قاپو دولت مرکزی را یاری داد و بویژه در منطقه مگدی اسکان ایل انجام گرفت و روستای قلعه پاچه نخستین مکانی بود که به یکجانشینی طایفه زلفی انجامید، وی در عمران و آبادی منطقه تلاش بسیار نمود و باغات خوبی احداث کرد که ثمره آن وقف مردم منطقه بود و هم‌اکنون هم میوه آن باغ وسیله فرزندش آگشتاسب تاجمیری بین همسایگان تقسیم می‌گردد، قرارداد پروژه معروف الوار که به کشت درختان

تو متد با بیماتکاری بنام نجارزاده انجام گرفت و الوار آن برای صرف نجاری به اصفهان حمل می شد از جمله کارهای اقتصادی خوبی بود که موجب گردید مردم بیکار منطقه به این قطب اقتصادی جذب شوند، حفرفقات و اهتمام در توسعه کشاورزی و تأسیس مکتب خانه و مدرسه برای نوآموزان از جمله کارهای خوب علی محمدخان بود. هنگامیکه سرهنگ گیگوارمنی و سلطان سهراب خان از سوی رضاشاه مأمور سرکوبی عشایر میگردند، وی بهمراهی سواران جنگی زلقی با آنان به پیکار برخاست و دست آنان را از منطقه کوتاه کرد. اقدامات در خوز توجه خوانین زلقی و همدلی کردن آنان با قشر ایل موجب محبوبیت آنان در طایفه بود حداقل اگر گوسفندی هم برسم پیشکشی برای این سران ایل می آوردند و در سر سفره با سایر مردم صرف می شد، آنان در ایل میماندند و هرگز هوای شهرها را نمی کردند، اعتقادشان بر این بود که با ایل بدقیاً بیایند و با ایل از دنیا بروند از فرزندان علی محمدخان بدو تن از آنان که شاخص ترین می باشند اشاره می کنم اول اسکندر خان تاجمیری که تمام عمر خود را در منطقه زیست و با مردم طایفه بسر برد و اگر او را آخرین سلاله خوانین زلقی بدانیم سخن به گزاف نگفته ایم که او هنوز هم مشکلات و مسائل طایفه را با روش کدخدا منشی حل و فصل می نماید و هیچگونه ادعای خان بودن هم ندارد، فرزند دیگر علی محمد خان آگشتاسب می باشد که او هم از احترام و محبوبیت خاص برخوردار می باشد که زندگی خود را با مجالست ایل و محشور بودن با گفتار حماسه های گذشته ایل سپری می نماید در کنار این زندگی روستاگونه و ایل مداری زیباتر از آن شیوه فرزندش آسقندیار تاجمیری است که در رشته حقوق قضائی در دانشگاه تحصیل می کند و آیا او چگونه زندگی عشایری را با آن سنت های دیرین با روش جدید دانشمندی پیوند خواهد داد آیا او بعنوان یک مغز شهری شده از روستا دل می کند و به قرار مغزها می پیوندد، یا قضاوت را وجهه همت خود قرار خواهد داد و در همان مکدی و روستاهای پراکنده اش بیازی همبیاران خود می آید و یار و یاور آنان خواهد شد این آینده مبهم سنت های عشایر با فرزندان تورس دانشگاهی ماست. آیا اینان پیوند سنتی خود را خواهند گسست و یا به آن وفادار خواهند ماند؟ آینده داوری خواهد کرد.

[www.Bakhtiaris.com](http://www.Bakhtiaris.com)

**بخش سوم**

**نوشته‌ها و خاطره‌ها**

www.Bakhtiaries.com

## فرهنگ پیوند نژادها

بنا به تقاضای درست ارجمندم آقای خسروی مقاله زیر را درباره دزفول و شهروندان بختیاری آن تهیه نمودم که در کتاب بختیاری در جلوه‌گاه فرهنگ (جلد پنجم) چاپ نماید بدینوسیله آنرا به شهرستان دزفول تقدیم می‌نمایم.

خیلی دلم می‌خواست از دزفول شهری که در یکی از بخشهای کوهستانی آن مثل سردشت سرسبز خوزستان متولد شده‌ام، در مرکز آن شهر پرورش و رشد کردم، درس خواندم، کار کردم، ازدواج نمودم، مبارزه سیاسی اجتماعی کردم، در جنگ شرکت کردم، با مردم خویش دوستی و خویشی دارم، با آب و هوای معتدلش خوی گرفته‌ام، ضعفهایش را دیده‌ام، و پیشرفت‌هایش را شاهد هستم مطالبی بنویسم و حال که پیش آمده مقاله‌ای بنام دزفول بزرگ بنویسم خوشحالم. تا نامی از دزفول سرفراز در تاریخ و فرهنگ بختیاری، تاریخ و فرهنگی که متعلق به دزفول و مردم بزرگوارش و خوزستان عزیز می‌باشد. اگر چه در تمام کتابها و نوشته‌هایم هر کجا لازم بوده نام دزفول جلوه‌گر صفحات آنها گردیده. اما این مقاله را با مختصری از تاریخ خوزستان، شهرها و مردم خونگرم آن می‌نویسم که بحث اصلی به شهر دزفول بزرگ و بختیاربان ساکن آن متعلق است.

ما وقتی از خوزستان نام می‌بریم اولین آداب و رسوم مردمی که در ذهن تداعی می‌شود آداب و رسوم و فرهنگ مردم بختیاری ساکن خوزستان است. بخصوص شهرهای قدیمی خوزستان مثل شوشتر - دزفول - اهواز - مسجد سلیمان - بهبهان - رامهرمز - ایذه - شوش - اندیمشک که اگر نگوئیم کلاً مردم این شهرها بختیاری هستند می‌توان گفت اکثرأ از اقوام بختیاری - کر - کُرد و تیره‌های دیگر ایرانی می‌باشند که بنیاد شهری این مناطق را پایه‌گذاری کرده‌اند. در تاریخ ۵۰۰ ساله خوزستان صفحه ۱۳ سطر ۱۲ و احمد کسروی از قول ابن بطوطه می‌گوید سید محمد با گروه پیروان خود آهنگ تتول که دیه بزرگی از پیرامون حویزه بود اقامت کرد در رمضان ۸۴۴ مردم حویزه پارسی زبان بودند. در پائین همین صفحه

باز از قول ابن بطوطه که چند قرن پیش از او از حویزه گذشته بوده آشکار می‌نویسد که مردم آنجا عجم بودند. (نویسنده در بهمن ماه سال ۱۳۶۲ هجری شمسی که در جنگ و در منطقه سوسنگرد و حویزه شرکت داشتیم یکتوی احساس همخونی با بعضی از مردم سوسنگرد و حویزه که عرب زبان بودند می‌کردم که با یکی دو نفر که از پیرمردان آنجا صحبت داشتم بعضی خود را عجم و از مردم بختیاری و کرد می‌دانستند (که این می‌تواند ادعای ابن بطوطه را بعد از حدود ۶۰۰ سال ثابت کند) و نام دبه تنول ایرانی اصیل است.

www.Bakhtiaries.com

## دزفول بزرگ

تاریخ تذکره شوشتر نوشته مرحوم سیدعبدالله جزایری و پیش از آن تاریخ گزیده حمدالله مستوفی قزوینی بطور روشن و دقیق پیوندهای مردم بختیاری را با شهرهای قدیمی شوشتر و دزفول و بعداً این تمرکز جمعیت بختیاری در شهرهای خوزستان مثل اهواز - آبادان - خرمشهر و بعد از شهر شدن مسجد سلیمان و اندیمشک و شوش داتیال زیادتر شد و بیشتر جنبه صنعتی شدن این شهرها گردید. چون مردم بختیاری دارای تخصصهای مختلفی از فعالیتهای شرکت نفت در مناطق خود شده بودند و تا حدودی پیشرفتهای تحصیلی داشتند در این شهرستانها اسکان گزیدند. بنابراین شهرهای شوشتر و دزفول مردم قدیمی بختیاری داشته‌اند و آمدن بختیاریان در این شهرستانها بیشتر از زمان اسکان عشایر سال ۱۳۱۷ بود که بر این جمعیتها افزوده گردید و از طرفی چون این مناطق اعم از شهری و روستائی بیشتر بکار کشاورزی و دامداری اشتغال داشتند و زمینهای مراتع و کشاورزی اطراف شهرها و روستاهای خوزستان بیشتر متعلق به بختیاریان بود رشد جمعیت شهری و روستائی بختیاری افزایش یافت تا زمان انقلاب سال ۱۳۵۷ که منجر به برقراری جمهوری اسلامی گردید و رشد اسکان بختیاریان در شهرهای خوزستان بخصوص دزفول و شوشتر و اهواز چندین برابر گردید که خود دارای بحث جداگانه است که در همین مقاله اشاره به ازدیاد جمعیت شهری و اسکان در شهرها خواهد شد.

اما با توجه به وضعیت بافت جمعیتی در خوزستان تصور نمی‌رود کسی بطور قطع بتواند

فاصله‌ای در تاریخ بین مردم بختیاری و سرزمین خوزستان که شاید تا بین‌النهرین عراق فعلی بحساب می‌آید قائل بشود. زیرا مردم بختیاری هم ریشه عیلامی دارند و هم ریشه مادّی که جدا کردن آنها از تاریخ خوزستان بطور یقین کتمان حقیقت است و فرهنگ و ادب سرزمین عیلام و خوزستان تا قسمتهای جنوب شرقی خلیج فارس و هرمزان تا انتها علیه رودهای دجله و فرات و جنوب عثمانی و ترکیه فعلی از سمت جنوب و جنوب‌غربی در همسایگان فعلی ادغام است و نام خیلی از محلها و آدم‌ها به نام‌های ایرانی اصیل بختیاری گویای این مدعا است در سالهای اول دوره صفوی تمرکز مردم بختیاری در خوزستان بیشتر در شهرهای قدیمی شوشتر و دزفول که در آن زمان قدرت سیاسی کشور در جنوب ایران بوده و اکثر حکام از بختیاریان در این دوره بودند آغاز گردید.

## دزفول بزرگ

در صفحه گذشته نسبت به بعضی از علت و دلایل اسکان عشایر و روستائیان در شهرها اشاره‌ای کردیم و گفتیم که در قانون تخت قاپو چون فشار از طرف دولت بود از موفقیت آن چنانی برخوردار نبود و توانست نقش برنامه‌ای خود را در عشایر پیاده کند. اما در زمان انقلاب اسلامی بدون هیچ فشار با برنامه‌ریزی عشایر و روستائیان که نیاز به شهرنشینی ضرورت جدیدی پیدا کرد برای رفاه بیشتر مردم نه با رضای باطنی که در حقیقت از روی اجبار به شهرها آمدند که موارد زیر اساس این مهاجرت‌ها بود.

- ۱- عدم امکان زندگی در عشایر بعلت کمی مرتع برای دام
- ۲- دسترسی بیشتر به ارزاق سهمیه‌بندی شده
- ۳- فراهم شدن امکان تحصیل فرزندان در شهرها و به وجود آمدن آموزشگاهها و دانشگاههای متعدد

- ۴- مسائل سیاسی اجتماعی جامعه امروزی ایران بخصوص مورد جنگ ۱۳۵۹ شمسی
- ۵- رشد جمعیت در محلهای زندگی سابق خود بعلت رشد جمعیتی مردم در محل
- ۶- عدم اشتغال در محل زندگی‌های قبلی خود



۷- جویای کار و خرید و فروش کاذب در شهرها

۸- نبودن هیچ نوع جاذبه‌ای در روستاها

مردم بختیاری بیشتر در شهرهای خوزستان و بیشتر در کدام شهرها هستند میزان نمی‌توان معین کرد زیرا این مردم بعضی در بقیه اقدام شده‌اند از کارگر ساده تا استاد دانشگاه و از خدمه بیمارستان تا ریاست از مستخدم تا مدیر کل آموزش و پرورش و از چوپان تا تاجر جهانی از مردم بختیاری در شهرهای مختلف خوزستان فعالیت دارند از وزیر نفت تا نگهبان دروازه از نویسنده توانمند تا بیسواد و افراد کاسب عادی تلاش و کوشش دارند و میتوان گفت چند برابر سرزمین اصلی بختیاری جوانان بختیاری در شهرهای دیگر سکونت دارند.

و اما در کدام شهرهای خوزستان بیشتر ساکن هستند بطور یقین در شهرهای دزفول - شوشتر - اندیمشک و شهرکها و بخشها و روستاهای اطراف غیر از آنهایی که در شرکتهای صنعتی تولید نیشکر برای تهیه شکر و قند و شرکتهای زراعی و تولید دام عدّه زیادی به کارهای کشاورزی اشتغال دارند و در دزفول بختیاربان تحصیل کرده و دانشگاه دیده تعداد زیادی هستند که با سمتهای مختلف در ادارات دولتی و ارگانهای نظامی در رده‌های مختلف مشغول به خدمت هستند و عدّه زیادی در شهرهای اهواز و آبادان و مسجدسلیمان و مناطق نفت خیز خوزستان مشغولند و عدّه‌ای بختیاری در گمرکات و بنادر کشتی رانی بکار اشتغال دارند. مردم بختیاری کلاً در استانهای خوزستان - چهارمحال بختیاری - لرستان - کهگیلویه - استان مرکزی اصفهان تا شمال بوشهر - و قسمت شمال استان فارس و شرق استان ایلام زندگی میکنند.

طوائف چهارلنگ محمود صالح که در دزفول زندگی می‌کنند.

در محلهای سیاهپوشان - جمشیدآباد - ولی آباد (کوی طالقانی فعلی) مدرس - ایستگاه تلویزیون - سایت و جاده بن جعفر - کوره میلیونی - امام رضا دیمی - منطقه یکی شهرداری گاومیش آباد شرقی - جاده سد تنظیمی - در شهر قدیم مثل حیدرخونه - چولون و نواحی رودبند طوائفی که در مکانهای بالا آمده جدای از مردم بختیاری که در خیابانهای مرکزی شهر و محله‌های قدیمی دزفول زندگی می‌کنند.

## طوائف ساکن در دزفول و حومه

از طایفه چهارلنگ تیره‌های مختلف ممزاتی - بدر رفته - آریناهی - هلیل - هونه باوا - تساروند - لیوسی فرخ وند - ایستپره - چهاربروند - گشول - هارونی - اورک - جمال وند - گوروئی - برون - میوند - عبدالوند - یساک - هیودی - کیانرسی - الیاسی شیاسی - موگوئی - آل داود - حاجی وند - ادوی - جلیل وند - عیسوند زیبائی - در بالائی - غریبوند ده ملائی چهارلنگ کیانرسی زلقی - شیخ سلیمان - پیراحمد فداله - آسترکی - حسین وند چهاربری - شهی - اوستا در این منطقه می‌باشند و جز چند خانواده قدیمی خیلی از مردم قدیمی بختیاری ساکن دزفول اصالت خود را فراموش کرده‌اند و خانوادهایی که هنوز اصالت خود را حفظ کرده‌اند سهرابی - طهماسبی - جمال منش - جهان منش - محمدی - چهارلنگ زاده - بختیاری پور - بختیاری منش - صمصامی - در جمع حدود ۱/۴ از مردم دزفول بختیاری شناخته شده با اسناد هویتی روشن و عده زیادی خود را بختیاری می‌دانند اما به مرور زمان اصالت خود را فراموش کرده‌اند ولی جدیداً بعد از تشکیل جامعه بختیاری در سال ۱۳۵۸ در دزفول و حومه خیلی‌ها در صدد پیدا کردن هویت ملی و خانوادگی خود برآمدند که بعضی هم به نتیجه مثبت رسیده‌اند لازم به یادآوری است که اینجانب در تشکیل جامعه بختیاری سهم اساسی داشتم.

در شوشتر بیشتر از ایلات و طوائف مختلف هفت لنگ زندگی می‌کنند - مثل بهداروند، بابادی باب - دورکی - موری - للری - در دزفول موری و للری. و چهارلنگ مثل موگوئی - زلقی - کیانرسی زندگی می‌کنند که در جمع تهیه آمار از این طوائف و تفکیک آنها مشکل است.

## اولین مدرسه بختیاری در دزفول

در زمان ناصرالدین شاه قاجار اولین مدرسه که بطور رسمی تأسیس شد در دزفول مدرسه معروف به بختیاری واقع در محله صحرا بدر شرقی منتهی به محله چولیان که حالا قسمتی گاراژ شهرداری و قسمتی محوطه پمپ آب در کوچه سابق شهرستانی قبل از انقلاب ۱۳۵۷ و قسمتی مدرسه راهنمایی پسرانه‌ای بنام سراج و قسمتی منازل و مغازه شده، این مدرسه بیش از ده هزار مترمربع وسعت داشته که بین خیابانهای سیروس (طالقانی) ۴۵ متری شریعتی فعلی «نادر سابق» معروف به ۴۵ متری پل جدید تا دیوار شرقی گلی قدیمی شهر که منتهی به خیابان آفرینش فعلی است واقع گردیده مسجد یاغبانان یا به زمان مشترک بختیاری و دزفولی که باغتون گفته میشود بوسیله بزرگان بختیاری نیز در محلی که در آن زمان تمام مردم آنجا بختیاری بودند ساخته شده و بیشتر آسیابهای کنار رودخانه دز که از شمال تا غرب شهرستان دزفول را طی میکند از بختیاریان بوده که سردار ظفر هم در کتاب خاطرات خود اشاره به این مطلب دارد.

چهل سال پیش در دوره پانزدهم مجلس شورای ملی امیر حسین خان ظفر بختیاری رقیب سیدعلی کمالی نماینده دزفول شد که خود بخشی جدا دارد در دوره چهارم مجلس شورای اسلامی نیز رقابت سختی بین آقایان کریم احمدی بیاتبانی از مردم بختیاری و آقای دکتر غلامعلی صدرا ( آتشیان) بود، آقای دکتر صدرا نماینده دزفول شد که نگارنده با آقای دکتر صدرا دوست و همسایه قدیمی در خیابان فروردین دزفول بودیم و در زمان بشمر رسیدن انقلاب هم جلسات مخفی داشتیم، آن زمان ایشان دانشجوی معماری دانشگاه شیراز بود.

همانطوری که قبلاً گفته شد شناخت طوایف بختیاری در خوزستان خود نیاز به کتابی قطور دارد که باید اندیشمندان و نویسندگان دلسوز وطن پرست بدور از اغماض آستین همت را بالا بزنند و بنویسند اگر امکانات اجتماعی و سیاسی بعضی از نامهای جغرافیائی را تغییر داده این بدان معنی نیست که هویت و فرهنگ اصیل را هم تغییر داده است اما آنهایی

که به هر نحو می‌کوشند حضور اقوام مختلف بخصوص مردم اصیل و با فرهنگ بختیاری را در خوزستان کمرنگ نشان دهند ناآگاه بتاريخ ایرانند تاریخ عیلام حدود ۵ هزار سال بانوی یکی از پادشاهان عیلام نام بختیاری را با افتخار میرد در تاریخ ماد، تاریخ هخامنشی، تاریخ صفوی، تاریخ روم و اسکندر همیشه بختیاریان در سرزمین عیلام و خوزستان حضور داشته‌اند - تاریخ صفوی در دوره شاه طهماسب نام میرجهانگیرخان حاکم شوشتر و دزفول را با احترام میرد در دوره قاجار در زمان ناصرالدین شاه مهندس حاج عبدالغفار معروف به نجم‌الملک در صفحه ۱۲۲ میگوید ساکنان شهر عماره بیشتر عجم‌اند که این کلمه در آن زمان به بختیاریان اطلاق می‌شد و در جای دیگر میگوید هر کجا چندخانه عرب باشد بهر دلیل یک خانواده بختیاری آنجاست که این خود اهمیت حضور بختیاریان را در خوزستان میرساند.

نگارنده دارای مقداری زمین کشاورزی در دو شهر دزفول و شوشتر در دو پلاک جداگانه بودم قصد حفر چاه عمیق برای قاریاب کردن آنها را داشتم که سازمان آب و برق خوزستان اداره‌ای داشت بنام امور بررسی آبهای زیرزمینی خوزستان در جواب اجازه حفر چاه برای دو محل در دو شهرستان جداگانه یک جمله مشترک آورده بود که برای ثبت در تاریخ لازم است یکی از آن زمینها مقدار ۱۵۰ هکتار در بخش ۵ پلاک ۱۷ معروف به علی روشن واقع در شهرستان شوشتر و دیگر بمقدار ۱۵ هکتار در پلاک ۱۶۸۷ بخش ۳ دزفول قید کرده که اراضی مربوط به آقای اکبر جمال‌منش میباشد در دنباله کوههای بختیاری است و دستیابی به سازه آبهای زیرزمینی میباشد.

مدیر بررسی منابع آبهای خوزستان عبدالرحیم حقیقی امضاء ۱۳۶۵/۱۰/۶

و در جواب دوم هم دقیقاً جمله مشترک کوههای بختیاری را قید کرده امضاء کارشناس ۱۳۶۶/۱۲/۸ و همچنین املاک دیگر بختیاریان در شهرهای مختلف خوزستان گویای حضور این مردم در خوزستان است بیش از ۲۵۰ حلقه چاه عمیق برای امور کشاورزی و حدود ۱۵۰ تأسیسات دامداری و مرغداری پشرفته بین شهرهای اندیمشک - دزفول - شوشتر تا اهواز متعلق به بختیاریان است که علاوه بر فعالیتهای صنعتی در بخش‌های خصوصی و دولتی در تمام شهرهای خوزستان در بخش راه و ساختمان نیز فعالیت چشم‌گیر دارند که با جمال‌منش خود شرکت راه خوزستان داریم بنام اسفندسرا که به مدیریت

برادرمان علی جهان‌منش است.

حضور مردم بختیاری را در همه جای خوزستان بطور فعال و چشمگیر می‌توان مشاهده کرد در سال ۱۳۷۳ شمسی برای رفع نزاعی که بین بستگان بنده و افرادی از مردم جنگ‌زده محلی بنام پتک از بخش مرزی موسیان در شهرک سلمان فارسی تابع شهرستان شوش دانیال پیش آمده بود و ما جهت رفع نزاع از دزفول رفته بودیم اشخاصی از موسیان آمده بودند که خود را از طوایف زلفی بختیاری میدانستند و قلی‌خان حیدری که بزرگ آنها بود بخوبی مسائل بختیاریان مرزنشین را میدانست و مدعی بود که نیاکان او قبلاً در استان ایلام بوده‌اند و حتی خود را از تیره بریم‌وند زلفی می‌شناخت و دقیقاً آداب و رسوم کدخدائی و حل اختلافات بین بختیاریان را می‌دانست و در رفع نزاع فوق بسیار مدبرانه عمل کرد چون وقتی آقایان محمد جهان‌منش و محمدرضا جلالی راد می‌کوشیدند که موارد اختلاف را به موسیانیان تفهیم کنند ایشان با متانت اظهار داشت که تمام موارد مورد اختلاف را درک کرده و خودش به بقیه دوستان خود تفهیم نموده و رفع اختلاف گردید.

حداقل از دوران شاه‌عباس صفوی تاکنون طبق اسناد تاریخی حکومت‌های خوزستان، بخصوص شهرهای قدیمی شوشتر - دزفول - بهبهان و رامهرمز و بعداً اهواز در بین بزرگان بختیاری دست بدست شده و مراد به بین مردم این شهرها و مردم بختیاری همیشه دوستانه و برادرانه بوده که هنوز با صفا و صمیمیت تمام ادامه دارد، مثلاً روستای شلگه‌ای و گنوند و حقیلی در بست مربوط به مرتضی قلیخان صمصام و سردار محتشم بوده که از خوانین هم بختیاری بودند.

همانطوری که تاریخ، مسائل و زندگی اجتماعی را در یک منطقه جغرافیائی روشن می‌کند، مردم بختیاری جدا از مردم خوزستان نیستند و اگر گاهی از روی ناآگاهی در تاریخ مطلبی گفته یا نوشته می‌شود که اشاره به جدایی بعضی از مردم خوزستان دارد، این را باید بحساب ناآگاهی آن افراد گذاشت، نه بحساب مردم فهیم و آگاه خوزستان.

بنده در تاریخ بیست و دوم مردادماه ۱۳۷۶ در سخنرانی خود در مجتمع فرهنگی شهرستان دزفول در کنگره شعر و ادبیات سراسری کشور که در دزفول برگزار شده بود، این مطلب را بطور روشن شکافتم که فیلم ویدیوئی آن از تلویزیون خوزستان مرکز اهواز پخش شده است، که ما بین مردم دزفول یا مردم بختیاری (یا هر قبیله‌ای) فرقی نمی‌گذاریم ما مردم

خوزستان، ما مردم یک استان از ایران بزرگیم و همه برابریم و برادر و جدائی را مغرضین وابسته به بیگانه برای منظور خاصی بین ملت بزرگ و روشن بین ایران جهت نفاق افکنی و سست کردن وفاق ملی ایجاد می‌کنند، که به نظر مردم خوزستان این نفاق افکنی از هر قوم و قبیله‌ای که باشد مردود است. که این سخنرانی مرتب مورد تأیید و تشویق حاضرین قرار گرفت و حتی آیت‌الله شریعتی امام جمعه محترم دزفول که در جلسه حضور داشت وقتی پشت تریبون رفت این سخنان را تأیید و در ادامه آن توضیحاتی بر تأیید متن سخنرانی حقیر افزود و دفاع کرد.

مسئلاً جامعه ابتدایی انسانی بصورت اجتماع کنونی نبود. اول یک یا چند نفر با خانواده در محلی بنام غار یا چادر یا کومه در کنار آبی یا کوهی جمع می‌شدند و از اجتماع آنها بافت شهرهای بزرگ کنونی بوجود می‌آمده است که در این رهگذر مردم اولیه در مردم بعدی بنوعی ادغام می‌شوند که اصالت خود را بمرور زمان فراموش می‌کنند. و هیچ مورّخی نمی‌تواند شهری را معرفی کند که همه مردم آن شهر از یک گروه یا یک خانواده یا یک قبیله خاص باشند و حتی نمی‌توان یک شهر را تماماً پیرو یک آئین یا مذهب دانست.

وقتی نام شهر را می‌بریم این کلمه خود معنی جمعیت‌های مختلف را می‌دهد. که با اعتقادات گوناگون و از اقوام مختلف هستند که یکجا جمع شده و بمرور شهری را ایجاد کرده‌اند. بعنوان مثال همین شهر قدیمی و تاریخی ما دزفول که هر کدام از مردم آن اجدادشان از سرزمین دیگری آمده و متفقاً شهر دزفول را بوجود آورده‌اند.

جالب است بدانیم یک آمریکائی حالا به چه منظور در چهل سال پیش که متن گفتارش در روزنامه اطلاعات آن زمان و ضمیمه روزنامه اطلاعات این زمان در تاریخ ۱۳ شهریور ماه ۱۳۷۷ نوشته می‌خواهد ثابت کند که اجداد آمریکائی‌ها از ایران به آن قاره رفته‌اند.

اما این سوال پیش می‌آید که چرا ما باید بدنبال اثبات خود از طریق دیگران باشیم که آنهم بدون دلسوزی و شاید توأم با کتمان حقایق باشد. چرا خود قلم بدست نگیریم و خوب و بد خود را ننویسیم و از این رهگذر فرهنگی پربرابر برای نسل آینده اندوخته نکنیم و تاریخ کشور کهن خود را مزین به فراز و تشبیهای ایرانی ننمائیم. من و شما خودمان را معرفی بنمائیم. و ایرانی خود را معرفی بنمایند و یک دلسوز دیگر همه ما را یکجا معرفی نماید. تا فرهنگ و تاریخ ایران بزرگ دریایی شود که برای عبور از آن بسی با شکوه و دلپذیر باشد که

هر انسانی را جذب آداب و رسوم آئین خدائی و اهورایی ایرانی بنماید. گفتیم یک شهر را اجتماعی از اقوام گوناگون تشکیل می‌دهد و در همین رابطه حمدالله مستوفی قزوینی در سال ۱۳۳۰ میلادی در حدود ۶۷۰ سال پیش نامی از بختیاری می‌برد. محمد کاظم صاحب تاریخ عالم آرای نادری برای اولین بار در (۱۷۴۰) میلادی از دو شاخه شدن چهارلنگ و هفت‌لنگ نام می‌برد که شاید صحیح نباشد، زیرا در زمان شاه طهماسب صفوی نام میرجهانگیرخان بختیاری چهارلنگ برده شده و در زمان نادرشاه ایلات بختیاری دو شاخه بوده‌اند. موضوع علیمردانخان چهارلنگ محمودصالح - علیمرادخان زلّسی - خلیل خان هفت‌لنگ و انتقال خانواده‌های چهارلنگ و هفت‌لنگ از محل‌های زندگی خود و تبعید آنها از جمله حسن و خواهرش زینب معروف به حسن چهارلنگ نیای مادری بنده مبین دو شاخه بودن ایلات بختیاری قبل از ۱۷۴۰ میلادی بوده است. و تذکره شوشتر که اصل آن در اختیار حقیر است این واقعیت را روشن می‌کند که می‌گوید مردم شوشتر و دزفول در زمان شاه طهماسب صفوی حکومتشان با جهانگیرخان بختیاری بوده است.

در صفحات ۱۷۸ و ۱۷۹ تذکره شوشتر نوشته مرحوم سید عبدالله جزایری که خود هم زمان با علیمردانخان و نادرشاه افشار بوده و کتاب را در همان زمان نوشته می‌گوید: سلطنت از هر جهت با علیمردانخان این حیدرآقا ناظر بختیاری چهارلنگ بوده و در همین صفحه نام کریم خان زند و علی صالح خان هفت‌لنگ بختیاری را می‌برد و در صفحه ۱۷۹ نام سید فرج‌اله اجداد کلانتران شوشتر و اتحاد عجم و عرب را با علیمردانخان می‌برد و شیوخ آگ کثیر و رفتن شیخ علوان پسر شیخ سعدخان را به بنوار ناظر نزد علیمردانخان چهارلنگ و محلق و معارفنه و دزفول رسم خدمتکاری بتقدیم رسانیدند و معظم‌له را باقتضای سخاوت ذاتی و فتوت فطری نسبت به هر یک جداگانه انواع مکرمات و مروت معمول و همگی را مشمول بخشش و احسان قرار داد.

بهر حال تاریخ مستندی که ما در دست داریم از نخست مشخص می‌کند که مردم شهر تاریخی و قدیمی دزفول از اقوام ایرانی اصل بودند که از اطراف و اکناف جمع شده و شهر دزفول را بوجود آورده‌اند، مثل بختیاریان - لران سگوند - کردان - سادات و عربهای ایرانی، و این تصور که هنوز در ذهن بعضی است که بختیاریان از نخست کوه نشین بوده، اشتباه تاریخ یگانگان است که خودمان هم به اصلاح آن نکوشیده‌ایم روشن است که بومیهای

دزفول آن سالها اندک بوده‌اند که از تراکم همین مهاجران نبوده‌گر دیده و ناگفته نگذاریم که خود بومیهای اصلی دزفول از ایرانیان اصیل تبار دارند یویژه زبان آنان بزبان ایرانیان باستان نزدیک میباشد.

www.Bakhtiaris.com

تاریخ مستندی که در دست داریم بیش از ۷۰۰ سال بطور روشن مردم دزفول و بختیاری با هم زندگی می‌کنند. و حداقل نیانامه‌ای که خانواده ما از خود در اختیار دارد تاریخ ۷۰۰ سال را در این منطقه نشان می‌دهد از صالح تا اکبر ۱۴ نسل ۵۰ ساله میشود ۷۰۰ سال مردم دزفولی و بختیاری دارای داد و مستد تجاری و زن خواست و فامیلی سببی و نسبی دارند و قبل از آن نیز همین مردم بودند که شهر دزفول را بوجود آورده‌اند. اگر چه شهر دزفول یکی از شهرهای تاریخی و کهن ایران است. و از جمله شهرهایی است که تاریخ روشن و گویا دارد.

هنوز برخی تصور می‌کنند بختیاریها محل زندگی کوهستانی را برای چرای دام و شکار انتخاب می‌کردند. در صورتی که بختیاریها به این علت این مکان را برای زندگی انتخاب می‌کرده‌اند که در آن زمان جنگها و رشادتها و دفاع نیز به پناهگاههای امن و دژهای محکم در کوهها نیاز داشته و کوهستانها بهترین محل دفاع از کیان کشور بوده و بختیاریان هم که همیشه در تاریخ خود را مدافع کشور می‌دانستند و می‌دانند، بیشتر این کوهستانها را انتخاب می‌کردند. و به این صورت رفته رفته با این حالت جنگجویی و سلحشوری خو گرفتند.

و اگر به تاریخ عیلام و ماد بنگریم، مفهوم مطلب بالا را زودتر در می‌یابیم و صنعت‌گران آنها در شهرها برای آماده کردن وسیله رزم جنگجویان که علیه ظلم و ستم و استبداد قیام می‌کردند تلاش می‌نمودند.

## دزفول از نظر اجتماعی

مردم دزفول مردمی پر جنب و جوش و پر تلاش هستند که نسبت به امور زندگی و کار خیلی فعال می‌باشند و در امر تحصیل فعالیت زیادی دارند، بطوری که اکثر معلمها و استادان دانشگاههای شاغل دزفول و کارمندان اداری و صنعت‌گران آن بومی و محلی هستند.

مردم دزفول از نظر شکل و قیافه با اینکه خوزستانی اصیل می‌باشند و بنا به طبیعت گرم



منطقه باید از چهره‌های سیاه و سوخته برخوردار باشند، برعکس خوش قیافه، گندم‌گون و زیبا صورت هستند، چشم مشکمی، بینی معمولی، رنگ پوست زرد متمایل به قرمز و قد‌های معمولی بین ۱/۹۰ تا ۱/۵۰ و قامتهای رشید و استخوان‌بندی محکم دارند. مردم دزفول افرادی مهربان و خوش‌زبان هستند که البته این خصایص در جمع آنها نیست. نسبت به غیر رومی‌ها حساسند. درستکارند و از دروغ پرهیز دارند. نسبت به مذهب شیعه خیلی متعصب و بفرائض دینی بیش از همه امور اجتماعی اهمیت می‌دهند.

زبان دزفولی مخلوطی از بختیاری، شوشتری، فارسی و جزئی حروف ناشناخته می‌باشد که خود مدعی می‌باشند از حروف رومی هستند که صحیح بنظر نمی‌رسد. و بیشتر به عیلامی قدیم شبیه می‌باشد ریشه زبان آنان فارسی پهلوی می‌باشد که و او معدوله که در گویش آنهاست مثل خُورَدَن نشانه آنست، کلاً باید گفت زبان محلی دزفولی زبان خوزستانی می‌باشد که شامل: عیلامی - لُری - خوزی قدیم - کُرد - شوشتری قدیم و مادی می‌باشد. اسم شهر دزفول از رودخانه دز که از کیتوکوه یکی از کوه‌های بختیاری سرچشمه گرفته و در محلی بنام دز شهیون یا دزلیوس - قلعه دز شاخه‌ای از آن جدا میشود گرفته شده شهر دزفول از قدیم نامهای مختلفی داشته که یکی از این نامهای قدیمی اندامش بوده است. که بعد از تغییر نام به شهر دزفول این نام به اندیمشک فعلی اطلاق شده است که قبلاً به آن صالح‌آباد می‌گفتند. دزفول این شهر زیبا بر منطقه‌ای در شمال خوزستان واقع شده و ۱۴۳ متر از سطح دریا ارتفاع دارد و شهری کشاورزی است و دامداری نیز در آن رونق دارد.

پرتقال و مرکبات دزفول از معروفترین مرکبات کشور است. و پرورش انواع گل از جمله: گلایل، رُز، میخک، مریم، فرگس در این شهر رایج است. که نگارنده خود مزرعه‌ای کوچک گل گلایل نیز پرورش می‌داده است - در روستای جاته - که از کانال اصلی آبیاری می‌شد. پرورش گوسفند بختیاری در این منطقه و گاومیش و گاو در شوشتر و دزفول باعث تأمین گوشت و لبنیات منطقه است و خامه آن در کشور معروف است. در سال ۱۳۴۰ با ساختن سد دز و کانال‌کشی‌های اصولی و مشارکت سازمان عمران خوزستان در امر آبیاری مزارع، سبب رونق زندگی و اقتصاد خوزستان و بخصوص مردم دزفول شد. همین رونق اقتصادی باعث رشد جمعیت شهری شده که در حال حاضر طبق اطلاعیه وزارت مسکن و شهرسازی دزفول یکی از شهرهای بزرگ از لحاظ فرآورده‌های دامی کشور قید شده است. که اخیراً با

عدم تسهیلات بانکی تا حدودی جلوی رشد آن گرفته شده است. با توجه به اینکه دزفول در سالهای جنگ و مقاومت از خود ایستادگی و ایثار وصف‌ناپذیری نشان داد و با توجه به قرار گرفتن شهر دزفول در این منطقه مرزی حساس و استراتژیک جغرافیائی بنده به مسئولین یادآور می‌شوم که رشد اجتماعی - اقتصادی - نظامی این شهر به صلاح مملکت و حفظ کیان و دفاع از تمامیت ارضی کشور عزیزمان ایران می‌باشد و نباید به نحوی از انحناء جلوی رشد آن گرفته شود. دزفول در انقلاب سال ۱۳۵۷ هجری شمسی که منجر به برقراری جمهوری اسلامی شد سهم به سزایی داشت تا ۲۱ بهمن ۱۳۵۷ - ۲۹ تفر شهید داد که شهدای انقلاب نام گرفته‌اند و در قطعه شهدای سد تنظیمی آرمیده‌اند.

و بعد از آن در جنگ ۳۱ شهریور سال ۱۳۵۹ چنان فعالانه شرکت داشت که دشمن حساسیت خاصی روی این شهر پیدا کرد که ۱۸۶ موشک و ۱۲۵ بار حمله با هواپیما که هر بار با ۴ تا ۵۴ هواپیما این حمله‌ها صورت می‌گرفت. و بیش از ۵ هزار گلوله توپ دور برد به دزفول شلیک شد. که باعث تخریب منازل، مغازه‌ها، ادارات و اماکن عمومی و شهید شدن و مجروح شدن تعداد زیادی که یک آمار حقیقی از آنان بدست نیامده است.

اما مردم این شهر چنان پایداری می‌کردند و در جبهه‌های جنگ و ساختن خرابیها و تقویت جبهه‌ها کوشا بودند که وقتی قطعنامه ۵۹۸ معروف از سوی ایران پذیرفته شد، هر کس به دزفول مراجعه می‌کرد تصور نمی‌کرد که این شهر از شهرهای جنگ‌زده باشد. گویا اصلاً تخریبی در آن صورت نگرفته است. در گرماگرم جنگ پس از هر بمباران همه چیز به حالت اولیه و با سرعت ساخته می‌شد و شهر همیشه حالت عادی داشت و سرزنده بود.

خلاصه اینکه دزفول شهر سرزنده‌ای است که مردم وطن پرست و پرتلاش و ضدیگانه‌ای دارد که باید برای این مردم کار - امکانات تحصیلی - اقتصادی و رفاهی بیشتری فراهم گردد.

ولی با این حال شهر دزفول فاقد کارخانه‌های صنعتی مادر است که با توجه به امکانات آب و زمین فراوان و مناطق کوهستانی می‌تواند که چند یا چندین کارخانه بزرگ مادر برای پیشرفت و ایجاد شغل برای جوانندگان کار که اکثراً هم تحصیلات دانشگاهی دارند فراهم شود. مثل کارخانه‌های ماشین‌سازی - صنایع برق و آب تراکتور سازی در دیم. بخش قدیمی سردشت و شهیون، با توجه به احداث بزرگراه از بندر امام که از شمال شرقی دزفول

بطرف شمال کشور عبور میکنند. ایجاد کارخانجات بزرگ را برای رفع بیکاری و محرومیت در آینده را جداً میطلبند و سرانجام باید گفت این شهر هنوز مزد فداکارها و پامردی خود را دریافت نکرده است.

دزفول شهر قهرمان جنگ ۵۹ نیازمند اصلاحات واقعی و ایجاد قطب‌های صنعتی می‌باشد برای جلوگیری از مشکلات اقتصادی و اجتماعی دزفول امکان ایجاد جاده از راه رودخانه معروف شور که از شرق کوهستانی بخش قدیمی سردشت عبور میکند بطرف محلی بنام گاو خفت در شمال غربی استان چهارمحال بختیاری در بخش معروف چتاود از راه میان کوه هست که شهرستان دزفول مرکزی را از بن بست خارج میکند و فاصله استانهای خوزستان و چهارمحال بختیاری را به حدود ۳۵۰ کیلومتر و تا استان اصفهان را به ۴۷۰ کیلومتر می‌رساند. و مردم این منطقه کوهستانی را می‌توان با بوجود آوردن امکانات در این مناطق خوش آب و هوا و سرسبز و خرم اسکان داد و از زندگی خوبی برخوردار نمود. علاوه بر توسعه دامداری و کشاورزی و باغبانی با دسترسی به منابع خدادادی جنگلی و رودخانه نمک و معادن غنی مثل سنگ - گچ - سنگ سیمان - ماسه و نفت و گاز و معادن ناشناخته دیگر می‌توان کشور را از این سرمایه‌های سرشار خدادادی بهره‌مند نمود بویژه زمین و ذخیره آن مستعد پرورش انواع میوه‌های مرکبات می‌باشد.

در کودکی نگارنده یکبار همراه ایل بختیاری از جاده معروف به جاده مال رو ایلات چهارلنگ از بیلاق به (گرمسیر) خوزستان می‌آمدم در محلی که بزبان بختیاری به آن آب مار برون می‌گویند در میان کوه سردی آن آب در شهریور ماه سال بقدری بود که ذهن کودکی مرا برانگیخت وقتی پیاده شدم بوی بدی دعاغم را آزار می‌داد و بعداً که بزرگ شدم همان بوی بد را در امونیاک احساس کردم که احتمالاً سردی آن آب بعلت عبور از محلی باشد که مواد شیمیائی و امونیاک وجود دارد. در قسمت جنوبی بخش قدیمی سردشت و ملکی محلی است معروف به بوگنده که از رودخانه معروف صلح‌کنان جدا میشود و قبلاً قسمتی از آن جزء املاک نیای ما بوده وجود دارد که نیاز به کار کارشناسی برای روشن شدن موادی که باعث بوی بد این مناطق است می‌باشد. که با توجه به بد بوی و چربی آبهای راکد مخصوصاً در فصل پائیز احتمال نفت و گاز طبیعی وجود دارد. در صورت دسترسی به آن می‌توان برای بنیه مالی شهرستان دزفول و حومه کمک گرفت و استانهای خوزستان و چهارمحال بختیاری

را از آن بهره‌مند نمود.

ایجاد جاده بالا علاوه بر اینکه از نظر اقتصادی، اجتماعی دارای اهمیت است از نظر استراتژیک و نظامی از اهمیت زیادی برخوردار خواهد بود. در صورت تحقق یافتن این جاده ماشینی، اشتغال فراوانی ایجاد می‌شود و در مورد لزوم دسترسی به محل زندگی غیورترین فرزندان ایران که همیشه خود را مدافع یکپارچگی ملی و کشور میدانند آسان خواهد شد و ایلات سلحشور بختیاری را چنانکه در خور ارزش آنهاست از نعمت خدادادی برخوردار خواهد نمود. و سرمایه‌گذاران در این نواحی از هم سبقت خواهند گرفت و دولت با امکانات فنی و صنعتی مثل سدسازی و غیره ایجاد اشتغال خواهند نمود. دزفول در زمان ساسانیان از یک شبکه آبیاری وسیع و گسترده‌ای برخوردار بوده که بوسیله قنوات یا بزبان محلی مردم دزفول قمش از بالای دزفول مرکزی فعلی از زیر کوه دهنه معروف به بند ماهیازان که حالا به قلعه نادری (نادرشاه افشار) معروف به کوپتته و جدیداً جمهوری اسلامی بنای شهری جدید بنام فعلی آن کوپتته گذاشته و فاصله آن تا مرکز شهر دزفول اگر چه شهر بهم وصل است اما حدود ۱۲ کیلومتر می‌باشد این قنوات از زیرزمین روی شیب رودخانه معروف دز از شمال شرقی دزفول بطرف جنوب کشیده شده که بعضی از شاخه‌های آن بنامهای قمش (مؤمنون) قمش سرکنده - قمش حاجی‌یان (حاجیون) از وسط دزفول مرکزی عبور میکردند که نگارنده در سال ۱۳۴۶ شمسی از قمش سرکنده در محل فعلی کارخانه یخ گلچین زیر خیابان منتظری فعلی آب نوشیده‌ام و زنان و دختران را دیده‌ام که آب بر می‌داشتند یا لباس می‌شستند و سقایان با حیوان مشکهای آب می‌بردند. طولانی‌ترین این قنوات رشته‌قناتی است که از همان محل بتد ماهیازان بطرف دیم سیلی و حین کلولی بطرف سیاه منصور و شاه‌آباد حدود ۴۰ کیلومتر عبور می‌کرده که شهر قدیمی و آبادگندی شاهپور سابق را که فعلاً بنام اسلام‌آباد نامیده میشود و قبر یعقوب لیت صفاری که امروزه بنام شاه ابوالقاسم معروف شده است میرفته که تا پیش از شبکه‌های آبیاری از سد دز این نواحی را سیراب میکرده و آثار آن بصورت تونلی زیرزمینی که از میان رودخانه فصلی خشک بین شهرکهای سیاه منصور و سلگهی عبور میکرده از زیر خاک خارج شده که من توجه سازمان میراث فرهنگی را برای یک بررسی کامل از این نواحی بیجلب می‌کنم.

همانطوری که گفتم تا قبل از سال ۱۳۴۰ که آب لوله‌کشی شهرستان دزفول کامل نبود سقاییان آب مردم دزفول را در بعضی از محلات از آب همین قنوات تأمین می‌کردند و مردمی که در بازارها و محل کسب و کار بودند با آب مشک و ظرفی چرمی بنام دول محلی (دلو) در مقابل مزدی ناچیز بهره‌مند می‌کردند.

اما حالا که به بعضی از مسائل دزفول اشاره شد باید گفت با توجه به توسعه دزفول و توسعه شهرهای دور و نزدیک دزفول و بخشهایی که در آینده نزدیک بشهر تبدیل خواهند شد و با توجه به امکانات آب و زمین، توسعه سیاسی اجتماعی، نیروی انسانی ماهر تحصیل کرده و وسعت جغرافیائی دزفول از خیلی جهات آمادگی مرکزیت استان شدن را دارد که امید است انشاءالله تحقق پیدا کند.

www.Bakhtiaries.com

## موقعیت فعلی دزفول از نظر جغرافیائی

همانطور که قبلاً اشاره شد دزفول نیازمند به چندین کارخانه مادر است مثل صنایع آب و برق - گاز - ماشین‌سازی - تراکتورسازی صنایع تسلیحاتی دفاعی در کنار آن طرحهای اشتغال‌زای کوچکتري زود بازده می‌باشد که می‌توان در صحرای دیم سیبلی و در بخشهای کوهستانی قدیمی سردشت - لیوسی - شهیون - موربرنجی این امکانات را برای دزفولی آباد ایجاد کرد.

با توجه به عبور جاده جدید اتوبان سراسری از شرق دزفول در آینده مرکز شهر قدیمی دزفول در بن بست قرار خواهد گرفت که برازنده دزفول بزرگ نیست.

دزفول تا قبل از سالهای ۱۳۵۰ شمسی که شهرستان اندیمشک و شهرستان شوش دانیال در ۱۳۷۰ شمسی با بخشهای تابع از آن جدا شدند از شمال به پل زال در شهرستان پل دختر فعلی در استان لرستان و از غرب به انتهای دشت عباس و علی‌گریزال در استان ایلام در شهرستان دهلران و بخش مرزی موسیان و از جنوب به منطقه عبدالخان و معبد قدیمی چغرنیل به اهواز از مرکز خوزستان و در بخشهای شعبیه (گوریه) و گتوند به شهرستان قدیمی شوشتر و از جنوب شرقی تا بخشهای انبل و لالی از شهرستان نفت‌خیز

مسجد سلیمان و از شرق و شمال شرقی تا قبل از امتنان شدن چهارم محال بختیاری به استان اصفهان محدود می‌شده که باید گفت کمترین شهری در کشور است که وسعت سابق شهرستان دزفول را داشته و مساحت ۷۸۸۴ کیلومتر مربع که اخیراً از سیمای تلویزیونی اعلام شد وسعت فعلی دزفول است.

## موقعیت تاریخی دزفول

دزفول شهری است با پیشینه چند هزار ساله که در طول اعصار گذشته، شاهد وقایع و رویدادهای تاریخی بوده است. طبق نظر شرق شناسان با از رونق افتادن شوش که از قدیمی‌ترین مراکز تمدن در ایران باستان محسوب می‌گردد، سکنه این منطقه و حوالی آن با مهاجرت به دزفول که دارای موقعیت مناسبی نیز بوده است شهری جدید و تاریخی را در سرزمین باستانی خوزستان بنا نهاده‌اند.

پُل را در زبان پهلوی پوهل می‌گفته‌اند، واژه پُل از پلی که توسط امیران رومی در قرن چهارم میلادی به امر شاپور اول ساسانی به منظور برقراری ارتباط میان پایتخت جدید یعنی جندی شاپور (روستای شاه‌آباد فعلی در دزفول) و شوشتر ساخته شده بود اخذ گردیده است. واژه دژ نیز از دژ و قلعه‌ای که توسط پادشاهان ساسانی به منظور حفاظت از پُل مذکور بنا شده اقتباس گردیده است.

به ضمیمه این مقاله چند واژه گویشی را در زمینه گویش رایج در دزفول می‌آوریم تا خویشاوندی گویش دزفولی و بختیاری و شوشتری را مقایسه کنیم، ما در این مقاله هدفمان بیشتر معرفی شهروندان بختیاری بود زیرا اگر می‌خواستیم روی بدنه اصلی دزفول سخن داشته باشیم طبعاً میبایستی ریشه زبان خوزی و نفوذ بیش از حد دزفولیاها را در تمام سطح خوزستان و همچنین دانشمندان، متخصصان، فرهیختگان، بزرگان و اثر گذاران دزفولی را در کل جامعه خوزستان مطالعه میکردیم که این مقاله گنجایش بیش از هدفمان ما را نداشت و خوشبختانه مورخان و نویسندگان توانائی مانند سید محمدعلی امام دزفولی در این زمینه به تلاش برخاسته‌اند و نوشتنی‌ها را نوشته‌اند که روانشان شاد باد.

اکبر جمال‌منش بختیاری

## حمام رهنان

حیف از آن مسجد که در سمنان بود

www.Bakhtiaries.com

حیف از این حمام که در رهنان بود

در سالهای پیشین که این شعر را میخواندم همواره بر آن بودم که در نخستین فرصت بیدیدار این دو آثار شگرف باستانی بروم که شاهر با دریغ از آنان یاد کرده است. لذا در سفری که به سال ۱۳۴۵ به مقصد مشهد مقدس و زیارت حضرت امام رضا (ع) داشتم در سر راه خود در سمنان شبی را درنگ کردم تا فردا صبح بیدیدار مسجدی که سوژه شاعر بود بروم، مسجد سمنان که در نوع خود بی نظیر میباشد از عجایب معماری اسلامی ایران است که بدوران سلجوقیان میرسد، اگر این مسجد همسنگ مسجد گوهرشاد مشهد نباشد دست کمی از آن ندارد و همین شگفتی برای سراینده سفر فراهم شده که چنین مسجد باشکوهی در شهری که نه چندان شهرت و آبادانی داشته، ساخته شد و چنین سرمایه گذاری و بکار بردن آخرین پدیده معماری اسلامی در چنین مسجدی فراتر از حد سمنان آن روزگار بوده است، سمنان امروز را که در حد یکی از استانهای کشور است نباید با سمنان چند قرن پیش مقایسه کنیم که کاروانسرائی داشته بر سر راه عبور کاروانیانی که از این منطقه کویری عبوری بسوی خراسان داشته‌اند ولی اینرا باید گفت که بهرحال ابوسعید ابوالخیرها، ابوعلی سیناها و شیخ ابوالحسن خرقانی‌ها در این شهر گذری داشته‌اند و نظری به این مسجدهای طول مسیر و چشیدن لذت بانگ اذان و اقامه نماز وانگهی بسیاری از جرقه‌های حیاتی انسانها و آثار بوجود آمده در یک منطقه گمنام موجب شهرت و محبوبیت آن مکانها شده که چنین است شهرت توس با داشتن حکیم ابوالقاسم شاهر فرزانه‌ای که نام زادگاهش را بلند آوازه



ساخت و نیمایوشیخ که موجب گردید رومتای پوش بشهرت جهانی برسد و شهر سمنان که بیمن تبرک چنین ودیعه الهی نام آور شود. اما رهنان که در روزگار ساختن حمام یک محله کوچکی در ضلع غربی شهرستان اصفهان بوده و حتی مانند سمنان بر سر راه کاروانیان، هم نبوده که به برکت یک کاروانسرا نامش بر سر زبانها بیفتد چگونه بشهرت رسید ؟ دنباله مطلب را گوش فرا میدهم به سخن تاریخ بختیاری و مهاجرت حاج علی نقی باورصاد از تیره سهونی بختیاری به متعلقه اصفهان و بقول شاعر

همت اگر سلسله جتبان شود      مور تواند که سلیمان شود

مرحوم علی نقی باورصاد در همین رهنان به کار کشاورزی پرداخت که در آن سالها محدوده شهری اصفهان به حدود چهارباغ و خیابان مجاور محله آرامنه تشین جلفا ختم میشد و بقیه زمینها زیر کشت کشاورزی بود. حاج علی نقی که تا پایان عمر به کار کشاورزی اشتغال داشت فرزند وی حاج حسن علاوه بر اینکه کار پدر را در رشته کشاورزی دنبال کرد به فرزندان خود حاج علی باورصاد و حاج حسین باورصاد توصیه کرد که بیاس اینکه شهر اصفهان خانواده آنانرا در آغوش پر مهر خویش پذیرفته است اقدام به ساختن یک حمام در خود شهر نصف جهان بنماید لذا این برادران پرتوان و با همت یعنی حاج علی و حاج حسین باورصاد علی را یاد میکنند و خشت بنای حمام رهنان را می نهند، زیبایی این حمام و معماری شگرف آن که در زمینه معماری اسلامی طاق ضربی ایرانی بطور مشترک ساخته شده بلند آوازه گردید و سیاحان و جهانگردانی که از هر سنگ نوشته و نقش کاشی کاری پی به راز زندگیها میرند از هر سو بدیدار این حمام رغبت نشان دادند که در مجموعه آثار باستانی اصفهان به ثبت رسید و بنائی فراگیر شد که بر زبانها جاری و سوزده شاعر ایرانی شد که :

حیف از این حمام که در رهنان بود، ولی هر بدیده‌ای زمان میخواهد تا شکوفا شود، امروزه که شهردار دانشمند و با کفایت شهرستان اصفهان، اقدام به بازسازی و تجدید این بنا کرده این حمام در میان مردم خوب و شایسته شهر رهنان دیگر آن دریغ و افسوس شاعر را نمی طلبد بلکه باید گفت :

آفرین بر وجود این حمام که در رهنان بود

چراکه مردم شریف این خطه پاس بناهای تاریخی خود را دارند و درود خدا به روان پاک و نام تابناک این خانواده ارجمند بختیاری چهارلنگ باد! بویژه شادروانان حاج علی باورصاد و حاج حسین باورصاد و سایر بازماندگان آنان سرانجام شادروان حاج علی در شهر مقدس نجف و حاج حسین در خاک عنبر سرشت قم مدفون گردیدند و مزدکار خوب خود را دریافت کردند.

امروز از تعداد دو باب حمام یکی تبدیل به فرهنگسرای حاج علی باورصاد که شامل کتابخانه معتبری است با ارگانهای فرهنگی و حمام دیگر بصورت اولیه مورد استفاده مردم میباشد ما ضمن افتخار به این که فرزندان بختیاری در هر جا باشند منشأ خیر و برکت و آبادانی هستند تصویر آنها را در فصل بختیاری به روایت تصویر نیز آورده‌ایم.

## روایت رنجها و گنجها

نوشته: عبدالعلی خسروی «قائد بختیاری»

بسیار گفتیم و نوشتیم و کسی نخواند و یا اگر خواند با بی تفاوتی و دلخوری از کنار آن گذشت ولی از آنجا که هر نویسنده و یا شاعری کم یا زیاد رسالتی بر دوش دارد که باید آنرا تا مرحله آخر ببرد، یکبار دیگر ذهن خفته خردمندان و اندیشمندان این دیار را بیدار می‌کنیم و ذکر این نکته را ضروری می‌دانیم که بی تفاوت زندگی کردن و سرانجام پس از هفتاد و هشتاد سال مردن و انبوهی استخوان بر زمین پاک افزودن جز ویال جامعه گشتن چه نقشی در انسان بودن می‌تواند ایفا کند. سخن ما بر سر شهرستان ایذه و پیرامون آن است که مرکز بختیاری گرمسیری است و بیش از پانصد هزار جمعیت شهر و روستا را دربر می‌گیرد، خیلی از متفکران را عقیده بر آن است که این منطقه می‌تواند بعنوان یک استان نقش اساسی خود را در دامنه‌های زاگرس سربلند و استوار بازی کند بشرطی که صاحبانی دلسوز داشته باشد، تعی دانم این فصل از گفتار و نوشتار ما به فرهنگ بختیاری مربوط می‌شود یا نه ولی حسن ششم بمن می‌گوید که همه چیز در این دنیا سرانجام به فرهنگ منتهی می‌شود زیرا هنگامی که زن شریف و اصیل بختیاری در برابر ناهنجاریهای فرزندش پرخاش می‌کند و می‌گوید «مکن نافرنگ» یعنی شیطنت نکن ای بی فرهنگ، پس وقتی که شیطنت یک فرزند جزء اصول فرهنگ یک ایل بحساب می‌آید طبعاً قلمزنی در مورد کمبودها و نارسائیها بیشتر به فرهنگ توده‌ها مربوط می‌شود، اکنون بیائیم بر سرگفتنی‌ها که مربوط به برنامه‌های کوتاه مدت و دراز مدت عمرانی و اصلاحی شهرستان ایذه می‌باشد، در این زمینه باید پیشگفتاری داشته باشیم، اگر ما از فراز شهرستان ایذه با ابزار ذره‌بین زندگی، آدمهای این شهر را مورد مطالعه قرار دهیم به نتایج زیرین دست می‌یابیم.

۱- گروهی از ثروتمندان نه چندان گرانسنگ وجود دارند که از هفتاد سال پیش به

اینسوی تاریخ فریه شده‌اند و بر خر مراد سوارند و به برنامه کار و ساختار اجتماعی این شهرستان کمترین علاقه‌ای ندارند چرا که خود در رفاه نسبی بسر می‌برند و از غم دیگر قشرها برکنارند و حداکثر نقشی که در سازندگی این شهر دارند از طریق ریاکاری شاید در مجالس روضه‌خوانی میلغی به حسینه یا منجد کمک کنند آنهم برای محفوظ ماندن از بلاهای زمینی و آسمانی و مثلاً بگویند فلانی مرد خیر و خداجوئی است که برای کمک به امور خیریه دست گشاده‌ای دارد ولی همین مرد ظاهر فریب حاضر نیست مدرسه‌ای بسازد و تمام شهرستان ایزه باین بزرگی یک سالن فرهنگی ندارد که بشود در آن سخنرانی کنی، ارزیابی هر شهری به رویم انباشتن آهن و سیمان و ایجاد ساختمانهای مسکونی و کثرت آوردن شهر از شرق به غرب و از شمال به جنوب نیست. آیا مؤسسات صنعتی و فرآورده‌های تولیدی تا چه حد پیشرفت کرده باشد می‌تواند بعنوان شهری توسعه یافته معرفی شود. اما دریغ که این هندوستان کوچک که آنرا ایزه می‌نامیم با این وسعت زمین‌های خداداد و شسته رفته که حتی یک ذره شوره در زمینش نیست باید سیب و پیاز و گوجه‌اش از شهرهای دور وارد شود، خانم عفت بذرالاهیان که آواز خوشی دارد و در مراسم سوگواری گاگرو می‌خواند از اهالی بهمنی است که در آن منطقه زادگاهش شالیزاده‌های برنج بود، روزی به او گفتم در زمینهای ایزه می‌شود کشت برنج انجام داد، این زن با همت از این سخن من به آینده‌نگری پرداخت و سال بعد که به ایزه رفتم دیدم قسمتی از زمین‌های پیرامون تالاب ایزه را به کشت برنج اختصاص داده و برداشت خوبی هم داشته است، گفتیم که طبقات مرفه ایزه سرشان گرم جمع‌آوری مال و منال است و طبقه دوم هم بیخبر دانه تصور می‌کنند که زندگی آنان در سایه نصیب و قسمت آرایش داده شده و به انتظار سرفروشت میمانند تا خدا چه خواهد و دیگر از ضرب‌المثل «از تو حرکت و از خدا برکت» غافل میمانند طبقه سوم هم که کمی از دانش بهره‌مند می‌شوند بهترین راه را آن می‌دانند که ایزه را رها کنند و به مهاجرت به شهرهای دیگر بسنده نمایند، ایل را رها می‌کنند با همه ناهنجاریش و گلیم خود را از آنجا بیرون می‌کشاند و در محل جدید زندگی جا می‌افتند و دیگر بقول شاعر از محنت دیگران بی‌غم می‌شوند، اما طبقه چهارم که تنه اصلی ایل و شهروندان ایزه را تشکیل می‌دهند جز سوختن و ساختن چاره‌ای ندارند و به روزگاری که موقعیت اقتصادی فرصت یک لحظه فکر کردن را به آدمها نمی‌دهد ناچارند از بام تا شام

بدن‌بال تهیه آذوقه و درآمد نسبتاً بخور و تمیری بروند که زن و بچه خود را دریابند و حتی نیم نگاهی هم به پشت سرشان نمی‌توانند داشته باشند.

www.Bakhtiaries.com

## موقعیت جغرافیائی شهرستان ایذه

در آب و هوائی کاملاً مدیترانه‌ای سرزمینی محصور در کوهستانهای بلند که بصورت دایره‌وار این شهرستان را دربر گرفته‌اند بویژه قله بلند و همیشه برفی منگشت هر بامدادان لبخند شکرقای خود را بچهره شهر سخاوتمندانه می‌بخشد و دو تالاب در قسمت شمالی و جنوبی شهر قرار دارد که دریاچه پرآبی را تشکیل می‌دهد و کافی است که با تلمبه قوی آب را با فشار وارد مخازنی نمایند که در کمرکش کوهساران باید ساخته شود و از آنجا بنحو دلخواه آب را بروی زمین‌های قابل کشت ایذه سوار نمایند و سالی چهار بار کشت انواع محصولات فصلی را انجام دهند، هنگامی که زمینهای هفت تپه را آماده و مستعد بهره‌برداری می‌نمودند من گاهی از آنجا می‌گذشتم در فاصله‌ای متعدد حفاری به درازای چند کیلومتر در اطراف زمین و به فواصل محدود انجام می‌شد و از تنبوشه‌ها و لوله‌های سفالین که در عمق زمین سوار می‌کردند بمدت چند ماه آب شور زمین را در این لوله‌ها هدایت می‌کردند تا زمین شوره‌زار را شیرین کنند و آماده کشت نیشکر نمایند. این هزینه سرسام‌آور و تحمل آنهمه خسارت در تصور آدم نمی‌گنجید. روزی از یکی از مهندسان آبیاری و آماده‌سازی پرسیدم آیا اینکار آفتابه خرج لحیم نیست، آیا این هزینه‌ها پاسخگوی درآمد کارخانه نیشکر هفت تپه هست یا نه؟ او اظهار داشت که از زمین‌های هفت تپه تا حدودی که چند سال است، آماده بهره‌برداری شده درست چهار برابر زمینهای کوبا شکر برداشت می‌شود و اینهمه زیانکرد آماده‌سازی زمین در برابر درآمد فوق‌العاده آن ناچیز خواهد بود و حال زمینهای ایذه این هزینه‌ها را هم ندارد و آماده برای کشت و کار است. تجربه دیگری که داشتم در کشور ایتالیا بود که من جلگه پورا که در حاشیه رودخانه پورا قرار گرفته است دیده‌ام و استنباط من آن بود که این رودخانه پو بی‌شبهت به رودخانه عظیم پیریکت کارون نبود منتهی آنجا صاحب‌داشتم و آدم‌های پرتحرک و سازنده‌ای را پیرامون

خود پرورده بود که از این مزارع سالیانه سه یا چهار بار محصول برداشت می‌شد، کشت بهاره، تابستانه، پاییزه و زمستانه که گفتنش خیلی ساده است و نوشتنش هم ساده‌تر ولی تصورش دور از ذهن خواننده است ولی مطمئناً حقیقی است قابل لمس که بازوان توانای کشاورزان سازنده همین جلگه تمام سرزمین ایتالیا را از لحاظ فرآورده‌های کشاورزی بی‌نیاز می‌کند که هیچ، مقدار زیادی هم از تولیدات آن به کشورهای همجوار صادر می‌گردد.

در کتاب دوم یادآور شدم که اگر من دارای سرمایه‌ای بودم یا اگر شهروندان من شنوای حرقم بودند که با خودیاری آنان شروع بکار کنم برای رهائی شهرستان ایذه از این ناهنجاری اقتصادی و کمبودهای زندگی کارهای زیر را انجام می‌دادم.

**الف - شرکت کشت و صنعتی تشکیل می‌دادم و با سرمایه اولیه که از شهروندانم دریافت می‌کردم با کمک جوانانی عاشق و علاقمند شروع بکار می‌کردم و نقشی سازنده بشرح زیر بجای می‌گذاشتم.**

۱ - طرح آبرسانی را از رودخانه کارون که پشت قباله مادران بختیاری است انجام می‌دادم، با توجه به فاصله بیست کیلومتری شهرستان ایذه تا محل سدی که هم اکنون با نام سد کارون ۳ بکار مشغولند، لوله‌های ۱۲ اینچی می‌کشیدم و آب را با تلمبه‌های قوی به شهرستان ایذه انتقال می‌دادم و از گردنه مسراک که نخستین دیدگاه شهرستان ایذه است آب را تقسیم می‌کردم و بشهر سرازیر می‌کردم و با توجه به بلندی گردنه که بیش از هشتصد متر می‌باشد آب بدون مدد تلمبه بهر نقطه شهر منتقل می‌شد.

۲ - جلوی توسعه خانه‌سازی را در محدوده شهر می‌گرفتم که زمین‌های کشاورزی از دست بساز بفروشها نجات یابد و با تقسیم زمینها به کشت‌های مختلف برحسب نیاز منطقه اختصاص می‌دادم، فصل بهاره کاملاً به کشت گندم و جو اختصاص مسافت و فواقص زیر که را در کاشت و برداشت فعلی گندم و جو در شهرستان ایذه وجود دارد از بین می‌بردم.

اولاً در اطراف تالاب ایذه همه ساله در اثر بارندگی، کشت‌ها بزیر آب می‌رود و مساحت بسیاری از دسترنج کشاورزان از بین می‌رود.

ثانیاً سایر زمینهای دور از تالاب اگر فصلی باران تبارد این کشته‌ها به ثمر نمی‌رسند و زحمت کشاورزان بهدر می‌رود.

۱ - اگر با آبیاری، کشاورزی با اصول صحیح انجام پذیرد بکثراخت محصول گندم و

چو همان سه ماه اول سال که بهار باشد وارد بازار می‌شود و علاوه بر ذخیره سیلوئی که باید در ایذه ساخته شود آذوقه سالیانه مردم انبار می‌شود و بتدریج وارد بازار می‌شود و مازاد بر نیازمندیهای منطقه به شهرهای دور و یا بدولت فروخته می‌شود که تمام خوزستان را از لحاظ مصرف بی‌نیاز می‌کند.

۲- پس از انجام کشت بهاره، در تابستان کشت میبزمینی و پیاز و گوجه را وجه همت خود قرار می‌دادم و با توجه به اینکه زمین ایذه بمراتب از زمینهای منطقه الیگوردز مساعدتر است و می‌تواند بهترین محصول را فراهم نماید کشت صیفی جات هم در قسمتی از زمینها می‌تواند انجام شود.

۳- کشت پائیزه را به کشت انواع بنشن اختصاص می‌دادم و بیشترین محصول را وارد بازار می‌کردم و مردم ایذه مجبور نبودند لااقل عدس را کیلوئی هفتصد تومان خریداری نمایند که بیشتر هزینه گرانی صرف کرایه حمل و نقل و واسطه‌ها می‌گردد.

۴- سلف خری و سلف فروشی را ممنوع می‌کردم و از طریق صندوقهای تعاون بمعنی راستین نه تعاونی‌های فعلی که دست رسول خانی را از پشت بسته‌اند، به کشاورزان وام می‌دادم در اینجا داستان رسول خانی را بیشتر می‌شکافم.

مردی بود تاجر پیشه در شهرستان بروجن که آن سالها پولش را نزولی می‌داد تومانی پنجشاهی و با اینکه این مبلغ نسبتاً منصفانه بود ولی بعد از انقلاب اسلامی بجرم رباخواری او را آزرده و او سگته کرد و مُرد و خیلی چک‌ها و سفته‌های او را بالا کشیدند اما تعاونیهای جانشین بمراتب از آنمرد بیچاره بیشتر ظلم کردند و پول مورد نیاز کشاورزان را با سود بیشتر می‌دادند و کشاورز بیچاره اگر پولی از طریق شرایط اسلامی از تعاونی‌ها می‌گرفت چون نمی‌توانست باز پرداخت نماید مجبور بود گاوش یا گوسفندهایش را بفروشد و پول را پرداخت نماید والا راهی زندان می‌شد و بعد از زندان هم دیگر روح آزرده‌اش حاضر بکار روی زمین نبود.

## زیان سلف خری چه بود؟

کشاورز از همان روز که دانه را بر زمین می‌ریخت بفکر تهیه مایحتاج زندگی خود بناچار قسمتی از محصول بیار نیامده خود را بسوداگران و دلال‌های شهری می‌فروخت بمبلغ ناچیز، بصورتیکه اگر گندم را هر من شش کیلو یکصد تومان می‌فروخت هنگام بدست آمدن محصول ناچار بود به او پس بدهد در حالیکه قیمت چند برابر شده بود و سودی عاید کشاورز نمی‌شد و همیشه دختش!! و خرچش بیست که چه عرض کنم بلکه مقایسه‌ای غم‌انگیزتر. بشهادت شهروندان کهنسالی که با من در شهرستان ایذه بودند من دارای تجربه‌های گرانقدری شدم که عموم بمن می‌گفت تو هیچگاه کاسب خوبی نخواهی شد و بدرد بازار نمی‌خوری زیرا اگر بخواهی در کسب و کار دروغ‌نگونی و انصاف و وجدان را وجهه همت خود قرار دهی پل آنسوی رودخانه است، از داستان سلف خری و سلف فروشی آنچنان روحم آزرده بود که بازار را برای بازاریان حرفه‌ای رها کردم و آمدم با حقوق یکصد تومان در راه آهن ماهیانه بخور و نمیر زندگی کردم، بگذریم که گفتن چنین خصلت‌ها از درجه فروتنی یک نویسنده می‌کاهد و زیان مدهانان را دراز می‌کند.

۵- تمام مالکان زمین را در شرکت خود سهام می‌کردیم که مشکل زمین نداشته باشیم و هنگامی که کشاورز یا مالک سود سالیانه را دریافت می‌کرد عاشقانه دست همکاری و معاضدت می‌داد و بقول شاهر:

در دست هم دهیم به مهر      میهن خویش را کنیم آباد

این شرکت چون تعاونی بود آنهم تعاونی بمعنی خودش که از اندیشه‌های «راج دیل» سرچشمه می‌گرفت، می‌توانست زمینهای منطقه سوسن، بیان، مرغا و هلايجان را هم بزرگ طرح خود ببرد و کشت برنجکاری را هم در مناطق نامبرده بنحو احسن انجام می‌دادیم و تا حالا اگر صحبت من بود حالا ما می‌شویم و می‌توانیم در تمام جبهه‌های کشاورزی، صنعت و دانش سرمایه‌گزاری کنیم.



چنین کنند بزرگان چو کر، باید کار، دریغا که هنوز سخنان مرا خوانندگان به شعار روی کاغذ تعبیر می کنند، من به نمایندگان مجلس هم همین پیشنهادها را دادم و یکشان گفته بود که فلانی دستش بدور از آتش است و مشکلات موجود را درک نمی کند و نمی دیدیم که همین عزیزان هر کدام کلاه‌های از این نماد برداشت کردند و مردم را بفراموشی سپردند و از یاد بردند که اورک دلاور و شالوی قهرمان با چه فداکارها آنان را بمجلس فرستادند که دردی از آنان دوا کنند و اکنون که کارنامه آنانرا مورد بررسی قرار می دهیم اگر واژه‌ای پائین تر از صفر بود به منهای صفر نمره می دادیم، آنانکه در مقام سخن گفتن، خوانین بختیاری را بیاد تهمت و سرزنش گرفتند حتی از تعمیر یک قنایه هم که گاهی خان‌ها انجام می دادند و حتی ایجاد چند باغ میوه در اطراف شهرستان ایذه که بدست آن روانشادان انجام گرفت اینان از انجام کارهای ابتدائی هم عاجز بودند که در پایان مأموریت خود بیاید از پروردگار بزرگ طلب استغفار نمایند که میدان داشتند و کاری انجام ندادند و در نهایت جرم کسانی که با نام خدا و ایمان بمیدان آمدند و مردم را فراموش کردند بمراتب از جرم راهزنانی مثل رمضان طیبی که با تفتنگ سرگردنه‌ها را می گرفتند باید بیشتر باشد و مردم بخشنده و پرکرامت بختیاری آنانرا خواهند بخشید و اما در پایان ما را راز و نیازی است با رود همیشه خروشان کارون که گفتم پشت قباله مادران بختیاری است!

www.Bakhtiarries.com

## ای رود خروشان و جاویدان کارون!

ای که همپای قدیسان از زردکوه سربلند برخاستی و از کنار سلطان ابراهیم آن امامزاده الهام بخش گذشتی:

ای حماسه پردازی که آریوبرزن آخرین سردار هخامنشی را پذیرا شدی زیرا همتبارت بود.

ای رود پر ستیزی که نگذاشتی اسب عصیانگر اسکندر جهانگیر از گذارت عبور کند.

ای رود مقدس که در طول تاریخ همیشه بر قلب بختیاری جاری بودی و بمانند خونی که

به قلبها جان می بخشد از نیاکان ما کرامت خود را دریغ نکردی.

ای رود سرفرازی که در کف شیواتی چون آسلاطاعلی محمدی لجمیر اورک رام بودی و

در راه حرکت کوچگران ایل کریمانه سهم بزرگی داشتی بر ما نسل امروزه! تا سپاسان  
سواحل نشین خود ببخش که نسل تلاشگری نبودیم که بر بال ماهواره و یازوی صنعت قرن  
بیستم ترا بخوان خویش مهمان کنیم و مرهم جان پناحت را بر قلب‌های آزرده بگذاریم،  
بیگمان نسل آگاهتری در راه است و آغوش مهربانت بر جان آنان باز.

## گوشه‌ای از تاریخ معاصر بختیاری

خورشید رنگ پریده بامداد شهرپور از پشت کوه تنوش بختیاری خود را بسختی بالا می‌کشید تا با اهریمن شب و دیو تاریکی بجدال برخیزد کشور آستن حوادث تازه‌ای بود که تهران «هنوز کوچک» بار سنگین استبداد را یزمین می‌نهاد و می‌رفت تا مشام خود را از بوی دلتواز آزادی تازه و معطر نماید درب زندانها گشوده شد و آزادی‌خواهان رنجور و شلاق خورده به فضای بیرون گام می‌نهادند سرداران و امیران درین بار دیگر هوای مه گرفته و گردآلود تهران را «که البته بدرجه امروز نبود» تجربه می‌کردند سران عشایر پس از سالها به ایل خود بازگشتند تا با همتباران خود دیداری دوباره داشته باشند از بازماندگان سران ایل که از زیر تیغ استبداد جان بدر برده بودند. علی اصغر خان بختیار با گروهی از کلاتران بختیاری که از دور و نزدیک به او ملحق شده بودند از سرازیری گردنه سُرّاک فرود آمدند، صدای طنین سم اسبان آنان در فضای گهیاد بگوش می‌رسید او فرزند سردار ارشد بود که سالهای مبارزه و فداکاری را در جنگ مشروطه با ارتجاع محمدعلی شاه تجربه کرده بود و پس از سالها که به‌مراه برادران سخت‌کوش خود کوله‌بار مشروطه را بر زمین نهاد روی در تقاب خاک کشید و اینک فرزند او میراث‌دار سرزمین ارجمند بختیاری بقطعه امیران و سرداران با نام و نشان گام می‌نهاد تا اشک غم از چهره همتباران خود بزداید، از کنار کول فرح که می‌گذشت در حالیکه یساولی در جلو سواران او با گرز نقره پوش حرکت می‌کرد فرمان ایست داد، لختی به اطراف نگرست! اینجا اقامتگاه پادشاهان عیلام بود که قرنهای رقیب بر بختیاری فرمان راندند و به‌مراه سواران غیور این خطه گرامی تا سواحل بین‌النهرین را در زیر چکمه‌های خویش داشتند، علی اصغر خان از اسب پیاده شد و به احترام نیاکان زمین ادب بوسه داد و لختی درنگ کرد در نگاه او سه هزار سال تاریخ درخشان موج می‌زد تاریخی پر از حماسه و ایرانمداری تباران پاکدل و شجاع! درنگ جایز نبود زیرا او به قصد تصرف ایذه که آن سالها هنوز رنگ و بوی صداقت و پاکدلی بیابان «مردان» را در خود حفظ کرده بود

بشتابید، تعداد سواران او از دوست نفر تجاوز نمی‌کرد زیرا او نیازی به بسیج همگانی نداشت و تعداد پانصد یا هزار نفر سرباز ناراضی و خسته و کوفته سرهنگ ملک مرزبان در برابر مردان سترگ ایل چیزی بشمار نمی‌آمدند. من در پناه تپه بزرگ آبادی که گاهی چند سرباز بر روی آن برسم انسجام ارتش شیپور بیدار باش می‌زدند، ۱۲ سال از عمرم می‌گذشت و مکتب‌خانه ملاقدم را نیز تجربه کرده بودم و در کلاس چهارم ابتدائی درس می‌خواندم رئیس مدرسه ما شکراله سالمزاده که روانش شاد باد اهل باغ بهادران اصفهان بود مردی بود برامتی سالم و بی‌آزار فرق او با ملاقدم آن بود که چوب و فلک را نداشت و یک سوتی همواره در دست داشت که فریاد رسانه او بود، در ایذه سپاه ملک مرزبان در قلعه چهار برجی مستقر بود، دیرگاهی بود که حکومت بختیاری در دست افسران غیربختیاری بود که نخستین آنان استواری بود که به او دینعلی بیگ می‌گفتند او بجای سردار اسعدها تکیه زده بود و با زبان ترکی قوم لُرزبان را اداره می‌کرد، اگر کسی زبان ترکی او را نمی‌فهمید با شلاقی که همواره در دست داشت سخنانش را برای او ترجمه می‌کرد!! کلانتران ایذه چنان قدرتی نداشتند زیرا پس از جنگ ۱۳۰۸ که با خیزش علیمردان خان مردانی فرزند علیقلی خان چهارلنگ و از سوی مادری فرزند سردار مریم دختر ایلخانی بود آغاز و به شکست انجامید در حال کمون بسر می‌بردند، برگردیم به سال ۱۳۰۸ که من یکسال از عمرم می‌گذشت و ماجرای پیکار علیمردان خان را از زبان عمویم بعدها شنیدم. همان سال بازار ایذه را اشراک کهگیلویه غارت کرده بودند و حاج حسن بهبهانی را هم که در دکانش بود کشتند. از سال ۱۳۰۶ که نهضت ستاره بختیاری بهمت خوانین جوان مانند خاتباخان اسعد، نادرقلی خان بختیار، علیمردان خان مردانی، امیر مجاهد و سردار فاتح که در حقیقت هسته مرکزی این اندیشه بودند در بختیاری پا گرفت و قصد آنان محرومیت زدائی و حرکتی در جهت عمران و آبادی و پیشرفت بختیاری بود، طبیعی است که آنان می‌بایستی با اسلحه و تجهیزات بمیدان بیایند زیرا با حربه زبان و منطق نمی‌شد بجنگ زور و قلندری رفت علیمردان خان که از شمال بختیاری یعنی منطقه الیگودرز و فریدن حرکت خود را آغاز کرد راه خود را بسوی چهارمحال گشود، عوامل رضا شاه بر سر راه او به دفاع برخاستند ولی این جوان متهور و بی‌باک کوهها و دره‌ها را در نوردید تا منطقه قهفرخ و تا سفید دشت بروجن را به تصرف خود درآورد و به خوانین دیگر ملحق گردید در آن هنگام جعفرقلی خان سردار

اسعد سوم که وزیر جنگ رضا شاه بود در اصفهان از حرکت این جنبش خبر یافت و به تهران برگشت و ماجرا را به رضا شاه اطلاع داد او که بضر کار در دستش بود بر آن شد که از نابرابریهای خوانین استفاده کند و با این حربه به سرکوب نهضت پردازد و با اینکه مقاومت دلیرانه گروه ستاره بختیاری مدتها بطول انجامید ولی خوانین دیگری که دستشان با سردار اسعد سوم در یک کاسه بود با این گروه جوان تازه نفس به مخالفت و رویارویی برخاستند که سرانجام به سرکوبی نهضت انجامید و سران آنان از جمله علیمردان خان گرفتار و پس از چند سال که در زندان بود در سال ۱۳۱۳ بچوبه دار آویخته شد او رفت و حماسه جاوید جانبازش بصورت ادبیات مردم درآمد به سخن خود بازگردیم که قصد ما تعقیب تاریخ جنگ علیمردان خان نبود زیرا، از شهریور ۱۳۲۲ به اینسوی تاریخ ایران را تعقیب می‌کنیم که سند زنده آن خاطرات ذهنی من است که تماماً در محل بوده‌ام، طبیعی بود که سرهنگ ملک مرزبان بتواند مقاومت نماید زیرا انجام و مرکزیت حکومت ایران از هم گسسته بود و آن سالها جاده شوسه و تدارک رسانی نبود و تا از لشگر ۶ خوزستان به او کمک برسد بوسیله سواران بختیاری قلع و قمع می‌شد بناچار با شایعات فراوانی که از تعداد سواران همراه علی‌اصغر خان با حجم چند برابر به او می‌رسید فرار را برقرار ترجیح داد و قلعه چهار برجی تخلیه گردید و سواران علی‌اصغر خان بلا معارض وارد ایذه گردیدند و با توجه به اینکه ایذه مرکز حکومت نشین گرمسیرات بختیاری بود خود بخود تمام منطقه بختیاری زیر حکومت وی قرار گرفت. من در مقام آن نیستم که احساس مردم را در آن روزها حمل بر حقانیت خوانین نمایم، من احساس خود را هم در این قلمزنی دخالت نمی‌دهم بلکه رویدادها را که به وقوع پیوسته می‌نویسم، مردم با ساز و دهل و سواربازی و کل زدن زنان و هووگاله مردان به استقبال علی‌اصغر خان شتافتند و از دیمه تا ایذه که ۵ کیلومتر است او را همراهی کردند و با سلام و خوش‌آمدگویی او را بشهر آوردند و او برسم سالهای دور حکومت خوانین در نورآباد خیمه و خرگاه برافراشت و به رتی و فتق امور پرداخت قریه نورآباد در فاصله ۵ کیلومتری ایذه قرار داشت و قلعه‌های خوانین بختیاری در آنجا بود و در دامنه سربز آن صدها خیمه برافراشته شد شادروان آدرویش توکل و فرزندش تیمور توکل سمت کدخدائی آنجا را داشتند اکنون دیگر چسبیده به شهرستان ایذه است و قلعه مرحوم تیمار بختیار در ضلع غربی آن قرار دارد، این طبیعی است که پس از سالها حکومت

ژاندارم و استبداد رضاشاهی و با سابقه ذهنی که از سرکوب و کشتار سران ایل در ذهن مردم بود ورود علی‌اصغر خان یک حرکت تازه و راضی کننده در جهت خواست مردم بود که بختیاریها این حکومت را از بدنه خود می‌دانستند زیرا زبان این سردار با زبان مردم همخوانی داشت، علی‌اصغر بختیار مردی شاعر پیشه، دانشمند و آگاه به مسائل روز بود و بارها در کتابها مان نوشته‌ام و بعضاً مورد ایراد هم قرار گرفتیم که دیگر این نسل از خوانین خوی خانخانی هرج و مرج نداشتند و در مدتی که آنان در رأس حکومت بختیاری بودند با مردم به نیکی رفتار کردند، وی به عزل و نصب کدخدایان و کلاتران همت گماشت و بدون اینکه اتفاق ناگواری روی دهد وظایف حاکمان مناطق را معین کرد از جمله کارهای اداری و مستوفی‌گری وی را اعلیمردان پرچمی و میرزا حیدر کیانی کیشخالی و مشاورت وی را آقایان درگاهی و پرچمی کلاتران برجسته دیناران بعهده داشتند که وجود این مردان آگاه و استخوان دار ایلی در ترکیب حکومت به آرامش و ثبات کارها کمک کرد.

در فاصله ۲۰ کیلومتری ایذه پادگان قلعه تل به فرماندهی سرگرد معتمدی قرار داشت که می‌بایستی علی‌اصغر خان یا او را از منطقه خارج نماید و یا با آنان بجنگ برخیزد روی این اصل خود علی‌اصغر خان شخصاً فرماندهی سواران جنگی را بعهده گرفت و بسوی قلعه تل حرکت کرد، قلعه تل سالیان دراز مقر حکومت محمدتقی خان کیانارثی و بازماندگان وی بود، قلعه معروف محمدتقی خان که در آن کوس استقلال بر علیه محمد شاه قاجار زده شد در وسط روستا قرار داشت، گفتنی است که بیشتر شهرت قلعه تل به سبب حکومت محمدتقی خان و علیمردان خان از خاندان کیانارثی و همچنین از سوی دیگر وجود لیارد انگلیسی مورخ مشهور بود که مدتها در حضور محمدتقی خان بسر برد اما عده‌ای از قلمزنان عقیده دارند که در واقعه دستگیری محمدتقی خان و بلایا و مصائبی که گریبانگیر او شد وی اشک تمساح ریخته و دلسوزی کرده زیرا اگر می‌خواست کمکی به تامبرده بکند از طریق دیپلماسی انگلستان قادر به اینکار بود از درون قلعه راهی بسوی پائین تپه احداث کرده بودند که از آب قنات و چشمه آن استفاده نمایند. در این هنگام علی‌اصغر خان با دو هزار سوار جنگی وارد قلعه تل شد و قلعه را در محاصره قرار دادند، محاصره قلعه چندین روز بطول انجامید، میشود در خلال محاصره به نیت خیر و مردمی این سردار بختیاری پی برد زیرا سواران وی که از فنون شیخونهای مخصوص ایل بختیاری برخوردار بودند به او پیشنهاد

کردند که با یک حمله قلعه را از چنگ پادگان رهائی بخشید، شیوهٔ شیبخون خاص سواران بختیاری که حتی در جنگ قلعه قندهار هم از آن استفاده کردند بدین‌ترتیب بود که گروهی برای تصرف قلعه پشت سر هم حرکت میکردند و هر چه از جلو کشته میدادند جای خالی آنها پر میشد تا آخرین نفرات به قلعه دست یابند، سواران بختیاری در همه جنگهای چریکی از این فن و شیوه استفاده میکردند ولی علی اصغرخان آنقدر این پادگان را در دست خود پخته میدید که نیازی نداشت که به افراد او آسیبی برسد و یا از سربازان کشته شود، او با اختطارهای مکرر از آنها خواست که قلعه را تخلیه کنند و به سلامتی راه خود را بسوی اهواز بکشایند هوایماها هر روز بالای سر قلعه میآمدند تا آذوقه پرتاب کنند ولی اکثراً این بسته‌ها بدست سواران بختیاری میافتاد چند روز هم به بمباران قلعه تل پرداختند ولی خسارت مهمی بیار نیامد تا سرانجام پادگان تسلیم شد و راهی از جناح جنوبی گشودند و سربازان بدون کشته دادن سلاح خود را بر زمین گذاشتند و بسوی اهواز عقب‌نشینی کردند قلعه تل که مرکز منطقه جانکی بود بدست علی اصغرخان و سوارانش سقوط کرد و کلاتران بختیاری از باغملک، دالان، و صیدون و طایفه ممینی و میداود به استقبال او آمدند در این هنگام علی اصغرخان به ایده بازگشت و بی دغدغه خاطر حکومت بختیاری را از مرکز دریافت داشت.

پس از استقرار علی اصغرخان به ایلخانی گری گرمسیر بختیاری خوانین بختیاری یکی بعد از دیگری وارد منطقه گردیدند مرتضی قلی خان صمصام که داعیه پیشرکسوتی داشت در منطقه سردسیر برای خود حکمرانی داشت و با داشتن حکم از مرکز بر قسمتی از چهارمجال و بختیاری حکومت میکرد.

مرتضی قلی خان که دارای روحیه استبدادی خاص خودش بود نتوانست در جذب مردم بختیاری توفیقی بدست آورد لذا عده‌ای از اهالی چهارمجال از او تراضی شدند سرانجام حکومت مرکزی حکم ایلخانی گری یا حکومت چهارمجال و بختیاری را مشترکاً به ابوالقاسم خان بختیاری فرزند امیر مفخم و جهان‌شاه خان صمصام فرزند مرتضی قلی خان صادر نمود و مرتضی قلی خان از صحنه حکومت بختیاری کنار رفت فرزندان مرتضی قلی خان که شاخص آنان جهان‌شاه خان و امیر بهمن خان بودند دارای روحی گستاخ و ایلیاتی بودند و با آن که جهان‌شاه خان چند سالی در سمت امثالنداری استانهای مختلف بود

هنوز به شیوه ایلی خود رفتار می نمود ولی ابوالقاسم خان دارای روحی نسبتاً آرام و دموکرات منش بود که من شخصا امضاء ایشان را در زیر بیانیه استکهلم دیدم که آئین صلح و صفا را برای جهان میخواست، گرچه نیکزاد امیرحسینی در کتاب شناخت سرزمین بختیاری او را متهم کرده که رئیس دخانیات را در شهرکرد فلک نمود، از سونئی جهانشاه خان که دارای روح خشن ولی آشنی جوئی بود به مجردی که دید برخوردهائی ممکن است بین او و ابوالقاسم خان بوجود آید منطقه را ترک نمود و استعفا داد و در حقیقت معزول و به تهران اعزام شد. ولی امیربهنم خان برادرش ادعای خود را همواره در حکومت داشت، یکی از دلایل این ادعا آن بود که شادروان صمصام السلطنه پدر بزرگ ایشان بود و یکی از رجال ایرانمدار دوران بعد از مشروطه بود که ریاست چند کابینه را بعهدہ داشت مردی ساده سلیم‌النفس و با صداقت بود اما متکی به ایلی بزرگ و شجاع مثل بختیاری بود و برای هزار فامیل باصطلاح تره خورد نمیکرد و از سوی دیگر نخستین گامها را در تصرف اصفهان و حرکت به تهران برداشته بود ناگفته نگذاریم که او با داشتن سرداران غیور و دلاوری مانند ابراهیم خان ضرغام‌السلطنه و فرزندش ابوالقاسم خان ضرغام‌السلطنه پیروزیهای بزرگی در آغاز مشروطیت بدست آورد، بعداً که مرحوم حاج علیقلی خان سردار اسعد دوم پا به صحنه میارزه مشروطه نهاد با همدستی سایر خوانین توانست نهضت مشروطه را قیضه نماید و حتی از چنگ سردار ملی و سالار ملی، ستارخان و باقرخان بدر آورد و سرانجام تمام این پیروزیها زائیده سرسختیها و مقاومت دلیرانه سواران بختیاری بدست آمد که کار کشته جنگهای چریکی بودند، بگذریم که بیاری از مورخان بی‌انصاف حرکت آنان را به سیاست انگلیس ارتباط میدادند ولی این روح سلحشوری و جنگاوری مردم بختیاری مرز نمی‌شناخت چرا که در رکاب نادرشاه افشار هم این پیروزیها را بدست آوردند تنها انگیزه بختیاریها روح ناسیونالیستی ایرانی بود که سرلوحه کارشان قرارداداشت و در زمینه ارتباط خوانین بختیاری بادولت انگلیس باید بگوئیم اولاً آنزمانها دولت انگلیس شریک اقتصادی ما بود و نسبتاً از سایر کشورهای استعماری زیانش برای ما کمتر بود، زیرا همسایه شمالی ما شوروی بمدت ۵۰ سال با تاسیس حزب توده بیشتر جوانان ما را با سوء سیاست و ابن‌الوقتی خود به جوخه اعدام سپرد و روی پرورنده آنان انگ کمونیستی زد.

از سویی با دیگر انگلیسی‌ها با بختیاریها پیمان نامه نفت متعقد کرده بودند و پیمان



شرکت نفت ایران و انگلیس از دوران ویلیام داریسی را در پیش رو داشتیم «بدیهی است سوء رفتار کارشناسان و کارتل‌های نفتی را نباید نادیده گرفت که وجهه دولت انگلیس را در ایران از بین میبرد و آنان را با عنوان یک چپاولگر بی حد و مرز معرفی می‌کرد والا در نهایت اگر مراوده دوستی هم بین خوانین بختیاری و دولت انگلیس بود یک امر طبیعی بود که سیاست‌های ایران در آن روزها تعقیب می‌نمود و تمی بایستی با پر رنگ کردن آن، نام وابستگی سیاسی به این سیاستمداران می‌دادند.

به سخن خورد باز گردیم ابوالقاسم خان در سال ۱۳۲۴ بدنبال اقدامات علی اصغر خان وارد ایذه گردید و حکومت خود را تثبیت نمود گاهی حکومتش یوسبیله سایر خوانین کمرنگ میشد و گاهی پررنگ، وجود سروان حلوی افسر یازنشسته در حرکت خوانین بحث برانگیز بود و وی را با سیاست‌های پشت پرده ارتباط میداد، از دوستی و ارتباط خانوادگی مظفر فیروز که آن سال‌ها وزارت قوام السلطنه را بعهده داشت نیز باید نام ببریم و مسائلی دیگر که فهرست وار از آنها یاد می‌کنیم.

۱- پروفیسور جنرالف کار ثویت در تاریخ سیاسی و اجتماعی بختیاری در صفحه ۱۷۳ به بزرگنمایی روابط انگلیس با خوانین بختیاری پرداخته و می‌نویسد: به دنبال پیشنهاد سر هنری دو مندلف وزیر مختار انگلیس بسال ۱۸۹۰ یک نیروی نظامی از بختیاری‌ها در جنوب ایران تشکیل می‌شود که سه هزار سرباز بختیاری زیر نظر مائورهارت تعلیم نظامی فراگرفتند که صحت آن مورد تردید است و هیچ منبع دیگری جز این نویسنده آمریکائی آن را تأیید نکرده است و پیرمردان ایل هم آنرا قبول ندارند.

۲- خانم دکتر مک بن روز که در مدت اقامت خود در ایران در خانواده مرتضی قلی خان صمصام السلطنه زندگی می‌کرد و از خوان بی دریغ وی برخوردار بود در جناح مخالف ابوالقاسم خان قرار داشت و آنچه را که در کتاب «با من به سرزمین بختیاری بیایید نوشته خالی از غرض نهادی نبوده، می‌نویسد: ابوالقاسم جان در چندین غائله در مناطق بختیاری دست داشت و یکی از چهره‌های مرموزی است که تاکنون گرایش‌های او بدرستی شناخته نشده است در جایی می‌نویسد شایعاتی بر سر زبانهاست که باعمال و مأمورین آلمانی در ارتباط سیاسی بوده و در جای دیگر می‌نویسد باعمال انگلیس رابطه داشته و این تضاد سیاسی هرگز در وجود یک شخص جمع نمی‌شود، از سوی دیگر مسعود بهنود نویسنده

نامدار ایرانی در کتاب از سیدضیاء تا شاپوربختیار می‌نویسد. ابوالقاسم‌خان بطور ریشه در خویش نهضتی را رهبری میکرد و ارتباط او را با عوامل خارجی نفی می‌کند و واژه خود انگیزخته را به نهضت او داده است که می‌تواند سندی محکم باشد.

۳- در نشست درّه شمی که من در جریان آن بودم ابوالقاسم‌خان صریحاً خطمشی خود را در برابر خوانین و کلانتران بختیاری روشن می‌کند، این اعتراف از یک خان مغرور و بی‌باک حاکی از صداقت اوست در این جلسه دشمنی خود را با حکومت ملی دکتر مصدق رد می‌کند و جریان حرکت خود را مقارن با حکومت مصدق یک تصادفی می‌داند که در یک بعد زمان انجام گرفته والا هیچکس در وطن پرستی همه خواتین بختیاری به ویژه ابوالقاسم‌خان نباید تردیدی به ذهن خود راه بدهد.

۴- ناگفته نگذاریم که نفوذ مظفر فیروز و ایادی حکومت مرکزی قطعاً در تشویق ابوالقاسم‌خان بی‌نقش نبوده ولی ایمان به حرکت در جهت ترقی و سربلندی بختیاری بی‌شک یکی از هدف‌های وی بوده مضافاً به اینکه تمام دارائی و املاک پذیری خود را فروخت و خرج این حرکت سیاسی خود نموده، حالا یا دربار و یا مناسبتش با مظفر فیروز برقرار بوده، در هر دو صورت قصد خیانت به میهن و سرزمین آباء و اجدادی خود را نداشته است و لاجرم هر سیاستمداری بدنبال پناهی می‌گردد.

۵- با توجه به ثبوت آراء نظریات تاریخی که یکی حرکت ابوالقاسم‌خان را خائنه و دیگری نهضت ایلی می‌نویسد مسئله‌ای بوده که در طول دوران مشروطیت اجتناب ناپذیر جلوه می‌کرده است و هنوز حرفهای ناگفته تاریخ در چنین قلم‌ها مانده است و این از ویژگی‌های سیاست‌بازان است که بهر فرد مصلحی انگ خیانت و وابستگی بزنند. به ادامه سخنان اصلی خود می‌پردازیم.

در سال ۱۳۲۴ ابوالقاسم‌خان به همراه سواران جنگاور بختیاری به قصد تصرف سایر نقاط بختیاری که هنوز در دست پادگانهای نظامی بود به منطقه میداود و رود زرد وارد شد اکثر کلانتران، کدخدایان و اندیشمندان بختیاری او را همراهی می‌کردند پادگان نظامی به فرماندهی سرگرد کشورپاد در رود زرد مستقر بود جنگ در حوالی دشت شیر اتفاق افتاد که نفراتی از بختیاری‌ها از جمله مهرباب‌خان کشته شدند وعده بیشتری از سربازان دولتی در این جنگ جان خود را از دست دادند بعدها که نگارنده با سرهنگ مجید زکنی که فرمانده

سواره نظام بود و آنموقع درجه سروانی داشت سابقه دوستی پیدا کردم، زیرا او شاعری والا قدر بود که در انجمن‌ها همدیگر را میدیدیم او خاطرات خود را چنین بیان میکرد:

استحکامات ما در رود زرد ماشین قرار داشت و من که سابقه جنگ‌های متعددی در مناطق کوه‌گیلویه و قشقانی داشتم تمام تجربیات خود را بکار بردم که پیروز شویم اما سربازان وظیفه ما که اغلب بختیاری بودند شب هنگام فرار کردند و اسلحه‌های خود را هم همراه بردند سایر سربازان هم مرعوب شده بودند زیرا این حقیقت مسلم شده بود که مقامات مرکزی هم به ادامه جنگ که برای ما جز کشتار سربازان بیگناه بهره‌ای نخواهد داشت، راضی نبودند ولی فرمانده ما یک افسر دیسپلین و با پشتکاری بود که سخن هیچکس در او نفوذی نداشت، اما وجود دلیران جنگاوری امثال آرضی بابادی و امهراب بهداروند عرصه را بر این فرمانده تنگ کردند، از طرفی شایعات ورود فوجهای متعددی از قلب بختیاری و کهگیلویه به رعب و وحشت او کمک کرد و کشتار بیرویه سربازان زمام اختیار را از کف او بدر آورد سرانجام پس از چند روز جنگ و دادن تلفات بسیار عقب‌نشینی ما بطرف رامهرمز آغاز گردید ما سرزمین را بخود بختیاری‌ها واگذار کردیم در حالی که نتیجه جنگ جز ناکامی بهره‌ای نداشت.

ابوالقاسم خان بعد از اینکه با ایادی خود موفق شد مرتضی قلیخان صمصام، جهانشاه خان صمصام و امیر بهمن خان صمصام را از صحنه رویدادهای بختیاری برکنار نماید بلا معارضه بحکومت بختیاری ادامه داد و در اردل که سرزمین پدری او بود مرکز سردمیری و ایذه را مرکز گرمسیری خود قرار داد و با دلهره و اضطراب که خاص سیاستهای آنروز و آشفتگی اوضاع ملی شدن صنعت نفت بدست توانای دکتر محمد مصدق بود بحکومت خود ادامه داد در فاصله سالهای ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۸ عضو فعال انلیجنت سرویس انگلستان مستر جیکاک در قلمرو بختیاری در رفت و آمد بود، من شخصاً او را با لباس کشیش‌های مذهبی دیدم در حالیکه پرچم سبزی روی دوش خود داشت به بهانه زیارت امامزاده‌ها تمام مسایل بختیاری را زیر نظر داشت و در آن هنگام که وی حضور فعالی در منطقه داشت ماجرای سروشی و طلوعی بوجود آمد که اگر جلوی آنرا نمی‌گرفتند به فاجعه دردناکی منجر میشد دوستی جیکاک بیشتر با مرتضی قلیخان صمصام السلطنه بود که همواره حول و حوش او می‌پلکید، ماجرای سروشی و طلوعی که در سال ۱۳۴۲ اتفاق افتاد

شرح زیر بود.

صبحگاهان که روستائیان سر از خواب بر می داشتند که گله‌های خود را به چرا بفرستند یک مرتبه دچار تشنج می شدند و حالت خود فراموشی به آنان عارض میشد ذکر دعاهائی بر سرزبانهای آنان بود اعتراف به گناهان گذشته از ویژگی‌های این بیماری بود، پداست که این حالت بیشتر در زنان روستا موجب تشنهائی میشد که صورت خوشی نداشت.

مقامات قضائی اصفهان و اهواز ماجرا را پیگیری کردند و پرونده تشکیل دادند اما بخاطر رعب و وحشت عمومی ریشه‌یابی آنها در اختیار مردم قرار ندادند شایعاتی که بر سر زبانها بود حاکی از آن بود که جیکاک نامبرده آبهای چشمه‌ها و جویها را با محلولهائی آلوده میکرد که متجر به شیوع این بیماری میشد حتی کنجکاوترین فرد متعلقه ایذه پی به این راز تیرد و ماجرا در نطفه خفه گردید.

در سالهای ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱ افکار عمومی از رویه ابوالقاسم خان بشدت رنجیدند زیرا در گرما گرم نهضت ملی شدن صنعت نفت که مردم یکپارچه شور و احساسات بودند حرکت وی را نابهنگام تشخیص می دادند و آنها حمل بر مقابله با حکومت ملی میدانستند بهر حال حکومت بختیاری بخاطر اختلافات خانوادگی خوانین و تشیت آراء در حکومت مرکزی نسبت به رویه ابوالقاسم خان هیچگاه منسجم نگردید و کج دار و مریز تا سال ۱۳۳۲ ادامه داشت که در اینسال با شکست ابوالقاسم خان از سوی پسر برادر خود تیمار بختیاری وی را به مرکز اعزام نمودند و حرکت خوانین که از سال ۱۳۲۲ آغاز گردیده بود پس از ده سال پایان یافت و سرتیپ امین آزاد بسمت فرماندار چهارمحال و بختیاری منصوب گردید. یادآوری: بسیاری از خوانین بختیاری بنا به نوشته مرحوم جعفرقلی خان سردار اسعد در کتاب خاطرات خود، آهنگر تابستان و سقای زمستان بودند و یا به عبارت شاهنامه فردوسی رستم تاجبخش بودند که در میارزه و فداکاری تا سر حد مرگ پیش می رفتند ولی تاج را بر دیگران می نهادند در آن زمانها ننگ و نام سیاستمداران به موتی بستگی داشت زیرا با یک تشخیص بجا و یا نابجا نیکنامی بسیاری زیر سؤال میرفت ما در این مقاله به چند نفر از این خوانین اشاره می کنیم.

۱ - علیمردان خان مردانی: این عنصر لایق و پاک سرشت و الاتبار براستی یک حرکت سیاسی و مردمی را آغاز نمود و آرزوهای بلندی در سر می پروراند که همکاری قنی چند از

اندیشمندان بختیاری امثال خانباخان اسعد را به‌مراه داشت آنان میخواستند مصدر خدمتی برای سرزمین بختیاری که از هر حیث محرومترین قشر جامعه عشایری ایران بودند بشوند، او سواران بسیاری را تعلیم داد و با خود همراه نمود که پیشمرگانی نظیر طایفه برون و گودرزها در التزام رکاب او بودند این همراهان نیز با نیت خیرخواهانه پیرامون او گرد آمدند سرانجام نابرداری‌ها بروی صحنه آمد و بر چسب خیانت به آب و خاک به آنان زده شد و از صحنه با ناکامی خارج گردیدند در حالیکه داوری مردم بختیاری در جهت مثبت با آنان بود و اینهم یکی از خطاهای نابخشودنی رضاشاه بود که قصد براندازی سران ایلات و عشایر ایران را داشت.

۲- تیمسار سپهبد تیمور بختیاری با همه نقشی که در رهائی سرزمین عزیز آذربایجان از چنگال تجزیه‌گران داشت بعدها آلت دست مشی خیانت پیشه مرکزی قرار گرفت و با قول گرفتن پُست ساواک تیشه به ریشه سوابق سیاسی خود زد و از مردم فاصله گرفت و داوری عمومی را برضد خود برانگیخت بعداً هم که در جبهه ضد شاه قرار گرفت نیز مورد نفرت دریازبان بود تا روزی که بدستور ساواک روز مرگش فرارسید و چقدر برای یک سیاستمدار دردانگیز است که نه خدا را داشته باشد نه شیطان را.

در حقیقت هم مردم را نداشت و هم اربابانی که او را آلت دست خود قرار دادند و از طرفی چون برنامه ضد کمونیستی خود را به شدیدترین وجهی اعمال میکرد این مسئله هم نقشی در سقوط شخصیت او ایجاد کرد.

۳- دکتر شاپور بختیار که دوران جوانی خود را همگام با دکتر محمد مصدق در نهضت ملی سپری نمود موقعیت خوبی را در بعدی از زمان بدست آورد و با اینکه اندیشه ضد دیکتاتوری رضا شاه را به‌مراه داشت، چرا که آن پادشاه دیکتاتور پدر دکتر شاپور بختیار یعنی سردار فاتح را به چوبه اعدام سپرده بود و بارها دکتر شاپور بختیار پیراهن خون‌آلود پدرش را که همواره در جامه‌دان خود به امانت تاریخ سپرده بود به‌همه نشان می‌داد و با همه مخالفت‌هایی که با سیستم محمدرضا شاه داشت ولی در بهیوجه انقلاب اسلامی هنگامیکه باو پیشنهاد نخست‌وزیری داده شد این انگیزه در ذهنش تداعی شد که بالاخره این بن‌بست موجود بین پادشاهی و مردم باید از یک جایی گشوده شود و حالا فرصتی تاریخی بدست آمده که با اظهار ندامت پادشاه و از صحنه خارج شدن او صلح و مصالحه‌ای برقرار شود،

این بود که پشت پا به نهضت ملی و یاران دکتر مصدق زد و پست نخست‌وزیری را قبول کرد و براستی اگر یک اشتباه در زندگی خود کرده باشد همین بود که برخلاف دریای موج انقلاب مردم حرکت کرد و سرنوشت سیاسی خود را که در مدت پنجاه سال آندوخته بود بیاد داد و سرانجام در کشور فرانسه در غربت بیگسی وسیله تروریستها به قتل رسید و داغی تازه بر قلب تاریخ بختیاری نهاد و باید در این زمینه گفت که همه متفکران بختیاری بر اشتباه وی پا نمی‌فشارند و همه عملکرد او را از اول تا آخر تأیید می‌کنند و می‌گویند برخلاف سیاستمداران دو دوزه‌باز، او در همه حال از یک ایستائی و صراحت لهجه در سیاست برخوردار بوده است و قبول نخست‌وزیری هم از کارهای تهورانگیز و شجاعانه وی نشأت می‌گرفت.

با این سه یادآوری ثابت می‌شود که بسیاری از خوانین بختیاری در مسیر این تضادها قرار داشتند که بهانه تبلیغاتی بدست مخالفین خود میدادند و روی هم رفته این گروه بیش از هر سیاستمداری ضرر ندانم کاری و بی‌سیاستی خود را دیدند و بتدریج از صحنه حکمرانی بختیاری کنار رفتند. گو اینکه این میدان تپه کردنها ضایعه تأسف یاری برای جامعه بختیاری به‌مراه داشت.

## حماسه‌ علی مردان‌خان بختیاری

یکی از نویسندگان ارجمند و مترجمان مسلط به زبان انگلیسی شادروان مهرباب امیری بود که بیش از نیم قرن قلم بدست، گوشه‌ها و زوایای تاریخ میهن ما به ویژه ایل جلیل بختیاری را روشن نمود و با پژوهش در کتابخانه‌های اروپا و آمریکا نظریه مورخان و جهانگردان اروپائی را که در زمینه تاریخ بختیاری قلم زده بودند به فارسی ترجمه و بتدریج در چند کتاب معرفی نمود، هم‌تبار عزیزم جناب آقای غلامعباس نوروزی بختیاری که پرواز دهنده اندیشه‌های مهرباب امیری بود در جایگاه انتشارات آنزان در این زمینه خدمات فراوانی نمود، به دو انگیزه که نخست یادآوری نام ارجمند شادروان مهرباب امیری بود و دوم انتقال نظریه وی درباره حماسه علی مردان‌خان بختیاری در این کتاب با اجازه از حضور جناب آقای نوروزی این مقاله را از ماهنامه آنزان به این کتاب انتقال دادم باشد که بصورت مدوّن در گنجینه تاریخ ایران ییادگار بماند. ضمناً مرثیه‌ای را که در سوگ شادروان مهرباب امیری سروده‌ام در پایان همین مقاله می‌آورم چرا که خود این نویسنده نامدار هم حماسه‌ای بود قابل بیان و در خور تقدیر حیرت.

نگارنده

## زندگینامه

## حماسه علی مردان خان بختیاری

چنین گفت نر جفت را ماده شیر      که فرزندمان گر نباشد دلیر  
ببریم از او مهر و پیوند پاک      پدرش آب دریا و مادرش خاک

مردوسی

تاریخ کهن سال ایران، شاهد مبارزات و فداکاری‌های بسیاری از قهرمانان و مردان شجاع و دلیری است که در هنگام خطر از کشته شدن نهرامیدند و بی باکانه به پیشواز حوادث شتافتند و مردانه تا آخرین لحظه حیات از شرف و حیثیت خود دفاع کردند و خطر مرگ را به پیشیزی نگرفتند و سرانجام جان خود را برای رسیدن به اهداف خود ایثارگرانه از دست دادند.

مهتری گر یکام شیر در است      شو خطر کن ز کام شیر بجوی

در بین این زاد مردان دلیر و سلحشور، در اینجا تنها به نام سه تن از آنها اشاره می‌کنیم. جلال‌الدین خوارزمشاه، لطفعلی خان زند، علی مردان خان بختیاری. می‌گویند هنگامی که سلطان جلال‌الدین در آخرین نبرد خود در کنار رودخانه سند با لشکریان مغول مصاف می‌داد، چون بخت را با خود یار و مساعد نیافت با یک حمله مردانه صف مغولان را از هم شکافت و خود را به لبه بلند رودخانه رسانید و در میان بهت و حیرت مغولان نهیب بر اسب زد و از ارتفاع چند متری خود را بدرون رودخانه پرتاب کرد و شتاکنان خود را به آن سوی رودخانه رسانید. چنگیزخان که مجذوب آن همه تهور و بی‌باکی شده بود در حالی که انگشت تحیر و تحسیر به دندان می‌گزیذ رو به فرزندان خود کرد و گفت: از



پدر، می‌بایست چنین پسری باقی بماند.<sup>(۱)</sup>

داستان برخورد عبرت انگیز شاهزاده نگون بخت و مغلوب زتند را با فاتح خونخوار قاجار، چون به عصر ما نزدیکتر است همه به خوبی می‌دانیم. یک مورخ انگلیسی که در روزهای سرگردانی لطفعلی خان با وی دیداری داشته و مجذوب شجاعت و مردانگی او شده بود، درباره وی می‌نویسد: شجاعت و پایداری و خویشتن داری که در هنگام بلا و بدبختی از خود نشان می‌داد مضمون قصاید و ترانه‌هایی است که تا زبان فارسی زنده است، ممکن است باقی بماند، در دوران عزت و کامکاری، جوانمرد، خوش برخورد و دلپذیر و در ایام مصیبت و بدبختی به اندازه‌ای بزرگواری و با شکوه بود که طبیعت بشری کمتر قادر به تحمل آن خواهد بود.<sup>(۲)</sup>

شگفت آن که ما چنین توصیفی را از زبان یکی از زندانیان دوره رضاشاه درباره علی مردان‌خان بختیاری می‌شنویم. بزرگ علوی که بنا بر حسب مرام و مسلک خود چندان عنایتی به رؤسای ایلات و عشایر نداشت، بر اساس شنیدنی‌های خود با لحن ستایش آمیزی درباره آخرین لحظات زندگی علی مردان‌خان سخن می‌گوید: «... دیوارها و حیاط‌های این زندان قصر چیزها دیده‌اند... این علی مردان‌خان بختیاری را دیده‌اند که روز مرگ جامه زیبا بر تن کرد و سر و صورت خود را آرامت و مردانه به قتلگاه رفت.»<sup>(۳)</sup>

## علی مردان‌خان که بود؟

علی مردان‌خان، پسر علی قلی خان و او پسر محمدعلی خان و او پسر الله کرم خان و او پسر محمد حسین خان و او پسر ابدالخان از طایفه محمود صالح بختیاری است. ابدالخان، عموزاده علی مردان‌خان، پسر حیدرآقا، فاتح اصفهان و نایب السلطنه ابوتراب

۱- روضه الصفا، تالیف مبرخواند، جلد ۴، ص ۱۲۱

۲- ۵۵ سفرنامه، ترجمه میراثیا امیری، ص ۱۱۲-۱۱۱ (جانب وحید ۱۳۶۶)

۳- پنجاه و سه نفر، بزرگ علوی، ص ۵۲ (جواب امیرکبیر ۱۲۵۷)

میرزا (شاه اسماعیل سوم) صفوی است. مشهور است پس از آنکه ابدال خان را در کهنز فریدن به اسارت گرفتند و نزد آغا محمدخان قاجار بردند، در مقام تعریض بدون ترس و واهمه خطاب به شاه قاجار گفت: مشیت الهی بر این قرار گرفت که مرا اسیر پیرزنی نماید. مادر علی مردان خان بی بی مریم، دختر حسینقلی خان ایلخانی است، بی بی فاطمه دختر علی رضاخان کیانرسی را به زوجیت گرفت در عرض خواهر خود بی بی آغایگم را به عقد علی رضاخان در آورد ثمره ازدواج حسینقلی خان و بی بی فاطمه، بی بی مریم بود که در جنگ جهانی اول به طرفداری از آلمان و عثمانی، بر ضد انگلیس و روس قیام کرد و وحید دستگردی در قصیده معروف خود تحت عنوان «توید فتح» در مدح او گفته است.

ای مریم مسیح دم، ای افتخار ملک	بازوی جاه، دست شرافت سوار ملک
گر حکمران تو بودی روزی در اصفهان	زار این چنین نبود کتون روزگار ملک
از جای خیز ایل سلحشور بختیار	بنمای بار دیگر، چون بخت یار ملک
امروز ایل بختیاری فرمانبر تواند	سرها به کف گرفته برای نثار ملک
کن تخت شادمانی بیگانه سرنگون	ای شادی روان زمان غمگار ملک <sup>(۱)</sup>

پرفسور گارثویت استاد کرسی تاریخ و مستشرق معروف آمریکائی در مقام تجلیل از بی بی مریم گفته است: «این پیرزن برجسته روحی سرکش و فکری مستقل داشت و در تعیین سیاست بختیاری به ویژه در جنگ جهانی اول نقش مهمی ایفا کرده،<sup>(۲)</sup> شکی نیست که در دامان چنین شیرزنی فرزندی دلیر چون علی مردان خان پرورش خواهد یافت.

علی مردان خان در کودکی پدرش را از دست داد و ناگزیر همراه مادرش از خانه پدری به خانه حاجی علی قلی خان سردار اسعد نقل مکان کرد. پس از آنکه بی بی مریم بعقد فتح‌الله خان سردار ارشد در آمد، علی مردان هنوز در خانه سردار اسعد و سردار ظفر بر می‌برد و در همانجا به مکتب خانه رقت و به دانش آموزی پرداخت<sup>(۳)</sup>. بعد از دوران بلوغ تا

۱- ره آورد وحید جلد اول ص ۱۷

۲- بختیاری در آئینه تاریخ. پرفسور گارثویت ترجمه مهتاب امیری

۳- خاطرات سردار ظفر ص ۱۵۸-۱۴۷

سال ۱۳۰۲ شمسی قمری که طوایف چهارلنگ از قلمرو بختیاری مجزا شدند ما از زندگی علی مردان‌خان اطلاعی در دست نداریم و تنها می‌دانیم که در همین سال، محمدعلی خان و علی مردان‌خان به ترتیب یکی به سمت ایلخانی و دیگری به عنوان ایلبگی طوایف چهارلنگ مصدر کار شدند.

### نگاهی به اوضاع بختیاری در سال‌های قبل و بعد از ظهور رضاخان

بختیاری‌ها بعد از فتح تهران و خلع محمدعلی شاه، اداره امور کشور را بدست گرفتند و سالها بعد بعنوان وزیر، نخست وزیر، فرماندار و استاندار حکمرانی کردند. با آغاز جنگ جهانی اول اختلاف و دویت بتدریج در ایل بختیاری بالا گرفت و خوانینی چون فتحعلی خان سردار معظم و ابراهیم خان ضرغام السلطنه در جنگ‌های مهاجرت، و سالار مسعود و چراغعلی خان با روس‌ها درگیر جنگ شدند<sup>(۱)</sup>. با پایان گرفتن جنگ، کم و بیش آرامشی در منطقه بختیاری بوجود آمد با ظهور رضاخان در صحنه سیاست ایران (۱۲۹۹) و روابط نزدیک جعفرقلی خان سردار اسعد با وی بختیاری‌ها هنوز ته رنگی از قدرت را در دست داشتند، ولی رضاخان به تدریج پایه‌های حکومت خود را مستحکم‌تر می‌کرد و در سال ۱۳۰۰ لشکر جنوب تحت فرماندهی امیر لشکر محمودخان آبرم تشکیل گردید...

در اواخر تیرماه ۱۳۰۱، یک ستون نظامی که از طریق قلمرو بختیاری عازم خوزستان بودند، در کاروانسرای شلیل در ارتفاعات مروارید خلع سلاح شدند<sup>(۲)</sup>. در سال ۱۳۰۳ عده‌ای از سران بختیاری، چون یوسف‌خان امیر مجاهد، مرتضی قلی خان صمصام، سالار ارفع، سردار حشمت و سالار اقبال و چند نفر دیگر به قیام سعادت خزرعلی پیوستند.

۱- ایران در جنگ بزرگ مورخ‌الدوله سپهر ص ۷۵.

۲- گلگون کفنان سرتیب میرحسین بکرنگیان ص ۳۹۱

رضاخان در آن موقع تا سرکوب قیام سعادت با ایلات جنوب با مدارا رفتار می‌کرد ولی بعد از تسلیم شیخ خزعل روش خشن‌تری با رؤسای عشایر در پیش گرفت.

در سال ۱۳۰۳ شمسی اقداماتی به منظور دریافت مالیاتهای معوقه بعمل آمد. در سال ۱۳۰۴ سنطان مشیری مامور خلع سلاح عشایر بختیاری شد، خلع سلاح با کمک سردار معظم بختیاری که در آن موقع حکومت چهارمحال را بعهده داشت تقریباً بصورت موفقیت‌آمیزی به مرحله اجرا در آمد<sup>۱</sup>.

در همین گیرودار، بر سر پرداخت مالیات بین خوانین بختیاری و مالکین چهارمحال اختلافاتی بروز کرد که در نتیجه انجمنی بنام «جمعیت اتحاد چهارمحال و توابع» برای کوتاه کردن دست خوانین تشکیل گردید و بدنبال آن موضوع حل اختلاف به مرکز و عدلیه احاله شد و سرانجام غلامحسین سردار محتشم و محمدتقی‌خان امیرجنگ، ایلمخانی و اینبگی بختیاری از مقام‌های خود برکنار شدند و غلام رضاخان مظفرالممالک به سمت فرماندار چهارمحال منصوب گردید.

## بازتاب ناآرامی‌های جنوب در شورش بختیاری

در پائیز سال ۱۳۰۷ بین عشایر یویراحمدی و قوای دولتی به فرماندهی مرتب ابوالحسن پورزند زد و خورد شدیدی در ارتفاعات دورک مدو در گرفت کای لهراسب یکی از رزمندگان دلیر عشایر در این جنگ رشادت زایدالوصفی از خود نشان داد که سرانجام منجر به شکست قوای دولتی گردید.

در زمستان ۱۳۰۷ علی‌خان سالار حشمت برادر کوچکتر اسماعیل‌خان صولت‌الدوله سر به شورش برداشت، طولی نکشید که ایل بهارلو، یکی از انشعابات ایل خمسه، به رهبری عبدالحسین‌خان به شورشیان پیوست. دامنه شورش بتدریج گسترش یافت و شیراز در خطر محاصره قرار گرفت تا جائی که در شانزدهم خرداد ۱۳۰۸ تفنگچیان دره شوری در

ارتفاعات پُل خان به اردوی دولتی به فرماندهی سر تپ حبیب‌الله خان شیبانی تیبخون زدند و تلفات سنگینی وارد آوردند. این جنگ و ستیز ادامه داشت، تا اینکه دولت مجبور شد به تقاضای شورشیان تن در دهد و صولت‌الدوله را که از قبل در تهران تحت نظر بود آزاد و روانه شیراز کند و ارکان حکومتی فارس را تماماً از کار برکنار کند.<sup>(۱)</sup>

## قیام علی مردان‌خان و تشکیل هیئت اجتماعی

در حالی که شورش فارس هنوز فروکش نکرده بود، نوعی ناآرامی و علانمی از عصیان در ایل بختیاری مشاهده می‌شد و طولی نکشید که علی مردان‌خان جمعیتی به نام «هیئت اجتماعی بختیاری» مرکب از دوازده نفر از سران و کلانتران بختیاری تشکیل داد و اعلام کرد که برای استیفای حقوق از دست رفته عشایر بختیاری علیه دولت مبارزه خواهد کرد. دولت که هنوز درگیر مسئله فارس بود شتابزده محمد رضاخان سردار فاتح و محمدتقی خان امیر جنگ را به گومسیر فرستاد تا با علی مردان‌خان وارد گفتگو شوند، ولی قبل از آنکه فرستادگان دولت بتوانند کاری انجام دهند شورشیان پل شالو را که در مسیر جاده بختیاری به خوزستان است، منهدم کرده و رفت و آمد در این منطقه را قطع کردند و سپس در تنگ گزی و شوراب اجتماع نمودند و از پرداخت مالیات به دولت سرناز زدند و تصمیم گرفتند که از سمت پشتکوه بختیاری به فریدن حمله کنند. گفتگوی سردار فاتح و امیر جنگ با علی مردان‌خان به جایی نرسید تاگزیر به تهران مراجعت کردند.<sup>(۲)</sup>

در خلال این رفت و آمدها شورش ابعاد وسیعتری یافت طوایف زراسوند، احمدی، احمد خسروی و یابادی به نهضت علی مردان‌خان پیوستند.

در نیمه خرداد ۱۳۰۸ شورشیان به سوی دهکرد به حرکت در آمدند، دولت مرکزی که هنوز درگیر مسائل فارس بود، سعی داشت موضوع را به نحو مسالمت‌آمیزی حل و فصل

۱ - روزنامه حقی‌المعین شماره ۲۴ و ۱۸/۲۵ تیر ۱۳۰۸ شورش عشایر فارس. گاهه بیات ص ۷۶-۷۶

۲ - خاطرات هرمز احمدی خاطرات وحید (شماره ۲۱ و ۲۲ شهریور ۱۳۵۲)

نماید. دوباره امیرجنگ از تهران به چغاقور رفت و به اتفاق سردار ظفر، سردار محتشم و مرتضی قلی‌خان که در بختیاری بودند با علی‌مردان‌خان به گفتگو نشستند، ولی در حقیقت همه خوانین از اقدامات رضاشاه ناخشنود بودند و از خطری که از جانب نظام پهلوی کل موجودیت عشایر را تهدید می‌کرد آگاه بودند غیر از جعفرقلی‌خان سردار اسعد که در آن وقت سمت وزارت جنگ را به عهده داشت و با شاه صمیمی بود، بقیه خوانین چهارتنگ و هفت‌تنگ و اولاد ایلخانی و حاجی ایلخانی کشمکش‌های گذشته را از یاد برده همگی در مخالفت با رضاشاه هم عقیده بودند. بعضی از آنها مانند سردار قاتح و سردار اقبال به طور عملی به جناح علی‌مردان‌خان پیوستند و عده‌ای نیز با رهبران گروه‌های مخالف همکاری می‌کردند، البته جای شگفتی نبود اگر گفتگوی خوانین بزرگ بختیاری با علی‌مردان‌خان منجر به شکست گردید.<sup>(۱)</sup>

سردار قاتح و امیر جنگ برای جلوگیری از تصادم و برخورد قوای دولتی با پارتیزان‌های علی‌مردان‌خان، باور صادق‌خان حاکم دهکرد را راضی کردند که از شهر خارج شود، ناگزیر وی به اتفاق سایر رؤسای دولتی، دهکرد را ترک گفت و شهر در ۲۷ تیرماه ۱۳۰۸ به تصرف علی‌مردان‌خان و سایر رهبران شورشی در آمد.<sup>(۲)</sup> با وقوع این حادثه دولت مصمم شد که با قوه قهریه شورش بختیاری را سرکوب کند لذا سرتیپ محمد محتشمی و سرهنگ سیف‌الله شهاب برای رهبری عملیات نظامی از تهران به اصفهان عزیمت کردند تا فرماندهی فوج مختلط اصفهان و یزد را با پوشش هوایی چند فروند هواپیما بر ضد شورشیان، بر عهده گیرند.

در آغاز عملیات، سرهنگ محمدخان میمند برای آزاد ساختن دهکرد به فرماندهی یک ستون نظامی با تجهیزات و وسایل موتوری از تنگ بیدکان گذشت تا در سفیددشت مستقر گردد، دسته‌های سوار بختیاری به فرماندهی نادرقلی‌خان پسر سردار اشجع و اسماعیل‌خان زراسوند داماد امیرمقخم با تمرکز نیرو در ارتفاعات حلوایی و تنگ انجیره و دیگر معابر کوهستانی ستون اعزامی را در محاصره گرفتند. سرتیپ محتشمی چند فوج پیاده نظام را با پشتیبانی یک واحد توپخانه به فرماندهی سروان عبدالله هدایت مأمور کرد که

۱ - روزنامه شفق سرخ (۱۷ تیرماه ۱۳۰۸)

۲ - شناخت سرزمین بختیاری، نیکراده امیرحسینی، ص ۲۸۲

از محور بیدکان پیشروی کند و خط محاصره را بشکافد ولی قوای اعزامی پس از تلفات سنگین زمین‌گیر شد و ناچار به عقب‌نشینی گردید. قوای دولتی حتی قادر نشد از طریق هوا آذوقه و مهمات به محصور شدگان سفیددشت برساند.<sup>(۱)</sup> بدین ترتیب ستون نظامی در دو موضع جداگانه اما در یک محل، در سفیددشت در محاصره کامل قرار گرفتند و تمام سعی و کوشش قوای دولتی برای رفع محاصره بی‌نتیجه ماند. غیر از قوای محاصره شده، یک ستون نظامی که به فرماندهی سرهنگ جلوه از محور بروجن اعزام دهکرد بودند نیز، به دست بختیاری‌ها اسیر شدند و پس از خلع سلاح به دهکرد اعزام گردیدند. به موازات این عملیات ساخلو مستقر در جانکی به فرماندهی ستوان سپانلو خلع سلاح، و سرواز عنایت‌الله سهراب نیز در یادگان دیگری به اسارت شورشیان در آمد.<sup>(۲)</sup>

عجز و ناتوانی قوای دولتی در مقابله با علی مردان‌خان و متحدانش فرصتی به دست مخالفان دولت داد، تا بنا به نوشته مخبرالسلطنه هدایت، رئیس الوزراء وقت، شایع کنند که ایران جمهوری است و مستوفی العمالک رئیس جمهور خواهد بود.<sup>(۳)</sup>

دولت، صمصام‌السلطنه و امیرمفخم را به بختیاری اعزام داشت تا با علی مردان‌خان به مذاکره بنشینند و در ضمن با ارسال تأمین نامه جهت محمدجواد خان سردار اقبال و محمدرضا خان سردار فاتح سعی می‌شد تا آن دو را از صفوف مخالفان دولت جدا نمایند.<sup>(۴)</sup>

در زمانی که گفتگو برای مصالحه ادامه داشت، اعزام و استقرار نیروهای دولتی در منطقه آغاز گردید و با پایان گرفتن شورش‌های فارس واحدهای مستقر در فارس به تدریج به اصفهان منتقل می‌شدند.<sup>(۵)</sup> و سرتیب شاه بختی فرماندهی قوای دولتی را به عهده گرفت، از طرف دیگر واحدهایی از قوای دولتی به فرماندهی سرهنگ محتشمی در تنگ دزدان و بخشی دیگر نیز به فرماندهی سرهنگ بهادر بختیاری (برادر سردار اسعد) به اتفاق خود

۱- رضاشاه در آینه خاطرات، ابراهیم صفائی، ص ۲۶۰

۲- ساخت چهارمجال بختیاری، نیکزاد امیرحسینی، ص ۴۹۶

۳- خاطرات و خطرات، مخبرالسلطنه هدایت، ص ۲۸۳

۴- روزنامه شفق سرخ (۲۰ مرداد ۱۳۰۸)

۵- روزنامه ایران (نهم مرداد ۱۳۰۸)

شاه‌بختی در مدخل تنگ بیدکان موضع گرفتند.

قوای کمکی دیگر نیز از خرم‌آباد به فرماندهی سرتیپ تاج‌بخش رهپار فریدن شدند تا از محور پل ورگون در آزادسازی دهکرد وارد عمل شوند.<sup>(۱)</sup>

آخرین حمله نیروی نظامی هنگامی آغاز شد که علی مردان‌خان و متحدانش در زردیا (نزدیکی قهوه‌رخ) با نمایندگان دولت، درباره بخشودگی مالیات ده ساله و معافیت از نظام وظیفه و انتصاب رهبران شورشی به مقامات دولتی و دیگر مسائل مورد علاقه‌شان مشغول مذاکره و چانه زدن بودند.<sup>(۲)</sup>

چون بیشتر رزمندگان بختیاری در ارتفاعات مشرف به تنگ بیدکان متمرکز بودند، انتظار می‌رفت که یورش قوای دولتی با توجه به آرایش جنگی آنها از آن قسمت آغاز گردد. ولی بر عکس قوج پیاده پهلوی با پشتیبانی آتشبارهای توپخانه به فرماندهی سروان هدایت و یک اسکادران سواره نظام زیر فرمان ستوان نصرت‌الله‌خان معتضدی تحت فرمان سرهنگ ضرابی حمله اصلی را به تنگ انجام دادند و پس از سه روز عملیات بی‌وقفه، بختیاری‌ها ناگزیر عقب نشستند و تنگ به دست قوای دولتی افتاد.<sup>(۳)</sup> با اشغال تنگ انجیره قوای دولتی به خوبی می‌توانستند به سوی ارتفاعات دست چپ تنگ بیدکان و با خود سفیددشت پیشروی کنند روز بعد هر دو طرف مواضع یکدیگر را زیر آتش گلوله گرفتند و به جنگ و دفاع از متعلقه سیاه کوه پرداختند، ولی روز دوم قوای دولتی با پشتیبانی آتش توپخانه و مسلسلها حمله آغاز کرد. در ابتدا ارتفاعات دست چپ، و سپس بلندبهای سمت راست بیدکان را به تصرف در آورد و بدین ترتیب راه اصلی برای حمله به دشت و شکستن حلقه محاصره قلاع سفید دشت امکان پذیر گردید.

قوای دولتی پس از دو روز توقف و استراحت و تجدید آرایش، پیشروی خود را آغاز کرد و از آن طرف هم ستونهای محاصره شده به فرماندهی سرهنگ میمند و سروان تقی ناصری از داخل وارد عمل شدند و سرانجام محاصره سفید دشت پس از بیست روز به پایان

۱ - تاریخ پنجاه ساله نیروی زمینی شاهنشاهی ایران، کاظمی ... ص ۱۰۹

۲ - گنگون کفتان سرتیپ میرحسین بگرنگیان، ص ۳۹۵

۳ - رضاشاه در آینه خاطرات، ابراهیم صفایی، ص ۲۶۵



رسید.<sup>(۱)</sup> در نهم مرداد قوای دولتی پس از زد و خورد کوتاهی در قهوه‌رخ، دهکرد را به تصرف در آوردند<sup>(۲)</sup>، پارتیزانهای عشایری قبالا شهر را تخلیه کرده بودند.

دو روز بعد از ورود قوای دولتی به دهکرد، نیروهای کمکی سرتیپ تاج‌بخش نیز وارد شهر شدند چنانچه این قوا دو روز زودتر خود را به منطقه عملیات جنگی می‌رسانید احتمال می‌رفت که رزمندگان عشایر در حوالی دهکرد در محاصره قوای دولتی در آیند.

بختیارها بار دیگر در سه فرسخی دهکرد متمرکز شدند و با قوای دولتی به زد و خورد پرداختند و بی‌برابر آتشبارهای نظامی کارآیی خود را از دست داده و بتدریج متلاشی شدند.

بیشتر رؤسای شورشی مورد عفو قرار گرفتند و مرتضی قلی‌خان صمصام نیز به حکومت بختیاری منصوب گردید.<sup>(۳)</sup> تنها علی مردان‌خان یا عده‌ای از اقراد وفادارش تسلیم نگردید و تا مدتها سرتیپ تاج‌بخش و قوای نظامی لرستان تا میانکوه بختیاری وی را تعقیب کردند و سرانجام پس از مدتی او هم تاهمین گرفت و به خانه و کاشانه خود مراجعت کرد.<sup>(۴)</sup> ولی رضاخان، کسی نبود که از تقصیر این سرکرده رشید بختیاری که منطقه را بر ضد او به آشوب کشیده بود بگذرد.

## نگرانی رضاشاه از ورود اسلحه قاجاق به کشور

موضوع تهیه اسلحه برای رزمندگان عشایر از جمله مسائلی بود که فکر رضاشاه و کابینه مخبرالسلطنه هدایت را در طول شورش جنوب به خود مشغول می‌داشت چون سلاحهایی که در دست عشایر بود، بیشتر مارک انگلیسی داشتند، لذا دولت بکرات به مقامات انگلیسی هشدار داده بود که سعی کند از ورود اسلحه قاجاق به ایران از طریق شیخ نشین‌های خلیج

۱ - روزنامه ایران (۲۵ مرداد ۱۳۰۸)

۲ - روزنامه حبل‌المتین (شماره ۳۸ و ۳۹ شهریور ۱۳۰۸) و روزنامه ایران (۲۵ مرداد ۱۳۰۸)

۳ - روزنامه شفق سرخ (۲۲ مرداد ۱۳۰۸)

۴ - گلگون گفتار سرتیپ یکرنگیان، ص ۲۹۷ و خاطرات هرمز احمدی خاطرات وحید شهریور ۵۲

فارس، که در آن موقع تحت قیمومیت آن دولت بود جلوگیری به عمل آید. ولی این حقیقت انکار ناپذیر نیز وجود داشت که عشایر به رغم اقدامات دولت در جهت خلع سلاح، همیشه مقدار هنگفتی اسلحه در خفا نگه می‌داشتند و در خلال شورش فارس و بختیاری مقداری اسلحه انگلیسی نیز بین طوایف طرفدار دولت از طریق ارتش توزیع شد و از طرفی هم سربازان چون دل خوشی از افسران و مافوقان خود نداشتند به سهولت تسلیم می‌شدند و اسلحه‌های خود را به شورشیان تحویل می‌دادند، در ضمن مسلح شدن پارتیزان‌های عشایری به سلاح‌های انگلیسی بیشتر به این علت بود که تا سال ۱۳۰۹ که ارتش خرید اسلحه مورد نیاز خود را از چکسلواکی آغاز کرده بود کلیه تسلیحات ارتش ایران از بریتانیا خریداری می‌شد و این خود عامل دیگری بود که عشایر بتوانند بیشتر تسلیحات خود را از طریق طوایف وابسته به دولت و غنایم جنگی در عملیات جنگی تأمین کنند.

شکی نیست که وجود جنگ افزار و اسلحه یکی از عوامل مهم شورش و عصیان در بین عشایر به حساب می‌آمد، ولی فراموش نکنیم که این عامل اصلی نبود، چرا که وجود تک تیراندازان ماهر و تفنگچیان کارآموده، سرنوشت جنگ را تعیین می‌کرد. در میدان‌های جنگ عشایری همیشه نبرد را تعداد کمی تفنگچی کارآمد شروع می‌کردند و همان تک تیراندازان ماهر بودند که جنگ را پیروزمندانه به سود خود به پایان می‌رسانیدند، همانطوری که کراراً دیده شده در بیشتر جنگ‌های عشایری، تعداد کشته شدگان پارتیزان‌ها در مقایسه با تلفات سربازان به مراتب کمتر بوده است و بنا به یک ضرب‌المثل محلی، تفنگ برنده جنگ نیست، بلکه پس نشین آن سرنوشت جنگ را تعیین می‌کند!

دولت که در مقابل شورش فارس و بختیاری سخت درمانده و مستأصل شده بود، تصمیم گرفت که شاید از طریق دیپلماسی بتواند از ورود اسلحه انگلیسی که به طور قاچاق وارد بنادر ایران می‌شد، جلوگیری به عمل آورد. در تاریخ هفتم ژوئن ۱۹۲۹ (هفتم خرداد ۱۳۰۸) تیمورتاش وزیر دربار پهلوی با کلایو (Clive) وزیرمختار بریتانیا در تهران ملاقات کرد و در رابطه با ورود اسلحه قاچاق انگلیسی به ایران اظهار نگرانی کرد. دولت انگلیس ورود اسلحه انگلیسی به ایران را تکذیب کرد و بنا به گزارش رویتر (لندن ۲۵ ژوئیه، سوم

مرداد ۱۳۰۸) وزیر خارجه بریتانیا این ادعا را رد کرد.<sup>(۱)</sup>

www.Bakhtiaries.com

## واکتش دولت‌های انگلیس و شوروی در قبال ورود اسلحه غیر مجاز به ایران

دولت انگلیس، نه تنها خود را در این ماجرا مقصر نمی‌دانست بلکه معتقد بود که برای جلوگیری از ورود اسلحه قاچاق به سواحل مرزهای آبی ایران که تقریباً هزار مایل امتداد داشت، سه یا چهار فروند کشتی جنگی موجود بریتانیا کافی نبود و افزون بر این هندرسون Henderson وزیر امور خارجه انگلیس به دولت ایران گزارش کرد که بنا به اطلاعات موثقی که دریافت داشته اخیراً دولت شوروی مقادیر قابل توجهی سلاح ساخت انگلیس خریداری کرده و به نازگی هم یک کشتی شوروی یک محموله اسلحه در بندر خرمشهر تخلیه کرده است.<sup>(۲)</sup> در خلال شورش بختیاری و فارس دولت‌های شوروی و انگلیس به روش مألوف هر کدام در رابطه با ارسال اسلحه قاچاق به ایران اتهاماتی به همدیگر وارد می‌کردند، روزنامه‌های شوروی در رابطه با خائنه جنوب از فرصت استفاده کرده و پای امپریالیسم انگلیس را به میان کشیده بودند. روزنامه مسکو بروند شاو «که به زبان آلمانی در شوروی منتشر می‌شد، در مقاله‌ای (ظاهراً به نام ایوانف) نوشت: «اگر چه بحران مسئله ارضی - فلاحتی و سیاست غیرماهرانه مأمورین نظامی محلی نسبت به ایلات و عشایر جنوب و نارضایی روحانیون از اوضاع، بخشی از عوامل دخیل در ماجراست، ولی ... باید نقشی را که قوام‌الملک فتودال مقتدر جنوب بازی کرده خاطر نشان ساخت. البته مشارالیه هم در تیره ساختن روابط دولت و عشایر دستی داشته است در این قضیه می‌توان بدون تردید گفت انگلیسها سعی خواهند کرد که برای فشار به دولت ایران از هیجانات استفاده کنند...»<sup>(۳)</sup>

1 - Clive (Tehran) To Henderson Telegram No. 239. June 1929.

2 - ANgeio Iranian relation 1925 - 1941. Zargar. P 225.

۳ - به نقل از شفق سرخ (مورخ ۲ تیرماه ۱۳۰۸)

یکی از کمونیست‌های ایران بنام حسین‌زاده که بیشتر از ایوانف به اوضاع سیاسی کشور ما آشنایی داشت در ماهنامه «ستاره سرخ» که در وین منتشر می‌شد، مقاله ایوانف را سخت مورد انتقاد قرار داد. و نوشته او را غرض‌آلود و عاری از حقیقت توصیف کرد. حسین‌زاده در ماهنامه ستاره سرخ نوشته: «... ایوانف می‌گوید که در عقب شورشیون، انگلیسیها را می‌بینیم! انگلیسیها بشورشیون کمک می‌کنند مدام مساعدت‌های تازه به آنها می‌شود... ایوانف به خیال خود در مقابل خودش مسئله مهم و بفرنجی را گذاشته است. او نمی‌داند که شخص رضاخان حکم یک بچه مکتبی را در مقابل معلمین خود انگلیسیها دارد، آنچه را که مقصود و منظور انگلیسیها است و آنچه را که برای سیاست خود مفید می‌دانند و آنها به او می‌گیرند او انجام می‌دهد...»<sup>(۱)</sup>

غیر از جراید خارجی، مطبوعات داخلی هم اتهاماتی در این رابطه به عشایر جنوب وارد کردند. بی‌مناسبت نمی‌دانم قسمتی از نوشته‌های خسرو شاکری را در پاسخ به اتهامات این گونه جرائد در اینجا نقل کنم. «... برای رضاخان شورش و نهضت ایلات جنوب پیش آمد خیلی خوبی بود، زیرا به او امکان داد که شورش مزبور را وسیله کرده در صدد تجدید معاهدات و امتیازات برآمده و مستقیماً در چشم توده، به مجلس بگوید اوضاع تقاضا می‌کند که به انگلیسیها تخفیفاتی بدهم و البته این تخفیف هم داده خواهد شد. تخفیف عبارت است از دادن اجازه خط هوایی امپراتوری، به رسمیت شناختن عراق و غیره، اینها چیزی نیست چنانکه شنیده می‌شود می‌خواهد امتیازات نفت جنوب و بانک شاهنشاهی را تمدید نماید... همین طور باید بدانیم که سرکوبی ایلات جنوب انگلیسی‌ها از کمکهای مادی و معنوی دریغ نخواهند کرد. ولی با تمام این احوال باید دانست که این عملیات قضایا را تغییر نخواهد داد. آخر الامر مردم گرسنه بر ضد اوضاع حاضر یک جنبش خونین و جدی خواهند کرد و بدیهی است برای رضاخان هم فرق ندارد که با اسلحه آتشین و با دست معلمین خود انگلیسی‌ها، آنها را تیرباران کنند.»<sup>(۲)</sup>

۱ - شورش عشایری فارس، گاهه بیان، ص ۱۳۱

۲ - اسناد تاریخی جنبش کارگری، خسرو شاکری، ص ۳۰۲ - ۲۰۹

www.Bakhtiaries.com

## توطئه یک توطئه گر بزرگ

نه روز بزرگی نه روز نیاز      نماند کسی را زمانی دراز  
اگر مرد گنجی و گر مرد رنج      نه رنجت بود جاودانه، نه گنج

«فردوسی»

در روز ۲۶ آبان ۱۳۱۲ رضاشاه عازم دشت گرگان شد، تا در مراسم اسب دوانی شرکت کند. فروغی نخست وزیر و سردار اسعد وزیر جنگ و عده‌ای از وزراء در التزام شاه به طرف دشت گرگان حرکت کردند.

صبح همان روز قبل از سفر رضاشاه، رضا افشار استاندار اصفهان و سرلشگر محمدحسین آیرم رئیس کل شهرتانی با شاه ملاقات کردند و مطالبی محرمانه به استحضار رسانیدند. کسی نمی‌داند که در آن شرفیابی صبحگاهی آیرم و افشار چه مطلبی را عنوان کردند، ولی می‌دانیم شاه در بین جاده چالرس بر خلاف برنامه پیش‌بینی شده چند ساعتی توقف کرد و به خیال خود منتظر ماند تا توطئه‌ای که بنابه گزارش آیرم در شرف تکرین بود در هم شکسته شود.

یک روز بعد از مراسم اسب دوانی، سردار اسعد در یابل دستگیر و تحت الحفظ روانه تهران گردید و بلافاصله او را تحویل زندان قصر دادند. بدنبال آن عده‌ای از خواتین بختیاری مانند علی مردان‌خان، محمد رضاخان سردار فاتح، محمد جواد خان سردار اقبال، محمدقلی خان سردار بهادر، خان باباخان اسعد، منوچهرخان اسعد، محمدخان اسعد، و برادران سردار اسعد و شکراله‌خان و سرتیپ‌خان بویراحمدی آقاگودرز احمد خسروی، امامقلی خان رستم و حسین‌خان دره‌شوری دستگیر شدند. دو تن از خوانین بختیاری محمدتقی خان امیرجنگ و امیرحسین‌خان ایلخان ظفر با وجود اینکه نماینده مجلس بودند توقیف شدند و در محاکماتی که صورت گرفت، علی مردان‌خان، سردار فاتح، سردار اقبال، شکراله‌خان و سرتیپ‌خان بویراحمدی، آقاگودرز احمد خسروی، امامقلی خان رستم و

حسین‌خان دره‌شوری به اعدام محکوم شده و احکام صادره در اواخر سال ۱۳۱۳ به مورد اجرا در آمد. چهار نفر به حبس ابد، چهارده نفر به حبسهای گوناگون و هشت نفر نیز تبرئه شدند. به استناد اقرار و گفته‌های حسین‌خان دره‌شوری، بعضی‌ها معتقدند، با تحقیقاتی که بعمل آمده مسلم و محرز گردید که واقعاً توطئه‌ای در کار بوده است ولی در مورد طرح کلی توطئه و چند و چون آن اطلاع دقیقی در دست نیست، می‌گویند که اندکی قبل از دستگیری‌ها حسین‌خان دره‌شوری توسط علمدار عروجلی یکی از پیشکارهای خود به زیادخان برادر خویش که در فارس بود پیغام داد که حدود دوست نفر از افراد مورد اطمینان دره‌شوری را بتدریج به بهانه زیارت مشهد به تهران گسیل دارد، او همچنین در گفتگو با برخی از اعضای خانواده صولت‌الدوله به این نکته اشاره کرد که در آینده‌ای نزدیک، ایام محنت بسر آمده و هنقریب معدآباد را سر طویل‌ه اسب‌های خود خواهیم ساخت و گویا قرار بود رضاشاه را در همان مراسم اسب دوانی بازداشت کنند.<sup>(۱)</sup>

ولی واقعاً نباید این گفته را جدی تلقی کنیم و تنها می‌توانیم بگویم جز در سطح خیال پردازی‌های رایج خوانین تبعیدی در تهران، چیز دیگری پیش نبوده است.

از اینکه در گزارش ایرم آمده است عده‌ای از تفنگچیان بختیاری به دستور سردار اسعد و سایر سران بختیاری در گردنه چالوس موضع گرفتند تا رضاشاه را به قتل برسانند،<sup>(۲)</sup> بیشتر به افسانه شباهت دارد تا حقیقت. مگر با بودن دستگاه مخوف پلیس رضاشاه امکان چنین اقدامی برای سردار اسعد میسر بود! دستگاهی که یک ملاقات ساده سپهد امیراحمدی با داور را، چنان با آب و تاب به شاه گزارش می‌کند که در نتیجه، اولین سپهد ارتش ایران با تنزل مقام یک سروان تا شهریور ۱۳۲۰ به ریاست اداره دواب و ایلخی ارتش منصوب می‌شود.<sup>(۳)</sup> و یا رئیس مقتدر همین دستگاه وحشت برای ترساندن داور، لیست جعلی از کابینه خیالی او را به شاه ارائه می‌دهد تا داور وزیر مقتدر مالیه پهلوی، مجبور شود دست به دامن او (یعنی سرلشکر ایرم) شود تا وی را از حقوقت خشم و غضب شاه

۱ - شورش عشایری فارس. کاوه بیات، ص ۳۰-۱۲۹

۲ - پلیس سیاسی عصر پست ساله، خسرو معتقد، ص ۱۴۵

۳ - خاطرات حسین مکی.

برهاند.<sup>(۱)</sup> و یا همین رئیس پلیس در مجلس ختم مجلل الدوله پدر زن رضاشاه، بدون پروا با تازیانه به کتف تیمورتاش وزیر پرطمطراق پهلوی بزند و او را مجبور کند که جلو بایستد و جای خود را با وی عوض کند.<sup>(۲)</sup> آیا با تمام این شواهد و مدارک، باز هم باید تصور کنیم که اجرای چنین توطئه‌ای برای سردار اسعد در سمت وزیر جنگ و یا سایر خوانین بختیاری امکان‌پذیر بود.

اگر گزارش آیرم به شاه حقیقت داشته باشد و عده‌ای بنام بختیاری در گردنه چالوس دستگیر شده باشند، قطعاً عده‌ای مأمور تأمینات بوده‌اند که قبلاً توسط آیرم به آنجا اعزام شده بودند. این امر در دستگاه پلیس رضاشاهی سابقه دارد؛ مگر در سال ۱۳۰۸ همین مأمورین آگاهی نبودند که در لباس اشرار لرستان، امیرشکر عبدالله‌خان طهماسبی را در گردنه زاغه ورازون به قتل رسانیدند.

آنچه مسلم است سناریو این توطئه از قبل بدست توطئه‌گر بزرگ، یعنی سرلشگر محمد حسین آیرم رئیس نظمی به اشاره (خودسر بی بازپرس)<sup>(۳)</sup> علیه سردار اسعد و دیگر رؤسای با نفوذ بختیاری نوشته و پرداخته شده است. اگر سردار اسعد چنین قصدی داشت، قیام علی مردان‌خان بهترین فرصتی بود که می‌توانست نیت خود را عملی سازد. برای اثبات صمیمیت سردار اسعد به پهلوی کافی است که بگوئیم در اثنای جنگ تامرادی (۱۳۰۹) سردار اسعد به اتفاق چهارصد سوار بختیاری از طریق فلارد به منطقه آمد و در حوالی سمیرم میان او و صولت‌الدوله ملاقاتی پیش آمد گویا در گفتگوهای محرمانه که بین آن‌دو صورت گرفت، با پیش کشیدن امکان اتحاد آتی ایلات، یکسره کردن کار رضاشاه و افراد نظامی را مطرح کرده بود. ظاهراً صولت‌الدوله از سوی دیگر بر صمیمیت خود با شیباتی حساب می‌کرد ولی سردار اسعد با اظهار اینکه «با طناب» ایلات به چاه نباید رفت، اعتقاد چندانی به کاربرد نیروی عشایری نشان نداد و توافقی بین آن‌دو حاصل نشد.<sup>(۴)</sup>

۱ - خاطرات صدرالاشراف

۲ - پلیسی سیاسی عصر بیست ساله، عمرو معتضدی، ص ۱۴۵

۳ - این عنوانی است که عباس اسکندری در کتاب آرزو به رضا شاه داده است.

۴ - شورش عشایری فارس کاوه بیات، ص ۹۶

باز هم اگر گفته مخیرالسلطنه هدایت را بپذیریم که گفته است « من از سردار اسعد جز صمیمیت نسبت به پهلوی ندیدم و در نسبتی که به او داده‌اند تردید دارم و فرمایش شاه را تا درجه سیاست می‌دانم»<sup>(۱)</sup> بایستی اذعان کنیم که دستگیری و اعدام وزیر جنگ و سایر رهبران متنفذ بختیاری جز و برنامه‌ای بود که رضاشاه بخاطر تصاحب سهام نفت خوانین بختیاری، از پیش طرح‌ریزی کرده و در یک فرصت مناسب بدست سرلشکر آیرم رئیس نظمیۀ خود به اجرا در آورده است و اگر هم در توطئه آیرم شک و تردیدی داشته باشیم، شاید بجا باشد که کمی هم به اظهار نظر یحیی دولت‌آبادی ببندیشیم که گفته است «گرفتاری سردار اسعد و سایر سران بختیاری در اثر تفتین و گزارشات مغرضانه بعضی از خوانین علیه یکدیگر بوده است»<sup>(۲)</sup>.

## آخرین ساعات زندگی علی مردان‌خان در زندان

به بازیگری مانند این چرخ مست      که بازی نماید به هفتاد دست  
زمانی دهد تخت و تاج کلاه      زمانی غم و خواری بتد چاه

«فردوسی»

سیدجعفر پیشه‌وری که از سال ۱۳۰۹ تا پایان سلطنت رضاشاه در زندان بود، خود شاهد اعدام بیشتر دستگیرشدگان بود، آخرین ساعات زندگی علی مردان‌خان را به طرز با شکوهی متعکس می‌کند. او می‌نویسد:

«میان خوانین بختیاری اول علی مردان‌خان و بعد هم خان باباخان اسعد مورد تحسین زندانیان واقع گردیده بودند»<sup>(۳)</sup>.

۱ - خاطرات و خطرات مخیرالسلطنه هدایت، ص ۴۰۳

۲ - حیات یحیی، ج ۴، ص ۲۲۹

۳ - درست است علی مردان‌خان در آخرین دقائق زندگی خود صحنه پرشکوهی از دلیری و شجاعت را در برابر



علی مردان‌خان اگر چه شخصاً در زندان داریبی نداشت ولی هر چه گیرش می‌آمد یا محتاجین و دوستان زندانی خویش مصرف می‌نمود.

بنای حوض و گل‌کاری حیاط کریدور هفت از اوست. گویا برای این کنار در حدود دوست تومان خرج کرده بود. او بعضی صفات بسیار جوانمردانه داشت مثلاً سال اول توقیفش خواسته بودند جعبه اصلاحش را بازرسی کنند. از آن روز تا هشت سال<sup>(۱)</sup> که در زندان بود از جعبه نامبرده استفاده ننموده و صورتش را اصلاح نکرد. با مدیر سابق زندان همیشه سر این موضوع قهر بود. با وجود این می‌گفتند مدیر زندان هنگام اجرای حکم اعدام با او رویرو شده و شخصاً نخواست این حکم را به او ابلاغ کند، ولی دوست صمیمی او آقای عمادی این مأموریت را انجام داده و در پاداش آن به مدیریت زندان نائل گردید. من در درستی یا کذب اینکه مدیر سابق در واقع از ابلاغ حکم امتناع کرده باشد نمی‌توانم ضمانت بکنم، ولی این را محقق می‌دانم که این حکم را عمادی ابلاغ کرد. شخص موثقی که در اثنای این حادثه حضور داشته و اتفاقاً با عمادی بسیار صمیمی بود، برای ما تفصیل را بشرح زیر نقل کرد. صبح مطابق معمول نزد علی مردان‌خان بودم، تازه بساط چای را مهیا کرده بودیم عمادی در رازد و وارد گردید. سلام کرد و دم در ایستاد، قیافه‌اش گرفته به نظر می‌آمد. خیال کردیم منتظر تعارف است در صورتی که وقتی می‌آمد بدون تعارف می‌نشست، علی مردان‌خان با تعجب پرسید: چرا نمی‌فرمایید؟ عمادی سرش را پایین انداخته گفت: متأسفانه نمی‌توانم، می‌خواستم تشریف بیاورند بیرون تا مطلب محرمانه‌ای که داشتم خدمتان عرض کنم. علی مردان خندیده گفت: مقصودتان را فهمیدم، این دیگر خجالت و دم در ایستادن لازم ندارد بفرمایید بنشینید تا کارهایم را کرده و مهمان را راه انداخته، بعضی یادگارها دارم که باید پشتشان نوشته شود البته با خاتمه اینها می‌رویم، چیز مهمی نیست.

عمادی خواه ناخواه آمد و نشست مرد محکوم به اعدام مثل اینکه هیچ اتفاق مهمی

دیدگان زندانیان و زندانیان خود به معرض نمایش گذاشت ولی باینداری و سرسختی خان باخان در برابر دژخیمان زندان چیز دیگری بود و در حقیقت می‌توان گفت او اسطوره مقاومت بود.

۱ - این رقم نمی‌تواند درست باشد چرا که علی مردان در آذرماه ۱۳۱۲ بعد از دستگیری سردار اسعد ترقیبا و در آخر سال ۱۳۱۳ اعدام گردید. احتمالاً مدت زندانی آخرش در حدود یکسال بیشتر نبوده است.

نیفتاده باشد اسباب و اثاثیه که می‌بایستی به اشخاص داده شود همه را با کمال آرامش جمع‌آوری کرد و پشت کتاب‌هایش را به اسم هر کسی که می‌خواست یادگیری بدهد نوشت: مطابق عادت روزانه با کمال خونسردی ناشتای خود را صرف کرده، بهترین لباس‌های خود را پوشیده عصایش را برداشته گفت: بفرمایید حاضرم.

من و عمادی برخاستیم علی مردان خان بدون تعارف جلو افتاد. ما پشت سرش از در اتاق بیرون آمدیم او در مریضخانه زندان نگهداری می‌شد، لذا از اولین اشخاصی که خداحافظی کرد زندانیان بیمار بود. با همه یکی یکی دست داد. احوال‌پرسی کرده از آنجا به زیر هشت کردیدهای یک و دو و چهار آمدیم، آنجا هم از پشت در آهنی با همه زندانیان خداحافظی کرد از راه کریدور یک گذشته به زیر هشت اولی رسیدیم در آنجا با کمال تأثر برای همیشه از هم خداحافظی کردیم من با دلی پر از حسرت و تأثر به کریدور خودمان برگشتم او همراه عمادی بیرون رفت.

«شنیدم در راه از مشاهده گریه کردن چند نفر از همراهانش، که برای اعدام می‌بردند، خشناک شده گفته بود: این تنه من غریبی‌ها را کنار بگذارید با گریه وزاری آبرویمان را نبرید اگر ما هم موفق می‌شدیم همین معامله را با آنها می‌کردیم.»<sup>(۱)</sup>

توضیح<sup>(۲)</sup>: این گفته نمی‌تواند درست باشد زیرا خوانین بختیاری دارای رحم و شفقتی بودند از جمله هنگامیکه سردار اسعد حاج علیقلی خان بهنگام جنگ مشروطه سردار ارشد را بحضورش آوردند گفت ما بختیارها اسیر را نمی‌کشیم سرانجام او را بدست گروهی دیگر به قتل رساندند.

۱ - این گفته علی مردان‌خان که اگر ما هم موفق می‌شدیم همین معامله را با آنها می‌کردیم، قابل تمعق و بررسی است و شاید هم بعضی از خوانین بختیاری و قشقایی و بویراحمدی دست‌اندرکار برنامه‌ای علیه رضاشاد بودند البته نه آنطوریکه آبرم گزارش کرده بود ولی بطور مسلم سردار اسعد و برادرانش از این توطئه بی‌اطلاع بودند.

۲ - این توضیح از فائد بختیاری است.

## علی مردان‌خان در برابر چوخته اعدام

دریغ آن سوار و جوانی او      برزم اندران کامرانی او  
به خاک و سخون اندران کندزار      جداگشته زودست و برگشته کار

«فردوسی»

در سیله دم یکی از روزهای اسفند ۱۳۱۳ حیاط زندان قصر فضای غم‌انگیزی بخود گرفته بود، در وسط سنگ فرش حیاط چوبه‌داری دیده می‌شد که در فاصله معینی تعدادی نظامی مسلح در حالی که تفتنگ‌های خود را آماده شلیک می‌کردند جهت اجرای مأموریت مرگباری صفا کشیده بودند. محکوم به مرگ که کسی جز علی مردان‌خان بختیاری نبود، در حالی که به تعبیر بزرگ علوی جامه‌ای زیبا بر تن کرده و سرورویی آراسته داشت، با گام‌های بلند و استوار و قامتی رسا حلاج‌وار بدون آنکه ذره‌ای ترس به دل راه دهد به قتلگاه نزدیک می‌شد و در حقیقت او می‌رفت تا شهادت مظلومانه دیگری را بر صحیفه جنایات رژیم دیکتاتوری رقم زند.

هنگامی که از برابر چوخته اعدام می‌گذشت با جبینی باز و لبانی پر از خنده با آنها احوال‌پرسی کرد، وقتی یکی از دژخیمان می‌خواست چشم‌هایش را به بندد به آرامی دستمال را از دستش گرفت و گفت:

پسرم! بگذار تا این صحنه جالب و تماشایی را که قطعاً ما فوقان شماها را خوشحال می‌کند من هم در آخرین لحظات حیاتم به چشم ببینم چرا که تاکنون من شیری را دست و پا بسته در مقابل مشتی شغال ندیده بودم.

سید جعفر پیشه‌وری از قول یکی از زندانیان که شاهد اعدام آن سرکرده دلیر بختیاری بود می‌نویسد در آخرین لحظاتی که می‌خواستند وی را به چوبه دار ببندند کلاه پهلوی

خود را به نشانه نفرت از رژیم پهلوی، مجاله کرده و دور انداخته<sup>(۱)</sup> و صدای رسایش که می‌گفت زنده باد ایران و زنده باد آزادی با صفیر چند گلوله خاموش شد و لحظاتی بعد جسد بی‌جان مردی که دلی چون شیر و عزمی پولادین داشت و در میدان‌های جنگ هیچ رزمنده‌ای پشت او را ندیده بود دَمَر به پای چوبه دار بر زمین در غلطید.

گوا شیر گیرا یلا مهترا      دلاور جهانگیر و کند او را  
بزادوبه سختی به ناکام زیست      بدان زیستن زار باید گریست

نسیم صبحگاهی پیکر بخون خفته سرکرده دلیر بختیاری را نوازش می‌داد. آفتاب از پشت قله بلند سپیدپوش دماوند در میان هاله رقیقی که رنگ زردفامش را بسرخ می‌تمایل کرده و گویی رخسارش را با خون گرم روی سنگفرش حیاط زندان قصر خضاب بسته‌اند، با طمانینه و وقار گردن می‌کشید و می‌خواست با آن چهره خون بسته، صحنه جنایت خونینی را که بدست دژخیمان آیرم ساعاتی پیش در تاریکی شب بوقوع پیوسته بر ملا سازد. در آن قتلگاه حلقه زدند و هنوز قطرات خون از پیکر بی‌جان مردی که زندانیان و زندانبانان او را بخوبی می‌شناختند و بیشتر آنها از خوران احسان او بهره‌مند بودند، بر روی سنگ فرش حیاط زندان جاری بود. به موازات هر قطره خونی که از پیکر سردار رشید بختیاری بر روی زمین می‌چکید هزاران قطره اشک از چشمان مشتاقان و علاقمندان او بر روی گونه‌های نحیف و رنگ پریده‌شان می‌غلطید.

اعدام مظلومانه علی مردان‌خان به همان اندازه که در محوطه کوچک زندان قصر تأثیر زندانیان را برانگیخت، به همان اندازه هم در قلمرو وسیع بختیاری و مناطق همجوار تأثیر عمیقی برجای گذاشت. مردان جامه دریدند و دیرک بهونها را پایین کشیدند، زن‌ها موی بریدند و مویه کردند، شعرا در رثاء او مرثیه‌ها سرودند و آهنگ سازان ترانه شیرعلی مردان را ساختند و هنوز هم که شصت سال از مرگ آن سردار رشید بختیاری می‌گذرد، چوپانان در دشت‌های سرسبز بختیاری و زنان در کنار چشمه‌ساران هنگام شستن لباس و یا پر کردن مشکهای آب، و مردان در اجتماع شبانه خود، در زیر سیاه چادرها هر وقت فرصتی بدست می‌آورند، با صدای خروش و حزن‌انگیز و گاهی هم با آهنگ موزون نی یاد آن راد مرد دلیر می‌خوانند.

تفنگ علی‌مردون هم باز صدا کرد	سرهنگ کله پوستی هنگ پلا کرد
تفنگ علی‌مردون هم باز قُرمینید	سرهنگ کله پوستی چادر رُمینید
بی هروس کیل از نه کیل بُساکِی	سنگران خین گیرد تا کفت خاکِی
بی هروس تو کیل بزن کیل بُساکِی	تفنگچی زَم صالِح سُور ر راکِی
شُمشیر علیِ مردون طلای بی‌عُش	بسه زمین برچ ازنه به آسمون شُر
نظامی کله پوستی لنگانلاری	نی تری جنگ بُنگنی وا بختیاری
طیاره بال بال کُنه سرکُه وِردُون	اسم شانه کور اکنه شیر علی‌مردون
طیاره بال بال کُنه سرکُوه وِردون	شُمشیرم به گیل زَم سی کِل ایرون
دودزگُل سی کُشتَم پلان بریدن	گسولیم ز داغ مو کمر بریدن
بالونا بالاً هسوا بالاً تنیده	دُذیل مسحمد علی پالا بریده
کُجه تیپ کُجه سپاه کُجه فرائِم	ره بدین دام و ددوم بیان مر لائِم
بیست و چهار تیر خردمه هنی بهوشَم	لیکُه دام و ددوم اویسد به گوئِم
پرتنگ تاته تنگ تانک و زره پوش	مابین شال و قواخین ایزنه جوش

بدین ترتیب<sup>(۱)</sup> آغاز و سرانجام سردازی سخت‌کوش از ایال چهارلنگ در این مقاله آرایش یافت و باید گفت در تاریخ بختیاری کمتر سابقه دارد که احساس ظریف و شکنده ایل بختیاری تا به این حد زخم بردارد که منجر به بیان اینهمه اشعار حماسی گردد در اینجا باید گفت اگر خوانندگانی با خواندن این مقاله بخواهند رحمت بفرستند در درجه اول برای روان‌شاد علی‌مردان خان‌مردانی و درجه دوم شادروان خان‌باخان اسعد و در درجه سوم نثار روان تابناک مهرباب امیری گردد که با دقت و حوصله و پمانند فرزندان دل‌سوزی از همان تبار شیران و دلیرانی امثال شیر علی‌مردان احساس خود را بر صفحه ظریف کاغذ به تصویر کشید و در دنباله مقاله دو قطعه شعر در سوگ این عزیزان را که شخصاً سروده‌ام در بخش سخنوران بختیاری نهادم برای شهادت تاریخ می‌آورم.

۱- این قسمت را اینجانب قانده بختیاری اضافه کردم که امیدوارم روان هر سه دبیران بزرگ شده که دوتاشان در میدان رزم و یکیشان در میدان قلم روزگرمائی کردند از من شاد باشد.

## مرحله اختصار در دستور زبان بختیاری

در زنجیره گویش جهانی نخستین جلوه اختصار در گویش بختیاری مسبوق به سابقه می‌باشد چراکه این گفتار از چند هزار سال پیش در کشور ما جاری بوده و ریشه باستانی آن به دوران پهلوی میانه و زرتشت منتهی می‌گردد گرچه ما در قرن خود شاهد وجود اختصار در اغلب زبان‌های زنده دنیا مانند انگلیسی هستیم ولی هرگز این پدیده به قدمت گویش بختیاری نمی‌رسد و عامل بوجود آمدن این نحوه اختصار بیشتر مربوط به دوران شتاب و حرکت انسان‌های قرون اخیر می‌باشد و از تندگوئی آنان چنین بر می‌آید که از وقت موجود حداکثر استفاده بعمل می‌آید تا سریع‌تر مقصود به مخاطب منتقل گردد و در فاصله اندک مفاهیم بیشتری دریافت گردد، شک نیست که در گویش بختیاری این عامل اختصار به هیچیک از این پدیده‌ها مربوط نمی‌گردد زیرا در همان دورانی که یک ایل‌مرد بختیاری فاصله شصت کیلومتر را در ۲۴ ساعت با الاغ و استرطی می‌کرد در قید شتاب حرکت خود نبود اما می‌بینیم که پدیده اختصار در گویش وی جاری بوده که ریشه در خویش از بستر قرن‌ها به این سوی تاریخ ما زبان بزبان نقل مکان نموده است و آنان که در زبان‌های جهان به پژوهش پرداخته‌اند هرگز پایشان به این کوهستان‌ها گشوده نشده که این خودآموزی را در جهت به کار بردن جمله‌های اختصاری در سرزمین بختیاری و بطور کلی در مناطق لر زبان در یابند، تفاوتی که جریان گویش در لاتین و بویژه انگلیسی با گویش در بختیاری مشاهده می‌کنیم آنست که اروپائیان بر حسب نیاز زمان و مکان وسیله اساتید زبان به آموزش پرداخته و فرهنگ زبان خود را به شهروندان خود یاد داده‌اند تا به امروز که می‌بینیم دارای یک انسجام پذیرفته شده در ارگان گویش بوجود آورده‌اند در حالیکه می‌دانیم هرگز یک بختیاری آموزش ندیده و خود بخود به آفرینش این پدیده پرداخته است مثلاً در این گویش، می‌خواهم بروم. با ساده‌ترین شکل ممکنه خُم رُم تغییر شکل داده که حروف م - ی - وا - ه - از می‌خواهم به خُم و حروف ب، و، از بروم حذف گردیده و در یک جمله دو کلمه‌ای هفت حرف صرفه‌جوئی گردیده است.

و همچنین است وجود واژه‌های کم سیلاب غیر مخفف در گویش که با ساده‌ترین وجهی به مفهوم دست می‌یابیم مثلاً در زبان فارسی آرامگاه از دو کلمه تشکیل گردیده تا مفهوم محل بخاک سپاری مردگان بدست آید.

در حالی که با یک کلمه کوشک ما بهمان مفهوم می‌رسیم همچنین است واژه حیات خانه که دارای سیلاب زیادی است با حوش که در لهجه گویش بختیاری کوتاه شده و همان مفهوم را دارد، اهمیت وجود این بدیده در گویش بختیاری را موقعی درک می‌کنیم که متناسب با زمان و مکان تکنولوژی و سرعت انسان امروزی نیازی به دستکاری زبان ندارد و در حداقل زمان حداکثر مفهوم عایدمان میشود، در واژه اگر که عبارت از سه حرف می‌باشد میشود ار که یک حرف الف صرفه‌جوئی شده و در کلمه مگر سه حرفی یک حرف که میشود مر، حاصل میگردد. بدیهی است که این وجه اختصار بیشتر در ادبیات و شعر کاربرد خوبی دارد که گاه شما در یک بیت چند کلمه‌ای یک مفهوم کلی‌تر نصبتان خواهد شد در بیت زیر به این کاربرد هم پی می‌بریم.

چنواي لربچيل واتو نزنغن که گدی خط اسیدی و شورنگی چو قاور تن

در این شعر با خدای خود گفتگو دارد که:

ای پروردگار آنچه‌تان این فرزندان لر با تو نزدیک می‌باشند که پنداری مانند خط صید و سیاهی هستند که بر نقش چوقائی که در برداری همانند می‌باشند.

در حالیکه اگر در تجزیه و تحلیل این بیت بر آئیم خواهیم دید که به  $\frac{1}{3}$  جمله اصلی تغییر شکل یافته و همان مفهوم اصلی از آن حاصل میگردد، در واژه چمه همان مفهومی استنباط میشود که موچه یعنی مراچه میشود برداشت میشود، در واژه آیم که کوتاه شده آیدوم است.

و کلمه هم که کوتاه شده رهدوم است هرگز این اختصار به پیکره اصلی کلمه لطمه وارد نکرده و مفهوم آن نیز بر سر جای اصلی بر قرار است و در واژه «مون و تون زین» یعنی مرا و ترا زدند که واژه اصلی آن «مونه و تونه زیدن» بوده است و بر حسب انتقال سریع به تخفیف کشیده شده است حتی در اداء اسامی نیز این اختصار رعایت شده مثلاً نام گل افروز به گل افرو و فرامرزه به فلو و ابوالقاسم به ابول تبدیل گردیده همچنین در تبدیل گریه به گری کا مفهوم گریه را در بردارد چند حرف صرفه‌جوئی گردیده است:

بجای کلمه وارگه که معنی جای بار انداز را دارد همان وار مفهوم را میرساند و بجای ایزنی یعنی میزنی بر حسب ضرورت با حذف حرف ی استعمال ازنی بکار برده میشود، بجای واژه رهدته با حذف حرف دال واژه رهنه همان مفهوم را بطور کامل میرساند در ترکیب واژه گدین یعنی کمر را اصل آن گدینه بوده که با حذف حرف هبه مفهوم اصلی دست یافته است واژه نهادم به نهام و با حذف حرف دال مفهوم اصلی را میرساند.

واژه دؤورگل با تخفیف یک و او و یک فتحه به دورگل تبدیل گردیده است در تبدیل واژه ایگردن به ایکن می بینیم با حذف حرفهای رودال مرحله اختصار انجام گرفته است واژه‌های زیر ما را در دست‌یابی به ساختار اختصار راهنمایی بیشتری خواهد کرد.

بکنم	کنم	با حذف ب	(بکنم)
رهد و مه	زهم	با حذف دال و واو	(رفتم)
خردم	خَم	با حذف ر و دال	(خوردم)
دل مونه	دلن	با حذف مور و ه	(دل مرا)
گگو	گو	با حذف گاف	(برادر)
دودر	دور	با حذف دال	(دختر)
ایگره	اگره	با حذف ی	(میگیرد)
ایتره	تره	با حذف الف و ی	(میتواند)
تیام	تیم	با حذف فتحه و کسره	(چشمم)
و ایامه	پامه	با حذف و او و الف	(یا من است)
زوونم	زونم	با حذف و او	(زیانم)
کردم	کم	با حذف ر و دال	(کردم)
دادم	دام	با حذف دال	(دادم)
دادمس رهد	دامس رهد	با حذف دال و ضمه	(دادمش رفت)
ایده	اده	با حذف ی	(میدهد)
دیدمس	دیمس	با حذف دال	(دیدمش)
ای بینی	ابینی	با حذف ی	(می بینی)
ایدس	ادس	با حذف ی	(میدهدش)



نوم	نم	با حذف و او	(نام)
دیدمس	دیمس	با حذف دال	(دیدمش)
گرهدومس	گرهمس	با حذف دال و واو	(گرفتمش)
نهادمس	نآمس	با حذف هـ و دال	(نهادمش)
اوردن	وردن	با حذف الف	(آوردند)
رهوم	رهم	با حذف دال و واو	(ریختم)
وایدومه	وایمه	با حذف دال و واو	(شده‌ام)
اوردن	وردن	با حذف الف	(آوردند)
وردنس بلم	ونس به لم	با حذف رودال	(آوردنش پائین)
زید	زی	با حذف دال	(زد)
مین	من	با حذف ی	(در)
گُهدن	گن	با حذف هـ و دال	(گفتند)
در ورده بید	در وردبی	با حذف هـ و دال	(در آورده بود)
اوید	وید	با حذف الف	(آمد)
ماه منظر	مامیزر	با حذف هـ - ن و ظ	(ماه منظر)
خریدمس	خریمس	با حذف دال	(او را خریدم)
کرمعلی	کرملی	با حذف ع	(کرم علی)
ابراهیم	بریم	با حذف دو الف - هـ	(ابراهیم)
گوسبندون	گوسیل	با حذف ب - ن - د - و او	(گوسفندان)
اویدن	اوین	با حذف دال	(شدند)

اگر بخواهیم که واژه‌های اختصاری را در گویش بختیاری فراهم کنیم صفحات بیشتری را باید به آن اختصاص بدهیم زیرا سر تا سر گویش را واژه‌های اختصاری تشکیل می‌دهد. لذا به همین اندازه بسنده کردیم تا کلید راهنمای مرحله اختصار در گویش را به همراه داشته باشیم، ناگفته نگذاریم که این قبیل اختصارها در گویش کلاً تابع قوانین دستوری است که در این مجال کم فرصت شرح و بسط آن میسر نمی‌باشد.

## سفری درون ایلی تا خوزستان

نوشته: قهرمان محمدی بختیاری

با نام و یاد خدا خود را آماده سفر به درون ایلی بختیاری و سرزمین خوزستان که همیشه در رؤیاهایم بود! آن سرزمین خرما، بادام و کلخنگ، سرزمین مردمانی مهربان، سرزمین بزرگان خستگی ناپذیر که در دنیائی از صفا با کوهی از مشکلات دست و پنجه نرم می‌کنند، سرزمین شیر زنان ایلی که گهواره بدوش از گرمسیر به سردسیر کوچ می‌کنند و بار دیگر بهنگام پائیز کوچی دوباره به گرمسیر دارند، شیرزنانی که در مسیر کوچ در نقطه‌ای که پیش‌بینی نمی‌کردند آماده‌زایمان میشوند و پس از چند ساعت بیچه را به پشت خود می‌بندند و به راه خود ادامه می‌دهند و چه خوشبخت بودند کسانی که اسب و استر و یا الاغی داشتند و سوار آن میشدند در مسیری که سالی یکبار مجبور به کوچ میشدند و یکبار هم مجبور به بازگشت تا بتوانند گله‌ها و رمه‌های خود را در این مسیر تغذیه نمایند در طول این راه تهیه هیزم، آب، چراندن گله‌ها و چهارپایان از وظایف عمده آنان بود در مسیر کوچی که مردانش در طی این سفر بایستی از آب خروشان با زحمت که تند و بی‌گدار خود و گوسفندان خود را عبور دهند، چه بسا گاهی جان خود را از دست میدادند و نیز تعدادی از گله خود را که تنها ثروت و دارائی آنان بود، خوزستانی که در زیر زمینش دریائی از نفت بود و مردمانش روی دریا‌های نفت یا طلای سیاه از نداری رنج می‌بردند و خوشبخت‌ترین آنان شاید کسانی بودند که به مشاغل نگهبانی یا کارگری در آن صنعت عظیم نفت گمارده میشدند.

خوزستانی که اغلب مردمش زمینهای خود را بخاطر ذخائر زیرزمینی نفت باید رها کنند تا آن صنعت عظیم پا بگیرد و آنها آواره و سرگردان به سرزمینهای دور از پته و جایگاه خود مهاجرت نمایند تا بصورت خوش نشین دیگران در بیایند چه بسیار بودند که این زمینها را به قیمت ناچیز از چنگشان بیرون آوردند تا سد سازی نمایند و برای کشورمان تولید انرژی نمایند یا زمینهای آماده کشاورزی شوند و بدیگران واگذارند ولی سهم خودشان آوارگی و در بدری بود، ای کاش با آنان بچشم یک فروشنده نگاه میکردند بلکه به بردگانی مانده میشدند که اجباراً باید زمینهای اجدادی خود را یا بنچاق معتبر به این مهمانان نازه وارد واگذار نمایند، خوزستانی که مهد تمدن چندین هزار ساله است و پیشینه یک تمدن بشری را در ذهن تاریخ خود داشت.

همان خوزستانی که همیشه تاریخ ایران از او سر بلند بود و تا جهان هست برای ایران است و از ایران است، برای روز تنگ و برای روز خوش، آن سرزمین مردمان خونگرم، آن سرزمین لاله های سرخ لالی و امبل و ایدیه، خوزستان آن انبار غم کینه از بیگانه همیشه رو سیاهی تاریخ، یعنی انگلیس، خوزستان یعنی مسجد سلیمان آن تخت گاه سلیمان که شیطان انگلیس چندگاهی بر آن حکم راند همان جایگاه اهورایی که اهریمن پنجه خونین برگلوی او فشرده برای مدتی، همان خوزستانی که چشمان حریص تازی بر آن دوخته است همان تازی همیشه بیگانه با آن سرداران قادسیه اش.

خوزستان همان سرزمین دارای آفتاب سوزان، سرزمین آنزان و آنشان، سرزمین آریوبرزن، سرزمین دلاوران مشروطه و شیرمردان زحمتکش صنعت نفت، آن شب مستیزان روزگار مبارزات ملی، آن سرزمین خونین شهر همیشه مان و سرزمین شهیدان همیشه جاویدان خوزستان، آن سرزمین شیرین نیشکر، سرزمینی که به قدمت دنیا با خروش کارون آشناست و مردمانش کارون وار تا رسیدن به دریای زلال انسانیت همچنان به پیش می روند، خوزستان سرزمین اندک، سرزمین شوش و آبادان، سرزمین شوشتر و دزفول، سرزمین رامهرمز و اهواز، سردشت و لالی، دشت گل و شیرین بهار سرزمین آشنا، شب چراغ خزانة ایران، سرزمین مرزداران و مرزیانان.

یک فرد بختیاری هر جا باشد دلش در خوزستان است. روی نقشه راههای ایران قسمت خوزستان چند نقطه را علامت گذاری کرده ایم تا خدا چه بخواهد آیا می توانیم به همه آنها

سر بزئیم و آنجاها را ببینیم یا نه، ایذه، سوسن، اندکا قلعه تل، منگشت، سلطان ابراهیم، مسجد سلیمان، دزفول، و لالی. قرار حرکتمان ساعت ۷ صبح چهارشنبه ۱۹ فروردین است. صبح روز چهارشنبه با یک ساعت تأخیر به اتفاق جناب آقای عبدالعلی خسروی (قائد بختیاری) و آقای عباس ارشاد از اصفهان حرکت می‌کنیم به طرف شهرکرد و ساعت ۱۰/۵ از شهرکرد همراه با آقای مسلم محمودیان به طرف ایذه حرکت می‌کنیم وقتی که سه نفر شاعر و یک نفر هنرمند فیلمبردار عکاس جوان به سرزمینی که به آن تعلق دارند رهسپار هستند، قطعاً هدف از مسافرت برای هر کدام معنی خاصی دارد.

اما آنچه برای همه مشترک است دیدن مناطق بختیاری نشین و کنجکاوی و تحقیق و آقای محمودیان هم که عاشق عکس است و هیچ لحظه‌ای را برای ثبت منظره‌ها از دست نمی‌دهد، به همین جهت از لحظه حرکت خود را جمع و جور می‌کند برای فیلم برداری و گرفتن عکس، ساعت یازده و نیم به ناغان می‌رسیم که اینجا مسیر همیشگی هر چهار نفر ما است و با تمام زیبایی‌هایی که دارد سریع از آنها می‌گذریم حتی از تالاب چغناخور و کوه کلار که همیشه زیبا هستند.

در ناغان با آنکه قصد توقف نداشتیم اما تسلیم مهمان‌نوازی آقا سعادت برادر آقای ارشاد می‌شویم و تا ساعت ۲ در ناغان هستیم. ناغان که قبل از زلزله سالهای گذشته خیلی فشرده در دامنه تپه بوده است و آثار خرابی آن هنوز برجاست اکنون به صورت شهری کوچک در آمده و بیشتر زمینهای سطح آن ساختمان شده است، اما گسترش باغهای آن مخصوصاً بعد از احداث سد خاکی سولجان بسیار چشمگیر است و ناغان را به صورت یکی از نقطه‌های زیبا در آورده است مخصوصاً که چشم‌انداز چهاراز و دهنو به آن وصل هستند در دامنه‌های کلار و سبزکوه. از ناغان به دوپلان می‌رویم چقدر زیبا است چشم‌اندازهای آن و از دوپلان است که رود کارون غنی‌تر و مغرورتر می‌خروشد و به طرف خوزستان سرازیر می‌شود. تا اینجا سه نقطه است که آب کارون اضافه می‌شود، دشتک، آب دوآب و صمصامی و آب ماربره از کوه‌رنگ و بیرگان به هم می‌ریزند و در ادامه نزدیک اردل آب میزدج و کیار از تنگ درکش و ورکش می‌آید و به آن اضافه می‌شود و نزدیک دوپلان آب دیناران و روار اضافه می‌شود که البته ادامه آن تا به خوزستان میرسد، در منطقه هلو سعد و آرمند آبهای منطقه به آن اضافه می‌شوند و نهایتاً در نزدیکی تونل‌ها آب لردگان و رودخانه خرمان به آن

اضافه می شود و در حقیقت از آنجا است که رودکارون با آن ابهت و صلابت خوزستان را در می نوردد و به خلیج فارس می پیوندد تا در اقیانوس ها جاودان شود. دویلان از سالهای بسیار دور مورد توجه بوده است و یکی از آن مناطقی است که قطعاً برای هر کسی که تاخت و تازی می کرده نفس گیر بوده. چون یکی از محکمترین دژها را طبیعت در آن ساخته است جنگل، کوه، رودخانه، و مهمتر از همه مردمانی جسور و بی باک اینها همه دست به دست هم داده و اینکه اجباراً خیلی ها بایستی مسیر گرمسیر و بیلاق را از اینجا بگذرند جاده های قدیمی و مشهوری از جمله دزپارت (دمپارت) از اینجا می گذشته است کوه سوز و (سبزکوه) همچون سدّ عظیمی است که در دامنه باجگیران آن الحق با مسمی است طایفه مشایخ از دیرزمان در این منطقه زندگی می کنند که البته در حال حاضر بیشتر از ۸۰ درصد آنها ترک دیار کرده و در اصفهان و شهرهای اطراف اصفهان مخصوصاً زرین شهر و فلاورجان و همچنین شهرکرد و خوزستان نشیمن گزیده اند و دیگر آن سرزمین کوهستانی که روزگاری غنی بود و در شمار مراتع درجه یک به حساب می رفت دارای آن نعمت های فراوان نیست فقط بلوطها هستند که پوشش می دهند قسمتی از آن خاک و کوه را هر چند خاک آن هم با ارزش است و معدن گل نسوز که مصرف زیادی در ذوب آهن دارد و قیمت بالایی دارد بار می شود و نصیب آن برای منطقه پاره شدن شکم کوهها و تپه های زیباست که به صورت هیولایی در می آید که انگار همه چیز را می خواهد به کام خود بکشد، شاید خاک این منطقه است که مردم را به دنبال خود کشیده چون اکثراً نزدیک ذوب آهن ساکن شده اند تا شاید گردی از آن خاکها به آنها برسد همانطور که آب سرچشمه های بختیاری حداکثر نصیبی که برای بختیاری ها دارد آنها را به دنبال خود کشانده و در صد بالایی از آنها در اصفهان ساکن شده اند.

البته برای بختیاری خاک ایران فرق نمی کند همه ایران سرای اوست و تمام خاک ایران را دوست دارد. چه با آب بختیاری آبیاری شود و یا چون خاک بختیاری تشنه بارانی باشد تا کویر جانش را سیراب کند.

از دیگر روستاهای مشایخ نشین باید از دورک و گل سفید و رحیم آباد نام برد که اغلب آنها روستاهای خود را ترک کرده اند و به شهرها روی آورده اند که خوشبختانه بسیاری از آنها موفق بوده اند. راستی چه خاطره هایی که دویلان نهفته دارد، کاشکی همه را بازگو

می‌کرد آن وقت که آعلیداد خدر سرخ از سربالایی شمالی به تاخت سواره پائین آمد همان سرازیری که انسان پیاده هم مشکل است آن را طی کند.

پس از طی سربالایی دویلان به گردنه برّه مرده و گندمکار و از آنجا به سرخون و گل شور و گردنه لقوم گیر می‌رسیم تا برسد به تونل‌ها که وارد خوزستان می‌شود. ولی حیف که از سرخون چند کیلومتر به طرف چپ جاده ترفیتم تا از هلو سعد هم دیدن کنیم و چند عکس بگیریم، منطقه بسیار زیبایی است و من چند بار آنجا رفته‌ام و روستاهای ده کهنه، ملکشیر - توله‌دان شیامی و چند روستای دیگر و همراه دوست عزیزم آقای هومان سلطانی قرار بود به کوه بزّی هتی که در شمال منطقه هلو سعد است برویم هم برای شکار و هم برای دیدن کمپ شرکت نفت که هنوز فرصت پیش نیامده است هلو سعد از قدیم الایام برنج‌کاری و دامداری داشته است و آنها هم مثل بقیه بختیاری درصد بالایی را به شهرها فرستاده مخصوصاً به اصفهان و خوزستان و حتی لردگان اما کمتر از مشایخ مهاجرت کرده‌اند.

البته از گردنه برّه مرده تا شلیل نشیمنگاه حضرات اولاد حاج علی و گل بامکی هاست که سرخون یا آن چشمه بسیار زیبایش چشم هر بیننده‌ای را نوازش می‌دهد و قطعاً خاطره‌های بسیار زیادی دارد چه تک سواران و شجاع مردانی که در کنار آن پیمان بسته‌اند و روزهای خوشی را با آن نداشته‌اند قطعاً سرخون یکی از مناطق زیبای بختیاری است مجموعاً اهالی آن بختیاری می‌باشند و از نظر موقعیت تقریباً هم‌تراز دویلان است مجموعاً سرخون و هلو سعد و دویلان با روستاهای مربوط به آنها به میان کوه مشهور است.

برای طی راه غیر از این مسیری که ما آمدیم یک راه هم اصفهان، بروجن لردگان، (ارمند) هلو سعد، سرخون بود که بر اثر سیل چند روز پیش پل ارمند را آب برد و به قسمتی از راه خرابی بیار آمد.

از گردنه لقوم گیر که سرازیر شدیم واقعاً منظره بسیار دلپذیری رو بروی ما نمایان شد چشم‌اندازهای سرسبز و زیبایی که ناخودآگاه آقای محمودیان را بر آن داشت که دست به دوربین برد برای گرفتن عکس و فیلمبرداری زیرا که در این فصل فروردین بسیار سبز و دل‌انگیز است برای احداث جاده هم در اینجا خیلی زحمت کشیده شده است و کوه‌بری زیادی انجام شده که قسمتی از آن مشهور به ۹۰ متری شده است که گویا ارتفاع آن قسمت که بریده‌اند به ۹۰ متر می‌رسد. کمی پائین‌تر از اینجا رودخانه بیدله هم از لردگان به کارون

اضافه می شود و بعد هم از ترنلها که گذشتیم وارد خوزستان می شدیم در اینجا طرح ساختمان سد کارون ۴ در دست اقدام است منظره ها هر یک بهتر از دیگری است اما تا قلعه سرد توقف نمی کنیم که در اینجا باید یادی هم از مرحوم مراد دانشور قلعه سردی شاعر جنوب این منطقه بنمائیم که دو سال پیش برحمت ایزدی بیوست، کنار پل شالو هم توقف کوتاهی داشتیم، بسیار دیدنی بود آن پل و جزه چه روزگاری که به خود ندیده بود و چه ایهتی داشت انسان وقتی پل شالو و جزه را می بیند مأمورانی را به یاد می آورد که مالیات عبور می گرفتند و چه سخت است فکر کنیم اگر بودند کسانی که به علت نداشتن توان پرداخت مالیات به فکر افتاده باشند تا بی یافتن گذاری باشند که از آن بدون پرداخت مالیات عبور کنند و چه بسا جان خود و احشام خود را باخته باشند.

انشاءالله که مالیات فقط از کاروانهای تجاری و گله های بزرگ بوده باشد نه از قافله های پر خم و رنج که برای فرار از گرما خود را به دست جاده سپرده باشند. بگذریم از اینجا مگر مأموران از همین مردم نبودند انشاءالله که بوده اند و رفتار خوبی هم داشته اند، از پل شالو تا ایذه هر نقطه اش برای ما جذابیت خاصی داشت صحبت از چهارهزارسال تمدن و آثار بر جای مانده از عهد عیلام و دوره های بعد، بسیار دلپذیر است. انسان وقتی به دره ها و تپه ها نگاه می کند در فکرش سربازان عیلامی، هخامنشی، پارتی، ساسانی که سواره یا پیاده از تپه ها بالا می روند، آتش ها روشن می کنند و پیک ها می فرستند و کاروانها عبور می دهند چه عظمتی داشت این مسیری است که رود کارون می خروشد، از اینجا است که تلمبه خانه رکعت نفت خوزستان را به اصفهان می فرستد اینجا است که سد کارون ۳ ارتفاعات بختیاری را با خود به دشت های وسیع خوزستان می آورد، باید به بار بشینند و روزی خلق را از انبان تهیدستان بدهد، از اینجا است که منگشت خودنمایی می کند و با غرور می گوید که روزی آریوبرزن دلیری از این دیار و در این سامان راه بر اسکندر مقدونی بست تا به آن جهانگشای متجاوز بفهماند که آری هستند مردمی که راه بر متجاوز می بتند حتی اگر زورمداری همچون اسکندر باشد، رد پای اعراب را هم می توان بر ویرانه های آتشکده ها و کوهها و دره ها و دشت هادید و مهمان نوازی مردم این سامان را هم می توان دریافت، وقتی که می یستی در متبرک ترین و اهورایی ترین مکانهایش امامزاده ها را جا داده آنجا که روزی چشم دلها را با آتش عشق خود روشن می کرد. اکنون قبله گاه اهل نیاز است و در همان مکانهایی

که استخوانهای چند هزار ساله نیاکان همین مردم، زمین را عطرآگین کرده پیر مرشدی به خاک آرمیده و اکنون هم خفتنگاه ابدی همین مردم شیفته و علاقمند به گذشته افتخارآمیز سرزمینشان است.

عجیب نیست اگر مشاهده کنی چقدر خاطرات گذشته این سرزمین با روح سرکش این مردمان عجیب شده است، آری از شلیل و موزرم، و دهدز، شالو، قلعه سرد می‌گذریم و امامزاده شهپیر در کنار کارون بما خوش آمد می‌گوید و از این پله‌های تخت مالیر همان ایذه، آنزان و آنشان باید گذشت و به پای تخت ایذه رسید مروریدی گرانها آرمیده در کنار تالابی زیبا و با شکوه دردشتی سرسبز و لاله خیز در دامنه‌هایی که طلایه داران زردکوه هستند و با پشتگرمی کوههای بلند ورود کارون در همیشه تاریخ ایران سرفراز و پا برجا مانده است و هرگاه متجاوززی پایش به آن سرزمین می‌رسید تا سر تل‌های کوهها و آبریزهای دره‌ها او را دنبال می‌کرد یا به دنبال خود می‌کشاند و همتجا حساب او را می‌رسید و خود سرافرازانه بر جای می‌ماند و راز ماندگاری قوم بختیاری به عنوان نژادی پاک با سنت‌های دیرین و چند هزار ساله، همین کوهها و جنگلها و دره‌ها و رودخانه‌هاست که پشتیبان مردمی سراپا شجاعت بودند و نشانه‌های دیرپایی این مردمان را می‌توان در کول فرح (قره) خنگ ازدر و اشکفت سلمان و آنسوتر از ایذه در دره شمی و تپه‌های باستانی سوسن و آنسوتر از سوسن در پشت کوههای سرفرازی همچون کوه سفید و منار یعنی در بازفت آثار چند هزار ساله همین مردمان که ایذه را و بازفت را همچون دیگر نقاط بختیاری دور از دسترس هر بیگانه‌ای نگه می‌داشتند می‌توان دید، صحبت ایذه انسان را ناخود آگاه به یاد گذشته‌های این سرزمین می‌اندازد هر چند قصدم دیده‌های این سفر بود اما نمی‌دانم چرا گذشته‌های ایذه را بیاد آوردم آن چیزی که بطور خلاصه و کلی و حتی ناقص در یاد نامه‌ها و یادها مانده و آن آثاری که بر جاست شیرین‌تر از حال الان هم نسبت به خیلی جاها بالندگی را دارد اما کجا آن ایذه‌ای که روزی پایتخت بود و یا مورد توجه سلسله‌های مختلف عیلامی، هخامنشی، پارتی و ساسانی بود با ایذه‌ای که حتی برای جوانان برومندش نتواند گهواره‌ای دلتواز و آرامبخش باشد.

ایذه‌ای که بقول استاد گرانقدر جناب آقای عبدالعلی خسروی می‌شود مثل هندوستان سالی سه بار برداشت محصولات از زمین زرخیزش داشت. هوا مساعد - آب نزدیک،



جوانان بیکار انبارها خالی، چشم‌ها منتظر اما متأسفانه دلی که برای آن بلرزد و دستی که برای آن آستین بالا بزند کمیاب است، انسان وقتی که به بختیاری فکر می‌کند و به ایده می‌رسد نمی‌تواند بدون تفاوت بگذرد چون ایده را اگر نتوان قلب بختیاری نامید اما قطعاً یکی از ستون‌های بختیاری است و شاید گفت قلب رنج دیده بختیاری است تمام زیبایی آن از طبیعت است چه طبیعت کوه، دشت، آب، خاک و مناظرش و چه طبیعت پاک مردمانش. شب را در ایده منزل آقای زهرجد بودیم از سلسله در اویش ایده که مترلیان امامزاده امام رضا بوده‌اند و قطعاً همیشه مورد تکریم و احترام، صحبت‌ها بیشتر یادآور اختلافات طایفه‌ای است که بیشتر هم مایه بدبختی است اما مردمانی که حتی در برابر کوه، رودخانه، سیل، برف و گرما رام نمی‌شدند و سرفرود نمی‌آوردند چگونه الان به محض به اصطلاح شهر نشین شدن سرفرود آوردند و باورها و داشته‌های دیرین خود را یکباره کنار گذاشتند. مردمانی که مهربانی و قهر طبیعت را در یافته‌اند. از مهربانی او استفاده کرده‌اند و در برابر قهرش پایداری کرده‌اند حالا چگونه است که فقط در برابر قهر قرار گرفته‌اند و مگر می‌شود به زودی خود را تسلیم نامهربانی کرد انسانهایی که نسل اندر نسل از کوه و دشت و جنگل و رودخانه ارتزاق کرده‌اند و گله‌شان چریده و آرمیده و خودشان صاحب پایی رونده و دستی دهنده بوده‌اند و تمام مواهب طبیعت را برای خود می‌دیده‌اند و در اختیار خود داشته‌اند، حالا چگونه می‌توانند ببینند صاحب هیچ‌اند مگر می‌شود زندگی را بپوچ پندارند مگر می‌شود پای او را در بندگی کرد که با رشته جانش تنیده‌اند، مگر می‌شود قلب او فرو بریزد شاید بخاطر حد اتصال کوه و دشت بودن یعنی از یک طرف به قله‌ها و قلمه‌های مستحکم و دست نیافتنی بختیاری و حتی از نادر جاهای دست نیافتنی ایران و از سوی دیگر به دشت‌های وسیع خوزستان که در همیشه تاریخ ایران مورد توجه همه کشورگشایان و سلاطین و جهانگشایان و متجاوزین بوده است این موقعیت را برای ایده بوجود آورده است مظلوم واقع شود و اینکه غم‌انگیزترین موسیقی بختیاری موسیقی منتطقه ایده است شاید به همین دلیل بوده باشد. روز دوم مسافرتمان را باید روزی پر هیجان جالب و پر تلاش‌ترین روز سفر نامید چون از یکسو صبح که بلند شدیم می‌بایستی به طرف امامزاده سلطان ابراهیم حرکت می‌کردیم و می‌دانستیم که باید برویم و برگردیم و شب را در دزفول باشیم. در صورتی که خود رفتن به کار تا و برگشتن حالا اگر نه دو روز که یک روز وقت

می‌خواست ضمناً ختگ اژدر و تالاب ایذه را گذاشتیم برای بعد از برگشتن از دزقول پس از ساعتی که دنبال آقای داریوش شهریاری خواننده خوب بختیاری بودیم و توانستیم او را پیدا کنیم از ایذه به طرف بیان و سر تخت کاشان و سوسن رفتیم، اسم‌ها همه آشنا و لااقل برای من که سالها در ذهنم بود که روزی تمام این مناطق را ببینم و تصوراتی هم داشتم.

چند روز پیش از این بر اثر سیل و لغزش زمین آبکار لید را در منطقه بازقت بکام خود کشیده و نابود کرده بود بطوری که آن روستا با تمام هستی آن همراه با ۵۵ نفر که تمام مسکنه آن بودند یکسره به زیر خاک رفت و اثری از آن باقی نمانده بود و چون آب بارفت یکی از شاخه‌های اصلی رودخانه کارون است آثار آن سیل بر جای بود که خرابی بسیار از همان ابتدای سیل بارفت به بار آورد تا اکثر نقاط خوزستان مخصوصاً سوسن را که ما از نزدیک مشاهده کردیم درخت‌هایی را که آب با خود آورده بود کنار رودخانه برجای بود و کلی از زمینهای آنجا را تخریب کرده بود در محلی که بایستی بوسیله قایق عازم کار تا (سرپر سلطان ابراهیم) شویم یک پامسگاه بود که سیل آن را تخریب کرده بود و مأموران آنجا را ترک کرده بودند رفت و آمد زیاد بود و همانروز هم در ده ثریا آن طرف رودخانه یک عروسی برگزار بود که صدای ساز و دهل و هلهله و شادی مردم بگوش می‌رسید، سوسن که از مجموعه چند دهستان تشکیل شده، مردم آن به دامداری و برنجکاری و کشاورزی مشغولند و بیلاق آنها هم بیشتر دیتاران است. رودخانه کارون از وسط سوسن می‌گذرد بسیار سرسبز و با صفا است و دو طرف آن هم کوه است تپه‌های باستانی سوسن بسیار شهرت دارد اما هنوز متأسفانه مورد کاوش باستان شناسانه به صورت اصولی قرار نگرفته است و همچون بقیه نقاط بختیاری و حتی ایران، غارتگران ذخایر زیرزمینی میراث گرانتهای نیاکان مردم این سرزمین کهتسال را که بازگو کننده تاریخ و تمدن این سرزمین است به یغما می‌برند و معلوم نیست چه دستهایی در کار است که آب هم از آب تکان نمی‌خورد و هر روز امام زاده‌ای یا نظر گاهی یا محلی که نشانه‌ای از قدمت در آن هست یا تپه‌باستانی یا قلعه‌های قدیمی بالاخره هر جا سراغ داشته باشند اثری یافت می‌شود با انگاره یا نقشه پیش می‌روند زمین را می‌شکافند و به قیمت آثار زیرخاکی زخمی بر پیکر زمین می‌زنند که دیگر تا دنیا بجاست جبران نمی‌شود چون این آثار چند هزارساله را به صورت ناشناس و بدون هویت به سوداگران عتیقه‌جات که خوب از ارزش آن با اطلاع هستند می‌دهند و هر چیز با ارزشی که

پیدا شود قطعاً به خارج از کشور منتقل می‌کنند و در یک کلام به نابودی آثار تاریخی این مرز و بوم دست می‌زنند این راهزنان زیرزمینی مجهز به تمام وسایل جهت یاب و کشف معادن زیرزمینی می‌باشند. از هدف دور نیفتیم آنجا بود که باید سوار قایق شویم و به طرف امامزاده سلطان ابراهیم حرکت کنیم چند قایق حاضر بود و تقریباً هر ۱۰ دقیقه یک قایق حرکت می‌کرد و ۸ نفر را با خود می‌برد ما هم با یک قایق که بوسیله یکی از جوانان سادات هدایت می‌شد حرکت کردیم و یکی از زیباترین مناظری که در این سفر دیدیم اطراف رودخانه کارون از سوسن تا سلطان ابراهیم بود که دو طرف رودخانه به ارتفاع بیش از هزار متر یک دست سبز و دارای زیبایی به یاد ماندنی بود، البته این فصل که ما رفتیم یعنی ۲۰ روز بعد از عید نوروز بهترین موقع بود و شاید سرسبزترین هنگام منطقه که این مناطق بخود می‌بیند باشد، در نزدیکی محل حرکتمان آثار یک پل قدیمی بر جای بود در این سالها که مراتع از بین رفته است. وقتی که اتسان سی چهل سال پیش کوه احمدلیوه را با آن سرسبزی و پوشیده از گل و گیاه می‌دید که تا چشم کار می‌کرد یک دست از کرفس و جویل و بلهر و هرکول سبز بود و یک وجب از خاک پیدا نبود و حالا اینقدر فقیر شده است که هر صد متری هم یک بوته کرفس گیر نمی‌آید و حالا این مراتع سرسبز را می‌بیند به فکر می‌افتد که سالهای پیش اینجا چقدر غنی بوده است و حق می‌دهد به اجداد این سادات بزرگوار که چه مراتع خوبی داشتند، این از گرمسیر و بیلاق هم که به احمد لیوه و کوه سفید می‌رفتند هم‌منظور طوایف بزرگ سهید و گوروئی و عالی محمودی که سوسن همچون بهشت را برای گرمسیر و دیناران سرسبز و خرم را برای بیلاق داشتند.

البته تا مراتع زنده باشد و سبزه عشایر کوچنده هستند و در مسیر زندگی سستی خواهند بود و پس از آن مثل ما و مثل دیگر بچه‌های ایل هر یک روستایی را یا گوشه شهری را خواهند گزید و صد افسوس آنجایی را که بر می‌گزینیم. شاید ما را جز خوش نشینی بیش نپندارند و از این مراتع و سرزمین‌های سبز جز رؤیایی کمرنگ و کبود چیزی بجای نخواهد ماند و فاجعه روزی است که خود را شناسیم و هویت خود را گم کنیم.

تقریباً مدت ۴۵ دقیقه طول کشید به کار تا (سر پیر سلطان ابراهیم) رسیدیم حدوداً ۱۰ دقیقه پیاده روی داشتیم، یک سربالایی تیمه تند تا به محل امامزاده رسیدیم خیلی دلمان می‌خواست وقت زیادتری داشتیم و شبی را در آنجا می‌گذراندیم.

اما شب را در دزفول وعده کرده بودیم، تا ساعت ۲ بعد از ظهر آنجا بودیم و یکی از مناظری که سالهای سال شاید از زمانی که ۵ ساله بودم وصف آن را شنیده بودم یعنی اثر پل که می‌گویند روی کوه نزدیک امامزاده است و گویا تندیس گونه‌ای باشد در این دو ساعت که آنجا بودیم از ذهن من خارج شد و به دوستان هم نگفته بودم تا به یاد من بیاورند و آنجا هم کسی چنین صحبتی را پیش نکشید شاید قسمت باشد یک دفعه دیگر به دیدن آنجا بروم و شاید هم آن زیبایی خیره‌کننده مناظر مسیر راه نگذاشت که به ذهن من خطور کند.

تعداد زیادی مسافر زوار بود که از سه طریق یکی همین راه سوسن که ما آمدیم و یکی جاده ماشین رو که تازه احداث شده و گویا مشکل است تا آن طرف رودخانه می‌آیند و عرض رودخانه را با قایق می‌آیند و یکی هم با قایق از طریق سد کارون و از نزدیکی مسجد سلیمان که گویا نزدیک به دو ساعت با قایق روی آب هستند البته راه کوه هم هست که غیر از خود عشایر آن اطراف کسی رفت و آمد نمی‌کند. ظهر مهمان یکی از سادات شریف بودیم که بدون دریافت وجهی ما را بخوان خویش پذیرفت.

بعد از ظهر سراغ قایق رفتیم برگشتن کمی مشکل تر بود عبور قایق چون خلاف جریان آب بود دو سه جا هم شیب زیاد بود با امواج سهمگین و جدی خطرناک بود اما سلامت یک ساعت بعد به سوسن رسیدیم، دیگر جای درنگ نبود سوار شدیم و بدون توقف خود را به ایذه رساندیم و آقای شهر یاری خواننده و هنرمند خوب را همراه داشتیم، به طرف دزفول از دامنه‌های جنوبی منگشت می‌گذشتیم اما دلمان در منگشت بود می‌خواستیم زیارتی هم از شاهزاده عبدالله (شاه منگشت) به عمل آوریم اما وقت اجازه نداد از چند صدمتری قلعه تل همان قلعه‌ای که هزاران مرد در طول تاریخ در آن سر به آسمان می‌سائیدند و تسلیم هیچ جهانگیری نمی‌شدند تا از آنجا نارضایتی خود را از حکومت مرکزی اعلام نمایند.

یکی از آنها محمدتقی خان کیانرسی چهارلنگ بود که مدتی پذیرای لیارد انگلیسی بود و نهایتاً اسیر چنگال دژخیمان محمدشاه قاجار گشت هر چند بعضی می‌گویند لیارد دوست محمدتقی خان بود ولی قلب من نمی‌تواند برای او صلوات بفرستد چون درست همان زمانی بود که خیره‌ترین جاسوس‌های انگلیسی در گوشه و کنار ایران و خاورمیانه و آسیای صغری به آتش افروزی مشغول بودند و حکومت‌های مرکزی را تضعیف می‌کردند برای آقای کردن خودشان و سیادت بخشیدن به دریاها، از قلعه تل به باغ ملک و سپس هفت کل و

از آنجا بدون توقف تا دزفول رفتیم.

البته با دلهرة بسیار چون خیلی دیر شده بود و منتظرمان بودند ساعت ۱۰ شب به دزفول رسیدیم و با آدرسی که داشتیم یک راست به منزل آقای جمال منش رفتیم یکی از دل انگیزترین لحظات مسافرتمان فرا رسید جمعی نزدیک به پنجاه نفر منتظرمان بودند. با این حال که جمع ما مخصوصاً بنده که رانندگی را به عهده داشتیم بسیار خسته بودیم اما هیچگاه فراموش نمی کنم شادمانی چهره هایی را که در آن لحظات می دیدم با اینحال که غیر از چند نفر آنها را قبلاً ندیده بودیم اما انگار سالهای سال در کنار هم بودیم و از هم دور شده ایم و دیگر بار بهم رسیده ایم چشم ها سلام و احوالپرسی می کردند دستها چنان گرم بود که انسان نمی خواست آنها را از دستان خود دور کند بوسه ها از عمق جان بر می خاست و سرود عاشقانه می نواخت، ای بختیاری با غیرت و خونگرم ای بختیاری با صفا و ای کلمه عزیز بختیاری که یکی از سردترین نقاط بیلاق، یکی از سردترین نقاط را با یکی از گرم ترین نقاط گرمسیر اینطور بهم پیوند داده ای.

این جلسه شب شعر که به همت آقای جمال منش برگزار شده بود غیر از ما که از اصفهان آمده بودیم دوستان شاعر و دیگر هنرمندان بختیاری شهر دزفول و بعضی دیگر شهرهای خوزستان دعوت شده بودند.

جلسه به ریاست آقای عبدالملی خسروی (قائد بختیاری) ریاست انجمن فرهنگی هنری و دبیر انجمن شعر بختیاری برگزار شد که بیش از ۱۵ نفر شاعر همراه با موسیقی بسیار لطیف توسط گروه موسیقی انجمن بختیاری های دزفول و نی آقای محمدعلی منجزی شعر خوانی کردند و در بین برنامه ها هم چند بار آقایان علی رحم مکوندی و داریوش شهریاری خوانندگان خوب بختیاری برنامه اجرا کردند که مورد استقبال حاضرین قرار گرفت.

از جمله کسانی که شعر خواندند آقایان خسروی - ارشاد - اکبر جمال منش و آرش جمال منش و عیدی بهداروند، حجت الاسلام سلیمانی (روشن) سرهنگ قاسمی - غلامرضا محمدی و اینجانب قهرمان محمدی، پس از پایان جلسه تا نزدیک به سحر بیدار بودیم و بعضی از دوستان هم مانده بودند شب بسیار خوبی را گذرانده بودیم. آقای اکبر جمال منش میزبان ما، در دزفول علاوه بر اینکه از فرهیختگان منطقه میباید با همه بختیارهای چهارلنگ مقیم دزفول آشنا بودند و همه از او حرف شنوی داشتند میشود گفت

که او رابط فرهنگی ما با بختیارها در منطقه دزفول و شوشتر می‌باشند که سوابق طولانی و مبارزاتی ایشان در زمینه اتحاد و اتفاق ایلی به قیل از انقلاب می‌رسد.

فردا صبح بطرف سردشت حرکت کردیم نشیمنگاه طوایف چهارلنگ، البته از طوایف هفت لنگ هم در آنجا ساکن هستند ولی بیشتر چهارلنگ نشین است جایی که آقای غلامرضا محمدی دانشجوی ارجمند دانشگاه خیلی شیفته آنجا بود و بیشتر ما را تشویق به رفتن به آنجا کرد ولی الحق اگر ترفه بودیم مسافرت ما ناتمام می‌ماند اولاً بخاطر زیبایی و سرسبزی آن و اینکه یک منطقه وسیع بختیاری نشین است با ویژگی خاص خود که تپه‌ها و دره‌های بریده بریده و یک پارچه سبز آن را در هیچ جای دیگر من ندیده بودم. از سردشت به لالی رفیم دقیق ساعت ۱۲ ظهر بود در اینجا یکی از ویژگی‌های خاص بختیاری که همان مهمان‌نوازی است بطور چشمگیر بوقوع پیوست.

ما اول مقداری درنگ کردیم که ناهار را در رستوران باشیم یا به صحرا برویم و بعد سری به آقای آجعفرقلی رستمی کلاتر ارجمند بابادی باب بزنیم اما با اصرار آقای خسروی که با او هم‌تبار بابادی است سر زده وارد منزل آقای رستمی شدیم. در عرض یکی دو ساعت جلسه بسیار خوبی از موسیقی - شعر با فیلمبرداری که آقای رستمی ترتیب دادند و دوستانی هم از بختیاری دعوت کردند و جلسه‌ای برگزار شد و اینجا نشان داده شد که اولاً بختیاری با مهمان‌نوازی عجین است و ثانیاً آقای آجعفرقلی رستمی بجا و بدرستی به عنوان یکی از کلاتران بزرگ بختیاری مطرح است.

ولی افسوس که طبق پیش بینی ژان پیردیگار محقق محترم فرانسوی که علاقه خاص به بختیاری و مخصوصاً به آجعفرقلی دارد، ایشان را آخرین کلاتر بختیاری پیش بینی کرده است و گویا کتابی با این عنوان در دست نوشتن دارد.

یادم نمی‌رود زمانی که آقای شهریاری آواز محمدتقی خان را می‌خواند اشک در چشمان آجعفرقلی حلقه زد انگار سوار بر اسب و شانه به شانه رضی خان بابادی خود را جلو اردوی ابوالقاسم خان می‌دید و یا هم‌زمان قدیمی خود را جلوی چشم ما محبسم می‌کرد که همه به دیار باقی شناخته‌اند. زندگی کردن همراه با یاد آوری از گذشته‌های از دست رفته که دنیایی از افسوس و دریغ را به‌مراه خود داشت.

حدود ساعت ۴ بعد از ظهر بالالی آن دشت پر شقایق و سرسبز که منابع زیرزمینی خود را

یعنی نفت آن طلای سیاه را پیش کش مملکت عزیزمان ایران کرد اما متأسفانه از آن نمد کلاهی برای خودش نماند وداع کردیم و از آنجا به مسجد سلیمان رفتیم با اینکه وقت نداشتیم بمانیم اما تقریباً اکثر نقاط آن را دیدیم.

مسجد سلیمان را من مظلوم ترین نقاط بختیاری و خوزستان و شاید ایران دیده ام آخر مگر نه اینکه در مسجد سلیمان اولین چاه نفت ایران به فوران در آمد و سالهای سال چاههای نفت حفر می شد تا به حلقوم شرکت های بزرگ نفتی و کشورهای صنعتی دنیا بریزد. آیا حق مسجد سلیمان این است که حالا هست، آیا مردم خیر مسجد سلیمان حق ندارند که از زمین و زمان ناراحت باشند که بعد از به یغما بردن آن همه سرمایه از عمق خاکش حالا جز بوی گاز و تپه های سوخته و خانه های محقر نسبت به آن مردم بزرگ و خیابانهای نه چندان آباد با خیل جوانان بیکار و دوران آوارگی تهییش شود، مسجد سلیمان یکی از ستونهای پابرجای بختیاری است که اگر به آباداتی آن کوشیده نشود و بیش از این طعم تلخ محرومیت را بچشد. قطعاً دیگر نباید سودای عظمت بختیاری را در سر پروراند و هیچ شهری در ایران نیست که بتوان آن را با مسجد سلیمان مقایسه کرد که از تمام طوایف بختیاری در آن ساکن باشند. یا سوادهای این شهر بسیار متعهد و مردمی که خود درصد بالایی از نویسندگان و شعرا و هنرمندان را پرورده که هر کدام در شهرهای ایران و حتی خارج از کشور صاحب اسم و اعتبار بسیار هستند هر کس گفت بچه مسجد سلیمان هستم مخصوصاً از سی سال به بالای آن با اطمینان می توان گفت دارای فرهنگ و آگاهی و تعهد است اما افسوس که حتی یک درصد از در آمد منابع زیرزمینی آن را خرج سرزمین و مردمانش نکردند حیف که تا جوانان فهیم و آگاه آن سر بر آوردند رفت آنچه بود و هیچ نماند تا با آن بمانند، همه چیز را می شود از آتشگاه مسجد سلیمان دریافت که چنان در غربت افتاده است که حتی به سنگ و خاک آنهم رحم نکرده اند جایی که دارای قدمت چند هزار ساله است و اگر در هر کشور دیگری بود به آن می نازیدند چنان غریب افتاده که حتی نگهبان آن سر ناسازگاری با بازدید کنندگان دارد انگار با هزار زبان می گوید که بگذارید خراب شود این چه دیدنی دارد، نمی دانم مسئول آنجا را نگهبان بنامیم یا راهنما چون قطعاً هیچکدام از اینها نبود آن معبد اهورایی با سنگ و خاکهای تپه های گچی و سوخته آن دورترها برای او هیچ فرقی نداشت. اینهم یک تپه است و آتشی هم افروخته نیست نه از کورشر خبری است

و نه از داریوش وارد شیر و خسرو پس شما چه می‌گویید.

با اینکه هنوز دلمان در مسجد سلیمان بود مسجد سلیمان سترون و بی آب و جوانان بیکار و آرزوهای بر باد رفته اما بهر حال آنجا را ترک کردیم و حدود ساعت ۱۰ شب به ایذه رسیدیم و منزل آقای حسین شهریاری رفتیم که ما را مدیون مهمان‌نوازی خود کرد فردای آن روز به خنگ ازدر و تالاب ایذه رفتیم.

البته خنگ ازدر و کول فرح و اشکفت سلمان مورد بازدید باستان شناسان بزرگ قرار گرفته است و سنگ نوشته‌های آن را خوانده‌اند و ترجمه کرده‌اند اما خیر از اشکفت سلمان که بصورت نسبتاً خوبی نگهداری می‌شود و کارهای خوبی هم در آنجا انجام شده است اما از کول فرح و مخصوصاً خنگ ازدر اصلاً نگهداری نمی‌شود و زمانی دل انسان به درد می‌آید که می‌بیند ستونهای سنگی بلند که آثار باقیمانده از کاخ یا قلعه‌های باستانی بوده مردم محل آنها را شکسته و در دیوارهای پرزین بکار برده‌اند و بعضی از حجاریها و سنگ نوشته‌ها هم آسیب فراوان دیده است.

باز هم قدیم‌ترها که عقیده داشتند این سنگ نوشته‌ها طلسم است شاید برای جلوگیری از چشم زخم هم که می‌شد کمتر آسیب می‌دیدند اما حالا خدا نکند جایی اسم آثار باستانی یا قدیمی بخود بگیرد که از چهار طرف دهان‌ها باز می‌شود تا اگر با دستگاه فلزیاب نشد با دندان گنج‌یابی کنند و میراث چند هزار ساله یک ملت را به آسانی به غارت ببرند واقعاً ما ملت ایران توانسته‌ایم از میراث چند هزار ساله پدرانمان محافظت کنیم؟ و در فکر این هستیم که اگر در قیامت با اجداد خود روبرو شدیم به صورت آنها نگاه کنیم و بگوییم به آسانی میراث و هویت اجداد و نیاکان خود را از دست دادیم، نمی‌دانم چه دستهایی در کار است که اینقدر در تمام مملکت عده‌ای همچون وحشی بجان زمین افتاده‌اند و آن را می‌خراشند هر جا اما مزاده یا سنگ نوشته‌ای یا حجاری و تپه باستانی و آثار قدیمی است می‌خراشند و آب هم از آب تکان نمی‌خورد و هیچ‌کس هم نمی‌داند این دستهای جنایتکار که از غیب می‌آیند. از آن چه کسانی است، در حالی که زادگاه همسفر عزیزمان آقای خسروی را ترک می‌کردیم بیاد آوردیم که این شاعر حساس در شعر آزان در کتاب مجموعه شعرش با نام «آتش در نخلستان» سرزمین ایذه را چه نیکو سروده و به گنجینه تاریخ افزوده است، شیر مادر حلال چنین فرزندان خلقی باد.



## شکار در بختیاری

### و ادبیات آن

شغل صیادی از زمان‌های دور از جمله سرگرمیهائی بود که ورزش و کوه‌پیمائی و هنر تیراندازی را به‌مراه داشت در جامعه عشایری افراد خاصی در این حرفه پیشتاز بودند و مورد توجه مردم نیز قرار می‌گرفتند، اشعاری که در زمینه صیادی سینه به سینه بما رسیده و بنام بیت‌های سرکھی معروف است. بیانگر این واقعیت است که این حرفه را در زمره کارهای عیاری و پهلوانی قلمداد می‌کردند و در بزرگداشت آن شعر می‌سرودند که به آن «بیت صیادی» می‌گفتند بسیاری از مردم کار یک صیاد را تحسین می‌کردند و بعضی هم به تگوهش آن می‌پرداختند و می‌گفتند که عاقبت صیادی شگون ندارد، گو اینکه امروزه افراط در صیادی دوران گذشته را موجب از بین رفتن نسل‌های گوسفندان کوهی می‌دانند گرچه در آن بی‌بند و باریها در شکار، اکثر حیوانات زیان‌آور نیز معدوم گردیدند بصورتیکه نسل شیر، پلنگ، یوزپلنگ و خرس، روبه کاهش نهاده و بیشتر این سلسله‌ها نسلشان برانداخته شده بویژه شیر این سلطان جنگل دیگر در جنگل‌های بختیاری یافت نمیشود که شادروان پیمان بختیاری در کتاب خود شعری دارد بنام آخرین شیر بختیاری که تیر می‌خورد و همچنان پای می‌فشارد که ایستاده بمیرد و با خود می‌گوید ای شیر سعی کن که ایستاده بمیری مانند همه سلحشوران ایل که بر گرده زمین جان می‌سپارند و در میدان‌های جنگ، که مرگ در بستر را برای خود نتگ می‌دانستند، در حال حاضر پلنگ، یوزپلنگ، خرس، کفتار، گرگ و روباه در همه جنگل‌های بختیاری به وفور یافت می‌شود، در عمق جنگل‌های زردکوه، سبزه کوه، متگشت، قارون کوه، اشتران کوه و کینوکوه هنوز نسل این جانوران روبه توسعه می‌باشد، در سه دهه اخیر که کنترل اساسی بر حفاظت جنگلها انجام گردید از شکارهای نابهنگام و بی‌رویه جلوگیری بعمل آمد، هجوم نابهنگام شکارچیان بختیاری در معدوم کردن نسل خوگها دردناک و تأسف‌آور بود، نگارنده بیاد می‌آورد که در جنگلها و بیشه‌زارهای جنوب

بختیاری هزاران خوک وحشی را طعمه گلوله‌های خود نمودند و نسل آنان را از بین بردند در حالیکه اگر فرهنگ شکار به روش علمی رواج داشت، رام کردن این خوک‌های وحشی چندان پر زحمت نبود و در طی دو سه نسل پرورش، می‌شد میکروب‌های زیان‌باری که احیاناً در اندام این خوک‌ها وجود داشت با روش تغذیه صحیح پاکسازی گردد که این روش در اروپا به نتیجه مطلوبی رسیده است و اگر بر اساس قوانین اسلام استفاده از گوشت این حیوان ممنوع بود ولی در زمینه صادرات درآمد سرشاری نصیب کشور ما می‌نمود زیرا وزن هر خوک وحشی بین ۲۰۰ تا ۵۰۰ کیلوگرم بود، در حال حاضر در بیشه‌های بندگان و هلاجان از توابع شهرستان ایذه و بیشه‌های چغاخور نسل این حیوان بکلی منقرض گردیده است و هنر شکار در بختیاری زبانه‌زد می‌باشد و در هر تیره و طایفه افراد ویژه‌ای بودند که این هنر در خانواده آنان موروثی بود و افراد نام‌آوری در این زمینه فعالیت داشتند، ما به نام این صیادان نام‌آور در طول سال‌های گذشته بجای خود اشاره خواهیم کرد، بیشتر هدف ما از ارائه این مقاله معرفی ادبیات شکار در بختیاری است که می‌توان از لابلای آن انگیزه‌های درونی مردم را در آنها یافت بیت‌های سرکوهی فصل مهمی از این ادبیات است که ما مختصراً در کتاب سوم به آنها اشاره کردیم، در اینجا قسمتی از این اشعار که در بین مردم رایج است می‌آوریم تا درجه اهمیت این حرفه را در جامعه عشایری دریابیم.

صیادای قُرهٔ مَبُوه و نَدِن تیر      سر سُلُوت بُو، هَنی بیای به نَخجیر

ای صیادا! مغرور به تیراندازی مباش سرت سلامت باشد که باز به شکارگاه بیایی.

ز صیادون مندوبه حیفه بمیرم      کلک و پَر بسادایبره زو پوتیرم

از تیار شکارچیان بر جای مانده‌ام حیف است که بمیرم، هر چیزی که به دم تیرم بیاید آنرا مانند باد نابود می‌کنم.

اَر اِپِخوی شِکال کنی بیوزیم به زرده      بزَنیم بَره گُهی که کار مرده

اگر می‌خواهی شکار کنی بیا تا به کوه زرد برویم و بره کوهی شکار کنیم که کار مردان است.

پِتو پَرم به کُورنگ میش به گُداره      تَنگم خال ایزنه شاچیس نهاره

بیا به کهرنگ برویم که گله میش‌ها در گذرگاه آب می‌خورند. تفنگ من خال را می‌زند و شاه چنین تفنگی ندارد.

میرشکال کورنگ سرتس به دسمال      پازنون شادی کین دالون زین زال

شکارچی کهرنگ سرش را که زخمی شده با دسمال بسته است، شکارها شادی می‌کنند که او دیگر قادر به شکار نیست و عقابها در انتظار مرگ او تشسته‌اند.

سرتس آستون خراو کوگی پرشتم      یسه بچه پلنگه به گه نهشتم

در کمرکش کوه آستان خرابه کبک شکار شده را کباب کردم و در تمام کوهستان حتی یک بچه پلنگ را هم زنده نگذاشتم.

لاری ای لاری، مودیشم به قایه      سووئتم، ار نژنم ز دار یایه

ای تفنگ، ای تفنگ، گناه من بگردن تسته، من تیر را پرتاب می‌کنم و سعی خودم را بکار نمی‌برم اگر به هدف نخورد از باروت‌های تست.

اوشوکه صیادیدرم خلقی ایدیدن      جاهلون یلون یلون لاش کیش موبیدن

آنروزها که من شکارچی بودم همه مردم می‌دیدند که جوانان یل همه لاشه‌های شکار مرا بدوش می‌کشیدند.

سوز به کلارایگوا ایخوم مزدگونی      بیروا بیده میرشکال و سته ززونی

کوه سبز به کوه کلار می‌گوید مزدگانی بده که صیاد پیر شده و از زانو افتاده است.

بزبه پازنایگوه وژی سب پاکه      میرشکال پازن کُشم سه شوبه خاک

بزبه میش کوهی می‌گوید برخیز که صبح روشن است شکارچی که پازن می‌گشت سه شپ است که روی در نقاب خاک کشیده است.

بزین جار شکال زنگل یزن نون      دل مو کرده هوا، سی تنگ زنون

فریاد شکار بزئید و زنان ده نان بپزند که دل من هوای تنگ زندان که شکار فراوانی دارد کرده است.

آرایختوی هیدی کمی پیوریم به زرده      پازنون آئوس آئوس لازابه گرده

اگر می خواهی شکار کنی به زردکوه بیا که پازن های زیبا خطی دور گردن دارند.

پا زنون دوش امروز نید نه پیدا      زهله زه زرده که زور شیلا

از گوسفندان کوهی دیروز و امروز اثری نیست گویا به قله زردکوه رفته اند از ترس شیدای صباد.

آرایختوی هیدی کنی رو که بالا      ایچرن گائیل کلهی، گوساله ساوا

اگر می خواهی شکار کنی از کوه بالا برو که کاهای کوهی با گوساله های کوچک آنجا می چرند.

پا زن خوی جفتسرو پا گناره      سیادی چورخوتم لاشیبه ایاره

گوسفند کوهی خوبی جفتش در پای درخت کنار آرمیده بو سیادی همانند خودت لاشه او را می آورد.

پا زن شوی هونبه تنگ خلیل خون      پن تیری بشون که دی نه لیس گره چون

گوسفند کوهی خوبی آنجا به تنگ خلیل خان است پنج تیری بیفکن که دیگر نگذار جان بگیرد

ای سیاد ره چنوگیت پس ویش      هر دو دستار رشته بین به خین نر میش

ای شکارچی قله ها که چنین شکار هایت پس ویش قرار گرفته اند و هر دو دستانت به خون میش های نر آغشته می باشد.

پا زن زرد چمبری جستور سرتورد      خوس و اخوس شادی کته سیاد بدال خورد

میش زرد شاخ پیچیده بروی سنگ جستن کرد و خودش شادی می کند که یعنی سیاد را عقاب خورده است.

گفتنی است که دیگر حرفه صیادی در قرن ما کم‌رنگ گردیده و مردم کمتر به صید و شکار آن رغبت نشان می‌دهند که عواملی چند در این بی‌اعتنائی‌ها نقش دارد.

۱- حفاظت محیط زیست و جنگلیانی که از انجام شکار بویژه در فصول معین جلوگیری می‌شود و مرتکب آن به جریمه محکوم می‌گردد.  
 ۲- بیدار شدن حس عاطفی مردم در اینکه کشتن حیوانات مقرون به صرفه مادی و معنوی نیست.

۳- بلوکه شدن تفنگ و دادن جواز که برای هر فردی میسر نیست و تنها برای حفاظت دام‌ها از حمله گرگ‌ها برای گله‌بانان، جواز صادر می‌شود.  
 ۴- کم شدن تعداد شکار و رفتن آنان به عمق جنگلها و گردنه‌های صعب‌العبور که تنها صیادان حرفه‌ای را می‌طلبید.

درباره صیادها، نقش‌ها و پیش‌بینی‌های متفاوتی بین مردم رواج داشت، اکثراً می‌پنداشتند که سرانجام صیادی حرفه‌ای، بناکامی خواهد انجامید زیرا این صیادان حرفه‌ای کشتن حیوانات را وجهه همت خود قرار داده بودند و از این راه امرار معاش می‌کردند، نابهنجارترین صید جانوران تله نهادن و سم پراکندن در جاهای ویژه بمنظور صید روباه و سمور بود که این شیوه را بیشتر آرامنه‌های مقیم ایران که سوداگر اینکار بودند انجام می‌دادند که از پوست آنها برای فروش بکشورهای دیگر سود ببرند، اما سخن از شکار و تک تیراندازی و نشانه‌گیری‌هایی است که هرگز در هنگام بهار صورت نمی‌گرفت و رعایت شکار آبستن را می‌کردند، خان‌های بختیاری عموماً در شکار مهارت داشتند و عده‌ای از صیادان حرفه‌ای هم در ایل حضور داشتند و بشهرت می‌رسیدند که نام‌آوران آنان را در اینجا می‌آوریم، سردار ظفر از تک تیراندازی بود که بشکار هم علاقه وافری داشت.

نادرقلی خان بختیار، آغفار احمدی، ارضی بابادی، الیاس کریمی از طایفه گله بابادی، صیادخون، حسین‌قلی مندنی از تیره مندنی، شمال تقی زلکی از طایفه زلکی، علیقلی صیدال، میرشکار، حسین میرشکال که از طایفه موگوشی بودند، آسلاط‌علی محمدی کلاتر طایفه لجمیراورک، مرحوم آقامراد جهانگیری بابادی و محمدقلی شهنی، کیومرث اسدپور، سهراب کورائی در مسجد سلیمان، گل محمد میرشکال و امیرمسعود موگوشی و مهندس البرز سلیمانی.

شک نیست که استمرار این هنر آباء و اجدادی بصورت سمبلیک ضروری است و طبعاً افراد علاقمند و عاشق به شکار همواره در طول تاریخ پرورده می‌شدند، روشن است که دیگر شکار جنبه تفنن پیدا کرده، یک سرگرمی تفریحی ورزشی است و اشخاصی که تمکن مالی دارند با استفاده از دریافت جواز و سپردن تعهدی لازم که شکار را بهنگام و فصل معین انجام داده و از ورود به مناطق قرق و ممنوعه خودداری نمایند این کار را استمرار می‌بخشند. سخن بر سر آنست که بسیاری از هنرها مانند تیراندازی، سوارکاری، نشانه‌گیری و صیادی که نیاکان پاک سرشت ما آغازگر آن بودند باید زنده بماند که رابطه مردم عشایر ایل با کوهسار قطع نگردد و روح سلحشوری در ایلمردان زنده بماند.

دوست همکار من مهندس البرز سلیمانی که از شکارچیان نام‌آور و مسلط بختیاری می‌باشد و در نشانه‌گیری و تسلط مقام دوم را در کشور کسب نموده از اهالی دشتک بختیاری است، در سفر گروهی به زردکوه بختیاری من و آقای قهرمان محمدی شاعر ارزنده بختیاری حضور داشتیم آقای سلیمانی که از شکارچیان ماهر و متعهد می‌باشد در دو مرحله شکارهای بسیار نادری در این زمینه صید کردند که ما را به تحسین واداشت گفتنی است، نگارنده بر پایه جنبه‌های عاطفی که حتی از سر بردن مرغ در خانه بیزاری داشتم، این بار در نهادم انگیزه ایل تباری بوجود آمد، به باوری که انگشتان حساب شده و چشم تیزبین و نشانه‌گیری دقیق ایشان مرا بیاد تباران گذشته‌های دور انداخت که چگونه هنوز این هنر در پیکره انسان‌های کنونی ایل پیادگار مانده است و در این فصل من و قهرمان هر دو قصیده‌ای ساختیم که به آوردن آن مبادرت می‌کنیم قصیده قهرمان محمدی پیاد آرش و شعر نگارنده «شکار در زردکوه بختیاری» نام دارد.

## بیاد آرش

www.Bakhtiaries.com

از قهرمان محمدی بختیاری

زیاد کوهساران شد گل اندیشه ام رقصان  
 بلور شبم اشکم ز شوق کوه جاری شد  
 چنان دارند خوش دریادلان بر موج رقصیدن  
 مرا تا کاروانسالار خواند از گوشه چشمی  
 عروس آسمان بگشود روی از خاور آن ساعت  
 چنان رویای سبزی در حرم خواب شیرینی  
 خزان باغ بود اما ندانستم ز سربیزی  
 تو گوئی زنده رود آنجاست چون بینی شود جاری  
 چه پیکرها تراشیدند بر لوح دل جنگل  
 به میل زادگانش قرن‌ها بگذشته ابرغم  
 سیاهی بازهم خورشید را خواند به پیکاری  
 غروب از باغ بگذر تا سر هر شاخه‌ای بینی  
 چوبخت روزگار از بند اهریمن رها گردد  
 ز خاکش دور ساداته‌های دست اهریمن  
 چه خوش اقبال گشت امروز تا کوه و درودشش  
 سرود شادی از هر گوشه کهسار برپاشد  
 چو دید البرز را همانم آن کوه بلند اختر  
 بیاد آورد آرش را فراز قله آن ساعت  
 مهندس گرچه در سازندگی باشد سلیمانی  
 فراز قله بزبل به اول تیر حقازد  
 ز نسل تکواران گریکی باقی است او باشد  
 سرود قهرمان از نای مردی شب ستیز آید

جوان شد نعل عشقم در این دنیای خارستان  
 مبادا بشکنند این جام را طفلان سرگردان  
 شاید لنگرا تدازند بر دریای بی‌طنیان  
 رساندم جنگل اسپهبدان دل را ز اسپهان  
 چنان گوئی همای بخت پر زد جانب گم‌رگان  
 صف اندر صف پر پرو تا به سر حد بود دست افشان  
 ز دستش ارغنون تازه چینم یا گل ریحان  
 زلال آبشار از شانه گلریز آن سامان  
 چه تصویری که باقی مانده از نقش بهارستان  
 ولی همچون صدف مانده است دور از غارت طوفان  
 که باقی مانده از دیوسپید ورستم‌دستان  
 کلاغی باز می‌جوید مقام مرغ خوش الحان  
 به تخت کوهساران از سیاهی بر کند بنیان  
 به جا مانده ز لطف ایزدی این خطه جاویدان  
 بهاری کرد و روشن سرفرازی چون مه تابان  
 که بودش سالها چشم انتظار این چنین مهمان  
 از آن مردانه هیبت شد شکوه کوه صد چندان  
 که افکار بلندش شانه زد بر شانه کیوان  
 شکارش آهوی دشت است و ببر و قوچ کوهستان  
 چنان طرفه‌شکاری را که اول گشت در ایران  
 که او را بختیاری پرورانیده است در دامان  
 از آنجائی که بانوراست و باخورشید هم پیمان

## شکار در زردکوه بختیاری

از: عبدالعلی خرویی و قائد بختیاری

صیاد من! دانسی که هنگام بهار است  
 بار آورند اینجا! غزالان کمرکش  
 دانم شکار و صید کوهستان! بهنگام  
 لختی دوتگ آورا که آید فصل پائیز  
 تیری که هرگز برخفا راهی ندارد  
 یک داستان از صید صیادی سرایم  
 با دوستان مارا سفر بر «زرده» افتاد  
 آنجا بدور از چشم بیرحم پلنگان  
 در لابلای صخره‌ها شَم غزالان  
 بر دوش «البرز سلیمانی» تسنگی  
 با این سلاح دور زن! هرگونه صیدی  
 از دورها دیدم که قوچی پر صلابت  
 با شاخ پیچاپیچ و ریش همچو برفی  
 ریش دوفاتش با بیان راز می‌گفت  
 چشمان او گونی گهرها در صدف بود  
 با آنکه پانصد متر دور از چشم ما بود  
 چون رستی یکباره زانو بر زمین زد  
 تیر سلیمانی! شهاب آساگذر کرد  
 غلطان فرود آمد بسوی دره ناگاه  
 از هم‌رهان فریاد احسن شد بگردون  
 بر بازوی البرز ما صد آفرین باد  
 گناه درنگ آمد، نه هنگام شکار است  
 آن میش آبستن کنار چشمه سار است  
 از شیوه‌های سرزمین بختیار است  
 آنکه به چشمان تو صید بشمار است  
 در باور من در کمان هفت و چار است  
 آنکس که دایم گوی میدش در حصار است  
 کوهی که بر چرخ بلند اختر سوار است  
 صید فراوان در گسار انتظار است  
 تنها عبور بس رقیب رهگذار است  
 اکنون براه پایمردی استوار است  
 در سلطه این بس رقیب نامدار است  
 استاده اندر زیر دست آشار است  
 چون صوفیان خانقاه خاکسار است  
 در آخرین سالی ز عمر بیقرار است  
 این پیشرو در گله‌ها آئینه‌دار است  
 گفتم بزنی! البرز تیرانکن، شکار است  
 این شیوه تیرانکنان روزگار است  
 دیدم که قوچ صخره‌ها در احتضار است  
 صیدی که بهرامش به اوج افتخار است  
 این معجز صیادی او شاهکار است  
 او در شکار صید کوهستان مدار است



## به دنبال جگر شکار

حیفم آمد از درد جامعه ایللیاتی سخنی نغز هر چند دردناک با گویش بختیاری بر زبان فرام متأسفم از اینکه شاعران بویژه شاعران بختیاری کمتر از رنج عشایر سخن رانده‌اند قطعه شعر زیر زندگی اندوهبار گل محمد این جوان پاکباخته و شکارچی ماهر را شاید به تصویر بکشد این بار دیو فقر با بیماری شبکوری دو عاشق پاکباز و ساده ایللیاتی را از هم جدا می‌کند حیفم آمد در طول حیات خود گوشه‌ای از دردهای بی حد عشایر را بر زبان نیاورم که برای تهیه جگر شکار که درمان شبکوری معشوقه‌اش بود به کوهستان می‌رود.

جمشید کریمی بختیاری

## بر مزار گل محمد میر شکال

یادته‌ای شمسفر	زیدیم از سالمون <sup>(۱)</sup> به در
به گدی <sup>(۲)</sup> تویی یه شال	به گسلیو بسی دوال
یه خمایل بی به شون	تو قسم خردی ز چون
دی نری دین <sup>(۳)</sup> شکال	نرئی در تو ز مال
صخوتی گهده حکیم	به شکالون هید شکیم <sup>(۴)</sup>
تو شوار نوزدین	نوز <sup>(۵)</sup> دیسن نازنین
به لوه چشمه رو	سیم ای خوندی تو سرو
تا اخوندم دی بلال	ری زمین بیدی شلال
چسی دو گوگی شمسفر	دور هر کوه و کمر

۱ - آبادی

۲ - کمر

۳ - دنبال

۴ - شگون، بدین

۵ - اسب جوان

تسویه مند <sup>(۱)</sup> یرِ شِکال	هَی حَواست بی‌یه بال
یَه سکوتی به لُوت	چی سکوتِ هرشوت <sup>(۲)</sup>
عُگم <sup>(۳)</sup> چته میرِشکال	بِم گُمدی دِل زینده خال
بِت گُدم میچه برار	بِمم گُدی دِلمه <sup>(۴)</sup> وِرا
بِت گُدم مُروا <sup>(۵)</sup> مَزَن	دِلبته چتیو مَزَن <sup>(۶)</sup>
اَو <sup>(۷)</sup> نَخی کِردی ز دل	تی <sup>(۸)</sup> یَلَم بی به تو زَل
بِم گُدی هر پا زنی	هید اسیره مو هنی
مو اَسیرم به گمند	به گمندا گمل پسند
گل پسندای یسار مو	نو مزدو دلار مو
تو هیدی شو چی یه کور	کاش زُم زنده بگور
چاره تو هید یه چی <sup>(۹)</sup> یر	تا پَهَنی <sup>(۱۰)</sup> تی و سر
پس گُدم هنی گل پسند	خواستگارونه تو چَند
مالدارو پیل دار	شی بیگن یه ایل دار
تو فقیر و مو فقیر	هر دومون چی دَو اسیر
ئی خو <sup>(۱۱)</sup> هَم شادی تونه	روزِ آزادی تونو
عاقبت گوتم نکرد	هر دو تا مونه به تیرد <sup>(۱۲)</sup>
کو جنی شوگیر <sup>(۱۳)</sup> باد	ئی دِل موگن تو شاد
روزگارم چی میاس	خوبکن هر دو تیاس
حَرَضمه <sup>(۱۴)</sup> بین شو شَر	بُهَل به خونم سی تو کَر

۱ - در انتظار

۲ - گنم ترا چه میشود

۳ - حرف نحوست

۴ - آهی از نیاد

۵ - جگر

۶ - میخواهم

۷ - باد شبگیر

۸ - هر نب

۹ - دلم را بیرون بیاور

۱۰ - نترس

۱۱ - چشمانم

۱۲ - بخار دادن

۱۳ - سوزاند

۱۴ - انگ

آیسخدا دازا بیه شهر      ئی همه کارابه شهر  
 ئی همه خونه قشنگ      گل ممد وایه تفنگ  
 خشک و ریت و دس پتی      گهوه<sup>(۱)</sup> درده آلتی  
 زیند<sup>(۲)</sup> هی خق منه      رزق و روزی واتسونه  
 خوت که دونی ایخدا      چندی لرد داره بفا  
 چه به تیگم<sup>(۳)</sup> مرنوشت      چینوو<sup>(۴)</sup> ایی سرنوشت  
 آرخسی ای همقطار      چه بگم زی حالزار  
 مو قسم خردم بمال      دی نرم دین شکال  
 گل پستدم چاره خواست      ئی دل صدپاره خواست  
 گوشت بو<sup>(۵)</sup> هه پس روا      مسو اویسدم سی دوا  
 یساده ای همقطار      پازن بال گدار  
 تیرکردی تو نشون      پازن ونیدی ز جون  
 دوتید<sup>(۶)</sup> ای تو سی شکال      گیر<sup>(۷)</sup> وایی پات به چال  
 تر<sup>(۸)</sup> گلو خردی زمل<sup>(۹)</sup>      نه بیدی چنیو تو شل  
 گل پند بایفا      می دل تو بی شفا  
 تا تفنگت وی صدا      موگندم بت یا خدا  
 تیرزنی به اشکیت      ده پلنگی جی گویت  
 داشتی تو یه نفس      بم گدی ای یا روکس  
 پازنه دی سر به و<sup>(۱۰)</sup>      گندگندی<sup>(۱۱)</sup> زس نخر

۱ - گیوه

۲ - زندگی

۳ - پیشانی

۴ - چنین شد

۵ - باشد

۶ - دوبدی

۷ - پابت به چاله گیر کرد

۸ - غلط خوردن

۹ - شانه کوه

۱۰ - شانه کوه

۱۱ - یک نیمکه کوچک

گِو <sup>(۱)</sup> بِنِس به لوی شال	تا پری آخِر بَمال
گهل <sup>(۲)</sup> شالِ خُو بوند	تا زنی <sup>(۳)</sup> سی گل پند
گوشتِ برسی گل پند	گل مَند چون سی تو کند
سِر نهادی تو پشون	زو سلامی برسون
پس بگو خَش و حلال	پازن و چون بلال
شی بکن یه مالدار	آرنه شوکوری و زار
لاشمه برزی بَمال	تا تکهنه <sup>(۴)</sup> بسمو دال
پس بگودی تو بَمال	دی مکن سی مو <sup>(۵)</sup> نزال
از تو دازم خواهشی	تا کمنی نوازشی
شاخ پازن زن <sup>(۶)</sup> بدار	یاد کن زی چون نثار
شاخ پازن زن بدر	یاد کن زی در بدر

۱ - برادر بگزارش

۲ - لای

۳ - هدیه

۴ - تا لاشخورها بمن حمله نکنند

۵ - برای من زاری مکن

۶ - شاخ پازن را بادگاری آوران کن

## گوشه‌ای از تاریخ بختیاری

دوست عزیز ارجمندم جناب آقای خسروی که اطلاع از مطالعات اینجانب در زمینه سیر در تاریخ ایران و خصوصاً بختیاری داشتند خواسته بودند که اظهار نظر کوچکی درباره تاریخ بختیاری بتمایم گرچه چنین امری در چند کلمه یا چند صفحه و حتی چند کتاب مقدور نیست ولی بهر حال چون لطف فرموده و اظهار نظر ناقابل و شاید نادرست بنده را خواسته بودند لذا شرح مختصر و ناقصی را تقدیم حضورشان نمودم تا چنانچه قابل درج باشد در کتابی که در دست تهیه دارند منظور نمایند.

با احترام

فضل‌الله کیان‌ارثی

از مطالعاتی که طی سالیان دراز درباره ایل بختیاری نموده‌ام که شاید ریشه صحیح و قابل اطمینانی بدست آورده، به افراد ایل بختیاری و دوستداران آنها عرضه تمایم، متأسفانه مدرکی قابل قبول قبل از سلسله صفویه بدست نیاوردم و از آنچه که در کتاب‌های نگاشته شده آمده برایم خوشایند نبوده و دیدم برای خوانندگان نیز که همواره با شاید و گمان و حدس همراه بود خسته کننده خواهد بود.

ولی یگانه مطلبی که می‌توان در تاریخ قبل از صفویه رابطه آنرا با ایل بختیاری ارتباط داد، تاریخ اتابکان می‌باشد که مرکز حرکت آنان از سرزمین‌های کوه گیلویه و فارس تا آخرین سرحد لرستان گسترش داشته و اینک نیز آثار چندی از آنان در ایذه و جانکی گرمسیر و لرستان مشهود و مستند بدست آمده و مسلماً اگر این سلسله خود بختیاری نمی‌بودند، جایی در این منطقه وسیع لرنشین نداشتند چون در قرن‌ها ایلات زاگرس غربیه‌ای را بداخل منطقه تحت نفوذ خودشان راه ندادند و کسی هم موفق به غلبه بر آنان نشده است، متأسفانه در دوران سلطنت صفویه همانند دوره ساسانیان که توجهی بتاریخ گذشته نداشتند و حتی

در بعضی موارد که در مقایسه موقعیت و قدرت خودشان با گذشته‌ها احساس کمبود و ضعف می‌نمودند کوشش داشتند که کارهای درست و خوب گذشته را از بین برده و یا به لجن کشیده و با مفسطه درست را نادرست و زیبا را زشت توصیف کرده و فقط توجه خود را متوجه تحکیم قدرت خود و استحکام سلطنت خود می‌نمودند که صرفنظر از دوران شاه عباس که آنهم همراه با دیکتاتوری محض بود و تا حدودی قدمهائی برای رفع خرافات برداشته ولی باز هم کارهایش در زمینه‌های عوام فریبی بوده که از قبل در مملکت ما رایج شده بود و بطور قطع و کامل موفق به انجام برنامه‌های خود هم نشده و در دوراتی که دنیای غرب در حال تحول و انقلاب صنعتی بود ملت ایران با تمام قدرت بسمت خرافه‌پرستی و عقب‌ماندگی قدم بر می‌داشتند در این دوران ما هرگز شاید تاریخی که بیانگر اقدامات درست سلاطین گذشته باشد و یا گروه‌های دیگری که بنفع مملکت و ملت جان خود را فدا کردند نپرداخته و آثاری از این قبیل نمی‌بینیم، در صورتیکه می‌بینیم تیموریان ترک که قبل از آنان بوده‌اند به فرهنگ گذشته ایران پرداخته، شناسنامه ایرانی را به بهترین وجهی ساخته و پرداخته و در اختیار مردم می‌گذارند که نمونه آن شاهنامه بایسنقری با تصاویری مغولی در ایران معروف است و یا زین‌الع بیگی که با دست ایرانیان بنا گردیده در یاد همگان باقیست و بدین ترتیب می‌بینیم که ایلات هدیده ایرانی‌الاصل همانند بختیارها، سنجاییها و کلهرها (اشتباه نشود که کردها نیز تیره‌ای از نژاد اصیل ایرانی و بروایتی فرزندان افراسیاب و پشنگ و تور فرزندان فریدون هستند) بکلی بفراموشی سپرده شده و در نتیجه در یک مقطع تاریخی، اسمی از بختیارها و سایر ایلات برده نشده و ایلات ترک زبان در صحنه ایران خودنمایی می‌نماید و فقط در زمانی که این سلسله بحد اعلای فساد و انقراض می‌رسد، دست استمداد سوی دلاوران ایلات زاگرس دراز می‌نمایند که دیگر دیر شده و جانفشانی‌های آنان نیز بعلت دربار پر از فساد و خرافه‌پرستی مثمر نمی‌گردد.

بهمین سبب وقتی در طول دوست سال زنجیره ارتباط این ایل با گذشته‌ها بریده می‌شود دیگر برگشت بریشه اصلی این تیره که هزاران سال در رشته کوههای زاگرس مدافع استقلال کشورشان بوده‌اند بسیار مشکل می‌شود، در تاریخ می‌بینیم که اسکندر در موقع حمله به ایران بعلت وجود دلاوران کوهستان زاگرس مجبور می‌شود که این جبال را دور زده و از جنوب پارس به تخت جمشید برسد و یا در حمله عرب، عربها مجبور می‌شوند، فقط از

یک باریکه خانقین و قصر شیرین کرمانشاه وارد ایران شده ولی هرگز دسترسی به کوهستان‌های ایلات کرد و لر و بختیاری پیدا نمی‌نمایند، پس از آنها نیز چنگیز و تیمور هرگز نتوانستند تسلط و تداوم خود را بر این کوهستانها مسلم سازند.

کوهستان‌های ایران همیشه حافظ نژاد آریائی ایران بوده‌اند، ساکنین جبال البرز و زاگرس قرن‌ها از اختلاط دور بوده و از ورود افراد و نژادهای مختلف به منطقه خود تا پای جان جلوگیری کرده‌اند.

چنانچه از لحاظ قیافه‌شناسی انسانها دقیق شوید ساکنان اصیل بختیاری همانند ساکنین اصیل شمال ایران یعنی جبال البرز که کلاً بهم شباهت داشته‌اند (در یک قرن اخیر بسبب تغییر روش زندگی و تفوق شهرنشینی اختلاط نژادها این شباهت‌ها رو بزوال برده است) دماغ کشیده عقابی چشمانی یا رنگ باز، موهای مجعد این خصیصه کوه‌نشین‌های زاگرس و البرز را که از دسترس حملات عرب و مغول و ترک و تاتار در امان مانده است دارا بوده‌اند ولی اکثر دشت‌نشین‌های ایران از این اختلاط مصون نمانده‌اند شما در خراسان قیافه مغولی و ترک تاتاری بسیار زیاد می‌بینید، در جنوب قیافه‌های عربی را در ساکنین ایرانی خود بخود مشاهده می‌کنید خدایش رحمت نماید فردوسی بزرگ شاعر ایران را که در هزار سال پیش از این درباره اختلاط نژادی چه خوب سروده:

از ایران و از ترک و از تازیان	نژادی پدید آید اندر میان
نه دهقان نه ترک و نه تازی بود	سخن‌ها بگر دار بازی بود
ز پیمان بگردند و از راستی	گرامی شود کژی و کاستی
رباید همی این از آن آن از این	ز تفرین ندانند باز آفرین
بد اندیش گردد پدر بر پسر	پسر هم چنین بر پدر چاره‌گر

بهر حال آنچه از ایل بختیاری باید گفت، نه در این مختصر می‌گنجد که دوست ارجمندم آقای خسروی خواسته‌اند بلکه باید کتابهائی درباره خصوصیات مختلف آنها که آیا از جانی دیگر باین نقطه آمده‌اند اگر آمده‌اند از کجا؟ خلیقات و طرق زندگی گذشته آنان چه بود آیا گله‌دار و زارع بوده‌اند یا جنگجو و چپاولگر؟ چه بودند باید افرادی بس مطلع، با مطالعاتی دقیق و طولانی دور هم گرد آمده و دور از هرگونه نظریات و تعصبات شخصی و خصوصی

و یا بقول خود بختیارها چهارلنگی و هفت لنگی بودن که همواره این دو کلمه باعث فراق و شکست ایل گردیده تحقیقات خود را بر روی هم‌گذارده، دفتری زیبا و زین‌اصحیح و رنگین از گذشته و حال برشته تحریر در آورند.

در کتابی خواندم که نویسنده‌ای نوشته بودند ایل بختیاری از شامات به کره‌های بختیاری آمده‌اند. کسی نیست از آن نویسنده جویا شود که ای نویسنده عزیز شامات و دمشق در گذشته دور که مسکن فنیقها بود و پس از آن که بزمان سلطنت کیانیان می‌رسیم و آمدن اسکندر، که باز می‌بیتیم در آن زمان ایلات زاگرس که همان بختیارها و لرها و کردها باشند در همین نقاط ساکن بوده‌اند و از آن گذشته ساکنین شمال سوریه و لبنان و عراق و جنوب ترکیه بر طبق شواهدی که در کتاب‌های یاد شده ایل کرد ضبط شده، همواره کردها در این منطقه ساکن بوده‌اند و زندگی بختیارها در آن نقطه امکان پذیرفته چون هیچ ایلی دخول ایل دیگر را در نقطه سکونت خود تا پای جان اجازه نمیداده و لهجه‌ها و زبانها کاملاً نشان شخصیت در طایفه ایلی بوده است.

شما اگر از جنوبی‌ترین قسمت زاگرس (صرف نظر از ایل قشقایی که ترک و از یازماندگان ترکان بوده‌اند) که ساکنین کره گیلویه باشند به قسمت شمال حرکت کنید کاملاً متوجه خواهید شد که زبان و لهجه کره گیلویه‌ها و بختیارها بسیار جزئی تفاوتی دارند و پس از بختیارها که گذشته و به لرستان نزدیک می‌شوند لهجه بختیاری به تدریج تحریفاتی بطرف زبان لری پیدا می‌نماید و همچنان که از خرم‌آباد لرستان از طریق نورآباد و کوه‌دشت بسمت کرمانشاه بروید بتدریج زبان لری لرستانی به کردی گرائیده که از گذشتن از کرمانشاه و رسیدن بکردستان و سنندج و مهاباد به تدریج زبان کردی خالص مشخص می‌شود و هر چه بطرف مناطق شمالی تر بروید همین زبان کردی کم کم با زبان ترکی مخلوط می‌شود. اگر زبان شناسی وارد، بدقت کلمات بختیاری و لری لرستانی و کردی کرمانشاهی و کردی کردستانی و کردی مهابادی را آواشناسی نماید بطور دقیق و یقین مسلم می‌گردد که ریشه همه این لهجه‌ها از ریشه پارسی گرفته شده منتهی در لهجه و طرز تلفظ قدری با انحراف تلفظ می‌شود که ۷۰٪ کلمات آن بعینه در تمام این زبانها بهم شبیه می‌باشند.

یکی از این ایلات دامنه‌های زاگرس ایل بختیاری است که با تمام بختیاری در تاریخ صفوی و پس از صفوی در صحنه تاریخ ایران بیش از سایر ایلات در خدمت به مملکت و



ملت خود جانفشانی نموده متهی هر زمانی که رهبری خردمندی از و پاس می داشته موفق و پیشرو بود و هرگاه از یک رهبری صحیح برخوردار نبوده، هرگز راضی بخیانت و سازش با بیگانگان نبوده و خود را بکثاری کشیده تا در موقع مناسب دیگری بتواند خدمات وطن پرستانه خود را ارائه کند بر حسب مثال می بینیم در زمان شاه سلطان حسین به نجات کشور خودتمائی کرد و بعلت ضعف رهبری و فساد حکومت مرکزی اجباراً پا را کنار می کشد ولی همین ایل پس از شاه سلطانه حسین در کنار فرماندهی دلیر و شجاع صحنه افغانستان و شهر هندوستان را در نور دیده و حتی در قندهار وقتی می بیند که محاصره طولانی می شود و نشانه های فتوری در لشکر ایران نمودار می گردد بدون اجازه نادر به قلعه قندهار حمله و لشکر ایران را بدنبال خود بشهر قندهار وارد می کند که نادر از این اقدام خودسرانه بختیارها ناراحت و قصد اذیت و آزار سران آنها را داشته که میرزا مهدیخان استرآبادی تاریخ نویس و منشی نادر با سرودن شعری غضب نادری را می نشاند.

حق مدد کرد و یخت یاری کرد      تو سپندار بختیاری کرد  
شاه ایران و نادر دوران      خاک در چشم قندهاری کرد

و پس از این جنگ است که در قوچان وقتی نادر کشته می شود رشیدخان بختیاری (پدربزرگ محمدتقی خان بختیاری) که همراه نادر بود چون دیگر شخصی لایق که بتواند فرماندهی را در دست داشته باشد نبوده و لشکر ایران هر دسته بطرفی متفرق و احمدخان افغانی نیز خزائن نادری را غارت و به افغانستان می برد، بقول لردگوزن که در کتاب ایران و قضیه ایران ذکر کرده رشیدخان نیز برای نجات ایران مقداری از آن خزائن که در دسترس بود و او هم خود می دانسته (چون این گنجینه ها قسمتی سهم رشادت های ایل بختیاری بود) برداشته و بطرف اصفهان حرکت و شهر اصفهان را بتصرف در آورده قصد گرفتن سلطنت را می نماید که بقیه سرگذشت آن در تاریخ ایران و سایر تواریخ به تفصیل ذکر گردیده که بالاخره بقولی توسط برادر او علیمردان خان و یا بقولی دائی او علیمردان خان محمود صالح و کریم خان زند سلطنت ایران را از چنگ صفویان بی لیاقت خارج می نمایند. پس از آن باز می بینیم که ابدال خان محمود صالح بختیاری نیز در اوائل سلطنت قاجاریه بعلت خونریزی های بدون وقفه آغامحمدخان و از اینکه سلطنت را حق ایل بختیاری می دانسته و

یا حداقل خواستار عدم دخالت ایل ترک قاجار در سرزمین اجدادی خود بود او نیز قصد شکست آغامحمدخان قاجار را می‌نماید که در دهکده الور اصفهان با او رویرو و شکست سختی به آغامحمدخان وارد می‌نماید که او قصد فرار می‌کند ولی متأسفانه در این بین باز همان نفاق ایلی بختیاری می‌رسد و باصط تفرقه فشقون ابدال خان شده و خان بختیاری اسیر شاه قاجار می‌شود که روایت است پس از دستگیری ابدال خان که لر و ایلیاتی و دارای ریش و موی انبوه و خصوصاً که در طول جنگ قادر به اصلاح سر و صورت خود نبود، موقعی که او را بحضور آغامحمدخان می‌برند خطاب با او می‌گوید با همین ریش و پشم می‌خواستی پادشاه ایران شوی که در جوابش اظهار می‌دارد فکر می‌کردم خدایار مردان است نمیدانستم که یار زنان است که در اثر گفتن این جمله خواجه تاجدار دستور می‌دهد او را در دیگ آبجوش می‌اندازند. که مقبره خان بختیاری تا سالها قبل در کنار دهکده الور کرون اصفهان برپا و خود بارها آنرا دیده بودم و متأسفانه بر اثر ساختن جاده اصفهان از نا، در مسیر جاده قرار گرفت و از بین رفت.

پس از این قضیه در زمان سلطنت فتحعلیشاه و محمدشاه محمدتقی خان کیان‌ارثی که توه رشیدخان یار تادر بود متوجه فساد دربار فتحعلیشاه و شکست‌هایی که از دولت روس بر ایران تحمیل شده و شاهد این شکستها برادر محمدتقی خان یعنی علیتقی خان سردار بود که در تمام دوران جنگ در کنار عباس میرزا می‌جنگید و لقب سرداری را نیز از او گرفته و خود شاهد کارشکنی‌های درباریان فاسد و شخص خود فتحعلیشاه بود، پس از شکست ایران و بازگشت بابل و در میان گذاشتن این جریانات با برادر بزرگ خود محمدتقی خان، تصمیم گرفته می‌شود که این دربار نالایق و فاسد را بر کنار نموده و خود زمام امور مملکت را در دست گیرند که سه مرتبه در زمان فتحعلیشاه قوای اعزامی دولت را شکست داد و دو مرتبه نیز قوای اعزامی محمدشاه را متواری می‌نماید ولی بالاخره باز دوستگی ایلی باعث عدم موفقیت او می‌شود و بدستگیریش توسط منوچهرخان معتمدالدوله حاکم اصفهان می‌انجامد، در کتاب‌های متعددی که خارجیان از قبیل لایارد و گورن و راولینسون سرپرستی ساکس دوید فرانسوی و یا ایرانیانی چون خان ملک ساسانی و رضا قلیخان هدایت و دیگران نقل کرده‌اند. محمدتقی خان بختیاری که همواره در زادگاه خود در جبال زاگرس زیسته و بایستی بدور از جریانات سیاسی جهان باشد در زمانی که فتحعلیشاه در جرمسرای

خود مشغول سرسره بازی و یا محمدشاه با وزیر نالایقش میرزا آغاسی مشغول به رمل و اصطربلاب بودند، خان بختیاری لیارد را مأمور می کند که با مأمورین نایب السلطنه نیز وارد مذاکره شود تا بین قلعه تل و بندربوشهر جاده سازی نموده و تجارت را در ایران توسعه داده و بعد شروع بکارهای اساسی و سازنده نماید.

پس از این دوران بزمان مشروطیت می رسیم که ایل بختیاری بگانه نیروئی بود که در اختیار مشروطه طلبان بود که فاتح تهران شد. البته در این جریان گرچه ایل بختیاری بنفسه فداکاری زیادی نمود و شهدائی تقدیم ملت نمود ولی بسبب نفاق و دو دستگی رهبران بختیاری نه تنها از آن همه جانفشانیهای بختیاریها طرفی نبستند بلکه سالیان دراز آنانکه از دور دستی بر آتش داشتند میراث خواران جنبش مشروطه شدند و رهبران حقیقی مشروطه یعنی سران ایل بختیاری مانند گوسفند در پای چکمه های مشروطه خواران قربانی شدند و ایل مظلوم بختیاری نیز سالیان دراز در تنگنای جهنمی دست و پا زدند که ما تاریخ صبور و بردبار را شاهد گفتار خود می آوریم و باز هم در طول تاریخ فرداها همچنان مرزداران غیور و دشمن ستیز باقی خواهیم ماند.

www.Bakhtiaries.com

## نقش اسدخان بهداروند

از بازماندگان اسدخان بهداروند خواستم که آنچه را دربارهٔ این مرد تاریخ‌ساز می‌دانند برای ثبت در تاریخ بختیاری بنویسند ایشان هم که با عزت نفس و سعه صدر نخواستند که نامشان برده شود این یادداشت‌ها را مرحمت کردند، سخن بر سر آنست که چرا اغلب نوشته‌های ما مستند به تاریخ دقیق و رفرنس نیستند ما برای این کار خود دلیل موجهی داریم که بشرح زیر است؛ در آن سالها که معمولاً تاریخ‌نویسی در تیول منشیان دریاری بود و مسائل را بمیل ولی نعمتان خود می‌نوشتند و آگاهی درستی هم از رویدادهای واقعی نداشتند و در این نوشته‌ها اصالت چندانی نبود اینجاست که بهترین سند می‌تواند قلب‌های رازدار کهنسالان بومی باشد که همانند داستاتی این رویدادها را از زبان پدرهای خود شنیده‌اند با توجه به اینکه هنوز عمر زیادی از این سالها نگذشته و اگر کسی در حال حاضر ۹۰ ساله باشد بخوبی سخنان پدرش را که در متن این رویدادها بوده می‌تواند براستی بخاطر داشته باشد بدون آنکه تحریفی صورت گرفته باشد، شک نیست که ما در نوشتن این خاطرات از تعصب خاص ایلی بهره‌مندیم و جهت‌های مثبت‌کار را در نظر می‌گیریم اما می‌دانیم که یکی از ویژگی‌های خاص مردان عشایری بویژه بختیاری راستگویی و کتمان نکردن آن چنانکه اسدخان چهره جوانمرد با عاطفه، دلیر و ایران‌پرست بود و این داوری در بین تمام ایل مطرح است بهمان نسبت تاریخ ایل، داوری خوبی درباره فرزندش جعفرقلی خان ندارد اینجا به این نکته بر می‌خوریم که آنچه را که مقبول اصلی مردان و زنان ایل باشد به داوری خوب کشیده می‌شود و آنچه را که در ذهن بازماندگان نمره نیاورده طبعاً مردود تاریخ باقی خواهد ماند و چنین است داوری ایلمردان برای همه سران بختیاری که شیرازهٔ این کتاب را بافتند و خود جزء اصلی ارکان آن شدند.

## نقش اسدخان بهداروند بختیاری

تاریخ بختیاری با روی کار آمدن فتحعلی شاه قاجار در سال ۱۲۱۲ هـ ق دچار نشیب و فرازهای بسیاری شد. و حوادث آن زمان برگ زرینی بر تاریخ این مرزبوم اضافه نمود. شاه‌جوان قاجار با دستیاری زیرکانه حاج ابراهیم خان کلاتر که لقب اعتمادالدوله گرفته بود، همه رقبای خود از جمله عمری خود علیقلی خان را از میدان بدر کرده و سپس به جای پرداختن به مسائل ارتش و مسائل اقتصادی این مملکت بیشترین همت و تلاش خود را صرف ایجاد حرمسرای بزرگ و زنان متعدد نمود، و مالیات‌های دولتی یا به خزانه شخصی شاه واریز می‌شده یا صرف زنان زیاروئی می‌شد که از دورترین نقاط این کشور پهناور به دربار فرستاده می‌شد. و یا خرج دلچک‌ها و ملیجک‌ها که جهت شادکردن شاه‌جوان از هر طرف روی به دربار می‌نهادند می‌گردید.

تعداد زنان شاه<sup>(۱)</sup> آنقدر بود که هر کدام یک مسئولیتی برای بهتر شادی بخشیدن به شاه مأمور شده بودند گفتنی است که در آن دوران هیجانانگیز و رویدادهای کم بود و یا به کندی انجام می‌گرفت مثلاً در مدت چهل سال دوران پادشاهی ناصرالدین شاه می‌توان گفت که در ایران آب از آب تکان نمی‌خورد و همین خوش شانسی خانواده دربار را به یکتوی تبلی، عیاشی و بی‌تفاوتی سوق می‌داد بهمان نسبت دور ماندن از قافله تمدن جهانی برای ایران رنجی بود توانفرسا که اولیاء دربار در این شیوه بی‌خبر گذاشتن مردم نقش اساسی را داشتند و بویژه با ترویج خرافات و روی آوردن به دروغ‌پردازان خرافه‌پر دازی امثال حاج میرزا آغاسی دو اسب کشور ما را به دره سقوط و بیخبری سوق می‌دادند در چنین اوضاع نابسامانی شیرمردی از قلب بختیاری از تبار دلاوران پیاپی می‌خیزد و با قامتی استوار در مقابل استبداد قاجاری ایستد و با پشتگرمی ابل بختیاری قاطعانه به حکومت اعلام می‌دارد: حال که مالیات‌های این سرزمین بجای اینکه صرف ایجاد امنیت و آسایش این مرزبوم شود، سر از حرم‌سرای شاه

در می‌آورد. حال که دسترنج زحمتکشان این دیار صرف ملیجک‌های درباری می‌شود، ما از این پس یک قران به حکومت نخواهیم داد. و این اخطار در حکم اعلان جنگ به دولت مرکزی است. این دلاور مرد، اسدخان بهداروند بود که علم مبارزه را در پیشاپیش جنگجویان بختیاری بدوش کشید، اسدخان دلاوری بود که به سبب دارا بودن قدرت بدنی فوق‌العاده و شجاعت و شهامتش و همچنین کشتن شیران به اسدخان شیرکش معروف بود این دلاوری همراه با مردم داری و گذشت باعث شده بود که اکثریت سرزمین بختیاری آن روز در زیر فرمان او باشد. اسدخان دارای شمشیر و تفتگی بود که به علت سنگینی جز خود او کسی توانائی استفاده از آنها را نداشت تفتگی او بعداً توسط پسرش جعفرقلی خان به علیداد، رسید و علیداد تنها کسی بود که توانست با تفتگی اسدخان (که معروف به حجی بود) تیراندازی کند. این دو بیت را برای علیداد آورده‌اند.

بیارین دستم بدین حجی<sup>(۱)</sup> اسدخون بیارم به شو، تدرگ<sup>(۲)</sup> مثل زمستون

بیارین دستم بدین حجی اسدشا بیارم<sup>(۳)</sup> به شو<sup>(۴)</sup> تدرگ مثل بهارا

شاه با شنیدن این خبر به پیر خود میرزا که والی بروجرد و توابع بود و امورات استان‌های جنوبی را بهمهده داشت نامه‌ای نوشت که فوری مردی را که گفته می‌شود. به شکوه جلال ما توهمین نموده و از پرداخت مالیات دولتی به کارگزاران ما جلوگیری می‌نماید. دستگیر و به تهران بفرستند، محمدعلی میرزا که به دولت‌شاه معروف بود فوراً یک دسته یکصد نفری از سربازان دولتی را برای اجرای فرمان شاه به بختیاری می‌فرستد. که در یک نبرد کوتاه تنها ۱۰ نفر از سربازان دولتی از میدان جنگ جان بدر می‌برند. و این سرآغاز نبردهائی است که چندین سال به طول می‌انجامد. این سالها مالا مال از رشادت‌ها و دلاوری‌های مردمی است که نمی‌خواستند شرف و عزت خود را از دست بدهند. در همان سال یعنی بهار سال ۱۲۱۵ هجری واقعه تکان دهنده‌ای در بختیاری اتفاق می‌افتد. زمانی که همه طوایف بختیاری شروع به حرکت به سوی بیلاق می‌نمودند. یک شیر درنده در پیشه شیمبار با حمله به مردم باعث

۱ - حجی نام تفتگی اسدخان بود

۲ - تدرگ

۳ - یک شب

۴ - بهارم

وحشت بسیار شده بود و در مدت یک هفته در حدود ۳۰ نفر از چوبانان و افراد محلی را از پای در آورد. شایعات و دهن به دهن شدن این سخن باعث شد که مردم به علت اینکه افرادی که مورد حمله قرار گرفته بودند هیچکدام برنگشتند. موجب می شود که این شایعه را دامن بزنند که حیوانی درنده است و از نظرها غیب است و ناگاه پدیدار شده و انسان را تکه تکه می کند. چند نفر از کسانی که دارای سلاح گرم که در آن زمان تفنگ های سرپر قتیله ای بودند جهت از پای در آوردن این حیوان به پیشه رفتند ولی هیچکدام از آنها نیز به خانه برنگشت. در آن دوران اصلی ترین وسیله دفاع همان شمشیر و نیزه و خنجر بود که یک فرد می توانست با چالاکی از آنها استفاده کند. و تفنگ های سرپر قتیله ای وسیله ای نبود که فرد بتواند روی آن در برابر خطرات آبی حساب کند. ابتدا می بایست مقداری پارچه را در لول تفنگ انداخته و با گز که میله ای بود به اندازه طول لول تفنگ، آن را می کوید و سپس باروت را که قبلاً پیمانه نموده بود و آن را در شاخ بزرگذاشته و آن شاخ را زیر شال خود نهاده بود. بیرون آورده و داخل لول تفنگ می ریخت و سپس مجدداً مقداری کهنه در لول تفنگ می گذاشت و با گز آن را می کوید که باروت فشرده شود، و سپس یک یا چند گلوله که بسته به مسافتی که می خواست نیراندازی کند در لول تفنگ می انداخت و برای اینکه اگر در ضمن شلیک حالتی بوجود آید که لول تفنگ رو به پائین قرار گرفت گلوله یا گلوله ها از لول بیرون نریزد مقداری پارچه در لول گذاشته و با گز آن را می کوید. و سپس چخماق را عقب می کشید و اکنون تفنگ آماده شلیک بود. که امکان داشت که چخماق در حین فرود ایجاد جرقه کند که بلافاصله می بایست چخماق را عقب بکشد، در آن زمان کسی که بسیار زبردست بود وقتی تفنگ خود را شلیک می نمود تا مالمح کردن مجدد آن در حدود ۳۰-۴۰ ثانیه طول می کشید. و این دلیلی بود که افرادی که به پیشه شیمبار رفتند تا با اسلحه آن شیر وحشی را شکار کنند با شکست مواجه شوند، البته وحشت و شایعات کذب و همچنین فشردگی طبیعی این پیشه مزید بر علت می شد. یکی از نعمت های خداوند برای سرزمین بختیاری پیشه شیمبار است که شاید کمتر جایی چنین پیشه ای بچشم بخورد. این پیشه از درخت مو، گردو، سیسه، بن، کلخونگ، سیب وحشی ..... پوشیده شده و در زیر این درختان علف بسیار برای گوسفندان به وفور یافت می شود خبر این شیر به اسدخان می رسد فوراً با ۳۰ تن از سواران خود به محل می شتابد در راه از افراد سوال می کند و هر کس بر اساس

وحشت خود داستانی را بازگو می‌کند. به نزدیک بیشه می‌رسند که در کنار آبی دو بچه کوچک بدون هیچگونه ترس و وحشتی از آن هیولای آدمخوار مشغول گرفتن ماهی بودند. اسدخان به رحمالی خدمتکار با وفای خود می‌گوید این بچه‌ها از روی فقر و بدبختی خطر مرگ را بجان می‌خرند تا برای زندگی تلاشی کرده باشند. آنوقت کارگزاران شاه قاجار از این بیچاره‌ها مالیات بگیرند و برای خدمتگزاری شاه به تهران بفرستند. اگر من ساکت بنشینم خداوند مرا نمی‌بخشد.

فردای آن روز به دسته‌های دو نفری تقسیم شدند و وارد بیشه شدند تا نزدیکی‌های غروب آثاری از آن جانور بچشم نخورد. و این امر باعث شد که همراهان خان تا حدودی مشوش شوند و شایعات در آن‌ها ایجاد تزلزل نماید. که اسدخان دستور برگشت را داد. بامدادان به سواران خود گفت شما بروید در جهت مخالف ما، وارد بیشه شوید و من و رحمالی به طرف شما می‌آئیم. و این کار به نیمه رسید و در نزدیکی‌های ظهر شیری خشمگین عرش کنان به طرف آنها حمله کرد که رحمالی فریاد زد ای خان شیر آمد، اسدخان با شمشیر به طرف حیوان دوید و شمشیرش را در دهان آن جانور کرد و با یک ضربت او را هلاک کرد. و بار دیگر آرامش به منطقه بازگشت. تا بهار سال ۱۲۱۷ چند بار دیگر نیروهای محمدعلی میرزا با نیروهای بختیاری درگیر شدند که یا شکست خورده و یا در اثر محاصره شدن و قطع ارتباط با مرکز خود مجبور به تسلیم شدند. تا اینکه در سال ۱۲۱۷ محمدعلی میرزا که تحت فشار شدید شاه قاجار بود با نیروی بسیار که در حدود ۱۰ هزار مرد جنگی بود و با استفاده از اصل خاقلگیری در جنگ خود را به نیروی اسدخان می‌رساند و اسدخان که آمادگی درگیری را نداشت، دید اگر با این سپاه وارد جنگ شود تلفات سنگینی بر آنها وارد می‌شود. فوراً دستور داد که کلیه نیروها متفرق شوند و خود او به دژی که معروف به دژ اسدخان بود رفت و این دژ که یکی از عجایب خلقت خداوند بزرگ است، دژی است که قبلاً به نام دژ ملکان و یا دژ سفید از آن یاد می‌شد. و در اندیکا واقع شده است. اولاً دور تا دور آن قریب به سیصد متر مانند سنگ تراشیده که هیچ جای رخنه ندارد، و تنها یک راه دارد. و آن راهی است که ابتدا فرد می‌بایست با یک پله کان متحرک که از ارتفاع ۱۵ متری برای او انداخته می‌شد صعود کند و سپس نزدیک به چهل پله که در سنگ تراشیده‌اند بالا برود. البته در این مسیر تا پام دژ جاهائی است که احتیاج به پله ندارد و فرد



براحتی می‌تواند طی طریق نماید. در بام دژ یک قلعه مستحکم از سنگ و گچ ساخته‌اند که می‌بایست از قلعه بگذری تا وارد دژ شوی روی دژ در حدود ۵ کیلومتر مساحت دارد و دارای چشمه‌ای گوارا که به اندازه یک لوله با قطر ۵ اینچ آب دارد. زمین سطح برای کشاورزی و همچنین وجود حیوانات صیدی چون بز و میش وحشی که مشخص نیست که آیا آنها از بدو پیرایش در آنجا بوده‌اند و یا اینکه اسدخان تعدادی از جنس‌های نر و ماده را بر بام دژ برده است، و وجود آب فراوان، افرادی را که بام دژ قرار می‌گرفته از هرگونه خطری مصون می‌داشت. تنها راه نفوذی در پایین دژ و جایی که پله‌کان متحرک قرار داشته بود که امکان داشت دشمن با ساختن پله‌کان‌های چوبی با این ارتفاع و نصب آن بر دژ خود را به اولین پله‌کان‌های سنگی برساند. که برای این مسئله هم اسدخان دستور داده بود که سنگ‌هایی را در داخل سنگ‌ها ایجاد نمایند که وقتی ۵ تفنگچی از داخل این سنگ‌های کنده شده در دل دژ قرار می‌گرفتند. هیچ نیروئی توان بالا آمدن را نداشت. در پایین دژ ساختمان‌های متعددی برای کلاتران و سران طوایف که از راه‌های دور می‌آمدند درست کرده بودند که در آنجا از آنها پذیرائی می‌شد.

در بالای دژ نیز یک برجک کوچک برای کبوتران پیغامبر که خان بوسيله آنها پیام‌های خود را به فرماندهان سپاه خود می‌فرستاد و بالعکس. اسدخان زمانی که نیروهای شاهزاده را در سه فرستگی دژ دید با عده‌ای از افراد که افراد گارد مخصوص خود او بود بر بام دژ می‌رود و دستور می‌دهد که به وسیله کبوتران پیام‌هایی برای فرزندش جعفرقلی خان برای پسر برادرش حسین خان فرزند سلیمان خان و برای شاه‌مراد خان برادر علی صالح بختیاروند می‌فرستد. وی تذکر می‌دهد که بگذارید نیروهای قاجار دژ را محاصره نمایند و زمانی که آسوده شدند هر شب یکی از شما با سوارانش به آنها شیخون زده تا آنها خسته شوند و بازگردند و تحت هیچ شرایطی نیز اجازه دسترسی به آنها ندهید. پس از مدتی نبردی عظیم سپاه شاهزاده به کنار دژ رسید. دور تا دور دژ را محاصره نموده و هر چه اندیشیدند که از چه راهی باید صعود کنند عاجز ماندند رهگذری به آنها گفت شما خود را خسته می‌کنید چون تنها ملائک می‌توانند این دژ را فتح نمایند و تمامی جزئیات دژ را که قبلاً شرح داده شد برای شاهزاده می‌گویند. بعد از ۷ شبانه‌روز که شاهزاده در همفکری با فرماندهان خود بود تصمیم گرفتند که پله‌کانی ساخته بر دژ بگذارند. که با شلیک سربازان

خان که مشخص نبود از کجا شلیک می‌نمایند. مانند برگ بر زمین ریختند. در شب هشتم بود که مردان دلاور بختیاری عملیات شیبخون را آغاز کردند. سربازان قاجار که تصور این حمله را نمی‌کردند. در اولین ساعات درگیری تلفات بسیار سنگینی دادند. از بام دژ نیز صدای کرنا و صدای کیل<sup>(۱)</sup> زن‌ها حالت بخصوصی برای بختیاری‌ها و وحشت برای نیروهای قاجار ایجاد نمود. نامدار خان منجزی چون شیر می‌خرید و به‌مراه آصیدال و آآمدنی آفرهاد و آجهانبخش که بعدها این چهار نفر جزو سرداران لشکر جعفرقلی خان پسر اسدخان شدند و در نبردها دلاوری‌ها از خود نشان دادند. به هر طرف روی می‌آوردند سربازان قاجار مانند گله که از برابر گرگ بگریزد متواری می‌شدند. آتمبر که معروف به تمیر کلو بود و پهلوانی بنام بود در حالیکه گاله<sup>(۲)</sup> می‌زد و با شمشیر خود افراد قاجار را قلع و قمع می‌نمود اشعاری را به زبان بختیاری می‌خواند.

مونه‌اگون تمیر کلو گووم عزیز خون      صدده صدق جگر گم تامر ز تهرون

جعفرقلی خان چون شیر می‌خرید و نهیب می‌زد که رحم نکنید که اینها بر شما رحم نمی‌کنند و همه را از دم تیغ بگذرانید و فقط اسیران را امان بدهید. جنگ آنچنان مغلوبه شده بود و آنچنان شیرازه کار از دست نیروهای قاجار که هنوز در عالم خواب بودند بدر رفته بود که هر چه فرماندهان می‌کوشیدند که نیروهای خود را سازمان دهند و آرایش جنگی خود را حفظ نمایند میسر نبود. محمدعلی میرزا چون شیر زخم خورده‌ای فریاد می‌زد و سربازانش را نبرد تشویق می‌کرد. جنگ تا نزدیکی‌های صبحدم ادامه داشت. دلاوران بختیاری در حالیکه بدن و لباسشان غرق در خون بود هر دسته به طرفی رفتند و پنهان شدند. صبح آن روز ۲۰۰۰ نفر از نیروهای قاجار ۵۰۰ نفر از دلاوران بختیاری کشته شده بود. مراسم بخاک سپاری نیروهای قاجار پایان رسید و اجساد شیر مردان بختیاری همچنان بر خاک افتاده بود. شاهزاده با درماندگی و خستگی به درون چادر رفت و فرماندهان خود را خواست و گفت در بد وضعیت قرار گرفته‌ایم ما در برابر یک سپاه منظم نیستیم که بدانیم چه کار کنیم ما در برابر

۱- کیل = صدائی است که زنان بختیاری در هنگام شادی و جنگ از دهان خود بر می‌آورند.

۲- گاله - صدائی است که مردان بختیاری در هنگام شادی و جنگ از دهان خود بر می‌آورند.

یک سپاه غیر منسجم چریکی هستیم که اگر تمامی کوه‌های اطراف را بگیریم آثاری از آنها پیدا نمی‌کنیم و همین افراد غیر منسجم شبانگاه مانند بلای آسمانی به سرما فرود می‌آیند و بطور حتم در شب‌های بعدی نیز این گونه حملات را خواهند داشت و شما فرماندهان نیز در کار خود کوتاهی نموده‌اید می‌بایست تعداد بیشتری از سپاهیان شب را به حالت آماده باش کامل پسر می‌بردند. یکی از فرماندهان گفت ای شاهزاده ما اشتباه کردیم و دشمن را کوچک شمردیم و از تقصیر ما درگذرید. یکی دیگر از فرماندهان گفت عالی جناب دستور دادید که یکنفر برای خرید به اطراف رفته بود با دست خالی برگشته و گفته است که اهالی اطراف با هیچ شرایطی حاضر به فروختن اجناس خود حتی به قیمت ده برابر قیمت واقعی بما نشدند. اگر حضرت عالی اجازه بدهید ما از طوایف میوند لرستان تهیه کرده و با یک نیروی ۲۰۰۰ نفری که از آنها حراست کرده به اینجا می‌آوریم.

شاهزاده گفت: باید چاره‌ای اساسی اندیشید ما اگر صد سال دیگر در کنار این دژ بنشینیم نه تنها فایده‌ای ندارد بلکه باعث از بین رفتن تمامی افراد ما خواهد شد. زیرا کسانی که روی این دژ هستند با توجه به گفته اهالی محل از همه چیز بی‌نیاز هستند و در آنجا کشت و ذرع نموده و امرار معاش می‌کنند من فکری بنظرم رسید که بهترین راه همین است که سلاح از خود دور کنیم و در حالیکه یک عبای زرد روی شانه خود انداخته بود به نزدیکترین محل دژ آمد اسدخان که چون فرماندهی زیرک همه اوضاع میدان را زیر نظر داشت شاهزاده را شناخت و او هم بکنار دژ آمد. اسدخان بانک زد که ای مرد کیستی و چه می‌خواهی گفت من یکی از خدمتکاران شاهزاده هستم و با اسدخان می‌خواستم چند لحظه صحبت کنم. اسدخان جواب داد که ای شاهزاده شما محمدعلی میرزا هستید و من هم اسدخان هستم بگوئید کارتان چیست؟ گفت ای خان بزرگ ترا به جوانمردی خودت سوگند می‌دهم بیا مرا کمک کن من در بحرانی قرار گرفته‌ام که مردانگی شما می‌تواند مرا نجات دهد. ای خان بزرگ به شرفم سوگند می‌خورم قصد حيله و فریب ندارم. من از عباس میرزا بزرگتر هستم و از نظر سنت پادشاهی می‌بایست من ولیعهد باشم و پدرم عباس میرزا را بجای من به این مقام رسانیده و جنگ با شما و عدم پیروزی من در این نبردها شاه را نسبت به من بسیار بدبین نموده و من احساس می‌کنم اگر نتوانم بر حسب دستور شاه شما را به تهران ببرم، معضوب درگاه شاه قرار می‌گیرم. پس بیا و جوانمردی کن علیرغم اینکه شما در

این جنگ‌ها پیروز بوده‌اید. بعنوان یک دوست دستت را در میان دستان من بگذار و به شرفم سوگند تا زنده هستم نمی‌گذارم کسی بر روی شما تیغ بکشند. و شما بعد از چند هفته بار دیگر می‌توانید به سرزمین خود برگردید. اسدخان گفت حال که شما مرا به جوانمردیم سوگند دادید و از طرفی دوست ندارم که برای ایل بختیاری زحمت و رنج همیشگی ایجاد نمایم و شاید بتوان اختلافات خود را با شما از طریق گفتگو حل نمایم از این رو هم اکنون از دژ پایین می‌آیم. هر چه که نزدیکان و کسان و مشاوران خان به ایشان گوشزد نمودند که این قاجارها رحم و انصاف ندارند و شما اکنون در موضع قدرت هستید. این چه کاری است: خان گفت آخر تاکی می‌توان دید که مثل حالا اجساد شیر مردان ما طعمه لاشخورها شود. شما نگران نباشید. اگر مرا بکشند دلاورانی از من بهتر هستند که راه مرا ادامه دهند ولی بگذارید شاید حالا که ما در موضع قدرت هستیم بتوانیم با آنها از در مذاکره وارد شویم و به شما قول می‌دهم که آنها مرا نمی‌کشند زیرا تاریخ آنها را رسوا خواهد نمود پله‌کان متحرک را برای خان گذاشتند. وقتی اسدخان فرود آمد محمدعلی میرزا آغوش گشود و او را در بر گرفت و بوسید و گفت ای خان بزرگ می‌دانی دستور شاه در مورد شما چه بوده است. شاه دستور اکید صادر فرموده‌اند که شما را دست بسته در حالیکه چکمه‌های پر از خاک بر دوش دارید با پای پیاده به تهران ببرم ولی جوانمردی شما مرا دگرگون ساخت. حال به دژ برگرد و با کسان خود خداحافظی کن و این ده کیسه زر را نیز به عنوان مخارج به آنها بده تا باز گردی. اسدخان در حالیکه ناراحت شده بود کیسه‌های زر را به شاهزاده پس داد و گفت ای شاهزاده کسی که بر بختیاری حکومت می‌کند نیازی به کمک شما ندارد و من دیگر به دژ بر نمی‌گردم چون هرای دژ بلند است و هر کس آنجا باشد خود را فرمانروائی می‌داند که فقط از خدا می‌ترسد و در ضمن سخنان زنان و نزدیکان نیز هست که ممکن است مرا از قولی که داده‌ام متصرف نمایند در همین حال حرکت می‌کنیم. فقط باید رحمائی که خادم من است همراه من باشد. ساعتی بعد اردوی دولتی در حالیکه پیشاپیش آن‌ها شاهزاده و اسدخان سوار بر اسب حرکت می‌کردند به طرف تهران براه افتادند.

زمانی که اردوی محمدعلی میرزا به تهران رسید فوراً خود شاهزاده به دیدار شاه رفت. شاه گفت آفرین بر تو پسر دلاورم و فردا عصر من خود شخصاً ناظر بر اعدام این خان شورشی خواهم بود. زیرا سالها خشم مرا برانگیخته است. محمدعلی میرزا گفت قربان اگر

می‌خواهید چنین کاری کنید اول مرا بکشید زیرا من شرفم را در گرو او گذاشته‌ام و من با جنگ و ستیز او را اسیر نکرده‌ام. شاه لحظه‌ای فکر کرد و گفت آنطور که شنیده‌ام او قهرمانی شیرکش است. من بخاطر اینکه شما سوگند خورده‌اید بر روی او تیغ نکشید. برخی پیرمردان ایل می‌گویند شاه بلافاصله دستور می‌دهد که او را زنده بگور کنند که خود شخصاً ناظر بخاک سپاری او باشد، هنگامیکه مأمورین اجرای حکم زمین را می‌کنند کسی که قبر را میکند با آهسته کاری حوصله اسدخان را سر آورد فوراً از جا پرید و بیل را از دست او گرفت و با میل و کتلگ سرعت قبر خود را آماده کرد و به آنمرد گفت ای تنبل، بیمرضه اینطوری قبر بکن اسدخان بدرون قبر خوابید در این هنگام شاه از شجاعت و دلاوری اسدخان خوشش آمد و گفت برخیز که ترا بخشیدم و برای مرگ تو چاره‌ای دیگری آفیدیشیدم سپس به فرزندش گفت یک شیر بسیار غول پیکر از هندوستان برای من آورده‌اند که جثه او دو برابر شیرهای معمولی است و بسیار درنده و خطرناک است. او باید بدون سلاح با این شیر بجنگد که نیک می‌دانم جان پدر نخواهد بُرد هر چه شاهزاده اصرار کرد فایده‌ای نداشت و به نزد خان آمد و گفت ای خان بزرگ من در پیش وجدان خود شرمنده هستم و ای کاش من می‌مردم و آن لحظه را نمی‌دیدم و شما باید بامدادان بدون سلاح یا یک شیر خشمگین که از امروز به او غذا نمی‌دهند مبارزه کنی. خان گفت ای شاهزاده انتظار من از شاه این بود که لااقل رسم امان دادن را بجای آورد. فردای آن روز اسدخان در حالیکه به حضرت<sup>(۱)</sup> خضر نبی که به آن ازادت خاصی دارد و به خضر زنده اسدخان در بین بختیاری‌ها معروف شده است. توسل جُست و در حالیکه شاه و اطرافیانش تماشا می‌کردند. شیر گرسنه را به طرف خان رها کردند. اسدخان با شهامت تمام فوراً عباي خود را به دور دست پیچید و آن را در دهان شیر کرد و با مشت بر فرق آن شیر کوبید. بعد از چند ضربه شیر خفه شده و بر زمین افتاد. شاهزاده که در کنار پدر ایستاده بود گفت ای شاه تاجدار حیف است که در میان لشکریان شما اسدخان دلاور نباشد، اگر اجازه بدهید از شما بخواهم که او را عقوبت فرمائید. شاه در حالیکه ناراحت بود گفت ایشان تا آخر عمر باید در تهران در قلعه‌ای مستحکم زندانی شود و رفت. یکسال بعد محمدعلی میرزا بیمار شد و پیغامی مکتوب برای

اسدخان نوشت که تا زمانی که من زنده هستم بیاس احترام من با شما کاری ندارند ولی چون احساس کردم که مرگم نزدیک است بیاس سوگندی که خوردم به شما می‌گویم به هر وسیله‌ای که هست فرار کن که جانم در خطر است. که اسدخان همراه خادمش رحمائی با مشقات زیاد از تهران فرار می‌کند و به ایل برمی‌گردند و مقدمات جنگ تاریخی گلنگ چین را فراهم می‌کنند. درباره دلاوریها و روح عیاری و مردانگی اسدخان داستان‌های زیادی سینه به سینه در بین بختیارها رایج است او که از ایل پرمایه و مرد پرور بهداروند هفت لنگ برخاسته بود در بعدی از تاریخ حکومت بلامعارض بختیاری را بعهدده داشت و در طی حکمرانی خود درس انسان دوستی و سررشته داری را بهمگان آموخت تاریخ شاهد است که بین او و زنده یاد محمدتقی خان چهار لنگ دشمنی وجود داشت و هر دو در قلمرو خود دارای قدرتی بودند که هیچکدام قادر نبودند به قلمرو یکدیگر تجاوز نمایند، هنگامی که دست محمدتقی خان از قدرت کوتاه گردید و معتمدالدوله تا خوزستان او را تعقیب کرد و فاجعه تاریخ بیار آمد که یک پرده دلسوزی و سمبانی غلیظی از معصومیت این خان دلاور در قلوب بختیارها کشیده شد در آن هنگام بر اساس خاطرات مرحوم سردار ظفر، شخص اسدخان گفته بود که اگر محمدتقی خان از من استمداد می‌کرد من تا پای جانم از او حمایت می‌کردم و نمی‌گذاشتم زخمی چنین عمیق بر جان تاریخ بختیاری ایجاد شود بدیهی است که این سخنان اسدخان موقعی ایراد شده که در اوج دشمنی با محمدتقی خان بوده است و این خود نشانه گذشت و مردانگی و همتبار پروری اسدخان بهداروند بوده است که روانش شاد باد و داوری تاریخ همواره به سود او در جریان بماند.

www.Bakhtiaries.com

## کوچ ایل از گستره جهانی تا درون ایلی بختیاری

سپاس بیکران یکتا هستی بخش آفریننده بزرگ را سزاست که از نفس هستی بخشش، مرغ و دام و ددو گیاه زنده اند و هم ازین هاست که انسان زندگی می کند. دریغ از دمی غفلت از یادش. انسان ها بر آن شدند تا یاد و خاطره پدرانشان را زنده نگهدارند و حرمت بگذارند و اندیشه های ناب و برآمده از طینت های پاک و پاکیزه آنها را از دسترس دشمنان و بداندیشان و کژراهان بدور دارند. وجه جایی و جایگاهی بهتر از دامن طبیعت، جایی که پاکیزه و سترون از آلودگی است و از هرگزندی بدور.

پدران با خانوارهاشان که رفته رفته خاندان های بزرگی می شد، در طبیعت زندگی کردند. با سرد شدن هوا چادر خود را جمع می کردند بارو بنه خود را بر ستوران می بستند و همراه ربه به جای مناسب دیگری حرکت می کردند. با بهار می آمدند و بهار را می آوردند و با طبیعت بهار، زندگی می کردند، «بهاری» زندگی می کردند با گرمای بهار آمده بودند و با دمای بهار اخت شده بودند جایی را برای زندگی بر می گزیدند که دمای بهاری داشته باشد نه گرم و نه سرد، چونان ایل بختیاری که با بهار به کوهساران و دامنه های تازه از برف رسته و شسته می آیند و گوئی بهار را بدانجا می آورند. و با رسیدن سردی، هوا به دشتهای گرم جنوب می روند. که آنجا نیز بر ایشان هوای بهاری است.

سخن از عشایر است و کوچ، سخن از پگاه تاریخ است، سحرگاه کوچ انسان بسوی زندگی آرام زندگی ای که از گزند روزگار و طبیعت در امان باشد، در پگاه تاریخ کوچ آغاز شد، گریز از یخبندانها، گریز از سرما و سردیها، گریز از خشکیها، رو به سوی دشت های سبز مرتع های پر آب دامنه های پر جویبار، کوههای پر چشمه سار علقزارهای شاداب، تا انسان را و دامهایش و ستورانش را پذیرا باشند.

به گواهی دیرینه شتاسان ده هزار سال پیش کوچ روی و کوچ نشینی آغاز شد و کوچ نشینی یک تمدن ده هزار ساله هنوز در گستره گسترده ای از جهان حضوری کارا دارد و در

برابر ماشین مقاومت می‌کند، اگر چه در هر دوره‌ای پدیده‌های صنعتی و فن‌آوری را بخدمت گرفته است، اما تا آنجا که خود را بآنها نبازد و خویشتر خویش را نگه دارد، که این پدیده یکی از ویژگی‌های کوچ‌نشینان است.

که هویت ایلی و عشیره‌ای خود را به پدیده‌های صنعتی نفروختند، بلکه، پدیده‌های صنعتی دوره‌ای گوناگون را بخدمت گرفتند. و در همین روند زندگیشان با فرهنگشان همسان و برابر بوده است.

اما اینک در دوران انفجار دانش و اطلاعات و فن‌آوری، زندگی کوچ‌نشینان و فرهنگشان دارد رنگ می‌یازد، این انفجار دانش و اطلاعات راهبرانه، که یک پدیده تهاجمی فرهنگی است، بسادگی بر فرهنگ و اندیشه و شیوه زندگی مردمان شهرها و روستاها و یکجانشینان، اثر گذاشته است. اما اثر آن در میان ایل‌های کوچ‌رو و کوچ‌نشین بی‌رنگ بوده است.

در پویه تاریخ حضور مستمر و دایم ایل‌های کوچ‌نشین بخوبی دیده می‌شود و هر بار نقش‌های مهم و حساسی را ایفاء کرده‌اند. و پدیده شگرفی را پدید آورده‌اند و مردان و زنانشان همیشه زنده‌ترین مردان و زنان تاریخ بوده‌اند، زندگیشان بسادگی و صفای طبیعت پیرامون آنها بوده است. بصفای چشمه‌سارها و به ترمی جویبار، و شادابی دشتها و چمنزارها و به استواری کوهها و اندیشه‌هایی به بیکرانی، دشت‌های بی‌کرازه و آسمان‌های صاف و ابرهای پرباران، سرسخت و پر تلاش و ستیزنده با ناهمواریها و ناهتجارها و همیشه مبارز، مبارزه‌ای سخت و پیگیر برای زندگی، برای زندگی کردن آنها زندگی‌ای که خود می‌خواهند.

«چرخ برهم زخم از غیر مرادم گردد ...»

بعقید ادوارد هان (Edward Hahn) جغرافیدان نامی دانمارکی که آغاز دوران کوچ را بعد از رام کردن حیوانات و بهره‌برداری از آنها می‌داند، گرچه به نظر می‌رسد که بهرحال انسان از زمانی که خود را شناخت<sup>(۱)</sup> کوچ کرد<sup>(۲)</sup> ... اگر چه کاجالی هم نداشت و شاخه‌ای

۱ - این خودشناسی به معنای عرفانی نیست بل بدین معنی که زمانی که خود را در صحنه زندگی و در برابر گزندهای گوناگون دید ...

۲ - این کوچ و هجرت تا این زمان نیز وجود دارد که بسیاری از مردان خدا و مردان تاریخ نیز در دوره‌های گوناگونی کوچ و هجرت کرده‌اند و بقول شاعر ایرانی:



میوه‌دار در دستش بود و توشه راه کوچ همین شاخه بود و تکه گوشت بازمانده از شکار پیشین. هر گوشه‌ای از جهان، جایگاه کوچ‌نشینان است، صحرا، کوهسار، کناره‌های دریا، دشت‌های سبز، کوه‌های بلند، و سرزمین‌های پر از برف و یخ و صحراهای گرم کم باران، هر گروه‌ی جایی را برای زندگی یافته‌اند و دل بدان بسته‌اند، این دلبستگی‌ها خود داستان‌های شیرینی دارد. داستان فلسفه و عشق، داستان دلبستگی‌ها و فرهنگ، که هر کس و هر گروه ذات هستی و ذات هستی بخش را در گوشه‌ای ازین کره خاکی یافته است.

## نظری گذرا به عشایر جهان و فرهنگ آنها

در گستره گسترده خاک از دوردست‌های شرق تا دوردست‌های غرب و از شمال تا جنوب هر جایی پهنه زندگی ایل‌هایی است. با تبادلی و فرهنگی و شیوه‌ای برای زندگی، هر یک ویژه خودشان. در آنسوی کره خاک نیز ایل‌هایی زندگی زیبا و مصفا را برگردان ستوران و زیر چادرها تعریف کرده‌اند.

جغرافیای ایل‌نشینی و کوچ‌نشینی همپای جغرافیای یکجانشینان و شهرنشینی بموازات تاریخ از گذشته‌های دور ادامه دارد. و درست‌تر اینست که بگوئیم این شهرنشینی بود که از ایل‌نشینی جدا شد و بموازی آن پیش آمد. اگر چه اینک شهرنشینی از ایل‌نشینی گسترده‌تری یافت و بیشترین رویه جغرافیای زمین را پوشاند اما ایل‌نشیتان هنوز برخی لایه‌های تاریخی را در روی کره زمین نگه داشته‌اند<sup>(۱)</sup> در برخی این ایلها شیوه پوشش، گویش، شعر، ادبیات، موسیقی، تگاره‌ها از دوره‌های بسیار دور گذشته را زنده نگه داشته‌اند. و راز زنده بودن و زندگی ایل هم، زنده نگاه داشتن همین فرهنگشان بوده است. قلب تپنده ایل، همانا فرهنگ ریشه‌دار ایل است.

ایل‌ها در درازنای تاریخ همواره بر پایه فرهنگ ریشه‌دارشان زنده بوده‌اند و بر پایه همین

فرهنگ‌های استوار، تاریخ در بخش‌های درختان و ارجمند خود بدانها پرداخته است. در کارشها و پژوهشها و مردم نگاریها، هم همواره در ایل، مردم آن با احترام و ستایش یاد شده است. بررسی تمامی فرهنگ آنها و فرهنگ تمامی آنها در این گفتار اندک نمی‌گنجد با یک نظر گذرا و تنها آنهم روی یک موضوع شناخته شده به یک دید کلی خواهیم رسید.

چه، تونگوزها Toungouz که در مرز سیبری و چین، می‌زیند و خود را ماتجو (Mangou) (منچو) که در گره و منچوری حتی در ژاپن نیز زندگی می‌کنند.

چه، آلتاینا (Altaaiens) که در کوه‌های آلتایی در آسیای مرکزی در مرز مغولستان و چین و شوروی سابق زندگی می‌کنند.

چه «لاپون»ها (Lapon) که بدنبال گوزن‌های قطبی در مرزهای فنلاند و نروژ و سوئد برای خود زندگی ای دارند.

چه، سمو آید (Samoyed) که با ریشه‌ای مغولی در «توندرای» سیبری بین جریان‌های پائین «اوب - ob» با پرورش گوزن قطبی و ماهیگیری روزگار می‌گذرانند.

چه، ماگیارها (Maguars) که قومی از مجارها هستند و در قرن نهم میلادی در دره داتوب زندگی می‌کردند و اینکه بیشترین مردمان کشور مجارستان هستند.

چه، فولبه‌ها Foulbes یا پل‌ها Peuls، که مسلمانان آفریقای شرقی هستند و از خشکسالی از صحرا آمدند و با مردم این دیار در آمیختند.

چه، چادرنشینان تبت که بر بام دنیا، دنیای ویژه خود دارند.

چه، اسکیموهای شمال اسکاندیناوی.

و چه عشیره‌های آفریقا و عربستان

چه ایل‌نشینی‌های جزایر مالزی و اندونزی و فیلیپین و پرونووی و استرالیا.

و چه ایل‌نشینان سوریه و لبنان و ترکیه.

چه ایل‌نشینان آنسوی کره‌خاکی در مکزیک و آمریکای لاتین و...

و کوتاه سخن اینکه تمامی ایل‌نشینان که در گوشه گوشه این کره‌خاکی زندگی کرده‌اند و می‌کنند، هر یک بنا بر اقلیم و سرزمینی که در آن بسر می‌برده‌اند و می‌برند یک شیوه زندگی و یک فرهنگ ویژه خود دارند که در یک سرزمین نیز فرهنگ و شیوه‌های اندیشه و زندگی گوناگون وجود دارد.

اگر چه گروهی بر این باورند که جنگ به هیجروی جهانی و همگانی نیست و جامعه‌های فراوانی هستند که نسبت به جنگ بیگانه‌اند. ولی از آنجا که جنگ در دنیای متمدن پدیده‌ای شناخته شده و کاربردی است از دیدگاه چند گروه اجتماعی و قبیله به جنگ و ستیز اشاره می‌شود.

«در قبیله آرتک‌ها در مکزیک رفتار جنگ‌جویان بیشتر از عوامل دینی ناشی می‌شود. بنابراین از اعتقادات، خدایان مخصوصاً خورشید، اگر از غذا محروم بماند می‌میرد. قلب انسان تنها غذائی است که در خور شأن خدایان است. کسی را که قربانی می‌شود. خدا می‌شمرد و با کشتن و خوردن او زمینه رستاخیز خدا و تجدید نیروی او را فراهم می‌کنند.»  
بر همین باور قبیله‌های «تلاکسکالان Tuxcalan پیوسته با همسایگان خویش در جنگ بودند تنها بدین منظور که اسرانی بچنگ آوردند که بتوان آنها را قربانی کرد.

وقتی در سال ۱۴۸۶ پس از میلاد. معبد «هرئیت زیلو پوچتلی Huitzilopochtli» به خدا اهدا شد. صف کسانی که باین مناسبت قربانی می‌شدند. دو میل طول داشت. در این قتل عام وحشتناک دست کم قلب ۷۰/۰۰۰ انسان تفر شد. این قربانیان تقریباً همگی جنگجویان ملل رقیب بودند که به اسارت افتاده بودند<sup>(۱)</sup>.

«در قبیله آسابا (Asaba) در نیجریه به کسی که کار دلیرانه انجام دهد لقب «اوبو obu» می‌دهند. و مسلم‌ترین طریقه ابراز شایستگی برای بدست آوردن این مقام، کشتن دیگران است<sup>(۲)</sup>».

«در قبیله باگوبو (Bagobo) در فیلیپین لباس‌های هر کس نماینده مقام و منزلت اوست و مقام او از روی شماره کسانی که بدست او کشته می‌شوند تعیین می‌شود<sup>(۳)</sup>».

«در میان قبیله‌های استرالیائی وقتی دو گروه با هم می‌جنگند بمحض اینکه یکی از جنگجویان از هر طرف گشته می‌شود دعوی خاتمه می‌یابد. گاهی نیز بمحض اینکه یکی زخمی می‌شود نبرد پایان می‌پذیرد<sup>(۴)</sup>».

۱ - روانشناسی اجتماعی - نوکلرلین برگ - علی محمد کاردان.

۲ - همان کتاب.

۳ - همان کتاب.

۴ - همان کتاب.

برخی سرخپوستان شمال غربی آمریکا مشاجرات خود را بوسیله نهاد «پوتلاچ Putlatch» تحت نظم و قاعده در آورده‌اند. وقتی میان دو تن نزاعی رخ می‌دهد یکی از آنان می‌تواند پوتلاچ یا جشنی برپا کند. که منظور آن، توزیع یا تخریب مقداری حتی الامکان فراوان، از مال و منال خود است.

در میان «تلین جیت‌های Tingit آلاسکا» نقل می‌کنند، دو زن با هم نزاع می‌کردند، یکی از آنها خشمگین شد به خانه رفت و با دو مشت اشیاء سیمین و زرین بازگشت و آنها را میان تماشاچیان تقسیم کرد و با اینکار او را شرمسار کرد. و همینطور در میان سرخپوستان «کاریرا ککاجو Carrierakutchu» در مهمانی مردی را در جایی نشانده بودند. که مادون شأن او بود. و باین ترتیب به او اهانت کرده بودند. این مرد با اعضای خانواده‌اش از خانه میزبان خارج شد و چند لحظه بعد با اشیاء فراوان و گرانبهایی نزد میزبان بازگشت و آنها را بدو داد. و اینگونه او را شرمسار کرد و اهانتی که باو شده بود جبران کرد<sup>(۱)</sup>.

در قبیله‌های گوناگون اسکیمو از «آلئوت‌ها Aleoute» گرفته تا قبایل گروئلند مشاهده شده است که اسکیموئی که از کسی دشنام شنیده باشد ممکن است تصنیف هجوآمیزی بسازد و با آن دشمن خود را مسخره کند و یا او را به مسابقه آوازخوانی در ملاء عام دعوت کند. بدین نحو دو گروه از آنها جمع می‌شوند و دو رقیب در حضور آنان بتوت تا بتوانند همدیگر را هجو می‌کنند. و تماشاگران برنده را تعیین می‌کنند. گاهی نیز تعیین برنده ممکن نیست مگر اینکه چندین بار دو رقیب را به مسخره کردن همدیگر بخوانند<sup>(۲)</sup>.

یکی از نمونه‌های این جنگ تن به تن یا «دوتل» اسکیمویی چنین است: اسکیموئی بنام «اِکِرکو Egerko» زن سابق مرد دیگری بنام «مارادته Marratse» را به همسری گرفت. این ازدواج عشق و حسادت مارادته را برانگیخت. مارادته رقیب را به جنگ تن به تن دعوت، و باو پیشنهاد کرد در مسابقه آوازخوانی شرکت کند. مارادته این ترانه را خواند:

کلماتی که من خواهم شکافت

کلمات کوچکی که مانند تکه‌های پُران چوب، زیر ضربه‌های تبر من

تیز و برنده‌اند.

ترانه‌ای کهن

که اثر نفس نیاکان است.

ترانه‌ای که نشان می‌دهد عشق مرا.

www.Bakhtiaries.com

برای زنم

ترانه‌ای که فراموشی می‌آورد.

خودستائی بیشرم

آنها دزدیده و

کوشیده است

آنها تحقیر کند؛

بدبخت بینوائی

که عاشق گوشت آدمی است.

آدمخوار

ایام خشکسالی.

و «اکرکوه» باو چنین می‌دهد:

چه بیشرمی شکفت‌انگیز

و چه خشم خنده‌آوری!

چه دلیری ساختگی و پرشالی

و چه ترانه مسخره‌ای که

اهلام می‌کند من به عهد خود وفا نکرده‌ام

می‌خواهی مرا بترسانی، هان!

منی که یا بی‌اهتنائی

به پیشباز مرگ شتافته‌ام

عجب، تو برای زن من

که سابقاً زن تو بوده غزلخوانی می‌کنی؟

تو در آنروزها سزاوار عشق او

نبودی

وقتی تنها ماند

www.Bakhtiaries.com

تو فراموش کردی با ترانه‌ای

ترانه‌ای رزمی و رجز خوانی

بتایش او پردازی.

اکنون او از آن من است.

و هرگز نمیگذارد دل‌باختگان دروغین و ترانه سازان

وزن دزدها

در زیر چادر بیگانگان

پدیدن او بیایند.<sup>(۱)</sup>

با بیان یکی نامه که شیوه اندیشه‌ای است از یک اسکیموی دیگر این بخش گفتار که گوناگونی فرهنگ چند قبیله از عشایر گوناگون در سرزمین‌های دور و نزدیک بوده به گفتار دیگری پرداخته خواهد شد.

این نامه درست بر خلاف اندیشه‌های همگانی است که به جنگ و کشتار پرداخته‌اند احساسی متفاوت نسبت به جنگ دارد.

این نامه در راستای همان باور است که جنگ را همگانی نمی‌داند و برخی گروه‌ها را از جنگ بدور داشته‌اند.

نویسنده این نامه نیز یک اسکیمو است که در سال ۱۷۵۶ میلادی نوشته است. «نویسنده این نامه نمی‌تواند بفهمد چطور ممکن است اشخاصی که ایمان واحد دارند، همدیگر را مانند خرس آبی شکار کنند و کسانی را که هرگز ندیده و نمی‌شناسند لخت کنند. نزاع بر سر یک قطعه زمین بنظر او آزمندی است و بس.»

سپس به کشور خود چنین خطاب می‌کند: «چه نیکی‌بختی از این بالاتر که تو از برف و یخ پوشیده شده باشی و صخره‌های تو آبتن سیم و زری باشند که همسویان در بچنگ آوردن آنها چنین آزمندند، کاش این صخره‌ها را آنقدر برف فراگیرد که کسی نتواند باین سیم و زر

دست یابد. بی حاصل بودن تو خوشبختی ماست و مانع از اینستکه ما را به نگرانی دچار کند. نویسنده این نامه در شکفت است که چرا اروپائیان بر اثر تماس با اسکیموها آداب و رسوم بهتری کسب نکرده‌اند و پیشنهاد می‌کند که «جادوگران اسکیمو را به عنوان مبلغ پیش سفیدپوستان بفرستد تا با آنان رسم زندگانی بیاموزند».<sup>(۱)</sup>

شیوه نگرش هر قوم و قبیله‌ای از هر نژادی به موضوع او مفاهیم و پدیده‌های زندگی بسیار متفاوت و گوناگون است. در گفتار بالا تنها نگرش به «جنگ و ستیز» و «مبارزه» بکوتاهی بررسی شد. در برخورد به دیگر پدیده‌های زندگی نیز از آن میان ازدواج، کنار، غرابز، برخورد با یکدیگر و با دیگران شکار، کشاورزی ..... نیز هر گروه یک گونه نگرش دارند. و به یک شیوه برخورد می‌کنند و فرهنگی ویژه خود دارند. فرهنگی که تمامی زوایا و لایه‌های فکری و عقیدتی و سرزمینی آنها را داراست و نشان می‌دهد .....

اما در میان همه این گوناگونی‌های فرهنگی، یک فرهنگ در میان همه آنها همگانی است. همه آن گروه‌ها و عشایر قبیله‌ها .... چه کوچ‌نشین، چه کوچ‌رو و چه یکجانشین، چه چادرنشین، .... چه آنگاه که کوچ‌نشینند چه آنگاه که کوچ‌رو هستند. چه آنها که فرهنگ مبارزه و جنگ و ستیز و خونریزی دارند، و چه آنها که با جنگ و ستیز، خونریزی و آدمکشی بیگانه‌اند، .... چه آنها که در سرما و یخ و برفند و چه آنها که در صحراهای بی‌آبند، و همه و همه، یک فرهنگ مشترک دارند و آن فرهنگ، فرهنگ و شیوه مبارزه با طبیعت و گزندهای آنست مبارزه برای زنده ماندن و زندگی کردن است، مبارزه و ستیز با گزندهای طبیعت است تا تن و روان خود را، از این گزندها در امان بدارند، و شیوه زندگی کردن و چگونه زندگی کردن، تا تن و فرهنگ خودشان را نگه دارند، تا نیازهای تن و روانشان را برآورند، تا خودشان باشند، تا خودشان را نگه دارند و این خود یک فرهنگ است، یک فرهنگ ویژه عشایر، فرهنگ انسان طبیعت‌نشین.

www.Bakhtiaries.com

## عشایر در ایران

بهنه گسترده ایران نیز از دیرباز تاکنون جایگاه زندگی زنان و مردان کوچ نشین بوده است. ایران همیشه جایگاه رفت و آمد کوچروان بوده است. خاندان‌های کوچ‌رو و کوچ‌نشین در جای جای این سرزمین زندگی کرده‌اند. فرهنگ این مردمان، بیان فرهنگ دیگر مردمان این سرزمین بالنده و ستایش‌انگیز است.

تا آنجا که دانایان تاریخ و دیرینه شناسان گواهی می‌دهند. مردمان این سرزمین فرهنگی غنی و خردمندانه داشته‌اند، هیچگاه فرهنگی خرافه‌پرست و اندیشه‌های خرافی و دشمنی نداشته‌اند.

با سرشتی پاک و اندیشه‌هایی پاک زندگی کرده‌اند. و زندگی پاکیزه آنها همیشه برای دوست و دشمن زبانزد بوده است.

و هیچگاه به زور بر آنها اندیشه‌ای تحمیل نشده است و همین مردمان که دارنده اندیشه‌های پاک و روشن و تابناک بوده‌اند، بهترین پیروان بهین فرستاده خداوند بزرگ شدند. که درود خدا بر او و خاندان گرامیش باد و هم آنها بودند که خاندان خانه‌زاد خدا را، یاور و پیرو بودند. تا امروز که درود خدا بر یکایک آنان باد و امروز نیز فریادشان، همانا گفته، پاک زنان و پاک‌مردان خاندان. خانه‌زاد خدا، و بهین فرستاده یکتای بی‌همتا است که در گوشه گوشه‌های جنبه‌های نبرد هشت ساله، بگوش جهانیان رسید. و هر یک چاه‌های گرانقدری در سلحشوری و پاک‌اندیشی و پاکیزگی در گفتار و رفتار و اندیشه در سنگ‌های نبرد با دشمن با پوست و گوشت و خون خود سر دادند، چاه‌هایی که واژه‌هایش را همه بوی گل و گلاب عشق و یاورهای روشن و تغز می‌داد. و با سرخی خونشان در برگهای تاریخ نوشته شده بیاد باید داشت که عشایر ایران همیشه مرزداران و مرزنگهداران گرامی و راستین بوده‌اند.

عشایر سرزمین بلند ایران، همگی از دیرباز فرهنگی خردمندانه داشته‌اند، اندیشه‌هایشان به یکتائی روی داشته است و راه یکتائی پیموده‌اند و با یاد و نام او بوده است که سالها در کوچ از سرزمین‌های گرم به سرزمین‌های سرد در تابستان و از سرزمین‌های سرد



به سرزمین های گرم در زمستان، رنج سفر برایشان هموار بوده است. قائد بختیاری شاعر و مؤلف همین کتاب در شعر منظومه کوچ می گوید:

کوچ دارد زشت و زیبا نیز هم      سنگلاخ راه و رؤیا نیز هم

در راه کوچ، سختی ها و رنج های سفر و کوچ را بجان خریدند، در میان برف و سرما و در زیر آفتاب سوزان، در گذر از کوه های بلند و سخت، و گذار از رودخانه های خروشان و خیزاب های بلندشان همیشه با اندیشه های خردمندانه همراه بودند.

در کوچ برای خودشان، خانوارشان، دام و ستورشان هر یک به جا و بهتجار ارزش می گذاشتند، ارزش هر یک را به هنجار تمام پامس می داشتند با پدیده های طبیعت رفتاری بهتجار داشتند و با خرد در دامن آن پا می گذاشتند و همسفران کوچ را نیز با سلامت می گذرانند تا کوچی دیگر نیز بهمین شیوه درست و پستندیده برگزار شود.

سخن از کوچ که می شود، سخن از عشایر ایران که می آید، سرسیزی و طراوت و جوانمردی و شادمانگی نیز به همراه نمایان می شود، هر آنچه نماد خدائی است رخ می نماید، و که نمادهای خدائی که همه رحمتی و سبحانی هستند، چه شادابی دارد، چه روشنی و چه پاکیزگی.

کوچرو و کوچتین تنها و فقط در سفر تن نیست که می رود تا به سرزمینی برسد تا آرامش و آسایش برای خود و خانوار و دام و ستورانش بیابد، در جان و روان، نیز در سیروسفر و کوچ است در این سفر، نیز در پی یافتن جای و جایگاهی است تا آرامش و آسایش را بیابد دغدغه را از خاطر خود دور کند، تا بیشتر و بهتر بیندیشد، تا «خود» را بیابد و آنرا از نا هنجاریها بدور نگه دارد که بقول شاعر ایرانی:

سفریرونکنند از سفر مردخامی را      کباب پخته: نگر ددبفرگرداندن

همچنانکه گله اش در دشت سرسبز می خرامد، او نیز در دشت با صفای دل خویش، خرامشی دارد، در دشت دل می خرامد، هر گوشه ای تاملی می کند، در جستجو است، در تکاپو است، در کاوش است، در پی یافتن است و چه شوری می یابد آنگاه که به مقصود می رسد چه در دل بی پیرایه و صاف، جستجو آسان است دلپزوهی آسان است. دلبستگیها،

خردمندانه و صاف است، دل به صافی و صفا بسته می‌شود، دل به بی‌ریائی بسته می‌شود، دل بسته می‌شود به عشق، دل بسته می‌شود به لطف.

زنان و مردان کوچرو و کوچ‌گرد، دغدغه خاطر نداشته‌اند و دلمشغولیا در خلوت خویش چه صفائی داشت، فرصت برای با خود بودن و با خویش بودن و به خود رسیدن، به خویشتن خویش رسیدن بیش داشتند، بیشتر «خود» و با «خود» بودند.

عارفان روشن ضمیر، گمنام و بی‌ادعائی بودند، که سر در طبیعت داشتند و دل با خالق سازنده و هم از این روی است که هر کارشان کلامشان، رفتارشان، نقش و نگارشان بر جامه‌هاشان و دستبافته‌هاشان، موسیقی‌شان، شعرشان، بدل می‌نشیند.

در سیر سفر، به سرزمین‌های دور و نزدیک، و در سیر سلوک در «خود» به بسیار چیزها یافته‌ها رسیده‌اند، یافته‌هایی بس نغز و پر مایه یافته‌اند، به سر چشمه‌های زلال زندگی دست پیدا کرده‌اند.

توانشان در برابر گزندهای طبیعت دو چندان می‌شود، چه عشقشان دو چندان است، باورهائشان دو چندان است، امیدشان چند چندان است، در گذر از گذرگاه‌های سخت کوه و رود، در آن هنگامه که خود بار از ستوران بر می‌گیرند و خود بدست و بدوش خود می‌برند تا ستور را توان گذر از آن گذرگاه‌های سخت کوهستان باشد.

و یا آنگاه که ربه را و بنه را و خانوار را بر «کلکی»<sup>(۱)</sup> نه چندان استوار، از خیزاب‌های رودهای خروشان می‌گذرانند، هم، همان توان خدادادی است که، چند چندان شده است. و گرنه آن همه بارگران را چگونه می‌توان برگرفت و بر دوش، گذرگاه سختی را رد کرد و این نیست مگر اینکه تن و روان در کشاکش با گزندهای روزگار و کوره پیش آمده‌های گوناگون چونان فولاد آبدیده و کارآمد می‌شدند.

در یک بررسی کوتاه و یک دید تند و گذرا که فرهنگ عشایر ایران را با عشایر سرزمین‌های دیگر در کنار هم بگذاریم. که البته اگر خودستائی نباشد، بدور از انصاف است چنین کنار هم گذاردنی، چه داستان از قعر تا ثریا است مطلب بخوبی دریافت می‌شود که

۱ - کلکی: قابق کوچکی که با گذاشتن و بسن چند چوب روی چند مشک باد کرده می‌ساختند و به آن از پهنای

گذشته از ترفندهای استعماری و جهان‌خواری برخی دولت‌های استعمارگر و جهان‌خوار آن نژاد و قبیله، و عشیره‌ها که فرهنگ و اندیشه‌های خردمندانۀ نداشته‌اند و فرهنگشان پایه‌های سست و کم بنیاد داشته‌اند، بزودی در فرهنگ‌های وارداتی و مجاورشان استحاله گردیده‌اند و روی به نابودی گذاشته‌اند که از برخی آنها فقط نامی باز مانده است.

و برخی دیگر هم که چوتان قبیله‌ها و خاندان‌های کوچگر ایران بوده‌اند و «تابلو» و «توتم»‌های شمعی نداشته‌اند و یا خرد به یکنائی اندیشیده‌اند، از گزندهای روزگاران بدور مانده و پای بر جا مانده‌اند مگر اینکه خود آن مردمان از فرهنگ خودشان بدور افتاده باشند و آنها را به ترفندهائی از فرهنگشان بدور نگه داشته باشند. تا بتوانند بر آنها چیره شوند و دار و ندارشان را به یغما ببرند.

در این روند این گونه تهاجم‌های فرهنگی، ایلات و عشایر با آن ویژگی‌های فرهنگی که اشارت رفت و باورهای پاک و اصراری که در نگهداری از فرهنگشان و باورهای فرهنگیشان داشتند و خردکفائی که خود اتکائیشان بر آن بوده‌اند که چیره‌گی نپذیرند و خودشان و باورشان و فرهنگشان را نگه دارند. و این باورها و فرهنگ را هر چه بارورتر و شکوفاتر به نسل آینده بپارند.

## هنر

از آنجا که هنر چکیده از روح آدمی است، به شیوه‌های گوناگون بیان می‌شود و هر چه ساده‌تر و صاف‌تر و روان‌تر، دلپذیرتر و دلچسب‌تر، است و خواهان بیشتری دارد.

و از آنجا که روح مردمان کوچرو و کوچگرد چنانچه اشارت رفت پاک‌تر و پالوده‌تر و در راه کوچ انگیزه‌های پاک برای تراوش اندیشه‌های هنری پاکیزه‌تر آماده‌تر...، هنر در ایلات و عشایر جایگاه ویژه‌ای دارد پس بلند، که گاه شعر می‌شود، شعری ساده با مفاهیمی بسیار روحانی و با احساس‌های پاک و مصفا و صافی شده. و یا نقشی و نگاری که بر دستبافته‌ای خود می‌نماید و یا نوائی دلنشین که اگر چه با سازی هم که هم‌نوا نباشد. فقط از گلوی مردی تنها، نشسته در زیر تک‌درختی، در غروب، دلگیر، انگار که تمامی غمهای دنیا در نوازش

انباشته‌اند و یا اگر از گلوی سورتائی در سوری بیاید، از شادی سنگ و خاک نیز به وجد می‌آیند و براستی شادی می‌کنند.

گفتن از دلمشغولی‌های بشر است که از دیر باز تاکنون اندیشه و داستان بشر بدانها مشغول است و این دل مشغولی در میان مردان کوچ نشین نیاز تن و نیاز جان است، تمامی احساس است که با پشم، پشم چیده شده از تن گوسفندان ایل، چونان شعری ناب و نقش می‌شود بر جامه‌ای یا فرش یا رواندازی، نقش‌ها که هر بیچ و تابشان و هر گردش به چپ و راستان، خود حکایتی دارد و فلسفه‌ای، هر رنگشان گویای هزار رنگ، گویای هزار حرف است. بافته دستباف در ایل، با پشم و نخ و رنگ، غزل می‌سراید، با تمامی احساسش.

شعر در ایل جایگاه ویژه‌ای دارد، ادبیات ایل، ادبیات شفاهی است اگر چه برخی کاف، برخی ازین ادبیات گفتاری را، نوشتاری کرده‌اند. اما یک از هزار نوشته‌اند، زن و مرد کوچر و بخودی خود شاعر است، هنرمند است، چه دل پزوه است! کلام را بیهوده بکار نمی‌گیرد، هیچ چیز را بیهوده بکار نمی‌گیرد. در فرهنگ و اندیشه او بیهودگی جانی و جایگاهی و مفهومی ندارد. در هر جایی که نیاز باشد کلام بر زبان می‌آید، آنهم سخت نغز و بهنجار، دیگری که این گفتار نغز را شنونده است، خود گوینده می‌شود همان گفتار نغز را، این بار احساس خویش را نیز بر آن افزوده و از زبان خویش، انگار که گوئی خود این کلام را سروده است هر آنچه را که شنیده است در ذهن خویش می‌پژوهد، می‌پالاید، پالوده‌های ذهنی خویش را بر آن می‌افزاید و بر دیگری می‌گوید، دیگری این شنیده را به گوش جان می‌شنود، خود نیز بدان روش که گفته شد، می‌کند، در پایان یک بیت غزلی می‌شود که هر بیتش را یکی گفته، چونان گردنبندی که هر کس یک درُ سفته بدان درآویزد و دست بدست رود تا گردنبندی گران گردد با درُهای همه سفته و پرداخته و در آن در آویخته.

ادبیات عشایر به هر چیزی اندیشیده است، برای هر چیزی می‌اندیشد، و کلامی بافته ارمغان می‌کند از قروتترین تا کلان‌ترین‌ها، چیزها و پدیده‌ها، در ادبیات عشایر جای دارند. وقتی یک کوچرو به تک درختی در پناه تخته سنگی در کنار جویباری که از چشمه ساری از دامنه کوه‌ها می‌آید، می‌اندیشد و احساسش را بیان می‌کند، ظرافتها و لطافت‌هایی را بیان می‌کند که شاعران ورزیده و مکتب دیده نیز در بیان آنها ناتوانند، «بیان» نیز خود بگونه‌ای هنر است، با چند واژه همگانی و ساده، بدور از هر گونه تکلف و دشوارگرائی، با همان

واژه‌هایی که روزانه بکار گرفته می‌شوند و بروانی همان جویبارها و به زلالی همان چشمه‌سار و باستواری همان کوهها، و در معنا، به ژرفی همان دره‌ها و دریاها و نیز، تیز و چابک، به چابکی اسبان تیزتک که دلخواه مردمان کوچروند.

اگر چه آنگاه که سخن از عشایر می‌رود، اسب و رمه و بنه و جادر و کوچ و سفر در ذهن رخ می‌نمایند، و عشایر به کوچ شناخته می‌شوند، و حالا چه کوچ از سرزمینی به سرزمین دیگر باشد، و چه درون کوچ باشند، و چه یکجا نشین باشند، اگر چه در جادر زندگی کنند، اما در تمامی گونه‌ها شیوه زندگی، شیوه ویژه‌ای است که این خاندانها دارند. سبکی ابزار و کاجالشان و سادگی زندگیشان و گردش و بهره‌وری روحی و روانی از طبیعت پیرامونشان و دید و دیدگاهی که نسبت نمادهای طبیعت و پدیده‌های اجتماعی دارند، در شیوه اندیشه آنها تأثیر می‌گذارد.

و در نیمه این تأثیرگذاری، بر هنر آنها نیز تأثیر می‌گذارد و هنرشان ویژگی‌های ایلی و عشیره‌ای پیدا می‌کند. که بهر حال احساس مستقیم و قوی آنها در آثار هنریشان، اگر چه سینه به سینه بیکدیگر و بدیگران منتقل می‌کنند احساس و دریافت می‌شود، این احساس‌های پاک و پالوده از ذهن متبلور شده‌شان، از دل‌های پراحساس و حساسشان بیرون می‌آید. اگر چه زندگی بسیار سختی را در مصاف با سختی‌های طبیعت و روزگار، دارند و بسیار زحمت زندگی می‌کنند، دستاقتشان از کارهای سخت و پیگیر زحمت و پینه بسته است. لیکن خشن و زبر است ولی اما، احساسی بس ظریف و لطیف و ذهنی نازک اندیش دارند، نمادین گونه احساس و دل‌تازگی را در واژه، واژه‌های شعرشان، در نوای نغمه‌ها و موسیقی‌شان، و در نقش دستبافته‌شان بخوبی می‌توان دید و دریافت کرد.

هر چه در طبیعت و زندگی آنها وجود دارد در آثار هنریشان هم نیز وجود دارد. گاه می‌شود شاخه درختی خشک که در کناره کوچراه، افتاده است، موجب شور و حالی می‌شود و حالی در او در می‌گذرد و شعری بیان می‌شود با نغمه‌ای. و یا خبری که در اثنای یافتن دستبافی به بانوئی می‌رسد.

نقش مایه‌ها را دگرگون می‌کند، نمادها، رنگها، این دگرگونی را نشان می‌دهند. از این دگرگونی، شادی بهت، اندوه، شکوه، عناد، کینه، رنج، سرمستی را می‌شود احساس کرد. اگر چه ذهن مردمان این خاندانها در پی سبها آزمون‌های سخت و دیدن و شنیدن

دیدنی‌ها و شنیدنی‌های بسیار، به گونه‌ای پیچیدگی یافته است و ذهن هر انسان هزار تو است، که پیچیده هم باشد اما تراوش‌های ذهنی و هنر آنها بسیار ساده و روان است و بسادگی و آرامی بر جان می‌نشیند. بزودی با مخاطب آشنا می‌شود. آشنایی پیدا می‌کند، رابطه برقرار می‌کند، به گفتگو می‌نشیند.

این خاندان‌های کهن که از روزگاران دور در ایران از زندگی با همه پدیده‌هایش در دوران‌های گوناگون تاریخی از پهنه دشتها تا ستیغ کوهها و از کناره‌های صحراهای خشک تا میان جنگل‌های انبوه و رودهای خروشان و پرخیزاب، خاطره‌ها دارند برگرده اسبان تیزتک و زیبا، جنگ‌افزاری در دست، و شوق و شوری در دل سال‌های سال راه کوچ را رفته‌اند و بازگشته‌اند، هم در این رفت و بازگشت‌ها بوده که «روانی» روشن و صیقل خورده، «روانی» آبدیده و سرد و گرم چشیده و بدور از ساختگی‌های بشرهای شهری و صنعت‌زده زندگی را با زیبایی و مصفائی تعریف کرده‌اند، شادمانگی را در گوشه، گوشه زندگی خواستار شده‌اند. در میانه عشایری که در ایران بسر برده‌اند و می‌برند، از شرق تا غرب از شمال تا جنوب، چه آنها به گویش‌های ایرانی سخن می‌گویند و چه آنها که به گویش تورانی و دیگر گویشها سخن می‌گویند، هر کدام نگهدارنده‌های امین فرهنگ خودشان بودند و تا آنجا که می‌توانسته‌اند در نگهداری نمادهای فرهنگی خودشان کوشیده‌اند، کوشیده‌اند تا گویششان، ادبیاتشان، نقش مایه‌شان نغمه‌های موسیقی‌شان، لباس و پوششان، معماری چادرهایشان را حفظ کنند و چون امانتی سخت مقدس و ارزشمند به نسل‌های بعد بسپارند.

## جغرافیای «لر»

در میانه تمامی خاندان‌های کوچگر و چادرنشین، جغرافیای «لر» بیشترین پهنه را در جغرافیای ایرانزمین بخود اختصاص داده است. از سواحل دریای عمان از استان هرمزگان تا جنوب استان فارس، خوزستان، چهارمحال بختیاری، لرستان، کهگیلویه و بویراحمد و بخشهایی از اراک و همدان تا همایگی کرمانشاهان که برخی این پهنه را دشت «انزان»، یا «انزان» «انسان» خوانند. که یا «کرم‌انسان» «کرمانشان» به همسایگی می‌رسد.

در پهنه این دشت گسترده ایل‌های «لر» زندگی می‌کرده‌اند و می‌کنند. این دشت «زاگرس» را در بردارد و زاگرس گهواره تمدن است. گواهی‌های فراوان از یافته‌های دامنه‌هایش گواه این گفتار است. یافته‌هایی از هزاره‌های پیش، سفالها، استروکها مفرغها، مسینه‌ها، نگارکندها و همه و همه نشان از دیرینگی زندگی در دامنه‌های زاگرس می‌دهد، زاگرس این رشته کوه گرامی ایل‌های لر را در دامنه‌های خود پذیرفته است. زلال چشمه سارهایش را و سرسبزی علفزارهایش و زیبایی گل‌بوته‌های در ما نگرش را به زنان و مردان پر تلاش «لر» ارمغان کرده است.

www.Bakhtiaries.com

## بختیاری

در میان این ایلها، ایل بختیاری در پوینه تاریخ جایگاه ویژه‌ای دارد. ایل‌ی که دست‌ان سیاستگر، برخی خاندانهایش را از دامنه‌های زاگرس بدیگر جای‌ها برده است. بدامنه‌های سهتو سبلان، در آذربایجان، بدامنه‌ها و دشت‌های هندوکش در خراسان بدشت‌های کرمان و حتی تا هندوستان و تا به جایهای ناخوامته‌ای که خرامت سیاستگران روزگارش بوده است.

## هنر و فرهنگ در بختیاری

خاندان بختیاری، دودمان‌های ریشه‌داری هستند که سالیان سال بر بام ایران گذر داشته‌اند و زندگی کرده‌اند. این دامن‌زاده‌های زاگرس مرکزی با سرد شدن هوا و فرار رسیدن زمستان همراه جویبارها از کوه‌ها فرود می‌آیند، جویبارها بهم می‌پیوندند و «خرسان»<sup>(۱)</sup> را

می‌سازند. خرمان شرقی و خرمان غربی «مارمره»<sup>(۱)</sup> و آب «بازقت»<sup>(۲)</sup> و آب «کوه‌رنگ»<sup>(۳)</sup> و همه و همه می‌روند تا «کارون» شوند و «اروند رود»، از خوزستان گرم می‌گذرند. «مال‌های»<sup>(۴)</sup> بختیاری نیز چونان همان جویبارها با یکدیگر گرد می‌آیند و ایل با صلابتی تمام و با ساختار استوارش، روی به دشت‌های گرم خوزستان در کوچ است، کوچراه نیز از صخره‌های بلند و سخت و رودهای پرخروش و پرخیزاب و برفاب می‌گذرد. اینجا به چند نماد فرهنگی و هنری اشاره می‌شود فرهنگ در بختیاری ریشه در تاریخ دارد و ساقهای کهن و شاخساری گشن و در این اندک مجال نمی‌توان همه آنها را برگرفت و برشمرد.

www.Bakhtiaries.com

## موسیقی و شعر

موسیقی در ایل بختیاری جایگاه و خاستگاه ارزشمندی دارد. بیانگر روح و روان مردمان است و سیله خیر است رسانه گروهی است. چوتان روزنامه خیر را بدیگران می‌رساند تا آنجا که صدای ساز «توشمال» دشتها و کوهها را در می‌نوردد، خبر را به دیگران می‌رساند، هر نغمه‌ای معنایی دارد، هر نواهی یک بار معنوی دارد. سوگ را، سور را، زمان کوچ را، درخواست کمک را، حضور غریبه‌ای یفماگر را.

نغمه‌های موسیقی بختیاری نغمه و دلکشند، بسیار عمیق و در بیان روحیات؛ باشکوه به بیان چگونگی حالات روانی می‌پردازند. مضامین شعری نیز بسیار نازک و ظریف و گویا هستند. ادبیات در بختیاری چونان دیگر ایل‌های ایرانی شفاهی بوده است و هیچگاه مدون نگردیده بلکه سینه به سینه به دیگران رسیده است. اگر چه در دهه‌های اخیر ادبیات «نوشته‌ای» اثرهای ارجدار و ارزشمندی را به جهانیان ارمغان کرده است. شعر جاتمایه زندگی ایل است اگر چه شاعری در ایل سمت و شغلی نیست، اما شعر حضوری فعال و چشمگیر در زندگی بختیاری دارد.

شعر و موسیقی در بختیاری از یکدیگر جدا نیستند دوشادوش همدیگرند، گرچه



نوازندگی در بختیاری بر عهده «توشمال» است. توشمالان این نوازندگان پرشور همیشه در سور و سوگ همراه ایلند. اگر نوای سازشان در سوی مهان است. از نغمه‌های شادی‌بخش و وجد آورشان در باشندگان آن انجمن شاد سماعی در می‌گیرد، چه توشمال خود همراه مردم است. اگر چه از نظر طبقات اجتماعی ایلی جایگاه پایین‌تری دارد اما او همراه است با ایل، همراه با همه پدیده‌ها و پیشامدهای ایل، او نیز جزئی از ایل است پس شادی ایل، شادی اوست و غم ایل، غم او و هم او بهترین کس است در بیان این غمها و شادیها، چه او از شادی ایل شاد شده است و به وجد آمده است و نوای شادی سر می‌دهد و نغمه‌های وجدآور می‌سازد و ایل نیز از این نغمه‌های وجدآور و شاد، شادتر می‌شود و در این تعامل ساز توشمال رسانه‌ای است میان دل توشمال و دل ایل و در این تعامل هر یک را دو صد چندان نصیب می‌شود.

و در روزگاران سوگ نیز همین تعامل برقرار است توشمال نیز خود را سوگواری می‌بیند و سوگواری توشمال را ساز به ایل می‌رساند، و توشمال از سوگواری ایل، متأثر است و حزن و اندوهش را ساز بیان می‌کند اندوهی که زیاست و اشک شوق و سوگ را به همراه دارد. در دیگر رویدادهای روزانه زندگی نیز موسیقی جایگاهی دارد، باز این توشمال است که آگهی کوچ را بر در دیوار که نه، برگوش جان مردمان ایل می‌رساند. و یا اینکه چوپان جوانی در فراق یار «شلیل» می‌خواند. یا مادری که به گیاهچینی رفته است در سوگ دلآوری از ایل بیت‌های سوگحماسی می‌خواند و آنگاه که «گاگریو» است، حدیث جگر سوز داغ عزیزی است که دیگر در میان ایل نیست و شعر و موسیقی دست در دست یکدیگر به بیان این جگرسوزها بر می‌خیزند.

موسیقی بختیاری در یک دستگاه بخصوص و محدود نیست، در همه دستگاهها و مایه‌های موسیقی ایرانی به تعریف و بیان رویدادها می‌پردازد، «شلیل»، «بیت»، «دی‌بلال»، «رقص مایه‌ها»، «سه‌پا»، «گمندی»، «چهار دستمال»، «ترکه بازی»، «سواربازی»، «هی‌چار».

در موسیقی بختیاری «مقام گردی» و تغییرات مقام بس استادانه و با مهارت انجام می‌شود از دستگاهی به دستگاهی دیگر می‌روند. «مرکب خوانی» از شیوه‌های معمول موسیقی بختیاری است. این مرکب‌خوانی بیشتر در زمان بختیاری بهنگام سوگ عزیزان از دست رفته شکوه و عظمت آهنگ‌های کلیسایی را دارند و با توجه به قدمت بیشتر این

مرکب خروانی زنان در بختیاری گمان آن برده می‌شود که کلیسا از این شیوه تأثیر پذیری داشته است. این نغمه‌های رسا و این شیوه‌های بدیع سالها از دست رویدادها و رخدادها تندرست نگهداشته شده‌اند و ورد زبان و زمزمه زنان گهواره بدوش و مردان دلیر و چابک بختیاری بوده‌اند زنان و مردانی که فروتن و بیدریغ و خرسند در پناه طبیعت و با طبیعت می‌زیند و فروتنانه و با بیدریفی فراوان به آنچه بدست می‌آید خرمندی می‌نمایند و تنها آرزویشان شادی و تندرستی کسان ایشان است آرزوی هر مرد و زن ایل اینست که دلشاد در جشن عزیزان ایل پایکوبند و دست افشانند و مجلس بیارایند.

www.Bakhtiaries.com

## مهمان و مهمانی

مهمانی در بختیاری فرهنگی والا و ارزشمندی را داراست. در بختیاری برامتی مهمان حبیب خدامست مهمانوازی از خصلت‌های انسانی بختیاریان است که بی‌ریا و بیدریغ هر آنچه دارند در پیش مهمان می‌گذارند و چه شادی و شادمانی‌ای خانواری را فرا می‌گیرد که مهمانی بر آنها فرود آید. بشادی و با چهره‌گشاده به پیشواز مهمان می‌روند «جلو می‌گیرند» و در «لامردون» در جایی بایسته و شایسته می‌نشانند و با مهر محبت با او به «گپ» می‌نشینند. در شگفت می‌شویم از این همه محبت و صفا و دانش در پذیرایی از اینهمه واژه‌های پرشور و پرمهر، در شگفت می‌شویم از وجودی که سخت بر ظواهر مادی زندگی بی‌اعتناست و با لباسی «دژده» و «شیره» این چنین ضیافتی شاهانه بر پا می‌دارد، این غنای فرهنگی، این بزرگواری و بزرگمنشی آنهاست.

این بزرگی را از طبیعت گرفته‌اند، از بلندای کوهها بدست آورده‌اند.

## نقشها

افزون بر شعر و موسیقی و ویژگیهایش، در ایلی بختیاری تمادهای فرهنگی بالنده در هر زمینه به چشم می خورد، یکی از نمادهای فرهنگی فرهنگ بختیاری نقش مایه هائی است که بدست بانوان هنرمند ایلی بر دستبافها یافته می شود.

جانمایه این نقشها همان اندیشه های ایلی است، باورهای مردمی است، احساس است. برآیند الهامات از طبیعت برآمده است، واکنش های رویدادهائی است که در ایلی رخ داده اند تمادهای فرهنگی ایلی است.

هنرمند ایلی در «زمان» می اندیشد، در همان «آن» می اندیشد، همان «آن» که اندیشه ای بذهن او می رسد. بر پهنه دستبافش ثبتش می کند. گاه هم می شود که همان «آن» کار ثبت بر دستباف انجام نمی گیرد. پس در ذهن صاف و پرتحرکش به امانت می سپارد تا روزی که گاه آن رسد برای همیشه بر سینه فرش، یا نمکدان یا خورجینی یا یا سرانگستان و تارو پود می بافتد و بیادگار وا می گذارد.

نقش های شکسته دستباف های بختیاری برای دل آشنایان و دل شناسان که هنر از دل برآمده را بخوبی می شناسند و ارج می نهند، در تمامی دنیا ارمغانی گرانبها و گرانقدر است، که بخوبی ارجش می نهند و گرامیش می دارند.

هم نقش ها و هم رنگها در دستباف های بختیاری به زیبایی تمام در کنار یکدیگر جای می گیرند، هماهنگی رنگها، پختگی آنها و شکوه و وقاری که به دستباف می بخشند ستایش هر رنگ شناسی را برمی انگیزد.

نقش باز رنگباز بختیاری در نقش و رنگ، و پردازش اندیشه و احساس، به خوبی و به نیکوئی در دنیا جلوه گر بها کرده است. از فرش های «بی بی یاف» که بگذریم «خرسک» و خورجین های ایلی نیز خود حکایت دلشدگی هنرمند بختیاری و شناخت و عرفان است و خرسندی و خودبستگی است. بر پای خود ایستادن است، چه پشم از گوسفند ایلی است و رنگها از گیاهان و درختان دامنه های پیرامون، و دستها نیز، دستان ماهر و اندیشه زلال و پاک

زنان ایل، آنچه از اینهمه سادگی و صداقت بدست می‌آید همانا آثار زیبایی از دستباف‌های بختیاری است. حال این دستباف یک «شیردنگ» باشد یا یک فرش زیرانداز بزرگ.

یکی دیگر از نمادهای فرهنگی که نقش مایه ویژه‌ای دارد، و درست‌تر اینکه خود یک نماد ویژه است، «بردشیر» است «بردشیر» یک گونه پیکره‌تراشی از سنگ است. سنگی که برگور سلحشوران و جوانان ایل می‌گذارند «بردشیر» نماد سلحشوری و جوانمردی و مردانگی و ایستادگی است. نماد مردان ایل است. نماد مردانگی ایل است.

پیکره‌تراشی ایلی، یا ابزارگرایی یا احساسی فراوان از سنگ‌های دامنه‌های زاگرس پیکره شیری را می‌تراشد، به زیبایی دیگر، شیری را از دل سنگ بیرون می‌کشد، شیری که فقط نشان نیرومندی است، نه درندگی، که نشان سلحشوری و مردانگی و جنگاوری است. به نشان آنکه، کسی که در زیر این شیر و برای همیشه خفته است، مردانه مردی بود جوانمرد که بودش در میان ایل برای زنان و مردان ایل مایه امید بود و اطمینان و برای دشمنان بیم و هراس و تشویش.

پیکر تراش ایلی، با همان ابزار اندک بر پیکر این شیر سنگی، حکایت عشق و جوانمردی و ایستادگی را با چند نقش مایه ساده بیان می‌کند. غزلواره‌هایی از سنگ، داستانی دلکش و غرورآفرین چونان شعری از شاهنامه حکیم توس بر پیکره این شیر سنگی بیادگار می‌گذارد. با این «بردشیر» بخومی می‌توان دریافت که چه کسی در زیر آن برای همیشه خفته است و این یادگار کیست. و چه شده است که این جوانمرد سلحشور اینک اینچنین در خواب ابدی است. نقش‌های «بردشیر» چونان نقش‌های دستبافها، سادگی بیان شده‌اند. به استادی تمام، فرمها ساده شده‌اند. و با چند حرکت قلم نقشی آفریده شده است. نقشی گویا و زیاندار که با صمیمیت تمام و با احساسی نرم و نازک بر دل سنگ با بیننده ارتباط برقرار می‌کند.

این نقشها، نقش‌های ساده شده و برگزیده از حیوانات ایل از جمله اسب و بز و کل و یازن و جنگ‌افراز و درخت و ستاره و ..... هستند که نماد و بیانگر روح سلحشوری و جوانمردی و عشق و ایمان و افتخارآفرینی و غرور بجای مردمان فرهنگ مدار ایل است. بویژه مروری بر آئین باستانی مهرپرستی میترائیسم و تراشیدن نماد خورشید و ماه بر شیر سنگی که خود فصل جداگانه‌ای است و پژوهش بیکرانی رامی طلبد که پلی بزند از روزگاران باستانی بختیاری تا به امروز.

www.Bakhtiaries.com

## قصه و چیستان

دیگر از نمادهای با ارزش فرهنگی، فرهنگ بختیاری قصه‌ها و چیستانها و زیانزدها است. اگر چه گفتگوهای روزمره مردمان بختیاری به خودی خود ادبیات، آنهم ادبیات پخته است. گفتگوهای روزمره در میانه مردم ایل بیشتر رندانه برگزار می‌شوند. در مجلس‌های بختیاری حکیمانه و با فلسفه گفت و شنود می‌شود. با اندک واژه‌ها جمله ساخته می‌شود و با اندک جمله‌ها بیان منظور می‌گردد. بس موجز و حکیمانه و با شکوه بسیار لذت‌بخش و شنیدنی. از یک احوالپرسی ساده روزانه تا مراسم مهمی چون آشتی‌کنان، یا خواستگاری، تصمیم‌گیری‌های مهم دیگر که در گروه و گفتار گروهی به گفت و شنود پرداخته می‌شود.

مردان و زنان بختیاری در گفتارشان با اطمینان و پخته سخن می‌گویند. گاه یک بیت شعر چاشنی جمله می‌شود، یک زبانزد (ضرب‌المثل) معنی را تکمیل می‌کند. یا ذکر مثالی جای تاریکی برای گفتار باقی نمی‌گذارد. شنونده نیز ادیبانه جواب می‌گوید. او نیز شعرشناس است با اصطلاحات بیگانه نیست، با ذکر مثال جواب می‌گوید در هر انجمن گفت و شنود، حرمت کسان نگهداشته می‌شود و با احترام سخن گفته می‌شود. هرکس بدرجه‌ای از احترام برخوردار است. پیران و ریش سفیدان و تجربه‌داران با صمیمیت و صداقت و هشیاری برای دیگران سخن می‌گویند و رهنمود می‌دهند. رهنمودهایی سخت استادانه. که جوانان را مغرور نکند تا بر آنها برخوردی پیدا شود، بلکه آنان را شیفته کند تا فروتنانه بر سخن بزرگان ایل گوش فرا دهند و بکار بندند.

آنگاه که گفتار روزانه تا بدان پایه ارزشمند و ادیبانه و خردمند است قصه‌ها و چیستانها نیز سخت نغز و نیکو پندآموز و روشنگرند.

قصه حد و مرزی ندارد، آدم‌های قصه، همه جور آدمی هستند. از جن و پری تا «کنار فروش» دوره‌گردی که هر از گاهی به «مال» می‌آید و سوزن و نخ و آینه و چیت و چلووار می‌آورد، اما هر یک در جایگاهی بهنجار جای دارند، گفتارشان با حکمت است و رفتارشان نیز. فروبگاه که می‌شود و آتش هر چاله، جلوی چادر زیانه می‌کشد و بوی خوش سوختن

چوب کنار همراه نسیم می‌شود قصه‌گوی طایفه با قصای دیگران را بدنبال خیال می‌برد. قصه‌گو، قصه می‌گوید، و دیگران آدم‌های قصه را در خیال همراهند، تا رسیدن به پایان قصه. سکوت و شب و ستاره و ماه و نسیم و کوه‌سارها و دامنه‌ها و در این حال و هوا، مردان و زنان، آدم‌های قصه را دنبال می‌کنند.

آدم‌های قصه، سلطان، شاه، دختران پادشاه، پیا پشم فروش کهزاد، ماهرخ، آلازنگی، دالو حیل‌گر، همه و همه در خیال مردمان اهل شناخته شده و شناسا هستند.

قصه‌گو در میان یک افسانه قدیمی شعری هم جاشنی می‌کند. شعری از شاهنامه، از نظامی، ... گاه می‌شود شعری که خودش با یک شاعری ایلی گفته است، گاه می‌شود که در میان آن افسانه که از روزگاران بس دور گذشته است، شعری بیان می‌شود که نمادهای زندگی امروزی را داشته باشد. قطار، سیگار، هواپیما، تفنگ.

موسیقی و شعر و قصه نیز چون نقش جلوه‌های هنر بیان می‌شوند، گاه می‌شود که قالب و چهارچوب را می‌شکنند و هر جا که نیاز باشد از آن بیرون می‌زنند. شعر و موسیقی برای زندگی است، اگر چه بهر حال رعایت تعادل نیز می‌شود. چه تعامل است. از دو سو باید رفت و برگشت داشته باشد.

شیانگه پرستاره و مهتابی ایلی، فضائی روئانی و دلانگیز است. سالخورده‌گان ایلی، سخنگویان شیرین‌زبان و شیرین‌گفتار روزگاران باستانند و جوانان شسته شیدند که در هر جمله حکمتی و پندی بگوش جان می‌شوند.

«چینه چینه»، هیستان است. در میان جوانان میدان ذوق آزمائی و سنجش دانائی است و کلامی و یادگیری، که گاه باشد پیران نیز به این میدان می‌آیند و در این آزمون‌های دلانگیز با شوق و ذوق شرکت می‌کنند. با بیان هیستانی دیگران را به آزمون می‌کشند و خود نیز به هیستانی به آزمون کشیده می‌شوند، در این کشاکش اندیشه و ذوق، دیگران را آموزش است تا آموخته‌های یاد ماندنی فراگیرند.

هیستانها مفهومی را بیان می‌کنند هر آنچه در زندگی هست، در هیستان هم هست و گاه هم که فراتر از ایده‌ها و شنیده‌های ایلی است، اینجا است که زمانی که چنین هیستانی در انجمن گفته می‌شود تنشی در انجمن می‌افتد تکاپویی در انجمن در می‌گیرد و تلاش اندیشه در پی یافتن جواب ...

چیستان اگر چه در هنگام بیکاری و شبها مردمان ایل را سرگرم نیز می‌کند اما برای سرگرمی نیست، تمرین و ممارست است برای ذوق آزمائی و پرورش اندیشه پروراندن قیزه‌هوشی و شکوفا کردن استعدادهای نهفته است.

چنانچه در پیش گفته شد گفتارهای روزانه مردمان بختیاری شعرگونه و حکیمانه است. در گفتار، زیانزدهای شیرین و نغز جایگاهی دارد. بیان یک زیانزدکار دو صد گفتار می‌کند و اثرگذاری آن تیز فزوتر است.

زیانزدها نیز سینه به سینه از نسلی به نسلی دیگر رسیده‌اند و گاه می‌شود که جمله‌ای از یک گوینده گمنام، زیانزدی، نامی می‌شود و سالها بر زبان گویندگان، روان می‌گردد.

www.Bakhtiaries.com

## شعرخوانی

چنانچه گفته شد شعر و ادبیات شفاهی جایگاه گسترده‌ای را در اندرون دل‌های مردان و زنان بختیاری دارا است تا آنجا که گذشته از کاربرد شعر در گفتگوهای روزانه زندگی، نشست‌های ویژه‌ای برای شعرخوانی برگزار می‌گردد.

از آن میان شاهنامه خوانی و خسرو و شیرین، و دیگر شاعران حکیم و خردمندان، گروهی دلشدگان بگرد پیری دانا انجمن می‌کنند. پیر دانا با دلی همه ارادت و سری پرشور از عشق به حکیم فرزانه توس بخشی از داستانی از شاهنامه را با نام بزبان پاک، با صدائی رسا و بیانی گویا بیان می‌کند. جمع مردان و گاه زنان دلشده بختیاری همه تن گوش، می‌شوند. و چشم از زبان گویای شاهنامه خوان بر نمی‌ندارتند.

گاه می‌شود که از سر شور و شوق تا پاسی از نیمه شب و یا سیده صبح داتای پیر شاهنامه خوان داستانی از شاهنامه را می‌گوید و نه خود و نه کس دیگری گذشت زمان را حس نمی‌کند.....

بیان شاهنامه خوان آنقدر شیوا است، که شنونده را شیدا می‌کند و بیخود، واکنش شنوندگان هر یک به میزان درک و احساسات دیدنی است.....

دل شدگان عاشق پهلوانی و جوانمردی ما همپای شاهنامه قهرمانان را همراه است و در

رزم و بزم آنها را همراهی می‌کند. هر چه کشش پیر دانا در بیان، اشعار بیشتر، همراهیها هم فراوانتر خواهد بود. شده است که در مجلس شاهنامه خوانی، شتون‌دگان بی‌اختیار فرش زیر پای خویش را به سر ناخن و انگشت پاره کرده‌اند و گاه شور جنگ و زور آزمائی را در میدانها برای آنان مرور می‌کند.

بجز از چکامه‌های حکیم فرزانه توس، چامه‌های حکیم فرزانه گنجه، نیز در نشست‌های بختیاری خوانده می‌شوند و این جا نیز با قهرمان خمه نظامی همدلیها می‌شود. با خسرو، با شیرین، با فرهاد، با لیلی، با مجنون، با همگی همدلی می‌شود و در وادی خیال پا پبای آنها رهسپارند تا رسیدن به حقیقت پر حکمت و راز و رمز حکیم گنجه.

## کوتاه سخن

سر آن نیست تا مردم‌نگاری شود، یا به گوشه گوشه‌های فرهنگ ایلها و خاندان‌های بختیاری و دیگر خاندان‌های کوچرو و کوچنشین پرداخته شود، بل، سر آن بود تا از فرهنگ این همه کلامی برگرفته شود. فرهنگی که فرهنگ ارزشها است فرهنگ ارزشی است. به ارجمندی و ارزشمندی اندیشه می‌شود، و اندیشه‌های ارزشمند گرامی داشته می‌شود.

زندگی با چنین فرهنگ و اندیشه‌ای بس گرامی و ارجلو است و پستدیده. طبیعت بدور از هرگونه آلودگیها است. و اگر آلودگی‌ای در طبیعت پیدا شود بدست انسانهایی است که اندیشه‌شان با اندیشه‌های صنعتی و استعماری آلوده شده است. و اینها، هم زندگی خویش را آلوده می‌کنند، و هم طبیعت پیرامون خویش را نگرش خسروی عزیز این قائد بختیاری، شاعر امروز این سامان بر این گنجینه‌های ماندگار است که اگر این عزیز پژوهشگر آنها را در کتابهایش برشته نوشتاری در نمی‌آورد با مرگ آخرین سلاله پیرمردان و پیرزنان ایل به فراموشی می‌رفت.

این چنین مردمان که در زمان ما فراوان شده‌اند. و هر روز با تبلیغات آلوده که بیاری رسانه‌های گروهی فراگیر اندیشه‌های کژ و نادرست را، بمیان مردمان، از هر گروه و نژاد می‌برند و آنان را از اندیشه‌ها و فرهنگ نغز و پالوده‌شان بدور می‌کنند، و هر روز گروه گروه



مردمان از خود و اندیشه‌های خدی و پاکشان، بدور افتاده، در ژرفنای سیاه و کدر این چنین اندیشه و اندیشیدن‌ها می‌افتند. و زمانی بخود می‌آیند که دیگر راهی برای نجات نیست و برخی آنچنان از خود بیگانه شده‌اند که باورهای پاک خود را فراموش کرده‌اند، و باورهای تلفیقی و تزییقی را، درست و به حق دانسته، بر درستی و حقیقت باورهاشان پایداری نیز می‌کنند. دارندگان این چنین باورها در میان مردمی که در ظاهر می‌بایست تا اندیشه‌های روشن و پاک داشته باشند، رخنه کرده‌اند. و این بیماری کشنده نیز در میان آن گروه که می‌بایست روشن‌اندیش باشند، افتاده، گروه‌آنان را بیمار کرده است. و شگفتا که این بیماری، بیماری واگیرداری است و بزودی به دیگر کسان واگیر کرده، اندیشه‌های فراوانی را بیمار کرده است و می‌کند.

تا آنجا که این بیماری به مردمان کوچرو و کوچ‌نشین نیز رسیده است. و تا آنجا پیش رفته است که به بدنه ساختار ایل‌ها رخنه کرده است. دیگرگونی‌های گوناگونی هم که بویژه در سده اخیر در دنیا رخ داده است. و صنعت و سیامت ماشینی شدند، جنگ‌افروز و به جنگ مردمان و فرهنگ‌هایشان هر روز جنگی تازه براه می‌اندازند تا منافع مادی خود را بیشتر و بیشتر کنند و برای رسیدن به این هدفها، هر روز چاره‌ها و ترفندهای تازه‌ای برای شکستن فرهنگها و بدور کردن مردمان از فرهنگ‌های ریشه‌دارشان، بکار می‌برند.

چه گروه مردمان خودکفا و خوداتکاء، بازار مصرف نخواهند بود و تولیدات انبوه، بازارهای مصرف انبوه نیز می‌خواهد.

شکستن خودبیاوری، شکستن خوداتکائی است، شکستن خوداتکائی بازکردن بازار مصرف است و آن هنگام که جامعه مصرفی شد و مصرف‌گرا، هنگامه‌ای است که جامعه را گروه‌گروه به نابودی می‌کشد. نابودی همه چیز و همه کس و عشایر هم ناگزیر از گزند این نابسامانیها، در امان نمی‌مانند. این طوفان فرهنگی و گردبادهای ویرانگری روی به هر جا که نهادند ویران می‌کنند. حاصل طوفان غرقاب است و ویرانی.

موج این طوفان و تهاجم به عشایر کشور ما نیز رسیده است. بر بدنه عشیره‌ها و ساختار خاندان‌های چادرنشین رخنه کرده است.<sup>(۱)</sup>

۱ - از نخستین این رخنه‌ها، رخنه انگلیس در سرزمین بختیاری است به هنگام بدست آوردن امتیاز «نفت» و پیش از

شیوه‌های زندگی نیز، دیگرگون گردیده است. بنیادهای اقتصادی دیگرگون شده است. دیگرگونی‌های اجتماعی نیز، دلبستگی‌های تازه‌ای را بوجود آورده است. دلبستگی‌های پیشین کم توان شده‌اند، مبنای ارزشی دچار دگرگونی شده است. دامن معصوم کوهستان را جوانان رها می‌کنند و با جاذبه‌های دروغین شهرها این بار کوچ خود را نه بسوی دامنه‌های سرمبز و با نشاط که بسوی شهرهای پر دود و دم بر می‌گردانند تا در آغوش دل‌سردیها و نامهربانیها سقوطی نابهنجار داشته باشند.

یا این همه باز دیر هنگام نیست، می‌توان با اندیشه‌های خردمندانه و درست، آنهمه ارزش‌های فرهنگی را که سالیان سال بیادگار مانده است نگاه داشت، کافی است تا جای و جایگاه گذشته و حال شناخته شود. تا راه‌های چاره را بتوان شناخت.

دلسوزی و درست‌اندیشی چاره کار است. همت و کارسازی دست‌اندرکاران نیز نیاز است. فرهنگ غنی و انسانی، میراث فرهنگی نیاکان ما است. بر یکایک دست‌اندرکاران و دانایان واجب و لازم است تا هر آنچه می‌بایست بکوشند، بکوشند تا میراث گذشتگان که امانت است، آنهم امانتی بسیار گرانبها و ارزشمند، نابود نشود، و بر امانت‌داران است تا امانت را درست به دیگران، به آیندگان با امانت بپارند که امانت‌داری صفت انبیاء است. امانت آئین خدامردان است.

اینک که سخن از بختیاری به میان آمد، شعری کوتاه با گویش بختیاری و برگردان این شعر، بزبانی که همه بدان گفتگو می‌کنیم، به شعر دوستان و شاعران پیشکش می‌شود. شعری که شاعرش استادی نداشته و از حشر و زوائد چیزی نمی‌داند ولی عارفانه سروده و به سینه‌های مردان و زنان ایل سپرده است.

از درگاه یکتا سازنده و آفریننده بزرگ جهان هستی درخواست می‌کنیم تا عشایر ما چونان گذشته‌های تابناکشان، همواره سربلند و سرفراز و توانا در نگهداشت فرهنگ‌های ریشه‌دار و خردمندانه و خداجویانه‌شان توانا باشند.

روزبه خسروی شهرکردی

شاگرد کوچکی از مهندسان و معماران معاصر

اردیبهشت ۱۳۷۶

## اندکا

www.Bakhtiaries.com

اندکا<sup>(۱)</sup> مدوم<sup>(۲)</sup> بهار نم‌نم یارون  
 کوجه<sup>(۳)</sup> رهن گودرز یون شراک سوارون  
 اندکا مدوم بهار چشمه بن جاز  
 دست ماری زنا<sup>(۴)</sup> اوستا تفنگ‌ساز  
 دست ماری زنا تفنگ‌سازی  
 مون<sup>(۵)</sup> یور پنج تیر بخورد دروید بیازی  
 اندکا ای بهارانت مدام  
 ای مدامت بهار یا باران  
 خود کجا رفته‌اند  
 همچو گودرز یانت تکسواران  
 اندکا ای بهارانت مدام  
 چشمه‌ات پای جازها جاری است  
 اوستاد تفنگ‌سازت را  
 خود بدست جفاش ماری زند  
 خود بدست جفات ماری زند  
 این چنین تا تفنگ می‌سازی  
 مادیان پنج تیر سخت بخورد  
 از پا نیفتاد، آمدست در بازی

۱- اندیکا یکی از بخشهای شرقی مسجد سلیمان می‌باشد.

۲- همواره

۳- کجا رفتند

۴- بزند

۵- مادیان بود

## ضرب المثل‌های بختیاری در آئینه فرهنگ و پویائی ایل

تحقیق و گردآوری: عباس قبری بختیاری

ای که روزی همه خلق ز انبار تو نه  
آسمونا و زمین کرده کردار تونه  
نی همه نقش و نگاری که بینه دنیا بد  
همه از پرتویک جلوه دیدار تونه  
افتوونی همه نوری که اتاره به زمین  
مختصر ذره‌ای از تابش رخسار تونه  
تی همه آژکه به دریا چونوهی موج از نه  
چکه‌ای از گزم آویر گهریار تونه  
عاقلون هر چه گنین فکر و ایالن به خوئون  
اشبیه کردنه پای، جمله ز افکار تونه<sup>(۱)</sup>

ایل بزرگ بختیاری، به دلیل داشتن ویژگیهای خاص فرهنگی، تاریخی، سیاسی و اجتماعی خود از دیر باز مورد توجه محققان داخلی و خارجی بوده و هست. با همه توجه و عنایتی که در خصوص تاریخ‌نویسی و شرح وقایع اجتماعی و سیاسی به این ایل شده، در برخی از گونه‌های فرهنگی، گنجینه‌های ارزشمندی موجود است که هنوز سنگینی گرد و غبار فراموشی را بر دوش خود احساس می‌کنند. زندگی اجتماعی و شرایط خاص اقلیمی، طبیعت زیبا، رودها، چشمه سارها، کوهها، دشت‌ها، همه و همه ترنم دلنشین حرکت، پویایی و جنبش را در این ایل آفریده است. «خاک بختیاری» به عنوان سرزمین اجدادی و به دور از تقسیمات استانی کشور مورد عنایت و برقرار کننده پیوندهای عاطفی و معنوی ساکنان این دیار می‌باشد. بخش‌هایی از استانهای خوزستان، لرستان، چهارمحال و بختیاری و اصفهان منطقه کوچ و حشر و نشر ایل

است. هر کوه و تپه، وارگه<sup>(۱)</sup> یادآور خاطرات تلخ و شیرینشان می‌باشد.

همین عوامل فرهنگی غنی و هنری بالنده بر ایشان به یادگار گذاشته است. شعرها، قصه‌ها و متل‌ها به حکایتها، باورها، زیانزدها و مثلها و دیگر گونه‌های ادبی آنها از غنای تاریخی نام وطن، ایران عزیز، سخن می‌گوید. کشف آثار حیات پیشینیان در مناطق عشایری زاگرس میانی گویای این قدمت و دیرینه سنگی است.

از میان گونه‌های متنوع ادبی مفید و مؤثر بختیارها به ضرب‌المثلها، می‌پردازیم تا با اشاره‌ای هر چند موجز قطره‌ای از دریا را بیان کرده باشیم.

مثل همان گونه که در قرآن مجید آمده، سخنی است مفید برای تعقل و اندیشه مردم: **الْف) تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ** و این امثال را برای مردم بیان می‌کنیم باشد که اهل عقل و فکرت شوند.

(سورة حشر - ۲۱)

ب) **و تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ** و ما این مثلها را بیان می‌کنیم تا حقایق برای مردم روشن شود و بجز مردم دانشمند کسی در آن تعقل نخواهد کرد.

(سورة عنكبوت - ۴۳)

در فرهنگ هر ملت و قومی، سخنان کوتاه، پر معنا، جذاب، مشهور، آموزنده و آهنگین هستند که در پوششی خردمندانه برای هشدار، اثبات سخن و مقاصد دیگر به کار می‌روند. بین بختیارها نیز ضرب‌المثلها با همین ویژگی، بخش وسیعی از گفتار روزمره زن، مرد، پیر و جوان ایل را به خود اختصاص داده است. گوینده یا گویندگان آغازین این سخنان ناشناخته‌اند، اما قریحه خدادادی، ذهن و هوش سرشار این مردم خالق جالبترین جمله‌های ماندگار گشته است.

عوامل اجتماعی، تاریخی، فرهنگی و اقتصادی در پیدایش این ضرب‌المثلها بسیار مؤثرند. با مطالعه آثار بر جای مانده گذشتگان خردورز زمان بویژه «ارداویر افنامه و درخت آسوریک» و آثار دانشمندان، شعرا و نویسندگان پس از اسلام می‌توان مدعی بود که این

شواهد و نمونه‌ها بیانگر این است که «گوش بختیاری» یکی از گونه‌های پارسی پهلوی است که تا حدودی دست نخورده‌تر از دیگر لهجه‌ها الفاظ و واژه‌هایی را هنوز در خود حفظ کرده است، که در شعرها و ضرب‌المثل‌های بختیاری بخوبی نمایان است:

به این نمونه‌ها توجه فرمایید:

۱ - انگشت: در پهلوی انگوست<sup>(۱)</sup> (angost) گفته می‌شد و در گوش بختیارها هنوز

به همین شکل بیان می‌شود:

- انگست پالیوه‌نه که بگری همه چی اگو.

angoste palivene ke begeri hame cinego.

(انگست پای دیوانه را که بگیری همه چیز می‌گوید)<sup>(۲)</sup> یا:

hangost betis kerdl. - انگشت به تیس، کرد.

(انگشت به چشمش، گرد)<sup>(۳)</sup>

۲ - ابر: در اوستایی اَوْرَ (avra) در ریشه سانسکریت به معنای آب برامت<sup>(۴)</sup>

ضرب‌المثل:

- باد رَه جُستِ اُورا، اُوِاوی، باد نوی.

Ibad rah joste pavr, pavr vey, bad narey.

(باد به جستجوی ابر رفت، ابر آمد، باد نیامد.)<sup>(۵)</sup>

۳ - پُشت: در درخت آسوریک آمده (که نان و پست و پنیر (و) هرگونه روغن

خوردی)<sup>(۶)</sup>

در گوش بختیاری گذشته از آرد شده چیزی و خُرد شدن، ترکیبی است از مغز بادام،

۱- رخسار صبیح: میرجلال‌الدین کزازی، ص ۳۶۹

۲ - یعنی وقتی رنگ افراد ساده‌لوح را بدست‌آوری به همه اسرار خود اعتراف می‌کنند و می‌توان به راز درونشان پی برد.

۳ - زمانی به کار می‌رود که بگویند: قلاتی را رو در رو کرد و دروغ وی را ثابت کرد.

۴ - رخسار صبیح: میرجلال‌الدین کزازی، ص ۴۱۱

۵ - زمانی که به کار می‌روند که فردی بدنیال شخص یا کاری برود و دیر کند.

۶ - درخت آسوریک: دکتر ماهیار نوایی، ص ۶۹

گردو، گندم بوداده و ... که به صورت آرد در آمده و با قدری روغن مصرف می نمایند.  
ضرب المثل:

- یکی پست اکبنی، بس گودن چی خوری، گو: حالا هیچی.

yeki pest ekabni , bes goden ci xoni , go: hala hici.

(فردی پست می خورد، به او گفتند: چه می خوری؟ گفت: حالا هیچی)<sup>(۱)</sup>

۴- نمونه هایی چون:

خستگی (xastak)<sup>(۲)</sup> به معنای استخوان (بصورت هسته)، سُرُو (srug) به معنای شاخ، خُشک (hosk)<sup>(۳)</sup> یعنی خشک، بیوگ (bayug)<sup>(۵)</sup> یعنی عروس (بصورت بهیگ): (bahig) دار (dar)<sup>(۶)</sup> یعنی درخت، بُرگ (borg)<sup>(۷)</sup> یعنی ابرو، مزگ یا مزغ<sup>(۸)</sup> (mazg) در پهلوی و دری کهن یعنی مغز، از نمونه های متنوعی است که از میان واژگان فراوان بدان اشاره شد و امروز در گویش بختیاری متداول است.

۵- در گویش بختیاری پَل (Pal) به معنای موهای اطراف سراسر است، مثل بختیاری:

- پَل بُریدن حَدّ داره، چنو بُوَر که مینانه واداره

- موی بریدن اندازه دارد، آنقدر بیر (کوتاه کن) که مینا (چارقد) را نگاه دارد.<sup>(۹)</sup>

pal boriden had dare , conov bevör ke meynane vadare.

در شعر معاصر گویشی بختیاری سروده آقایان داراب رئیسی و عبدالعلی خسروی

الف - پالان تا اواندی وُزمن ری یهوکِی روزِ روشنانِ شو ایگرد<sup>(۱۰)</sup>

palane ta evandi vor menè Ri Yahavki ruze rusnane saw eik erd.

۱- در هنگام خوردن آرد شده چیزی، نمی توان صحبت کرد.

۲- سبک شناسی، بهار: ج ۱ ص ۲۱۲

۳- درخت آسوریک، ماهیارنوبی صص ۷۳-۷۲ و داورافنامه، ژله آموزگار ص ۴۸ (۴۸)

۴- درخت آسوزیک، ماهیارنوبی ص ۹۲ ۵- فرهنگ فارسی، محمد معین، ج ۱ ص ۶۲۵

۶- درخت آسوریک، ماهیارنوبی ص ۱۰۳

۷- همان، ص ۷۳، سرشان به ما سگ ماند پروگیشان ماند به مردمان

۸- رخسار صبح: سیر جلال الدین کزازی ص ۴۱۵ ۹- در هر کاری اندازه نگهدار.

۱۰- گلپانگ بختیاری، داراب رئیسی، ص ۷۵

گیسوان را تا در چهره می‌ریخت، ناگهان روز روشن مرا به شب مبدل می‌کرد.

pale oerisemivasbimeneris manimahbide ftao kerde.

یا: پل اوریشمی و من بی منته ریس منی مه بیده افتو کرده نیمس

pale oerisemivasbimeneris manimahbide ftao kerde nimes.

گیسوان ابریشمی بر چهره‌اش افشان شده بود پنداری ماه است که آفتاب آنرا به دو نیمه

قسمت کرده است.

بر پله پیرزنان ره مزن شرم بنار از پله پیرزن<sup>(۱)</sup>

استاد ارجمند دکتر برات زنجانی در توضیح کلمه (پله) آن، مخفف وسیله و کنایه از موی سپید دانسته‌اند که با این قرینه می‌توان آن را به فتح (پ)، پله خواند و موی اطراف سردانست که استاد آن را به کسر خوانده است.

به هر حال بر اساس فرموده امام علی (ع): «كُلُّ عِلْمٍ لَيْسَ فِي الْقِرِّ طَائِسٌ ضَاعٌ»<sup>(۲)</sup> (یعنی هر علمی که بر کاغذ نیاید ضایع می‌شود) بیم آن می‌رود که با گذشت فصلها و هجرت عشایر به شهرها و ضرورت آموختن و استفاده از زبان معیار این گنجینه‌های ارزشمند در گویش‌ها و لهجه‌ها همراه با پیکر مردان و زنان عشایر به خاک فراموشی سپرده شوند و روزی بیاید که بخش بزرگی از فرهنگ، باورها و واژگان اصیل ایران زمین را از دست دهیم و آنگاه جبران مافات غیر ممکن یا دشوار خواهد بود.

رهبر خردمند و فرزانه ما می‌فرمایند: «بزرگترین بلا برای یک ملت این است که بخشهایی از فرهنگ و تمدن خودش به مرور زمان از حافظه‌اش پاک شود و اصلاً آن را به یاد نداشته باشد.»

میزان نفوذ و عظمت هر گویشی را می‌توان با نوع تفکر مردم آن ایل و طایفه دربارهٔ امثال و حکمشان محک زد.

بنابه فرموده استاد احمد بهمنیار: «هر مثلی از امثال یک نمونه عالی از فکر و قریحهٔ ادبی یک ملت است»<sup>(۳)</sup>.

گاهی تاثیر یک عبارت کوتاه مثل یا کنایه در بین بختیارها چنان زیاد است که با چندین

۱ - احوال و آثار و شرح مخزن الاسرار نظامی گنجوی، دکتر برات زنجانی ص ۳۱۸

۲ - امثال و حکم، دهخدا، ج ۳ ص ۱۲۲۸

۳ - داستان نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، به کوشش فریدون بهمنیار ص: ۱۱



سخنرانی و موعظه قابل مقایسه نیست. ساختار ضرب‌المثل‌های بختیاری در یک نگرش نه چندان عمیق - به زعم ما - این چنین است: ضرب‌المثلها، زیانزدها و کتایه‌های مشهور بختیاری دو دسته‌اند یا منظوم می‌باشند و یا منثور:

امثال منظوم گاهی از هجاهای مساوی برخوردارند و در بیشتر مواقع فقط آهنگین هستند و گاه تفاوت هجایی در برخی مصراعها به چند هجا می‌رسد. برای نمونه:

۱- مال دُوا خَوَرِ نَداره مال بهیگت شنجق وراره

Imale dova xavarnedare male bahig monjoq vorare.

(در خانواده داماد خیری نیست (خیری ندارد) خانواده عروس منجوق می‌دوزند.)<sup>(۱)</sup>

۲- کس نی که به ای معما بخند، سی دسش اشکسته پسه ابندن

kasnikebe ei moamma bexande = sey dastes eskane pase ebandel.

(کسی نیست که به این معما بخندد - سگ دستش شکسته، پایش را می‌بندد.)<sup>(۲)</sup>

در امثال منظوم گاهی قافیه نیز رعایت شده و گاهی نیز فقط آهنگ سماعی آن رعایت شده یا در اصطلاح در حرف روی با هم اختلاف دارند<sup>(۳)</sup>. همچون:

۱- بچل زهن به بازی بُوویل زهن به قاضی

bacal rahn be bazi , bavoyal rahn be qazil.

(بچه‌ها با هم به بازی رفتند و پدرها به محکمه قضاوت)<sup>(۴)</sup>.

۲- موذوتونه زئم تودوخاله کس اگسرده چاله به چاله

modutone zanom to du xale, Xos egarde cale be cael.

۱ - رفتی شخص از انجام کاری اظهار بی‌اطلاعی کند.

۲ - در خصوص این که کاری بی‌ارتباط با موضوع اصلی است و نتیجه‌ای ندارد.

۳ - آخرین حرف اصلی قافیه را روی گویند. این عیب را اکناد می‌گویند.

۴ - بچه‌ها در عالم کودکانه خود صادقانه با هم ارتباط دارند و بدون توجه به کار بزرگترها یا همدیگر دوست هستند.

(من دوع تو را می‌زنم (مشک تو را تکان می‌دهم) تو دوع خائنه، خودش منزل به منزل می‌گردد)<sup>(۱)</sup>.  
www.Bakhtiaries.com

۳- خشک چرچر سیمه گروه کنه تر      نیر اغزغرو گوشه کنه کسر

Imasge corcoru pasome kone tar, mire qorqoru gusome kone karl.

(مشک سوراخ کرم را خیس می‌کند، شوهر بهانه گیر گوشم را کمر می‌کند)<sup>(۲)</sup>  
در امثال منظوم نیز گاهی یک مصراع بدون داشتن مفهوم یا معنایی منطقی فقط آهنگ مصراع دیگر را که هدف اصلی گوینده است، بعهدده می‌گیرد.

۱۷- آلا شرگو شتری      خولی نه بردن وانگری

ala sorge sotori , havline borden Va kori.

- (خدا را منباس، شتری! الاغ را با گزّه بردند!)<sup>(۳)</sup>

۲- جوئم تش جوئم دی      برار عزیزه نه چنلشی

junom tas, Junomdi, berar azize na cand si.

- (جانم آتش، جانم دود، برادر عزیز است نه به قدر ازدواج (زناشویی)<sup>(۴)</sup>)

ضرب المثل‌های شور خود به دو شیوه‌اند:

الف) گاهی هیچ آهنگی ندارند و فقط به علت استفاده فراوان در بین مردم «مثل» شده‌اند. آن هم به دلیل داشتن بار اخلاقی یا تاریخی و نکات آموزنده دیگر:  
۱- جو دژ به جو کال نی‌رسه:

jodaz be jo kal nirase.

(جو دزد به جوکار نمی‌رسد)<sup>(۵)</sup>

۲- سرونه همه دونن گپ و کچه اخوکه و نیسون ورتنگ.

۱- صاحب کار خود بیکار بنشیند و دیگران کار بکنند.

۲- در بهانه گیری و فر زدن المراد

۳- همه چیز از دست رفته است.

۴- از زبان دختران درباره توجه آنها به ازدواج.

۵- اصل هر چیز بر فر و با آرزوی تر است.

sorune hame dunen gopokace exoko vanisun vor yak.

مرثیه (نوحه خوانی) را همه می‌دانند نوا و صدا (لپ و چانه) می‌خواهد که آنها را نظم و ترتیب دهی<sup>(۱)</sup>

ب) ضرب‌المثلها و کنایه‌های آهنگین نشور: بخش وسیعی از ضرب‌المثلهای بختیاری را شامل می‌شود. و این یک قریحه الهی است که در بین عشایر ایران وجود دارد و از موسیقی طبیعت و صدای دلنشین رودها، پرندگان، صدای گله و گوسفندان و ... نشأت گرفته است. به چند نمونه بنگریم:

۱- کاکا سیا، روزس ایا. kaka siya. ruzes eya.

ای سیه چرده! روزش فرا می‌رسد.<sup>(۲)</sup>

۲- کانداشت به چی داشت. kanedast ya cidast.

- (آقای فقیر و بیچاره، صاحب چیزی شد (چیزی داشت)<sup>(۳)</sup>)

۳- نه گپ مال بائی، نه کچیر قافله.

nagapemal boy nakocire qafele.

- (نه بزرگ خانواده باشی، نه خُرد قافله (کاروان)<sup>(۴)</sup>).

□ مضمون و محتوای ضرب‌المثلها و کنایه‌های بختیاری:

هر قوم و ملتی دارای سخنان عالی، مفید، خوب و مؤثر هست و در کنار آن سخنانی رکیک و زشت. گاهی با مفاهیمی که در نهایت هشدار دهنده و بیدارگر، هستند. رعایت اصول اخلاقی مانع از درج این گفته‌ها می‌شود اما همچون دیگر مباحث ادبی کشورمان مفاهیمی عالی و معنوی چون: ایمان، دینداری، صداقت، مهمان‌نوازی، قدرشناسی، شجاعت، بلند طبیعت، دوراندیشی و ... در آن نمایان است:

الف) درباره خداپرستی، دینداری، اسلام و قرآن و ...:

۱- خدا مهنه و ملکیس xoda mahne vo molkes.

۱ - برای هر کار آگاهی و اطلاعات لازم است. ۲ - مکافات هر کار نیاز به گذشت زمان دارد.

۳ - افرادی که با یافتن موقعیت و فرصتی خود را گم می‌کنند.

۴ - توقع و انتظار از بزرگتر و کوچکتر خانواده بیش از دیگران است.

www.Bakhtiaries.com

- (خدا می ماند و ملکش).<sup>(۱)</sup>

۲- بنده دی (دید) خدا تید.

Ibande di xodaneyd.

- (بنده دید، خدا نید)<sup>(۲)</sup>

por goden be qorone xoda xose.

۳- پُرگَیْدِن به قرآنِ خُدا خُشه

- (پُرگویی به قرآن خدا خوش است)<sup>(۳)</sup>

این قبیل امثال نشانگر ایمان و عقیدهٔ راسخ عشایر به اصول دین است و ازه‌هایی چون تفنگ، اسب، کوچ آب، شکار، کوه، باد، باران، گوسفندان، کشاورزی و دامپروری و ... به علت نحوهٔ زندگی آنها از برجسته‌ترین و رایج‌ترین الفاظ ضرب‌المثل‌های ماست. کنایه‌ها در ضرب‌المثل‌های بختیاری جایگاه بالایی دارند (اگر کنایه‌ها را در زمرهٔ مثل‌ها و حکم بدانیم).

Xoda noke sare.

کنایه‌هایی چون: - خدا نوكي سر: (خدا بالا س)<sup>(۴)</sup>

Hafine haf sar.

- هفین هف سر (ازدهای هفت س)<sup>(۵)</sup>

yeba terash.

- یه با، تراش (یک سوتراش - یکسو نگر)<sup>(۶)</sup>

و موارد زیاد دیگر. کنایه را در گویش بختیاری (باگوشی: bagusi) می‌گویند. زندگی ایل و ساختار زندگی اجتماعی و فعالیت‌های مختلف درون ایلی به گونه‌ای است که فهمیدن مفاهیم امثال و حکم بختیاری منوط به درک عمیق زندگی ایل و ساختار آن است. ایل بختیاری به دو بخش یا شاخهٔ هفت لنگ و چهارلنگ تقسیم می‌گردد. سپس هر کدام به تقسیمات درون ایلی، باب، طایفه، تیره، تش، اولاد و کر بو و قسمت می‌شوند. زندگی کوچروی از قشلاق به بیلاق و دامپروری مستی و کشاورزی نه چندان گسترده با قناعت و

!

۱- همه چیز فاش شدنی است بجز ذات پروردگار (کبست در این دستگه دبرهای کاور لمن الملک زند جز خدای، نظامی)

۲- العبد یدبر والله لقدرو: (خام کن بختهٔ ندبیرها - نظامی) (مخزن الاسرار ص ۱۵۷)

۳- هر سخنی شایستهٔ نقل نیست. ۴- فرد خوشبخت

۵- فرد شرور.

۶- فردی که از روی انصاف سخنی نگوید یا منافع خود را در نظر داشته باشد.

روح ایلیاتی، چند خانوار در کنار هم با بر پا داشتن سیاه چادرهایشان (بهون: bobun) در یک منزلگاه (وارگه: Varge) به یک مال (mal) معروفند که خود این چند خانوار تابع بزرگ فامیل یا مال هستند. نحوه ازدواج، جایگاه زنان و کودکان، فعالیت‌های اقتصادی و تقسیم کار بین اعضای خانواده همه و همه عواملی است که روابط اجتماعی و بافت سیاسی و فرهنگی آنان را بیان می‌کند از آنجا که امثال کوتاه جمله‌هایی هستند که در شرایط مختلف زندگی رایج گشته‌اند. از نحوه به کارگیری همین امثال با نگرشی جامعه شناسانه و دقیق می‌توان دیدگاه و برخورد هر ایل را با محیط زندگی و جامعه خودش دریافت.

برای نمونه از این مثل:

شاد اوئی مهمون ز بالاس بخوریم نون

sadovey mehmun, ze balaeis bexorim nunl.

(مهمان شاد آمده تا از برکت او نانی بخوریم)<sup>(۱)</sup> به مهمان نوازی.

تا زور به نات ایاری زور به پات ایاری.

ta zur benat eyari, zur be pat eyari.

تا به گلویت فشار بیاوری به پاهایت نیرو بده (حرکت کن) - خوداتکایی و عدم وابستگی  
به دیگران.

و از مثل:

ظاهر نما چارچوله باز شو به دزی روزبه نماز

zahr nema carculebaz, saw be dozirus be nemaz.

ظاهر نما (ریاکار) سالوس و حيله‌گر، دزد شب است و عابد روز - بیزاری و نفرت  
بختیارها را از تظاهر و ریاکاری در می‌یابیم و اینها نشانه‌هایی از فرهنگ و پویایی ایل است.  
از میان محققان محترمی که در گردآوری ضرب‌المثل‌های فارسی همت گماشته‌اند.  
مرحوم استاد بهمنیار صاحب «داستان نامه بهمنیاری و مرحوم علی اکبر دهخدا مؤلف  
ارجمند امثال و حکم» فقط تعداد خیلی اندکی از ضرب‌المثل‌های بختیاری را در آثار خود

آورده‌اند که شاید از تعداد انگشتان دو دست تجاوز نکند.

با پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی و توجه مسؤولان نظام به عشایر و به ویژه گفته ارزشمند امام (ره) که عشایر را ذخایر انقلاب نامیدند. صاحب‌نظران و پژوهشگران ارجمند بختیاری به چاپ و انتشار مجموعه‌هایی هر چند مختصر پرداختند و آثاری سودمند به جامعه ادب دوست کشور ارایه فرمودند با این همه هنوز در رسیدن به هدف والای فرهنگی نیمه‌کاره است. از این آثار می‌توان به این کتابها اشاره نمود:

۱- فصلنامه ذخایر انقلاب، ارگان سازمان امور عشایر که در هر شماره چندین مثل توسط آقای ذبیح... کریمی در آن چاپ می‌شود.

۲- کتاب ضرب‌المثل‌های بختیاری اثر آقای دکتر کیانوش کیانی هفت‌لنگ

۳- کتاب فرهنگ بختیاری اثر آقای عبدالعلی قائد بختیاری (یک بخش کتاب)

۴- کتاب ترانه‌ها و مثل‌های بختیاری اثر احمد عبداللّهی

۵- کتاب ضرب‌المثل‌های بختیاری در آئینه وحی اثر یحیی پیر عباسی

۶- کتاب گنجینه مثل‌های بختیاری اثر آقای فربرز فروتن

اخیراً آقای ظهراب مددی کتابی در خصوص واژگان و لغات بختیاری منتشر نموده‌اند که فعالیت بسیار سودمند و مفیدی است.

آنچه اینجانب در این خصوص انجام داده است، گردآوری و ویرایش قریب به چهارهزار ضرب‌المثل، کنایه و عبارت حکیمانه و مشهور بختیاری است که ضمن توجه به برخی واژه‌ها و قدمت و دیرینگی آنها قبل و پس از اسلام و برابره‌های آیات، احادیث، شعر و مثل فارسی به همان سخن معروف بزرگان ایل پی برده‌ام که:

قدیمون نونِ مَفتِ نخردن که حرفِ مَفتِ بزَن

qadimun nune moft naxarden ke harfe moft bezanen.

پیشینیان نان مفت نخوردند که سخن مفت (بیهوده) بگویند.

همچنین به برخی مثلها که خاص منطقه یا طایفه‌ای است یا در پی یک واقعه تاریخی در گویش ماندگار شده و یا از واژه‌های بیگانه وارد گویش شده و اندک تغییری کرده‌اند نیز یاد کرده‌ایم از جمله:

legoy ze ahde darsiye.

۱- آگوی ز عهد داریسه.

گویی از عهد داری است.<sup>(۱)</sup>

که از زمان شرکت نفت در خوزستان و آن هم از مسجد سلیمان رایج شده است و برکنگی و قدمت چیزی اشاره می‌کند. ویلیام داری مردی استرالیایی بود که در سال ۱۳۱۹ هـ.ق. امتیاز نفت ایران را برای مدت ۶۰ سال گرفت و بعد به یک شرکت انگلیسی واگذار کرد.

Iegoy asabol vastadiye pisom. ۲- اگوی آسابل<sup>(۲)</sup> و استادیه پیشم.

(گویی مأموری که روبرویم ایستاده‌ای).

Iegoy ordoli vastadiye pisom ۳- اگوی آردلی<sup>(۳)</sup> و استادیه پیشم.

(گویی مأموری که جلویم ایستاده‌ای).

padom va injines karbekone. ۴- آدم و انجینس<sup>(۴)</sup> کار بکنه.

(آدم باید عقلش کار بکند).

www.Bakhtiaries.com

۱- فرهنگ فارسی. محمد معین ج ۵ ص ۴۹۷

۲- دقیقاً واژه بیگانه را نمی‌دانم ولی می‌توان آن را ارزش assembly دانست.<sup>(۴)</sup>

۲- مرفوز: En giv

۳- مأمور: Order

## موسیقی لری از سه منطقه لر زبان بختیاری تالرستان، کهگیلویه و بویراحمد

موسیقی سرزمینهای دامنه زاگروس که همواره در کشاکش زندگی در بستر جنگها و چالشها بوده‌اند دیر زمانی است حرفی برای گفتن داشته و اتفاقی بوجود نیامده است گاهی یک انگیزه شاعران ایل را به سرودن شعر وادار نموده و از آنجا که در یک روستا و یا طایفه همیشه شاعر و رامشگر با هم تنگاتنگ فعالیت هنری داشته‌اند در خلق یک اثر در اماتیکتی یا غمگنانه توفیق بدست آورده‌اند، واژه عشق در ایل همواره در بستری از ستیزها و چالشها معنی شده است که بی انگیزه کشاکش نمی توانسته تفسیر شود، بوجود آمدن پرده‌ای از اندوه زندگی در زمینه شکست و ناکامی، پیروزی یا مظلومیت برای قهرمانان این شعرها و موسیقی‌ها شکل می‌گرفته است، جای دریغ است، که داستان حماسه‌ها و موسیقی‌های قهرمانان به درون تاریخ مدون راه نیافته و روایت آن سینه به سینه به نسل بعدی انتقال می‌یابد و با توجه به اینکه هر نسلی کمرنگ‌تر میشود بدرستی می‌بینیم که این اشعار حماسی و موسیقی‌های همبستر آن نمیتواند پیشینه‌ای بیش از ۱۵۰ سال داشته باشد، ما ناچاریم برای تدوین یک نمونه موسیقی لری در محدوده همین ۱۵۰ سال بچرخیم که پیش از این سالها موسیقی توان ایستائی نداشته، گرچه شعر دارای قدمت بیشتری میتواند باشد یکی از مشکلات ثبت موسیقی لری آنست که ما امروزه ریشه در خود باید شروع کنیم چرا که کتاب مدونی در این زمینه نداریم و دانستی‌های ما منحصر به زمانهای پدر بزرگها تا به امروز دور میزند آنچه که ما امروز در زمینه موسیقی وارث آن هستیم در نتیجه تلاشهای خردمندانانه گروهی مورخ و فرهیخته ایل میباشد که من به یکی دو مورد آن اشاره میکنم.

پژوهشگر توانا و مورخ ارجمند آقای حمید ایزدپناه که سالها اداره کل فرهنگ و هنر لرستان را اداره میکرد تلاش جانانه‌ای در زمینه برافراشتن لوای موسیقی لرستان انجام داد وی با کمانچه و دهل و ساز اکفنا نکرده و دف را هم وارد موسیقی لری کرد و به غنای آن



حرمت بخشید و نخستین بار در سالن شهرداری اهواز در یک همایش موسیقی کار جدید خود را بروی صحنه آورد و از آن پس موسیقی لری با بهره‌گیری از موسیقی کردی نیرومندتر شد و با توجه به زمینه حماسی که از دوران مبارزات شیرزنی نادره و قهرمان در ذهن لرستانیها وجود داشت از این تم استفاده کرد و روایت قهرمانی قدم‌خیر به شور و حرارت موسیقی لری جانی تازه بخشید و سرانجام این موسیقی از خرم‌آباد به اقصی نقاط جهان حرکت کرده است، شاه میرزا، ساز میزد و با ساز خود سخن می‌گفت و دانش موسیقی را به‌مراه داشت و با سایه انگشتان سحرآمیزش ساز کوچک را بنوا در می‌آورد.

براستی هنگامی که در کنگره عشایر در الیگودرز ساز می‌نواخت من فقط حرکت انگشتانش را می‌دیدم که با سوراخهای ساز از دور در تماس بود گویی بفرمان شاه میرزا باد با انگشتانش روی سوراخها در حرکت بود او که چند بار در کشورهای اروپائی برنامه موسیقی لرستان را بنمایش آورد به جهانی شدن موسیقی لری کمک کرد در آهنگ خرم‌آبادی فریاد، حرکت، جنبش بسر حد تعالی خود وجود دارد، موسیقی لری این خاصیت را در خود حفظ کرده که برای هر رویدادی گام وطنینی جداگانه دارد مانند تولد، کار، خرمن، جنگ، عروسی و سرانجام مرگ، از ملودی‌های زیبا و قدیمی لری ترانه قدم‌خیز است این ملودی نمایانگر چهره شاخص زن لر است و نقش و کارکرد زن لر را ترسیم می‌کند هر چند در موسیقی فولکلوریک یا عامیانه ملودیهای دیگری هم در مورد زنان وجود دارد ولی این ملودی بر نهادهای ویژه‌ای خاص سخاوتمندی زن لر استوار است.

قدم‌خیر قدم زنه و مین می‌شو      کُلک‌ویشم برمی‌کندی نسوم‌وخویش

ترجمه: قدم‌خیر در میان گله گوسفندان قدم می‌زند و پشمهای آنها را به اقوام و بستگان خود می‌بخشد.

سالهاست که ملودی قدم‌خیز در قلب این سرزمین جاری است صدای آنرا میتوان از سالهای دور شنید و از نغمه‌های دختران بر لب رود هر موشی که با هر جام آبی که درون مشک میریختند قدم‌خیر را می‌سرودند.

کولائی سیت بونم و پرگ‌پینه      چشاتو و نازکی افتونه بینه

ترجمه: برایت سایبانی از برگهای پونه میسازم تا آفتاب چشمهای زیبایت را آزار ندهد.

کولائی سیت بونم دخواستو جو گل کمه تونی چشی میه بروم خو

ترجمه: برایت سایبانی در کنار رود خواصیو میسازم چرا که همه چیزم تو هستی ای که چشم سیاه و ابروی زیباداری

در سروده آنان راز عشق نهفته مراوک بسره سبز به قدم خیر آشکار میشود.

قدم خیر قدم زته که سرحوضه عاشق سراوک بسره سوزه

ترجمه: قدم خیر در کنار حوض قدم میزند او عاشق مراوک است که قبای سبز بر تن دارد اسطوره‌ها و نمادهای یک قوم و آنچه ما امروز از آن میخوانیم بی تردید طی حضور خود در نسلهای گذشته، حذف و اضافه‌هایی داشته است که بیانگر کارکرد طبیعی هر نسل با توجه به قرابت خود از این سمبولها و نمادهاست که فرهنگ شفاهی آن قوم را تشکیل میدهند و قدم خیر یکی از اسطوره‌ها و نمادهای زن لر است زنی که در شجاعت و تهور بی بدیل است که در گرما و سرما همپای مردان ایل و جلوتر از آنان میتازد به واقع زن لر نقشی همپای مردان دارد. در ستیزها مردانه می‌خروشد و تفنگ بدوش راه ایل را با کوچش هموار میکند. تاریخ فولکلوریک لرستان حکایت از آن دارد که ذلی‌ها کسانی بودند که در گذشته به شعر و موسیقی در لرستان میرداختند و حفظ و ترویج فرهنگ شفاهی و سینه به سینه را پاس میداشتند.

دوران کوچ نشینی در لرستان، ییلاق و قشلاق ایلات لر و همسایگی ایلات که داستان عشق مراوک میگویند به قدم خیر یادمان آن دوران است.

قدم خیر شمع رنگ مخمل نو حیف دواو چرم چار تاو کلبت بو

ترجمه: قدم خیر رنگ پوست تو چون شمع و مخمل نو است حیف است که این چرم خشنکیده با تو زندگی کند.

قدم خیر هم سوری هم سفیدی هم رانمکی گوشه‌ای نه سیت زنی کم خم هم یلکی

ترجمه: قدم خیر هم سرخی هم سفیدی و هم با تمکی گوشه‌ای را برایت زین میکنم و

خودم هم بصورت یدکی در پی تو می‌آیم.

وقتی ایل سگوند در منطقه فشلاق خود در اطراف اندیمشک بود شبی در کنار تپه سنجر (محلی در اطراف اندیمشک) هنگامی که یک گاو را به ذلی‌ها هدیه می‌دهد و مراوک اشعار و ملودی خود را می‌خواند او در آن شب در کنار آتش برافروخته که زیانه میکشد عشق خود را در قالب این ترانه به قدم خیر تقدیم میکند میتوان به جرأت گفت این ترانه که سینه به سینه نقل شده و بارها سروده شده اکنون از ملودیهای ماندگار لری است و چون چشمه سازهائی از دل زاگرس می‌جوشد و باروهای درّه سیمره تا ابد جاری است.

اشعار مراوک که در وصف قدم خیر سروده شده جنبه‌ای عاشقانه دارد ولی به مرور زمان ملودی رنگی حماسی به خود گرفته چرا که طی زمان و اتفاقاتی که بعدها رخ داده ذلی‌ها و دیگران اشعاری حماسی را به آن افزوده‌اند و قدم خیر به سمبول زن شجاع لری تبدیل شد. برای آن سالها که قدم خیر زیبا را با فشنگ و قطار و تفنگ حمایل بر اسب رهوار میدیدند که چگونه در گردنه‌ها و تنگ‌ها راه را بر دشمن می‌بست بیش از مردان میتوانست حماسه‌اش پر انگیزه باشد این حماسه قهرمانی همراه یا عشقی ایلبانی شورانگیز بود گرچه مراوک عاشق قدم خیر هرگز به وصال نمی‌رسد و در جوانی رخ در خاک می‌کشد ولی عشق و احساس او جاودان مانده است

لری اقدم خیر در لوجو! نازارم! پسا یا نه می‌شوره      آری! چشباکش چی وی تفنگ! نازارم! کویا نه می‌جورا

ترجمه: قدم خیر بر لب رودخانه پایش را می‌شوید اما چشمانش بمانند یک تفنگچی کوهها را جستجو می‌کند.

در این ترانه‌ها تغییر میزانها به خاطر شروع و ختم شعر و ملودی است، هر جا که احساس ملودی جمله را تمام کند خط میزان بسته میشود و میزان بعدی هر تعداد ضرب را که در خود جا گرفت «کوره» میزان را تعیین می‌کند.

موسیقی محلی به ویژه موسیقی لری دارای تنوع خاص خود میباشد موسیقی این قطعه را نمیتوان گفت که در دستگاه مهور اجرا میشود زیرا نت «می» تمایل به طرف کرون شدن دارد و نت «فاسری» کمی بیشتر از فاسری موسیقی ردیف اول اجرا میشود.

از جمله حماسه‌های عشقی در لرستان شعرهای شاعر لری زبان میر نوروز است که بصورت موسیقی عشقی به نهاد مردم کشیده شده داستان غم‌انگیز این شاعر ورد زبان مردم

میباشد او دارای معشوقه‌ای زیبا بوده که یکی از خانزاده‌ها به ناموس او چشم دوخته بود و میخواست آن معشوقه را از چنگش بریاید او که شاعری پراحساس و عاشقی دل‌سوخته بود دائما از این روستا به آن روستا تقییر مکان میداد و بیت‌های غمگنامه میرود داستان عشق این دو دل‌داده خود حماسه‌ای جانگداز گردید که خود او در شعرهایش میگوید:

کوک کوهسارون لوته بدیدم      بر سر لوتت خطی به تنیدم  
و یا:

کوک کوهسارون باز اومد به نخجیر      ارکه دارای تو وفا گوشه خلوت گیر  
ای کبوتر رو بیار حالی زیارم      مو چو نوتل ایگدرده روزگارم  
ای کبوتر روبه زیر گیل میناس      یه نشونی سیم بیار ز تار ترناس

ترجمه: ای کبوتر برو و یک خبری از حال پارم بیار که من بدون او روزگارم به تلخی میگذرد.

ای کبوتر برو از زیر روسری او      یک نشانی از موهای ابریشمی او  
برایم بیار

هر کروی را کوچبری گوشه دلس سؤهد      صد تریده و زیارون نیکس اُهد

ترجمه: هر جوانی از کودکی دلش سوخت صد راهزن او را در بیابان نمی توانند برهنه نمایند.

اويدم جاوارگه تون جا پاته دیدم      آه سردی از ته دل میت کشیدم

ترجمه: آمدم به محل بار انداز کوچ و جا پای ترا دیدم آه سردی از ته دل در غم هجرانت کشیدم.

گل سورگل سفید، گل آلاله      هیچ گلی چی گل دو هدر بونداره

ترجمه: گل سرخ و سفید و گل آلاله هیچ گلی مانند گل دختر بوی خوش ندارد.

نم‌نم بارون ایا تر کرد چگانه      مویه خلوت دیسه امروزه منماته

ترجمه: نم‌نم باران می‌آید که تپه را خیس کرده من امروز در خلوت آن مه نما را دیدم

غم دیریت ایکنشم یا ایکنم پیر مهرته خاکی برا یا سفر دیر

ترجمه: غم دورایت یا مرا میکشد و یا بیرم میکند، مهر ترا مگر خاکی از سرم بیرد یا یک سفر دورود راز

میرنوروز، میرنوروز، میرنوروز کین دیدی چراشوبن بسوسه تاروز

ترجمه: ای میرنوروز! چه کسی را دیدی که چراغ شبش تا روز بسوزد.

در موسیقی معاصر لرستان آقای رضا سقانی خواننده خوب و فرج علی پور خواننده و نوازنده کمانچه نقش بسیار ارزمندی داشته‌اند که موسیقی معاصر لرستان در سایه کوشش و تلاش امثال این عزیزان شکوه و فریافته است.

## ۲- موسیقی و ترانه در بختیاری

ترانه بصورت مدرن و مدون امروزی در همین پنجاه ساله اخیر در بختیاری رواج یافت ولی اگر بعقب برگردیم خواهیم دید که همان ذلی‌های لرستان در قالب ترشمال‌ها در بختیاری فعالیت داشته‌اند و افراد با ذوقی هم که بیت میساختند یا از خود ترشمال‌ها بودند و یا از ملاها و مکتب‌خانه‌ها این بیت‌ها سروده میشد.

چنانکه قبلاً گفتیم موسیقی بختیاری و ترانه همراه آن برخاسته از حماسه‌ها، جوانمردیها و قهرمانیها بود که هرگاه قهرمانی میتوانست در قلبها نفوذ کند انگیزه‌ای میشد برای برانگیختن احساسات بیت ساز و بدنبال آن رامشگران محلی.

گفتنی است که موسیقی خاص بختیاری عبارت از سرنا، ساز، دهل و نی بوده که از روزگاران دور جاری بوده و کمانچه‌ای که در لرستان رواج داشته نتوانسته در این دیار رخنه کند و دنبک هم که به‌مراه کمانچه در منطقه خرم‌آباد رواج دارد در بختیاری وجود ندارد و شاید علت اصلی آن باشد که خرم‌آباد بر سر راه عبور و مرور کاروانان بوده و برای موسیقیدانان ورود به این شهر سهولت انجام گرفته و موسیقی کمانچه و دنبک را از کردستان به این منطقه آورده باشند خوشبختانه در سالهای اخیر در منطقه چهارمحال

بختیاری بتدریج کمانچه و دنبک وارد جریان موسیقی این دیار میشود.

### پیشینه ترانه‌های حماسی

نخستین اشعار حماسی که با ساز کوچک و دهل همراهی میشد حماسه ابوالقاسم خان ضرغام السلطنه و حرکت قهرمانانه او در جنگ مشروطه بود که بیت سازان آگاه ایل که با حرکت‌های حماسی همراه بودند بیت‌هایی برای او ساختند که در مردم جاری شد متأسفانه در اثر طول زمان از یاد مردم رفت ولی جسته‌گریخته اشعاری در یادها مانده است.

شَرَاکِ زینِ مخملیِ ضرغامِ به‌زینس      زه‌ویسه‌بجنگِ شاگویلِ بدینس

ترجمه: اسب گرد نقر از زین مخملی ضرغام بر زینش نشسته و برای جنگ با شاه حرکت کرده در حالیکه برادران او به‌مراهش هستند.

روخدا پُشت و پَناتِ ای شیرمیدون      پُشتِ ول نیکنه صمصامِ دیرون

ترجمه: برو خدا به‌مراهت ای شیرمرد میدانها بدان که صمصام‌السلطنه پشت و پناه تو خواهد بود.

خبرِ ضرغامِ وِردنِ ز صفاهون      جنگِ بادشمنِ کُنوسیِ عهد و پیمون

ترجمه: خبر ضرغام را از اصفهان آورده‌اند او جنگ با دشمن را بخاطر عهد و پیمانی که بسته دنبال میکند.

خبرِ ضرغامینهِ وِردنِ ز تهرون      مشروطینِ بپا کرده‌سی خاکِ ایرون

ترجمه: خبر ضرغام را از تهران آورده‌اند او مشروطه را بخاطر سرزمین ایران برپا کرده است.

موتینا نیدوم، آقا ابرامه و ایام      من منار مسجدِ جا تیرِ ضرغام

ترجمه: من تنها نیستم که پدرم ابراهیم خان هم به همراه من است همه بدانند که جای تیر ضرغام در منار مسجد باقی مانده است.

گفتنی است که اشعار فوق که برای ابوالقاسم خان ضرغام‌السلطنه سروده شده از کاغذ

دست نویسی که به همراه بنجاح پنهان شده در صندوقی بدست آمده و مربوط به هشتاد سال پیش میباشد نسخه برداری شده است.

دومین شعر حماسی که در بختیاری جاری است مربوط به رشادت و شجاعت آعلیداد خدر سرخ میباشد که چند بیتی را میآوریم.

آحسین مونه مکش موتا ته زاتم      تیر چشم دشمنون سوار نیاتم

ترجمه: آقا حسین مرا مکش من پسر صموی تو هستم و بمانند تیری در چشمان دشمنان تو بوده و جزء سواران پیش مرگ تو هستم.

صدمم به سنگ شا تیر تفنگم      هرکی که نه دال دیدنیا بجنم

ترجمه: یک کیلو بوزن سنگ شاه تیر تفنگ من است هرکس که تفنگ نه دال مرا دید بجنم من نمیآید (تفنگ آعلیداد به نه دال معروف بوده زیرا نه کرکس را کشته است).

بگردتم به مهمونی وین بچونم      آ ای صوم زیشت سرزید منوشونم

ترجمه: مرا به مهمانی بردند و آنگاه بجان من افتادند و امامقلی خان دشنه را از پشت به شانه من فرو کرد.

علیداد زید نه نهلین بسیره      ابوالفتح نابالغ حیدر کو چیره

ترجمه: علیداد را زده اند نگذارید بمیرد به همراه او ابوالفتح و حیدر که نابالغند هم کشته شدند.

دلنواز چندی خوری زکف و خینم      دشمنون شادی کنن به اسم وزینم

ترجمه: خواهرم دلنواز چقدر برای خون من زاری میکنی بدان که با اینکارت دشمنان به اسب وزین بی سوار من شادی خواهند کرد.

گویم لاشم بنین ورمه تنگی      بل بگو شم بخوره بنگ تفنگی

ترجمه: برادران جسد مرا در درّه تنگی بگذارید شاید ناله تفنگی بگو شم بخورد.

www.Bakhtiaries.com

### سومین قهرمان حماسی

بی بی مریم دختر حسینقلی خان ایلخانی و مادر علیمردان خان مردانی است که در سواری و تیراندازی بی نظیر بود علاوه بر آن جان پناهی بود برای آزادیخواهان مشروطه که به قلعه او پناه بردند و تا پایان نبرد مشروطه و استقرار حکومت عدل و داد در کنف حمایت او ایمن ماندند اشعار حماسی بسیاری برای بی بی مریم سروده شد که شاعرانی مانند وحید دستگردی و دیگر شاعران در این زمینه داد سخن دادند ولی در اینجا هدف ما اشعاری است که از قلب بختیاری برخاسته باشد و به موسیقی ایل پیوستگی پیدا کرده باشد در این زمینه با همه تلاشی که کردم از بین یادداشتهای یکی از دوستان در فرخ شهر دو شعر که به گویش بختیاری سروده شده بدست آوردم.

کاش بیدوم چی بی مریم سردار زنگل      قطار احمایلم ری دس مسلسل

ترجمه: ای کاش من مثل بی بی مریم سردار زنان بودم که قطار بدوشم بود و مسلسل روی دستم

بی مریم شیرزتون ز قله زی در      صد مرد تفنگ بدس نیدواس برابر

ترجمه: بی بی مریم شیرزونها از قلعه خارج شد صد مرد جنگی هم با این زن برابر نیست

بی بی مریم توکل بزنی علیمردون      جنگ کنه وادشمنون چی شیر میدون

ترجمه: بی بی مریم تو هلهله و شادی کن برای فرزندت علیمردان خان که جنگ با دشمن میکند مانند شیر در میدان

قطعا بیش از این سه بیت درباره بی بی مریم در بختیاری شعر سروده شده که بتدریج از خاطره‌ها فراموش گردیده است.

چهارمین قهرمانی که شعر حماسه انگیزش در بختیاری جاری است محمدتقی خان کیانارثی است که در جریان دستگیری و اسارت او بدست متوجه خان معتمدالدوله عرق ایلی نوازندگان و بیت سرایان جریحه دار شد و برای او شعر سرودند من کمتر خواننده ؛ بختیاری را دیدم که بیت‌های محمدتقی خان را بخواند اما اخیراً خواننده خوب جاتکی



داریوش شهریاری شعر محمدتقی خان را با آهنگی خوش خواند و بصورت نوار کاست بیرون داد که چند بیت آنرا می‌آوریم.

بعد مسو قله تلن کتین سیه پوش      سی تقاص جون موخینم زنه جوش

ترجمه: بعد از مرگ من قلعه تل را سیاه پوش کنید زیرا برای خونخواهی جان من خون من جوش میزند.

لاشه گویل بنین سر تخت منگشت      بل غروم نشکنه دورون وُرگشت

ترجمه: جسد مرا ای برادران بگذارید بر فراز کوه منگشت بلکه در دوران برگشت اقبال من، غروم را بر فرازید.

دشمنون ز بعد مسو چاره تدارن      گویل نیله سواره هفت و چارن

ترجمه: دشمنان بعد از من راه گریزی ندارند زیرا برادران انتقام گیر و تکیوار من در چهارلنگ و هفت لنگ اند.

خانی جون وُم گوش بگو نیو پیرشون      حکم او بدز ممدشایرم به تهرون

ترجمه: خاتون من از من گوش بگیر و پریشان مباش حکم قتل من از طرف محمدشاه صادر شده است.

ملودی زیبا و سحرآمیز موسیقیدانان مرکز بیاری ساز بختیاری آمد و حالت غم‌انگیز این موسیقی حماسی را چند برابر به آن شکوه و عظمت بخشید.

میدانیم که ساز چپی که با زیر و بم غمگانه خود به‌مراه دهل بهنگام مرگ قهرمانان و بزرگان ایل در میان اسب و کتل و ابزار جنگی باقیمانده از سواره شوری بر میانگیزد که برای درک مفاهیم این موسیقی باید در جز آن قرار گرفت آهنگی که در ساز چپی بختیاری جاری است مورد تقلید موسیقی دانان کشور قرار گرفته و با همراهی سازهایی مانند ویلن، کمانچه و تار آوایشی زیبا یافته است.

در پنجاه سال اخیر گروه موسیقی قنادپور به‌مراهی آواز آسمانی و شفاف بهمن هلاک‌الدین بختیاری جانی تازه به موسیقی بختیاری بخشیده است نوارهای کاست مال کنون،

تاراز و دیگر نوارهای بیازار آمده حاکی از فعالیت متعهدانه این خواننده بی نظیر بختیاری است فرقی که این خواننده یا سایرین دارد اصالت گفتاری و آگاهی و تسلط به تم موسیقی ایل در وجود بهمن علاءالدین میباشد که از مرزهای ایران بسوی جهان برون مرزی راه یافته است اگر بعضی ویژگی‌هایی که در خوی و خصلت بهمن وجود دارد نبود رشد شهرت و محبوبیتش فرامرزی میشد از جمله بخاطر فروتنی حاضر به معرفی خود نیست و عکس خود را بهیچ بنگاه سخن پراکنی و تبلیغاتی نمیدهد از سوی دیگر هیچگاه سراینده ترانه شعر را معرفی نمی‌کند روشن است که مردم می‌خواهند بدانند که احساس درونی چه سرایندگانی آواز زیبا و سحرانگیز او را یاری میکنند بیشتر ترانه‌هایی که در آواز علاءالدین بیازار عرضه شده پیکره اندیشه‌های نگارنده میباشد که از سالهای ۱۳۵۰ در تمام زمینه‌های تهیه ترانه‌هایش دست‌اندر کار بوده‌ام و آقای سیروس احمدی‌فر که ترانه‌های فارسی او را سروده است، شاید این شیوه همه خوانندگانی است که میخواهند در یک بعد داوری مردم فرار گیرند ولی هنگامی که شنونده به متن ترانه‌ها مروری میکند می‌بیتید شعر ترانه از ظرفیت خواننده بالاتر است در شعر زیر توجه می‌کنیم.

بارلا! می‌کی بهارونت ایاهن ای گلا پلوینه سی کی اید راهن

ترجمه: پروردگارا! این بهارانت برای کی می‌آیند و می‌روند، این گلهای بابوته برای تماشای چه کسانی سراز بستر خاک بیرون می‌آورند.

این شعر را من در سال ۱۳۵۲ در ترانه‌ای برای علاءالدین سرودم حالا اگر بر حسب ملودی گل شده گلهای اصل، پیکره ترانه است که باید حرمت سراینده شعر به امانت سپرده شود بهر حال شک نیست که شکوه و عظمت آواز علاءالدین در قلب فرد فرد بختیاری جای گرفته و به حماسه پیوسته است.

همگام با علاءالدین بسیاری از خوانندگان بختیاری هم ترانه‌هایی خواندند که باید به ملک مسعودی اشاره کرد که بیش از چند دهه افسانه‌ها و حماسه‌های بختیاری را در آواز خود پرواز داد که بهترین کاست وی مندر بود و توانست جای خود را در مردم و بلکه در آن سوی مرزهای کشورمان باز کند از جمله ترانه لاله شور بمعنی لاله سرخ را نگارنده برایش سرودم که در آرایش کاست نقش اساسی داشت، خواننده مشهور دیگر کورش اسدپور

می‌باشد که با بیرون دادن نواز تپه کال و دو نواز دیگر در رده خوانندگان خوب قرار گرفت با آنکه کورش از موسیقی کهگیلویه و بویراحمد تاثیر پذیری داشت ولی ترانه‌های اصیل بختیاری را خوب اجرا کرد این خواننده می‌تواند بیانگر موسیقی لر زبان باشد که آهنگ موسیقی مناطق مختلف لر زبان را به همراه دارد، ترانه آسماری که منسوب به کوهی است مجاور مسجد سلیمان و کورش به بهترین وجهی به اجرای آن پرداخته از ساخته‌های اینجانب است که می‌توان گفت از شاهکارهای آواز این خواننده خوب می‌باشد اشعار عبدمحمدلری را هم علاءالدین خوب خوانده و هم اسدپور این آهنگ حماسی عشقی و سوزناک آنچنان شور و حالی دارد که روان شتونده را تسخیر مینماید، یکی دیگر از خواننده‌های خوب بختیاری نریمان فاضلی بختیاری است که صدای خوبی دارد، و ضمناً یادی هم از قزل باش بکنیم که ترانه شقایق را بسیار زیبا خواند عبدمحمدلری کیست؟

این عاشق دلسوخته که بوجود آورنده حماسه شعر عبدمحمدلری شد یک جوان گمنام از اهالی لروکنک بختیاری بود که به خدا بس دختری از ایل دل بسته بود، ماجرای ناکامیها و دلدادگی این دو تن سرانجام به حماسه عشقی جاودانی مبدل گردید که توان ترانه سرایی رامشگران و افراد با ذوق ایل را به همراه داشت چند بیتی از آنرا که ساخته و پرداخته ذهن خلاق سراینندگان با ذوق محلی است، آنان که حتی راه مکتب را هم نپیمودند و با استعداد خدادادی بخلق این بیت‌ها پرداختند.

زنجیر ایلخانیته به شو بریدم      رهدم و انگشتری سی گل خریدم

ترجمه: زنجیر ایلخانی را در باز داشتگاه بریدم و فرار کردم تا برای محبوبه‌ام انگشتری هدیه بیاورم، روح منم ستیزی و مبارزه یا ارباب جور و ستم را در این بیت بخوبی می‌بینیم که چگونه عاشق برای رهایی، خود را به خطر انداخته است.

چارشنبه بیست و یکم مو گل بردم      اردوئسم ای میره خم جاس ایسردم

ترجمه: چهارشنبه بیست و یکم که شگون نداشت گل را به همراه بردم اگر میدانستم که میمیرد خودم بجای او جان می‌سپردم.

چارشنبه بیست و یکم ترور ز خندانید      هر جا که ری ایکنم بختم بجانید

ترجمه: چهارشنبه بیست و یکم مگر روز خدا نیست که هر جا رو میکنم بخت مرا یاری نمی‌دهد.

عبدمحمد للری سیچہ نمردی      چارشنبه بیست و یکم خوت گل بردی

ترجمه: ای عبد محمد للری چرا نمردی که روز نحس، گلی را بردی عبد محمد للری بخاطر داشتن چنین معشوقه زیبائی بنام خدابس مورد حسد و کینه حاکم منطقه قرار می‌گیرد و دستور دستگیری او را صادر میکنند.

پُشم که پیشم کمر دورم تفنگچین      خدابس چون بوت تندپاته ورجین

ترجمه: پس و پیشم کوه و کمر و تفنگچی‌های خان دورم را فرا گرفته‌اند ای خدابس بجان پدرت تندتر گام بردار.

بردتم قلہ زراس دل کرد خیالت      هرچی که خرجت کردم خوشه حالالت

ترجمه: مرا به قلعه زراس بردند و هماندم یاد تو در ذهنم بیدار شد و گفتم خدایا هرچه خرج خدابس کردم خوش و حالش باد.

ز کتک سیل ایترنم للری دیاره      لاش اسید خدابس من او دیاره

ترجمه: از للری به کتک می‌نگرم که پیداست و جسد سپیدگونه خدابس هم در آب پیداست.

عبدمحمد للری آوار بناسه      هر کجه ری ایکنه شو به نیاسه

ترجمه: عبدمحمد بندی به گردنش بسته‌اند خدایا هر جا، رو میکند شب تیره جلوش می‌باشد، هنوز آهنگ عبدمحمد للری در خانواده موسیقی ایران پرورده نشده و کمتر به این ملودی عنایت نشان داده شده و میرسد روزی که این حماسه عشقی به‌مراه موسیقی بلند پرواز چند سازی در تمام جهان جاری گردد، برای آگاهی بیشتر از این عشق ایلپاتی به کتاب اول فرهنگ بختیاری تألیف اینجانب مراجعه فرمائید.

حماسه‌های جنگی نامدارخان، اصلان خان نیز اشعاری را بر وی صححه آورد که

موسیقی ساز و دهل و اخیراً در نوارهای کاست موسیقی چندسازی آنرا همراهی کرده که در جای خود بسیار دلچسب و شنیدنی است. مهمتر از همه این حماسه‌ها که تحولی در آهنگهای بختیاری بوجود آورد حماسه شیر علیمردان و حماسه ابوالقاسم خان است که بلحاظ اهمیت در موسیقی ایل بختیاری بشرح آنان می‌پردازیم.

www.Bakhtiaries.com

### حماسه شیر علیمردان

مظلومیت علیمردان خان مردانی چهارلنگ در جنبش سالهای ۱۳۰۸ شمسی و قیام علیمردان خان در جهت استیفای حقوق مردم ایل و جنگ سفید دشت که رضاشاه با تمام نیروهای خود برای در هم شکستن آن کوشید منجر به گرفتاری و سرانجام تیرباران کردن علیمردان خان و عده‌ای از هم‌زمان او شد، این قیام و سرانجام ناکامی او در جنگ، احساسات مردان و زنان ایل را برانگیخت و اشعار غمگانه حماسی برایش سرودند که به اشعار شیر علیمردان مشهور است.

نخستین بار این ترانه‌ها وسیله خانم پروین عالی‌پورد در رادیو تلویزیون خوزستان اجرا شد و آگاهی موسیقی دانان مرکز از این آهنگ اصیل موجب گردید که گروه هنرمندان بخوزستان بیایند و به کمک دستگاههای موسیقی آنرا بازسازی کنند نظر باینکه پیاده کردن گامهای این موسیقی روی کاغذ امکان ندارد، در این زمینه بیت‌ها وارد صحنه میشوند که بیانگر حرکت سیاسی علیمردان خان باشد و رنج و مصیبتی که روزگار بر سر این قهرمان فرود آورد و بختیاری را داغدار نمود، به چند بیت از این حماسه قهرمانی اشاره میکنیم.

بی عروس توکل بزنی تا موکنم جنگ      شمشیرم به گل زخم سی ایل چارلنگ

ترجمه: بی عروس همسر علیمردان خان مردانی بود، در این بیت میگوید ای بی بی عروس تو هلهله کن تا من جنگ کنم و شمشیرم را برای ایل چهارلنگ بکار اندازم.

کجه تیر کجه سپا کجه فراشم      ره بدین دام و ددوم بیان سرلایم

ترجمه: تیر و سپاه و فراشان من کجا رفتند راه بگشائید که مادر و خواهرم بر سر جسد بیجان من بیایند.

شمشیر علیمردون طلای بی‌خش به زمین تیرایزنه به آسمون تش

ترجمه: شمشیر علیمردان طلای ناب است بزمین تیر میزند و به آسمان آتش.

شاداوید علیمردون تفنگ سرشون تش بتم به قهفرخ تاکوی وردون

ترجمه: شاد آمد علیمردان که تفنگی بر شانه دارد آتش افکنم بر شهر قهفرخ تاکوه وردان

بی عروس سرقله پلا بریده لاش اسید علیمردون بدار کشیده

ترجمه: بی بی عروس بر سرقله گیسوانش را بریده و جسد سفید و بیجان علیمردان بدار آویخته شده است.

کاشکی که موییدومی جامدلی خون خاک تهرون بکشم تاکوی وردون

ترجمه: کاش من بجای محمدعلی خان برادرش بودم تا خاک تهران را به سرزمین بختیاری میبردم.

بی عروس توکل بزنگل بساکی تفنگچی زهم صاله سوارزراکی

ترجمه: بی بی عروس تو هلله کن هلله و شادی طایفه بساکی که تفنگچی‌ها از طایفه محمدصالح هستند و سواران از طایفه راکی، یکی از محبوبیت‌های علیمردان خان بیشتر بخاطر شجاعت و دلوری و شیردلی او بود که از سایر تکسواران بختیاری ممتاز بود از سوی دیگر فرزند سردار مریم دختر ایلخانی بود که سابقه ذهنی خوبی برای مردم داشت، موسیقی ترانه شیرعلیمردان با ساز کوچک و دهل آغاز شد که بعداً موسیقیدانان به غنای آن در سازهای مختلف همت گماشتند.

www.Bakhtiaries.com

## حماسه ابوالقاسم خان

ابوالقاسم خان بختیاری فرزند امیرمفخم بختیاری در سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ در صحنه حاکمیت بختیاری قرار داشت، این حکومت مستمر نبود بلکه گاهی برکنار میشد و گاهی استقرار می‌یافت، در آهنگ «مر جنگه، مر جنگه» که برای این سردار بختیاری سروده شد در حقیقت جنگی به آن معنا رخ نداد که موجب تحریک عصیان و احساسات مردم باشد، گرایش احساسات مردم بختیاری بیشتر به سبب شخصیت آرام، متین و مردم‌داری ابوالقاسم خان بود که او را وارث یک حکومت مردمی میدانستند، ما در اینجا هدفمان ارزیابی جنبش وی نیست بلکه برای ریشه‌یابی احساسات مردم در زمینه خلق موسیقی حماسی ابوالقاسم خان اظهار نظر میکنیم.

البته یکی دو مورد جنگ اتفاق افتاد یکی در دشت شیر یا سرنازان سرگرد کشورپاد و دیگری در قلعه زراس و گدار بردقمچی با سرنازان لشکر خوزستان که زیاد هم طول نکشید ولی روح استقامت و پایداری این سردار در برابر آن همه دشمن ستودنی بود آنانکه در ایل وجود او را درک نمودند به این نتیجه رسیدند که اندیشه خیرخواهانه او در جهت اعتلای نام بختیاری ریشه‌بریابی این حماسه و احساسات درونی مردم بود و اما چه رابطه‌ای بین مردم ایل و بیت سرایان و نوازندگان محلی وجود دارد که از لحاظ روانشناسی باید بررسی شود و اینکه سرانجام این حماسه پردازان به ناکامی کشیده میشود شاید فصل دیگری از بنیادگذاری حماسه باشد چراکه مظلومیت همواره عواطف درونی انسانها را بخود جلب میکند بویژه در زنان و مردان ایل که محرومیت موجود در منطقه موجب بروز احساسات قلبیهای رقیق و درون تابناک آنان میگردد به چند بیت از این اشعار توجه میکنیم.

شاداوید ابوالقاسم جووه‌گرامی	تا صد سال دال بخوره لاش نظامی
بختیاری به یوروش نظام به لنگر	نمیری آقا ابول به پشت سنگر
کاغذی بنویسم سی بی عظیمه	زریده فشنگ بخر جنگ وس به دیمه

www.Bakhtiaries.com

ترجمه: نامه‌ای برای بی بی عظیمه همسر ابوالقاسم خان بنویسم که طلا بده و فئنگ خریداری کن که جنگ در دیمه افتاد (دیمه محلی است در پیرامون ایذه)

بختیاری مین دلا غیرت بکارین      بروین تهرون خراوا بول درارین

ترجمه: ای بختیارها در دلهایتان درخت غیرت بکارید بروید بتهران و ابوالقاسم را رها کنید.

آه بول غیرت کُشم مرکس ننداری      و ندیه خوت مین تش سی بختیاری

ترجمه: ای ابوالقاسم خان پر غیرت مگر پشت و پناه نداری تو خود را برای بختیاری به آتش افکنده‌ای.

مر جنگه مر جنگه      خدا دونه دوره تفنگه

مر زوره مر زوره      خدادونه دورس ناجوره

موسیقی پر کشش و شورانگیز آهنگ مگر جنگ است آنچنان دامنه پیدا کرد که موسیقیدانان برجسته کشور ملودی آنرا آراستند و پیراستند و بصورت جهانی عرضه کردند.

سُر و خوانی:

گفتیم که ملودیهای غمگناهی آهنگهای سوگ در بختیاری از جذابیت و کشش فوق‌العاده برخوردار است که به آن ساز چپی میگویند در این آهنگ گوئی هم دردها و رنجهای ایل که در طول سالیان دراز بر منطقه سایه افکنده بازگو میشود بیت خوانان بختیاری که در آن سالهای پیشین مربوط به تو شمالها و رامشگران محلی بود اکنون به جوانان پر احساس ایل سرایت کرده و بعنوان گاکریو با آواز خوش و غمگناهی اجرا میشود به چند بیت اشاره میکنیم بیشتر این آهنگ در مرگ عزیزان جوان و سرداران با نام و نشان اجرا میشود.

داوژی سیابکو جوئه ورتو      بردن ری به مزار شیرنر ته

ترجمه: مادرم پیراهنت را برنگ میاه دز برکن که شیر نرت را بسوی آرامگاه ابدی میبرند.

کارت خورم سی بچیل که دی نی بینی      چی درخت گپشون کنی ماسون نشینی



ترجمه: کارد به دلّم بخورد که دیگر نمی‌بینی بچه‌هایت را بزرگ کنی و مانند درختی  
بیروانی و در سایه آنان بنشینی

ای جوون! ای حاجتی! مرگت حرومه تا سویت زیده خط‌عمرت تمومه

ترجمه: ای جوان ای گرامی و دردانه مرگت مباد که هنوز سبلیت خط نژده عمرت  
پایان رسیده.

ای جوون ای جاهلم کارتی خوره‌دات سنگ مرمر بونن سی کنویالات

ترجمه: ای جوان ای رودم مادرت کاردی بخورد سنگ مرمر بر روی مزار تو که سالار  
بودی نشانند.

بروین خور کنین گو ما دریمه سی چه کردی بورت جوومه کافرینه

ترجمه: بروید و برادر مادرم را خبر کنید و بگوئید چرا جامه سیاه کافران را پوشیده‌ای  
و عزادار شدی.

شومه بی تو مبار همیشه بهاره نه دیری تو با سی مونه غم براره

ترجمه: شبهای روشن ماهتابی بدون تو مبادا اگر همیشه هم بهار باشد نه دوری ترا  
بیخواهم و نه غم برادرت را.

### بیت‌های شاد موسیقی:

بهمان نسبت که آهنگهای موجود در بختیاری غمگانه است بیت‌های شاد هم زیاد  
جاری می‌باشد برای اینکه مقاله ما بد راز انکشد توجه خوانندگان عزیز را به انواع آهنگهای  
شاد رایج در بختیاری که من آنها را در کتاب دوم تاریخ و فرهنگ بختیاری گردآوری و بچاپ

رسانیده‌ام جلب مینمایم.

چون در این مقاله هدفمان ارائه نمونه‌هایی از موسیقی لری است، در اینجا شاخه‌ای از آهنگ کوه گیلویه و بویراحمد را در حد طایفه به‌مشی می‌آوریم.

www.Bakhtiaries.com

## افسانه خان طلا یا خداکرم‌خان:

در ایلات و عشایر ایران وقتی که حماسه‌ای بوجود می‌آید دیگر نباید بدنیاال ریشه‌یابی و هواقب گناه و ثواب آن باشیم چرا که مردان و زنان ایل با نهاد خودشان همیشه درگیرند و با انبوه ناهنجاریها و کمبودها که پیرامون آنان وجود دارد همسفرند اگر یک مورد آن اشاره کنیم کافی است که به داوری بشینیم و سخن و اندیشه آنان را مرور کنیم.

کوچ ایل یکی از هزاران مشکلی است که بر سر راه آنان قرار دارد و فاصله بی‌یلاق تا قشلاق را باید چند روز طی کنند حالا اگر در این فاصله زن آبستنی از این کوچ هنگام زایمانش برسد و آن هم در کم‌رکش کوهی باشد که تنها گله‌ها در آن بسختی عبور میکنند باید همانجا زایمان انجام بدهد و ناف بچه را با کارد ببرد، گره بزند و آنرا بدوش بکشد و بحرکت کوچ ادامه دهد حالا تصور اینکه در شهر، از ماه اول آبستنی زن حامله باید زیر نظر پزشک باشد تا ماه نهم که حتی ساعت زایمان را هم به او میگویند و در زایشگاه با فراغت خاطر و یا اگر خیلی هم ناز نازی باشد سزارین میشود که آب در دلش نچنبد و بچه را بدنیا بیاورد. با این محرومیتها ما دیگر در مقام آن نیستیم که گناه جنگ بگردن کیست و آیا سرباز وظیفه‌ای که به‌مراه یک هنگ بجنگ خداکرم‌خان میرود چه گناهی کرده جز اینکه خدمت مقدس سربازی را انجام میدهد و آیا خداکرم‌خان که به یاضی گری متهم میشود چه گناهی دارد که با احساس درونی خود درگیر است و سرانجام بکوه میزند مجموعه این رویدادها را باید در یک مکتب روانشناسی ارزیابی کرد و به داوری نشست.

جنگ خداکرم‌خان به‌مشی و گرفتاری آن سرانجام بدست قوای دولتی حماسه‌ای را بوجود آورد که به احساس مردم گره خورد و بیت‌های غمگانه و حماسه‌آمیز برایش سرودند و زنان خوش‌آواز در مراسم هزاداری با صدای بلند میخواندند موسیقی لطیف،

سیال و دراماتیکی که به‌مراه شعر خداکرم‌خان بروی صحنه آمد آنقدر جالب توجه بود که فصلی از موسیقی حماسی را تشکیل داد، اصولاً در ایل مردم همیشه بدنبال تاجی و رهبری می‌گردند که تمایلات و آرزوهای آنان را جامعه عمل پوشد و گاهگاهی در طی چندین دهه سرداری بروی صحنه می‌آید که مردان و زنان ایل آرزوی آنرا داشتند آنان که سالها در مقابل یک ژاندارم سر فرود می‌آوردند و تسلیم بودند حالا می‌بینند خداکرم‌خان زخم احساس سرکوب شده و شکست خورده آنانرا التیام می‌بخشد و لو برای مدتی کوتاه آن هم همراه با ناکامیها باشد، به ابیاتی از این دست اشاره میکنیم.

این بیت‌های خداکرم‌خان را من از آواز خوش خانم عفت بذراهیان که زنی از طایفه بهمی است شنیدم و یاد داشت برداری کردم من قادر نبودم آن لحظه احساس این زن ایلپاتی را مانند توار ضبط صوت که بشود روی کاغذ نوشت به‌مراه این یاد داشت برای خوانندگان به ارمغان آورم و از این حیث احساس کمبود میکنم که چرا نتوانستم احساس اصلی و اصیل آواز آن خانم یا شکوه را تصویر نمایم. لحظات آموزنده‌ای که آن بانوی پر احساس در هیچ مکتب خانه‌ای نخوانده است.

در کتاب دوم تاریخ و فرهنگ بختیاری زیر عنوان شعر خداکرم‌خان و بررسی بنیانی آن مفصلاً پیرامون رخدادهای آن اظهار نظر کردم که در صفحه ۳۲۲ آب کتاب درج گردیده است و خوانندگان ارجمنند در صورت تمایل میتوانند به آن مراجعه نمایند.

بی‌خانم زینه گیم بکن حلالم      واگپ مسردونگی بگوزیالم

ترجمه: بی‌بی خانم همسر بزرگم حلالم کن و پشت سر من حرفهائی از مردانگی و شجاعت بزن.

بی‌خانم چادر نه زید میانه وردا      داغمی سی خان طلا توشونه وردا

ترجمه: بی‌بی خانم چادر بسر کرد و مینا را بدور انداخت داغم برای خان طلا که قشون دولتی را برگرداند.

ورگر دتفنگنه هو کرد و سرباز      چه کنم که وامویدز مونه ناماز

ترجمه: تفنگ را برداشت و سربازان را نهیب داد چه باید کرد که زمانه، ناسازگار با ما

گویلم پای دوزین سرهنگمونه کشت      یکیشون و سونگدور گردم واپشت

ترجمه: برادرانم همه میدانستند که سرهنگ مرا خواهد کشت یکی از آنها نگفت که باز  
گرد که کشته نشوی

سره چل پلگون (چهل پلکان) کردن درازم      یا خدابه سورسون یوسف کاظم

ترجمه: در راه چهل پلکان رامهرمز مرا دراز کردند که بکشند خداوندا یوسف و کاظم  
همرزمان مرا برسان.

خان طلا وئر بیوا یوسف ز مازه      ای ددی سر و بگوسی خان لازه

ترجمه: خان طلا از پائین بیا و یوسف از شانه کوه ای خواهر برای خان سرود بخوان  
سرود غمگتانه.

جرگه ره لاله الا توپخونه برد      اخبار رهدنی گل ممد مرخان خوبرد

ترجمه: جنگ در قلعه الای بهمی درگیر شد و توپخانه را بردند خبر نزد گل ممد رفت  
مگر خان در خواب رفته است.

خان طلا صیدال بگوسین سی خان نمردم      لاش اسبید خان طلا نه خودم نبردم

ترجمه: خان طلا صیدال را بگوئید که چرا برای تو نمردم جسد سید خان طلا را چرا با  
خودم نبردم.

و اوپلا سی خان زردم      منده داغس تا قیومت

در میان موسیقی های لری باید بگوئیم که موسیقی لرستان از حال و هوای پرطنینی  
برخوردار است و حضور کمانچه شکوه دیگری به آهنگها می دهد.

موسیقی بختیاری آرام تر ولی با حرکت رزمی مانند چوب بازی با سرتا و دهل همراه  
است، انواع رقص دستمال که با ساز کوچک همراه است شادمانی بیننده را صد چندان می کند.

در بختیاری نی از شکوه مجلسی برخوردار است و من در دوران کودکی شخصی را بنام محمد مراد می‌شناختم که ساحرانه نی را می‌نواخت و عاشقانه در پیچ و خم این هفت بند فرو می‌رفت، در ایلی بختیاری سبب تحرکات بسیار و درگیریهای کوچ ایلی، شروه‌خوانی وجود ندارد اما شعر فایز بصورت شادتر نواخته می‌شود. موسوی، نی‌زن مشهوری بود این بچه مسجد سلیمان بهترین نوازنده نی بود که سالها خوانندگان بختیاری را یاری می‌کرد، بعداً که آقای علی حافظی بروی صحنه آمد انگار که خداوند نی‌زنی را به قامت او دوخته بود دیدن تا شنیدن هزار فرسنگ فاصله است. حافظی در کنگره موسیقی تهران مقام ارجمندی را بدست آورد و در تمام ترانه‌های بهمن علاء‌الدین هنرنمایی کرده است در آهنگ برزگری الحق و الانصاف نقش بسیار بالائی داشت زیرا آهنگ برزگری پیچیده، ناهنجار و مشکل است و کمتر نوازنده‌ای می‌تواند از عهده این نقش برآید به پندار من اگر به یک نوازنده نی می‌خواهند نمره بدهند که از آزمون سربلند بیرون بیاید باید ملودی برزگری را به او بدهند تا بنوازد شرح ایات آهنگ برزگری خود داستان جداگانه‌ای دارد.

هنگامیکه ایلی کوچ می‌کند و به سردسیر می‌رود برزگر می‌ماند تا کشته را درو کند و خرمن بزند و آنگاه بدنبال ایلی به بیلاق برود که او جوانی است دلاور و پرکار و نامزد او به‌مراه ایلی رفته و او را در هجران خورد مبتلا کرده است ولی فرمان ایلی است و کار طاقت‌فرسا که باید انجام گیرد و سرانجام در پایان این مقاله آنچه را که نوشتیم شرح یکی از هزاران حماسه موجود در ایلات لرزیان است که خود فصلی جداگانه و بیانی عارفانه را می‌طلبد تا این مثنوی هفتاد من کاغذ را انعکاس دهد همگان را بخدا می‌سپاریم به امید آنکه دیگران ادامه دهنده این راه بوده و در غنا بخشیدن به نوشته‌های ما یار و یاور ما باشند.

[www.Bakhtiaries.com](http://www.Bakhtiaries.com)

## بخش چهارم

### افسانه‌ها و متل‌ها

[www.Bakhtiaries.com](http://www.Bakhtiaries.com)

www.Bakhtiaries.com

## افسانه‌ها و متل‌ها

افسانه‌ها و متل‌ها که قسمت مهمی از فرهنگ درون ایللی است اوقات فراغت جوانان را بویژه در شب‌های زمستان پر می‌کند و بروزگاری که رسانه‌های جمعی مانند امروز سر از روستا در نیاورده بود این بخش از فرهنگ ایللی نقش مهمی در ساختار جوانان داشت امروزه هم بعضی از فرهیختگان و متفکران بختیاری تلاش دارند تا با تدوین این متل‌ها و افسانه‌ها آنان را از دستبرد حوادث مصون نگه دارند در این بخش تنی چند از این عزیزان علاقمند را که در این رشته کار می‌کنند معرفی می‌کنم.

۱- آقای مراد کیانپور بختیاری که چندسالی است با ارائه تئاتر در شهرستان‌های بختیاری از مسجد سلیمان تا ایذه کارهای خوبی را ارائه کرده و با هنرمندی افسانه‌ها و متل‌ها را اجرا کرده و آنها را بصورت نوار کاست عرضه نموده بدینوسیله به‌مباران عزیز و خوانندگان گرامی معرفی می‌شود و افسانه‌های «در سوگ اسب نیله» و «متل‌های بی بی جان» را که با لهجه بختیاری نوشته است در این بخش می‌آوریم. افسانه «در سوگ اسب نیله» حقیقتی زنده در ایل بختیاری بود و به سالیان دراز دل‌بستگی اسب و سوار یک رویداد عاشقانه و در خور یازگونی بود، یک مرد سوار، تیرانداز و شکارچی هنگامی عظمت و شکوه داشت که سوار اسب نیله می‌شد و قدرت سوار با اسب تکمیل می‌شد در این افسانه که باید گفت حقیقتی پویا و پایدار است آخواعلی وجود پر قدرتش را با اسب می‌دید و آنچه را که هم‌تبار عزیزمان آقای مراد کیانپور در این افسانه آورده برآستی خود شاهد این ماجرا بوده، در بختیاری پس از ارزیابی سوار و تیراندازی و جنگاوری یک مرد ایللی، باید روی اسب او حساب کرد و نکته مهمی که در این افسانه به چشم می‌خورد یکی شدن احساس اسب و سوار در جنبه‌های عاطفی است که اسب هم با آنکه حیوان ظاهراً بی‌احساسی است ولی به‌مراه غم سوار بگریه می‌افتد و این پدیده‌ای است که آدمی تا نبیند و تجربه نکند به حقیقت آن پی نخواهد برد و متقابلاً سواری که به اسب خو کرده احساسی نسبت به او پیدا

می‌کند که همه چیز حتی زن و بچه خود را در مقابل مهر و محبت اسب فراموش می‌کند. طبیعی است، امروز که دیگر تقریباً ایل یا اسب وداع کرده و می‌رود تا اسب و سوار از صحنه خارج شود دیگر رنگ و بوئی از این احساس بمشام نمی‌رسد و باید افسانه اسب و سوار برود در لابلای داستانه‌های کتاب تا برای نسلها زنده بماند.

نگارنده

[www.Bakhtiaries.com](http://www.Bakhtiaries.com)



www.Bakhtiaries.com

## در سوگ اسب نیله

او روز ایادس بخیر چه روزگاری بید روزگار بیاد متدنی کوچ ایل بزرگ بختیاری خاطره حرکت طایفه‌هازمیون کوه‌های سر بفلک کشیده و درختان بن و کلخنک و ارزن بائیم، رودهای قشنگ و جنگل عظیم و صدای شیهه اسبون و ترانه خوردن کوگرن و صدای زنگلوله دُبُرُون و گله هاگرسندون و بوی عطر چویل و کلوس هرگز زیادم نیرن و هیچ موقه ترم اسب نیله آخاج علینه که منه تموم ایل بختیاری تک تاز و معروف بید فراموش کنم اسبی نجیب با وفا قشنگ و اسبید به اسبیدی برف به اسم اسب نیله که آخواجعلی اونه برنج صدا ایکرد. اسب نیله یا برنج اسمی آشنا سی همه طایفه راکی بید اسب نیله بخصوص از خانواده آخواجعلی بید آخواجعلی چنو اسب نیلنه دوست داشت که اول به اسب غذا اداد بعد خوس غذا ای خرد اسبی که آخواجعلی وقتی منه تاریکی شو منه دل جنگل هیزم روشن اکرد دور هیزم‌های روشن هوید و اسب نیله که وایک عاشقونه درد و دل ایکردن وقتی آخواجعلی احتدست اسب خوشحال بید وقتی آخواجعلی فمگین بید اسب هم افسرده هیچ وقت ایطور الفتی بین یک انسون و یک حیرون نیدم آخواجعلی یکی از سوارون بنام طایفه راکی بید سواری خوش استیل که منه حرف شکال هم نظیر نداشت زندگی آخواجعلی منه ۳ چی خلاصه اواید اسب نیله تفنگ دولیل و یه دیرین حاج رئیسی که ز جنگ اول جهانی سیس بیادگار منده بید آخواجعلی منه کوچ ایل پشتاز طایفه بید تموم باروننس ترک اسب نیله و مادپونس بید که زیر پای بی بی گلی زینس بید آخواجعلی خو حرف ازید بقولی مجلسی بید با ایکه سواتی نداشت اما چنو سنگین حرف ازید که اگدی درس فلسفه ایداد.

علی مردون راکی معروف به گچی خان که یکی از سوارون و تفنگدارون طایفه راکی بید که منه جریان مشروطه و ایاران خُس زیادخان و خزعلی راکی ابوالقاسم خانه همراهی اکردن و منه بهار سال ۱۳۲۲ طبق بخشنامه دولت همراه تعداد زیادی ز سران طوایف بختیاری تحت تعقیب بید، سیم تعریف ایکردو، ایگود آخواجعلی دوست صمیمی و بار همیشه‌ای

آطهماس کر منصورخان کلاتر طایفه راکی بید، هم یک راکی تموم عیار بید، هم پیائی خوش سیما چهار شونه با وقار گشاده ری که عاشق شکال بید و بخاطر علاقه زیادی که به آخواجعلی داشت همیشه وایک به شکال ایرهدن گچی خان گدیه روز روزهای بهاری آخواجعلی و آطهماس به شکال رهدن و منه سینه که بدین شکال اگشتن به دفعه به خرس بسون حمله کرد آطهماس که خرس خیلی بس نزدیک واییده بید نهیب داد آخواجعلی خرس بکش اندی ری دو تاملون آخیده آخواجعلی هم واحین سردی گلدخان نگو و تاملون اخوره بگو مونه اخوره آخه تارون‌های سفید تو وایستادن خرس سراغ مونا آطهماس و ایوکه در حال اضطراب و وحشت بید ز شوخی آخواجعلی کلی فندس و هی شوخی باصت وایید که روحیه دو تاملون قوی وایید و تفنگها نه بطرف خرس نشوته گرهدن و شلیک کردن خرس بیچاره ترمست چهار پاره هانه تحمل کنه و منه خین خس قوطست آخداکرم که یکی ز سوارون خوش سیما و یکی از شاهنامه خون‌های طایفه راکی بید وایوکه عاشق اسب کمیتس بید اما همیشه ز اسب نیله آخواجعلی با افسوس حرف ازید آخداکرم گد اسب نیله دارای خصوصیات و خلق خوی به اتسون بید اسب نیله و انفس و نگاهس و آدم حرف ازید منه هر میلیسی صحبت ز اسب نیله بید آخداکرم چنوز اسب نیله یادا کرد که تیاس پر اشگ و اییدن و با صدای گزیده. گدیه روز به جشن عروس داشتیم دو ماد ز شاخه ۷ لنگ و عروس ز شاخه چهارلنگ بم صالح و چینا که عروس خیلی مهمی بید و عروس هم دودر یکی ز خوانین چهارلنگ بید واحدود ۷۷۰ سوار به منطقه‌ای بنام چل چشمه رهدیم او موقع هم رسم بید که منه عروس سواری سرانداز عروس ور دازه و سوارون دی تعقیب اکردن یوبه رسم قدیمی بید که البته ای تعقیب و گریز شکوفائی و عظمت عروسینه بیشتر اکرد.

اما چون که عروس ز خوانین چهارلنگ بید ای رسمته قدغن کردن. و بین خوسون صحبتی وایید که حضرات راکی مردونی جسور و بی باکن و ممکنه دست به ای عمل بزنن و سرانداز وردارن خلاصه چند تا سوار مسلح دور ور عروس نهادن منه ورگشتن همه حواسون به اسب نیله بید آخواجعلی که سراندازه نبره آخداکرم گد سوارون همه ره وستن به کمی که جلو رهدیم آخواجعلی بم نزدیک وایید و گدخداکرم دل درد همیشه‌ای اوید بسراغم و موهم زمن آخواستم که اسب نیله نه بمو بده و خس سوار اسب کمیت وایو.

آخداکرم وای چهره افسرده و غمگین ادامه داد گد وقتی سوار اسب نیله وایید احساس

عجیبی داشتم انگاری که بال در آوردم. آخاستم به آسمونها پرواز کنم گد شاید باور نکندی اما وقتی سوار اسب نیله و ابیدم احساس فرماندهی کردم گد همی طور که هی رهدیم یکی ز حضرات گپ طایفه راکی بم نزدیک و ابید و گد خداکرم آروم و قرار نداری خدائی نکرده دست به کاری نرنی که چهارلنگون زمون دلگیر و ابون درسته که ورداشتن سرانداز رسه اما قبلاً چهارلنگون بدلایلی خوشسون نیا و ایچو هم باید بسون احترام بنیم آخداکرم گدمیر اسب نیله هشت که مو آروم قرار داشته بوم جوونی ماجراجو سوار اسبی جسور و شجاع دی پاک هدکه برم سرمه بردم نهنگ گوش اسب و گدم برنج ۱۷۰ سوار بت دادنه ایر خطائی بکنی هم تو گلوله اخوری هم مو اسب شیبه کشید و انگاری آماده ای خومه اعلان کرد.

آخداکرم وایه حرکت تند چند سوار تفنگ بدست نهادم پشت سر و اسب وایک خیزتند به عروس رسید و موهم وایک خیزتند تر سرانداز ور داشتم و اسب ز زمین کنده و ابید.

صدای شلیک چهارپاره ها و صدای سم اسبونی که تعقیبم اکردن زمین و از اکرد منه به لحظه ز تیپ جدا و ابیدم و برگشتم پشت سرم سیل کردم دیدم ز او همه سواریکه تعقیبم اکرد چند تا بیشتر دنبالم نیدن و موفاتحاته به مقصد رسیدم وقتی واسادم اسب هنی آروم قرار نداشت یه دقیقه بعد همه سوارون رسیدن بمو و تعجب دیدم که آخواجعلی از اسب کمیت پیاده و ابید و آغوشس و از کرد و اسب نیلنه چند بار بوسیدم.

خاطره دیگر که خم یادمه مال خیلی سال پیشه هم سو که یه بچه کوچیر بیشتر نییدم دیندا ایل به ایلاق ایرهدیم وقتی به کوه خره خور رسیدم و ز کوه سرازیر و ابیدم منه یه جا برف گیر اسب نیله چهار دست و پا منه یه چاله ی برف فرو رهد تا جائیکه فقط سر و گردنس پیدا یید هرکاری کردیم اسب ز چاله در نی وید آخواجعلی اوند ری بری اسب گد برنج مرادونم که تواتری ز چاله درای یا لا میچه تلاش نیکنی خیلی خب حالا نیخو خوته لوس کنی مونم جلو طایفه راکی ری سیا بکنی یا لا درو..... موهم واکمال تعجب دیدم اسب وایک حرکت تند و یه تلاش عجیب ز چاله دروید آخواجعلی هم آغوشس باز کرد و چندبار بوسیدم.

اگوهی پدر بزرگم که خس یکی از شکال چیا طایفه راکی یید و متوم میرشکال معروف یید تعریف ایکرد، ای گد یه روخم و مش بلیطی پیدنی یه شکال رهدیم به یه پلنگ گیر کردیم مش بلیطی با وحشت تفنگس بطرف تیک پلنگ نشوند کرد و شلیک کرد و پلنگ رو مپست وقتی رسیدیم بالا سر پلنگ دیدم تیگ پلنگ ز چارپاره و از و ابیده تی خم فکر کردم که

یک چارپاره تتره ایقدر کاری بر یه دفعه صدای شیبه اسب نیلنه فهمیدم که آخواجهلی سوارس بید اوید تیمون گدس بلیطی نزدیک بید پلنگ فرارت بده بعد هم گد مش بلیطی نشونه گره‌دنت هم بدنید آخه دو تامون تیگ پلنگ نشونه گره‌دیم.

منه یه میلسی که صحبت ز اسب نیله و آخواجهلی بید آجراغ یکی از بزرگون طایفه راکی گدحضرات ادونین شکست خواجهلی چه وقته بعد خس گدز مونیکه اسب بمیره البته آجراغ این حرف چند سال قبل از مرگ اسب گهد.

و اما داستان غم انگیز و سوزناکی که زنده‌ای ساده و ایلی آخواجهلی، نه بیک زید خم و او که بچه بیدیم نظاره‌گرای حادثه غم‌انگیز بیدم اسب مریض و ابید مریضی اسب سر آخواجهلی بید و شروع دوره غم‌انگیز زندگیس بید تموم وقتی که اسب مریض بید آخواجهلی و آچهره افسرده و غم‌بار بر بالین سرس ایگریوس و مردن اسب بتدریج اوید.

اسب انگاری ادونست که روزای آخر دیدارس با یار به سر رسیده و دیه یار و مونس همیشه‌ای سه نی‌ینه موهم افسرده‌ای اسب، اشگ اسب و گریوه‌های اسب خم و تیا خم دیدم، خور مریضی اسب مثل برق منه تمام ایلی بختیاری پیچست و بالاخره اسب و اتیاپر ز اشگ سرس سرپاهای آخواجهلی نهاد و در حالیکه دل زیار همیشه‌ای خس نیکنند خداحافظی کرد صدای گریوه آخواجهلی صدای شیون بی‌گلی منه برق دره گرم و منه دل کوه‌های سر بقلک کشیده دره گرم پیچست همه می اسب گریوستن مرغزار سرسبز دره گرم تامدتی عزادار و سیاه‌پوش اسب نیله بیدن و ایطور و ابید که آخواجهلی همیشه یار صمیمی خس ز دست داد.

مدتها سیاپوش عزادار بید و دل بکار تیداد انگاری تموم امیدها و آرزوهانه ز دست داده بید تموم کسونیکه اسب نیله و آخواجهلی اشناختن ز جاهای دیر و نزدیک سی سرسلامتی و تسلیت پیش اویدن و موهم ای واقعه غم‌انگیز در حالیکه بچه بیدم و اتیام دیدم و وادستام لمس کردم، آخواجهلی حتی جسد اسب ز بهونس دیر نکرد و جسد اسب نهنگ بهونس زیر کبوده آجراغ نهاد و مدتها نظاره‌گر ز بین رفتن جسد بید جسد به اسکلیت تبدیل و ابید امان آخواجهلی هر روز بالای سر اسکلیت ایگریوست آخواجهلی گد اسب همیشه از چشمه زیر کبوده آجراغ اوای خورد بعد هم به کبوده تکیه ایداد به کبوده سیل ایکرد و انگاری با نگاهس بمو اگد که وفاداری مو مثل این کبوده محکم و استواره و الحق که اسب نیله وفادار

بید تا سالیان سال غم از دست دادن اسب نیله یا برنج چهر آخواجعلی نه افسرده کرده بید و یو آغاز شکست آخواجعلی بید هموطور که آجراغ چند سال قبل از مرگ اسب ای واقعه پیش‌بینی کرده بید آخواجعلی بعد از مرگ اسب سی همیشه ز تک و تازوست و تفنگس سی هیچ وقت و سی هیچ چی شلیک نوید دیرین حاج رئیس سی دیدن هیچ متظره‌ای واز نواید و خس هم سی همیشه ز صحنه تاخت تاز و شکال کنار رهد حالا بعد از سالیان سال آخواجعلی که غم از دست دادن اسب نیله نه فراموش نکرده پیرمردی واپسیده افسرده و غمگین که بیاد اسب زنده‌ای اکنه هر وقت سر به سجاده نماز ای نه تی خم ایگوم آخواجعلی ز عشق زمینی به عشق خدائی رسیده، یادس بخیر.

www.Bakhtiaries.com

## متل‌های آبی بی جان

نوشته: مراد کیانپور بختیاری

او روزیادس بخیر متل‌های نه نه جان یا بقولی رمان‌های مادر بزرگم هرگز زیادم نیرن-  
 دنیای رنگی کودکی با بادبادکها و گل‌وله‌ها و شیرینی‌های قلمی و لیمونادکس‌های کیوسک نظر  
 آقائی و دل و قلوبه‌های عزیز جیگری و یادی ز حجی آقا و مهد شوشتری شعبده بازای  
 شهرمون و شاه رضا اسکندری یکه بزق و طیب شهرمون و متل‌های آبی بی جان و افسانه  
 فرشته بنگله گلف کلب و شرر حال او موقع هر وقت یادم ایان بغضی گلیم اگره و به گریوه ایتم.  
 چه زی گذشت گلی بید که پژمرده و ابیدک و اوری بید که باریده و ابید اما متل‌های  
 آبی بی جان اوج در اما تیکی خاطرات کودکی موبیدن متل‌های جاودانه آشنیدن متل‌های  
 واقعی تاریخ بختیاری به عظمت زردگه و گه تراز و به زیبایی طبیعت بختیاری، آعلی دادگور  
 آبی بی جان تعریف اکرد اگد وقتی بی بی عروسی کرد حدود ۲۰۰ سوار، عروسمه همراهی  
 اکردن سوارون زنده‌ای مواظب بیدن که سرانداز بی بی نه یکی ز سرس نکنه.  
 آعلی داد ای گد که با ای حال سواری ز حضرات راکی منه یک چشم بهم زیدن به رسم  
 همیشه‌ای سرانداز عروس ور داشت آعلی دادگد موسوار مادبون کمیت و اسرعت و ستم  
 بدینداس و واسر سختی سرانداز عروس گرهدم و سی دل یو که سرانداز ز دستم نگرن  
 محکم بٹمس به مچ دستم و با سرعت باد ز سوارون فاصله گرهدم آعلیداد واحسرت ادامه  
 داد و گددر تموم مدتیکه مومادیون اتاختم عروس هم سوار مادبونس مثل یه سرو در کنار مو  
 اتاخت آخه بی بی منه سوار بازی هم بی نظیر بید آعلیداد ایگوهده ای صحنه چنو با شکوه  
 بید که هرگز ترم فراموشس کنم.

بعد هم گد آبی بی جان تنها زینه بید که منه میلس خوانین شرکت اکرد وقتی میرس  
 آسلطان راکی با دنیای هستی وداع کرد سی مدتی ز طایفه راکی خداحافظی کرد و اوید به  
 چهارلنگون و بعد از مدتی خواستگاری پیدا و ابید و قرار و ابی که با بی بی عروسی کنه اما

وقتی ای خبر به طایفه راکی رسید زیننه و میره گپ و کوچیر سوار به اسب و مادبون مراسمه او بُردن به چهارلنگون و آبی بی جان سی برادر شوهر مرحومس یعنی آعلی جان خواستگاری کردن و اعلام کردن به حضرات راکی در صورتیکه جواب نه! بدین کار به جنگی سخت آکشه که البته با پادر میونی عده ای رش سفید و علاقه بی بی جان به حضرات راکی و اینکه فرزندی هم بنام خداکرم بیادگار هشته بید به خونه جدیدس رهد اما ای بار هم بخت و آبی بی یار نیید و تقدیر یه حادثه دیه سیس رقم زید، انگاری بی بی سی سختی ها و جوادث بد زائیده وایید.

این بار هم میره دومس هم برحمت خدا رهد بی بی باز با دل افسروده و کوله بار پر ز غم بدپارس سفر کرد اما سفر هم کوتاه بید چبنا که نبیدن بی بی سی طایفه راکی پائیزی غم انگیز و اندوهگین بیار آورد ای دفعه هم بی بی سی برادر بعدی شوهرش تسلیم سرنوشت وایید ای دفعه هم با میل و رغبت به منطقه راکی یل رهد و به زندهای تازه ادامه داد اما خاطره ایکه ز بی بی جان ترم فراموش کنم یو بید که بچه کوچیری بیدوم همراه ایل به ایلاق اویدم تا به پل شالو رسیدم که البته پل شالو در زمانهای قدیم با وسایل اولیه مثل حصیر و طناب و سیم رامنت واییده بید که لرزش های پل و خروش او روزی پل زونیا آدمنه ست ای کرد او روز بخاطر عبور طایفه راکی ز سر پل بین مأمورای دولتی و آخداکرم و آخاجعلی پسر و دو ماد آبی بی جان جنگ وست و مامورین هونونه را دستگیر کردن و به ستون سنگی بستن و مشغول شلاق زیدن و اییدن مأموری که شلاق ایزید به سرهنگ نرهیله بید آبی بی جان با یک جسارت و شجاعت غیر قابل تصور شلاق ز دست سرهنگ گره د و چند تا شلاق به بدن سرهنگ زید و گد سرهنگ فلون فلون واییده یو که شلاق از تی کرمونه مو هم دور کربلاتی یار. همنشین سردار ظفرم شلاق به گرده آخداکرم زیدن یعنی شلاق به گرده بختیاری زیدن منه همی هین و بین یکی از خوانین که او طرف پل چادر زیده بید وارد محرکه وایید و به درگیری خاتمه داد.

سرهنگ ز کرده خس یشمون وایید و شخصاً ز بی بی عذرخواهی کرد و شهامت و جسارت ای شیرزنه بختیارینه تحسین کرد بی بی جان بخاطر صفات و خلق و خوی مردانه و شجاعانه ای که داشت آید آبی بی جان ایگهدن در یک زمان گلنه ادوشید اسبها و مادیونا نه به اصطبل ابرد تون فطیراپود و ز کوه عظیم فلاخون سرازیر وایید و ز چشمه دره گرم مشگ پر

ایک‌کرد از او و به‌گرده‌ای نهاد و سربالائی هم‌کوه طی‌ا‌کرد و هرگز احساس خستگی نی‌کرد  
استراحتش تو دادن پره بید که پشم به رشتن تبدیل‌ا‌کرد و با هون پشم و رشتن و ریس و  
وربند و خُرج و بهون ابافت بی‌بی یکه تاز زنگل بیدمنه عروسی‌ها شاد و شریک شادی همه  
بید و منه عزاداری عزادار و واغم همه شریک بید.

وقتی اوید به شهلا هر شو سیمون قصه ای‌گوید به شو ز حماسه اسدخون، به شو ز توطئه  
ظل‌السلطان و کشته و ابیدن نابحق ایلخانی به شو ز شجاعت آعلیداد خدر سرخ و جنگ نه  
هزار به شو ز حماسه‌هالوزال هر موقع قصه هالوزالنه تعریف‌ا‌کرد تیاس پر ز خرس ای  
و ابیدن و شروع بخوندن بیت‌ها لوزال ایک‌کرد گاهی ز عظمت شانومه خونی آعلیداد صالحی  
چهارلنگ م‌صالح یاد ایک‌کرد که علیداد هم بازی ر یار همیشه آبی بی‌جان بید.

... پیوزنی بید با کوله‌باری پر ز تجربه زمونه مجسمه‌ای بید ز کوچ ایل و تصویری بید ز  
مقاومت و پایداری ایل بختیاری اوموقع ۷۰ ساله بید اما استخوان پندیس محکم، شور  
حالس مثل به جون ۲۰ ساله و تموم شوق و ذوقس یو بید که سی ایما قصه ای‌گد دلس به یو  
خوش بید که ایما به قصه‌هاس گوش ادادیم هم او روز که تلویزیون ای جعبه جادوشی وارد  
خونه‌ها و ابید به روزبه دام‌گهدم به بوم بگو به تلویزیون سیمون بخره دام‌گد دایه تو نه خدا  
دست‌زای بچه‌بازیها و ردار ش‌ای پیارا کینه بگردن مونون حالا هم رده رشن خوته رشن  
بگره ایر اوید و اوقانس تهل نبید بس اگم، گدم دایه بوم امروز مواجب گر هده خوش‌حاله دایه  
فهمیدی آقای مرادی تلویزیون خریده دام‌گد دایه آقای مرادی چکر شرکت تفته پیلداره  
گهدم مشر خان‌محمد هم تلویزیون خریده گد دایه مشر خان‌محمد هم پیلداره گهدم دائی  
فتاح هم تلویزیون شاب لورنس خریده اما ای‌گون تلویزیون بلر بهتره گد هالو فتاح ماشاله  
کوئته، گهدم حجی مراد هم تلویزیون خریده گد حجی برار که دیه معلومه جانداره همی  
موقع چای داغ ریسست سرباس و فریاد کشید و به سیلی محکم گفت منه گوشم و گد ای  
حرفا تبوچه، بتو چه مربوطه که کی چه خریده و دام شروع به تعریف کرد که شرگلا دوش با  
گاری بلبرنگی منه ره ماشین‌بازی‌ا‌کرد به هوام پی شرکت گارسه گرهد. بوم گد قالی کارا  
قالی‌کار ایر به چی به دستس بیوفته رستم هم تره ز دستس دراره ...

دام‌گهد پریروز هم بی بلیط لابه لا مردم رهد به سینما آقا میطی و آقا حسین اصفهانی  
کره کتک زیدن بعد هم بزور وادارس کردن پوست تخمه‌ها و کاغذ ساندویچ‌ها ته منه لوژ



چاروکنه بوم گد ای زن حرفته بزنی ایقدر ز ای شاخه به او شاخه نپر، چه اخای بگوی دام گد ایریه تلویزیون بخری شرگلا هم دس ز ای فضول بازیها اکشه، ۳ماه طول کشید.

تا بوم راهی وایید به تلویزیون فسطی سیمون بخره اتفاقاً مش خان محمد ضامن وایید و پشت سفته‌ها نه امضاء اکر د تلویزیون خریدیم چه شور حالی داشتیم اگهدی تموم دنیا نه بم دادن اول کار آتن نهادم سر پشتیون دام عصبانی وایید گد دایه آتن خدا خو کرده نه انی سر پشتیون زیر برق افتو نوادونی هر کسی تلویزیون خرید مردم ایگون وضعش خوابیده و دشمن زیاد پیداکنه ایر ووسی و ظهراپ نشکندنس آقامندی کرولی هیردس نکردن منه یک گدم دایه آتن و احتما سر منزل بوه تا دام گه مجبوریم به ناطور ماهی ۵ تو من اضافه بدیم اندی جفلیل نمره ۸ اله مراد جعفر و حیدر تریتیین ادن ...

شو اول تموم همسایه هامون جمع واییدن دور تلویزیون خیری مش بی بی گل مش ماه بگم دخمزاد دخاور اوس علی فیض اله عزیزلا نصولا حاجی مرتضی همه و همه جمع بیدن منه منزلی داشتیم تلویزیون تنظیم اکر دیم بچه‌ها هر یکی به نمره اونند عزیزالا پنچری گد شاید میخ رفته تو تیوپس فیزالا زید زیر خنده ممراد گد نه بابا هنریشه‌ها اعتصاو کرد نه سوزی گد شاید دنده‌ها س قاطی کردن خداداد مکانیک گد شاید موتورس او روغن قاطی کرده باید وایشر سر سلتدس عوض آبو راخدا گد ایر بجا تلویزیون یخچال داده بو صاحبوسه بجرم رعب وحشت تحویل قانون ایدم و دکونس مومیائی ای کنم. الله مراد گد یعنی ای فرمائی فرعون مصره که مومیائیس ایکنی لامصب بگولاک و مهرس ایکنم.

مش بی بی گل مش ماه بگم سریو که اسم تلویزیون چنه جنگسون وست یکی گد بلره یکی گهد شاب لورنسه مش خان محمد هم گد ایر به جنگ ادامه بدین تلویزیون پس ایدم و سفته‌ها نه هم پس ایگرم خلاصه یک ساعت طول کشید تا تصویر اوید همه وایک دست زیدن هورا کشیدن به مرغ حین ریزون کردیم.

فیلمی که تلویزیون نشون اداد به پیرزته نشسته بید و هی تعریف اکر د که یکی بید یکی نیید سرگنبد کبود پیرزته نشسته بید اسبه عصارای ایگرد خره خراطی ایگرد شتر نمدمالی ایگرد پشه رقاصی ایگرد صتکبوت بازی ایگرد موشه ماسوره ایگرد مادر موش شاله ایگرد قیل اوید بتماشا پاس خرد به حوض شاه وست و دندونس اشکست گد چکنم چاره کنم.

ری بدروازه کنم صدای بزغاله کنم کنجشگک اشی مشی لب بوم ما نشین بارون میاد

خیس میشی برف میاد گلوله میشی می افتی به حوضی نقاشی کی در میاره قواشباشی کی می کشه قصاب باشی کی ای پزه آشپزی باشی کی ای خوره ملاباشی (فلون باشی) نه نه بی بی جان هم مشغول تماشا بید چهره‌س رفته رفته پُر ز غم و اندوه واپید احساس کرد رقیب پیدا کرده زاوروز نه ایما وقت داشتیم به قصه‌هاش گوش بدیم نه یو که نه نه دلخوشی قصه گه‌دن داشت هر روز که گذشت نه نه بی بی جان افسرده‌تر و پژمرده‌تر واپید گاهی مدت‌ها وا هیچ کس حرف نپزید بعدها مترجم واپیدم که تلویزیون ای جبه جادونی بین ما و نه نه دیوار جدائی کشید و عشق و عاطفه‌ای که بین ما بید از میون رهد گریه غم و اندوه طوری نه نه؛ جان افسرده کردن که حوصله مندن منه شهر ز دست داد و تصمیم گرهد بره به ایلاق، گهدم نه نه فرو بهمن دلمون سیت تنگ ابوه گدنه ....

نه نه مودیه جام ایچونید و ابرم، و ابرم ایلاق برم او چو که متعلق به مونه و مو متعلق به او چونم نی کاکا علی‌داد تا سیم شاهنامه بخونه شاید قصه روزانه که دیدم قراموش کنم نه نه رهد و ما مندیم با خاطره‌های غم‌انگیز و شاد نه نه یادس بخیر بعد از مدتی تلویزیون هم کم آورد هیچی سی گه‌دن نداشت حرفها تکراری فیلمها تکراری همه چی تکراری با ای حال یادس بخیر یاد نه نه بی بی جان یاد قصه‌های نه نه بی بی جان در پایان باید بگم آبی بی جان در سن ۹۴ سالگی در همین سال ۱۳۷۳ رحمت خدا رهد حالا گاهی ری مزارس در مینادشت اصفهان قاتحه خونم و اما خاطره غم‌انگیزی که هر موقع بیادم ایا تیام پر از حرس ایو، نه نه روز قبل از مرگس که خوم بالای سرس بیدوم سروگا گریو اخوند و دورگلس ای سرود غم‌انگیز همراهی ایکردن و اشگ ایرهدن تو گهدی که دونس روزا آخرسه خدا بیامرزس و یادس مندم بخیر با، ادونس که روز آخری سه که با ایما دینار ایکنه....

خدا بیامرزس و یادس بخیر

## ۲- ثریا داودی حموله بختیاری

از سری افسانه‌ها مثل‌ها که در این بخش می‌آوریم بنام (گردالو) یعنی فرزند پیرزن نوشته خانم ثریا داودی حموله که فارغ‌التحصیل دانشگاه می‌باشد و ما نخستین اثر ویرا تحت عنوان «پدر ایل» خواندیم این کتاب با روش جدید مجموعه نویسی بازار کتاب عرضه شده و شامل چند داستان کوتاه می‌باشد.

اصولاً نوشتن داستانها و مثل‌های بختیاری خالی از اشکال نیست زیرا برای خوانندگان هر چند بختیاری هم باشد قدری مشکل است چون در متن کامپیوتر کاری است و وقت‌گیر و تازه اگر این علامت‌گذاری‌ها هم کامل باشد خواندنش به زحمت انجام می‌شود ولی برای ما که می‌خواهیم ادبیات بختیاری را بنیان‌گذاریم همه زحمتهایش را باید بجان بخیریم و به خوانندگان خود بگوئیم که اگر هم شده مانند ایجد هوز بخوانیم و به سختی یاد بگیریم باید اینکار را بکنیم چون ما وارد دنیای جدید ادبیات ایلی می‌شویم، حتی اگر خواندن و قرا گرفتن بقدر یک زبان خارجی کار بی‌درد یابد این زحمت را بر خود هموار کنیم، تا بمرور زمان جا یفتد و ملکه ذهن خوانندگان شود و قتیکه می‌بینیم یک خانم بیست و چند ساله که تازه از دانشگاه فارغ‌التحصیل شده به این ادبیات مشکل رغبت پیدا کرده چگونه برای منی که سالیان دراز با این ادبیات سروکار دارم تولید اشکال کند، تازه این مثل‌ها با گوش بختیاری زیاد هم پیچیده نیستند که هر خواننده بختیاری از روزیکه زبان به سخن گفتن گشوده با این واژه‌ها بزرگ شده و در دامن مادر خود که نخستین معلم و پژوهشگرش بوده با این فراگیری سامان یافته، ما زحمت ویرایش و پیرایش آنرا بجان می‌خریم تا در سالهای بعد دارای یک مجموعه ادبیات غنی و کارآمد باشیم و بوجود غنای ادبی ایل خود افتخار کنیم، قطعاً من سالخورده لجام این سخن را به امثال خانم ثریا داودی حموله و برادران و خواهرانش خواهم سپرد تا سنگلاخها و کریوه‌های ناهنجار آنرا در تور دند و بسر منزل مقصود برسند.

## «گُر دالو»

نوشته: ثریا داودی حموله

یکی بی، یکی نبی غیرز خدا هیشکی نبی. منه به ولاتی که زیرانداز مردم گیل خدایی و ری اندازشون هم آسمون خدا بی، او آیومی که مردم سی نفس کشیدن هم وا مالیات بدادن. هیشکی سر جا خوش نبی.

هو که هیچی سرس نبی حاکم بی و همه چی داشت اما هرکی قابل بی غیر ز خدا هیشکی دور و پرس نبی. هر چه که بی، ایگن ایوم باو دل ابلهون بی.

یه حاکمی هم بی که همه چی داشت. اما هی تنگ گدائیس تی رعیت و مردم ولات سه چهار بلست دراز بید. دودری هم داشت چی خوری و پری.

هیشکی جرأت نهکرد به کدخدائیس روه. حاکم یا دس و سرس ایکرد یا افرشنادس بدین شیر مرغ و بخون آدمیزاد.

ای ولات ایگن ولات ز ما بهترونی بی دالوئی و کرس تی مردم خواو روزگار زندهئی ایکردن. گُر دالو خیلی ری زمین بی، وابوکه قیت و زاتس آرد وله و او ترشی بی اما یه تنه و اهزار شیر نر برابری ایکرد.

یه روزکرد الو سر برده گپی نشست و سی خوش. یار گلم ای خوند طاقس طاق وایی و دل به او اسوری گو:

- دالوپ کی سی مو آستینات بالا ازنی؟

دالو آبرده ملکمیت خونه زی به نفهمی. هی پزن فرایداد و خومه.

کر که دید دالوخس به فهم کوری زیده و کر کرده زگوش‌ها و اصدا بلند گهد:

متل دونم متیزه      دالو بی و تویزه

دالو جلد پر نه نها یه گل و گهد: هارو دم گوشهام سنگین و ایبدنه کینه اخوی؟ بگو تا روم

سیت کهخدائی!

کردالو که دی تیرس به برد خرده بی پرده پوشی گهذ:

- مر دودر حاکم اخوم. زی نیلا خاطر خواس وایده مه دالو واهر دو دست به سرخس زی و گهذ:

- وی ..... وی بخت بوم لیوه، و اییدیه ز هوش رهدیه ایما هیچی به قه تو نداریم.

خمونیم و گوشامون سربرم ننه تهمره دراری. اوسو مردم اگن کردالو سری واییده. بمون بتدلو ادارنا!

خیلی وایک هفت و هشت کردن. آخرس دالو بره توی، دم شو زی کردالو به طرف قصر حاکم بره وست.

دودر حاکم که همیشه وقت منه برج انشست و رهته اپائی.

ز دیریه سیاهی دی! واصدا بلند گهذ:

- بو حاکم. قریون تخت و تاجت. گرت ایاهه. لیله ایاهه به سیاهی بره ایاهه!

دروازن و از کردن و افراد حاکم وقتی ز قصد کردالو خوردار واییدن غش غش خندسن.

چنو که دل سون بدرد اوی.

حاکم هم شال و قوا کرد و کمرن بست و سرتختس تشست یکی ی کرد به کردالو و گهذ:

- ز کویه ایاهی؟ چه اخوی! دردت چنه؟

کردالو بی پرده گهذ: اوبدم سی کهخدائی دودر حاکم.

حاکم چنو خندس که عین مرغ سرکنده و مسست به پر پیت.

چاکرون سینه چاک حاکمنه بلند کردن و اوبه سرو منگالس زیدن.

حاکم گهذ: همه قدر که ز دروازه زی بال ویدی خس جرأت اخو اما گهذ گروا هنرمند بو!

ایر شاخ علانگی نه سیم آوردی دودرم بت ادم.

کردالو جلد بمال اوبد و ماجران بی کم و کاست به دالوس گهذ. دالوتش گرهده به لو

حنده ای داو گهذ: کرم، رودم، برده گپ جلوت نهاده: بیو بالاغیر تا خوار و ذلیلم نکن. منه ای

ولات غریب و غربا فقط تو نه دارم تو کویه و دودر حاکم کویه؟ تو کویه و لازنگی او نوچهار

کو. پشت کوه سیاهه! دست وردار.

کردالو گهذ: آم و بام دودر حاکم دوامه.

دالو قلوه گروست، سی بی کیس گاگریو خونند.

اما کویه پشت سرس هم نیشست.

کردالو بعد از گشتن و پرس و جو زیاد جای آلازنگینه پیدا کرد.

سرو دینس پیدا نبی دشمن میناد. کردالو هپرو آورد و هر دو شاخص سفت گره‌د  
علازنگی دور خس چرخید و چرخید. کردالو هم مثل بریزه کلخونگ به شاخای علازنگی  
چسبیده بی و علازنگی که مثل فرقه ایچرخید منه به کندالی وست و نفسس برید، کردالو  
اشکمس یلا بدر کرد و شاخص اشکناد به پر شالس بت، سوم روز دودر حاکم که دل منه  
دلس نیبه ز منه برج صدا زی:

- بوو حاکم گرت ایاهه. لیله ایاهه. کردالو به قیر ایاهه!

حاکم که کردالون دید یخورده جاخرده همچو که نشته بی گهد:

- کردالو بوی و شاخ علازنگی نه هم بشکنی. او سو درخت چهل طوطی نداشته بوی!  
کردالو دوبه شک و ابیده، گهد: زیال نی. مو شرط تو نه بجا آوردم سیچه زیر قولت ایزنی!  
حاکم به فندی و رواندس گهد و درخت چل طوطی نه بیاری.

کردالو و دلخوری ورگشت تی دالوداس تا نشون درخت چهل طوطی نه زس پرمه!  
دالو گهد: کرم. دینم به نا حاکم و شانس سیام. دست وردار بیوکرتی برگل و بزگل. موخم تکم  
و اشو اخورم، دال اکنه به لاشم درخت چهل طوطی پنج کوه پشت کوه سیاهه! تو نتری. بت  
نیینم، ای خدا تو بنیر شوگار شیمه...

کردالو ز مال زی بدر دست و دل نا امید بدون قیت و ذات و توشه ره چنو گشت و حین دل  
خرد تا درخت چهل طوطی نه پیدا کرد.

درخت چهل طوطی ریشس به گل بی و یاد کافر هم دم بدم. او شینیدس. دور تا دورس  
منداو بی، چنو کفش و کلاه بال منداب بی که نگو. کردالو فهمست توایی گذار به منداو بزنه.  
یه چل گپ راست کرد به راستا درخت چهل طوطی.

ز سر چل مثل پازن به سر درخت جست. به لشکه گردو هی کشی و زور آورد. چنو زور  
زی که درخت چهل طوطی و ریشس کنده وایی!

دودر حاکم ز بس رهته پائید که تیاس اسبید و ابیدن. به هفتم روز ز منه برج صدازی:  
بو حاکم. گرت ایاهه. لیله ایاهه کردالو به قیر ایاهه حاکم باز دبه در آورد و گهد:

- کردالو بوی و شاخ علازنگی بشکنی و درخت چهل طوطی داشته بو هی و اسب چهل

کره نداشته بو بی؟

کردالتی خس فرگ کرد زن دار زورداره. فعلاً دور، دور حاکمه! باز دست زپا درازترتی  
دالو اوی!

دالو باز جرو مراقبه نهادگهد: حاکم خاص و خم نداره. تاتونه زمونگره دست نیور داره.  
مر منه ولات دودر قحظه‌ای همه ماه پری و گل پری و شاه‌پری، همه اینوسی تو خونیدن!  
کردالو گهد: دردم نجم. به زخم نمک تزن. ای پری و! همه پری‌های دنیا فرق داره. بگو  
اسب چهل کره کوبنه تا سیت یه مینا چهل گل و جلزقه شش حییب بستونم! تهلی یگن کردالو  
آو به چاله ریزه!

بالاخره نشونی اسب چهل کره که شش کوه پشت کوه میاهه زدالو. گره‌د باز ری به  
غریبی کرد. خار و پوزین پر یاس بی و خاک پُر دهونس. ره دیر. ملک غریب دشمن سر ره.  
ندوتی سی ای دلم چه بسم ره!

سرچشمه که اسب چهل کره او زس ایخرد نشست پسین که آفتو رهد اسب الوس  
شاخداری که نیبی یه نظر بهس بتیری به سرچشمه اوید. کردالو کله قندی منه چشمه وند و  
اسب الوس هی او خرد تا چل تا چل وایی. کردالو سرگردنس جست و بطرف قصر حاکم هی  
کرد. دودر حاکم در روز چهلم ز منه برج صدازید:  
- بو حاکم گرت ایاهه لیله ایاهه کردالو سوار ایاهه!

حاکم باز ره سر پله اولی. منی جن به نفتس زیده بی به هیچ صراطی مستقیم نیی گهد:  
کردالو بوی و شاخ علازنگی اشکنده بویی و درخت چهل طوطی داشته بویی و اسب چهل  
کره به زیر پات بو و زین و لقم طلا نداشته بوئی؟  
کردالو و نامرادی و دل تنگ اوی تی دالو داس.

دالو منی عترس مرده بی. نقش نیکشی. حرف نزی. منی قفل واییده بی ز منه سی و دو  
دندون صدا ندا. کردالو گهد:

مثل دونم متیزه دالو بی و تویزه

منه دهنس بی که بگو دالو توین خراو کرد که دالو گهد:

منی عقل منه سرت نید حالا یه دالو هم گره‌دم که به کاری کرد. تو به سیس یه دستمال  
ایورداری و هنی اگوی. زمیام خجالت بکش.

- دالو مفرما، گه خردم، نه تیار تحصی ندار دی دفعه آخره. بخت بوت دقمسه ندرار تا دلناده نرم دست نور دارم.

دالو گه‌گه کی تیات کور کردی. کی آودها رهنده بیت.

بدون ادفعه رهدنت با خُنه و ویدنت با خدا یه! یلکم همو بالاسری کمک حالت و ابوه!

توتوری روی پشت هفت کوه سیاه!

گردالو تی خس عهد کرد ایدفعه آخره، ایدودی در دروازه قصر بسرس خراو اکتم. مونه

ایگون گردالو خیلی گشت و گشت دی جون بسر واییده بی! همه دنیا نه نهاد زیر پا!

پشت هفت کوه سیاه به هفت خار سیاه رسید که دم یکیسون پرده گپی بید عرق کرد و ز ته

دل اخوند.

به برد هفتم که رسید، تیاتون روز بد نیناد! ازدهائی که ز تیاس و نفتس تش اباری. گردالو

جلدیه آینه جلوس گرد و ازدها که هفت سرداشت ز جاس ورستاد.

زیر پاس زمین و لقم طلا برج ایزید، جلد زین و لقوم طلا نه ورداشت و سرگرده اسب چهل

کره نهاد! ازدها هم بدیتس اوید.

دودر حاکم بعد ز یکسال ز منه برج صدا زید:

- بو حاکم، گرت ایاهه. ليله ایاهه. گردالو سواره ایاهه، به قیر ایاهه! ازدها تا تخت و تاج

حاکم دی هپرو آورد، فرگ کرد جاخوسه، سر تخت نشست و تند خوس برد.

حاکم هنی به قیراره و پشت سرس هم نی نیره که گردالو وا دودر حاکم ازدواج کیردن.

دالو که خوشبختی کرس دید سه چارتا کل بلند ورکشید و چند تا دوالالی خونند. هنی که

هنیزه منه ولات ز ما بهتروون شادی هدودی. احدی باج به شغال هم نیده.



[www.Bakhtiaris.com](http://www.Bakhtiaris.com)

**بخش پنجم**

**آثار سخنوران بختیاری**

[www.Bakhtiaris.com](http://www.Bakhtiaris.com)

www.Bakhtiaries.com

## بختیاری و شاهنامه فردوسی

در سرزمین بختیاری از دیرباز کتاب شاهنامه فردوسی با نام کتاب هفت لشگر مشهور بوده و بندرت میشود در خاندانی این کتاب را نیافت، در هر طایفه افراد با ذوقی بودند که شاهنامه را با سبکی خاص و با آواز خوش می خواندند، از دورانی که قلم و کاغذ مورد استفاده قرار گرفته بختیارها با نخستین کاتبی که آشنا شده اند شاهنامه بوده که بیشتر در مکتب خانه ها مورد استفاده قرار می گرفته و ملاهای مکتب خانه دانستنی های خود را در مورد این کتاب حماسی برای دانش آموزان خود شرح می دادند، در مجالس خوانین بختیاری خواندن شاهنامه یا هفت لشگر جز و برنامه رسمی بوده، لیارد مستشرق انگلیسی می نویسد موقعی که در مجلس محمدتقی خان چهارلنگ کتاب شاهنامه را می خواندند احساس کردم که بوی بر اندام مجلیان راست میشود و چشمها قرمز و چهره ها بر افروخته میشود روزی بعد از خواندن شاهنامه محمدتقی خان از جای برخاست و تفنگ خود را حمایل دوش نمود و سوار بر اسبی به جنگل رفت و شیری را شکار نمود، هنگامی که سفیران انگلیس و روس بحضور سردار اسعد آمدند و موضوع مذاکره با محمدعلیشاه را در میان نهادند ژنرال قوتول انگلیس در پاسخ سردار اسعد که پافشاری در استقرار نهضت مشروطه داشت یا لحن تهدید آمیزی گفت چنانچه به نصایح دولتین روس و انگلیس توجه نشود مسؤلیت بمهده شخص سردار اسعد خواهد بود در آن هنگام سردار اسعد شدیداً اعتراض نموده و گفت مقصود ما استقرار مشروطیت است و قصد جنگ و خونریزی نداریم بهمین علت هم سردار اسعد گفت ما دست خالی به خانه بر نمیگردیم تا تقاضای ما مورد قبول واقع شود، سفیر انگلیس از سردار اسعد پرسید اگر تقاضای شما مورد قبول قرار نگیرد چه خواهید کرد سردار اسعد در جواب این شعر پیر توس، فردوسی بلند آسمان را بر خواند.

بنام بلند اربعلطی به خون      به از زندگانی به تنگ اندرون

یا فتح یا مرگ پر افتخار، هنگامیکه مرحوم حسینقلی خان ایلخانی به آعلیداد خدر سرخ خشم گرفت و قصد کشتن او را کرد این جوان گستاخ و شجاع به شعر فردوسی اشاره کرده گفت:

تو این فرو شوکت زما یافتی      که در سرروی تیز بشتاقتی

ای بزرگوارم: من در رکاب تو سالها فداکاری کردم نباید چنین بر من عتاب نمائی که یکی از خانزادگان دشنه را از پشت به کتف آعلیداد فرو کرد.

علی اصغر خان بختیار که امیری شاعر مسلک بود در پای سُرَاک بفاصله ۵ کیلومتری شهرستان ایذه توقف کرده بود که یکی به ایذه اعزام کرد و به سرهنگ ملک مرزبان پیام داد که ایذه را تخلیه کند و با تسلیم شود یکی از همراهان او پرسید اگر پادگان ایذه تسلیم نشود و جوابت از سوی آنان منفی باشد چه خواهید کرد وی اشاره به شعر فردوسی کرد و گفت:

اگر جز بکام من آید جواب      من و گرز و میدان اقراسیاب

این شعر فردوسی یکبار دیگر در طول تاریخ مورد استفاده قرار گرفته بود و آن هنگامی بود که سلطان مسعود غزنوی به کوتوال قلعه این پیام را فرستاد.

مرحوم ابوالقاسم خان بختیار در مقابل تهدید لشکر زرهی خوزستان از شعر پیر توس استمداد جست و باو پیام داد که:

چوشاهین به اوچم نیم خاکسار      مکاتم بود قله روزگار

مرا اگر کنون بخت یاری کند      ابر چرخ گردون سواری کند

مرحوم اسدخان بهداروند بهنگامی که در محاصره شاهزاده قاجار در دژ اسدخان قرار گرفته بود این شعر فردوسی را از بالای دژ بگوش شاهزاده قاجار رساند.

مرا سرنهان گر شود زیر سنگ      از آن به که نامم بر آید به ننگ

نسیبند مرا زنده با بست کسی      که روشن دوانم بر اینست و بس

شادروان بی بی مریم بختیار که از زنان نادره روزگار بود هنگامی که مبارزان مشروطه به او پناه بردند از آنان حمایت کرد و نگذاشت به آنان آسیبی برسد روزی که افسر اعزامی از

اصقهان برای جلب وحید دستگردی و دیگر شاعران پناهنده به در قلعه بی بی مریم آمد شخصاً به پشت در آمد و با افسر اعزامی گفت که اگر جانم را بستانند پناهندگان را تحویل نخواهم داد و این شعر فردوسی را به افسر اعزامی و همراهانش برخواند.

ز کف بکن این تیروشمشیرکین      بزن چنگ بیدار را بر زمین  
پناهندگان را منم پاسدار      میناد چشم بد روزگار  
که آزادگان را دهم بر تو باز      دهم ماکیان را به چنگال باز

سردار ظفر در مجالسی که شاهنامه خوانی در حضورش انجام می شد کیسه سکه های طلا را روی شاهنامه می ریخت که شاهنامه خوان بردارد و در اینکار تشویق شود. در مکتب خانه ملاقدم در ایذه نخستین بار با کتاب شاهنامه فردوسی آشنا شدم از مجموعه کتابهایی که در مکتب خانه تدریس می شد این کتاب برای من جاذبه بیشتری داشت خودش شاهنامه را به آواز نیکو می خواند و بچه ها را وادار می کرد که آنها هم با آواز بخوانند این شعر هنوز در ذهنم مانده است.

چو فردوسی اندر زمانه نبود      همین بد که بختش جوانه نبود

دو ماهی هم در مکتب ملاصدک بودم شگفتا که او هم شاهنامه را بیش از کتابهای دیگر به بچه ها یاد میداد، دلیل گرایش عشایر به ویژه بختیاری ها به اشعار حماسی هفت لشر القاء روح آزادگی و بلند پروازی در بچه های عشایر بود.

مرا عار باشد از این زندگی      که سالار باشم کنم بندگی  
هر آنکس که شهنامه خوانی کند      اگر زن بود پهلوانی کند

و چه زیبا بود که بچه ها با این اندیشه بزرگ میشدند و میتوانند با پلنگ کوهستانها پنجه در پنجه بیفکنند، در کتاب شاهنامه پژوهش بسیار کردم تا بتوانم از بختیاری نامی بیابم در چند شعر این نام را یافتم ولی برای من دور از ذهن بود که آیا منظور فردوسی همین ایل بختیاری است و یا منظورش بخت یار بوده است ولی در جریان این پژوهش در صفحه ۳۱۴ شاهنامه بهادری به این شعر برخوردم و آنرا در کتاب فرهنگ و ادبیات صفحه ۲۸۹ آوردم که یادگاری باشد از شاعر گرانقدر شاهنامه و به چند دلیل دانستم که منظور فردوسی همین

ایل بختیاری است اولاً واژه بختیاری را با مردانگی و دور از آئین دروغ آورده بود و ضمناً شیپخون را که در جنگهای عشایر بختیاری در همه جنگهای درون مرزی و برون مرزی از آن استفاده میکردند و خاص این ایل بود آورده بود.

کنون ما دل از ترس بیرون کنیم	سحرگه بر ایشان شیپخون کنیم
گر امشب بر ایشان نیایم دست	به پستی ابر خاک باید نشست
اگر بختیاری نگیرد فروغ	همه چاره باد است و مردی دروغ
بر این بر نهادند و برخاستند	ز بهر شیپخون بیاراستند

روش شاهنامه خوانی در بختیاری یکتواخت است و من در منطقه کوه گیلوبه شاهنامه را با آهنگ دیگری شنیدم که با بختیارها متمایز بود، در جنگها رسم بود که قبل از آهنگ جنگ کردن، شاهنامه خوانی آغاز میشد و از جنگها یادآوری میشد بویژه جنگ رستم با اسفندیار، جنگ تهمتن با دیو سپید، حماسه رستم و سهراب بیشتر به تهبیح سواران جنگی جان میداد که سوار سر از پا نمی شناخت و خود را به قلب دشمن میزد، یا پیروز میشد و یا کشته میشد استاد ارجمند باستانی پاریزی که رد پای پژوهشگران شاهنامه را گرفته و سرانجام آنان را شوم دانسته چند تنی را از قلم انداخته، مرحوم دکتر شفیمی فرخ شهری که کیوان تخلص میکرد دستورزیان شاهنامه فردوسی را در سال ۱۳۴۵ چاپ و منتشر نمود که برنده جایزه کتاب سال شد درفاکه این استاد ارجمند به سرنوشت سایر افرادی دچار شد که با شاهنامه مانوس بودند.

البته اینکه ملاقدم مکتب دار مال امیر آن روز و شهرستان ایذه امروز عقیده داشت که هر کس در شاهنامه پژوهش نماید و در جو آن قرار گیرد بزودی به سرنوشت ناهنجاری دچار خواهد شد میتواند یک افسانه باشد و سخن استاد باستانی پاریزی هم همین پایه را دارد زیرا سرانجام هر کسی به بلائی خواهد مرد و هیچکس جاودانه نخواهد زیست، مرحوم پژمان بختیاری هم به شاهنامه فردوسی علاقه وافری داشت و شعر زادگاه خود بختیاری را با وزن شاهنامه سروده است او در یک نشستی فرمود عشق من در درجه اول به میهن اجدادیم ایران میباشد و در درجه دوم به کتاب شاهنامه فردوسی او میگفت الحاقات بسیاری بر شاهنامه دیده میشود بویژه می گفت این شعر از فردوسی نیست.

## زن و آژدها هر دو در خاک به جهان پاک از این هر دو ناپاک به

زیرا از روح بلند و تزکیه شده فردوسی بعید است که شخصاً این شعر را سروده باشد و چنین است بسیاری از اشعار دیگر، این نکته در ذهن من بود تا روزی کتاب شاهنامه‌ای بعنوان جایزه بمن تعلق گرفت که با زمان فردوسی دو بیست و اندی سال فاصله داشت هر چه در آن کتاب جستجو کردم بسیاری از اشعار افزوده شده را نیافتم این شاهنامه از روی نسخه خطی کتابخانه ملی فلورانس وسیله دانشگاه تهران کپی برداری شده بود.

در مقدمه کتاب نوشته شده که این کتاب خطی دو قرن از روزگار فردوسی فاصله دارد و این بهترین سند مانده از روزگاران است در نهایت از آن شاهنامه خوانها که من در همرم با آنان حشر و نثری داشتم در اثر طول عمر جان باختند و من نگارنده نیز دیر یا زود به آنان خواهم پیوست پس واقعیت آنست که هر کسی یک دوره زندگی دارد و پس از آن روی در نقاب خاک خواهد کشید و این افسانه که بر سر زبان‌هاست نمیتواند پایه علمی داشته باشد در جریان برگزاری شبهای شعر شاعران بختیاری به این نتیجه رسیدم که اکثر سخنوران بختیاری با انگیزه فردوسی آشنا هستند و روی آثارشان سایه افکنده است و اشعارشان در سبک شاهنامه زیباتر و پر محتوا تر از آب در می آید تا جاییکه یکی از شاعران پراحساس و دلسوخته انجمن بنام آقای جواد خسروی نیا که از طایفه دلیر و سرشناس زراسوند بختیاری است قسمتهائی از شاهنامه فردوسی را با لهجه بختیاری برشته نظم آورده که جذاب و قابل تأمل بود، نگارنده با همه علاقه و نگرشی که به این شیوه از کار خسروی نیا داشتم از آن بیم داشتم که می‌آدا به ساحت مقدس شاعر فرزانه توس گزند و وارد شود و نکند که زبان شاهنامه فردوسی جز با زبان فردوسی ترجمند قابل شنیدن نباشد ولی با آرایش ساختاری که آقای خسروی نیا در آثار خود بکار برده بود لازم دانستم که فصلی از این برگردان شعر فردوسی را با لهجه شیرین بختیاری بدنباله این مقاله بیاورم و از یزدان پاک آرزو کنم که دور از اندیشه ذهنی استاد ارجمند دکتر باستانی پاریزی به وجود ارجمند این دبیر ارزنده، آسیبی نرسد و سالیان دراز فرصت یابد تا کار خود را در این زمینه بیابان برساند و ما علاوه بر شاهکار شاهنامه فردوسی با بیان شیوای فردوسی بزرگوار کتاب دیگری که می‌شود

کتاب سایه نام نهاد از برگردان شاهر والاتبار و فرزانه توس در خانه‌های بختیاری داشته باشیم. آنچه که مستدام و پاینده است جاری بودن کتاب هفت لشگر یا شاهنامه فردوسی در خانوارهای ایل جلیل بختیاری است که با گذشت روزگاران هر روز درخشانتر چهره می‌گشاید و کهنه نخواهد شد. زیرا استاد پیر فرزانه توس که نهاد درونی خود را در این کتاب نهاده است، درس جوانمزدی، شجاعت، سلحشوری و مردانگی را آموزش می‌دهد که آرزو دارم وجود ذیجود این کتاب جاودانی تا دنیا بپاست پاینده و بر جا بماند.

نگارنده

## فتح‌اله افشار

همتار شاهرمان آقای فتح‌اله افشار که از شاعران خوب دیار بختیاری است شعری تحت عنوان «اعتبار فرهنگ» برای ما فرستاده‌اند که بدرج آن مبادرت میکنیم و حقشناسی بشان را ارج می‌نهیم.

نگارنده

## اعتبار فرهنگ

ادیب سخن پرور نامدار	تسو ای شاعر بختیاری تبار
نویسنده! نامدار وطن	ز تو زب و زبور گرفته سخن
عزیز سخن سنج و اندیشمند	ادیب سخن گستر و هوشمند
چو باران طبعت بیامد فرود	غبار از رخ بختیاری زدود
ز گنجینه خود گهر سفته‌ای	ز دوران پیشین سخن گفته‌ای
بگفتی ز آئین و فرهنگ ما	هم از آشتی جوئی و جنگ ما
نگهدار! فرهنگ این مرز و بوم	سخن در کف تو شده همچو موم
تو دادی به فرهنگ ما اعتبار	کتد مام میهن به تو افتخار
تو ای شاعر خوب و نیکو نهاد	تسو ای قائد خسروانی نژاد
تسودانی ستایش نیارم بکار	بجز در بر ذات پروردگار
ولی بر تو گویم هزار آفرین	که دستی بر آوردی از آستین
نیای تو بودند اگر روز جنگ	دلیران پر کبار اسب و ننگ
تو امروز با اعتبار قلم	برافراشتی بسا دلیری علم

## گلچینی از شاهنامه بگوش بختیاری (داستان بهرام گورولنبک آبکش)

اثر: جواد خروینیا

زَعَهتِ گَیون<sup>(۱)</sup> تا بیا ایدوار  
چه رسا که مَنَدَی زَسون یادگار  
چو آسار<sup>(۲)</sup> مَنَدَن بشوگار شه<sup>(۳)</sup>  
که ایروتیون لَو توایون پَره<sup>(۴)</sup>  
بپندار خو وُ بعقل بلند  
سَر دیسو شهنه<sup>(۵)</sup> اوردن بپند  
پساییل همه عاشق آسب وزین  
سَرایندان از بَهر ایروتزمین  
اِرهدن و بازی سواره پَدُو  
خَل<sup>(۶)</sup> و راست ایدن چو کسه پَرُو  
به هر بین ایدن چنو پَرورشت  
که روزی نیاه زَسون کار زشت  
اَوی یزدگردهم به زَسم بَواس<sup>(۷)</sup>  
ز بهرام دَرارِ پَسایی به جاس<sup>(۸)</sup>  
بسازه ز همو شیرمردی پَدُو  
که دشمن ز تَریس نیفته پَرُو  
زِروم و ز چین و ز هندو یَسَمَن  
اوردن گلی چار ساز پَدَن  
اَویدن سلاطین دنیا زدم<sup>(۹)</sup>  
زین<sup>(۱۰)</sup> بوسه وُرپای سلطان جَم

سرانجام شاه یمن بهرام را همراه خودش برد و برای او مریه‌های مختلف فراهم آورد. مدتی گذشت بهرام به نحوه کار مریه‌ها اعتراض کرد و به منذر شاه چنین گفت:

- |                 |             |
|-----------------|-------------|
| ۱ - کبانیاد     | ۲ - ستاره   |
| ۳ - سیاه        | ۴ - به راه  |
| ۵ - دیو سیاه را | ۶ - کج، خم  |
| ۷ - پدربزرگش    | ۸ - جانشینش |
| ۹ - همگی        | ۱۰ - بزنند  |



یَه رِوِزِ بِمَنَنُو گُذئی<sup>(۱)</sup> مَر فَرِوِز  
 مِیَازِم بِجَنگِ یَه کُهنه سَوار  
 بِیُورِ مو<sup>(۲)</sup> پَندی تِوِازِ گِپَتری  
 زِ رِسم و زِ آدابِ شَاهونِ بَگُو  
 پَر آبِید<sup>(۳)</sup> مَنَدَرِ بَه حِیرتِ زِ هُو<sup>(۴)</sup>  
 کِه ای بَچِه زِ ایسُو<sup>(۵)</sup> چِه دَارِ پَسر  
 زِ او رِوِزِ اوردِس بِمِنجایِ دُو<sup>(۶)</sup>  
 زَهرِ فَنَد<sup>(۷)</sup> و آدابِ رِسم و هُنَر  
 بِمُشت و بِگُشتی چو وَتَدئی دِیَار  
 بَه تِیر و کِمون چِینو وَتَدئی پَتَر  
 کِه اَز مو چُو شِیرِ خِوَارِ مَسَار  
 چو مِینِه پِیایِل بِیَا هُم دِیَار  
 کِه گُذئی<sup>(۸)</sup> چِه جِوَری گُتِن گُزِ گِری<sup>(۹)</sup>  
 زِ آب و زِ زِسن و زِ چُو گِونِ بَگُو  
 چُنو کِه دو اَقتو پِیدِ رِوی زِ کِه<sup>(۱۰)</sup>  
 تَدِیدِم بَه ای مَن گِری پُر هُنَر  
 بَه صُحُو و بَه ظَهر و پِین و پَشُو  
 بِخو وی زِ سون سَرِ اوردئی پَسَر  
 خَریفِس زِ مِیدون اِکَر دئی فِسَار  
 اِذْهَدئی<sup>(۱۱)</sup> سُمِ اَمِوانِ پَسَر

هنگامی که بهرام جوانی با زور و لایق و قدرتمند گردید خبر مرگ پدرش را شنید که در دریاچه (سو) بوسیله آسب آبی کشته شد. با کمال تأثر و نگرانی برای پدر و تخت و تاج از مندر شاه خواست تا لشگری برایش فراهم سازد زیرا شنیده بود که بر علیه پدرش توطئه صورت گرفت و او را برانداختند. سپس شاهی جوان را از میان شاهزاده‌گان منصوب کردند و بهرام که وارث تاج و تخت بود بفراوانی سپرده شد.

زِ مونی گُذئی زِ او سال و رِوِز  
 چو نَهَمِیدِ بی سَرگُذشتِ بُو<sup>(۱۲)</sup>  
 زِ مَنَنَرِ طَلَبِ کِرَدِ اُردی پَرِوَه  
 اِگُشتی چو شِیر و اِچِستئی چو یِوِز  
 کِه آسِی بِگُشتِیس بَه بَرَمِ آوِو سو<sup>(۱۳)</sup>  
 گُذئی دِشْمَنونِ شَانِ<sup>(۱۴)</sup> وَتَدِنِ بَه چِه

- |  |                 |
|--|-----------------|
| ۱ - گُفت                               | ۲ - بده یمن     |
| ۳ - برادرها                            | ۴ - برادری      |
| ۵ - زل زد                              | ۶ - از او       |
| ۶ - از کوه                             | ۸ - از حالا     |
| ۹ - وسط میدان                          | ۱۰ - قین، میاست |
| ۱۱ - مبدوخت                            | ۱۲ - پدر        |
| ۱۳ - نام دریاچه‌ای بود در ایران باستان | ۱۴ - شاه را     |

آبر چه دلم کند بیدی ز شاه در یتم ایاه ز او بارگاه  
دریغ ز او تاج و تخت کیون پیفته بچنگال نامردمون

سَنَدَر شاه او را پاری کرد و به او سپاه داد بهرام روانه ایران گردید. از آن طرف خبر به بزرگان ایران رسید که بهرام با سپاهی عظیم و خشمی خلیف وارد مرز ایران شد.

به پیچ پُر ابید هر جا خود که بهرام ایاه سری پُر ز شر  
اوتین پدک (۱) از هُز مِشِت شیر (۲) بمیلِس نِشِتین ز گپ تا کچیر (۳)

پس از مشورت با استقبال بهرام آمدند و چنین گفتند:

سرآنجم پزهین همی بی هوا سراسون و نلین بیای پیا  
گدین (۴) زئی (۵) ز ایما (۶) خطایی پدَر خلاهم یو تیغ و یو گردن یوسر

بهرام آنها را بخشید و شادی کنان شاه را به مَقَرَش بردند و تاج پدرش را با تشریفات برایش آوردند. بهرام عصبانی شد و بر آنها نعره کشید، که شما این خسرو و انتخابی را تحقیر کرده‌اید. این کار درست نیست و باید چاره‌ای اندیشید! فردای آن روز بدستوز بهرام دوشیر گرسنه را بمیدان آوردند و تاج شاهی را میان آنان گذاشت و گفت: سوگند یاد میکنم که اگر شاهزاده خسرو تاج را بردارد از ایران می‌روم و نام و نشان شاهی را باو می‌بخشم.

۲ - غرض شیر

۱ - بلرزه

۳ - گفتند

۴ - کوچکی

۶ - از ما

۵ - زد.

اودن بمیدرون دو تا شیر نر  
 چنو گسنه<sup>(۳)</sup> و تشنه ویدن پدو  
 همه تی پزه<sup>(۷)</sup> بیدن از کارزار  
 که خسرو نر<sup>(۹)</sup> یا که بهرام شاه  
 تی یا جور نوهی پگردآور او<sup>(۱۲)</sup>  
 دلاجور مجنون ور بال<sup>(۱۳)</sup> جو  
 که هر کو<sup>(۱)</sup> گیس بی<sup>(۱۱)</sup> گل گور خر  
 ز گسنی<sup>(۴)</sup> همی برد<sup>(۵)</sup> ایزیدن به نو<sup>(۶)</sup>  
 که شیرون گسنه چنه یارن<sup>(۸)</sup> ببار  
 بر<sup>(۱۰)</sup> تاج و شین<sup>(۱۱)</sup> به او بارگاه  
 ز هر بال میدون اگتین پدو  
 ز گاؤر گلوته<sup>(۱۴)</sup> بمتجای رو<sup>(۱۵)</sup>

بالاخره خسرو جوان توانست از صدها آن آزمون برآید که ناگهان مردم مترجه بهرام گور شدند.

یهوکی<sup>(۱۶)</sup> و دستاد بهرام شیر  
 چو یوزی بفیچس<sup>(۱۸)</sup> میون دو شیر  
 گگرد یالسون پحق کرد یاد  
 همه ری<sup>(۱۷)</sup> بسه یزدون زیهر دلیر  
 دمق<sup>(۱۹)</sup> مند بیدن زغپ تا کچیر  
 سراسون گفتن بیک جور یاد

پس از اینکه تاج را برداشت، بز سر گذاشت و مردم شادی کنان به جشن و پایکوبی پرداختند. خسرو جوان هم با ابراز علاقمندی بخدمت شاه جوان کمر بست.

یک روز که بهرام در اطراف شهر قدم میزد پیر مرد روشن ضمیری را دید که در باب نصیحت با او چنین گفت:

- |                  |                   |
|------------------|-------------------|
| ۱ - هر کدام      | ۲ - گشتن بود      |
| ۳ - گرسنه        | ۴ - از گرسنگی     |
| ۵ - سنگ          | ۶ - به لب         |
| ۷ - چشم برآه     | ۸ - چه می آورند.  |
| ۹ - میتواند.     | ۱۰ - ببرد         |
| ۱۱ - بشیند       | ۱۲ - گرداب آب.    |
| ۱۳ - کنار جوی.   | ۱۴ - رگها مثل موج |
| ۱۵ - وسط رودخانه | ۱۶ - ناگهان       |
| ۱۷ - روی، صورت   | ۱۸ - از جا بپرد   |
| ۱۹ - مات         |                   |

پسینی که بهرام اگشتن بسمال  
گشتن بس که ایشاه یزد و نپرست  
آیر که ز ویرت برن<sup>(۳)</sup> مردمون  
آسو یک گرن لیشی و پرچلی<sup>(۵)</sup>  
تو شاه جویونی و تازه پره  
چسو و ابجوری ز مردم نشون  
دراری سر از شند<sup>(۸)</sup> هر فندگر<sup>(۹)</sup>  
بونی چویاهن پی قیت و آو<sup>(۱۱)</sup>  
دو دسته بسمال توهدن برزو  
پتوقیر<sup>(۱۲)</sup> ایاهن چو میمغ و کک<sup>(۱۳)</sup>  
یکی ایگن روز و شوکار سخت  
قلیلی خورن غوطه ژرشم و ناز  
گر ایخواه مینه<sup>(۱۵)</sup> درار ز ماست  
آیر پا په نی<sup>(۱۷)</sup> چینو جا پای پتو<sup>(۱۸)</sup>  
پزورت نه واغر گردی بسمال  
که یزدون گن استحون بنییس

پدی<sup>(۱)</sup> پیرمردینه دیرته سال  
تر<sup>(۲)</sup> آدمی خو آو<sup>(۳)</sup> یا که پست  
اوابوهه خوری بدل آرمون  
همه کارو بارا ایون خرگلی<sup>(۴)</sup>  
که گمره گن روزگارون شه  
پیشنی<sup>(۷)</sup> تومند از ناتوون  
بری<sup>(۱۰)</sup> ره باحوال مزدم پسر  
چه جوری گفردن ز روز و ز شو  
سواره بیرغه پیاده پندو  
زمین تا فلک دیر اگردن ز یک  
یکی دئی<sup>(۱۴)</sup> خورن مقت اقبال و بخت  
یکی دئی گرفتار و د سوز و ساز  
جیونون گمران یار<sup>(۱۶)</sup> براست  
به ام<sup>(۱۹)</sup> نی گنی از گلی<sup>(۲۰)</sup> قیت و آو  
ننازی پتاج و پچوقا و شال  
پقربت<sup>(۲۱)</sup> افهمه همی خنلیس

- |                            |               |
|----------------------------|---------------|
| ۱ - دبد.                   | ۲ - مینواند   |
| ۳ - شود                    | ۴ - بروند     |
| ۵ - زشتی و فساد            | ۶ - خورنو خور |
| ۷ - بشناسی                 | ۸ - نبرنگ     |
| ۹ - حقه باز                | ۱۰ - بیبری    |
| ۱۱ - نان و آب              | ۱۲ - پتفاوت   |
| ۱۳ - حشره کوچک و ریز برنده | ۱۴ - دپگر     |
| ۱۵ - مرورا                 | ۱۶ - بیارود   |
| ۱۷ - بگذاری                | ۱۸ - پدر      |
| ۱۹ - پایین                 | ۲۰ - گلر      |
| ۲۱ - بقدرت                 |               |

و دو نفر بعنوان سمبل دو گروه به او معرفی کرد:

دوتان ز مردم بت ای دم نشون	که خت و اهتون <sup>(۱)</sup> گنی امتحون
یکی زئی <sup>(۲)</sup> دو تا لَنیک آو گش	که از مَیلِس مردمی دلخس
گش آو بکول <sup>(۳)</sup> و فروش بمال	گن پیلِس خَرَج مهمون بحال <sup>(۴)</sup>
پخووی ای یشین <sup>(۵)</sup> هَنه <sup>(۶)</sup> مینه تو	بلیشی نوسئی هنیزه <sup>(۷)</sup> پَرُو
یکی دی <sup>(۸)</sup> بتوم برام جهید <sup>(۹)</sup>	ویدجنسی هو بمالا نید
زبسکی گنن مردم از هو نزل	همه جا زَنگ هو واید چول <sup>(۱۰)</sup>
غزینس <sup>(۱۱)</sup> پَجَرگل نیاهه وبار	نکردئی تقوطی <sup>(۱۲)</sup> زسون حرج یار
نه از مردم مال چینو کسی	توخت و ابفریاد مردم رسی
سلاطین ایان و به ننگ و پنوم	بتاریخ امهنه چو راز کلوم

بهرام با چهره‌ای برافروخته از پیر جدا شد و تصمیم گرفت گفته او را جامه عمل ببوشاند. دستور داد کسی از لَنیک آب نخرد تا بداند چگونه میتواند هزینه مهمانداری را تأمین کند. پس از چند روز که لَنیک خانه تشین شد بهرام بصورت ناشناس بمهمانی او رفت. لَنیک با فروختن و گرو گذاشتن لوازم آبکشی پذیرایی شایانی بعمل آورد. سحرگاهان خانه لَنیک را ترک کرد و به قصر آمد روز دیگر سوار بر اسب بدرخانه براهام جهود رفت و دق الباب کرد.

بَراهام اُوسدی بهندای دَر	ز دَرزای تسخته پکردئی نظر
بِخُس گدیوکین چُنو بی هوا	که دروازین چینو کندی زجا
کشی سر ز لای دو لنگه پَدَر	گَدئی مَرچه وایی؟ چه داری خَوَر؟

۱ - آنها را. ۲ - از آنها

۳ - به پشت ۴ - بوش را بخوشی خرج میهمان می‌کند.

۵ - می‌شناسند ۶ - او را

۷ - هنوز ۸ - دیگر

۹ - براهام جهید ۱۰ - ناپود

۱۱ - خزانه‌اش ۱۲ - ذوقای

بهرام بزور وارد خانه شد و براق اسب را پایین آورد و بخواست میزبان در گوشه‌ای از حیاط روی نم‌د زین استراحت کرد. براهام هم روی او نشست و در حالیکه غذا می‌خورد چنین گفت:

نو ابوز کردارِ موهاج و واج	گئیس تا که بیدئی یو بیدئی رواج
ندارِ آیر چی تو سئیل ایکن	هو که دارِ جورِ مو سئیل ایکن
چو بهتر که زندِ پختو بنن بچال	هتو که ندارِ زمال و منال
وَن باری سرگینه ورمینه <sup>(۱)</sup> دؤ	بلون ارکه آست بهندای شو
نیئیم پحوئم تقوطی ز غر	پشوئیر اریزیس اریزیس پندر

بهرام آنشب را مثل مار گزیده‌ای گذراند و سحرگاهان خانه جهود را ترک گفت. صبح هنگام که بر بالای تخت شاهی نشست فریاد زد که تمام بزرگان شهر را جمع کنند. و دستور داد لقبک را مخترمانه و براهام جهود را توأم با شکنجه بدربار بیاورند.

ایردن دوتان چوور بارگاه	بصیرت اوردن ز شیوات <sup>(۲)</sup> شاه
براهام ازیئدی دودستی پسر	که از قند <sup>(۳)</sup> شاهی نوایی خور

بهرام فرمود می‌خواهم از امروز عدالت را پیاده کنم و این دو نفر که در حضور مردم هستند نمایندگان دو طبقه جامعه می‌باشند محاکمه و مجازات براهام جهود باید درس عبرتی شود برای دیگران. و سپس به لقبک اجازه دادند تا بهر صورت که میدانند از خزائن براهام بهره‌برداری کند.

گرویت <sup>(۴)</sup> آئنگ زری بفا	کملک عدالتاؤزئی پگا <sup>(۵)</sup>
هو وایی <sup>(۶)</sup> باو ملک چل بازار <sup>(۷)</sup>	بکاله بچسین بیاریو بار

۲ - شباهت

۱ - مدفوع

۴ - گریه کرد.

۳ - سیاست

۶ - او شد

۵ - آماده برای کشت

۷ - به آن زمین گود بزرگتر

بمردم زدل بنگ و هیجار کرد  
بزهده و زدم گنجه بار کرد  
ز حین<sup>(۱)</sup> خوتون ز اوتدی بگنج  
زین حق بمقلار بیدرد و رنج  
ببیهین ترین کیل بهر خوتون  
که مندین بایرون ونوم و نشون  
گنن شکر یزدون از جون و دل  
همه طاق بفضان زمین بگل<sup>(۲)</sup>  
گنن گوگرین<sup>(۳)</sup> دو وار بپا  
که آخر پس پرده یفته و تا<sup>(۴)</sup>  
تسبندین دلان بدنیای دون  
که از گوگریتون نمته<sup>(۵)</sup> تشون  
یمه دون ز او گنج بیش از شمار  
نوردی و با خس که بند بکار

هنگامی که بهرام متوجه شد که لنبک از گنج موجود برای خودش بهره‌ای نگرفت  
عصبانی شد و چنین گفت:

کلوم اُن بورد بیدی زساد  
سراسر همه گنج دادی بباد  
سواخواستم چینو بیلرد سر  
لجبات بدم از ره گنج و زر  
دل از بهر مردم بدادی سهو  
ز بهر منو چینو بیدی به تو<sup>(۶)</sup>  
نبردی ز او گنج آورد بباد  
که معلوم او<sup>(۷)</sup> شاه زقلی بداد  
چه دیدی ز شکای تو زین و شهر<sup>(۸)</sup>  
بیت نید<sup>(۹)</sup>؟ هر چه کشیدی به جر<sup>(۱۰)</sup>

بهرام از او خواست که بماند در بارگاه در ردیف مهتران نشو و نما کند. لنبک در جواب  
شاه چنین می‌گوید:

نسویں دلت بهر لنبک چنؤ  
که لنبک ز کردار تو وی بختؤ<sup>(۱۱)</sup>  
منی<sup>(۱۲)</sup> تاز دنیان وردم بدست  
ز شاکار ایشاه یزد و نپرست

- 
- |                   |                  |
|-------------------|------------------|
| ۱ - از خون خودتان | ۲ - بریزید بخاک  |
| ۳ - برادری        | ۴ - آشکار می‌شود |
| ۵ - نم‌اند        | ۶ - داغ شدی      |
| ۷ - معلوم شود     | ۸ - سبزه و سرخ   |
| ۹ - برایت بس نیست | ۱۰ - به پشت.     |
| ۱۱ - بخودش آمد.   | ۱۲ - مثل اینکه   |

بدون جوهر موز کار مَن  
 بشیئم آیر روزگاری بجا  
 پیاله و تشکی که دازم بلو  
 تو دیدی نشونم که شاهی گنم  
 که و تشک اگردم بحال و بُن  
 دو روز پمردن کشم دست و پا  
 و عشق هُنون<sup>(۱)</sup> که یغتم پَرُو  
 بگفتار دِشمن گدایسی گنم  
 زتی<sup>(۲)</sup> مو ایرز<sup>(۳)</sup> بای تاج و تخت  
 همو پادشاهی که دازم به بخت  
 که دنیا نِ خواهه جا تشک اُو  
 بسحیرت اُویدن ز لَنبک یهؤ<sup>(۴)</sup>

www.Bakhtiaries.com

www.Bakhtiaries.com



www.Bakhtiaries.com

فردوسی:

## در شاخه‌های پراکنده سخن

این شعر را برای مجله هسنی و دوستم دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن فرستادم که او و یارانش روی شاهنامه کار شگرفی انجام دادند.

از: عبدالعلی خسروی «قائد بختیاری»

با درودی پاک و پیام رسان که از آتشفشان سینه ایرانی‌پرستم برمی‌خیزد بشما عزیزان که شیر مادر حلالتان یاد آفرین می‌گویم زیرا پیاس واژه ایران و فرزند نامدار و پاک سرشتش فردوسی برخاسته‌اید و در پهنه «هسنی»<sup>(۱)</sup> برای ارج نهادن به این گوهر پاک که میرفت تا غبار سالهای فراموشی بر چهره‌اش بنشیند کمر همت بسته‌اید.

این نام پر افتخار و ارزنده فردوسی نیست که به بزرگداشتش میکوشید، چه بسا نام ایران عزیز و زبان پاک پارسی است که در واژه واژه نام فردوسی نهفته است، اهورا مزدا ما را از فردپرستی بدور نگه دارد که ما فردوسی را نشانه ایران و ایرانی میدانیم و او را جایگاه برافراشته شصت میلیون آزادگان این سرزمین خدائی بشمار می‌آوریم.

ما از هنگامی که دبستان را با واژه قلم در نور دیدیم یزدان پرستی و ایران شناسی را از شعر ناب فردوسی فراگرفتیم و این آموزگار نخستین خویش را در ذهنمان جاودانه کردیم و به انگیزه شعر «مرا معلم طبع تو شاعری آموخت»<sup>(۲)</sup> من از این بزرگمرد خطه همیشه جاویدان خراسان که همچنان ایستا و پر شکوه بر مرز شعر پارسی پایدار است الهام گرفتیم و

۱ - منظور فصلنامه هسنی است که اخیراً بهت گروهی از ایران پرستان و با پرچمداری جناب آقای دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن منتشر میشود.

۲ - شعر سعدی که میگوید همه قبیله من عالمان دین بودند مرا معلم طبع تو شاعری آموخت.

بدامن شاعری افکنده شدم و در این گستره بی انتها براه وی کشیده شدم تا از دانشگاه بزرگ این رادمرد سخن گستر الفبای شاعری را تجربه کنم و اکنون که بر مرز شصتمین سال عمرم ایستاده‌ام خود را شاگرد وفادارش میدانم، من از مجموعه شاهنامه فردوسی که در عشاير سرفراز بختیاری به آن هفت<sup>(۱)</sup> لشگر میگویند یعنی این اندوخته ۶۰ هزار بیتی که در ذهنم نهاده سرشارم و آستن اندیشه‌های این بزرگ حماسه‌سرای توسم و میدانی میخوامم به گستره همه جهان تا راز اندیشه‌هایی که بگمان خود دریافته‌ام بازگو کنم.

و از آنجا که: آب دریا را اگر توان کشید هم بقدر تشنگی باید چشید<sup>(۲)</sup>

نوشته‌های پراکنده‌ای که هر کدام ارزش جهانی را در بردارد از این گنجینه حماسی بیاد بیاورم و از راستای خود تا وسعت نهادهای توانای اندیشمندان فردوسی شناسی پل بزنم و بگویم: در دو داعی است که حسرت زدگان میدانند، آنچه از گلشن دیدار تو باز آوردم  
واژه خرد و خردمندی: فردوسی روی واژه خرد بسیار تکیه کرده و آنرا رهنمای زندگی انسانها بر شمرده و بدارندگان این ویژگی الهی ارج بسیار نهاده زیرا میدانسته که شکننده تمام اوهام و خرافاتی است که مانند پیله‌ای پیرامون اندیشه‌های پاک انسانی تنیده شده و امروزه که بسیاری از جهانیان در این تار و پود سر در گم گرفتار آمده‌اند دانسته میشود که خرد همانند ابراهیم بت‌شکن در شکستن شاخ و برگ بداندیشی‌ها کارا خواهد بود:

یگو تا چه داری بیاراز خرد	که گوش نیوشنده زو بر خورد
خرد زنده جاودانی شناس	خرد مایه زندگانی شناس
ازاو شادمانی از او خرمی است	از او هم فزونی از او هم کمی است

سخنور توس هرگز زمام سخن را از شاهراه راستین بودنش بیکسو نکشید که اندیشه‌هایش در خور احساس و یازشناسی است، هرگز نخواست تا از اوهام و افزون طلبی دیگر سخنوران برخوردار باشد و ذهن قرتهای دور و دراز را به ناشناخته‌ها سرگرم نماید، در سختش در ترازوی ادب در خور سنجش و کیمیای شعرش در آزمایشگاه هستی با چشمی

۱ - عشاير بختیاری نام فردوسی را مقدس پنداشته و بکنوع شاهنامه خوانی ویژه دارند، همه اسامی مردم از متن

۲ - شعر از مشوی معنوی

شاهنامه برگزیده شده.

بی سلاح در خور دیدن و بازشناسی.

همه سرگرانیم برنا و پیر      برفتن خورد بادمان دستگیر  
برنج اندر است ای خردمند کتج      نیابد کسی گتج نابرده رنج  
برنج اندر آری نتت را رواست      که خود رنج بردن بلدانش سزاست

او دستمایه دانش را پایه گذار زندگی بشر میداند و ارجی که برای این گنجینه پایان ناپذیر می نهد فراتر از هر سرمایه ای است:

ترا از دو گیتی بر آورده اند      بچندین میانجی پیورده اند

او به چهار دایه مهربانتر از مادر یعنی آتش، آب، باد و خاک آگاهی میدهد و هسته نخستین گام آفرینش را در این چهار دایه میداند و نیز دستی که در آفرینش آنان در فراتر است.

ز گردنده خورشید تا تیره خاک      همان باد و آب، آتش تا بناک  
به هتی یزدان گواهی دهند      روان ترا آشنائی دهند

گوهران ترا برتر از هر چیز میداند و بر ذات آدمی پا می فشارد که ریشه در خویش بپاخیزد و فرزند ویژگیهای خویش باشد:

نخستین فطرت پسین شمار      توتنی خویشتن را بیازی مدار

او همانند دیگر سخنوران و ادیبان زمان ما در زمینه رشک پذیری<sup>(۱)</sup> و تاسازگاری دلی پر خون داشته که میسراید:

چو فردوسی اندر زمانه نبود      همین بد که بختش جوانه نبود

فردوسی تمام ویژگیهای انسانی را دارا بوده و این ویژگیها را در شعر خود جای داده

۱- رشک برون بر مقام و پایه فردوسی را از دبر باز و همچنین در تمام دوره های تاریخ می بینیم که عنصری های مال تندوز بر جایگاه ادبی دیگران حسد میبرند و این سیر حسد تا پایان روزگار ادامه دارد حتی کسانی که در مرتبه بالای شعر بودند در انجمنها اگر شاعر جوانی شعری خوب میخواند همه خوببهاش را رها میکردند و به شایگان بودن یک شعرش اشاره میکردند تا او را از غرور خورد نهی گردانند.

است واژه ستم ستیزی در گفتارش موج میزند و این اندیشه والا را در حد بالاترین ارگانهای شعری گسترش بخشیده آنجا که از زبان کاوه آهنگر می شنویم.

یکی لشگری خواهم انگیختن      ابا دیو مردم در آویختن

در شعر بالا دو معنا استنباط میشود نخست آنکه آنچه را که بنام دیو سپید و همانند آن در شعر فردوسی میخوانیم مردم پلید و جنایتکارند که نباید به افسانه سرانی تعبیر شود. سپس در برابر پادشاهی جبار و ستمگر همانند ضحاک جان بر کف می نهد و با بی باکی چنین می گوید:

خروشید و زد دست بر سر شاه	که شاه منم کاوه دادخواه
ز تو بر من آمد ستم بیشتر	زند هر زمان بر دلم نیشتر
ستم گسرنساری تو فرمانروا	به فرزند من دست بردن چرا
شهامن چه کردم یکی بازگوی	اگر بیگناهم بهانه مجوی
اگر هفت کشور بشاهی تراست	چرا رنج و سختی همی بهر مات

هنگامی که کاوه قهرمان مبارزه با فساد و استبداد از دربار ضحاک<sup>(۱)</sup> بیرون میآید مردم پیرامون خویش را بمبارزه فرا میخوانند و با سخنان آتشین آنها را به پایداری در برابر ستمهای خانمانسوز شاه جنایتکار بر میانگیزد.

چو کاوه برون شد ز درگاه شاه	بر او انجمن گشت بازارگاه
همی بر خروشید و فریاد خواند	جهانرا سراسر سوی داد خواند
از آن چرم کاهنگران پشت پای	بپوشند هنگام ز خم درای
همان کاوه آن بر سر نیزه کرد	همانگه ز بازار برخاست گرد

کاوه پس از برافراشتن درفش مبارزه با نام یزدان بیدار دل به پیکار خویش آغازید و سایر

۱ - متأسفانه در سالهای اخیر یکی از شعرای برون موزی ایرانی میخواست چهره نابتاکی از ضحاک با مردوک ارائه دهد که با موج مخالفانها روبرو شد و سخن خود را غلاف کرد او بگمان خود میخواست بابگاهی دست و پا کند و بگوید خروشید تفسیر تیرگی است که حرف تازه ای باشد.

همرزمان خویش را بزیر درفش مبارزه فرا خواند تا به ستمگریهای ضحاک پاسخ گوید.

خروشان همیرفت نیزه بدست      که ای نامناران یزدان پرست  
کسی کوهوای فریدون کند      سراز بند ضحاک بیرون کند

از آنجا که فردوسی بیدار دل آرایش سپاه و پیروزی را در سایه رهبری که از تبار پارسیان باشد بر میگزیند به ذهن کاوه می نهد که بدنبال فریدون راه پوید و از او و نام آوردهایش سود جوید.

یکایک بنزد فریدون شویم      بدان سایه مهر او بغنویم

فردوسی که از تبار پارسیان بود همواره در گزینش دوست و دشمن با این اندیشه همسوئی میکرد، فریدون پارسی تبار<sup>(۱)</sup> بود و ضحاک بدور از این ویژگی، رستم پارسی تبار بود و افراسیاب بیگانه، گوئی مبارزه بر سرخاک و خون بود و هر جا این جانبداری را در حماسه های خویش پنهان نمیداشته که میشود به میهن پرستی او تعبیر کرد:

چو ایران نباشد تن من مباد      بدین یوم و برزنگه یکتن مباد  
اگر سر پسر تن به کشتن دهیم      از آن به که کشور بدشمن دهیم  
همه جای ایران سرای من است      چو نیک و بدش از برای من است

روح ایران پرستی در جاری خویش موج میزده و در سراسر این اشعار ارزشمند بارها به این انگیزه پرداخته است. فردوسی در فروتنی دستی توانا داشته و همتی برتر از کوه بینالود او هرگز شعر و شاعری را در خود پایان یافته نمیدیده<sup>(۲)</sup> و سخن خود را بر آمده از فراز

۱ - اگر ما در تفسیر خود به تبارگرایی فردوسی ارجح می نهیم این تبارگرایی با فاشیست بودن و نژادپرستی هزاران فرستگ فاصله دارد در جریان تاریخ همواره نفس تبارگرایی در برانگیختن احساس وطنپرستی و غلبه بر دشمن مهاجم کارایی داشته باز میگردیم به لحن مولانا که میگوید ای بسا هندو و ترک همزمان ای بسا دو ترک چون بیگانگان بنحوی که امروزه جمهوری اسلامی ایران از واژه شهادت و پیوستن به ابدیت سود میجوید آئروزگاران هم مجموعه زیر گروه ایران زمین واژه همیاری بوده است که همواره پیروزی ایران را در نبردها به همراه داشته.

۲ - شاعر عصر مشروطیت که سنت شکنی وی موجب بحرکت آمدن فصل تازه ای در شعر پارسی شد یعنی ایرج میرزا خود را برتر از شاعران دیگر پنداشته که میگوید:

ختم بر من گشت شعر و شاعری چونانکه شد، بر محمد خانم یغمبران پیغمبری

آسمانها نمی پنداشته چنانکه میگوید:

از این در سخن چند رانم همی      همانا گرانش ندانم همی  
سخن هر چه گویم همه گفته اند      بر باغ دانش همه رفته اند

او هرگز در گفتارش پافشاری نکرده که سخنان من همه یکدست و بی آلیشند و در جریان سرودن شصت هزار بیت ناگزیر هم فراز داشته که فرودش بسیار کم است و خواننده اندیشمند است که آنها را در کفه سنجش قرار دهد و به اندازه خرد خویش برگزیند.

تو این را دروغ و فسانه بدان      بیکسان روش در زمانه بدان  
از او هر چه اتذر خورد یا خرد      دگر برره رمز و معنی برد

به جایگاه آموزگار و دبیر ارج می نهد و در هر زمانی که دست دهد به بزرگداشتش برمی خیزد:

اگر گم کند راه آموزگار      سزد گر جفا بیند از روزگار

در پرداخت حماسه و آرایش سخن فردوسی نمیتوان با تردید سخن گفت که در حماسه رستم و سهراب گوئی مانند شناگران دریای این حماسه بدرون آب سر فرو برده تا از ژرفای اقیانوس بیکران ادب پارسی همچو غواصان ارزنده ترین گوهر سخن را باز یابد و بخوانندگان خود هدیه نماید او به همراه رستم و سهراب در میدان زور آزمائی فرود آمده و آنچنان که اندیشه و خواست درونیش بوده در راستای این اندیشه به داوری برخاسته و هنگامی که رستم را به سوگ فرزند می نشیند با او همخوانی میکند:

پدرش آن گرانمایه پر پهلوان      چه گوید بدان دخت پاک جوان  
که رستم به کینه بر او دست یافت      بدشسته جگرگاه او بر شکافت  
بگیتی که گشته است فرزند را      دلیر و جوان و خردمند را  
بر این تخمه سام نفرین کنند      مرا نام بی مهر و بیلین کنند

در اینجا می بینیم که فردوسی در جایگاهی که آرزوم و پاکدلی را می ستاید بدی را نکوهش میکند هر چند که رستم قهرمان نبردهای برون مرزی و درون مرزی ایرانزمین باشد و آنگاه که رستم در این گسترده ها نقش کمرنگی بخود میگیرد و با نیرنگ شفاد برادرش

حماسه دیگری می‌آفریند که اندرز زمان را در پی دارد، شغاد تیر در چله کمان می‌نهد و چشم رستم را نشانه می‌گیرد در اینجا فردوسی نگران پهلوانی است که سالیان دراز در راه سر بلندی ایرانزمین دلیرها کرده و دریغ میداند که با غرور شکسته و بدون پیروزی دیده از جهان فرو بندد، یلدرنگ تیر بکمان می‌نهد و شغاد که در پشت درخت چناری پنهان میشود درخت و چنار را بهم میدوزد و بی آنکه در دل از گستاخی برادر رنجی یا خود به آن سرای ببرد آرام سر بخاک می‌نهد و جهان را بدرود می‌گوید.

شغاد آمد آن چرخ را بر کشید	بزه کرد و یکباره اندر کشید
بختدید و پیش تهمتن نهاد	بمرگ برادر همی بود شاد
تهمتن بسختی کمان برگرفت	بدان خستگی پیش اندر گرفت
برادر ز تیرش بترید سخت	بباید سپر کرد تن را درخت
درختی بد اندر بر او چنار	بر او برگزیده بسی روزگار
میانش تهن شاخ و برگش بجای	نهان شد پس مرد ناپاک رای
چو رستم چنان دید بفراخت دست	چنان خسته از تیر بگشاده ست
درخت و برادر بهم بر بدوخت	بهنگام رفتن دلش بر فروخت

پیگیری این حماسه<sup>(۱)</sup> در زمان ما نیز با داستانهای برادرکشی‌ها همراه بود اما این اندرز تاریخ بمانند خورشیدی تابناک بر تارک آنها میدرخشد که بر پای دارندگان این تیرنگ‌ها همان شغادند بی گذشت و انتقامجو

فردوسی و آرش کمانگیر: نگارنده بر این گمانست که در نوشته‌های خطی و تخطین شاهنامه حماسه آرش را بیشتر بر پا داشته و با شکوه دیگری برگذار کرده که با گذشت زمان اشعاری از آن برداشته شده باشد نوشته خطی در دانشگاه کامبریج اشعار بیشتری در بریائی آرش خواندم که در نوشته‌های کنونی بچشم نمی‌خوردم خواستم یادداشت بردارم می‌سرم نبود اکنون اشعاری در این زمینه:

۱ - ویژگی نایبرادرها که با ست شدن باورهای سنتی در زمان، اعتماد همگان را بر میدارد برداشتی است در همه جا از کار سنگین شغاد که امروزه جامعه، را از شر این پلیدها دور نگه دارد.

بهاران و جیحون و آب روان      مه اسپ و مه جوشن مه گرزگران  
 بشد تا بجائی که خسرو شدی      بهازان نشستگه نو شدی  
 چو آرش که بردی به فرسنگ تبر      چو پیروزگر قارن شیرگیر

و در جائی دیگر فردوسی نام آرش را نه بر فراز حماسه میآورد.

همه گیوگان و دگر شادوان      چو فرهاد و آرش ز نام آوران  
 پیاده همه پیشباز آمدند      بر پیلتن در نماز آمدند

پیدامبت که چهره نیمه روشنی از آرش در این اشعار بدست میدهد و برای چنین نام آوری که حماسه سامان آفرینی او در تاریخهای دیگر با شکوهتر است چهره‌های کم‌رنگ نشان میدهد.

از آتش بر افروخت نغت<sup>(۱)</sup> سیاه      بجنبید از آن کاهنین بد سپاه  
 به آب و به نغت آتش اندر زدند      همه لشکر نور بر سر زدند  
 بزرگان که از تخم آرش بُدند      دلیر و سیک‌بار سرکش بُدند  
 چو نرسی و چون اورمزد بزرگ      چو آرش که بد نامدار ستوگ



## فردوسی و بنیان‌گذاری سدّ

### شادروان و پل شوستر در خوزستان:

بروایت فردوسی هنگامی که شاپور به انگیزه ساختن پل شوستر و سد شادروان در خوزستان برخاست بزانش که مهندس ساختمان و پلسازی بود در خدمت شاپور مأموریت یافت که بنایی آنچنان شگفت را بنیان نهد بگمان نگارنده نخستین سندی که از این بنا بر جای مانده در همین اشعار شاهنامه باید جستجو کرد، فراتر از آن ایجاد شهر جندی شاپور بین راه شوستر و دزفول که چهره آن در متن تاریخ باغباری آکنده است در این اشعار بروشنی وانمود میشود:

یکی شامان بود آباد بوم	برآورد بهر اسیران روم
دژ خوزیان دارد آن بوم و سر	که دارند هر کس بر او برگز
برآورد در پارس پس سودمند	یکی نقر و خوش شامان بلند
کهن دژ <sup>(۱)</sup> در آن شهر شاپور گرد <sup>(۲)</sup>	که گویند یا داد شاپور کرد
همی برد هر سو بزانش را	بدو داشتی در سخن گوش را

این مهندس رومی تبار که با گروهی از کارشناسان ساختمانی جز و اسیران رومی در خدمت شاپور بود بر آن شد که افزون بر ساختن بنای جندی شاپور به ساختن سد شادروان و پل شوستر تلاش نماید زیرا آزادی وی در گرو ساختن چنین بناهایی بود، میدانیم که رود همیشه خروشان کارون که از کوه‌اران سر بفلک کشیده بختیاری سرچشمه میگیرد، و راه

۱ - اشاره به دژ شاهی است که در محدوده دزفول وجود داشته و ویژه نهادن جسدهای زرنشیان در آنها بوده است.

۲ - شهر شاپورگرد احتمالاً جندی شاپور بوده است که هنوز بر جایگاهش شک و تردید وجود دارد در این شعر بروشنی نشان داده شده و براساس نظریه دکتر گبرشمن ایرانشناس فرانسوی محل آن در مجاورت شاه‌آباد دزفول بوده است و کتابخانه معروفی در آنروزگاران با کتابخانه بغداد برابری مبرکده است.

خود را در گستره سرزمینهای سرسبز خوزستان می‌گشاید تا به شهرستان شوشتر برسد و از آنجا به اهواز و خرمشهر و سرانجام به خلیج فارس به پیوندد، شاپور در جایگاه این رود عظیم در شوشتر برای بالا آوردن آب رودخانه به «بزانش» فرمان میدهد که سد<sup>(۱)</sup> شادروان و پل شوشتر را بر این رودخانه استوار نماید و چنین کرد که امروزه پس از گذشت هزار و ششصد سال از ویژگیهای اندیشه این مهندس و تلاش پیگیر شاپور بالا آمدن آب سد شادروان را یکی از کاراترین شیوه آبرسانی میتوان برشمرد.

در اینجا فردوسی را بیاری میخوانیم تا از نوشته‌هایش در شاهنامه سود جوئیم و آگاه شویم آنچه را که وی در دل تاریخ سپرده و به امواج زمانها نهاده است.

یکی رود بُد پهن در شوشتر	که ماهی نکردی بر او برگذر
بزانش را گسفت اگر هندسی <sup>(۲)</sup>	پلی سازی این را چنان چون رسی
که ما باز گردیم و این پل بجای	بماند بدانائی رهنمای
برش کرده بالای این پل هزار	بخوایی ز گنج آنچه آید بکار
تو از دانش فیلقان روم	بکار آر چندی در این مرز و بوم
چو این پل برآید سوی جان خویش	یرد تازئی باش مهمان خویش
بکار انلو آمد بزانش برد	به یکساله آن پل تمامی بکرد
چو شد پل تمام او ز شتر برفت	سوی خان خود روی بنهاد و تفت <sup>(۳)</sup>

۱ - سد شادروان در شوشتر که بایستی یکی از عجایب و شگفتی‌های آفرینگار باشد، آب کارون را تقسیم‌بندی

کرده ارتفاع ۵۵ متر بالا و پائین مبرده است تا بتوان صدها آسیاب را از این آب جرخاند.

۲ - منظور دوش مهندسی و شیوه محاسبه بوده است.

۳ - شاپور بر اساس فولی که داده بود بمعجزه این‌که کار مهندسی بزانش پیمان یافت او را آزاد کرد و با هدایای بسیار

پس از پایان بنای پل شاپور بوفای عهد خود بزانش را آزاد کرد تا بدیار خویش باز گردد در پایان سخن پروان تابناک پیر توس و پرچمدار حماسه سرائی در مشرق زمین درود می فرستیم و آن عزیزانی را که در برافراشتن جایگاه این شاعر اندیشمند تلاش پیگیری دارند فرزند راستین ایران می دانیم و برای برپا داشتن بنیان ایرانسرا از هر گونه کوششی خودداری نخواهیم کرد.

یزدان نگهدار همه عزیزاتی باد که قلبشان برای نام زیبا و همیشه جاویدان ایران و ستونهای نگهدارنده اش می طبلد.

تسکیر بختیار

بچه می خنم هست پاک همبارانی را که بر خفا بسته روز قلهای شرف و آرزو دارشان  
 بیامد؟ اینان همپشتان عزیزند کهستانی! مراد بختیار کارهای فرهنگ تا بیاید و تشریح  
 نمودند! و کم نیستند ابوالحسن کوردلی ای دیدار دهنده نگار کوردس و شیریناک خردگانی از خورشید  
 ماه آرزاده بختیاری  
 ابراهیم محمدعلی بختیار (آبادکنگه تری)

۱۳۷۸ - ۷ - ۲۴

بیتا دوست عزیز

استدلال منصفانه در مورد این جنبش حسنه

به عرض بهترین سلام

از حضور زنده اندیشه ایستاد و معرفت دوازدهمین ایران عزیز از شنیده  
 و حقوق و مباحث گوناگون آگاه هستم.

درجه جناب عالی سرافراز بر این بختیار میباشد که تلاش پیوسته از  
 شبانه روز توانسته نام این جنبش رسوخوار را که بیست برسد است  
 مریخ و مریخ تایید - تلاش - سوزش - و برانداختن و تقاضای همه مردم  
 آن زمان در تاریخ چند هزار ساله ایران خلق داشته با بونه خاندان بیامد تا جایگاه

حق در کتب رسمی هم تکرار کند نام این بختیار را که مشروطیت و حکومت پادشاهی  
 و دیگرها را با زمین برانداختند و دادن خفا بیروز سوزان بختیار  
 به ملت ایران تقدیم کرده نیز خوانند و نام این بختیار را و نام فرزندان  
 آن مشروطیت را از این تیار بزرگ که خانه سرفروش سپهر صنعت آفرید  
 خط خفا و ضعف نماند. که وجود جناب عالی در کتب مردمی آن درجه و خرا بگردید  
 که نام این بختیار که کلمه چون در دهان گویا بر تکرار تایید و بر تکرار و تکرار  
 مدت دیوان و همه آنداز خرد آفت می بر خفا.

در پایان حضور خنده منصفانه در فرزند بختیار - بختیار و بختیار

برادری بختیار - ابوالحسن کوردلی بختیار

تلفن ۲۴۸۷ ۲۷ اهواز

## شادروان محمدتقی حافظی

دوست گرانمایه شاپور بهرامی گهروئی روزی به دیدارم آمد و از هر در سخن میرفت تا به قصه داراب افسر شاعر گرانقدر بختیاری رسیدیم، گفت هیچکس مانند محمدتقی حافظی شاعر پر مایه گهرو، افسر را بر کرسی افتخار نشانده است زیرا شعری در بزرگداشت وی سروده که خواندنی و بیاد سپردنی است، شعر حافظی را از بر خواند و بعد نسخه دست نویسی آنرا بمن داد که اینک در کتاب پنجم مجال و فرصتی یافتم که بیاد هر دو شاعر ارجمند شادروانان داراب افسر و محمدتقی حافظی آنرا در کتاب بیاورم و گل این وجودهای ارجمند را در بوستان کتابم شکوفا سازم.

عبدالعلی خسروی «قائد بختیاری»

## افسر دانشوران

وی روان تر طبیعت از آب روان	ای بلندش افسر دانشوران
وی ز نثرت گشته محیان منفعل	ای ز نظمت بالغ و حسان خجمل
وی به عرفان عارفان را دستگیر	ای به خلق و خوی بر خویان امیر
عالم آفاق! ار دانم بجاست	عالم اخلاقت! ارخوانم روست
کس ندارد ای یسازم شست تو	در توارسیخ آن مظلوم دست تو
در بلاغت نزه تو باشد اسیر	صد چو سرجان ملکم و ابن اثیر
بسرکشی گاه تکلم زو لسان	از لسان با آنهمه رطب لسان
صرف و نحو و منطق و فقه و اصول	از جنابت بوعلی سازد حصول
باشد اندر کودکستان کودکی	دریسرت استاد اول رودکسی

خواند از اشعار موزون لبید  
 عسجدی و عنصری و انوری  
 دفتر دانش ترا بسپرده‌اند  
 از نظامی برده مستظومت نظام  
 روح فردوسی ز فردوس برین  
 سعدی و قسّی و مولانای عصر  
 خواجه و خواجو تا خواننده‌ات  
 شست کله، ناز شست ارمغان  
 و ز نشابور آن حکیم خوش کلام  
 لامع از جرجان و واسع از جبل  
 شرحی از اشعار تو سازند طرح  
 بسو العملا و بن عیاد و با یزید  
 در دبستانت پی کسب کمال  
 و ز بخارا جوهری از گفت و گوت  
 خواند اشعارت سراج‌الدین به بلخ  
 برده اشعارت ز خاقانی سبق  
 باشدت تا آئی از مدحت گران  
 سود و سرمایه ز یغما برده‌ای  
 بُد معوی شاعر با عزّتی  
 در عجم نازم چنان کز فرصتت  
 از سه شاعر برده اشعارت و قار  
 از منائی و وصال و اوحدی  
 گوی دانش برده فکر روشنت  
 خرمن از دهقان چو میلش برده‌ای  
 قلمز قضاوت در آمد تا بجوش  
 بدر عرفانت چو از مشرق بتافت  
 لرزه بر اندامش افتد همچو بید  
 فرخی و ارزقی و خاوری  
 تا نگوید کس که آنها مرده‌اند  
 داده برشه نامه نظمت انتظام  
 گوید ای افسر هزاران آفرین  
 فضل و عرفانت ندارد حد و حصر  
 وحشی و سلمان کمینه بنده‌ات  
 سر بسر او هشته ملک دامغان  
 یاده بر کف گویندت افسر سلام  
 و ز بدخشان آن ادیب پی‌بدل  
 ماه و سالی اندر او بدهند شرح  
 بسوحنیفه با عبید و بسومید  
 روز و شب باشند در بحث و مقال  
 آید از صدر جهان در جست و جوت  
 شد ز غصه روزگارش تار و تلخ  
 کرده از حسرت نوزدق بغض و دق  
 گرچه مدحش هست بر طبعت گران  
 هزلیات او به یغما برده‌ای  
 عزّتش بردی ز هجو عزّتی  
 بردی آثارش که یادا فرصتت  
 از کمال و از حجاب و از وقار  
 از نعیم و وزندیم و سرحدی  
 لطف حق یاداز حوادث جوشنت  
 ابروی الف لیلش برده‌ای  
 شد ز جذر و مد او عمّان خموش  
 لاجرم بیضا سوی مغرب شتافت

ایرج و عشقی و عارف با سخن  
 شارق آن خورشید افلاک کمال  
 درک فیض آن یک ز انوارت کشد  
 در، دی و آبان و سرداد و بهار  
 احمدی طبعش چو گل پژمرده شد  
 منتشر اشعارت اندر غرب و شرق  
 صدق قولم از کتاب مستوی  
 های دواي نخوت و ناموس ما  
 محیی الفاظ اجدادی ما  
 آنچه باشد شاعر نامی بدهر  
 در تفکر جمله از افکار تو  
 خاصه اشعاری که الفاظ لری است  
 شرح عمر و عبود کاتدر نبرد  
 و ان هیا هو کردن آن بوالفضول  
 وان نمودن کار بر اصحاب تنگ  
 خدعه و للحرب بردن او بکار  
 آوریدی سر بسر آن داستان  
 با عباراتی که شیرین تر ز قند  
 طرز و اسلوبش سلیس و دلکش است  
 شعرهایش چنگ بر دل زن چو چنگ  
 و اندر آن نظم روان سر تا به بن  
 ساحرانه از چه می سنجی سخن  
 نی خطا گفتم یگانه شاعری  
 فیلسوف و مراحکیم و نکته دان  
 حافظی کو باشد از آزادگان  
 نیست شاعر لیک جزئی عارف است  
 بر تو سپردند میدان سخن  
 مشفق آن یکتا ادیب بی مثال  
 کسب فضل این یک ز گفتارت کشد  
 باده با یاد تو مینوشد بهار  
 از دم گرمت دمش افروده شد  
 می کند پژمان ابا بی سیم و برق  
 شاهی آرم برایت معنوی  
 ای تو افلاطون و جالینوس ما  
 فکر فرما از پی شادی ما  
 چه بدشت و چه به کوه و چه به شهر  
 مات و مسجوتند از اشعار تو  
 در فصاحت همچو دُر نادری است  
 اسب از خندق رهانید او چو گرد  
 و ان مبارز خواستن او از رسول  
 تا علی رفتن بجنگش بیدرنگ  
 پایش افکنند و بشد دستش ز کنار  
 چون حکیم توش اندر باستان  
 با کنایاتی ملیح و دلپسند  
 شرح و عنوانش چه زیبا و خوش است  
 باجناس و نغز و موزون و قشنگ  
 داده ای الحق تعجّم در سخن  
 گر یگویم ساحری رنجی زمن  
 در فسنون شعر گوئی ماهری  
 نکته چون اینجا رسید این را بدان  
 گر پذیری با شدت از بندگان  
 یعنی از علم عروض او واقف است

چون تواند شعر صرافسی کند  
گامگاهی نیز صرافسی کند  
دید چون شعر ترا از شوق تو  
ذوق بر شوقش فزود از ذوق تو  
خواست تا از روی اخلاص آن رهی  
مازدت در راه عرفان هم‌رهی  
حضرت گرکان فشانها کند  
مخلصت هم جان فشانها کند  
عامیانه در سخن پرداختم  
بس سرو بن چند شعری ساختم  
بینی از عیبی در او کن محض عین  
یا ز طبع خود بدوده زیب و زین  
گسبده سجع و قوافی نادرست  
یا مضامین و روی‌اش مست سنت  
عیب منما گر پریشان گفته‌ام  
هنر خواهم زآنکه بس آشفته‌ام  
سخت دلتنگم از این دنیای دون  
دون‌تر از دنیای دون گردون دون  
با دو دون طبع چنین پتیاره‌ای  
افسر تسلیم و رضا کوچاره‌ای  
گر نبردی روزگار از من دمار  
یا نکردی بخت من از من فرار  
در گهر پاشی بسی بگشادی  
جان افسر داد معنی دادمی

در پایان این منظومه دلپسند نوشتن نقد حالی را بر وجود ارجمند شادروان آمحمدتقی حافظی لازم دیدیم، ارزش این منظومه بچند مورد است.

۱- وسعت اندیشه و تسلط شاعر به تاریخ ادبیات معاصر خود بحدی است که کمتر شاعری را از گذشته و حال از قلم انداخته است.

۲- جناس‌ها که در قوافی و ردیف‌ها بکار برده در خورامعان نظر است.

۳- روح فروتنی وی را در کمتر شاعری میتوان یافت که با این هلو طبع و روح سرکش خود را پله‌ها از افسر کمتر پنداشته و روح همتیاری را حرمت نهاده که درسی است برای نوپایان شعر که غوره نشده مویز میشوند و خود را در عین شاکردی، استاد میدانند.

۴- گاهی در این منظومه مبالغه در حد غیر قابل تصور را آنچنان لباس باور و انسجام پوشانیده که خواننده کمتر به آن توجه دارد و شاید از کنار آن با کرامت بگذرد.

۵- شک نیست که پژمان بختیاری در شاعری مقام والائی دارد و بجزرات میتوان گفت که فزلیات فارسی وی بر افسر رحجان دارد ولی شادروان حافظی باین نکته واقف بوده که در شعر گویشی افسر بدرجات برتر گوی سبقت را از مرحوم پژمان ربوده است و طنز ظریف و

چالش صادقانه با آفریننده جهان را آن چنان از آغاز به انجام رسانیده که در استادی او نمیتوان شک و تردید داشت.

۶- عنایتی که شادروان افسر به سرزمین تباری خود بختیاری داشته عرق قومی و تبارگرایی را در حد قابل تحسینی در آثار خود بکار برده و بویژه در دوران ما که رجعت به قومیت و هویت توده‌ها الزام آور شده میتواند بدرجه ارجمندی کارش در زمینه شعر به لهجه مادری و ارج نهادن به گویش ایل تباری پی برد.

۷- و سرانجام باید اذعان نمود که خود شادروان حافظی هم دست کمی از داراب افسر نداشته چراکه او در یک محیط بسته و با روحی درویش منشانه میزیسته و ارتباط او با دنیای ادبیات ایران برقرار نبوده در حالیکه شادروان افسر تو دل برو، کوشا و تلاشگر بوده و همواره در مجامع ادبی اصفهان و تهران شرکت میکرده و خود را می‌شناسانده و نقاط ضعف خود را به اوج قوت میرسانده است.

۸- شادروان افسر در جلسات متعددی در حضور کلاتران و خوانین بختیاری شرکت داشت، من روی ذوق شاعری از روزگار نوجوانی با او بودم، او مانند یک رساله گروهی برای شناسائی خود پیوسته در کار بود و بیشتر رمز موفقیت وی همین بود که در دوران حیات خود توانست خویش را بر کرسی شاعری بنشاند و بعد از مرگ هم گوهر اشعارش از صدف روزگاران سر بر آورد و بازار کیمیایگان عرضه شد.

روان هر دو شاعر شاد و نامشان زینت بخش گنجینه ادبیات ایران باد.



## ملا لطفعلی صیفوری (اغثنی)

ملا لطفعلی صیفوری کدی آرپتاهی بختیاری در سال ۱۳۰۵ هجری قمری دیده بجهان گشود و در روستائی که قلّه‌های کوهسارانش با خورشید و ستارگان راز و نیاز داشتند و حصاری فراتر از زندان نای که مسعود سعدسلمان را در بر می‌گرفت، پیرامون روستایش حلقه زده بود در گلهواره ریشه در خویشی پرورش یافت و در وادی گمنامی بمانند خوشه‌های تاک در خمرة هستی در خود جوشید تا شراب تابناکی گردد که عارفان و سالکان طریقت را سزاوار است، تنها مریدی بود که بدون داشتن مراد و راهبری و بمانند بودای بی‌استاد به اوج نیروانا راه یافت، از کودکی در مکتب روستا بخواندن قرآن پرداخت و تا حدّ نوجوانی سی جزء کلام اله را از بر کرد و این موهبت خود پایه عرفانیت را برایش پی‌ریزی کرد تا بدانجا که شوری در کلامش پدید آمد که آنرا انسجام بخشید و بمانند یکی از شاگردان حافظ بلند پایه، کارش به شاعری انجامید و تخلص خود را اغثنی نهاد که معنی آن مرا دریاب است و در طی ۸۷ سال عمر پر بار و افسانه انگیزش که در انزوا سپری گردید دیوان شعری از خود بر جای نهاد گرچه در اشعار بازمانده‌اش رنگی از تصویر کوهستانها و حال و هوای ایل یا گویش با زبان مادری یافت نمی‌شود ولی شعر عارفانه و عرفانیت از خیلی چیزها حکایت می‌کند وی مانند حافظ چاودانی حافظ تمام قرآن مجید بوده که مکتب قرآن بتدریج از وی زاهدی وارسته بوجود آورد وی در سال ۱۳۹۲ هجری دیده از جهان فروست در حالیکه شاگردان با ایمان و دانشوری پرورش داد، تا اینجا کسی به راز سترگ این عارف ربانی و شاعر آسمانی پی نبرده بود تا یکی از جوانان پر شور و پژوهشگر مسجد سلیمانی بنام هوشنگ فرجی دلسوخته‌ای از دیار فرهنگ پژوهان به روستای هفت توی آرپناه گذارش افتاد و دست نوشته‌های او را از سیاه چادری بازمانده از خاندانش بدست آورد و رونوشت اشعارش را برای اینجانب فرستاد و آنچنان کوس نام آوریش را طنین افکن نمود که بتدریج همت همگان را در بزرگداشت این عارف گمنام برانگیخت و سرانجام در اردیبهشت سال

۱۳۷۶ مراسم بزرگداشت وی را با شکوه هر چه تمام‌تر در مسجد سلیمان بهمت اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی و رئیس خردمندیش آقای احمدی که از جوانان طایفه غیرتمند برون بختیاری بود برگزار گردید. گو اینکه در اشعارش انسجام خاص شادروان داراب افسر وجود ندارد ولی در حد دیگر شاعران بختیاری از جمله ملا ذوالفعلی کروتی می‌باشد روایتش شادباد که چهره‌اش انگیزه دیگری از شاعران گمنام سرزمین بختیاری است، در اینجا چند نمونه از آثارش را به خوانندگان ارجمند هدیه می‌کنم.

www.Bakhtiaries.com

### قرب وصال

نقد من و جنس تو، مست بود ماه را	صبر من و عشق تو، کوه بود گاه را
خاک نمایم صنم پاک نمایم حرم	لعل تبسم کنم همچو گدا شاه را
بیارگه خالدین مند خلد برین	جمله زین بر کنم دشمن بدخواه را
قرب وصالی بده مستی حالی بده	تکیه گه حور و عین مرفه دلخواه را
هزم بکن کهکشان جذب بکن مهوشان	آب زلالی بنده کافه ارواح را
لطف توکل نصیب دمت توصل به جیب	آب به آتش فشان آه سحرگاه را
فرع تو از اصل ما اصل تو از نسل ما	بای تحمّل رکیب شوکت جیم جاه را
گل ز لب و جوی یار سر و لب جویبار	آب چه یا خاک چیست هیکل اشباح را
جام «اغشی» زمی پر کن با یاد وی	گاه کج و گاه راست ارقم بی‌گاه را

### عقل و عشق

عقل حیوان است در انوار عشق	کیست موسی است در اطوار عشق
عقل کلّ با عشق ستجیم کمال	گفت دانستم نشد معیار عشق
ما سوی الله سر بسر یک غنچه دان	تازه رونیده است در گلزار عشق

احمد معراج فی طغیانهم  
گممت کنزاً مخفیا را رو بخوان  
از صفات ذات آن عالی جناب  
نه فلک را هیچ می‌دانی سبب  
تا نگوئی حرف کافر باطل است  
تسار و طنبورند با ناقوس و دف  
قصه مردان صاحب دولتان  
لرزه بر اعضای روح ممکنات  
رسم و آئین است با هفتاد و دو  
عابد اصنام با عبدالصمد  
عرض اعظم با چنان جاه و جلال  
خود «اغثنی» درس عشق از بر نما

یعمهون سرگشته در اصحاب عشق  
تا شوی برهان بر این اسرار عشق  
پنج قرآن است یک اشعار عشق  
پرده‌ها باشند هر دیدار عشق  
کفر و ایمانند در پیکار عشق  
چنگ و نی تالان همه مزار عشق  
تُر فشان می‌کند دربار عشق  
ارتجا جی می‌کند تپ‌دار عشق  
هر یکی آئینه هنجار عشق  
هر دو مشغولند اندر کار عشق  
عرضه‌ای با کرسی سرکار عشق  
تا بخوانند از عقب اذکار عشق

www.Bakhtiaries.com

### دیدار حبیب

میان بحر بی‌پایان فتادم  
گدائی بر در دیوان نمودم  
به دیدار حبیبان آرزومند  
اگر چه تشنه بودم در بیابان  
شکار خویشتن کردم بی صید  
هوای نفس بد فرجام شومی  
هزاران سر بیاویزند آنجا  
مگر خضرا و شی سازد رهایم  
ز بد نیکو ز نیکو بد نیاید  
نظر در ملک‌ها دارد «اغثنی»

به راهی بی سر و سامان فتادم  
به دولت خاتمه یزدان فتادم  
عجب ناگه بر جانان فتادم  
به آب چشمه جوشان فتادم  
به تیر نرگس فتان فتادم  
بدام این شره حیران فتادم  
صلیبی وار با الحان فتادم  
وگبینه کار با زندان فتادم  
ز بطن مادران چونان فتادم  
به منظوری که در ایران فتادم

www.Bakhtiaries.com

## نیکنامی

تخمی به نیک نامی در ملک دل فشاندیم  
تا خود که باز آید بر سایه اش نشیند  
زین وادی مهابت این راه بی نهایت  
آن نازنین مهوش و آن گلغدار سرکش  
کویت که عاشقان را گوی مراد باشد  
سروی به خوشخرامی بر آب گل نشانندیم  
زادالمعاد گیرد از گل که بر فشاندیم  
با سازمان توفیق خوش محملی براندیم  
گردی زماه رویش با آب گل تکاندیم  
بس در هوای آن کو دیوانه وش دواندیم

## بوی جانان

بوی جانان است کای بدر مشام هر زمان  
نغمه گلزار باشد یا گلستان ارم  
گوئیا امروز یارم عازم صحرا شده  
نخل طوی را به قامت حوریان زیور کنند  
گلشن انا فتحنا باز بر ابواب جمع  
ماه فروردین نماید روزگارم در نظر  
الغرض خوش می وزد اندر چمن باد بهار  
آسمان بیستون را بوی عشق آمد دلیل  
گر نبود بوی عشق حضرت جانان من  
چون دمید اندر وجود آدم خاکس از آن  
از مودت رشته اخلاص درگردن همه  
جای در اسفل گرفته بوالحکیم از فرط جهل  
تشنه دیدار وصلم آب حیوانم چه سود  
یا نسیم صبح صادق می وزد در بوستان  
نافه تساتار باشد یا وصال دوستان  
سر به سر آفاق باشد طبله عنبر نشان  
یسا شمیم روح افزا آید از روحانیان  
یا بود عهد و زمان خاتم پیغمبران  
یامه اردی بهشتی هست از پی بیگمان  
می دهد از کوی دلیر با بشارتها نشان  
کاین چنین باشد معلق جذبه ذات البنان  
تا ابد معدوم بودی هستی کون مکان  
قبله مسجود گسردید از برای قدسیان  
خاصه اندر گردن حبل الوریید انس و جان  
احمد اندر قاب قوسین است آنجا مبرزبان  
کشته شم شیر هجوم شربت علیم زبان

پس بگویم آشکارا جمله راز نهان  
 عدلی ماندست باقی از پس نوشیروان  
 از جمال با کمالش پیر می‌گردد جوان  
 الفیاض از تاوک جانسوز آن ابرو کمان  
 سال‌های سال در کنعان بابل ترجمان  
 می‌درخشد صبح روی مهدی صاحب زمان

ساقیا می ده بستوشم تما بیاد آن صنم  
 در سخن سنجی عدالت پیشه خود ساختم  
 آن بت زیبا نگارم کز فراقش سوختم  
 ای مسلمانان مرا آن فرگس ستانه کشت  
 زهره داند مشتری هاروت و ماروت الغرض  
 در شب ظلمت گرفتاری «آغثنی» غم مخور

www.Bakhtiaries.com

## هفتاد و دو تن

پیوسته به غم توام و با آه و فغانند  
 حوری صفتان سینه زنان مویه کنانند  
 بی جرم و گنه بار مصیبت بکشانند  
 چون گل ز جفا در گذر باد خزانند  
 فرموده بجبریل که یاران بقایند  
 در دست عدو زارو پریشان و گرفتار  
 خون از غم یاران زدل و دیده فشانند  
 بر سر زنده و چاک نموده است گریبان

در ماتم اولاد علی این چه کسانند  
 موروث بود مرثیه‌شان آنکه بخوانند  
 هفتاد و دو تن شهد شهادت بچشیدند  
 بر جان ز ستم خار جفا را بخلیدند  
 در ماه محرم چه شنیدی که خداوند  
 یعنی که حسین است در این دم به‌الم یار  
 در کرب بلا تشنه لب آن مخزن اسرار  
 در خلد پیمبر ز غم شاه شهیدان

## دیو و پری

کی آگهی یا بی از آن هذا صراط مستقیم  
 مانند پنهان و عیان هذا صراط مستقیم  
 یکرنگ شو تا رهبری هذا صراط مستقیم  
 از منشات این و آن هذا صراط مستقیم

آمد نشان از بی نشان آرم بتقریر بیان  
 ارض و سما یا دیگران خورشید ماه اختران  
 هر یک به رنگ دیگری آن دیوک آمد این پری  
 از خلق خالق می‌توان بشناختن او را چنان

پند خردمندان دلا بشتو بخوانش بر ملا      اطلال‌ها برگو صلا هذا صراط مستقیم  
 مهمان شمار در ایگان نانی که خورد از شایگان      رو سوره تکثیر خوان هذا صراط مستقیم  
 بس کن «اغثنی» گفته‌اثرهای معنی سفتها      بیدار کم کن خفتها هذا صراط مستقیم

## میراث

اثر: عبدالعلی خسروی «قائد بختیاری»

بادسام رخوت انگیز جنوب چپ‌گرای دشت  
 در میان شاخ و برگ سجد سبزینه پوش باغ  
 مثل طاهون داس در دستش  
 با هجوم هر عبوری چون شبح میکرد  
 شاخ و برگ تازه قربانی

\*\*\*\*

چهره‌های خنده پرداز گل نسرین و نیلوفر  
 در گذار فتنه پرپر میشد از باد  
 لابلای دیفه‌های خشک بر طاق کپرها  
 اختران هر لحظه سوسو میزدند آنجا  
 شاید از رویای من پنهان  
 دور از این غمها

پنجه‌های بارید در بستر تاریکی شبها  
 شاد و دست افشان پیانو میزدند آنجا

\*\*\*\*

شام غمگینی پس از مرگ بهین بابا  
 بر اجاق نیمه روشن می‌نشست آنشب  
 مادرم بگشود صندوقی زمیراث پدر بر ما

www.Bakhtiaries.com

سالها این کهنه صندوق پر از اسرار

در خیال بچه‌ها مانند رؤیا بود

\*\*\*\*

گونه‌های ما هنوز آنشب

زد پای گریه‌های بیکسی را از غم مرگ پدر میدید

محتوای جعبه را مادر به پیش چشم ما یک یک شمرد آنشب

در گمان بچه‌ها رؤیای دیگر بود

ما بی‌بتجاق آب جاری کاریز ده بودیم

تا بکام ما شود لبریز

تا شویم آنشب

چیره بر یک روستای ناب شش دانگی

ما که می‌جستیم بر زخم دل خود

مرهمی چون نوش داروئی برای مرگ آسهراب

رشته‌اند یسه‌ها مان پاره شد دیگر

وای بر اندیشه رستم

گر پدر فرزند را شناخت در شهنامه آن دوران

لیک رستم در لباس کهنه بابا در این ایام

خوب میدانست ما در جلوه مهراییم

او بجای دشنه در پیکار

خنده‌های آخرین بارش چه شیرین بود

\*\*\*\*

در میان آنچه میدیدیم

چشم مادر انتظار سکه زر بود

یا بدنبال جواهرهای زیور بود

آنشب غمگین ز میراث پدر سهم من از هستی قبال و شال و چوقا

جنس شلوار دبیتی یا کلاه مشکی کار نمده مالان

www.Bakhtiaries.com

در میان شده یزدی هویدا بود

تازه باید صبر میکردم

بی شتاب از رهگذار سال و ماه زنگی تا نوجوان کردم

تا برآیم هدیه میراث

کار بردی تازه در یابد

پر کند اندام رنجور مرا از خویش

\*\*\*\*

ما نگفتیم آتشب درد آفرین در محضر مادر

این ره آوردی که بر ما گشته ارزانی

بوی فقر و نیستی میداد

\*\*\*\*

سالها از عمر من یگذشت

من بدوران جوانی پا نهادم

کم کمک اسی نصیب شد

با لباس مانده از میراث

تکسواری گشتم و مفروغ و بی پروا

در شیخون بزرگ همبازان راه می‌چسبم

هر وجب زین خاک میهن را

یا صفیر سرکش برنو

پاسداری مینمودم از سر شب تا سحرگاهان و از بانگ اذان تا غیبت خورشید

گرچه بر پیشانی من داغ فقر روزگاران بود

لیک میراث بزرگم قله‌های کوهساران بود

دودمانم پایجا در سرزمین بختیاران بود

در اجاقم شعله میزد آتش نیروی همپستی

شعله‌ها رنگین و رخشان از بلوطی در کنار آبشاران بود

اینهمه دشت پر از گل‌های رنگین سرخ و سبز و زرد و آبی رنگ



www.Bakhtiaries.com

توج درنا بر فراز دشت

رقص ماهی های کارون رود

ریزش رگبار باران در زمستانها

برف های تیره گون بنشسته بر منگشت و قارون کوه

موج لغزان شقایق های سرخ واژگون در بستر چلگرد

بوی عطر آگین ریواس و کرفس دامن تا راز

هدیه بر من بود

من چه خوشبختم در این سامان

نام خوب دختر عموی من در دیمه شیرین است

بر حریر گیسوانش گل گل آذین است

گر رود خاری به چشمانم

میشود آزرده چون بلبل به گلشن ها

آن پسر دانی که فرهاد است

در دلبری سخت بنیاد است

در کشاکش های بودن میدهد بر جان من نیروی همپشتی

آسمان پهن و آبی

پر ز اخترهای چشمکزن

خوشه مهتاب! نیزه خورشید

خنده های دختران در برم و شالیزار

گریه های ابر باران ریز

جست و خیز این غزالان کمرکش ها

خواب نرم شبنم پاک سحرگاهان

بر من از مهر اهورا گشته ارزانی

\*\*\*\*

کاش مادر زنده بود اینجا

پاک میکرد از نشاطی اشک های غصه از رخسار غمگینش

تا مرا میدید با فرو شکوه میر و سرداران

تا که میدانست گر در پنه دنیا تھی دستم

ایتهمه هستی ز میراث پدر دارم

www.Bakhtiaries.com

## نامه‌ای از لردگان

آقای اردشیر سعیدی از طایفه سهد و مقیم در فلارد لردگان منطقه مال خلیفه ابواسحق میباشند دستی در شعر دارند که نمونه‌ای از آنرا برای ما ارسال داشته‌اند داوری این بزرگمرد ایلپاتی را گرامی میداریم و به احساسش ارج می‌نهیم.

### اثر اردشیر سعیدی

سرور عالی‌مقام ای دبیر خوش بیان  
اینکه فرمودی که در انجام شعرت حاضرم  
سرور، این بنده کوچک فاقد هستم از سواد  
نیستم آنقدر وارده از چکامه این حقیر  
طبع شعری من ندارم زائد اندر معنوی  
یادگاری شعر را باید بگوید آنکسی  
درس چندانی نخواندم من به فرهنگ عمید  
گر حضور شاعران خواهم که بنشینم به شعر  
لیک با این وصف خواهم این جناب خسروی  
مسنویسم ای معزز در ورق یکچند شعر  
این زمان کاین نامه را خواهم فرستم در برت  
یک توقع از تو دارم چون بشخوانی شعر من  
پاسخ این شعر را خواهم که بنویسی همی  
سوی من انشا نما از دستخط اشرف

در همه ساعت بود ذکرت مرا ورد زبان  
بی‌نهایت گشتم از لطف عمیمت شادمان  
بی‌وادان کی توانند تا بگویند داستان  
تا بگویم جنگ ایران با مغولهای زمان  
مثل حافظ یا نظامی یا چو دیگر شاعران  
باشد او مانند تو استاد گوید داستان  
رفتم مکتب سرا شش ماه بد با هم‌رهان  
نزد شاعرها خجل میباشم اندر امتحان  
هم اجازه از شما هم از خداوند جهان  
در حضورت میفرستم وز تو خواهم مستمان  
منزل فرزند خود هستم به شهر اصفهان  
هر بدی را کن تو ضرافی به لفظ درفشان  
وز سلامت بودندت از پُست بنمائی روان  
من دعاگوی توام تا زنده‌ام اندر جهان

با تقدیم احترام

مشهدی اردشیر سعیدی

آدرس بازگشت: لردگان - فلارد - ابواسحاق

www.Bakhtiaries.com

دعوی قائد غلام و ملک‌الموت و بازگشت

وی پس از گذشت صد سال به زندگی و دیدن

رویدادهای جدید با همه شگفتی‌ها، بیان این

منظره به لهجه بختیاری است.

اثر: عبدالعلی خرویی «قائد بختیاری»

## جَرَّ (۱) مَلَكِيَّتْ وَ كَاغْلُوم (۲)

كَاغْلُوم سَرِنَه پَدَر كِرْد ز قُور (۳)  
 مَلَكَمِيَّتَن اَوْچُو وَاگَرَزَس دِيَد  
 پَس (۹) كُنْدَايِ مَحْصِلِ (۱۰) قَرْحِيْلَه مَزَن  
 دَقْن (۱۲) اِسِيْلِيْبَه كِسْرَدِي وَرْمُو  
 تَا بَكْسِي وَاثُو چُونُو خِيْرَه سَرِي  
 مَسْرُدْزِيْدَم زَقْلَا مَاگَا بَه  
 يَا هِيْدَك گَرَز بَوْت تَمِيْم (۱۷) پِگِرُو  
 دِيْدَاؤُچُو (۴) مَجْمُو (۵) اَفْتُوْنَه (۶) بَه اَوْر (۷)  
 زُوْر وَاهْمَه زُوْنِيْنَه (۸) يُرِيْد  
 دِي وُورِي (۱۱) زُوگِرِ (۱۲) قُتْ سَرْتُو (۱۳) يَكْسَن  
 هَسِنِي اَم (۱۵) مَنْدِيْه يَالَا سَرِي مُو  
 مَسْرُقْرُو هَدَم (۱۶) بَه بَوْت هِيْمَه تَرِي  
 يَا كَه يُرْدَم سَرِي شَم وَرْزَاتِيَه  
 يَا خَرِيْدِي مَلْفِي زَم بَه دِزُو

- |                                  |                               |
|----------------------------------|-------------------------------|
| ۱- دعوی عزرائیل                  | ۲- قائد غلام                  |
| ۳- قبر                           | ۴- آنجا                       |
| ۵- سینی                          | ۶- آفتاب                      |
| ۷- ابر                           | ۸- زانورا                     |
| ۹- به او گفت                     | ۱۰- بچه فضول                  |
| ۱۱- دیگر برنجیز و پرو            | ۱۲- سر بر مدعا                |
| ۱۳- رویت را گم کن                | ۱۴- کفن سفید                  |
| ۱۵- هنوز هم مانده‌ای             | ۱۶- مگر بهدرت هیزم نری فروختم |
| ۱۷- مگر گرز پادرت پیش من گرو است |                               |

بی دُورَمَنَدان مین بِلکِ خدا  
 ز خُروگا همه پاکم کردی  
 سی دُورِ خُردن<sup>(۱)</sup> ای تون و بلیط  
 یعنی آر پا به نهادم چو توتر  
 تا به چن سال بلاد کار توئم  
 اوسو که سره نهادم به زمین  
 زَنگَلِ مال بُریدن پالیه<sup>(۲)</sup>  
 سیم شورو<sup>(۳)</sup> خُونِ زِیدن مینه سر  
 رینه<sup>(۴)</sup> کَنَدن همه واضربِ نُخون<sup>(۵)</sup>  
 چندی گرنین<sup>(۶)</sup> به سیم<sup>(۷)</sup> اَنم و کتل  
 او همه خیر که دادن گوتیه<sup>(۸)</sup>  
 گاگری<sup>(۹)</sup> خُونِ گوتل کجه<sup>(۱۰)</sup> زهد  
 او زمینا که شونه جار ایژین  
 کجه زهدن همه او مال و مَنال  
 قَمُونه تو قُرومبا کردی  
 زیدیه دین<sup>(۱۱)</sup> مو فوگاله لری  
 کوشکنه سیچه خیراوس کردی

سیچه کردی شونه از طویفه جدا  
 وردیه ایچو و خاکم کردی  
 خط کشیدی تو به سامون بلیط  
 وابه زَم تا به تر تا ته صفر  
 تا پکسی دشمن خین دار توئم  
 بچیل<sup>(۱)</sup> رهدیه سی سرگِ موخین  
 دردن<sup>(۲)</sup> او جومه و مینا یلنیه  
 همه زیدن زمین مال به در  
 تهل<sup>(۳)</sup> آویدی کس و کارا مودهُون  
 چو دُهل، مازِ چپی تا سر تل  
 برد شیری که نهادن گوتیه  
 خای<sup>(۴)</sup> و سر کردن گر گل کجه رهد  
 زبَسارا به برافِتو گوتین  
 که خدادا بچو واپیل حلال  
 گل آلیگوسینه زور پا کردی  
 که مَون از ایل و نوازِم پُوری  
 مَم قَلین<sup>(۵)</sup> سیچه چقا<sup>(۶)</sup> وس کردی

- |                       |                     |
|-----------------------|---------------------|
| ۱- خورَدن             | ۲- بچه ها ریختند    |
| ۳- گیسوران را بریدند  | ۴- پیراهن دریدند    |
| ۵- برابم سرود خواندند | ۶- رخساره خراشیدند  |
| ۷- با ناخن            | ۸- تلخ شد           |
| ۹- گرداندند           | ۱۰- برابم اسب و کتل |
| ۱۱- کجاست             | ۱۲- سرگنامه خواندند |
| ۱۳- کجا رفت           | ۱۴- خاک             |
| ۱۵- بدنبال من         | ۱۶- محمدقلی         |
| ۱۷- جوابش             |                     |

کُویِه زَهْدِ گُتَبِزِ (۱) ای‌مومِ رضا  
 چِه اوردی تو بروز گل امیر  
 پَسِچِه و اَبیدِ دَرِه لَه (۲) جازی  
 کِسی خِر او کِر دَلِه چار بَر جینه (۳)  
 مَرکه او دَز گِل پاری (۴) وِیدِن  
 مَر مَو چندی به مینه خویبدم  
 کُچِه مایون (۵) کَهَر و اَلقویس  
 تازوم مالِه خوردار گُتم  
 که مونه هَشْتِه تینا مینه قور  
 گُسل یس دودِر تاتم (۶) کُویینه  
 زَه پَنه یه تش و تُنگی مینه مال  
 سیچِه واری تُونه بیتم همه شو  
 ایچو کَارت چینه واگرز تشی  
 آر پَدوتم بی‌مچی! جار اینزتم  
 تا بیان گوتل قله (۷) قَسون  
 تا نگوی ایچو هِدوم (۸) بیکس و کار  
 عَنکه (۹) تونم تو ایخی و اکلکات (۱۰)  
 آفلامرز که گرتا ته مونه

۲- مگر فرار کرد از بیست

۳- چهار برجی قلمه

۴- مادبان کهر با لجامش کجاست

۵- دختر عمویم کجاست

۶- اینجا هستم

۷- این دست و آن دست کردن که طرف نفهمد

۸- فریبهايت

۹- میتواند که چاره‌ات را بکند

۱- گنبد امام رضا (ع)

۲- دره‌ای که درخت جاز داشت

۳- پارسالی آمدند

۴- اسب زیبای ناشکیبا

۵- برادران آبادی

۶- نزد خودت

۷- یعنی که نمیدانم

۸- بدنبال مادرش که مرد

واکه یسنگیس<sup>(۱)</sup> یکنم یل که بیا  
 شهر جریته که چونو واگد<sup>(۲)</sup> واز  
 هرچی خونتم مینه گویش یاسین  
 دینم البته که ای خرمس خدا  
 گهلم ایچو چه گتم مین یندم  
 دینم ای میر کو<sup>(۳)</sup> چی تا<sup>(۴)</sup> به بهار  
 گهلم<sup>(۵)</sup> ای مچیل قز پاینه پیش  
 تاکه وایک بکنیم صل و صفا  
 سیجه وام دشمنی ایچور خن<sup>(۶)</sup> و خار  
 ارس و پورین<sup>(۷)</sup> مویه دویس دامه  
 ارنیشنی<sup>(۸)</sup> موگر منم قلیم<sup>(۹)</sup>  
 مینه زیمه بی کرس سالی دوما  
 وا حسینم! کتر گردو<sup>(۱۰)</sup> کس و کار  
 کتر بیمار هُو خویش دامه  
 هویی<sup>(۱۱)</sup> حالوس نتره پارتی آوه

خوس نشویت بلیه میدون پیا  
 خریه<sup>(۱۲)</sup> بستیه وابند دراز  
 بی اثرقت او چو هی صب و پسین  
 نیره از غله مؤ وائل هُو ولا  
 نرم حیرد<sup>(۱۳)</sup> کیردم و بی یز<sup>(۱۴)</sup> قندم  
 نه زپل ایسه نه از خدگذار  
 کند<sup>(۱۵)</sup> بان سیجه نهادی پس خیش  
 نیگیته<sup>(۱۶)</sup> کیر نکن ای لیش خدا  
 پنه یه<sup>(۱۷)</sup> بال گپ ای مرگ و مزار  
 مویه دو ای گلته درنایه<sup>(۱۸)</sup>  
 شیعه خالص مولا علیم  
 خردیه چونه<sup>(۱۹)</sup> ز شمرس بخدا  
 زینس<sup>(۲۰)</sup> از مال تخمون داره توار  
 واحسار تخوم وخت خورزایه<sup>(۲۱)</sup>  
 دونم او کسر همه شومینه تووه

۱- باید بانگش کنم

۲- خرت را

۳- و مزد برندا شتم

۴- گراز

۵- پاشنه پا

۶- بیخودی

۷- سوال و جواب

۸- نمی شناسی

۹- جواب را

۱۰- تبار همسرش از خودمان است

۱۱- از برای دانی اش نمیتواند پارتی شود

۱۲- با کمر باز

۱۳- نرم خورد کردم

۱۴- مرد که

۱۵- گفتم ای فضول باشی

۱۶- پیشانیست را

۱۷- بکطرف بگذار

۱۸- گلّه را از دست دادم

۱۹- پسر محمطفلی هستم

۲۰- پسر ونگرد

۲۱- خواهرزاده من است

هر چی بوا تی خوسیه<sup>(۱)</sup> میراث علم  
 موخو دؤنم گر زهرای تمیز  
 تا تو حالو به غریو کش نکنی  
 دی ز جوتم چه ایچی رو صحرا  
 تا زمو حرف جسامن اشیند  
 گهد<sup>(۵)</sup> گری مر تو کلو<sup>(۶)</sup> وابیدی  
 حرمتی امر خدا نه نبری  
 تو بصد ساله که لایت ایچوته  
 بملتو تور تونه ژمنیدن  
 بسلایه همه جان زید به یک  
 مالیر تونه ویرونی کسرد  
 تا که ریس ایذنه آباد گنه  
 زندیل<sup>(۱۱)</sup> پای همه زهدنیه کویت  
 سوز<sup>(۱۳)</sup> کردک به یه شو<sup>(۱۴)</sup> دینداشون  
 بلدوزر جا همته جو کشته  
 شهرایما که چو نوی اوسار  
 رنگ او ماله بیداره بخدا  
 جنگلاتون همه و ابیته زغال

مینه چلوار<sup>(۲)</sup> بیه شمشیر دؤدم  
 گنه ری غیرت خوس و اتو ستیز  
 به ولی نعمت خوت پش نکنی  
 تونه بل<sup>(۴)</sup> واگس و کازم تینا  
 به هوی تیغه زونن بکشید  
 نسیلراری<sup>(۷)</sup> زورت اییدی  
 سر خط تو گریاته نبری  
 مواسیذم<sup>(۸)</sup> به یه شو چون تونه  
 لاش پیسنیده<sup>(۹)</sup> تونه جسنیدن  
 مردیل<sup>(۱۰)</sup> پای همه زهدن به فلک  
 ریشه بنچا قیسه از ته درورد  
 شهر امسروز بیه بنیاد گنه  
 مندن ایچوتیچیل آهدو ملت<sup>(۱۲)</sup>  
 جنگل آهن و سیمان جماشون  
 جا گل و سوزی و بافا خسته  
 کش ایاره زیر آفتابه نسا  
 جا گلا لشگه<sup>(۱۵)</sup> خاره بخدا  
 وندنه<sup>(۱۶)</sup> بیهورون تش مینه مال

- |                             |                           |
|-----------------------------|---------------------------|
| ۱- نزد خودش                 | ۲- جا رخنه‌خوابی          |
| ۳- اگر یک پسر بیمار نه باشد | ۴- مرا بگذار              |
| ۵- گفت ای پسر               | ۶- مگر دیوانه شدی         |
| ۷- در نیابوری               | ۸- گرفتم                  |
| ۹- بوسیده                   | ۱۰- مردگان                |
| ۱۱- زندگانی                 | ۱۲- برهنه                 |
| ۱۳- سبز کرد                 | ۱۴- یکشنبه بدتباشان       |
| ۱۵- شاخه                    | ۱۶- بیه‌خیران انداخته‌اند |

نه ز جالیز قسپونه<sup>(۲)</sup> اثری  
 که خوته بیهوژی کردیه گم  
 نثری دی بخوری نون و کئوس  
 نحو آسیده<sup>(۶)</sup> پری زیرزمین  
 همه جا روز تو شوگار تونه  
 مین فرگت<sup>(۹)</sup> نحو یا زشت ایویه  
 نه دپه لیوین<sup>(۱۰)</sup> ماگا اید شیر  
 که جساوس نه زیاتمه کمه  
 تاکه لنگ تو بیاره پارنگ  
 نوم خون<sup>(۱۵)</sup> مامی و شاهشین  
 کی ترن جای آسد خونو گرن  
 نه علیداوه که بنگس بکنی  
 تا نبو روز تو چی شوگارت  
 نیکنو ایچو<sup>(۱۹)</sup> کسی مهمونت  
 همه سی دین تو کور و گرن  
 چی قدیما خش و بش نیکنوات

نه زباغ گل و سینه<sup>(۱)</sup> خوری  
 باد و بته<sup>(۳)</sup> مینه نغت<sup>(۴)</sup> توتم  
 زنده نیدی تو ما مینه تو ریخوش<sup>(۵)</sup>  
 پهنره ایچو پهنی سنگین  
 آر اویدی بیوکی<sup>(۷)</sup> بارتونه  
 همه چی دم تیت آلیشت<sup>(۸)</sup> ایویه  
 نه دپه دات ای پزه نون فطیر  
 نه دیو<sup>(۱۱)</sup> پشت ترازوی گرمه  
 ایچو مرکب<sup>(۱۲)</sup> ایون ری شاهنگ  
 دور<sup>(۱۳)</sup> گل مال همون آلیشتین<sup>(۱۴)</sup>  
 نوم گرگینه<sup>(۱۶)</sup> که کامی پون  
 نه ایچو چی تونه زنگس بکنی  
 تا بیاهه چی گگو فنجارت  
 دی وریساده<sup>(۱۷)</sup> زجا هوگوت<sup>(۱۸)</sup>  
 نومی از شرفه و مهمون نبرن  
 آریری شو بمیه حونه برات

۲- مرزعه قبان

۴- در دماغ تو گریا

۶- خواب راحت

۸- عوض بشود

۱۰- دیگر پتان ماده گاو شیر نمیدهد

۱۲- مساعداست

۱۴- عوضی اند

۱۶- بهران را

۱۸- آثار سرزمینت

۱- اکریلانی حسین

۳- افتاده

۵- در قبر بغواب

۷- سبکی

۹- در فکرت خویها زشت بشود

۱۱- دیگر

۱۳- مسختران

۱۵- نام خود را

۱۷- بروخاسته

۱۹- پینجا



دل زای مَنَدِنِ خُوتِ اَیگَهنی  
 نه اِری چی او سُوری نیله قُشه<sup>(۲)</sup>  
 دِیه گُو هم اَیچونا یار تو نید  
 یَهوی زَهده<sup>(۳)</sup> زویرِ هَمَتُون  
 او چودی لَچو پوزار ایبُوهی  
 چسِ گگو واهَمَتُون هَم خَیئَم  
 خائِم و واهمه هَم پیوندَم  
 ایگسوت دنگ<sup>(۵)</sup> مده اَیچو آلکی  
 خُونِه عیسا<sup>(۶)</sup> یه شوی مهمُون  
 خُوت ای فُهمی کهدی نینک<sup>(۸)</sup> ارجوجات  
 چسِ کسریکسِ واتنیده ولی  
 وانم<sup>(۱۱)</sup> دل پُونِه<sup>(۱۲)</sup> دل به دلت  
 دی تُومی نیبَرِنِ اَز نیله سُواری  
 همه پیستیلینه<sup>(۱۵)</sup> دی مین گَهئُون  
 بِمینه کیچه زَمون<sup>(۱۷)</sup> هِشیه دَگون  
 هوش و گوئیسِ بِمینه سَناره<sup>(۱۸)</sup>

بینه گُرتوتو خَریو ای مَهنی  
 نه به سیت تا تو<sup>(۱)</sup> رضا بیگ اَیکشه  
 هیشکسِ ای دُوره هوادارِ تو نید  
 گپ بسارادی و راکسی به بهُون  
 اَرنگوی بامدیمِ خوار ایبُوهی  
 اَرنگوی شِهمیتم و هَمدیتَم  
 اَر بنگوی اَزتس زراسمُوندَم  
 اَر بنگوی هیده<sup>(۴)</sup> توارم زلکی  
 اَر بنگوی موکِرِ دیمنا رُونم  
 هَؤوگاله ایزنن قُردیندات<sup>(۷)</sup>  
 وت ایخندن که چُونو ساده دلی  
 ماپری<sup>(۹)</sup> نید که نشینه به کِلِت<sup>(۱۰)</sup>  
 دِیه نیدک اتر اَز جنگِ مَنار<sup>(۱۳)</sup>  
 بِرئوانه که گروزتید نسون<sup>(۱۴)</sup>  
 مَرِد گَهساری بِرنومل<sup>(۱۶)</sup> شون  
 نافیرتگ اَز نُوم لَر بیزاره

- |   |                       |
|---|-----------------------|
| ۱- عمر  | ۲- به تاخت رفتن       |
| ۳- ناگهانی رفته                               | ۴- هست                |
| ۵- حرف نزن                                    | ۶- خانه شما           |
| ۷- پشت سر                                     | ۸- دیگر نیست آنجا جای |
| ۹- نامی برای زنان                             | ۱۰- کنارت             |
| ۱۱- با آرامش                                  | ۱۲- دل به دلت بگذارد  |
| ۱۳- جنگ مَنار بین برادران بختیاری در سال ۱۲۵۰ | ۱۴- پوسیده‌اند        |
| ۱۵- روی شانه                                  | ۱۶- کوچه محمدزمان     |
| ۱۷- پول خورده قدیمی                           | ۱۸- هفت لنگ و چهارلنگ |

چی دو دشمین زیک آپید نه فک  
 مریکیسون بگنه دش خدا  
 مندن آواره منته شهر و دیار  
 گویه<sup>(۲)</sup> دی گوئل فریادرسی  
 خین<sup>(۴)</sup> و چویندن اولاد خمون  
 رهسوزویرهمسون بستن شال  
 نیدور دورگل نازار<sup>(۷)</sup> بهوش  
 زخت شه<sup>(۹)</sup> تا که بخي داره رواج  
 به لوا هیشکه ديه خنده نیا  
 خاک غم ری سرزنگل بهین<sup>(۱۱)</sup>  
 ترکه و ابمین همون ایچو شلال  
 صفت گجه<sup>(۱۳)</sup> و خالا گجه  
 حونه هانه<sup>(۱۴)</sup> بسرا رشتیدن  
 کسیردیه کشته فرهاد دزو  
 جاهونو<sup>(۱۶)</sup> گله زوره<sup>(۱۷)</sup> گل منین  
 پمانه ایدن پمنه شور و شیره  
 دورنسا بردی و زور و زره دی  
 نونی<sup>(۲۲)</sup> یه ذفه دی بندیبه نات<sup>(۲۳)</sup>

هفت و<sup>(۱)</sup> چارن پنیتر دشمن یک  
 گوئل تفرقه و ابینه جدا  
 بختیارینه تهاته بگنار  
 آرتوته شو بکشن ری هوسی  
 زهده<sup>(۳)</sup> از شنت اجداد خمون  
 نتره<sup>(۵)</sup> دنگ بیده کس منیه مال  
 دی جوه شادی گل سوز<sup>(۶)</sup> و پنوش  
 توپیگر ایذته<sup>(۸)</sup> تما اردل و کاج  
 تا عروسی همه و ابیده عزا  
 آرشفین<sup>(۱۰)</sup> از لچکاور گهین  
 دیه نید سرد دلاور منیه مال  
 او فشنگا کیر شالا گجه<sup>(۱۲)</sup>  
 بسیتونایه ز جا چمنیدن  
 عاشقی زهده زویر<sup>(۱۵)</sup> خیسرو  
 نسل شیر و نه ز جنگل کنین  
 زندانی چیتو<sup>(۱۸)</sup> همس<sup>(۱۹)</sup> در دسره  
 آسمون ترکش و ما پروره<sup>(۲۰)</sup> دی  
 بهذره<sup>(۲۱)</sup> ایچو بمهنی سرجات

www.Bakhtiaries.com

۲-رفته	۱- دیگر کجا
۴- نمیتواند حرف بزند	۳- ایمان همیشگی
۶- نازدار	۵- سبزه و بنفش
۸- سیاه	۷- از ابغه بگیر تا
۱۰- بیخندند	۹- اشرفی را از روسری‌ها برداشتنند.
۱۲- خال و زخمندان کجاست	۱۱- کجا شد
۱۴- خانه‌ها را	۱۳- زخمندان
۱۶- جای آنان	۱۵- باد
۱۸- چنین	۱۷- رویاهان
۲۰- ماده پرور	۱۹- همه‌اش
۲۲- نیندازی یکدفعه	۲۱- بهتر است

www.Bakhtiaries.com

## گل فرش

در یکی از خانه های اشرافی اصفهان قطعه فرش گرانبهائی دیدم که حاصل دسترنج زنان و دختران چال اشتر چهارمحال و بختیاری و ۴۸ مترمربع بود. زیبایی خیره کننده و رنگهای اصیل این فرش ابریشمی که تار و پودش با خون دل زحمتکشانش بی مزد و موجب منطقه چهارمحال و بختیاری تنیده شده بود مرا به خلق این مثنوی رهنمون شد.

عبدالعلی خسروی، قائد بختیاری،

شبی در کاخ والا دودمانی	مهتا شد بساط شادمانی
عروسی بود یا آتین میلاد	و یا عیش دو همزادی پرریزاد
بزیر چلچراغ نور و شادی	کجا بود از غم همسایه یادی
ز شور دنیک و منتور و آواز	پدید آمد به سرها شوق پرواز
بیکدیگر گره میخورد دلها	یکی میشد نهاد آب و گلها
برقص و پایکوبی روی قتالی	جوانانرا بپاشد شور و حالی
ز پیچ و تاب اندام بلورین	گلی بود و مجال دست گلچین
نگاه گرم زیبایان اثر داشت	به قلب آرزومندان شرر داشت
شراب آتین در جامها بود	بسچشم گلرخان پیغامها بود
چو سرها گرم شد از باد ناب	حیاچون کیمیا گردید نایاب
نظام خوشتن داری چو بگسیخت	حریم مرد و زن را در هم آمیخت
شراب از هر دری چون شاخه روید	ز دیگر در! حیا بدرود گوید
من اینرا آزمودم در محافل	که گردد آدمی از خویش غافل
اگر شبلی بود گردد چو شیطان	ز کف سازد رها معیار فرمان

به بزم شاد نوشا نوش یاران  
 شرابی ریخت بر روی گل فرش  
 گل قالی که با بلبل قرین بود  
 برای شاعری چون من هماندم  
 که خون چشم قالیباف غمگین  
 شراب و خون چو آمیزند با هم  
 اگرگوشی در آنجا بود و هوشی  
 که ای نامبرده رنج کار قالی  
 مبردستان ناپاکی به قرآن  
 که دست آورد من قرآن پاک است  
 مرا یاد آمد از کار هنرمند  
 بدور از مجلس شاد حریفان  
 بعمر خود نبینید روی شادی  
 بود بیگانه با رقصی، شرابی  
 ندارد در بکارتهای باور  
 بدل گفتم که زین جا کن عبوری  
 نگاهی هم به بزم کارگر کن  
 درون کلبه تاریک بی نور  
 بیا با دخستر بافنده یک چند  
 به بین در هر گره پیوند جانرا  
 شکبیا شودی با پنجه‌هایش  
 به بین آئینه دل را که بی‌زنگ  
 بزنه دفتین به تار و پود قالی  
 برای نظم آن قیچی بدمت آر  
 گذشت لحظه‌ها را کن مجسم  
 بر ابروهای زیبای کمانی  
 که میبارید از هر گوشه تسیان  
 که شد آلوده بال بلبل فرش  
 غم آلود شرابی آتشین بود  
 شد از آلودگی رازی مسلم  
 بروی بلبل فرش است رنگین  
 شود شمر غم انگیزی فراهم  
 شنید آنجا به آهنگ مروشی  
 مکن آلوده رنج ماه و سالی  
 که گردد خشمگین دادار سبحان  
 چو خورشید بلند تابناک است  
 که با این فرش زیبا خورده پیوند  
 بکنج خانه غم گشته پنهان  
 ندانند شیوه‌های بدتهادی  
 نمیدانند رموز پیچ و تایی  
 بعمر خود چنین اندیشه در سر  
 دو روی مکه‌ها را کن مروی  
 به شأن او کلامی مختصر کن  
 که خسفاشان زنند ازفته شیور  
 به بند از همدلی جانانه پیوند  
 بر خسارش به بین رنج زمان را  
 به بین در لحظه‌های غم فناش  
 بماند سالها همبستر سنگ  
 که یابد هر گل و نقشی کمالی  
 اضافات نخ تاییده بردار  
 که سالی میشود قالی فراهم  
 گره باید فکندن هر زمانی

بر آن پیشانی صاف بتورین  
 حضور ذهن او با این تداوم  
 روانش ضربه‌های غم پذیرد  
 غم یک بعد این بودن مدام است  
 درون نقشه‌های رنگ و وارنگ  
 بروی دست کارش پیر گفتار  
 اگر بافنده‌ای کم کار باشد  
 که او سرمایه‌داری نابکار است  
 فرود آید چنین قالی ز دارش  
 ز کار سخت پائیز و زمستان  
 به عمری لحظه‌ها را می‌شمارد  
 که تا گردد مزین کاخ ارباب  
 ولیکن سهم تالیفات معصوم  
 خطوطی میشود بالا و پائین  
 شود در لحظه‌های زندگی گم  
 گهی سست و گهی محکم پذیرد  
 که اینسان زندگی هر صبح و شام است  
 فضای زندگانی میشود تنگ  
 شود گاهی به خونخواهی نمودار  
 مزای تهمت بسیار باشد  
 هنر در محضرش چون وام دار است  
 زمستان رفته می‌آید بهارش  
 فراهم میشود یک لقمه نان  
 به بند هر گره جان می‌سپارد  
 از این غنای زیبای کمیاب  
 بماند در ضمیر نقشه مکتوم

چال اشتر، زمستان ۱۳۷۵

شادروان مهرباب امیری مکوندی بختیاری نویسنده‌ای  
 توانا و مترجمی گرانقدر بود که بیش از پنجاه سال برای  
 ایران عزیز و ایل جلیل بختیاری فلم زد و دانش شاه و  
 شعر سوگنامه امیری سروده اینجانب بدرقه راهش یاد.  
 اثر: عبدالعلی خسروی «قائد بختیاری»

www.Bakhtiaries.com

### سوگنامه امیری

در سوگ مهرباب امیری      جان قلمها سوگوار است  
 آلاله اندیشه گوئی      در دشت دلها داغدار است

\*\*\*

در بستر خاموشی ما      چون شعله آتش فشان بود  
 در دفتر تاریک دلها      عمری زبان ترجمان بود

\*\*\*

در جستجوی راز تاریخ      تا اینکه دنیا هم سفر کرد  
 اندیشه‌های همزمان را      چون قصه مادر ز بر کرد

\*\*\*

او با جهانگردان خروشید      آورد از آنان هر پیامی  
 هر جازبان غم گشودند      زد بر دهانهاشان لجامی

\*\*\*

میخواست! ایرانی تباری      تاریخ ایرانی نویسد  
 نی خامه بیگانه پرداز      بی رنج همخوانی نویسد

\*\*\*

www.Bakhtiaries.com

او بالیارد انگلیسی در این سفرها آشنا شد  
در کشتی اندیشه او بالاتر از یک ناخدا شد

\*\*\*

ایسن هم‌تبار مسم‌تقی‌خان در سوگناو داغی بدل داشت  
ایسن نام را در هر کتابی با پرچم ایران برافراشت

\*\*\*

او ترجمان گارثویت است در سرزمین بختیاری  
هر جا قلم در سرکشی بود او شد بمیان‌ها سواری

\*\*\*

دمک بن روزه افسانه پرداز با خاطرات خویشتن بود  
اما امیری در کتابت چون دآوری در آنجمن بود

\*\*\*

او ترجمانی بی‌قرین شد در امتداد رهسپاری  
با خامة او همسفر بود اندیشه‌های حق‌نگاری

\*\*\*

با این چنین برجسته آثار نامش بماتد جاودانی  
او بعد مرگ خویشتن هم جاوید یابد زندگانی

\*\*\*

ای دقائد خمیره سرودی افسانه مهراب‌ها را  
آیا چه کس بعد از تو گوید تعبیر رنگین خواب‌ها را

www.Bakhtiaries.com

## خون سردار بختیاری

یکی از سرداران فرهیخته که از نویسندگی و شاعری بهره کافی داشت شادروان خانبا با خان اسعد از سلسله خوانین بختیاری بود که به همراه تنی چند از خوانین روشنفکر جمعیت ستاره بختیاری را بنیان نهاد او از همزمان علیردان شان بختیاری بود که در جنگ سفیددشت سرانجام شکست خوردند و بدستور رضاشاه بچویه دار رفتند.

خانباخان اسعد بعد از اینکه بزندان قصر منتقل گردید هنوز روح صبیانگری و ناسازگاری خود را به همراه داشت که با، گزارش اولیاء زندان، رضاشاه شخصاً برای دیدن این سردار مبارز بزندان قصر آمد و دستور اعدام ویرا امضاء کرد.

اینجانب از این رویداد مایه گرفته‌ام و شعر خونبهای آزادی را سروده‌ام و بروان پاک آن سردار بزرگی هدیه کردم.

عبدالملی خرووی «قائد بختیاری»

## خونبهای آزادی

به رضا گفته شد که خانبا با      خان مغرور و نکته پرداز است  
چون عقابی اگر چه در بند است      تابخواهی بلند پروازی است

\*\*\*

او به زیر فشار درخیمان      قامتش همچو سرو آزاد است  
دل چون کوه او زهر جنبش      خالی از التماس و فریاد است

\*\*\*

نکند تویه از گنهکاری      نشود نادم از گذشته خویش  
نه ز نوش تو میشود تسلیم      و نه از نیش ما شود دلریش



\*\*\*

او علیرغم دیگران دارد همت کوه و قدرت دریا  
در دل این گروه هم بندها علم سرکشی نموده بپا

\*\*\*

او خداوند مهر و احسان است دور از آئین مردم آزاری  
در میان گروه هم بندها دار او قدرت سپهتاری

\*\*\*

نه ز زنجیر و بند می‌ترسد نه ز تهدید انفرادی‌ها  
نه ز شلاق و تازیانه رمد نه ز بنیاد بد نهادی‌ها

\*\*\*

چه توان کرد اینکای سردار با چنین شیرمانده در زنجیر  
نرودیا نهیب از این میان نشود باشکنجه‌ها تحقیر

\*\*\*

باملاد انرضابه قصر آمد تابه بینک‌هاو چس وجودی است  
تابه بیت‌چگونه ز نسلانسی در پی اغتشاش و نابودی است

\*\*\*

گفتش! ای لر تبار ناهنجار ای که با دار یکقدم داری  
کیستی؟ ای که انتر این ملول داری این شیوه بز هکاری

\*\*\*

لب گشود او چو در جواب رضا گفت ای چکمه پوش بی مقدار  
من همان زاده امیرا ستم که پلر بر پلر بود سردار

\*\*\*

تو بگو کیستی؟ نیای تو کیست ز کجا آمدی چنین سفور  
ای که با اهتمام انگل‌ها آمدی بر سریر قدرت و زور

\*\*\*

www.Bakhtiaries.com

من در این تنگنای بودنها      به کدامین گنه به زنجیرم  
رو به پر فریب حیلت ساز      من ز نسل صلابت شیرم

\*\*\*

بختیاری که زادگاه من است      گرنفانی! کتنام شیران است  
به شهادت نگاری تاریخ      ایل من مسکن دلیران است

\*\*\*

ایل من در هجوم بنکیشان      بوده همواره مرد جنگ و سبیز  
عاشق نام پاک ایران است      خاک این خطه دلاورخیز

\*\*\*

پسایخ گفته‌های خانابا      شد برون از گلوی استبداد  
او بفرمان آتش آمده بود      در دل جوخه‌ها به استمداد

\*\*\*

آسمان بود شاهد و خورشید      در چنین ایشکار ایلیسی  
این همان کوه قامت خان بود      که فرو ریخت همچو تندیسی

\*\*\*

با سفیر گلوله‌ها برخاست      در فضای گرفته فریادی  
خون سردار بختیاری ریخت      در پی خونبهای آزادی

\*\*\*

## عشق به بختیاری

اثر: محمد علی خلیلی بابادی عکاش

دست و سنگول پیا! سمرت عشق دلبره  
 عشق معتابه امینودلخشی و ز زندگی  
 عشق مفهومس یونه<sup>(۴)</sup> اهرمشکلینه حل کُنه  
 تیشه فرهادنه اشیتید<sup>(۶)</sup> به کُنه ای بُرید  
 بی ستن<sup>(۸)</sup> از تیشه فرهاد و ابیلک<sup>(۹)</sup> ذلیل  
 پر پروک<sup>(۱۱)</sup> دیدی که ایگرده بدور شمع شو  
 شمع کافر تش زنه بالی تشنگ پر پروک  
 عشق گوگون<sup>(۱۲)</sup> دیدیه خووسن سربردگی<sup>(۱۳)</sup>  
 عاشقی برس<sup>(۱۴)</sup> یونه از هرچی دلری بگنری  
 پس تو که مردم گوی<sup>(۱۵)</sup> هد بختیاری عشق مو  
 بختیاری حقیه! تاریخه نادک<sup>(۱۷)</sup> ز سر پیا

دل ز عشق آرموتی<sup>(۱)</sup> شاهین بی بال و پره  
 عشق یار جُریب<sup>(۲)</sup> تا اژتش و او<sup>(۳)</sup> بگنوه  
 ارکه بوچند<sup>(۵)</sup> کبھی یاز عشق از او گنپره  
 عشق شیرین بیلکه هو مردم ای شرنیک<sup>(۷)</sup> گره  
 دی ندونستیک<sup>(۱۰)</sup> که هونی عشق شیرین نوکر  
 و ز میون عاشقون پروانه عشقس نوبر  
 حالت جون گنیدیس و اعاطفه هم بتر  
 هم زمون تیراجل و عاشقون قم سنگره  
 و روان عاشقی از جون گذشتن آخره  
 حرف زیدن تا عمل دونی که طولس چندلوره<sup>(۱۶)</sup>  
 از عمل کرد خمون بارس همیشه تی زره<sup>(۱۸)</sup>

- |                        |                   |
|------------------------|-------------------|
| ۱ - خالی               | ۲ - شجاعت         |
| ۳ - آب                 | ۴ - این است       |
| ۵ - اگر بشود کوهی باشد | ۶ - شبده ای       |
| ۷ - کوه خارا را شکافت  | ۸ - بیون          |
| ۹ - تند                | ۱۰ - نمیدانست     |
| ۱۱ - پروانه            | ۱۲ - کیکها        |
| ۱۳ - سنگ بزرگی         | ۱۴ - رازش آست     |
| ۱۵ - میگونی هست        | ۱۶ - زرع          |
| ۱۷ - نهاد              | ۱۸ - پارسنگ میبرد |

عهد عیلامه بخون ناموقع مشروطه  
 جنگ انهنون یادته اتاتج هند ر قندهار  
 شیرمیدون نیام امروز برده منطقه  
 جافشنگ<sup>(۱)</sup> ایل بگی نند، بیه گلسته‌ها  
 گرتنگ بیه به گل<sup>(۲)</sup> ژردارکافذ واقلم  
 ارخلیلی دلخوره از طرز رفتار گپون<sup>(۳)</sup>  
 بختیاری بیستاز، سربناره، افسره  
 خین ایماسی وطن مخلوط جزو منجره  
 هرچی بو بازم ایگون پوست شتر بارخره  
 شیرد<sup>(۴)</sup> ار پاک بوایبو که جایه پتیر،  
 ثبت وژ تاریخ کن! هرری سیاهی حق بره<sup>(۵)</sup>  
 بختیاری فطرتاً ساده دل وزی باوره

## آخرین سلاله

آمرید شهبازی را پیش از این هم در کتاب دوم معرفی کردیم، شاید این شاعر والاتبار از آخرین کلاتران سخنوری است که در آستانه هشتاد سالگی بسر میرد برای بختیارها وجودش ارزنده است چرا که یادگاری از سلاله مرحوم حسینقلی خان ایلخانی میباشد و ما بوی گل را از گلاب میجوئیم که اگر در پایانه عمر او را در نیابیم بر ما و اهل سخن درینی خواهد ماند در اینجا سه هزل از ایشان میآوریم.

نگارنده

۱ - تیر ابراهیم خان ضربغام السلطه بر شماره‌ها بهنگام مشروطه

۲ - شیرمادر

۳ - بوزمین بگذار

۴ - بزرگان

۵ - هر رومیاهی که حق را باطل میکند

www.Bakhtiaries.com

## خزان

خزان شد بوستان را رنگ و بو نیست  
 برو ایگل به بلبل ناز مفروش  
 همه بار سفر بستند و رفتند  
 نشسته ساقی مجلس بماتم  
 شو شاد و زمین از چرخ گردون  
 جهان را گر بسچشم دل به بینی  
 سحر میگفت شهبازی بزاری  
 ز مرغان بهاری گفتگو نیست  
 تو را بیش از دو روزی آبرو نیست  
 نشانی از رفیقان نکو نیست  
 شکسته ساغر و می در سبو نیست  
 که کار این فلک جز زیر و رو نیست  
 خدا بینی همه دیگر جز او نیست  
 مرا جز وصل جانان آروز نیست

مهرماه ۱۳۶۱

## غم

سینه مالا مال شد از بار غم  
 خوگرفتم با غم خود روز و شب  
 درس غم آموختم من سالها  
 گر زدل پیدا نباشد رنگ غم  
 غم ندارد لحظه‌ای آسوده‌ام  
 گر ندارد غم بیدارم شتاب  
 من غم خود را نگویم با کسی  
 با غم من ساختی تا سوختی  
 رفت از این دنیای دون جانان ما  
 بگذر از او صاف غم شهبازیا  
 ز خم‌ها دارم بدل از خار غم  
 کس مبادا، همچو من بیمار غم  
 تا شدم سوداگر بازار غم  
 دیده‌ام دارد ز دل ز نگار غم  
 در شگفتم ایخدا از کار غم  
 من بی‌پای خود روم دیدار غم  
 از رخسار پیدا شود آثار غم  
 مرحبا ایدل شدی غمخوار غم  
 تا غمی دیگر شود سر بار غم  
 کلک ما سوزد از این اشعار غم

۱ مرداد ماه سال ۱۳۶۷

## رِعا

آنکه چون سر و سہی قامت رِعا دارد  
 چون در آید بچمن تاز کند برگل تاز  
 یارب این شہر و شہر است بہ بیدادگری  
 ساغر و ساقی و می از نگہش مست شوند  
 زانکہ چشم سہاش نشہ صہبا دارد  
 دامن آن عاہ جین از چہ بیوشیدہ سیاہ  
 چون قمر در شب تاریک تماشا دارد  
 گر، از زلف سہ باز نمود آن شہ حسن  
 دیدم آن طرہ نشان از شب یلدا دارد  
 با نگاہی دل بیمار مرا درمان کرد  
 او طیبی است کہ اعجاز مسیحا دارد  
 تا خلتنگ مزعاش از خم ابرو بگذشت  
 گفتم این آفت جان نصد دل ما دارد  
 من کہ تنها نشدم و الہ آن چشم سیاہ  
 او در این شہر بسی عاشق شیدا دارد  
 کس نباید بکند منع دل شہبازی  
 گرچہ پیر است و لیکن دل برنا دارد

آبان ماہ ۱۳۶۱

## کوه سفید

از الیگودرز: پرویز لونی

www.Bakhtiaries.com

ای خوش آب و هوای کنه سفید  
 مرغزارش معطر و زیبا  
 دل همسر لاله اش پراز داغ است  
 جویبارش زلال چشمه نور  
 هنر کجایش که پای بگذاری  
 چمن اتلر چمن گل اتلر گل  
 بر سر سبزه تاج گل به شکوه  
 غزل سبزه در قصیده گل  
 جاری جویبار عطرا آگین  
 تناب گیسوی یاسمن پر پیچ  
 تاج زرین مهر تابانش  
 به دلش رزها بود بنیاز  
 دامن پر گنش ز لطف نسیم  
 لاله اش دل نواز و رینواش  
 بر سر شهر ما الیگودرز  
 سمالها استوار و پابرجا  
 برو بومش بود کتام و حوش  
 یار و همراز جاودانی او  
 باز و دراج و سار و کبک دریش  
 از تاجاوز گران زخم زنش  
 بسمت چشمه سار و دامن کوه  
 درد دل کن به خلوتش زمرا

کمان همه جلوه گاه نسرین است  
 رشک چشم همه بساتین است  
 تناب گیسوی سبزه پسر چین است  
 چشمه سارش روان و نوشین است  
 جلوه سبزه و ریاحین است  
 گسویا ملک چین و ماچین است  
 گرم در کنار ناز کبابین است  
 این همان شاهکار تضمین است  
 شناخه و شاخار مشکین است  
 گل رخسار لاله خونین است  
 بر سر از روزگار دیرین است  
 آشیان تنزو و شاهین است  
 مشک بیزاست و عنبر آگین است  
 نرد و خوش ظعم و تمش و شیرین است  
 تاج پسر اقتخار زرین است  
 دارما با وقار و تمکین است  
 صخره هایش عظیم و سنگین است  
 روز و شب، مهر و ماه و پروین است  
 در خور آنرین و تحین است  
 دل پراز در دو سینه پسرکین است  
 همه از سبزه و گل آذین است  
 موجب بس رفا و تسکین است

هر که در دامنش بهار آمد      بالش نرم سبزه پالین است  
می‌پذیرد به مهر هر کس را      چکند اینش رسم و آئین است  
چشم بگشایبین که هر وجیش      جاری نکته و مضامین است

### یادآوری و حقیقت‌سناسی

می‌خواستم از یک شخصیت فرهنگی که بیشتر عمر پر بار خود را در آموزش و پرورش فرزندان عشایر بختیاری بکار برد یاد می‌کنم و ابراز حقیقت‌سناسی نمایم، ایشان آقای رحمت‌الله مسعودی است که از سالهای ۱۳۲۸ به مدت بیست سال خدمت فرهنگی خود را از دیزک چهارم‌حال آغاز نمود و با نمایندگی و سپس ریاست آموزش و پرورش ایذه به خدمت ادامه داد، شک نیست که در آن سالهای بسته و بی‌صبر که تنگناهای بسیاری بر سر راه وجود داشت هر سال خدمتش معادل چند سال ارزیابی می‌شد، البته شادروانان شکرالله سالم‌زاده و خسرو رخ و آقای سیدعلی فالحی و دیگر پایه‌گذارانی بودند که هر کدام بار سنگین این خدمت را بردوش داشتند و سالهای بد هم تا به امروز فرهنگیان دیگری وارث این امور خیر و در سطح فراتر می‌باشند اما آقای مسعودی با نبوغ خود در جلب کمکها و استعدادها نقشی ارزنده و تعیین‌کننده داشت و امروزه که هر کدام از این عزیزان فرهنگی در گوشه و کنار کشور دوران کهولت و یازنشستگی خود را می‌گذرانند چشم انتظار ابراز حقیقت‌سناسی شاگردان خود می‌باشند طبعی است که علاقمندان به فرهنگ از خواندن این یادآوری در خود احساس غرور می‌کنند بیاوری که هستند قلمزنانی که در گوشه و کنار از سوی آنان به بزرگداشت مقام خدمتگذاران بر می‌خیزند همواره یاد این عزیزان فرهنگی گرامی باد.

قائد بختیاری



www.Bakhtiaries.com

## بی بی مریم سهرابی

بی بی مریم سهرابی متخلص به افسرده از جمله شاعرانی است که گمنام مانده و در این بخش از کتاب وی را به جامعه ادبیات معرفی می‌کنیم، شکی نیست که در جامعه هشایری کمتر زنانی بودند که از نظر قید و بندهای خانوادگی شعر بگویند و یا در محافل شعری شرکت کنند و اگر رگه‌های احساس در آنان بروز می‌کرد هرگز به انجمن‌های ادبی کشانده نمی‌شدند از جمله شعری که از یادداشتهای خانوادگی یکی از کلاتران بختیاری که نسبت خویشاوندی با وی داشت بدست آمد مناظره افسر شهری با دختر لر میباشد که قبلاً توضیحی در این زمینه لازم است که داده شود.

ظاهراً نخستین مناظره پسر شهری و دختر لر را از زبان شیوای شادروان داراب افسر شنیده بودیم که او هم قطعاً از مرحوم ندیم شهرکی در شهر مناظره عاشق جوان و معشوقه پیر تأثیرپذیری داشته است و اما تاریخ سرایش دقیق شعر مریم سهرابی قید نگردیده که بدانیم افسر و سهرابی کدامیک تحت تأثیر دیگری به خلق این آثار موفق گردیده‌اند اگر قرار است که حاشیه‌ای بر این گفته افزوده شود آنستکه قطعاً شعر داراب از انسجام و صلابت بیشتری برخوردار است و اگر هم از سهرابی تأثیرپذیری داشته توانسته با وجه بهتری به خلق اثر مناظره پسر شهری و دختر لر توفیق یابد با توجه به زندگی مریم سهرابی که این شعر را شاید در سالهای ۱۳۲۶ تا ۱۳۳۰ هجری سروده قطعاً بیش از افسر اقدام به خلق این اثر نموده است.

### مناظره ستوان ارتشی با دختر لر

گویند که یک افسر شهری شده مأمور	بشتافت سوی ایمل لران اوزره دود
از آب و هوای خوش آنجا شده مسرور	روزی بسر چشمه آبی بزدی سورد
یک چند زمانی بشدی خوشدل و خرم	نه درد بدل داشت نه بودی پسرش خم

یک روز یکی دخترکی روی چو مهتاب  
 لعل لب او طعنه همی زد به می ناب  
 با سزه و ابروش یکی تیر کمان کرد  
 آن تازه جوان با سر شوریده روان شد  
 بر هر طرفی با دل پر غم نگران شد  
 پس بستر آن ماه چو در غم نظر کرد  
 لیکن ز غم عشق بدی سر بگریبان  
 پاسی چو ز شب رفت بگردید خرامان  
 از خواب چو بیدار شد آن دلبر طراز

## پاسخ دختر:

گفتا که تو کین<sup>(۱)</sup> به کیلم<sup>(۲)</sup> نصمه<sup>(۳)</sup> دلیشو  
 و لا<sup>(۴)</sup> چو<sup>(۵)</sup> تو آریست<sup>(۶)</sup> که دی تیرم خو<sup>(۷)</sup>  
 دیدن تو نه از روی کی<sup>(۸)</sup> مو تازه گگوئم<sup>(۹)</sup>

ای نصمه شوی ز هلمه<sup>(۱۰)</sup> کردی بخدا<sup>(۱۱)</sup> آو<sup>(۱۲)</sup>  
 تانینت<sup>(۱۳)</sup> گوئل<sup>(۱۴)</sup> مو بخلدی<sup>(۱۵)</sup> دیدی رو  
 نیک تیکه کنن و آدم چا تو همه جوئم

## پسر شهری:

بیلار جوان دید چو آن دخترک از خواب  
 دیلم چو درخت گشته ام از هجر تو بی تاب

امروز بگفتا بر چشمه لب آب  
 از دام غم عشق، نین شیفته دریاب

۱ - کبکی

۱ - کبکی

۲ - به بقلویم

۲ - نصف شی

۳ - زهره ام را

۵ - آب کردی

۴ - بخدا

۵ - ترسیده ام

۷ - آنقدر

۶ - تا ترا ندیده اند

۹ - که دیگر خراهم نمیرد

۷ - زود برخیز و برو

۱۱ - برادران من

۸ - برادرانم

۱۳ - کنار من

بنمای تکلم بمن ای دلبرم امشب / کز عشق رخت جان عزیزم شده بر لب

www.Bakhtiaries.com

دختر لر:

دی<sup>(۱)</sup> حرف مزن و ابو و دی زد<sup>(۲)</sup> ابوی نگر  
وامشت<sup>(۳)</sup> زحین<sup>(۴)</sup> نزه قوته<sup>(۵)</sup> ایگم پر  
زیستورزی<sup>(۸)</sup> زو نوم<sup>(۹)</sup> ایما نازه ای بیبت  
توشهری زسولی و شو از طایفه لر  
چه<sup>(۶)</sup> ایخی به کلم فی کویوه<sup>(۷)</sup> ایزنی قر  
ولا بختنا که ایبوه نشنه<sup>(۱۰)</sup> به حیبت

پسر شهری:

ای ماه تو زن شو بمن و بمن شو مت شوی  
شو مونس و هلم تو مرا ای بت خوشخوی  
پرواله صفت ای صفا گرد تو کردم  
همره برمت تا که کنم روی بهر سوی  
ای دختر لر چون گل سوری کنمت پوی  
گر گفته خود تری کنم منکه نه مردم

دختر لر:

هی کز خفا چون<sup>(۱۱)</sup> بزم شی<sup>(۱۲)</sup> نیکم خون<sup>(۱۳)</sup>  
دبستا گله گاه<sup>(۱۵)</sup> ز ایسرزمی به بیایون  
ولا بختنا سرگ بسوم چون<sup>(۱۷)</sup> براتم  
سو بچلزم و ایروم شس بکنم شون<sup>(۱۴)</sup>  
سر شون گله صبح<sup>(۱۶)</sup> و شون و ایروم شون  
تیر<sup>(۱۸)</sup> که ونم وانگر شهری سر و کترم

- |                  |                         |
|------------------|-------------------------|
| ۱ - دیگر حرف نزن | ۲ - رد شوای پسر         |
| ۳ - بامشت        | ۴ - خون                 |
| ۵ - دعانت را     | ۶ - چه میخواستی         |
| ۷ - پسردیوانه    | ۸ - زود تری بود         |
| ۹ - پدرم میآید   | ۱۰ - نشنه بخونت میشود . |
| ۱۱ - جان         | ۱۲ - شوهر               |
| ۱۳ - بزرگان      | ۱۴ - چرخان              |
| ۱۵ - غلب گله گار | ۱۶ - صبح و شبها         |
| ۱۷ - جان برادرم  | ۱۸ - نمیشود             |

## پسر شهری:

ای دختر لر با من دلخسته بشورام  
 بردی ز دلم ای مه من طاقت و آرام  
 افکنده مرا زلف چو زنجیر تو در دام  
 ورنه شوم از عشق تو ای ماه چو مجنون  
 بنمای ترحم بمن غمزه ایام  
 گشته دلم از عشق رخت دجله پر خون

## دختر لر:

گر زرد و کلم ار ای پرستی تو قرونه<sup>(۱)</sup>  
 من هر دغه ایگری<sup>(۲)</sup> تو و نموی بهونه  
 ایقدر بزن و امو تو ای<sup>(۳)</sup> گر، چک و چونه  
 ایغوی بکنی ژد<sup>(۴)</sup> سر موغال لرونه  
 ایغوی خودیه<sup>(۵)</sup> ورسنه مال سر ندرارم  
 رسوا بکنی تو به منه ایل و توژم

## پسر شهری:

قلبم ز غم عشق تو گشته است پریشان  
 بنمای ستور ز رخت کنوی و خیابان  
 با من تو بنیا شهر و به بین ای مه تهابان  
 حیف است که گردی تو دو این گرد و بیابان  
 عالی بکنم بهر تو یک گناخ بیانی  
 با من اگر ای ماه تو دو شهر بیانی

## دختر لر:

ای گر مو<sup>(۶)</sup> نیام شهر و نیخوم گردش و حونه  
 نیلوم<sup>(۷)</sup> بهمه مال گری مال عشونه<sup>(۸)</sup>

- |            |              |
|------------|--------------|
| ۱ - قرآن   | ۲ - پسر      |
| ۳ - میگبری | ۴ - سر من    |
| ۵ - دیگر   | ۶ - من نیایم |
| ۷ - نمیدم  | ۸ - جوانان   |

جای سو بیارونه و حونه سو بیهونه<sup>(۱)</sup> ارخو سوو آرسد همه از طاقه خمونه  
ای لبوه وری گوربت گم گن زکلی سو سیچه ایهمه خین ایکنی تو بدل سو

پسر شهری:

آشفته دلم گشته از آن عارض و خویت شاهه زخم و گل زخم و عطر بمویت  
صایون گل آرم که بشوئی گل رویت یاقوت و زسجد بکنم بند گلویت  
پالتو بنهرم بهر تو من از خز و منجاب در کافه نشینیم و بنوشیم می تاب

دختر لر:

نیخوم<sup>(۲)</sup> مو شراب تو که و اجاس<sup>(۳)</sup> بخورم دو هر سو که حموم<sup>(۴)</sup> خواستم ایرم به بالا رو<sup>(۵)</sup>  
ریم شورم<sup>(۶)</sup> و هر سو که ارم سو به لوجو<sup>(۷)</sup> گلها ن زگم چینم و هی ایکنس<sup>(۸)</sup> یو  
را مسردم شهری سخنا کار نلازم تا چون به تُم هد<sup>(۹)</sup> سو ز شهر ام نیارم

پسر شهری:

باز آی و به بین شهر چه زیبا و تشنگ است زنها همه شیکند و زُمَد مثل قرنگ است  
صد نوع مُششیک و لباس همه رنگ است هر گوشه تشینی در صد آوازه و چنگ است  
بستمای تفریح بخایان و مسغازه تا آنکه بگردد صنما روح تو تازه

- |              |                   |
|--------------|-------------------|
| ۱- چادر سیاه | ۲- نمیخواهم       |
| ۳- جایش      | ۳- حمام           |
| ۴- بالا رود  | ۴- رویم را میخورم |
| ۵- لب جوی    | ۸- پوش میکنم      |
| ۹- زنها پتان |                   |

## دختر لور:

ایگون که زین زنگتون<sup>(۱)</sup> آرت<sup>(۲)</sup> به گیاسون  
 هر صحر و نوون میره<sup>(۵)</sup> ایریزن به تیاسون  
 آهن ایکنن سوز<sup>(۳)</sup> و اینی کن میاسون<sup>(۴)</sup>  
 به کهنه ایوژدارن ایسنلک بن<sup>(۶)</sup> ناسون  
 مژجون پرارژم نترم<sup>(۷)</sup> مرکه بزورده

## پسر شهری:

ای ماه رخا ای صنم ای روح روانم  
 از هر چه نشانت دهم ای قوت جانم  
 وضعیت و آداب زنان جمله بدانم  
 لطفی بنما بر من و از خویش فرانم  
 خال و خط تو دختر لور کرده اسیرم  
 و لاهه جوانم سهل از هجر بمیرم

## دختر لور:

هی گپ<sup>(۸)</sup> ایریزی و اموکه فارسی موندونم  
 سلاکنه نییلوم که نویم و بخونم  
 مویچه لرم مرکه نیسی<sup>(۹)</sup> تو زیونم  
 تش و ندیه ای<sup>(۱۰)</sup> یضم دل شو تو بچونم  
 ایخوم بکنم مو بخلا شی گر تائیم<sup>(۱۱)</sup>  
 نی دا<sup>(۱۲)</sup> و بوم و بمنه مال و ولایتم

- |                   |                        |
|-------------------|------------------------|
| ۱- زنهایتان       | ۲- آرد به روشن میمانند |
| ۳- سرخ میکنند     | ۴- موهایشان            |
| ۵- سو رمه میریزند | ۶- به گردششان          |
| ۷- نمیتوانم       | ۸- حرف میزنی           |
| ۹- نمی شنوی       | ۱۰- انداخته ای         |
| ۱۱- پسر عمریم     | ۱۲- پدر و مادرم        |

www.Bakhtiaries.com

پسر شهری:

ای ماه و شاشیفته روی تو هستم  
دلخسته ز شمشیر دو ابروی تو هستم  
گر میل تو باشد که در این خاک بمانم  
سرگشته و آشفته تر از موی تو هستم  
دلباخته نرگس جادوی تو هستم  
هم بزم شوم با تو ای قوت جانم

دختر لری:

هی کُر تو زری<sup>(۱۱)</sup> شرم کن و لژ کیل مو<sup>(۱۲)</sup> رو  
ایخوی که کنم کیک<sup>(۱۵)</sup> و چرویت بزتم هو  
ار ایچو توه دید بوم ایکنه جنگت  
وَلَاکَ فَلَا<sup>(۱۳)</sup> صحو ایبوهه ایزنه<sup>(۱۴)</sup> انتو  
دام و بوم رگو هعه و رُسید<sup>(۱۶)</sup> نه از خو  
استونه<sup>(۱۷)</sup> ز دس تو نَسنگات و تفنگت

پسر شهری:

کردی ز غم هجر مرا سر بگریبان  
مگناز ز عشقت بنهم سر به بیابان  
من ول کن تو نیستم ای دختر زیبا  
ایتقدر مکن خون بدلم ای مه تابان  
نه یاد ز شهر آورم و نی ز خیابان  
برده ز دلم نرگس تو صبر و شکیا

دختر لری:

هی کُر زری ای کار نگر تو<sup>(۸)</sup> ایتقدر سهل  
و اشهری<sup>(۹)</sup> زوون چون یووم<sup>(۱۰)</sup> سونیرم اهل<sup>(۱۱)</sup>  
نه آس و خورش ایخوم و نه نقل و کوابت  
کردم سوجوابت ایهمه واسو مکن بههل  
حونه بومای نهتم<sup>(۱۲)</sup> رکاگایخورم و گهل<sup>(۱۳)</sup>  
حرف اریه<sup>(۱۴)</sup> دغه زیدی که دلام سوجوابت

۲- از کنارم برو

۱- برخیز

۴- آفتاب میزند

۳- حالا

۶- برخاستند از خواب

۵- جیغ و داد

۸- ایتقدر ساده نگیر

۷- از دست تو می ستاند

۱۰- جان پدرم

۹- زبان

۱۲- میمانم

۱۱- رام نمیشوم

۱۴- بکیار دیگر

۱۳- نان بلوط

www.Bakhtiaries.com

پسر شهری:

مأیوس چو شد انرا از آن دخترکی آنگاه  
گفت ای صنما کز رخ تو رشک بسرد ماه  
از عشق تو آگری دل من پر زغم و آه  
گویا که چو شیرین شذای شیشه شاه  
وقتی که چو نرهاد تو دینی دل پاکم  
آنگاه پشیمان شده آنسی سر خاکم  
زون لڑ افسرده نه هر کسی که ندونه  
اشعار تو نه غیر لرون هیشکی<sup>(۱)</sup> نیخونه  
هر فارسی زوون خوند که مهنیه<sup>(۲)</sup> ندونه  
او سومر اشعار تو ایگره<sup>(۳)</sup> پهونه  
شیرن تو بفارسی بگو و سبک نظامی  
تا شعر تو و ابو همه جا خور و گرامی  
«افسرده» لری را ادبا هیچ ندانند  
اشعار لری را نه نویسند و نه خوانند  
در معنی الفاظ لری سات بماتند  
شعر تو ادیبان ز بر خویش برانند  
زین بعد به فرسی سخن تازه بیاور  
تا نام تو گسترده شود در همه خاور

حاشیه نویسی: پیرامون بند آخر شعر شادروان افسرده «مریم سهرابی» باید بگویم که این شعر از نهاد او بر نخاسته زیرا اگر نمیخواست که شعر بگویش بختیاری بسراید هرگز نمی سرود ولی همین که بزبان مادری و تباری ارج نهاده و به گویش لری پرداخته جای قدردانی است، آنچه که در ایل جلیل بختیاری در ذهن متفکران و اندیشمندان باقی مانده است که اهمیت و اعتبار والای شادروان داراب افسر به سرودن شعر گویشی بزبان بختیاری است والا همه براین باورند که شعر شادروان بزبان بختیاری بمراتب جهانی تر و گرانمایه تر است ولی چون بزبان اقبالی به سرودن شعر بگویش بختیاری نشان نداده داوری مردم درباره این شاعر بلند پایه در حد داراب افسر نیست و ما بهمه شاعران معاصر خودمان که از سرزمین بختیاری برخاسته اند یادآوری میکنیم که دین خود را بسر زمین مادری خود «بختیاری» ادا نمایند و کوشش کنند که قسمتی از آثار آنان به گویش مادری باشد.

۱- هیچکس نمبخواند

۲- معنی آنرا نمیداند

۳- بهانه بگیرد



امروزه داوری مردم دربارۀ ملتها از روی ادبیات مآون آن ملت ارزیابی میشود، پژوهش در داستانها، افسانه‌ها، متل‌ها و چیستان‌ها که بخشی از ادبیات هر ملتی است، استخوان‌بندی داورها قرار می‌گیرد و شعر! این زبان گویا، همه چیز را در لابلای خود پنهان دارد که موجودیت خود را فریاد می‌زند و چون در بستر خیال‌پردازی و رؤیا بیان میشود طبعاً اثر بیشتری دارد.

بنابراین غنای فرهنگ قوم بختیاری باید در قالب شعر بنیان گیرد و آن هم در لابلای شعر گویشی این واقعیت تحقق پیدا میکند، گفتنی است که هنوز گویش بختیاری دستخوش اختلاط و امتزاج نگردیده و از بکارت آن تازگیها بدست می‌آید که میتواند برای خواننده یک نوآوری باشد در مرحله نخست یک پژوهشگر در جستجوی آنست که بداند دختر لر که هنوز با شگرد زندگیهای آلوده به هزار حیلۀ و ترفند شهرها آشنا نشده چطور مسرستی نشان میدهد و بالفاظی و ترفند جوان شهری کنار نمی‌آید و همچنان بر عقیده خویش استوار است که در گزینش همسر تناسب‌ها و جایگاه‌ها را پاس میدارد و خود را در بی‌هریتی و ناآشنائی درگیر نمی‌کند و این راز مهم هنگامی آشکار میشود که با زبان شعر، این پیام آور راستین، نهادهای انسان بیان گردد:

www.Bakhtiaries.com

## سخنی پیرامون شاعران بختیاری

در جریان چاپ و انتشار چهار جلد کتاب تاریخ و فرهنگ بختیاری از سوی جوانان شیفته شعر و ادب بختیاری نامه‌های بسیاری از اطراف و اکناف کشور واصل گردید و اشعاری که به پیوست نامه‌ها فرستاده بودند و انتظار داشتند که در این فرهنگنامه‌ها چاپ و منتشر شود، ولی باید بگوئیم ما ضمن اینکه شرمنده محبت‌های آنان بودیم شیوه کار ما بر اساس انسجام شعر و ارزیابی درست از شعر آهنگینی بود که با سیاق کتاب ما هم آهنگی داشته باشد، حداقل اگر شعر در مرحله اعلای خود نباشد لااقل از لحاظ انسجام و آهنگ کم نیآورد. در بعضی از این اشعار حتی قوانین ساده شعر رعایت نشده بود و ما ناگزیریم که از چاپ آنها خودداری کنیم کمترین کاری که روی آرگانهای نخستین شعر باید صورت بگیرد حضور در انجمنهای ادبی و آگاهی یا ساختار شعر میباشد که اغلب این عزیزان حتی یک شب در انجمنها شرکت نکرده بودند تا لغزش‌های آنان را گوشزد نمایند بهر حال از آن دسته از هم‌تباران ما که اشعار ارسالی آنان در جمع شاعران این کتاب پذیرفته شد پوشش می‌طلبیم، تنی چند از شاعرانی که در این مجموعه آمده دارای اشعار منسجم و واجد قوانین شعری می‌باشند و ما خوانندگان ارجمند خود را به مطالعه آثار آنان دعوت می‌نمائیم و انتظار داریم عزیزان علاقمند ارتباط خود را با ما نگیند.

ارادتمند تمامی هم‌تباران :

عبدالعلی خسروی «قائد بختیاری»

نشانی : اصفهان، ملک‌شهر، روبروی فاز سوم هزار دستگاه شماره ۱۳

تلفن : ۴۱۲۹۵۷

www.Bakhtiaries.com

گهرو<sup>(۱)</sup>

سرزمین فرهنگ پرور و شاعر خیز گهرو از نقاط پرانگیزه و نامدار بختیاری است که بزرگان و پزشکان بسیاری را در دامن پرمهر خود پرورده است شادروان محمدتقی حافظی که شاعر ارجمندی بود از این خطه برخاست وصیت ستخس همه دیاران را در توردید.

آقای آفرامرز حافظی که متسبب بخاندان خوانین بختیاری است یکی از رهال فرهنگی است و در کتاب سوم شعرش را دیدیم که برای زوردگان گفته بود، اینک شعر زادگاه پدرم را برای چاپ در کتاب پنجم محبت کرده اند پدر همسرش نیز امان‌اله خان سهرابی متخلص به ایزدپناه در این فصل اشعاری دارد که بنظر شما خوانندگان عزیز می‌رسد وی که یک رجل فرهنگی و بازنشسته میباشد دارای دوقتی سرشار و مجالستی گرم است که درب سرایش همزازه بر شاعران و فرهنگیان باز است.

## گهرو زادگاه پدرم

زادگاه و مدفن پاک فتاوی <sup>(۲)</sup> کبیر	گوهراورده عزیزای مهد مردان دلیر
از ادیبان و پزشکان، شاعرانی بی مثال	فر فرهنگ هویلا بوده انور این محال
تا بشادی یو سر و روی تو گل میکاشتم	کاش طبع جباری آسم تقی <sup>(۳)</sup> را داشتم
خرم از باغاتی و سرسبزی از دشت و دمن	ملک زر خیزت گلستانی بود پر یاسمن

۱- گهرو، شهر کوچکی است بین شهرکرد و ناغان

۲- افتاها نامی است با همین واژه مشهور که مربوط به افتاح آقا حافظی است.

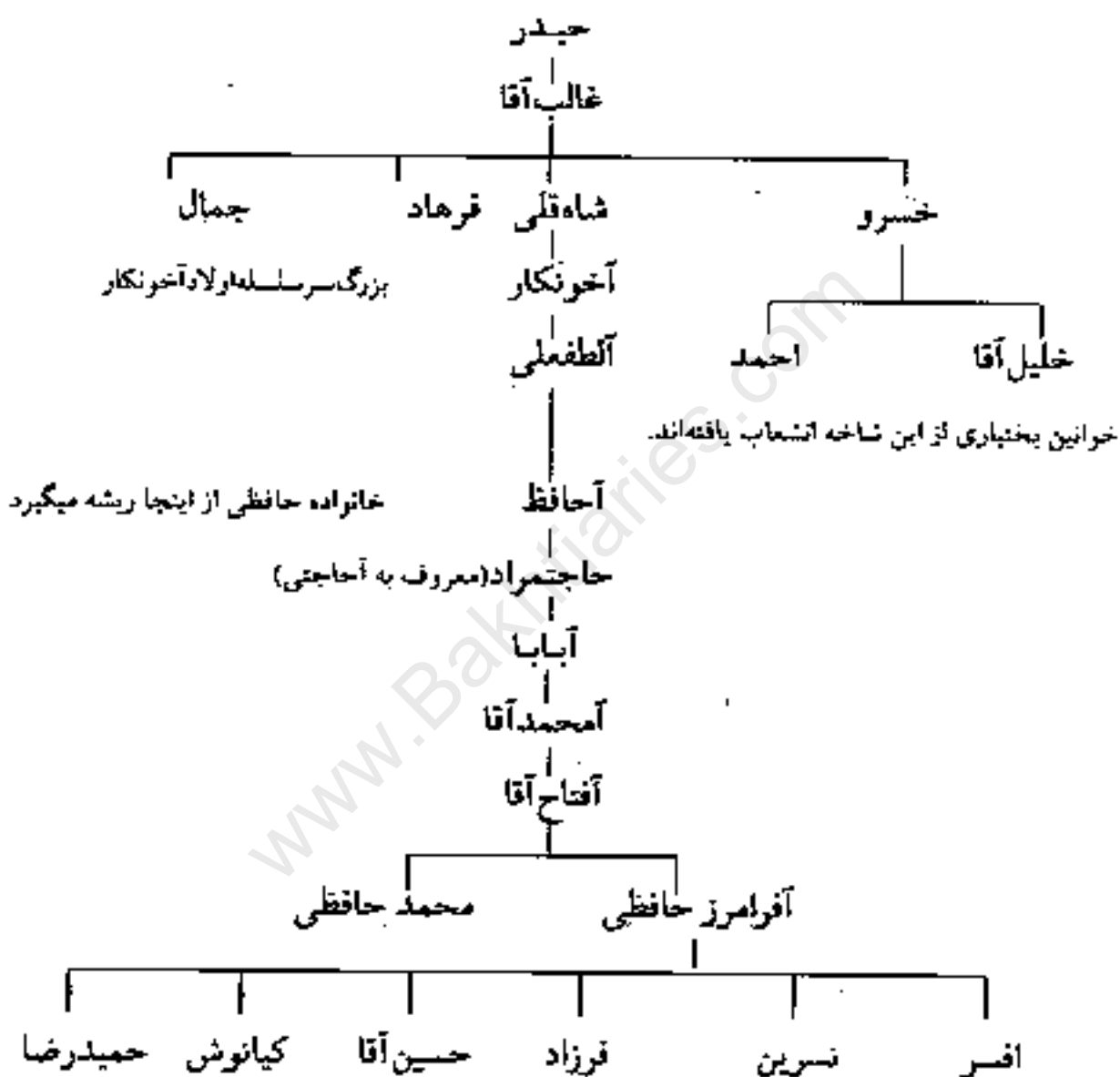
۳- آسم تقی مخفف نام محمدتقی حافظی شاعر ارجمند است.

دشت زیبایت جو مینو، باغهایت بانشاط  
 رامر گرنش کتان، تسلیم زیبائی تست  
 زیور ملک «کیاری» با هوای خوشگوار  
 میراید نغمه‌ها بلبل سر هر شاخسار  
 آن هوای بس ملایم یا سرود خرمی  
 همچو طاوسی برنگی و نگاری جلوه‌گر  
 سرزمین لاله زارت شارسان باستان  
 درج لوله‌گوهرا رودت بود راز آنرین  
 هر کدامین یادگاری باشد از سامانیان  
 از ملاطین عجم آنان حکایت می‌کنند  
 بختیاری را تو بودی سرزانی استوار  
 سهربانان سردمی داری همه مهمان نواز  
 روشن و آگاه بودند از قوانین و امور  
 ای عزیزان سالها گهر و وفاداری نمود  
 او بود آرایش و پیرایش بخش کسیر  
 خانانان حاقظی تا حافظ سردرمان  
 شهر جاویدان گهر و آبادی با هم زنت  
 ای فرامر زی روان آلتاقا شاه باد  
 آب استخرت گوارا همچنان آب حیات  
 ساری از سارنادران مانش زر عنائی تست  
 زان نسیم پر طراوت وان زمین مشکبار  
 قهقهه کبک بهاری بر سر هر چشمه‌سار  
 لذت دنیا دهد هر لحظتاش بر آدمی  
 در دلت پنهنتای گنجینه‌ای از نسیم و زرد  
 لوح زریستی بود از خاطرات و داستان  
 راز دیرین از سخا تا یزدگرد آخرین  
 با زاشکسانی بود یا دوره سامانیان  
 رز جلال و شوکت آنان روایت می‌کنند  
 مردم نیکت بود زمین مردم عالی تبار  
 بنده گوی و شوخ طبع و مردمی گردن نرتر  
 پر تلاش و کاردان و مهرآئین و صبور  
 از جوانی تا به پیری با شعا یاری نمود  
 حقیق باشد افتد او از اقتدار و اعتبار  
 زاد و مرگ جمله‌شان گهر بود تا این زمان  
 پایلار و شاد زی هم یاب و هم نامم زنت  
 عاشق گهر و بد او از زادگاهش یادباد

### شجره‌نامه خانواده حاقظی در گهر و پشروح زیر است.

می‌دانیم که حیدر نامی از لرستان به بختیاری پناهنده شده بود او که از سوارکاران مشهور بود در اثر اختلافات ایلی مجبور شد دیار خود را ترک نماید، پیرا خدر سرخ دخترش را باو داد چون او ناشناس وارد ایل بختیاری شده بود از شغل شبانی زندگی را آغاز کرد و در سایه لیاقت و پشتکار خود توانست بمقام مهمی دست یابد که سرانجام سر سلسله دودمان خوانین بختیاری را تشکیل داد که سخن در مورد حیدر و روزگارش در حجم این مقاله نیست. و در همین کتاب به این رویداد اشاره میکنیم.

www.Bakhtiaries.com



شش فرزند آقای فرامرز حافظی همه دوره دانشگاه را طی نموده‌اند.

## امان‌اله خان سهرابی

امان‌اله خان سهرابی که ایزدپناه تخلص میکرد از شاعران خوب بختیاری است که هم بفارسی و هم با گویش بختیاری شعر سروده است.

## اوریشم گیس

دلبر نماز مرا خالی بینه<sup>(۱)</sup> ریشم بنیر<sup>(۲)</sup> زنت خرم<sup>(۳)</sup> میاز<sup>(۴)</sup> ریشم عیب بنیر  
عیب کرم دلش ای همه جستن تو مگرد گداین عیب فته بر گل<sup>(۵)</sup> و تیه بنیر  
گس<sup>(۶)</sup> سیچ تو ای دل ابقدر<sup>(۷)</sup> یی شرمی گدا که از پشت سر من کلین<sup>(۸)</sup> و گیس بنیر  
گس بیروی عقل بکن عشوه پهل<sup>(۹)</sup> گداچی طارس پیو عشوه و فیه بنیر  
سختل از نبدیه و زبلی<sup>(۱۰)</sup> گل بستونی بینه زین پخلا<sup>(۱۱)</sup> و میه بنیر  
گل رس چی گل شهری<sup>(۱۲)</sup> که زنه پس شونم<sup>(۱۳)</sup> زنجایت منه رس عارض خیه بنیر  
هوکه گدا علق بشر بهتره از عشق دلین بی شوری و تفهس و خرمه بنیر  
گس<sup>(۱۴)</sup> از عقل نگر گوس که دنیا طلبه هیچه ای همگزی زیر و بریه بستیر

۱- در عارضش

۲- نگاه کن

۳- مو

۴- لیریشم موها

۵- ابروین و چشمهایش

۶- گفتمش برای چه

۷- ابقدر

۸- مو و گیس

۹- یگدا

۱۰- نزد

۱۱- جمع مرکه تاییده باشد

۱۲- گل سرخ

۱۳- شینم

۱۴- ای پسر

عشق ز اسرار خدا جدا ز نویس<sup>(۱)</sup> بهایِ خلق  
 مرد با همت و عارف<sup>(۳)</sup> نی خوره گول جهون  
 ارکه ای چرخ جفاکار بمو فرصت داد  
 ای گگو عیب<sup>(۶)</sup> «امولانه» مکن حق داره  
 اریکی کرد تو اما تو خوب<sup>(۲)</sup> بنیر  
 شایق دهر گری هر چه غسیه<sup>(۳)</sup> بنیر  
 زیو<sup>(۵)</sup> واپش غزل نغز و سلیه بنیر  
 یکت حوری و پری جلوه گریه بشیر

### راه پر پیچ و خم عشق

از نراق یار جوانی و ز جوانی تلگهستم<sup>(۷)</sup>  
 یکه تش کنده بلیطی و ز دل مو عشق و نده  
 نمرتش<sup>(۱۱)</sup> ای چرخ دون آوردس مو قلمتی<sup>(۱۲)</sup>  
 هیچ نرس از دل پسر خین سو دلیر نکردک  
 گد بکی وام<sup>(۱۵)</sup> باز نه دایم نشستن بر تی رفیقیت  
 سالومه کتدم چی فرهاد سنگهان<sup>(۱۷)</sup> از شوق عشق  
 کسج خیالی بین که نو شیم<sup>(۱۹)</sup> خطر خار ره عشق  
 مکت<sup>(۸)</sup> جنون من بیا و ون بسکه گشتم و ز هشتم  
 کسه زای تشرای گگو بلی بی خدا<sup>(۹)</sup> دی ماه هشتم<sup>(۱۰)</sup>  
 دی ز ترس چنگلس به آبوشه چی کوگی نپشتم<sup>(۱۳)</sup>  
 وایوکه چی بزگه و ابیلومه نسکس تکبشتم<sup>(۱۴)</sup>  
 زی خوزای سردمون از فکر و غصه دئی پکشتم<sup>(۱۶)</sup>  
 گد برو به فکر دی کن که مواز تو و ز چکشم<sup>(۱۸)</sup>  
 در خیالم بی که آسونه مور هلم تار کتدم<sup>(۲۰)</sup>

۱- میگذارش به ثوی

۲- خوبیهایش

۳- نمیخورد

۴- طرفداران دنیا خبیسان هستند

۵- از این به بعد

۶- مخفف امان الله

۷- متلاشی شدم

۸- مثل

۹- به آن خدا

۱۰- آتش گرفتم

۱۱- غرور میش

۱۲- حمله

۱۳- تپیدم

۱۴- لاغر شدم

۱۵- بامن

۱۶- پکیدم

۱۷- سنگهارا

۱۸- زرد شدم

۱۹- ندانستم

۲۰- از حرکت باز ماندم

رنج زحمت از نرافس هی کشیدم مین دنیا	استخونم از ترس هجرم سیهنگ تا نهیتم <sup>(۱)</sup>
گلدیکی واموکه عاشق وابسوسه <sup>(۲)</sup> یابساژه	سوکه از برق عمارس یابیشتم <sup>(۳)</sup> یابیشتم <sup>(۴)</sup>
مژدگونی دلدیکسی نم از سفر دلیر اریسک <sup>(۵)</sup>	زی بشارت مردمون اچی غنچه گل هی میخیشتم <sup>(۶)</sup>
بسکی از سر رنگ <sup>(۷)</sup> وز دل وندهی تیررو آرر <sup>(۸)</sup>	دل گندای کافر یسه دپیه که از یک تَلَقِیم <sup>(۹)</sup>
وایو <sup>(۱۰)</sup> که ایزد پناه تکیه <sup>(۱۱)</sup> دله زرخدارند	بازهای دست از <sup>(۱۲)</sup> چرخ پیش گردون کرده بستم <sup>(۱۳)</sup>

## جنگ شاعران

در سال ۱۳۳۲ خورشیدی در اول دیماه هنگامیکه کتاب شاعران چهارمحال و بختیاری وسیله سرهنگ ابوالفتح اوژن منتشر گردید امان‌اله سهرابی «ایزدپناه» هیجان زده شده و از فرط شادمانی اشعار زیر را برای مؤلف و گردآورنده کتاب «اوژن بختیاری» فرستاد که عنوان شعر را جنگ شاعران نام نهاده است.

## جنگ شاعران

توای باد صبا گوره گشودی تا دل تهران  
خیابانی که از سمت شمالش میرود شعرا  
یرو در آن خیابان تا بکوی دوم شهناز  
درودم را رسان براوژن آن سرهنگ با ایمان

۱- آب شدم	۲- بسوزد
۳- کیاب شدم	۴- بریدم
۵- آمد	۶- از هم باز شدم
۷- سرگان	۸- پست سر هم
۹- یاره شدم، نه شدم	۱۰- با اینکه
۱۱- تکیه اش را	۱۲- دست از یعنی آبیاب دسنی
۱۳- پست یعنی آورد	



بگوش افسر، گردا، ادیب، نیک بی همتا  
 بگو ای اوژنا، شیرافکن، ای افسر طانا  
 ادیبان زنده کردی مردگان بختیاری را  
 ادیبان محال اریه تا بختیاری را  
 ز فکرت کار سخت آمدن فراهم شد در این سامان  
 عجب نبوده که در ارتش شدستی گره شیراز  
 نهالت بختیاری باشد و بیعتت از حرمت  
 نژاد بختیاری روحی میشود ازین  
 نمیباشد گفت از همچو تو اقدام مردانه  
 بگفتی ز اختر و دفتری و شارق و بیضا  
 عمو ما این ملک خوبان و نشان آنترین گویان  
 شتاب و شفق و صفا نموده جشنها بر پا  
 چنان آنسر در صورت و شادانت هم سرور  
 تو هم سرمایه نخری تویشیان اصل نخری  
 همه خواهیم بود تو که بود ما به بود تو  
 نگهراز همت نسو عارفان بختیارها  
 ز بخشش و ز هنر از بختیاری آگه نماند  
 توای بر در دما در میان نهاد، گوش بر فرمان

رودی گوی نیکوئی ز همکیشان و همسالان  
 ادیبی و نیکویی و هستی شخص با وجدان  
 پس از قرتی که بودند هم پوشینه هم پنهان  
 نمودی سرشناس از زنده و از مرده تا دهقان  
 بنادای مردگان و زندگان این بللراجان  
 بتازم مادر با کسی که خوردی شیرش از پستان  
 که گشتی در سپهر هنگ و بالانتر ز سرتیان  
 که گرد ناهل شمر و کلک و هر گونه هنر اینسان  
 ز اقدامات ادیبان محل گشتند جاویان  
 دگر از مرحلی پرویز و شهباز و عطا، عمان  
 تمام شعر پردازان ثنا خسوانتد و شادروان  
 ز سانشان مدحت گویا کلام اقتضایه بر کیوان  
 عیاره فردوان خواهان سروریت از یزدان  
 یکام دشمنان زهری بنزد دست چشم جان  
 نامر از وجود تو ندیده کس بجز احسان  
 همه معروف گردیدند در تهران و هم ایران  
 سوچونتا ز شاعران گفنی همزین پرس کنند از اعان  
 نور ایزد پنا قربان دگر عرضم دهم پایان

تاریخ سرایش ۱۳۳۲ شمسی

امان اله سهرابی، ایزد پناه

## چکامه‌ای در شأن بشر امروز

به فرسی نام من ایزدپناه است  
 اگر چه آیت مردی در این عصر  
 نکرده کار نیکی کس بدنی  
 از این بسیار ره راهی گرفتند  
 بسهر راهی که رفت انسان امروز  
 پیمبر آمده از بس مگر  
 بویژه ناصرو یاران آنها  
 همه راه عمر، بویگر و عثمان  
 بنام مذهب و دین و تمدن  
 یکی آزاد داند موسیالیست  
 یکی سرمایه داری خوب داند  
 یکی گوید بهائی خوب باشد  
 خراباتی و صوفی هم که گویند  
 تمامی در عمل برعکس باشند  
 بشر از خوب و از بد اهل جورند  
 یکی در کلبه گرید بهرنانی  
 عقاید را چو صرافانی نمائیم  
 یکی مجلس بیاراید چو میتو  
 ضعیفان حقشان پامال گشته  
 بسی بی اعتدالی کرده قضات  
 به پیش همتم کوهی چوکاه است  
 به شیکی و کراوات و کلاه است  
 که هر چه کرده شد یکسر گناه است  
 ندانستند راه حق چه راه است  
 تصور میکند این اشتهای است  
 ز گفت ضدشان عالم تباه است  
 بدنی قصدشان هم عزوجاه است  
 خداوندا بدان گفتم گواه است  
 به هر دوری دو صد یوسفجیاه است  
 بگویند بلشویکی نیک خواه است  
 بگویند لذت اندر مال و جاه است  
 بیانی چون هوای صبحگاه است  
 که راه ما حق است و شایه راه است  
 زمین با این بشر یک رزمگاه است  
 عدالت گرشود هم گاه گاه است  
 یکی نالان برای جایگاه است  
 یکی جاهت و دیگران خواه است  
 یکی کارش همه انوس و آه است  
 نه شه گویندنه مجلس کاین گناه است  
 تمامی دادشان از دادگاه است

www.Bakhtiaries.com

## هرمز علی پور

در کتاب دوم هرمز علی پور را شناساندیم با شعرهای آهنگینش، این همتیار، بختیاری بتدریج از شعر آهنگین فاصله گرفت و به موج نو یا ناب پیوست گرچه خود عقیده دارد که شعر ناب هم دارای آهنگی خاص خود میباشد و ما اینجا برای حرمت نهادن به شیوه‌های شاعران امروز بختیاری و یادآوری از این دوست پنجاه‌ساله نمونه‌هایی از شعرش را می‌آوریم و اگر از سبک ما بریده و به شیوه‌های دیگر پیوسته هنوز برای ما همان علی پور است، اگر چوب تکفیر بمانند و ما را در رده فنیاتی‌ها نداند که من بالفطره آهنگ را لازمه بلافصل شعر میدانم و به عقیده دیگران هم احترام می‌گذارم و سرانجام بر این باورم که روزی آتش شعله پرداز این شیوه هم فروکش خواهد کرد و شاید هم زمان با او یار باشد و زیر چتر شیوه نو بزندگی ادامه دهد، ناگفته نگذاریم که هرمز علی پور از شاعران انگشت شماری است که در همه فصول شعر صاحب‌نظر میباشد. در زیر چند طرح از اشعار ایشان به نظر شما می‌رسد.

«قائد بختیاری»

## «ماه زخم دیده»

www.Bakhtiaries.com

منظومه‌ای ساخته از

زخم‌های خانگی اش

ماه برافروخته‌ای

که برگرده‌ی آهو

پنهان

رفت

یادهای کبود

به دل دارد

از ساده‌لوحی آب

از راه دور

برگونه‌ات من بوسه می‌تشانم

ای ماه زخم دیده‌ام

## «شال قسم»

درچشمت

با ملک آب نشسته‌امست

غوغای نقره‌گون اخترها

نمای هول اما

جایا نهاده بود آنشب

بر پوست آئینه

ددای حناتی ی عشق را

از دور می شناسد

زبان ستاره را

آنکس که

به قدر کودکی هم

می داند

www.Bakhtiaries.com

### دویاره نم برداشت

پیشانی ی بلند عشق

و پلک کدبانو

دویاره آبی شد

شال قسم

به گردن

نمی بیجد

آفتاب

### « تا شام دیگر »

از دلربائی گیاه

در فرصت ظهور کدام غمزه

پرواز دل آسان میشود

به صحبت ستاره

عادت کرده دلم

www.Bakhtiaries.com

گر شمه‌ی گیاه را

بیدار می‌کنم

تا بی همزبانی

دل را

تفرساید

تا شام دیگر

رنگ‌های این سیاره

در شماره

نمی‌گنجد.

### «بی تایی»

به زلف تو می‌آید فقط

که خواب ستاره را تصویر کند

وقتی تفرس‌های یاران را

بی‌وقفه از براست

بانوی من!

بیهوده نیست

بی تایی دلی

که وقت فرود از کاکلش

برگوشه‌ای غریب

دل دل

می‌زند

و تازه

یک‌پاره از جغرافیای عشق را

در تصرف داریم ما

## «معراج نباتی»

www.Bakhtiaries.com

دری

به قصر غزل دارد

این خواب نقره‌ای

با این نمای نجومی اش

بر پله‌هایش

رخسار آشنای غزل

آشکار است و

غوغای گیاه

کسی که در معراج نباتی اش

بی فاصله با ستاره

می چرخد

در جستجوی معنا

پوست به رطوبت

نمی دهد

## «از مخمل نفس هایش»

دل‌تنگی مرا می‌یافتد

این بوسه‌های «نازنین»<sup>(۱)</sup>

علی‌الخصوص بر روی سفره که می‌دهند

بگذاراز مخمل نفس هایش  
 یک پاره دعای دل سازم  
 که در همین لحظه  
 در آه ممتدی  
 خلاصه خواهم شد

www.Bakhtiaries.com

### عباس ارشاد «دارابی ناغانی»

شادروان عباس ارشاد شاعر خوب دیار ما، با مرگ زوورسی دیده از جهان فرو بست و غزل زندگیش نیمه تمام ماند شعر چشمه جوشان را که در زمینه ارادتش به اینجانب سروده است میاوریم و یادش را گرامی میداریم.

#### چشمه جوشان

ز سرزمین کدام آفتاب روئیدی	که چشمه سار صفت در سراب روئیدی
شمیم شعر تو! بوی گلاب را دارد	تو گلستان از بطن گلاب روئیدی
تو از سلاله خورشیدی! ای بهین پرتو	بسرای سرزنش آفتاب روئیدی
سفینه غزلی ای غزال خوش رفتار	که از میانه سطر کتاب روئیدی
تو عین مرکز ثقلی! طلایه دار سخن	چو عکس یار بجام شراب روئیدی
زمانه محبس شعر و چکامه و غزل است	در انجماد پر از التهاب روئیدی
حجاب تیره شب بر فروغ شعر نشست	تو آفتاب! میان حجاب روئیدی
در این سطوح سیاه رنگ! خامه بی رنگ است	چه گرم شعله زدی! آفتاب روئیدی
به چنگ زاغ فتاده است دشت شعر و غزل	از آن به اوج سخن چون عقاب روئیدی

به لحظه لحظه آرام گفته «ارشاد»

چو باد تیز تکی با شتاب روئیدی



## دو بیتی‌ها و شروه خوانی در بختیاری

در شیوه‌های ساختاری شعرایران، دو بیتی همواره در طول تاریخ ادبیات ما جای نمایان خود را داشته و بخاطر مرحله ابجاز و سریع‌الانتقال بودن زودتر از هر شیوه ساختاری از شعر در ذهن خواننده میماند، حتی چند از سخن پردازان بختیاری در زمینه‌گریش بختیاری در سرودن دو بیتی اقبال نشان داده‌اند، خود نگارنده نیز نمونه‌هایی از دو بیتی‌ها را ارائه کرده‌ام که بچاپ و انتشار آنها اقدام نمودم، دوستان شاعر داراب رئیسی و قهرمان محمدی هم به سرودن دو بیتی همت گماشتند که اشعارشان منتشر گردید، ویژگی این دو بیتی‌ها در محتوای ترکیب آنها است زیرا از دامنه‌های سرسبز و خیال آفرین سبزه کوه و زردکوه و ساحل عشق انگیز کارون و زاینده‌رود دو بیتی رنگ و نمادی دیگر دارد، افزون براینکه رگه‌های غمگنانه حاصل از جدال مردم این سرزمین با عناصر طبیعت و فضای بسته که تنها فریاد آنان به آفریدگار پاک میرسد و عشق روستائی که سرشار از پاک‌ی و یک‌رنگی است به‌مراه کوچ بی‌انتهای ایل درونمایه این اندیشه‌ها می‌گردد، در دوران نوجوانی خود همیشه در این اندیشه بودم که چرا شروه خوانی در بختیاری ریشه نگرفته و این موسیقی غمگنانه ویژه سرزمینهای جنوب است که فایز دشتستانی آترا به ادبیات غنائی ما هدیه کرد و اکنون پس از سالها تلاش شاعران این دیار می‌بینم که این دو بیتی‌ها نقل محافل و مجالس خانواده‌های بختیاری گردیده و نی‌زنان شورآفرین این ترانه‌ها را یا آهنگ شروه مینوازند و خواننده‌های با ذوق میخوانند و سرانجام به این نتیجه رسیدم که شعر و موسیقی دو جزء کامل‌کننده همدیگرند و اگر انگیزه شاعران تلاشگر بیاری این رشته موسیقی نمی‌آمد هنوز شروه خوانی راهی به این دیار باز نکرده بود، بویژه در چهارمحال که یکتو آهنگ دهکردی به روال شروه خوانها رایج گردیده چنانکه کمانچه شهرکردیها در غنابخشیدن به موسیقی بختیاری در سالهای اخیر نقش سازنده‌ای بوجود آورده است، در این بخش ما چند دو بیتی از هر شاعری انتخاب کرده‌ایم که زینت بخش این فصل از آثار سختوران بختیاری مینمائیم بدان امید که در آینده رگه‌های عشق ناب ایلیمی در دلهای جوانان شاعر شعله پرفروزد و

آفرینشی بیشتر در این زمینه بوجود آید باید دانست که همیشه اندیشه‌های شاعرانه در بعدی از زمان زیاده میکشد و به آفرینشی نوجوان می‌بخشد، پیشینه شعر غمگانه عبدمحمدلری بیش از ۵۰ سال نیست و آن شاعر تو تالتر ایللی که با بهره برداری از عشق بیربا و صمیمی این دو دلدادده بخلق اشعاری پرداخته گمان نمی‌کرد که امروزه فصلی از موسیقی بختیاری را تشکیل داده که اگر خوانندگانی از تبار بهمن علاءالدین و کورش اسدیور باشند یا خواندن ترانه عبدمحمد لری یا رگ و پیوند انسانهای ایل بازی میکنند، همان چهارشنبه‌ای که بروایتی بی‌شگون بوده و بروایتی دیگر نقشی در کار عشق و عاشقی نداشته است.

چهارشنبه بیست و یکم خوم<sup>(۱)</sup> گله بردم      ار<sup>(۲)</sup> دوئم ایبیره<sup>(۳)</sup> خوم جاس<sup>(۴)</sup> ایسردم

ترجمه:

چهارشنبه بیست و یکم خوم گل را بردم اگر میدانستم که او میبرد خوم بجایش می‌روم.

چهارشنبه بیست و یکم مر<sup>(۵)</sup> روز خدانید      هر جا که ری ایکنم بختم<sup>(۶)</sup> نهانید

ترجمه:

چهارشنبه بیست و یکم مگر روز خدانید که هر جا رو میکنم بختم بدنبالم نمی‌آید.

می‌بینیم که یک شاعر ابتدائی ایل چگونگی عشق و خرد را به سبب واداشته که هم لطافت و زیبایی و خیال آفرینی چهارشنبه بیست و یکم را که با همه بدشگونی که از عشق سخن دارد می‌پذیرد و هم در جای دیگر همه روزها را روز خدا میداند و نقشی برای ناشگونی آن بر جای نمیگذارد که روایت خرد است و بزرگانندیشی.

بزم ما پایان گرفت اما حدیث سوز و ساز

تا دلی، عشقی، غمی، دردی، نغانی هست، هست

۲- اگر میدانستم

۱- خوم گل را بردم

۴- خوم بجایش می‌روم

۳- می‌برد

۶- جلونیست

۵- مگر

## ۱- عبدالعلی خسروی «قائد بختیاری»

### کهریز

سرکهریز بالا نوشکه<sup>(۱۱)</sup> دیبیس ولا<sup>(۱۲)</sup> واتنی خریلاری خرییس<sup>(۱۳)</sup>  
 پل اوریشمی<sup>(۱۴)</sup> وئر بی بی ریس<sup>(۱۵)</sup> منی<sup>(۱۶)</sup> مه بیلد، آفتوگرده نیس<sup>(۱۷)</sup>

### افتو نشینه

فلامرزن بگوشو در کبه بیار: گسائنه افتو نشینه  
 دولیل<sup>(۱۸)</sup> ته برن پل<sup>(۱۹)</sup> ورسوشون تیا<sup>(۲۰)</sup> گرگ بیاوون پرزخبه

### حونه افتو

کله<sup>(۲۱)</sup> مو، حونه<sup>(۲۲)</sup> آفتوگرومند<sup>(۲۳)</sup> پیایل<sup>(۲۴)</sup> راندن و بسختم به خوند  
 چه کردای روزگاری، سزانجم که چون سرکشم مین شهوشومند

### گل افتو

سرکه آسمونها پرز رازه گل افتو به دس گلبنازه  
 تموم آساره هامین چنگمونه که هُمسامون خدای بی نیازه

- |                  |                       |
|------------------|-----------------------|
| ۱- شبروزی        | ۲- بخدا               |
| ۳- خرییدمش       | ۴- ابریشمی افتاده بود |
| ۵- سرخسارشی      | ۶- پندتری             |
| ۷- دو نصفتر کرده | ۸- تفنگه دهن تیر      |
| ۹- بگذار         | ۱۰- چشم های           |
| ۱۱- کلاه من      | ۱۲- خانه آفتاب        |
| ۱۳- مانند        | ۱۴- مردان دلیر        |

## چنگمونه

پای<sup>(۱)</sup> سرکشم اهرگزنمیری      که جامنده<sup>(۲)</sup> زسردارد دلیری  
همی رازد که دشمن وابدونه      پس هربرد<sup>(۳)</sup> که خوسیده<sup>(۴)</sup> شیری

## گل باوینه

منتی<sup>(۵)</sup> چی گل باوینه<sup>(۶)</sup> رادرد      مونه کشتن چونو تینا<sup>(۷)</sup> کنبررد  
ونشت<sup>(۸)</sup> افتو غم سوز کردم      که وایده میام اسبید وریم زرد

## قهر

گلنبر! ای ددو ورمین شهرم      خوت ایدونی زیوم ودام قهرم  
بیجا او پاله<sup>(۹)</sup> دو بی بی گلندوم      به ایجو دادنه به پاله زهرم

## گردیشه

بهار گرده<sup>(۱۰)</sup> بیشه دلنشین      سکنر<sup>(۱۱)</sup> واکل نوش آفرینه<sup>(۱۲)</sup>  
ستاره سینه ریزککشونا      گل افتومنی<sup>(۱۳)</sup> فرش زمینه

۲- مانده

۱- مرد

۴- خوابیده

۳- سنگ

۶- گل باوینه

۵- پنداشتی

۸- پیش

۷- تنها

۱۰- بین راه بروچن نردگان

۹- پیاله

۱۲- همسر اسکندر خاں

۱۱- اسکندر خاں عکاسه شاعر

۱۳- پنداری

www.Bakhtiaries.com

## صُحُو پَاک

دلت چی صُحُو<sup>(۱)</sup> پاکه! شو تداره      گل رخسارته مهتو<sup>(۲)</sup> تداره  
دیارت بی زُوه<sup>(۳)</sup> اچو برگ افتو      که دل وایماد عشقت خو<sup>(۴)</sup> تداره

## گل گریو

هنی! چی گل گریوی<sup>(۵)</sup> داغ دارم      گل ناخونده فصل بهارم  
گر<sup>(۶)</sup> هدیم دس کم، اما تو فونی      که سوجامنده خین<sup>(۷)</sup> سوارم

## تاته زا

بشهر، گوگریها چی شفات<sup>(۸)</sup>      که نا آسونه ترنگم وایاته  
تو گسهلی مردمون شهر پرغم      به زگنون حین<sup>(۹)</sup> سور تاته زاته<sup>(۱۰)</sup>

## گر مریم

ایر<sup>(۱۱)</sup> ینگ خدان زیدی به گهسار      یسهنی چی گر مریم سردار  
هنی<sup>(۱۲)</sup> خین علیمردون زنه جوش      فنی گو شاپره وا بنگ هیچار

- 
- |               |                     |
|---------------|---------------------|
| ۱- صبیح پاک   | ۲- مهتاب            |
| ۳- بی عبور    | ۴- خواب             |
| ۵- لاله آتشین | ۶- مرادست کم گرفتگی |
| ۷- خون نولرم  | ۸- برادر رسنم       |
| ۹- خون سبخ    | ۱۰- برعموی تر       |
| ۱۱- اگر       | ۱۲- هنوز            |

## گل نجیم

گل پاک نجیم<sup>(۱)</sup> کوهساری      زایل پر غرور هفت و چاری  
چنو خندی منه دشت شقایق      منی جامنده<sup>(۲)</sup> خین سواری

## گل افتو

گل افتو<sup>(۳)</sup> که زید چتر خدایه      پُر گل کرد، گلدرون چگایه<sup>(۴)</sup>  
بیو<sup>(۵)</sup> ای افتو جون و دل سو      که وایک<sup>(۶)</sup> بویم روز با صفایه

## گوگری

ایخوم<sup>(۷)</sup> تا بختیاری یکدل آبو      بلیط گوگری<sup>(۸)</sup>، پر حاصل آبو  
مونه<sup>(۹)</sup> گت غم ای هفت و چاری<sup>(۱۰)</sup>      ایخوم بازه گگو<sup>(۱۱)</sup> غم منزل آبو

## بی بال و پر

مونه دور<sup>(۱۲)</sup> گلیجون با خور کرد      که مرجونه<sup>(۱۳)</sup> تونه از ره بدر کرد  
نهشتن<sup>(۱۴)</sup> تا به عشقت پر دیوژم      غم و دودت مونه بی بال و پر کرد

۱- نجیب

۲- آفتاب

۳- بی

۴- میخواستهم

۵- من

۶- بازده برادر

۷- مرجان

۸- جا مانده

۹- نه

۱۰- با یکدیگر

۱۱- برادری

۱۲- چهارلنگ و هفت لنگ

۱۳- دختر

۱۴- نگذاشتند

www.Bakhtiaries.com

## آبشارگیسو

همو ساعت مو ایخاسم<sup>(۱)</sup> بدم<sup>(۲)</sup> جون که رهد<sup>(۳)</sup> ارشار<sup>(۴)</sup> میت ری مرمرشون<sup>(۵)</sup>  
 نیشم<sup>(۶)</sup> ارتسونه! اما گمونم که هنی<sup>(۷)</sup> دودری<sup>(۸)</sup> از نسل کارونه

## گابه لیر

دوقرا دوتی که امشو گابه لیره<sup>(۹)</sup> گوت<sup>(۱۰)</sup> سی نخوس بیت خونه امیره  
 پنه<sup>(۱۱)</sup> پاته مینه وار<sup>(۱۲)</sup> پلنگون ز کسی ترسی که یارت نزه شیره

## غزل

تیا<sup>(۱۳)</sup> ناز تو شاییت غزل بید که رنگ شاد و تشمین غسل بید  
 غزال دشت سوز الف<sup>(۱۴)</sup> ولیلم کتاب<sup>(۱۵)</sup> عشق تو شور متل بید

## میراث

ایر زاینده رودین ارکه کارون ببارین سی دل و جون مو بارون  
 عیا<sup>(۱۶)</sup> بنجاق میراث بو زمین<sup>(۱۷)</sup> بخاک چسی بهشت سرورازون

- |                     |                 |
|---------------------|-----------------|
| ۱- میخواستیم        | ۲- بدم جان      |
| ۳- ریخت             | ۴- آبشار گیسوان |
| ۵- مرمر شانه‌ها     | ۶- نمی شناسم    |
| ۷- هنی              | ۸- دختری        |
| ۹- استراحت کشاورزان | ۱۰- برادرت      |
| ۱۱- بگذار بایت را   | ۱۲- جایگاه      |
| ۱۳- چشمها           | ۱۴- هزار و یکشب |
| ۱۵- کتاب            | ۱۶- شما         |

## خال زرخندان

به من کهچه<sup>(۱۸)</sup> خالت یه خدانی      ایخاتم<sup>(۱۹)</sup> تایام بیت<sup>(۲۰)</sup> کهختانی<sup>(۲۱)</sup>  
امانوسم<sup>(۲۲)</sup> ای شه<sup>(۲۳)</sup> رنگ جادو      نطق<sup>(۲۴)</sup> بیلورینه<sup>(۲۵)</sup> جیم جلاسر

## گل یه شاخساریم

من و تو چی گل یه<sup>(۲۶)</sup> شاخساریم      که سرزیده و دشت بختیاریم  
منی آسیده<sup>(۲۷)</sup> ورداسون کهسار      ز طاق آسمونا<sup>(۲۸)</sup> برگه داریم

## خدای

پین گه<sup>(۲۹)</sup> دیدیت کردم سلامی      گم ای جون و ایموتم تیامی  
به محراب دو برگیت سجده وندم      مکن تمهنم<sup>(۳۰)</sup> ایر گهدم خلامی

۱۷- پدرم هتید	۱۸- زرخندان
۱۹- میخواستم	۲۰- برایت
۲۱- خواستگاری	۲۲- نلتانسم
۲۳- این نقطه سیاهی جادو	۲۴- نطقه
۲۵- در درون	۲۶- بک
۲۷- آسوده	۲۸- سایان
۲۹- غروب گماهان	۳۰- منعم مکن



## ۲- داراب رئیسی بختیاری

## قلم

به اسم او که دنیا نه بپا کرد      غم و درد نصیب<sup>(۱)</sup> هر یا کرد  
 بچونم عشق و وردم قلم داد      من<sup>(۲)</sup> و درد مردم آشنا کرد

## عشق

قلم و عشق پاک و پاکی عشق      به شوینداری و افلاکی عشق  
 خداسی احترام عشق ایله      به عاشق جوهر بی پاکی عشق

## خاک پاک

تو روح سربلند کوهاری      تو نم نم ریز بارون بهاری  
 تو جور خاک پاک بختیاری      سرافراز و بلند و سردراری

## دل بی عشق

دل بی عشق سرد<sup>(۳)</sup> کوهساره      سر بی شور دیگ دسته داره  
 کدوئنگ<sup>(۴)</sup> پیای بی محبت      زلیشی<sup>(۵)</sup> جور شاخ خشک دله

## برافتو

زاو روزی که مالت زید<sup>(۱)</sup> برافتو      مُویندُم غیرت و گرمی زافتو  
 به دنیای جدا کاری تومی خُت<sup>(۲)</sup>      تیات<sup>(۳)</sup> آتاره، ریت افتو، پَلت<sup>(۴)</sup> شو

## چشمه سار

به سنگینی چه کوه با وقاری      به پاکی چی زلال چشمه ساری  
 به گرمی و به اسبیدی چه افتو      به شادی چی گل شهر<sup>(۵)</sup> بهاری

## مهمانی

کلوسی<sup>(۶)</sup> بنگ ایگرد آعلوش<sup>(۷)</sup>      بینه گسنده بلیطی نه سریش  
 اخام<sup>(۸)</sup> امشومه مهمونم آبوین      کُشم سی گویل<sup>(۹)</sup> خُم تیشرش<sup>(۱۰)</sup>

## آرمون

دلَم ایخوا که باز افتو دراهه<sup>(۱۱)</sup>      صدای سی هی و هوهو دراهه  
 ز زیر بر دگهپ<sup>(۱۲)</sup> آرمونم      دو لیل ته پُرو<sup>(۱۳)</sup> برنو دراهه

۲- برای خودت

۱- آمد بر آفتاب

۴- مجرات سنگ شب است

۳- چشمانت

۶- نامی است

۵- گل سرخ

۸- میخواهم

۷- نامی است

۱۰- گوسشتد سفید

۹- برادران خودم

۱۲- سنگ بزرگ آرزویم

۱۱- در آید

۱۳- دو نول نه یرو و برنو

www.Bakhtiaries.com

## دل تنگ

دل تنگم هوای یار داره      هوای روز بی شوگار<sup>(۱)</sup> داره  
زنا اهلون چی آهوی گریزون      خیال خلوت کهار داره

## همنشینی آفتاب

تو واکوک بهاری همنشینی      زایما<sup>(۲)</sup> زیترا تونه‌ای بینی  
زالال چشمه سارون بهاری      تو صحو<sup>(۳)</sup> دلنشین بی پسینی<sup>(۴)</sup>

## با بهار

گدی<sup>(۵)</sup> وختی بهار آبوتاهم      گدی و آقارچ و ریواس ایدرام  
تیام دی کور آبین و تویدی      بگو وا تا به کی رهنه<sup>(۶)</sup> بپام

## دیس بی برد

سریه چشمه سردی رسیدم      صدای قهقهه کوکی شنیدم  
به آهنگ خوشن ایخوند افسوس      به دنیا دتر بی بردی<sup>(۷)</sup> مونیڈم

۱- از ما زودتر

۱- شبها

۲- بی غروب

۲- صبح

۳- راه را بپایم

۵- گنتی

۷- دست بی سنگ

www.Bakhtiaries.com

## ریشه داره

غم گویل بجوم ریشه داره      پلنگ و شیرزم<sup>(۱)</sup> اندیشه داره  
 دیار با صفای بختیاری      هزارون شیر نریمین بیشه داره

## برنو

گلم گرمی تونه افتو نلاره      تو خوت روزی، ولانت شو نلاره  
 خطر هائی که مرزنگ تو داره      خدا ایلدونه که برنو نلاره

## خمون و آگهی مون

بیوای کس کسیم ری ژر ولایت      آیز مندیم منهای شهر ای چسیم<sup>(۲)</sup>  
 ایر<sup>(۳)</sup> مندیم، خمون و آگهی مون      به تخت سینه دینار<sup>(۴)</sup> ایلدیسیم

## کوه شیمبار

مونیخواهم که روخم خوار آبو      همس<sup>(۵)</sup> در مونده و تو دار آبو  
 بلندی و وقار و آرمونم      سوک<sup>(۶)</sup> ترزنگه شیمبار<sup>(۷)</sup> آبو

۱- زمن

۲- می پرسم

۳- اگر ماندیم

۴- دیوار می چسیم

۵- همدانش

۶- بیگ

۷- کوه شیمبار در بختیار

## درخت بیکسی

درخت بیکسی باری نداره      دل سرگشته دلنداری نداره  
ببازاری که زرگر پینه دوزه      طلای مو خریداری نداره

## پازن

تو روح کوهاری پازن<sup>(۱)</sup> که      زلال چشمه ساری پازن که  
ز آزادی به زیرانتو و مه      تو تینا<sup>(۲)</sup> یادگاری پازن که

## سواران دلیر

موته توی سوارون دلیروم      موآهنگ دل صیاد پیروم  
ز نسل تگوارون سرافراز      ز ترس و مستی ویشی بدیروم

## یادگار

بلیط پهن و پیرای دیارم      موخال سوز تیگ<sup>(۳)</sup> روزگارم  
به گودال دلِ گیل ریشه دارم      ز دارا و سکسیندر یادگارم

www.Bakhtiaries.com

## گل آساره

دلم ایغوا منه اویری<sup>(۱)</sup> نشینم      زیال زرده<sup>(۲)</sup> سوزونه<sup>(۳)</sup> بوینم  
گِرم<sup>(۴)</sup> مهنه بلستم چی پیاله      گل آساره ری کلار<sup>(۵)</sup> چینم

## نیرنگ

تلونی مرکه دشمن کرد نیرنگ      نها بین دو ناگو<sup>(۶)</sup> سالها جنگ  
به اسم ذهنی چالنگ و هف لنگ      سر هفت پشتموله کولت ورسنگ

## پایداری

درخت پایلاری پیر نیبو<sup>(۷)</sup>      هر آهن کهنه‌ای شمیر نیبو  
کَهستون بلند بختیاری      دمونی<sup>(۸)</sup> بی پلنگ و شیر نیبو

## خاک ایران

ایرسی به بلست<sup>(۹)</sup> خاک ایرون      همه خین خوم و گویل برسه<sup>(۱۰)</sup>  
زیو بهتر که چارآنگست زی خاک      بخاک کشور بیگونه دیسه<sup>(۱۱)</sup>

۱- زردکوه

۱- ابری

۲- بگیرم ماه را

۲- سبزکوه

۳- برادر

۵- کوه کلار

۴- لحظه‌ای

۷- نمیشود

۵- بریزد

۹- وجه

۱۱- بچسبند

www.Bakhtiaries.com

## ۳- قهرمان محمدی بختیاری

## شمشیر کین

دلم چی لاله زاری پر زغینه کدم<sup>(۱)</sup> اشکسته شمشیر کینه  
 موزونم<sup>(۲)</sup> بسته رابیده به بنئی که هر شو خویه زنجیری ای بینه

## شوگار

بهارم چی زمسون سرد و ابید دلم وار<sup>(۳)</sup> هزارون درد و ابید  
 نیم<sup>(۴)</sup> بتم نیم جفت شوگار سر و کارم به فارو برد<sup>(۵)</sup> و ابید

## آب بازفت

آب بازفت<sup>(۶)</sup> تند و بی گذاره به هر توف هو صد کوه مناره<sup>(۷)</sup>  
 یوراز مندگاری بیدسیمون<sup>(۸)</sup> همیشه رود<sup>(۹)</sup> خود شمن شکاره

## دیو حصار

مو آه سیئه سرد منارم مو شونم زیر ارس کوهسارم  
 موچی بالنده<sup>(۱۰)</sup> بال اشکتاده اسیر پنجه دیو حصارم

- 
- |                        |  |
|------------------------|--|
| ۱- مگر نکته            | ۲- زیانم                               |
| ۳- جایگاه              | ۴- چشم                                 |
| ۵- سنگ و چوب           | ۶- رودخانه بازفت یکی از رشته‌های کارون |
| ۷- کوه منار در بختیاری | ۸- بر ایمان                            |
| ۹- فرزند خوب           | ۱۰- پرنده                              |

www.Bakhtiaries.com

## خنجر قلم

بیبا! روزی قلم آبوهه<sup>(۱)</sup> خنجر به شره سینه دیو ستمگر  
 کردد هدر بر سم پهلوانی سرود قهرمان خونن از بر

## وقت تنگه

شسو تاریک واجونم به جنگه دلم ناسازه!<sup>(۲)</sup> مندیر تفنگه  
 یورش کی دی به ای شرایبری تو بگو گوئل بجهمن<sup>(۳)</sup> وقت تنگه

## اجاق شیر

اجاق شیرایگون کور و ابید پیلنگینه شغالی زور و ابید  
 یزن تش تاگرومه<sup>(۴)</sup> گرگ زی گه چراغ آسمون بی نور و ابید

## صد مرد جنگه

به هر جا پا بشی جا پا پلنگه صدائی<sup>(۵)</sup> اوریشتنی<sup>(۶)</sup> از تفنگه  
 یونه<sup>(۷)</sup> کهسارایگون مرندوننی پس هربرد هو صدمرد جنگه

۲- حرکت کنند

۱- بنود

۴- فرار کند

۳- حرکت کند

۶- بشوی

۵- اگر

۷- اینست



## طلسم بیکسی

طلسم بی‌کسینه اشکنادم<sup>(۱)</sup> به دشت پاک انتو پانهادم  
دو رودی گویش شیطون کرای بینی که وا شهر بیابیل<sup>(۲)</sup> دست دادم

## بختیاری

بدی از بختیاری گو جدایه خدادونا که ایلی بنا صفایه  
ایرکه پاس<sup>(۳)</sup> بوفته، بختیاری همه ایرونه کُرس تک، که خدایه

## باد شمال

گل عشقم آئیده نقش قالی ز شادبها دلم آئیده خالی  
نه هیجارم رسه گوش بیایی خوردی ته هد از باد شمالی

## چَواسه<sup>(۴)</sup>

چنو آبله‌ای دنیا چَواسه که آدم ایکنه گم رس و پاه  
کرای بینی<sup>(۵)</sup> و نه می پشت شونا ولی دهر کنه نیچی پلاسه<sup>(۶)</sup>

۲- شهر متباران

۴- بر عکس

۶- گیسواننی را

۱- شکسنم

۳- اگر بایش بیفتد

۵- می اندازد

www.Bakhtiaries.com

## آشناتر

هدم از خنده گل بنا صفا تر      ز داس برزگر درد آشناتر  
ولی افسوس هر روز خدا، تو      ز روز پیش ایبوی<sup>(۱)</sup> بیوفاتر

## باغ بهشت

نیان ایگوی گل باغ بهشته      لوانت<sup>(۲)</sup> صدنیستون قند کشته  
ز برگ کجمدار چسی کمونت      اویله تیری و جونم برشته

## بهار سبز

وُریسته<sup>(۳)</sup> اریه امشو<sup>(۴)</sup> یغتم از خو      کیمیم تندر نوم<sup>(۵)</sup> مثل افتو  
گرم دست بهار سوز جونم      نشینم ورمته که بال برتو<sup>(۶)</sup>

## هفت اقلیم

گلی دارم سی مردم<sup>(۷)</sup> چی دوا به      به هفت اقلیم عشقم پادشایه  
بهار ریس لر پرشونم<sup>(۸)</sup> آبرو      زلال ایگوی به دریا پانهاده

۲- لیانت

۱- میسوی

۳- برخیزد

۲- برخیزد

۶- آب برف

۵- اسب را تند میرانم

۸- شبنم

۷- مثل

### دشت چویل<sup>(۱)</sup>

چنوشل کرد من ری ترنه‌هامه<sup>(۲)</sup> ایگوی دشت چویلی زیر پامه  
هلاکم کرده و روز رسه<sup>(۳)</sup> نیلوم همیشه روز روشنا شونه‌هامه<sup>(۴)</sup>

### خارستون

ایر ارسم<sup>(۵)</sup> به رخسارت نشینم گل ارچینم گل باغ تو چینم  
بهارن واتو اینخوم، بی توای گل همه دنیانه خارستون ای بینم

### آتش فشون

ستمکاری مونه بی آشیون کرد دلم پر داغ چی آتشفشون کرد  
گدا اینخوم<sup>(۶)</sup> مرهم درد تو ابوم بهار آرزو‌هامه خزون کرد

### کویر

دلم بی تو ز شادبها به دیره که بی تو دشت جونم چی کویره  
شومتونم بهشته و اخیالت ولی بی تو همه دنیا کوچیره<sup>(۷)</sup>

### دشت عشق

موتیگی<sup>(۸)</sup> آسمونن بومه دادم به دشت پاک عشقت پا نهادم  
همه دنیا شو ستونه به پیشم تو روز روشنی پیش تو شادم

۱- سیزی کوهی که در برفها می‌روید

۲- گیسوان تاب داده

۳- رویش و اندیدم

۴- شب بدنیالش

۵- اگر اشکم

۶- گفت می‌خواهم

۷- کوچک است

۸- من پیشانی آسمان را بومه دادم

## ای وطن!

www.Bakhtiaries.com

سروده: احمد عبدالهی موگوتی بختیاری

بستوم<sup>(۱)</sup> خلائند ایرون زمین  
 وطن! ای وطن جونس ای وطن  
 وطن تا بستن دارم ای جون پاک  
 مویرونیم شیرشت<sup>(۲)</sup> خوردم<sup>(۳)</sup>  
 سر موزنوم تو هلم سر بلند  
 بستو چپ نیش<sup>(۴)</sup> ارکه بیگونهای  
 لبیلن<sup>(۵)</sup> و<sup>(۶)</sup> کمرگت<sup>(۷)</sup> ناخلف  
 نوشتن و تاریخ نسومت<sup>(۸)</sup> به زر  
 چس زاگروس هندی<sup>(۹)</sup> محکم و استوار  
 خانا اوزمونی که خشتت نهاد  
 و تبارتونه چس<sup>(۱۰)</sup> دماوند وند  
 کیومرث اول دادخواه تو بید  
 نخستین<sup>(۱۱)</sup> پیمبر که ای برد هشت<sup>(۱۲)</sup>  
 فرارون منت<sup>(۱۳)</sup> پیرو پیغمبر  
 که ایرونه کرده بهشت برین  
 به هیجار تو می ایپوشم کفن  
 چس جمونم عزیزه گه و دشت و خاک  
 زندانی<sup>(۱۴)</sup> که وادرد پرورده  
 سره شسمنوت ایارم به بند  
 ایادر<sup>(۱۵)</sup> و یادمردی زهر حونهای  
 که حین<sup>(۱۶)</sup> رهانه هرزبون سی هلف  
 سرافراز بیلن<sup>(۱۷)</sup> پلور و پلور  
 سر جا بملنی<sup>(۱۸)</sup> چنور قرار  
 نوم پاک تون آرمائی نهاد  
 چس منگت<sup>(۱۹)</sup> و کینو<sup>(۲۰)</sup> که سر بلند  
 کیومرث او دوره شاه تو بید  
 نویس<sup>(۲۱)</sup> و ابهین دین گسلی زرد هشت  
 خراسون! رضا هشتمین اختره

- |  |   |
|--|---|
| ۱- بنام                                | ۲- شیر در تو                              |
| ۳- خوردهام                             | ۴- مادری                                  |
| ۵- نگاه کرد                            | ۶- در میآید                               |
| ۷- بخدا نبودند                         | ۸- پران تو                                |
| ۹- خون ریخته‌اند                       | ۱۰- نامت                                  |
| ۱۱- بودند                              | ۱۲- هنی                                   |
| ۱۳- بماندی                             | ۱۴- مانند                                 |
| ۱۵- منگت کوهی است در شمال شهرستان ایذه | ۱۶- کینو کوه سرچشمه رودخانه در در بختیاری |
| ۱۷- گذاشت                              | ۱۸- نامش را زردشت نهادی                   |
| ۱۹- نامش                               | ۲۰- در تو                                 |

وطن خاک تو<sup>(۱۱)</sup> هد بهشت برین  
 وطن آریانوم ایرون زمین  
 وطن جایگاهی تو از کیقباد<sup>(۲)</sup>  
 نو سوری ز غین سیارش هنی<sup>(۴)</sup>  
 تو هوشنگ و کوشش منت<sup>(۵)</sup> دانه چون  
 نو گهوارا به عقوب لیسی چون  
 همس<sup>(۶)</sup> پروردی تو نوم آرون  
 اورو خاک تو شیر نو پرورد  
 سر بر برقت بیلهی ولایار  
 خاناتوس بیله همه مردیت  
 ز گپ<sup>(۹)</sup> تا کوچیر<sup>(۱۰)</sup> تو بین خوش نهاد  
 دم پاکرت و سد<sup>(۱۲)</sup> والارین  
 می<sup>(۱۳)</sup> اسلام ناب و حریم قرون  
 وطن تا که بویه<sup>(۱۵)</sup> به تمنون رمق  
 وطن تا بهر جا که ری ایکنم  
 وطن شادمون همیشه سنت<sup>(۱۸)</sup>  
 به چهره<sup>(۲۱)</sup> برم نبت و واگوشه  
 ز گه تا به دشت گل هین  
 به لنگای بیرون تو تا به چین  
 که منته چنارس<sup>(۳)</sup> له سرد بید  
 کسه دیره ز تو دس اهریسی  
 ز دیون نوشتن ز تو دانتون  
 ز پسر و خارا و نوشیرون  
 خراج ایگر<sup>(۷)</sup> هلی ز کسل جهون  
 ز سر دوتگی و رجیلهونا سر  
 ز عهد قدیمت نه پیار و پار  
 سرانرازی بید و ز سوتا نومت<sup>(۸)</sup>  
 به کب<sup>(۱۱)</sup> شجاعت، به هلی و به داد  
 ذوالاکتال شاپور گوردکن  
 بیلان بهر جا که گهنی<sup>(۱۴)</sup> تو، چون  
 سر و جسون کنیم هدیه در راه حق  
 هوار<sup>(۱۶)</sup> توه سیرنهنی<sup>(۱۷)</sup> ای کتم  
 به رنجک<sup>(۱۹)</sup> داریم لب<sup>(۲۰)</sup> و شمت  
 به شلم<sup>(۲۲)</sup> ایپرتم<sup>(۲۳)</sup> ز سر هوشه

- ۱- منت  
 ۲- کبفباد  
 ۳- چنار کبفباد در قلمه سرد مشرق ایذه قرار دارد  
 ۴- تو از خون سیاوش هنوز سرخ رنگی  
 ۵- دادند  
 ۶- همه اش  
 ۷- میگرفتی  
 ۸- بزرگ  
 ۹- بزرگ  
 ۱۰- نوسعه بسط  
 ۱۱- برای  
 ۱۲- افتاده  
 ۱۳- گفنی  
 ۱۴- غبار  
 ۱۵- سرمه چشم  
 ۱۶- در تو  
 ۱۷- چشم  
 ۱۸- وسیله فلزی مثل کارد کج که بان هلقه می‌چیند  
 ۱۹- بهی نیز و یزند که پشم گوسفند را می‌برند  
 ۲۰- به شتم  
 ۲۱- به شتم

بسه سهرارو گودرز و بهرام نیو	بسه ارواح کسبخر و طوس و گویو
بنادر که انسون <sup>(۲۴)</sup> و رخسار سپرد	بسه اورنگ جمشید و شاپور گرد
بسه بهرام چوبسین به اسبندیار	بسه تمیغ نریمون و مام سوار
بسه نهایه <sup>(۲۵)</sup> گرهلان به گه و دره	بسه ارگه نشینون که اسکناره
که بردن مینه خاک <sup>(۲۶)</sup> شه رهزنت	بسه کلاه به او آریو پرزنت
که دانه <sup>(۲۷)</sup> زمردی بره تو چون	بسه بابک به بومسلم قهرمون
که چسی انستوی در جهون بید پشخ	بسه شمیر زتم کمر تاج بشخ
که غلوه <sup>(۲۸)</sup> منس <sup>(۲۹)</sup> هد تاعر چی خم <sup>(۳۰)</sup>	بسه او بختیاری به ایلس قشم
که <sup>(۳۲)</sup> مین جنگ هشتن <sup>(۳۳)</sup> سرو چون بیات	بسه ایلی دلاور سوار نهان <sup>(۳۱)</sup>
سرو چوتته حین بهان <sup>(۳۴)</sup> ایکنیم	که ایسا سرو چون نلالت ایکنیم
بزر <sup>(۳۵)</sup> دروش خمدانسی تون	همه بختیاری نلالتی تون
بیات ره لاله ای گسل <sup>(۳۷)</sup> آرمون	نسموسون <sup>(۳۶)</sup> درین نلالت ز چون
نخردی <sup>(۴۰)</sup> هوشیری زدا <sup>(۳۱)</sup> بختیار	اپر <sup>(۳۸)</sup> خانی بید <sup>(۳۹)</sup> زسون و ادیار
بسی دین و ابرون گشودن <sup>(۴۲)</sup> ز چون	تسم خسرده احمد که ای دردمون
کی <sup>(۴۵)</sup> خوش هشت <sup>(۴۶)</sup> زینون <sup>(۴۷)</sup> شعار مونه	خویه <sup>(۴۳)</sup> سر نرازا که دارا <sup>(۴۴)</sup> مونه

۲۴- افغان	۲۳- میبرانم
۲۶- خاک سیاه	۲۵- جلوش را گرفتند
۲۸- زیاد	۲۷- دادند
۳۰- خردم	۲۹- در آن هشت
۳۲- در	۳۱- سوار پیشمرگ
۳۴- خونبها	۳۳- گداشتند
۳۶- تمامشان	۳۵- درفش
۳۸- اگر	۳۷- ریختند
۴۰- نخورده بود	۳۹- بود از آنان
۴۲- میگفتند	۴۱- مادر
۴۴- مرا دارد	۴۳- زادگاه شاعر
۴۶- نهاده	۴۵- که خودش
	۴۷- روی زبان

اثر : عبدالعلی خسروی «قائد بختیاری»

www.Bakhtiaries.com

## برد و باخت

این شعر گویشی مبنای شانس و اقبال است که البته تگارنده زیاد به آن پای‌بندی ندارم. منتهی چون یک سنت فراگیر ایلی است به احترام این سنت شعر برد و باخت را با لهجه بختیاری سروده‌ام و برامستی خیلی از پدیده‌هاست که دانش در شتاسائی آن توفیقی نیافته و از آن دست می‌باشد وجود شانس در زندگی انسانها که نه میشود درباره آن باور داشت و نه میشود آن را زد کرد بهر حال اینهم شعر برد و باخت

دشمن لر تیسیم ننداره یار غمخوار ایبوه	بخت ایبر واکس بسازه دشمنس یار ایبوه
اوسو بیینی لیش تر از لیشیگه خار ایبوه	بسادسام روزگار اروست بچون شاخ گل
اوسخا اوسا رضاجی لچه پروزار ایبوه	آرگسه آذم زیپردی غرد و طاق آسمون
نیره ناریکی و نه یهؤکی سلاؤ ایبوه	آرکه وامس بو بخت بیداری کزوش مس زمون
روز ریشناسم ز سختس جور شوگار ایبوه	هر کی آفتوچی ملک زیدس که بی وارس نکرد
گاهی ام بیجی سیر حرکتلی چی اوسار ایبوه	ریشتن مسی گاهی ایبو بندگیس گلسا
ارنه فسحاکی ز انکم داپهو مار ایبوه	شانس ایبر کهذکی کور تهعبته ایبو رستمی
بسا قفس با چو فلک با چو خل دار ایبوه	باغون اوسد بباره هر درختیته نشوند
ار سهیلس بسر مسداره کوه کلار ایبوه	می سناره هر کی بوه چی کچو چوک دم با رو
ارنه چی آجیونقلی فرمونبروار ایبوه	آقلو اسسم ار پیاره ابرمه تا خان ایل
چشم ایرون میرد میدون شیر کههار ایبوه	میرد ایل بختیاری لر که سختس یار بو

مبن بازی «قائد خسروه» ابر ری شانس بو

برد بینس کار ساز دشت هیچار ر ایبوه

www.Bakhtiaries.com

## انجمن شاعران بختیاری

چند سالی است که هر پانزده روز یکبار انجمن شاعران بختیاری به تلاشهایی برخاسته و بسبب نداشتن جا و مکان مناسبی برای برگزاری جلسات خود در خانه‌ها این همایش انجام میگیرد و بسبب نداشتن هیچ نوع وابستگی سیاسی و اجتماعی از لحاظ مالی در تنگنا میباشد؛ شبک نیست که همه انجمن‌هائی از این دست درگیر مسائل مالی و کمبودها هستند ولی وضع ما با دیگران این فرق را دارد که بسبب داشتن خوی ایلی صورت خود را با سیلی سرخ میکنیم و حتی از دریافت کمکهای همیاران خود هم دریغ میکنیم مسئله عضوگیری و دریافت شهریه هم موکول به آنست که انجمن به ثبیت برسد و بتواند زیر یک عنوان اصولی فعالیت نماید که متأسفانه دو سالی است در خم و پیچ مقررات اداری گرفتاریم، نتیجه کارهای انجام شده تا به امروز بنظر خود ما چشمگیر است و علاوه بر اینکه همایش شاعران در جلسات شعر موجب برانگیختن انگیزه شاعران در خلق آثاری به گویش بختیاری گردید بلکه شاعران گمنامی که در گوشه و کنار بسر میبردند بجمع ما پیوستند از سوی دیگر چاپ و انتشار کتابهای چندی را در زمینه تاریخ و فرهنگ بختیاری در برداشت که هر چند نارسا و بی انسجام ولی روی هم رفته قلمهائی که زده شده و گامهائی که برداشته شده در خور امعان نظر میباشد.

لذا با نوبدی که از سوی فرهنگ و ارشاد استان اصفهان داده شده بزودی صدور پروانه عملی و فعالیت انجمن رسماً آغاز خواهد شد و احتمالاً توانسته باشیم بهمراه انجمنهای دیگری که با ما در ارتباط باشند شروع به فعالیت نمائیم همانطور که فرهنگسرای بختیاری یزدانشهر، با همت و پشتکار همیار عزیزمان آقای اقبال صالحی شروع به فعالیت نمود و فرهنگسراهای فولادشهر و زرین شهر هم با یاری برادران سادات سید صالح آقایان کریمی و آدینه‌پور در شرف شکل‌گیری میباشد این انگیزه باید ملکه ذهن ما باشد که هر جا برویم و اقامت کنیم در جستجوی هویت و پیدا کردن یاران و همیاران خود باشیم. و با آشنائی با



سایر انجمنها به برافراشتن نام عزیز بختیاری توفیق پیدا کنیم در سالی که گذشت دعوت از دانشوران انجمن حمایت از فرهنگ ایراتزمین به سرپرستی جناب آقای دکتر حسین احمدی و همراهی خانم دکتر فریده معتکف که بر ما منت نهادند و روی عناصر بختیاری به پژوهش برخاستند و همچنین حضور جناب آقای دکتر فریدون جنیدی سرپرست بنیاد نیشابور و ایرانشناس مسلم معاصر در انجمن و رهنمودهای ایشان در زمینه بازشناسی هویت تاریخی سرزمین بختیاری و سخنرانی پر بارشان تحت عنوان «بختیاری و گنجینه فرهنگ و هنر ایراتزمین» و حضور نمایندگان مجلس شورای اسلامی از جمله جناب آقای دکتر علی قنبری و رجال نام‌آور بختیاری از گوشه و کنار کشور از جمله گامهای ارزنده‌ای بود که بهت انجمن شاعران بختیاری برداشته شد بقول شاعر:

باش تا صبح دولتش بدمد      کاین هنوز از نتایج سحراست

استقبال بختیارهای درون مرزی بویژه برون مرزی که وسیله بردن نوارهای ویدیویی شبهای شعر و همایشهای مختلف بکشورهای کاتادا، فرانسه، سوئد، انگلستان، آلمان و آمریکا، که هر مسافر بختیاری بعنوان ره آورد بهمراه خود برد آثار مثبت خود را نشان داد شک نیست که ما همواره روی پای خود ایستاده‌ایم و سعی میکنیم بدور از جتجالهای سیاسی کار ما صرفاً روی فرهنگ و عناصر آن دور بزنند و میدانیم که وابستگیهای سیاسی شکنده اجتماعات فرهنگی میباشد، ما که ستونهای ارجمندی مانند سیزه کوه و زردکوه استوار و همیشه بر جا را برای تکیه زدن داریم دریغ است که بجای دیگری متکی باشیم و اگر روزی دست نیاز مالی قرار است بسوئی دراز کنیم تا بنیان کارهای فرهنگی ما ریشه بگیرد همان اعتباران بختیاری است که به آن افتخار میکنیم، حضور استادان ارجمند دانشگاهها و دانشجویان بختیاری در این مراکز عالی بما قوت و نیرو می‌بخشد که برای نمونه شعر استاد گرامی جناب آقای دکتر محمد مهدب را که فی‌المجلس در یکی از جلسات شعر خوانی بختیارها سروده‌اند شاهد می‌آوریم به امیدی که در آینده نه چندان دور مرکز فرهنگی ما پایگاهی باشد برای همه علاقمندان به فرهنگ و شعر و ادبیات سرزمین بختیاری که همواره به آن عشق می‌ورزیم.

## تقدیم به شعرای عزیز بختیاری

«دکتر محمد مهذب»

عضو هیأت علمی دانشگاه

امشب، شبِ نسور و ماهتاب است  
 امشب، شبِ رقص و پایکوبی است  
 آهسته‌آهسته ز نیلار غنون را  
 بیدار شود اگر از این خواب  
 جمعی ز فحول بختیاری  
 جشنی ز وفا بپا نمودند  
 شایسته قدر و قدر دانی است  
 اشعار، بسه گویش محلی  
 بخشنده عشق و نور و گرمی  
 آنکس که دهد چو مهر، گرمی  
 فیضی که رسد ز محضر دوست  
 از شادی خود به دیگران بخش  
 غیر از ره دوست ای «مهذب»  
 وقت زدن دف و ریاب است  
 مار از تالم، اجتتاب است  
 چون چشم عن هتوز خواب است  
 نقش من و دوستان بر آب است  
 آنانکه رفیقشان، کتاب است  
 جشنی که معطر از گلاب است  
 چون در خورشان شیخ و شاب است  
 ارزنده تراز دَر خوشاب است  
 بر قلب زمانه آفتاب است  
 در متن زمانه کامیاب است  
 از لطف عمیم بو تراب است  
 کاین فلسفه حیات تاب است  
 سپارهی که تا صواب است

او<sup>(۱)</sup> کوثر

عبدالعلی خرویی «فائد بختیاری»

بارلائی که همه خلق تو فرمون برتن  
 اریایل<sup>(۲)</sup> که دلاونه پاریا ایزن  
 سرورونی که کله سون<sup>(۳)</sup> منه خورشیدتونه  
 گلتوارون که منی جوربهشتی تسلیم<sup>(۴)</sup>  
 افنو و مه که ز سیمغ توپالان<sup>(۵)</sup>  
 صد فریدون که به ضحاک توشوخین<sup>(۶)</sup> ایزن  
 عفش نرهاد فلکزیده و مجنون کسلو<sup>(۷)</sup>  
 چونوای لریجیل و اتونزنگن<sup>(۸)</sup> که گلی  
 هرچی دیون تم پیشه گرومن<sup>(۹)</sup> ز نومت  
 تکملوارون دلارر بمنه ایل خمون  
 بختیاری زوجودتویه اشکستن یث  
 ای به تربون تو واسون نه که نیگت<sup>(۱۰)</sup> کریو  
 به قرنگی همه جا هرچه ادی! خیفم ایما

ریزه خسارون سرسره<sup>(۱)</sup> خشک و ترتن  
 تشنه حردن<sup>(۲)</sup> جومی زاو کوثر تن  
 سروخاک تو ایسامن<sup>(۳)</sup> که همه نوکرتن  
 تسی تو بیرنگ و غرورن که کتیز در تن  
 چسی پلشتوکن<sup>(۴)</sup> و زیرخط بال و پرتن  
 زیر چرمین هلم کاوه آهنگر تن  
 دس غمنومه نویس تلم و جوهرتن  
 خط امیدی و شو رنگی چوقا روتن  
 بخت یارون تو مندر<sup>(۵)</sup> شو محشرتن  
 تا قیومت به رکودلری پیغمبرتن  
 همه هم تپپ براهیم کسرآذرتن  
 تا کسنی رشه بیداد نه همسنگرتن  
 سرنلونی که نپشتن تونه بل کاترتن

۲- سفره خشک و نرت هستند

۴- خوردن جام

۶- می سایند

۸- می روند

۱۰- شیبخون

۱۲- نزد بکنند

۱۴- منتظر

۱- آب کوثر

۲- آن مردم

۵- کلاهشان در خورشید نبت

۷- چشمانم

۹- پرستو

۱۱- دیوانه

۱۳- می گریزند

۱۵- پیشانیست در هم باشد

مرنگهدی به فرونا<sup>(۱)</sup> که بمیدون حصار  
ذوالفقارن بکش و بنگ علی کن که بیو  
غیرتم نیکنه برادنگ<sup>(۲)</sup> مدم تا بینم  
نازم ای گویل دُخروته که شُرگ تو کنن<sup>(۳)</sup>  
کشته اولاده سریم زدم ختجرتن  
ارکه هیجار بیاری همه شیرترتن  
تونه وایهه دشمن که بدور مرتن  
بنیرهمته! وادس پستی<sup>(۴)</sup> یاورتن

### «عرض حال لر به خداوند»

داراب رئیسی بختیاری

ای خسنائی که بمن<sup>(۵)</sup> حسوه<sup>(۶)</sup> دل  
آنرینلی نو همه دُنیا<sup>(۸)</sup>  
تسا که چار میخ پسته<sup>(۱۰)</sup> دنیا  
تا گل شَهز براهه<sup>(۱۳)</sup> ز زمین  
تسا که گل خسته به بلبل پَرین  
لدم خالق پکزی راگیل<sup>(۱۶)</sup>  
به دو گمچه<sup>(۲۰)</sup> گیل وئی<sup>(۲۱)</sup> پالّه آز<sup>(۲۲)</sup>  
دیسمن و آزادی و ایسمون<sup>(۷)</sup> دادی  
به ولایت<sup>(۹)</sup> سرور سامون دادی  
به زمین بسزد<sup>(۱۱)</sup> و گسپتون<sup>(۱۲)</sup> دادی  
آنستو<sup>(۱۴)</sup> و گرس ربارون<sup>(۱۵)</sup> دادی  
ای همه باغ و گسپتون دادی  
اَس<sup>(۱۷)</sup> پِن<sup>(۱۸)</sup> قسیت انسون<sup>(۱۹)</sup> دادی  
سرودست و آسو<sup>(۲۳)</sup> و دنلون<sup>(۲۴)</sup> دادی

۱- کتاب آسمانی

۲- شکر ترا می کنند

۵- دره نوی

۷- پیمان

۹- به ولایت

۱۱- سنگ

۱۳- تا گل سرخ در بیاید، بروید

۱۵- باران

۱۷- آنوقت

۱۹- انسان

۲- حرف نزنم

۴- با دست تهنی پاور تو هستند

۶- خانه

۸- دنیارا

۱۰- پماند

۱۲- کوهستان

۱۴- آفتاب

۱۶- با گل

۱۸- به او

۲۰- ملاقه

پس غم و غمّه دو چتون دادی	خلق کردی هُبه (۲۵) تا واگیل عشق
پس گُل و غنچه و ریخون دادی	بُردی اُون (۲۶) به مِنِ بساغ بهشت
تو هُبه بشون (۲۹) شیطان دادی	دنگ (۲۷) لؤل که به روزش (۲۸) بردی
پس (۳۱) دو تَسا حُوشه وادُون (۳۲) دادی	تَلَنَه (۳۰) به مِنِ بساغ بهشت
به هُو (۳۴) لولاد فراوان دادی	بَسَنگول (۳۳) که ز شیطان غورده
بُردی (۳۶) و زال (۳۷) رهلی (۳۸) خون دادی	مِنِ دادی (۳۵) پس و آقیطاس
هیلر (۴۱) و برفی (۴۲) و رحمون (۴۳) دادی	احمد سَخَمَل (۴۹) و میرداس (۴۰)
اهلی (۴۷) باز و سلیمون (۴۸) دادی	مُحَد (۴۴) و مهر (۴۵) علی و شهروز (۴۶)
بیردل اقروز (۵۲) و پریجون (۵۳) دادی	گل طلا (۴۹) مابری (۵۰) و شاملطون (۵۱)
که نرجاسون (۵۵) به تهرود دادی	بِاسق گَسُوَیل (۵۲) سو مِنِ شَهْرُون

۲۱- یک کاسه	۲۲- آب
۲۳- لب	۲۴- دندان
۲۵- او را	۲۶- بردی او را در
۲۷- بساگ	۲۸- به روزش آوردی
۲۹- تو او را به شیطان نشان دادی	۳۰- نماد
۳۱- به او	۳۲- خوشه یا دانه
۳۳- فریب	۳۴- به او لولاد فراوان
۳۵- مرا دادی به او	۳۶- تماماً اسامی مردان بختیاری
۳۷- تماماً اسامی مردان بختیاری	۳۸- تماماً اسامی مردان بختیاری
۳۹- تماماً اسامی مردان بختیاری	۴۰- تماماً اسامی مردان بختیاری
۴۱- تماماً اسامی مردان بختیاری	۴۲- تماماً اسامی مردان بختیاری
۴۳- تماماً اسامی مردان بختیاری	۴۴- تماماً اسامی مردان بختیاری
۴۵- تماماً اسامی مردان بختیاری	۴۶- تماماً اسامی مردان بختیاری
۴۷- تماماً اسامی مردان بختیاری	۴۸- تماماً اسامی مردان بختیاری
۴۹- اسم زن در بختیاری	۵۰- اسم زن در بختیاری
۵۱- اسم زن در بختیاری	۵۲- اسم زن در بختیاری
۵۳- اسم زن در بختیاری	۵۴- برادران من

همه مَون (۵۶) بنده و مخلوق نُتیم (۵۷)	تو به ایما (۵۸) همه مَون چون (۵۹) دادی
ای خلدائی که دلم پیش نُتیه (۶۰)	اَئی که بُم (۶۱) عِزّت را ایمون (۶۲) دادی
تا که حرفِ وُلَم سیت (۶۳) بزَم	حُت به موکَنگ (۶۴) و سر و زون (۶۵) دادی
حُت (۶۶) گُلی (۶۷) حرفِ حُتون (۶۸) بزُتین (۶۹)	ای حقی حُتِ به مَلمون دادی
نَز که (۷۰) ایما همه نَلِ ی (۷۱) بویم	اَزِیمون (۷۲) هِستی یکسون (۷۳) دادی
سی چه (۷۴) پَ به گُویِلِ شهریمون (۷۵)	مَلک و میراثِ نَراوان دادی
مو خجالتِ اِکُشَم (۷۶) اَز که بگَم (۷۷)	سَلَم اونسون (۷۸) تو پنهون دادی
به هور (۷۹) چی که بلس (۸۰) خواست ویمو (۸۱)	یَه دوتا بَزِد (۸۲) بیارون (۸۳) دادی
به هوسد دست لَواین (۸۴) زَرِنُت	به موگُردین (۸۵) وی کَهورن (۸۶) دادی
تا چیا مون (۸۷) بیس (۸۸) واندریم	خوچیاهی (۸۹) به دو تسامون دادی

۵۵- جایبان	۵۶- همه ما
۵۷- تو هستیم	۵۸- ما
۵۹- جان	۶۰- تو است
۶۱- به من	۶۲- ایمان
۶۳- برایت	۶۴- خودت به من حرف زد
۶۵- زبان	۶۶- خودت
۶۷- گفنی	۶۸- خودتان را
۶۹- بزید	۷۰- اگر ما
۷۱- یک پدریم	۷۲- اگر به ما
۷۳- یکسان	۷۴- پس چرا
۷۵- به برادران	۷۶- می کشم
۷۷- اگر که بگویم	۷۸- آنان
۷۹- به او هر چیز	۸۰- دلش
۸۱- به من	۸۲- سنگ
۸۳- بیابان	۸۴- لباس
۸۵- پوششی از جنس تمد	۸۶- فلما سنگ، فلاخن
۸۷- وسایلمان	۸۸- تویش

به سوئی (۹۱) خوج ری همیون (۹۲) دادی	به هوگا صنوق (۹۰) و بانگو ملی
به سوئی گوئی (۹۶) غزلخون دادی	به سوئی فالو (۹۳) لیش (۹۴) و نغین (۹۵)
به سو سرمای زمستون دادی	به هواژ (۹۷) گرم کن و آز سردکن و یخ
سی سلاطین (۱۰۰) هو درمون (۱۰۱) دادی	گرمو (۹۸) سرد زسکی گنید (۹۹)
به سو کاخ و باغ بستون دادی	به سو چاتولی و ساندالی (۱۰۲)
به سو برق و گاز لرزون دادی	به سو هیو (۱۰۳) وی چاله (۱۰۴) سرد
به سو پلوار و خسیابون دادی	زه دیپارت (۱۰۵) و بازفت به سو
به سو طیاره و پالون دادی	سی (۱۰۶) سواری نخس (۱۰۷) اولادین (۱۰۸)
به یکی قاطر و پالون (۱۱۱) دادی	به سن (۱۰۹) هر در هزار تازیم (۱۱۰)
به سو هم بایم (۱۱۳) سامون (۱۱۴) دادی	خشکبار سو بلیط (۱۱۳) بازفت
به سو صد حونه (۱۱۶) چسرافون دادی	به سو نور نه و دید (۱۱۵) چاله
به سو صد کاخ به شمرون (۱۱۹) دادی	لر (۱۱۷) بازفت نهادی سی (۱۱۸) سو

۸۹- خوب چیزهایی	۹۰- به او گاو صنوق
۹۱- به من یک	۹۲- همیان، انیان
۹۳- پیرزن	۹۴- بد
۹۵- دارای بینی بزرگ	۹۶- به او یک کبک
۹۷- آب گرم کن	۹۸- پسر من
۹۹- از بس که سرفه کرد	۱۰۰- سرطان
۱۰۱- درمان	۱۰۲- سایه بان
۱۰۳- به من یک همیزم	۱۰۴- اجاق خاموش
۱۰۵- در ایل راه بزرگ بیلاق و فسلان بختیاری	۱۰۶- برای
۱۰۷- خودش	۱۰۸- اولادش
۱۰۹- در بین	۱۱۰- از ما
۱۱۱- پالان	۱۱۲- بلوط منطقه بازفت
۱۱۳- بادم	۱۱۴- سامان
۱۱۵- دود که از همزه های درون گودال بر می خیزد	۱۱۶- خانه
۱۱۷- جنگل منطقه بازفت	۱۱۸- برای من

به مویه دونگ زاصفا هون <sup>(۱۲۰)</sup>	بسه موهم گبر تلاحون <sup>(۱۲۱)</sup> دادی
بسه حال هزارون شکر	که به ایما <sup>(۱۲۲)</sup> لو خندون دادی
ئی دلی <sup>(۱۲۳)</sup> پاک، پیراز مهر و صفا	چی <sup>(۱۲۴)</sup> صفائی که به مهمون دادی
ایگنم <sup>(۱۲۵)</sup> شکر که پیروزی	آخرش <sup>(۱۲۷)</sup> دست مسلمون دادی
بسمیل امت اسلامی تون <sup>(۱۲۸)</sup>	میل بتیان کن و طوفون <sup>(۱۲۹)</sup> دادی
تسا که ویرون <sup>(۱۳۰)</sup> یکنین کاخ ستم	خشم چی میل خروشون دادی
بسه ستم شاهی و طاغوت و ستم	ای خلدونند تو پایون <sup>(۱۳۱)</sup> دادی
شکر ایگنم <sup>(۱۳۲)</sup> که به طرابه خمون <sup>(۱۳۳)</sup>	غم دردمنه <sup>(۱۳۴)</sup> آسون دادی
عرض حال منه <sup>(۱۳۵)</sup> تاشن تو بده <sup>(۱۳۶)</sup>	دقتر شعر و قسملمون دادی

www.Bakhtiaries.com

۱۲۰- اصفهان را

۱۱۹- شمیران

۱۲۱- کوهی است در تنگ گزی، و پیروی دوستای کیکاروس در بخش شوراب تنگزی

۱۲۳- بک دلی

۱۲۲- بد ما

۱۲۵- می گنم

۱۲۴- مثل

۱۲۷- در نهایت

۱۲۶- پیروزی را

۱۲۹- طرفاز

۱۲۸- املامیمان

۱۳۱- پایان

۱۳۰- ویران بکنند

۱۳۳- خودمان

۱۳۲- می گویم

۱۳۵- مرا

۱۳۴- آسون دادی

۱۳۶- نا در پیشگاهت بیان کند



## عباس ارشاد (دارایی ناغانی)

شعر «ورنگفتی» و «ارس خاک» دو شعر از سروده‌های عباس ارشاد شاعر روان طبع بختیاری است که از کتاب شاعران معاصر بختیاری برگزیدم که به این مجموعه می‌فزائیم شعر ورنگفتی (یعنی اتفاقی و بی‌خبری) یک مثنوی است که در مسائل اجتماعی امروز عشایر بختیاری سروده شده و جنبه طنز آن هم بجای خود از یک صلابتی برخوردار است و شعر «ارس خاک» یعنی اشک خاک را تحت تأثیر غزل شیرجنگی اینجانب که در کتاب دوم تاریخ و فرهنگ بختیاری به چاپ رسید تضمین نموده است که بجای خود حرفهای تازه‌ای دارد. متأسفانه در آخرین روزهایی که این کتاب برای چاپ آماده میشد روح بلند پرواز ارشاد به آسمانها پرکشید و یاران و همسفران سفر خود را در سوگی نابهنگام نشانند که درود خدا بر او باد و نام و یادش همواره جاودانه باد.

نگارنده

ورنگفتی<sup>(۱)</sup>

دایلمون <sup>(۳)</sup> دی نیاندنمون به کول	یادم وختی که وابیدم رجول <sup>(۲)</sup>
از یه سیل لیش دلگیر ای بیدیم	وايه لقمه نون و دو <sup>(۴)</sup> سیرای بیدیم
هم سیمون بیدیت <sup>(۶)</sup> و هم بیدآبرو	یه چه نون و یه پاله <sup>(۵)</sup> پرز دو
پینه وحشی ای چیدیم بال جو	تیر تنو <sup>(۷)</sup> بازی ای کردیم بال رو
یادار وختا به خیر با بید او	ای کشیدیم جو ایر هدسی آسیو <sup>(۸)</sup>

۲- رجول: کودکی

۱- ورنگفتی: بی‌خبر

۴- دو (بروزن کر): دروغ

۳- دایلمون: مادرها بمان

۶- قیت: غذا

۵- پاله: کاسه مسی

۷- تیر تنو: سنگ روی آب برناب کردن

۸- آسیو: آسیاب آبی (بچه‌ها آسیابهایی برای بازی می‌ساختند)

عیدها از گیرمون ایوی برنج  
 بی خور از گنه‌های اتیوی  
 وختی ایوردن به صنلق پرتقال  
 راهیوستیم چونه‌هونه<sup>(۱)</sup> اخوش خوش<sup>(۲)</sup>  
 جومه<sup>(۳)</sup> و شولارمون<sup>(۴)</sup> متقال بید  
 یون نگهدم پرتقال کی بید به مال  
 وختی ایرهدیم همه سیتزه به در  
 ای گهدن<sup>(۵)</sup> یورسم جهشید جمه  
 حالا نحسی نیره از حونت به در  
 زب و زب نیشناختیم ایما ز یک  
 ماخوینوتیم<sup>(۶)</sup> مرام و دین چنه<sup>(۷)</sup>  
 چن دغه گهدن<sup>(۸)</sup> گیون دده سیمون<sup>(۹)</sup>  
 دل هموسو<sup>(۱۰)</sup> دردر<sup>(۱۱)</sup> ار شاد بید

گوشمون از درد و رنجا بید دنج  
 از غم و غصه دلامون بید پتی  
 ما اینفهمیدیم تو واید مال  
 والواس<sup>(۱۲)</sup> سهر<sup>(۱۳)</sup> و اسید و بنوش<sup>(۱۴)</sup>  
 سر همی متقال هم جنجال بید  
 اوسو<sup>(۱۵)</sup> نارنج ایگهدن<sup>(۱۶)</sup> پرتقال  
 نحسینه از مال ایگردیم دس به سر<sup>(۱۷)</sup>  
 هم یکی مند سی ایما از او همه  
 ار همه روزت و ابو سیتزه بئر  
 اسم پیر<sup>(۱۸)</sup> ایوی دلا ای زیدک<sup>(۱۹)</sup>  
 اعتقادات و مذهب و آیین چنه  
 قلبمون<sup>(۲۰)</sup> لاری به کفت<sup>(۲۱)</sup> بازگرون<sup>(۲۲)</sup>  
 فرگمون<sup>(۲۳)</sup> از درد و رنج آزاد بید

- ۱- خون: خانه  
 ۲- خوش: حیاط  
 ۳- لواس: لباس  
 ۴- لواس: سهر: سرخ: فرمز  
 ۵- بنوش: بنفش  
 ۶- جومه: بیواهن: جام  
 ۷- شولار: شلوار: دیت  
 ۸- او سر: آتو فتها  
 ۹- ایگهدن: می گفتند  
 ۱۰- و ابو: بشرد  
 ۱۱- دک: تریزدن از ترس  
 ۱۲- سیمون: برایمان  
 ۱۳- کفت: بالای کوه (گردنه)  
 ۱۴- بازگرون: باجگیران (روستایی است در جنوب ناغان)  
 ۱۵- هموسو: آن زمان  
 ۱۶- دردر: به دروغ  
 ۱۷- فرگمون: فکرمان

مرگ بر یانکی چه دوستیم چه  
حضرت عباسی ای کردیم مامله<sup>(۱)</sup>  
بوم<sup>(۳)</sup> ایگدیمل<sup>(۴)</sup> ایکنندازمویل<sup>(۵)</sup>  
تو بمیری ار قسم ای خرد مرد  
هفت گم<sup>(۷)</sup> اری به شاپرنانز<sup>(۸)</sup> ایرهد  
حالا پای او اعتقاتا ره زویر<sup>(۱۲)</sup>  
صد هزار تا تو بمیری ای زن  
کی ابواستادیم<sup>(۱۳)</sup> منه صف کویون  
جنگ صرب و بوسنی و هرزگوین  
اسم های مینه تاریخ بنر<sup>(۱۵)</sup>  
آشینی<sup>(۱۸)</sup> راس<sup>(۱۹)</sup> آبیله<sup>(۲۰)</sup> بمباتم  
نسل انسونه<sup>(۲۳)</sup> ای ور داره زخاک  
زیر اسم حق و قانون بشر

بیتل و پانکی چه دو نستیم چه  
دز<sup>(۲)</sup> نیید اوسو شریک قافله  
مینه هر کاری همو مل یید دخیل<sup>(۶)</sup>  
راست ایگد ار که دزی هم ایکرد  
پاپتی<sup>(۹)</sup> سی نرد<sup>(۱۰)</sup> اچهرانز<sup>(۱۱)</sup> ایرهد  
قید و بندا از همه وایید دیر  
صد هزارون دغه قولن ایشکنن  
کی ایندایم سی به تیکه تون چون  
کی دلانه تش<sup>(۱۴)</sup> آیزید ایگود خین  
همه آلشت<sup>(۱۶)</sup> آیلن به شو بتر<sup>(۱۷)</sup>  
واقرومنتش<sup>(۲۱)</sup> ایده دنیانه<sup>(۲۲)</sup> جم  
جاخسون<sup>(۲۴)</sup> اینه نلارن هیچ پاک  
ایتراشن<sup>(۲۵)</sup> سی بشر هر روز شر

- ۱- مامله: مامله  
۲- دزد دزد  
۳- بوم: پدرم  
۴- مل: مو  
۵- مویل: سیل (یک مواز سیل برای تعهدات وثیقه می‌شد)  
۶- دخیل: مداخله (مؤثر بودن)  
۷- هنت گم: هنت قدم  
۸- شاپرنانز: امامزاده ایست  
۹- پاپتی: پای برهنه  
۱۰- نرد: نذر  
۱۱- چهرانز: دوستایی که امامزاده بیمین نام در آنجاست  
۱۲- ویر: بر وزن سیر: خاطر- باد  
۱۳- ابواستادیم  
۱۴- تش: آتش  
۱۵- تاریخ بنر: عوض  
۱۶- آلشت: عوض  
۱۷- به شو بتر: یک شبه- فروری  
۱۸- شنیدم  
۱۹- درست شده  
۲۰- شده  
۲۱- با حدای مهبیش  
۲۲- دنیا را تکان میدهد  
۲۳- نسل آدم را  
۲۴- خودشان امن است  
۲۵- میتراشند

نه (۳) منه ری زن بچه ایبون (۴) خجل	نه یه (۱) خورده رحم اونو (۲) دارن بدل
مرد وزنه بجنه (۷) تا پیر زنه	کاش به امریکا یه (۵) شوکهمیر زنه (۶)
سر همه مون گرم وایلد بی امون (۹)	تا که راس کرد او سیمون (۸) صف کوپون
دیر منه صف ایواسیم (۱۳) سی به شیشه شیر	نصمه (۱۰) شوایریم (۱۱) که نه وایوهه (۱۲)
رونقه بازار میرزانه (۱۶) بتر (۱۷)	وختی (۱۴) اعلام ایوهه (۱۵) قندوشکر
بس (۲۰) ای بندلف (۲۱) وشتن می پیر	سوپر خمباز (۱۸) وایلد ملت (۱۹) پیر
خستمون (۲۵) کردی بیسامفتی (۲۶) سیچه	وایلد (۲۲) ای کارونگفتی (۲۳) سیچه (۲۴)
ایخون (۲۸) ایرونه کنن از نشخه کور (۲۹)	دشمنون وانشخه های (۲۷) جور جور
اسم ایرون مین تیامون (۳۱) کند یه	تا یکی از بختیاری زندیه (۳۰)

www.Bakhtiarries.com

www.Bakhtiarries.com

www.Bakhtiarries.com

۱- نه کمی	۲- آنها دارند
۳- در روی	۴- میشوند
۵- بکا شب	۶- بیماری کوه (پرناب کوه)
۷- بچه را	۸- برایمان
۹- ناگهانی	۱۰- نصف
۱۱- میرزیم	۱۲- دیر نشود
۱۳- در صفت می ایستیم برای	۱۴- وقتی
۱۵- میشود	۱۶- میرزا بقال سرکوچه است
۱۷- نگاه کن	۱۸- نامی است
۱۹- مثل	۲۰- باو می بندند
۲۱- قتل و ریمان برای	۲۲- شد
۲۳- الکی	۲۴- چرا
۲۵- خسته مان کردید	۲۶- شما
۲۷- نقشه های	۲۸- میخواهند ایران را
۲۹- از نقشه حذف کنند	۳۰- زنده است
۳۱- در چشمانشان کنده است	

## (ارس خاک)

غزل زیبای شیرجنگی استاد خسروی مرابریان داشت  
که به تخمیس آن پیر دازم حالا جفدر از عهده برآمده  
باشم دآوری آن با «خوانندگان» ما ذوق است.

## عباس ارشاد

ملث کاوه<sup>(۱)</sup> دی کوی<sup>(۲)</sup> از بلک ایمانیورسته<sup>(۳)</sup> از میون آیسل گردی چی قدیمانیورسته  
اورهم<sup>(۴)</sup> قهره که انگشت<sup>(۵)</sup> از دل مانیورسته آسمون تنگه قرمشتی زاورا<sup>(۶)</sup> نیورسته  
هشگ اویدن غله هاگرتی<sup>(۷)</sup> زمالانیورسته  
دایل<sup>(۸)</sup> رود مرده از سوگ جونون<sup>(۹)</sup> ناله دارن جای شیرودو<sup>(۱۰)</sup> سه خین<sup>(۱۱)</sup> جیر من پاله<sup>(۱۲)</sup> دارن  
داغ سنگینی بدل هامون همه چی<sup>(۱۳)</sup> لاله دارن لاله زارون تشی<sup>(۱۴)</sup> من دل کر<sup>(۱۵)</sup> و صدساله دارن  
ارکه اوراوسن<sup>(۱۶)</sup> دی سیچه<sup>(۱۷)</sup> غوغا نیورسته  
نیدتخاری<sup>(۱۸)</sup> دی زچار<sup>(۱۹)</sup> بایل نشون از تکوارون پر ترک وایید دشت سینه سی چیر<sup>(۲۰)</sup> شت بارون  
خین ایجوش جای او حالا میون چشمه سارون گاگری<sup>(۲۱)</sup> خونن رو گل ورمه ای بیشه زارون

- |                      |                       |
|----------------------|-----------------------|
| ۱- مثل               | ۲- فرزندی             |
| ۳- برنمی خیزد        | ۴- ایر                |
| ۵- آتشی              | ۶- ایرها              |
| ۷- گردی              | ۸- مادوان             |
| ۹- جوانان            | ۱۰- دوغ               |
| ۱۱- خون جگر          | ۱۲- در کاسه دارند     |
| ۱۳- خاکستر           | ۱۴- لاله آتشی         |
| ۱۵- عقده             | ۱۶- ایرها آبستن هستند |
| ۱۷- برای چه          | ۱۸- بخاری تپست        |
| ۱۹- چهاربایان        | ۲۰- رگیار فریاد       |
| ۲۱- نوعی آهنگ غمگانه |                       |

قی خسونا یگن<sup>(۱)</sup> که دی نر شیر ی از جان یور یست

واکنیم سر ز بر یومون<sup>(۲)</sup> جور تیل<sup>(۳)</sup> بیقراری نید<sup>(۴)</sup> راهه تیله شیر ی<sup>(۵)</sup> چی او سوازیبشه زاری

از گاستون نیرمه<sup>(۶)</sup> ورگوش آوای هزار ی چی قدیم از خمون<sup>(۷)</sup> سر کرده ایرون مئاری

تانویسن یه ولا<sup>(۸)</sup> دی من کتاوا<sup>(۹)</sup> نیور یست

وزنه و دل هر دو تانه زیلو دور یای دور پهلون<sup>(۱۰)</sup> وایکارس<sup>(۱۱)</sup> زنده و ابید خاطر خوار زم وایرون

کسور و ابیلک اجاقی آعلیدادم<sup>(۱۲)</sup> ردورون لولمی<sup>(۱۳)</sup> بیدس علیمردون<sup>(۱۴)</sup> همون شیر میدون

دشمنون هر جا قطارن سیچه حالانیور یست

گردنم<sup>(۱۵)</sup> بعضی ز کرگل کاری می بویل نکردن نساخلف و ابیلدن<sup>(۱۶)</sup> و او سر خط فرمون دردن

هل<sup>(۱۷)</sup> و جاسون عنده تنگ آلیله<sup>(۱۸)</sup> کردنم مردن شیر جنگم آول<sup>(۱۹)</sup> نبیس خوردی<sup>(۲۰)</sup> زس توردن

گرت<sup>(۲۱)</sup> و لیله او سوارونس زکها<sup>(۲۲)</sup> نیور یست

کرگل ای دوره دی مرد سوار و وزنه نیدن<sup>(۲۳)</sup> دار کردن آریزانه<sup>(۲۴)</sup> خیل یسون آردانه بهندن

نونم ای او چاله<sup>(۲۵)</sup> ریزون فرگایل و مال هندن ای در یغم خاک مرگنری پیایل سیچه ر هندن

۱- نزد خودشان میگویند

۲- برهایمان

۳- بچه حیوان با برنده

۴- در نمیآیند

۵- بچه شیر ی مانند آنروزها

۶- نمیرسد در گوش

۷- از خودمان

۸- بکیار دیگر

۹- در کنابها

۱۰- دو پهلان روستائی کنار رود کاورون

۱۱- با ابتکارش زنده شد

۱۲- آعلیداد فهران جنگهای بختیاری سالهای ۱۲۶۰ قمری

۱۳- ای کاش

۱۴- فهران بختیاری

۱۵- به گردنم سوگند

۱۶- شدند

۱۷- خاکسار

۱۸- تنگ آلود

۱۹- فهران جنگیا

۲۰- خبر دیگر از او نیاوردند

۲۱- گرد و کولاک

۲۲- دامنه کوه

۲۳- مرد سوار لب وزنه نیستند

۲۴- غریبالها را آویزان کردند و آردها را بیخندند

۲۵- آدم بیغرضه

روزمون وایید<sup>(۱۱)</sup> شواتوز کفتا<sup>(۱۲)</sup> نیوریسته

یساداووختا<sup>(۱۳)</sup> یسخیرزیدن چونانه<sup>(۱۴)</sup> به صحرا  
ای تشستن زیومایس<sup>(۱۵)</sup> ششتادرنفت<sup>(۱۶)</sup> دارا  
چی یلنگی زله<sup>(۱۷)</sup> هرکس داشت حکم نیویدسریا<sup>(۱۸)</sup>  
تا عروسیمونه دشمن چی عزا کردک به هرجا

دی به تسکین دلامون بنگ کرنا نیوریسته

کرگل<sup>(۱۹)</sup> مال دشمنون کورا گویمون چی یلنگن<sup>(۲۰)</sup>  
دشمنون از هییت هونون<sup>(۲۱)</sup> زدست عمر تنگن  
استوار عزمون ای دردسون چینم<sup>(۲۲)</sup> چی سنگن  
از برانتوا یلمون هرجا نیشتی<sup>(۲۳)</sup> شیرجنگن

سیچه غمگینی که مردی از نسا رانیوریسته

تا چراغ زنگی من بختیاری ای یلیو<sup>(۲۴)</sup>  
خسروین<sup>(۲۵)</sup> سرنین پوشین به پاشولار<sup>(۲۶)</sup> وگیو  
دشمن از رشک و حسادت ای زنه که جور<sup>(۲۷)</sup> لیو  
کرگل مالن به خو<sup>(۲۸)</sup> داسون<sup>(۲۹)</sup> زرد دل گریوه

دور و انسا کری<sup>(۳۰)</sup> سی حرمت دان نیوریسته

سرفراز ایوم<sup>(۳۱)</sup> هرجا گریل خوابید<sup>(۳۲)</sup> واهن  
سر بلندن او چونو که سر به آتارا ایاهن<sup>(۳۳)</sup>  
واقلمها سون حالا هم حرمت ایل ایپاهن  
کفتی منگشت<sup>(۳۴)</sup> وکلارن که سی مردون گواهن

سیچه کوس جنگل زای که هزار همزا<sup>(۳۵)</sup> نیوریت

- |                      |                                   |
|----------------------|-----------------------------------|
| ۱- شاد شب            | ۲- آفتاب از شانده کوه بر نمی خیزد |
| ۳- آنروزها           | ۴- خیمه‌ها را                     |
| ۵- مثل               | ۶- مثل                            |
| ۷- زهر               | ۸- نمی لرزید                      |
| ۹- پسوان آبادی       | ۱۰- گونی مانند بنگ اند            |
| ۱۱- آنان             | ۱۲- در دشان بجانم                 |
| ۱۳- نگاه کنی         | ۱۴- میدرخشد                       |
| ۱۵- کلاه حروری نمیدی | ۱۶- شلوار گشاد دبیت               |
| ۱۷- مثل دیوانه       | ۱۸- خواب                          |
| ۱۹- مادرشان          | ۲۰- فرزندی برای حرمت مادر         |
| ۲۱- مینوم            | ۲۲- در می‌آیند                    |
| ۲۳- در می‌آیند       | ۲۴- کوه منگشت وکلار در بختیاری    |
| ۲۵- همزاد            |                                   |

جنگ و اجهل و سیاهی! گویم سالار جنگن علم و دانشون زیاده سی تیا<sup>(۱)</sup> دشمن خدنگن  
خیلیاسون دکتر و آرشیتک از شهر فرنگن کی تره<sup>(۲)</sup> شوخین زنه تا گویم سردار جنگن  
کی گده<sup>(۳)</sup> به شیر جنگی دی زایما<sup>(۴)</sup> نیورسته

www.Bakhtiaries.com

## افراسیاب حیدری نژاد بختیاری

تاکنون کار اصلی این شاعر در زمینه غزل به گویش بختیاری است که بخوبی از عهدهٔ ارائه آن برآمده است چند غزل از این شاعر خوب از مجموعه کتاب شاعران بختیاری برگزیدیم که به این مجموعه بیفزائیم.

«قائد بختیاری»

### «فیض حضور»

ست افسون گل خنده لوات<sup>(۵)</sup> دل مو روشن از پنجره سوز<sup>(۶)</sup> تیات دل مو<sup>(۷)</sup>  
سر افسوته<sup>(۸)</sup> سرینجهٔ عظم نگشید<sup>(۹)</sup> رخ سپیچون<sup>(۱۰)</sup> که ز دیلار تومات دل مو  
عطش هم نفسی و تو چه<sup>(۱۱)</sup> شوری دلوا جون به تن نیگره<sup>(۱۲)</sup> جا تا گدی<sup>(۱۳)</sup> جات دل مو  
به هوایی که گشی عقده<sup>(۱۴)</sup> دلم و انفسی تی به ره منله<sup>(۱۵)</sup> به عمری به هوات دل مو

۲- میثواند شیخون یزند

۱- برای دشمن

۴- از ما

۳- گفته

۶- سبز چشمه‌هایت

۵- لیه‌ایت

۸- راز افسون تو را

۷- من

۱۰- رخ بیجان

۹- نگشود حل نکرد

۱۲- جا نمی‌گیرد

۱۱- بانو

۱۴- عقدهٔ دلم بازکن

۱۳- تا گشتی دلم من جدی تست



خاطر سوز بهارون اکسنی دشت دل  
 هر کجا (۱۸) صحبتی (۱۹) از فیض حضور (۲۰) تو ایو  
 او چیه بار غم عشق تو بی کرده (۲۳) بره  
 دل تو یا (۲۵) مسووتیم (۲۶) ره و تاریکی شو

بونی یار (۱۶) دمی اریه (۱۷) ولات دل سو  
 مین دل انگار زین (۲۱) تش که ناهات (۲۲) دل سو  
 جذبه عشق که وامتاده (۲۴) به پات دل سو  
 مشعل حسنت و رکن (۲۷) می نجات (۲۸) دل سو

### «شوگار فراق» (۲۹)

چمی شمع به شوگار نرق تو دوستیم (۳۰)  
 مندی (۳۳) تو یس درد (۳۴) نه نریانکردیم  
 پس چور (۳۶) تو سر لوت (۳۷) نهادیم به بیارون  
 نادل به سر زلف تو و اسیفه (۳۰) انگار (۴۱)

پالسته (۳۱) دل از دیسه زکی گروستیم (۳۲)  
 چمی غنچه ز دانگی ایوم پگستیم (۳۵)  
 نشناس کسونیم (۳۸) زکی که نکستیم (۳۹)  
 چمی بید ز درن آدن (۴۲) ایوم ادکستیم (۴۳)

- |                                      |                            |
|--------------------------------------|----------------------------|
| ۱۶- دمی اگر بار بیندازی و فرار بگیری | ۱۵- چشم به راه مانده       |
| ۱۸- هر کجا                           | ۱۷- اگر به ولایت دل من     |
| ۲۰- تو می شود                        | ۱۹- صحبتی                  |
| ۲۲- جلوی تست، بیش روی تست            | ۲۱- می زنند                |
| ۲۴- ایستاده                          | ۲۲- کمر شکن و طافت فرساست. |
| ۲۶- راه باریک و بریج و خم            | ۲۵- تازه راه افتاده        |
| ۲۸- برای نجات                        | ۲۷- روشن کن، برفروز        |
| ۳۰- آب شدیم                          | ۲۹- شبهای فراق             |
| ۳۲- گریه کردیم                       | ۳۱- تراوش کرده             |
| ۳۴- درد را                           | ۳۳- چشم انتظار             |
| ۳۶- در جستجوی تو                     | ۳۵- ترکیبیم                |
| ۳۸- برای آشنایان ناشناس شدیم         | ۳۷- راه سپردیم             |
| ۴۰- شده                              | ۳۹- لاغر شدیم              |
| ۴۲- باختن و از دست دادن              | ۴۱- گرفتار                 |
|                                      | ۴۳- می لرزیدیم             |

در کعبه و ستخونه و در دیرو کلیما	هر جا که نشونی ز تو دادن نکرکتیم <sup>(۱)</sup>
می گوهر وصل شو خلدونه شو و روز	وردیده دریا از گریوه <sup>(۲)</sup> از نپستیم <sup>(۳)</sup>
میلا <sup>(۴)</sup> ابو هه زرده <sup>(۵)</sup> زمیلا <sup>(۶)</sup> و مرشکم	افسوس که و در قلب چی بردت <sup>(۷)</sup> نکتکشیم <sup>(۸)</sup>
وردادمه <sup>(۹)</sup> دنیانه و دل بسته ورتو	هستیم همه اشک آید و وریاتو نکشیم <sup>(۱۰)</sup>
ره تیره و تارینما افتوه <sup>(۱۱)</sup> رینه	از بس ز تحیر لو گشتیم <sup>(۱۲)</sup> ننسیسیم <sup>(۱۳)</sup>

www.Bakhtiaries.com

### «مستی عشق»

به دام عشق تو ای مه دلم گرفتاره	شکوه شوق تو دست از سرم نیور <sup>(۱۴)</sup> داره
پل ننگ اومه تاین نهایت اینم	میرکه <sup>(۱۵)</sup> فاسب خیالت ز جامه <sup>(۱۶)</sup> وور <sup>(۱۷)</sup> داره
ز حسین <sup>(۱۸)</sup> دل سو گلیم <sup>(۱۹)</sup> چی لاله زارونه	بسی زیرگ <sup>(۲۰)</sup> تو بس تیر غمزه ایباره
غم تونه <sup>(۲۱)</sup> به تلاوت نشسته هرس <sup>(۲۲)</sup> تیام <sup>(۲۳)</sup>	چینا <sup>(۲۴)</sup> گهری تنه <sup>(۲۵)</sup> دی <sup>(۲۶)</sup> راز دل نیواداره <sup>(۲۷)</sup>

۱- رهسپاریم	۲- از اشک
۳- می تبدیلیم	۴- سوراخ می شود
۵- زرد کوه	۶- سیلاب
۷- مانند سنگی	۸- فرو نرفتم
۹- رها کرده ام	۱۰- جکیدیم
۱۱- آفتاب حسین را	۱۲- لب را گزیدیم
۱۳- بیحال شدیم	۱۴- بر نمی دارد
۱۵- مگر که	۱۶- از جایم
۱۷- بردارد	۱۸- زخون دل
۱۹- دامنم	۲۰- ابرو
۲۱- غم ترا	۲۲- اشک
۲۳- چنمه اییم	۲۴- برای اینکه، بخاطر اینکه
۲۵- روی تو را	۲۶- دیگر
۲۷- تکه نمی دارد	

خمار کوچی نیست تو کهیم<sup>(۱۱)</sup> کز نه  
 گذارستی عشق تو وست<sup>(۱۳)</sup> و ز رگ جون  
 حضور حجب خیالت کشم به هوگونی<sup>(۴)</sup>  
 بیومکن چنین<sup>(۲)</sup> و اموکه کار دلنزاره  
 که ز آسمون خیالم ستاره ایباره  
 که سر به دار سپردن ز عشق تمنا ره<sup>(۵)</sup>

### «تی کهو»<sup>(۶)</sup>

غم عشق کرده بیرم دبه<sup>(۷)</sup> وستنه<sup>(۸)</sup> زروونی  
 برسونه<sup>(۱۱)</sup> ارزگوی تو صیابمویه<sup>(۱۲)</sup> یینم  
 ز فسون تی کهوته<sup>(۱۴)</sup> که دلم به دام ونسلی<sup>(۱۵)</sup>  
 چکسم ای رتالم موجی بلبلون بمیلد  
 پی دیسنت ایفتم<sup>(۱۷)</sup> چو صیابهر دیاری  
 دل و دین و هر چه بیده<sup>(۲۰)</sup> همته<sup>(۲۱)</sup> به ره تو دادم  
 نزنم به تیر غمزه که مو عاشق سریتم<sup>(۲۳)</sup>  
 دل که به به اشاره تیل<sup>(۲۶)</sup> تو درنا هادم<sup>(۲۷)</sup>  
 تو بیوبه سر<sup>(۹)</sup> دیارم به<sup>(۱۰)</sup> و اموسرگرونی  
 سر و جون و هر چه دارم ادمس<sup>(۱۳)</sup> به مؤذگونی  
 چه کنم چه چاره سازم ز لای آسمونی  
 چو بیاب حنست ای ول گل حنده ای<sup>(۱۶)</sup> نشونی  
 کنه گوشه<sup>(۱۸)</sup> ایر کر همه بنگان<sup>(۱۹)</sup> ترونی  
 ز تویی و فاندینم به مکشت<sup>(۲۲)</sup> ری زرونی  
 چه اخون<sup>(۲۴)</sup> ز جون زارم خم بر گل کمونی<sup>(۲۵)</sup>  
 چکسم تمنا ره عشق پی برد نقد جونی

۱- دیوانه نام کرده: مرعوب شده که به کوه بزیم

۳- افتاد

۵- گوارا خوش طعم

۷- دیگر

۹- به سراغم

۱۱- اگر برساند

۱۳- به او میدهم

۱۵- انداختی

۱۷- می افتم

۱۹- اشاره به آیه قرآن مجید

۲۱- همه را

۲۳- عاشق دیوانه تو هستیم

۲۵- ابروان گمانی

۲- اینگونه با من

۴- ورطه و دیار

۶- چشم کیود

۸- افتاده ام

۱۰- با من بس است

۱۲- پیغام

۱۴- از اثر افسون چشم کیود رنگ (آسمانی رنگ گشت)

۱۶- می نشانی، میکاری

۱۸- اگر گوشم را کر کند

۲۰- بوده

۲۲- اشاره سرزبانی

۲۴- چه میخواهند

۲۶- چشمان

ادی تار (۲۸) پل عزیزم دل زارم کنی حین (۲۹) گشسی تا (۳۰) به غمزه هر دم لوتازار غونی (۳۱)  
چی مووستیه (۳۲) بدامس تری (۳۳) دبه گروسی دل دیوه (۳۴) تاقیومت به غمس (۳۵) شو آلوونی (۳۶)

www.Bakhtiaries.com

## علی‌داد رحیمی بختیاری

شعر «از چرخ گردون» و تضمین غزل از داراب افسر عنوان شعرهائی هستند که از مجموعه شعر شاعران بختیاری برگزیدیم و بگوئیم که در هر دو اثر تأثیرپذیری از داراب افسر داشته ولی در حد معقول و انجمن پسندی از عهده برآمده است، ما کتاب پنجم بختیاری در جلوه‌گاه فرهنگ را آئینه تمام نمای شاعران امروز بختیاری قرار دادیم و قطعاً منتظر داوری خوانندگان خود نیز می‌باشیم امید که مورد قبول طبع مشکل‌پسند ادب‌دوستان قرار گیرد.

«قائد بختیاری»

## از چرخ گردون

چینو (۳۷) که نی چرخ گردون وامور قناریکته روز روشن رو (۳۸) تسیاموچی شو تارایکته  
رسم شادینه زویم (۳۹) برده اساتره (۴۰) من (۴۱) دلم ایگویی (۴۲) غم دنیانه انبارایکته

۲۸- دلم را تاب میدهم

۲۷- از دست دادم

۳۰- بمحض اینک بگشایی

۲۹- خون

۳۲- مانند من افتاده‌ای

۳۱- لب ناز (لب چون گل ناز فرمیزنگ)

۳۴- دل دیوانه

۳۳- دیگر نمی‌توانی فرار کنی

۳۶- گرقناری

۳۵- به غمش

۳۸- چشم‌های من

۳۷- چنین کور

۴۰- میتواند

۳۹- از بادم

۴۲- گوئی

۴۱- در داخل

مردمون مال باو مالسون <sup>(۱)</sup> بهتر زیار	واموسی <sup>(۲)</sup> چه می بتراماله از پارایکت
محنت دنیا <sup>(۳)</sup> وام <sup>(۴)</sup> افسر از کرده از ازل	هرچی از آسایش ایپرسم <sup>(۵)</sup> زمس انکارایکت
درنم <sup>(۶)</sup> ارنسی <sup>(۷)</sup> خط ونسی اقبالهونی روزگار	آخرس کار مونه نی چرخ دستوارایکت
از کسه هبچی نیگهم <sup>(۸)</sup> از خوف و روز واپسین	دنگر <sup>(۹)</sup> وادنگس مونه <sup>(۱۰)</sup> می شکوه وادارایکت
رشنن <sup>(۱۱)</sup> دلپسگی هامونه <sup>(۱۲)</sup> وتده <sup>(۱۳)</sup> گردنم	واکثر <sup>(۱۴)</sup> واگش عجب ایماهه اوسار <sup>(۱۵)</sup> ایکت
وریکسی <sup>(۱۶)</sup> ای بخته ملک و حونه و مال و حتم	عده نی نه بتلای ققرواد ببارایکت
مردمی نه ایته <sup>(۱۷)</sup> علم و جادمن تهر و نگب <sup>(۱۸)</sup>	ماقی نم سرگردون <sup>(۱۹)</sup> من برد <sup>(۲۰)</sup> وکهارایکت
پایس <sup>(۲۱)</sup> ناشوم ایلدونه <sup>(۲۲)</sup> سی دو تانون پی <sup>(۲۳)</sup>	ایسکوخوم هون <sup>(۲۴)</sup> سوار بسنز و جگوارایکت
هالوزال صد سال ایمنه <sup>(۲۵)</sup> ملوت مین <sup>(۲۶)</sup> مال	تانه <sup>(۲۷)</sup> مرداس جوونه کور و یماورایکت
هونه <sup>(۲۸)</sup> وارین رفاه و نعمت سرشاراده <sup>(۲۹)</sup>	هون مونی <sup>(۳۰)</sup> نم پریشون و گرفتارایکت
زنگل <sup>(۳۱)</sup> خویته اوته <sup>(۳۲)</sup> زبردست میرایش <sup>(۳۳)</sup>	تیل <sup>(۳۴)</sup> آه مونه چاریر کفتارایکت

۱- مالشان	۲- با من چرا
۳- دنیا را	۴- با من
۵- از او	۶- میدانم
۷- این	۸- نمی گویم
۹- ادا و اطوار	۱۰- مرا
۱۱- نغ - طناب	۱۲- دلپسگی هایمان را
۱۳- انداخته	۱۴- باز کردن ر بستن
۱۵- افسار	۱۶- به یکی
۱۷- میدهد	۱۸- بزرگ
۱۹- سرگردان	۲۰- سنگ
۲۱- پایرهنه	۲۲- میدانند
۲۳- پایرهنه	۲۴- هم او را
۲۵- میمانند	۲۶- داخل خانه با خیمه
۲۷- عمر	۲۸- خانداری را
۲۹- میدهد	۳۰- خانمانی
۳۱- زنبق	۳۲- می اندازد

زینہ (۳۸) زورایپوزسون (۳۹) وسیرہ خولراپکنہ	گہ گذاری (۳۵) میرگل (۳۶) مالہا خوبہ (۳۷) بخت سون
وقتی من جمعیتی گویلبہ دیلار ایکنہ	من مرثت لرمحبت خونہ دارہ شادابو
بختیاری چونہ بپامتو عس ایثارایکنہ	ارتد رنن شہریل معنای مہر وگوگری (۴۰)
چی رحیمی عمرہ صب تاپسین (۴۲) کارایکنہ	بہ بیاهی (۴۱) ایسیرہ بی رنج گنج رہہ پیا
ارینخو عزت اہہ وارتنخو خوار ایکنہ	واکنیم شکرمن ہمہ کارامتہ مست (۴۳) خوبہ

۷۵/۹/۹

www.Bakhtiaries.com

www.Bakhtiaries.com

۳۴- بیچہ آہو	۴۳- مردیلہ
۳۶- مردہا	۳۵- گاہ گاہ
۳۸- زن	۳۷- میخوابد
۴۰- برادری	۳۹- از آنها
۴۲- عصر	۴۱- بک مردی
	۴۳- مرثت خودش است

## تضمین غزلی از داراب افسر

باز دل یاد دیا رو گل خوشترنگ اکنه<sup>(۱۱)</sup> یاد دلدار و صفای او<sup>(۱۲)</sup> کهرنگ<sup>(۱۳)</sup> اکنه  
 یه دم<sup>(۱۴)</sup> اروم<sup>(۱۵)</sup> گره ذل صد دفعه<sup>(۱۶)</sup> وادنگ<sup>(۱۷)</sup> اکنه  
 و اخیال تو چه سازم که بموجنگ اکنه

هی نشارم انه رمی دلمه تنگ اکنه

ایبو<sup>(۱۸)</sup> آیا دل سنگ تو بمونرم آبو<sup>(۱۹)</sup> یا تو<sup>(۲۰)</sup> نه چی<sup>(۲۱)</sup> همه مردم ز خدا شرم آبو  
 تابکی دل تره<sup>(۲۲)</sup> و اعشقی تو سرگرم آبو  
 نی قدر اشک بریزم که دلت نرم آبو

تا بنهمی که ارم<sup>(۲۳)</sup> رخنه<sup>(۲۴)</sup> نگاکنه

گله<sup>(۲۵)</sup> بیدم که مو حرف خوبه<sup>(۲۶)</sup> به جابت<sup>(۲۷)</sup> اگم  
 سی<sup>(۲۸)</sup> چه راهمزه گروسو<sup>(۲۹)</sup> زورم<sup>(۳۰)</sup> تابت اگم  
 یا انم<sup>(۳۱)</sup> گوشه دلم درد تونه<sup>(۳۲)</sup> یابت اگم  
 دل چوسی آینه خمه دادمت ام یابت اگم

بیوفائی فقطئی اویته نه زنگ اکنه

ارو نیم<sup>(۳۳)</sup> زدرگت<sup>(۳۴)</sup> که ز تو سیر آبوم<sup>(۳۵)</sup> تو نیتدار که از جور تو دلگیر آبوم

- |                |               |
|----------------|---------------|
| ۱- میکند       | ۲- آب         |
| ۳- چشمه کوهرنگ | ۴- آرام بگیرد |
| ۵- بکدم        | ۶- دفعه       |
| ۷- بازگشت      | ۸- آبا میشود  |
| ۹- بشود        | ۱۰- با تو را  |
| ۱۱- مانند      | ۱۲- میتواند   |
| ۱۳- آب هم      | ۱۴- داخل      |
| ۱۵- گفته بودم  | ۱۶- خودم را   |
| ۱۷- بتو میگویم | ۱۸- میگذارم   |
| ۱۹- تو را      | ۲۰- برای چه   |
| ۲۱- میگریزی    | ۲۲- از کنارم  |
| ۲۳- برانی مرا  | ۲۴- درگاهت    |

نسی نشینم<sup>(۲۶)</sup> برره عشق تو تا پیر آبوم چکتم نیله<sup>(۲۷)</sup> دلم از نودیه<sup>(۲۸)</sup> دیر آبوم

عزومه سست اکنه پای مونه لتگ اکنه

زید<sup>(۲۹)</sup> ز تیم ره دوندونست زدلم خین اتگه<sup>(۳۰)</sup> و آتمسخریم اخلدست که یو<sup>(۳۱)</sup> عقلش تنگه<sup>(۳۲)</sup>

بزنیم<sup>(۳۳)</sup> که سزای مرلیوه<sup>(۳۴)</sup> کچکه<sup>(۳۵)</sup> بنیرین<sup>(۳۶)</sup> چندی<sup>(۳۷)</sup> یو حین کرده منه تلب موکه

چکه حین دلم پاک<sup>(۳۸)</sup> جوومه رنگ اکنه

روزم ابیده ایرتیره ترازشو گارم<sup>(۳۹)</sup> چه بگم<sup>(۴۰)</sup> بس که خورداره خوس<sup>(۴۱)</sup> از امرارم

ارن سپریده زاحوال دل بیمارم ز عشقه که بمو حرف نزیده یارم

موانهمم که دلس هی<sup>(۴۲)</sup> دلمه بنگ اکنه

زی<sup>(۴۳)</sup> زمونه گپ<sup>(۴۴)</sup> و کو<sup>(۴۵)</sup> چیرویا<sup>(۴۶)</sup> دلنگه هر کی امروزه ابینی زه<sup>(۴۷)</sup> جادلنگه

ار رحیمی ز غم مهر و وفا دلنگه افسراز وضع خوس<sup>(۴۸)</sup> و خلاق خدادلنگه

که چنو<sup>(۴۹)</sup> باخوس و با بخت خوس<sup>(۵۰)</sup> جنگا اکنه

۷۵/۹/۲۵

۲۵- بشوم	۲۶- می نشینم
۲۷- نمی گذارد	۲۸- دیگر
۲۹- رد از کنارم گذشت	۳۰- میچکد
۳۱- این	۳۲- کم است
۳۳- مرا بزنید	۳۴- دیوانه
۳۵- سنگ است	۳۶- بنگرید
۳۷- چقدر	۳۸- جامدم را
۳۹- شیها	۴۰- چه باو بگریم
۴۱- خودش	۴۲- خدا
۴۳- از این	۴۴- بزرگی
۴۵- کوچک	۴۶- مرد
۴۶- یک جا	۴۸- خودش
۴۹- چنین	۵۰- خودش



## دیدار گویل

خوشتر بی شوی<sup>(۱)</sup> و اهل دل هم پاله<sup>(۲)</sup> بینن<sup>(۳)</sup>  
 تسی گویل<sup>(۴)</sup> درد آشنا به دم<sup>(۷)</sup> نکتین  
 الفاظ فرهنگ اصیل بختیارین<sup>(۱۰)</sup>  
 حرف دلانه<sup>(۱۳)</sup> و از یون شعر خونندن  
 اشیندن<sup>(۱۶)</sup> پندگون<sup>(۱۷)</sup> ایل و ماله  
 بیمن مهر و گوگری<sup>(۱۸)</sup> نه سفت<sup>(۱۹)</sup> بستن  
 رونی<sup>(۲۱)</sup> گره پا از کل<sup>(۲۲)</sup> دلدار رهند<sup>(۲۳)</sup>  
 عمری نه سر بردن به سیر و گشت و شادی  
 هرگز رحیمی زی<sup>(۲۵)</sup> سعادت بیشتر نید

از مرثی وایک<sup>(۴)</sup> گفدن<sup>(۵)</sup> وایک شنیدن  
 همزون<sup>(۸)</sup> و هم خین بیدن و هم دل اویدن<sup>(۹)</sup>  
 بستن<sup>(۱۱)</sup> به یک ایات خو خو<sup>(۱۲)</sup> آفریدن  
 از سینه‌های سهد<sup>(۱۴)</sup> راز دل کشیدن<sup>(۱۵)</sup>  
 حرفای اونو ته بچون و دل خریدن  
 یار کسون<sup>(۲۰)</sup> و ابیدن از ناکس بریدن  
 دل سیرنی بو<sup>(۲۴)</sup> از جسمال یار دیدن  
 کسی داره قدر ساعتی و ا دوست بیدن  
 از لحظه‌هایی خدمت گویل<sup>(۲۶)</sup> رسیدن

- |                  |                |
|------------------|----------------|
| ۱- شیی           | ۲- بیاله - کاه |
| ۳- بردن          | ۴- با هم       |
| ۵- گفتنی         | ۶- برادران     |
| ۷- یکدم          | ۸- همزبان      |
| ۹- شدن           | ۱۰- بختیاری را |
| ۱۱- بهم بستن     | ۱۲- خوب خوب    |
| ۱۳- دلها را      | ۱۴- سوخته      |
| ۱۵- باز کردن     | ۱۶-            |
| ۱۷- بزرگان       | ۱۸- برادری     |
| ۱۹- سخت - محکم   | ۲۰- دوستان     |
| ۲۱- راه نمی‌گیرد | ۲۲- کنار       |
| ۲۳- رفتن         | ۲۴- نمی‌شود    |
| ۲۵- از این       | ۲۶- برادران    |

www.Bakhtiaries.com

## شاعری از دیار بروجن

شهرستان ادب‌پرور بروجن که از دو قرن پیش شاعران نام‌آوری مانند فرخی، دفتری، شارق، و مشفق را در دامن پر مهر خویش پرورده است.

در قرن معاصر نیز شاعران پر مایه‌ای را در پهنه سخن‌وری دارد که به شاعر توانا بهمن رافعی، حیدرآقا طالب‌پور، و دکتر محمدجواد خردمند اشاره می‌کنیم، این عزیزان سالها در میدان شعرگوی سبقت را ربوده‌اند، حیدرآقا طالب‌پور، که فرهنگ‌گوش مردم بروجن را با زبان زیبای طنز برشته شعر در آورد و در این زمینه بلند آوازه گردید، بهمن رافعی سراینده ارجمندی که یک سلسله نوآوری در شعر خویش عرضه کرد و اما دکتر محمدجواد خردمند که پزشک حاذق می‌باشد در کنار تخصص خود حرفه شاعری را هم وجهه همت خود قرار داده است از این وجود بزرگوار دو غزل زیبا به نامهای «تخل بارور» «راه صدق» که گوشه چشمی به مجموعه شعر این جانب «آتش در نخلستان» عنایت فرموده و در این جا به رسم یادبود می‌آوریم و توفیق هر چه بیشتر ایشان را در میدان سخن‌وری از ابزد پاک آرزو می‌کنیم.

نگارنده

www.Bakhtiaries.com

اثر : دکتر محمد جواد خردمند

## نخل بارور

گفتا : بیا که صبح سعادت دمیده است  
 مرغ بلند همت بخت گشوده بال  
 پشتاب خوش، که دولت اقبال در زده  
 جستم زجا، بان جوانان به شوق دوست  
 شادی کنان رسیده به در، گشته جمله چشم  
 مانده به دست بهمن از او یک کتاب شعر  
 چندین نخل سبز بر آن جلد، بسته نقش  
 گوئی که عاشق است و نشان دارد از فراق  
 سرهم به تن ندارد و دارد هنوز جان  
 سرها به پای عشق فسادن عجیب نیست  
 سر اینچنین و آتش دل، آنچنان که رفت  
 تعجیل کن که خسرو خوبان رسیده است  
 تا بر فراز خانه ما پر کشیده است  
 وز آبر معرفت، در رحمت چکیده است  
 با آنکه قذز بار زمانم خمیده است  
 دیدم که حیف، یار چو آهو رسیده است  
 تصویر نخل بر سر جلدش کشیده است  
 غیر از یکی کز آتش دل، داغ دیده است  
 چون کشتی شکسته در گیل طپیده است  
 زنده است آنکه عشق سرآز او بریده است  
 گو آن سری که از دم تیغش رهیده است ؟  
 هر کوبه چشم جان چو «خردمند» دیده است،

شهد کلام شاعر قائد چشید و گفت

این نخل بارور به فلک سرکشیده است

## راه صدق

گفتم به لطف «خسرو» شیرین سخن جواب  
 هشت و چهار بیت سرودم به وسع خویش  
 خواندم کتاب آتش نخلش چو بیشتر  
 گفتم به دل که پیش چنین نخل سر بلند  
 این قطره در برابر دریا، چه می‌تهی ؟  
 دارو چه میبری، به چه درمانی ؟ ای طیب  
 زیره به هدیه، جانب کرمان نبرده است  
 ران ملخ به پیش سلیمان چه سان برم  
 گفتم : ز راه صدق پسر زانکه نامود  
 آرم، مگر که شرط ادب آورم بجا  
 از دل برآمده، همه بی‌روی و بی‌ریا  
 دیدم کجاست سنگ من و لعل او کجا  
 ای بینوا، تُر است نهالی چه نارما  
 وین شمع در مقابل آن شمس وَالضُّحَا  
 او خود طیب دل بُود و شعر او دوا  
 آنکو نبوده جز خردش یار ره‌نما  
 یا در کنارِ قالی زر بفت، بوریا  
 پیر طریقت ره دیگر، بجز صفا

رُو پیش پای دوست پنه من شعر خویش

خود، زَر شود چو او زَنَدش دستِ کیمیا

[www.Bakhtiaries.com](http://www.Bakhtiaries.com)

**بخش ششم**

**بختیاری بروایت تصویر**

[www.Bakhtiaries.com](http://www.Bakhtiaries.com)

## فهرست تصاویر بر اساس شماره گذاری

- ۱- علیرحم شایان مؤلف کتابهای پارسی سرایان بام ایران شرح حال و آثار شاعران چهارمحال بختیاری که کاری است در خور نخستین -
- ۲- آشیرعلی اعتدالی از شخصیت‌های مطرح طایفه شهنی
- ۳- امیرحسین خان چهارلنگ از بزرگان ایل چهارلنگ
- ۴- شادروان چراغعلی خان مصمصام فرزند مصمصام السلطنه بختیاری
- ۵- دکتر مجید مصمصام فرزند چراغعلی خان مصمصام
- ۶- سلطانمراد خان بختیار از شخصیت‌های نامدار سلسله خوانین بختیاری
- ۷- شهریار مصمصام فرزند فیروزخان مصمصام
- ۸- داود شیوندی شاعر
- ۹- دکترعلی قبری از طایفه دلاور بابااحمدی و شخصیت مطرح درایل
- ۱۰- تصویر نوجوانی امیربهنم خان مصمصام
- ۱۱- شادروان عباس ارشاد شاعر بختیاری
- ۱۲- رحمت مسعودی شخصیت فرهنگی و یکی از بیانگزاران نخستین آموزش و پرورش بختیاری
- ۱۳- از راست بچپ علیرضاخان ارشد نفر سوم یوسف‌خان عجمی بهداروند نفر ششم فرح‌اله خان بهداروند .
- ۱۴- تصویر ابوالحسن بیگ زنگنه و هم‌زمانش در جنبش مشروطه
- ۱۵- سرکوبی یاغیان اصفهان با همت سردار جنگ بختیاری
- ۱۶- آیلر اعتدالی و فرزندانش از بزرگان شهنی و اثرگذار در این طایفه
- ۱۷- ابراهیم خان و فرزندش ابوالقاسم خان ضرغام السلطنه از پیشگامان جنبش مشروطیت
- ۱۸- نشست شعر شاعران بختیاری در اصفهان
- ۱۹- برادران جهانگیری بختیاری سازنده قایقهای تندرو در کنار پدر و مادرشان در جشن هشتاد سالگی .

- ۲۰- شب شعر شاعران بختیاری در دزفول منزل آقای اکبر جمال‌منش
- ۲۱- شاعران در سفر زیارتی امامزاده سلطان ابراهیم (ع)
- ۲۲- شاعران بختیاری مهمان آجعفرقلی رستمی کلانتر بابادی باب
- ۲۳- شاعران بختیاری در دامنه کوهستانهای زاگرس بختیاری
- ۲۴- تصویر آجعفرقلی رستمی
- ۲۵- مسلم محمودیان عکاس هنرمند جوان که بیشتر عکسهای این کتاب مرهون تلاش ایشان است .
- ۲۶- پشم رسی یا دوکا (پره)
- ۲۷- خانواده ایل یگی از سمت راست ۱- نصراله خان ۲- سیف‌اله خان ۳- علی‌نقی خان ۴- شکراله خان
- ۲۸- آرضی خسروی بابادی کلانتر شجاع و مبارز بختیاری در یکی از گردهمایی‌های ایل
- ۲۹- این زن هنرمند بختیاری طراح لباسهای محلی است .
- ۳۰- تصویر زن بختیاری با لباس ایرانیان باستان از تبار میر کاید بابادی
- ۳۱- آموسی بابااحمدی کلانتر پیشین و از سوارکاران بنام بختیاری
- ۳۲- نایش پروردگار در بامدادی که روشنایی افق تازه برقرارز دریاچه سد کارون فرود می‌آمد .
- ۳۳- کوچ ایل بختیاری از میان تپه ماهورهای جاده دز پارت
- ۳۴- نمایی از مقبره دوگنبدی امامزاده سلطان ابراهیم در دهکده کار تا بر دامنه کوه
- ۳۵- لاله‌های واژگون در دشت لاله‌های چشمه دیمه
- ۳۶- شادروان ولی محمدی هنرمند سینمای جوان در نمایشنامه سوگ یک دل‌آور به نقش رستم
- ۳۷- نمایی از روستای شابلاغ پشتکوه موگوئی (اسلام‌آباد)
- ۳۸- عبور کله کوچ از رودخانه پر عظمت کارون
- ۳۹- پل شالو استوار شده بر روی رودخانه کارون در منطقه اورک باب
- ۴۰- زنان شیردل بختیاری همیشه یاوران پشت جبهه بوده‌اند .
- ۴۱- نگاره‌ای از شاپور زوالاکتاف ساسانی حجاری شده بر کوهستان ختگ اژدر شهرستان

- ۴۲- شیر سنگی سمبل و تماد مروان دلیر استوار شده بر روی قبرهای دلاوران و نامداران .
- ۴۳- قلعه چال اشتر بنائی دیدنی و ماندگار از بزرگان بختیاری و چهارمحال در چال اشتر
- ۴۴- آرامگاه هفت شهیدان در نزدیکی مسجد سلیمان
- ۴۵- نلی از قوچ باز مانده از دوران درخشان طبیعت در زردکوه بختیاری
- ۴۶- صحنه‌ای از شکار در زردکوه یک هنر تباری
- ۴۷- صحنه‌ای از شکار در زردکوه یک هنر تباری
- ۴۸- صحنه‌ای از شکار در زردکوه یک هنر تباری
- ۴۹- گوشه‌ای از کارخانه مروارید مربوط به برادران جهانگیری بختیاری که به ایجاد قایقهای تندرو انجامید
- ۵۰- از دریچه سدّ کارون گوهر آبی بیرون می‌جهد که به سرچشمه قدیسان همانند است .
- ۵۱- گروهی از بزرگان بختیاری مربوط به دوران مشروطه
- ۵۲- از چپ به راست : ۱- امحمد خسروی ۲- آعلی صالح فروتن ۳- آجعفرقلی رستمی
- ۴- آموسی جهانگیری کلاترزان بآبادی
- ۵۳- دسته گُر رادیو تلویزیون بخوانندگی بیژن مرادی در بنس محلی بختیاری
- ۵۴- ملک‌شاه ابدالی در یکی از نمایشنامه‌ها به لهجه بختیاری
- ۵۵- ابدالی در یکی از نمایشنامه‌های محلی
- ۵۶- آوردن آب از چشمه وسیله مشک آب
- ۵۷- بردسیلا (سنگ سوراخ) بازمانده از دوران زرتشت و سریر مجاور دشتک
- ۵۸- آوردن چوب از جنگل و سینه زنان پرکار روستائی
- ۵۹- پختن نان قطیر زیر بهرن (سیاه چادر)
- ۶۰- دلاوران طایفه آسترکی در منطقه مکیدی
- ۶۱- از راست بچپ : ۱- دکتر اسفندیاری ۲- نعمت‌الهی ایلخان ظفر ۳- نگارنده
- ۶۲- نمونه‌ای از نقاشی کوچ ایل از امیر مسعود موگوثی
- ۶۳- دور نمائی از شهرستان ایذه
- ۶۴- حاج علیقلی خان سردار اسعد (وسط) و جعفرقلی خان سردار بهادر (قرزندش) سمت چپ .
- ۶۵- سواران بختیاری به سرکردگی سردار اسعد بختیاری در روز ورود به پایتخت در جتیش



مشروطه و فتح مراکز حکومتی

۶۶- جعفرقلی خان سردار اسعد سوم و عبدالحسین میرزا تیمورناشر

۶۷- نشستہ مرحوم محمدتقی خان شجاع الممالک چهارلنگ و یارانش

۶۸- بیرم خان ارمنی (راست) و جعفرقلیخان سردار بهادر (چپ)

۶۹- فرشی که مرحوم محمدجواد خان سالار شجاع جلوی ان ایستاده در کرمان بافته شده و

از شاهنامه فردوسی الهام گرفته‌اند این فرش وسیله حائری‌زاده کرمانی به سالار شجاع والی

کرمان هدیه شده.

۷۰- ۱- شادروان حسینیقلی خان ایلیخان بختیاری ۲- سروان هلوی و در دوسوشر کورش

و سیاوش فرزندان ابوالقاسم خان بختیار این افسر یازنشسته ارتش در جنبش بختیاری

سالهای ۱۳۲۴ تا ۳۱ نقش اساسی داشت.

۷۱- ۱- شادروان آبرویز عالی پور کلاتر طایفه شهماروند ۲- شادروان حیدرقلی آسترکی

مدیر روزنامه خلیج فارس- مبرزگی گاه و مصلح

۷۲- علامتین خان تاجمیری از طایفه لقی

۷۳- خداکرم خان کبکارتی فرزندی عزیز خان چهارلنگ

۷۴- ردیف ۱- بالا - خانم فریبا هارونی شاعر - خانم شاهزاده موسوی شاعر - جواد

خسروی نیا شاعر.

ردیف ۲- هلی شیرانی (صحت) شاعر، قهرمان محمدی شاعر، فرج‌اله عباسیان

شاعر.

ردیف ۳- سلیمان هرمزی شاعر، عباس ارشاد شاعر، محمدرحیم کریمی مشایخ

شاعر.

۷۵- سلطانمحمدخان مردانی و همراهانش

۷۶- از راست بچپ محمدخان کیانارنی، شکراله‌خان کیانارنی، ولی‌اله کمان هدایت.

۷۷- آفرج‌الله ممبینی کلاتر طایفه ممبینی (نشسته)

۷۸- تصویر قلمی مرحوم علیقلی خان تاجمیری فرزند اصلان خان

۷۹- تاج محمدخان فرزند پاشاخان کیانارنی

۸۰- پاشاخان فرزند مهدیقلی خان فرزند محمدتقی خان کیانارنی

۸۱- ابراهیم حاجی عابد از طایفه زراسوند مشاور خوانین بختیاری

- ۸۲- منصورخان طهماسی کلاتر طایفه راکی
- ۸۳- سلطان محمدخان مردانی چهارلنگ
- ۸۴- خسروخان هجمی بهداروند
- ۸۵- غلامحسین خان کیانارثی
- ۸۶- آهباستقلی پاینده منجری بهداروند نویسنده و روزنامه نگار در سالهای ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۵
- ۸۷- آستار دانشور از چهره‌های مشهور در بهنه سیاستهای بختیاری
- ۸۸- آجعفرقلی رستمی و فرزندانش
- ۸۹- شادروان خانایبا خان اسعد بیتانگزار نهضت ستاره بختیاری در سال ۱۳۰۷
- ۹۰- مهندس سلیمانی بختیاری گروه مهندسان ساختمانی ابرانشهر
- ۹۱- شادروان مهرباب امیری نویسنده و مترجم مشهور بختیاری
- ۹۲- غریب خان محمودی بهداروند
- ۹۳- اکبرجمال منش نویسنده و هم آهنگ کننده مسائل فرهنگی چهارلنگ
- ۹۴-
- ۹۵- کریم خان کیانارثی
- ۹۶- از راست : ۱- هرمزخان یابادی ۲- جهانگیر خان اسفندیاری ۳- مصطفی قلی خان سردار ارشد
- ۹۷- نشسته از راست به چپ نفر دوم یداله خان رهنما نفر سوم اسکندرخان معتمدالممالک  
نفر چهارم قانقلعلی آذر مکوندی نفر پنجم غلامعلی خان اقبال نفر ششم سلطانعلی خان اقبال
- ۹۸- آمحمد رسولی از بزرگان طایفه میانجائی
- ۹۹- آحشمت رسولی از بزرگان طایفه میانجائی
- ۱۰۰- آهلمیردان رسولی از بزرگان طایفه میانجائی
- ۱۰۱- حاج حسین رسولی از بزرگان طایفه میانجائی
- ۱۰۱- دلیری کلاتر مشهور
- ۱۰۲- حاج محمدزمان هارونی
- ۱۰۳- سه تن از بزرگان بختیاری دوران مشروطه
- ۱۰۴-
- ۱۰۵- هیدالکریم باوا، علیداد باوا از تیره گودرزیه‌ها و از تفنگداران علیگردان خان

۱۰۶- فتح‌اله خان تاجمیری

۱۰۷- حاج میرزا شکراله هارونی از ریش سفیدان و کدخدایان بختیاری

۱۰۸- حاج علی محمد عبداللهی موگوئی از ریش سفیدان و کدخدایان بختیاری

۱۰۹- مشهدی تیمور پارسه میکور از ریش سفیدان و کدخدایان بختیاری

۱۱۰- عزت‌اله ارشدی بختیاری شاعر و فرزندش مهندس ارشدی

۱۱۱- حاج مختار استکی عضو خانه هنرمندان بختیاری و چهره مشهور ایل

۱۱۲- سید محمد آدینه پورمشایخ شاعر

۱۱۳- علی تاجمیری خواننده بختیاری

۱۱۴- نیازعلی سلطانی آسترکی

۱۱۵- حاج یوسف طهماس سرقلی

۱۱۶- صیفور سعیدی نژاد طایفه سعید

۱۱۷- نشسته سرتیپ امامقلی خان ابدالی از دلاوران مشروطه و فرزندان او که ملکشاه

ابدالی هنرمند ارجمند تئاتر یکی از فرزندان اوست

۱۱۸- آناسر صالح‌پور از بزرگان تیره کیشخالی و پدر هنرمند ارجمند دکتر اردشیر صالح‌پور

۱۱۹- آنصراه مرادی از شخصیت‌های طایفه محلی

۱۲۰- شیخ نجفعلی محمدی سربیری

۱۲۱- حاج کریم جهانگیری بابادی

۱۲۲- آفاضل بهرامی آسترکی

۱۲۳- پیربابا صالح ابراهیمی

۱۲۴- طاهر امیری حاج آخوند

۱۲۵- شادروان گودرز نوروزی پدر غلامعیاس نوروزی مدیر انتشارات آنزان

۱۲۶- تاج محمدخان تاجمیری

۱۲۷- آدیدار قلی کیانپور از کلاتران طایفه سعید دیناران

۱۲۸- سلطان محمدخان تاجمیری

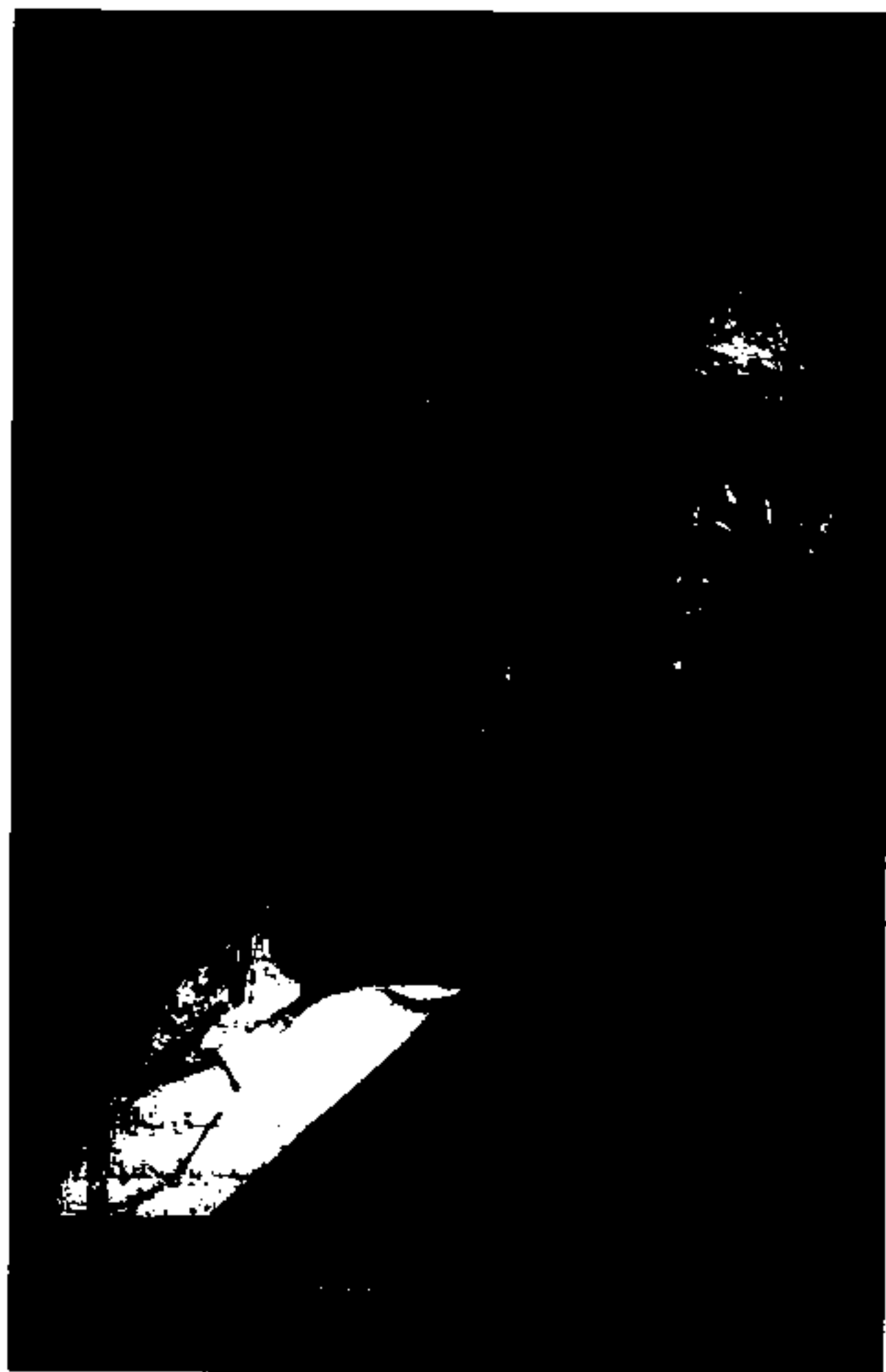
۱۲۹- غلامحسین خان تاجمیری

۱۳۰- خواجه امان‌اله خان

۱۳۱- شادروان حاج آقاعلی نوروزی کلاتر طایفه نوروزی

- ۱۳۲- حبیب‌اله عسکری از بزرگان اعراب بختیاری
- ۱۳۳- حسنه‌خان (کهنش) نویسنده
- ۱۳۴- میرزا خداداد شاه منصوری یکی از بنیانگزاران فرهنگ الیگودرز
- ۱۳۵- علی بابا اسدی کل بی بگی
- ۱۳۶- آعلمیردان اشرف پور شهنی
- ۱۳۷- درویش خان باجول
- ۱۳۸- خداکرم ارزانی شهنی
- ۱۳۹- شادروان قدرت‌اله کیانی شاعر از خانواده کیانارثی
- ۱۴۰- میرزا آقاهمتی شالو
- ۱۴۱- فتح‌اله سلیمانی آسترکی در سن ۱۲۷ سالگی که احتمالاً رکودسن را در بختیاری شکسته
- ۱۴۲- مرتضی سپهری از بزرگان طایفه بندانی
- ۱۴۳- نشسته علی محمدخان کیانارثی سمت چپ تاج محمدخان
- ۱۴۴- محمدخان کیانی چهارلنگ کیانارثی
- ۱۴۵- نریمان قاضلی خواننده فارسانی بختیاری
- ۱۴۶- شکراله خان کیانی چهارلنگ کیانارثی
- ۱۴۷- علیرضا خان کیانی (کیانارثی)
- ۱۴۸- علی محمدخان تاجمیری فرزند علیقلی خان
- ۱۴۹- آگشتاسب تاجمیری فرزند علی محمدخان که در سفر مکدی راهنمای ما بود
- ۱۵۰- بهمن علاء‌الدین خواننده محبوب ایل بختیاری که آوازه‌اش از مرزها گذشت
- ۱۵۱- کورش اسدپور خواننده ارجمند بختیاری
- ۱۵۲- داریوش شهرناری خواننده خوش صدای بختیاری
- ۱۵۳- رضا صالحی خواننده خوب بختیاری که در فراز نظیر ندارد
- ۱۵۴- احمد عبدالهی موگوئی شاعر
- ۱۵۵- از سمت راست محمدعلی خان مردانی، عزت‌اله خان ظفر، خسروخان عجمی
- ۱۵۶- آرزاقلی اشرف‌پور شخصیت مطرح در طایفه شهنی، فرج‌اله خان بهداروند و سرهنگ سعدآبادی

- ۱۵۷- حاج محمدحسن باورصاد بختیاری
- ۱۵۸- حاج محمدعلی ناظم الشریعه، حاج محمدحسین باورصاد بنیاتگزاران حمام تاریخی رهنان
- ۱۵۹- استاد دکتر فریدون جنیدی بهنگام سخنرانی در انجمن شاعران بختیاری در اصفهان
- ۱۶۰- آهزیز سلطانی آمترکی
- ۱۶۱- آسیدعیاس میرفروزی رئیس هیئت عاشقان ابوالفضل (ع) در فرخشهر پیشاپیش دستجات عزاداری
- ۱۶۲- آخسرو فارابی عضو خانه هنرمندان بختیاری
- ۱۶۳- جلیل پیران حقوقدان و عضو انجمن خانه هنرمندان
- ۱۶۴- دکتر اسفندیار آهنچیده استاد دانشگاه و پژوهشگر تاریخ
- ۱۶۵- خلیل الله کریمیان حقوقدان و عضو خانه هنرمندان بختیاری
- ۱۶۶- اسد اسدی شاعری از سرزمین دیناران بختیاری
- ۱۶۷- حسن شیرانی رهرو شاعر
- ۱۶۸- آفرامرز حافظی شاعر
- ۱۶۹- علی باقری خواننده
- ۱۷۰- اقبال صالحی مسئول فرهنگسرای یزدانشهر
- ۱۷۱- امیر مسعودخان موگونی نقاش چیره دست در کنار یکی از آثارش
- ۱۷۲- اسکندرخان تاجمیری و گروهی از دلاوران طایفه زلفی
- ۱۷۳- خانم دکتر شفیع ستاره شاعر، فرج اله عباسیان شاعر، جمشید مردانی خطاط زبردست و خانم کبری قربانی دانشجوی تاریخ
- ۱۷۴- دکتر بهرام تیموری بختیاری، هومان فرزندش و آذرخش بختیار نوه ابوالقاسم خان بختیار
- ۱۷۵- داراب رئیسی بختیاری شاعر ارجمند معاصر
- ۱۷۶- مهندس یوسف داودی هنرمند تصویرگرا و از چهره های مشهور ایل
- ۱۷۷- خانم ثریا داودی شاعر و قصه نویس
- ۱۷۸- خانم فریده چراغی (ممیوا) شاعر
- ۱۷۹- مرحوم امیرحسین خان اسدی بهداروند
- ۱۸۰- مرحوم ابراهیم خان اسدی بهداروند (حاج ایلخان)





1



2



3



4



5



6



7



8



9



10



11



12



تصویر شماره (۱۳)



تصویر شماره (۱۴)

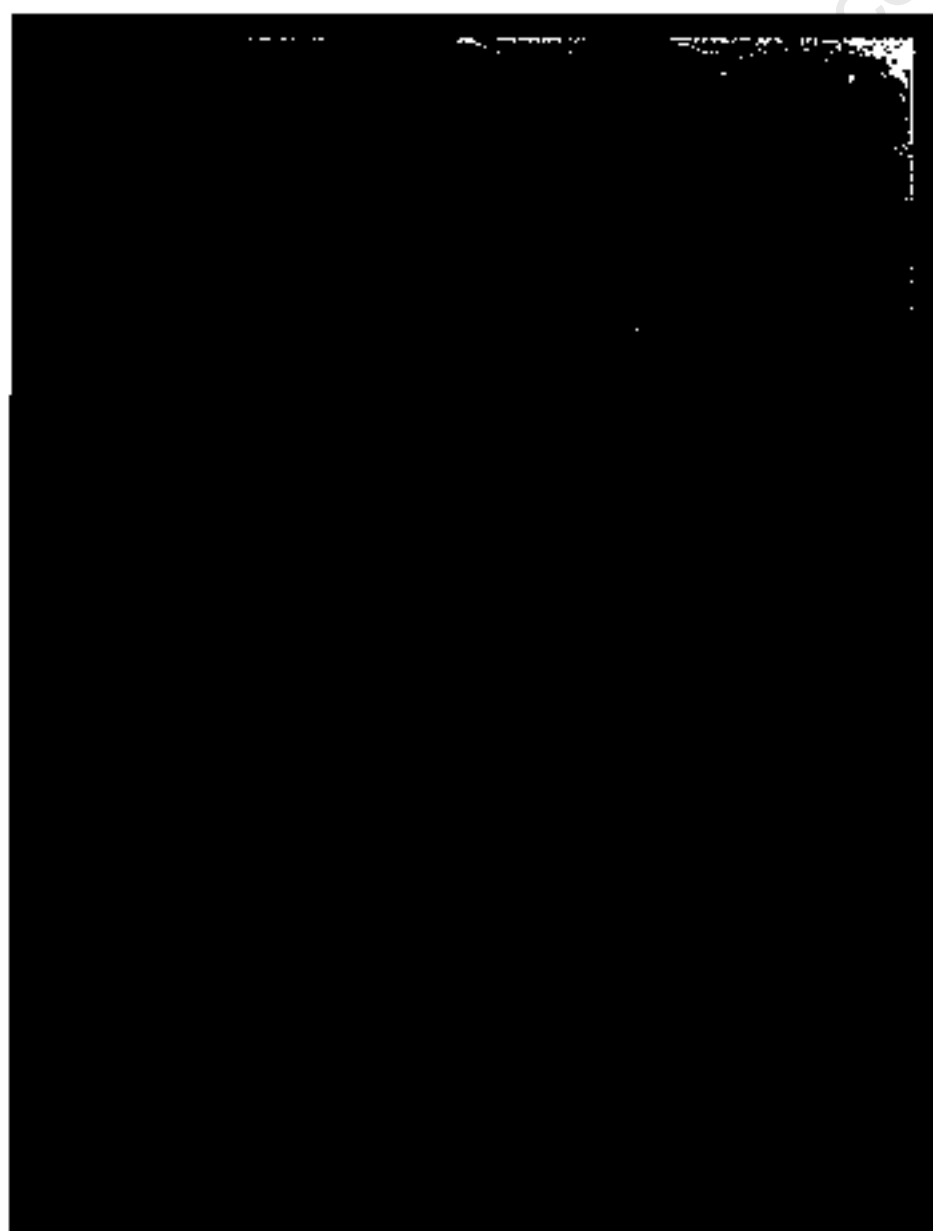


تصویر شماره (۱۵)

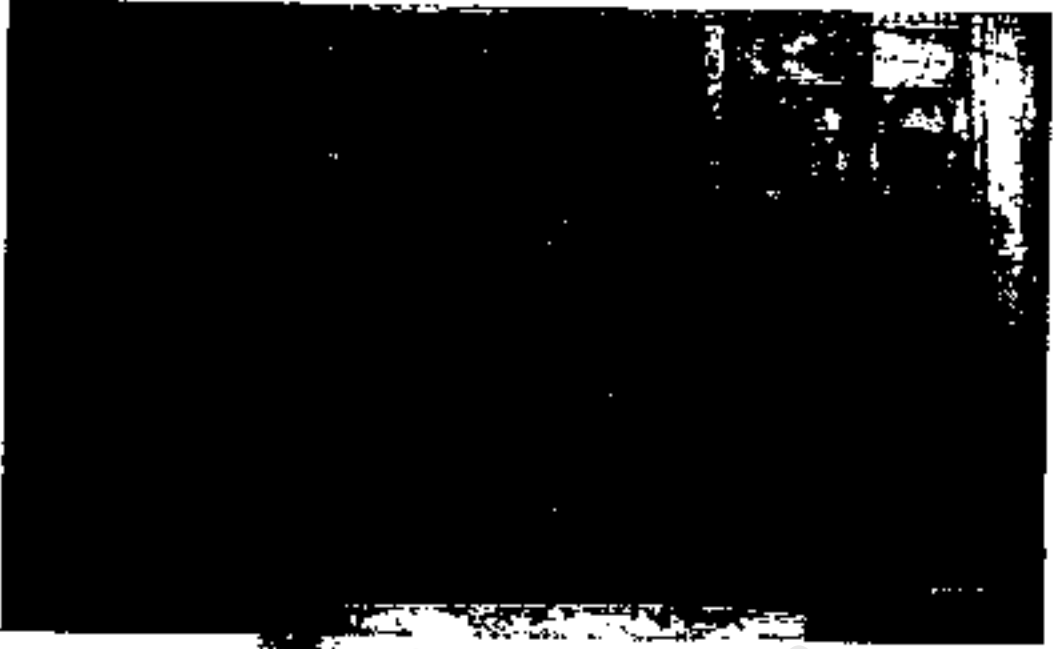




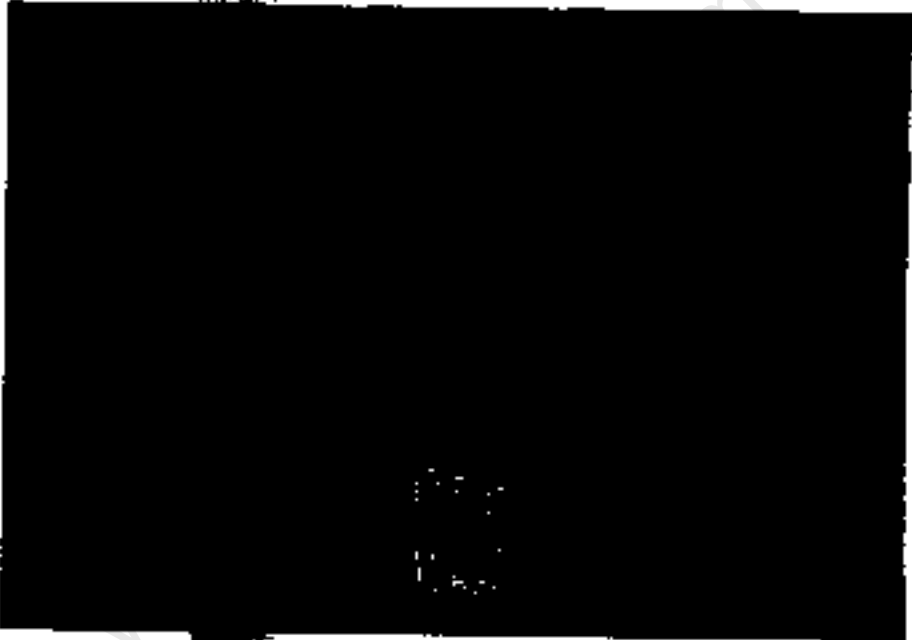
تصویر شماره (۱۶)



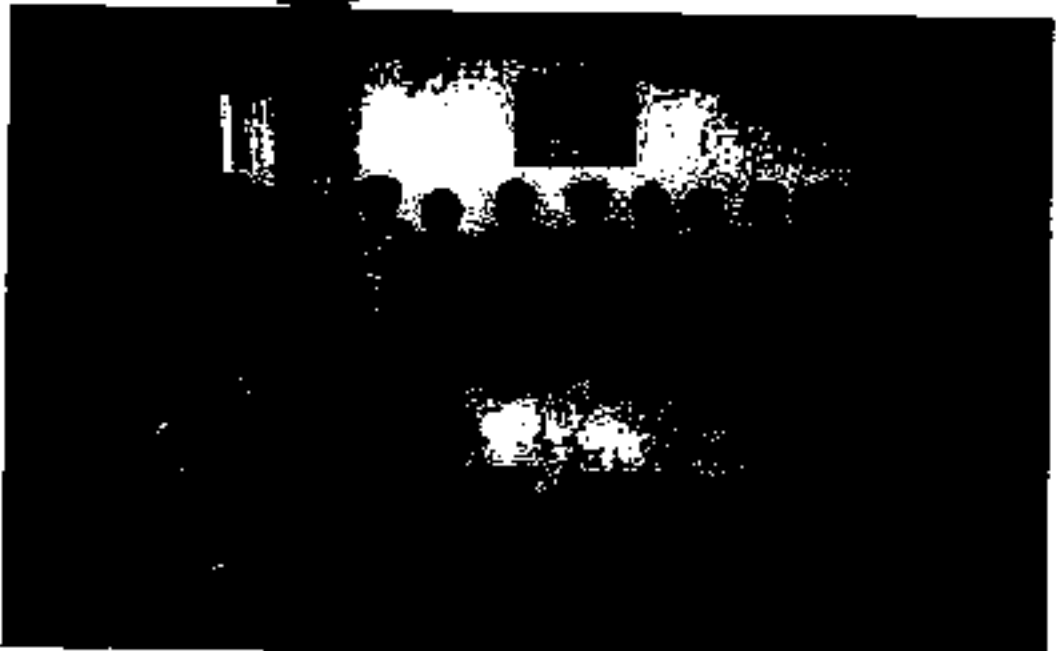
تصویر شماره (۱۷)



(۱۱) ۵ لایه ییغورت



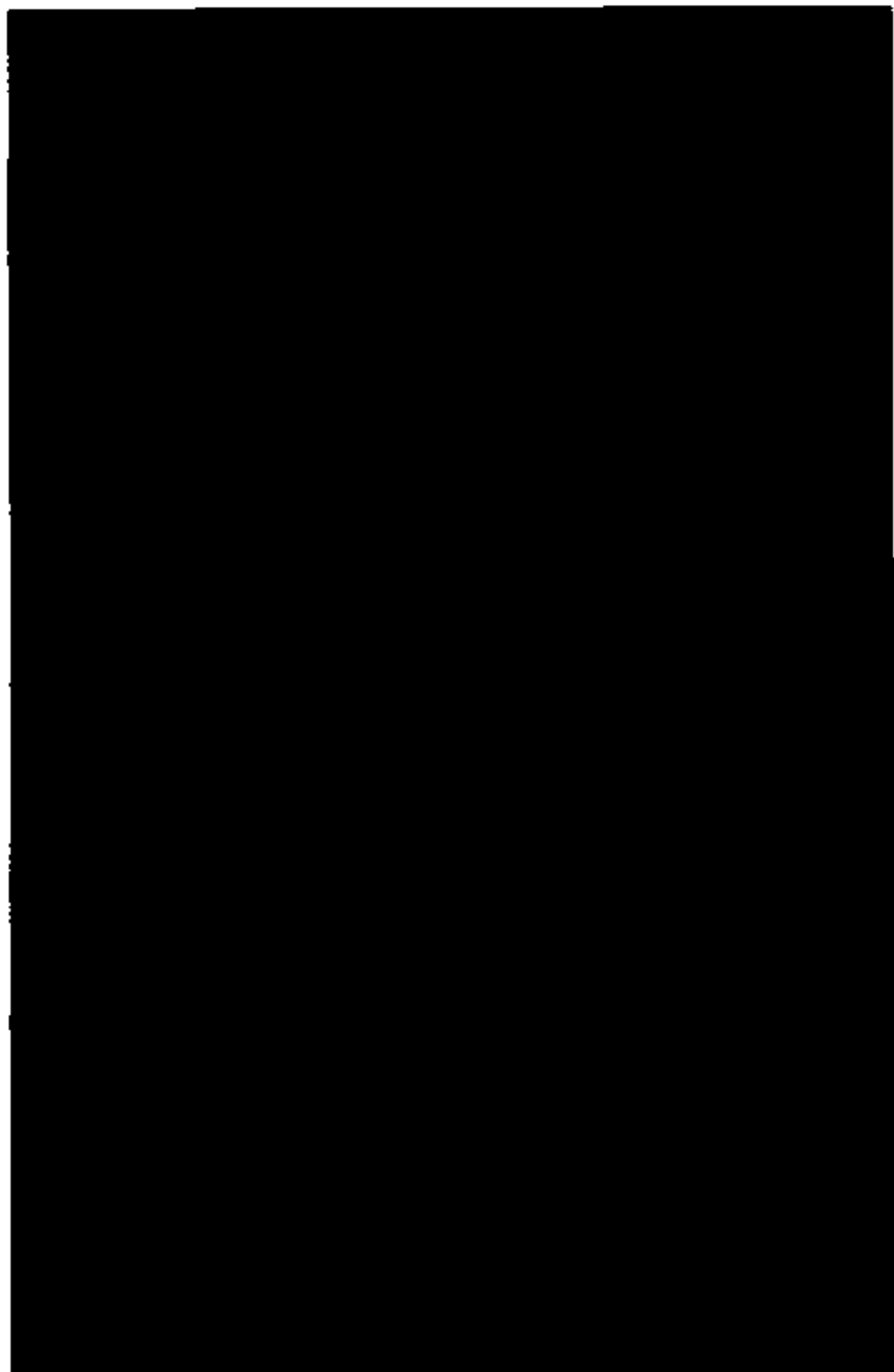
(۱۲) ۵ لایه ییغورت

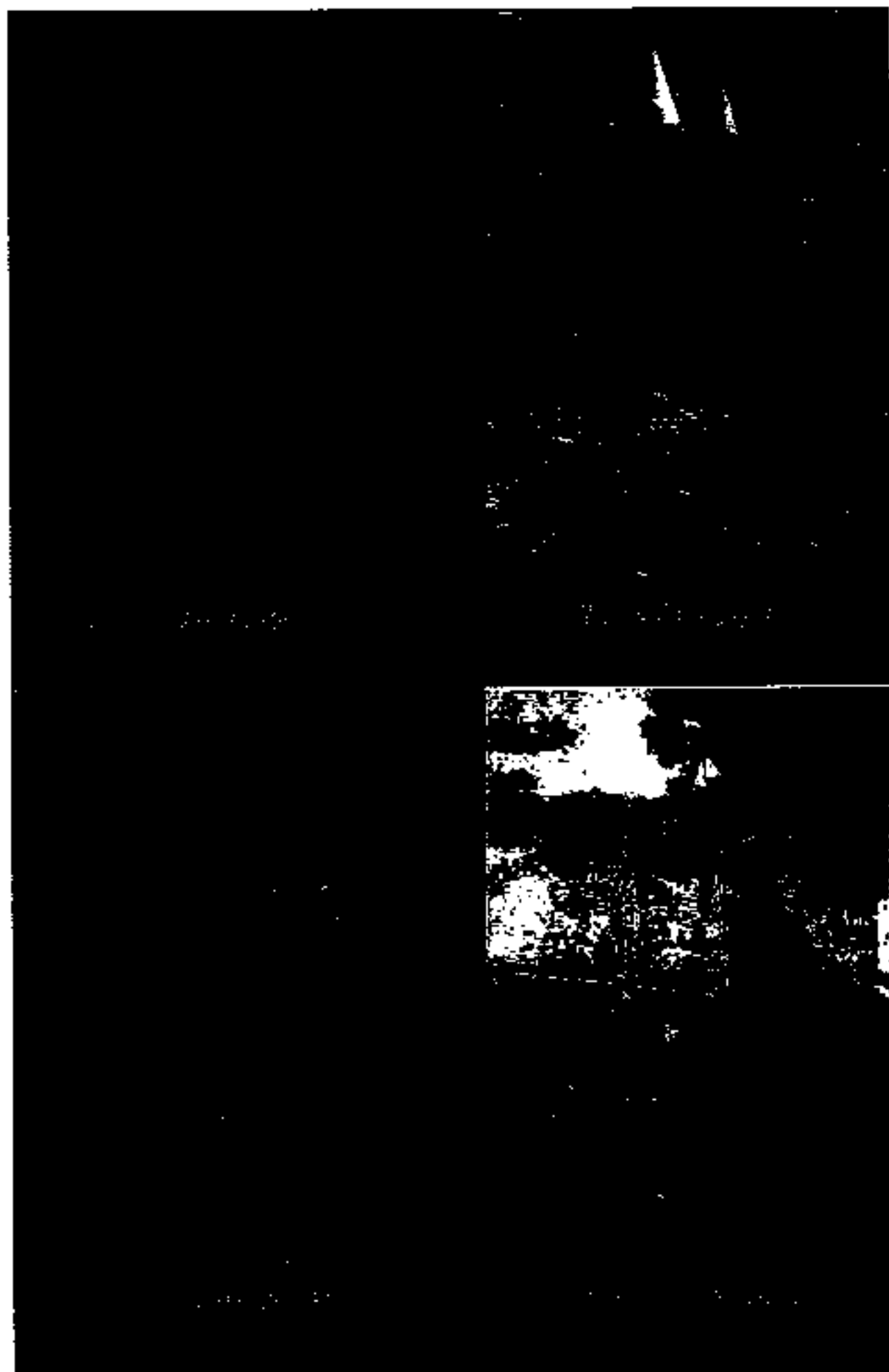


(۱۳) ۵ لایه ییغورت











## تاریخ و تمدن

تاریخ و تمدن

تاریخ و تمدن

تاریخ و تمدن

تاریخ و تمدن

تاریخ و تمدن

تاریخ و تمدن

تاریخ و تمدن

تاریخ و تمدن

تاریخ و تمدن

تاریخ و تمدن

تاریخ و تمدن

تاریخ و تمدن

تاریخ و تمدن

تاریخ و تمدن

تاریخ و تمدن

تاریخ و تمدن

تاریخ و تمدن

تاریخ و تمدن

تاریخ و تمدن

تاریخ و تمدن

تاریخ و تمدن

تاریخ و تمدن

تاریخ و تمدن

تاریخ و تمدن

تاریخ و تمدن

تاریخ و تمدن

تاریخ و تمدن

تاریخ و تمدن

تاریخ و تمدن

تاریخ و تمدن

تاریخ و تمدن

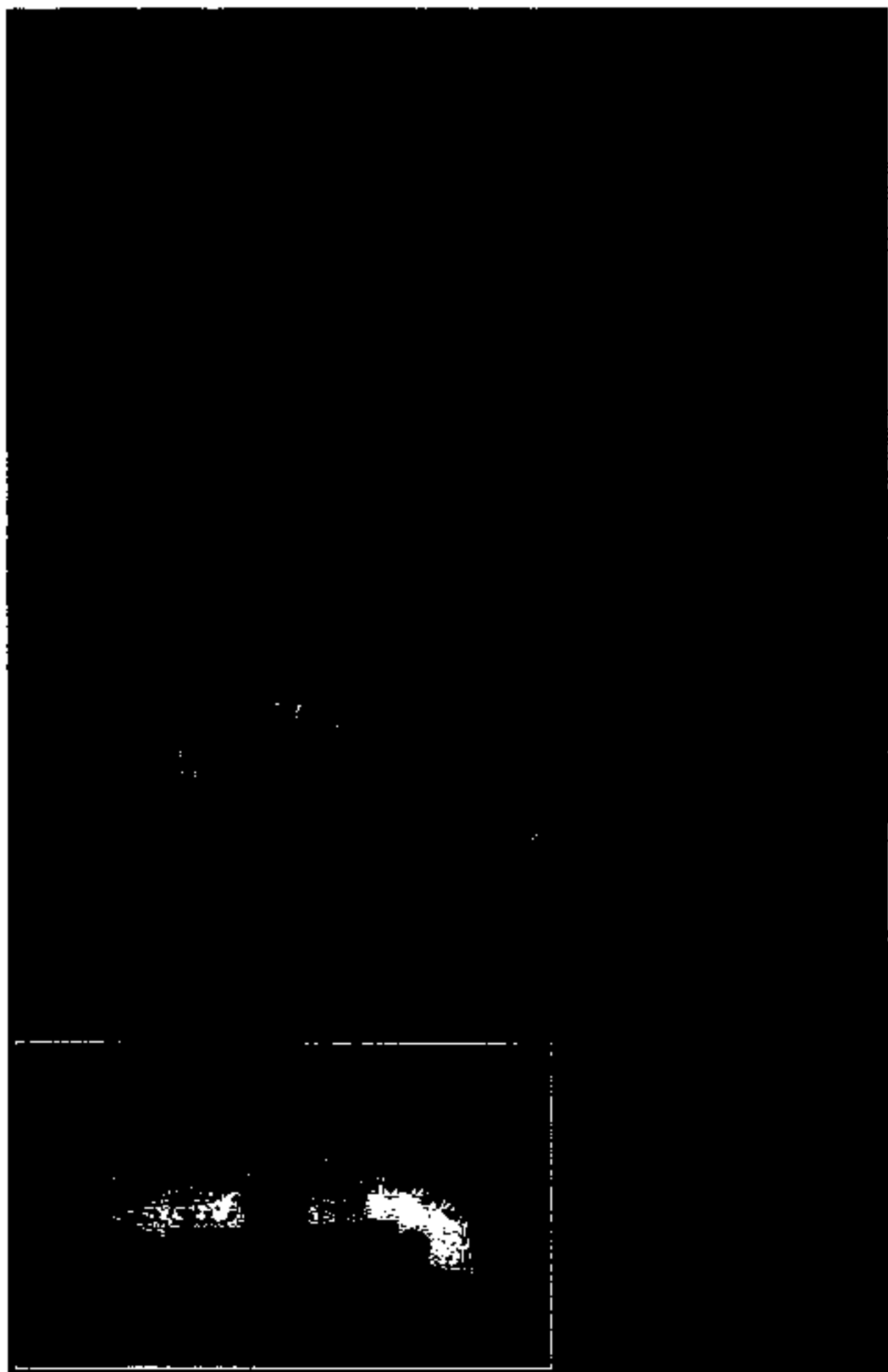
تاریخ و تمدن

تاریخ و تمدن

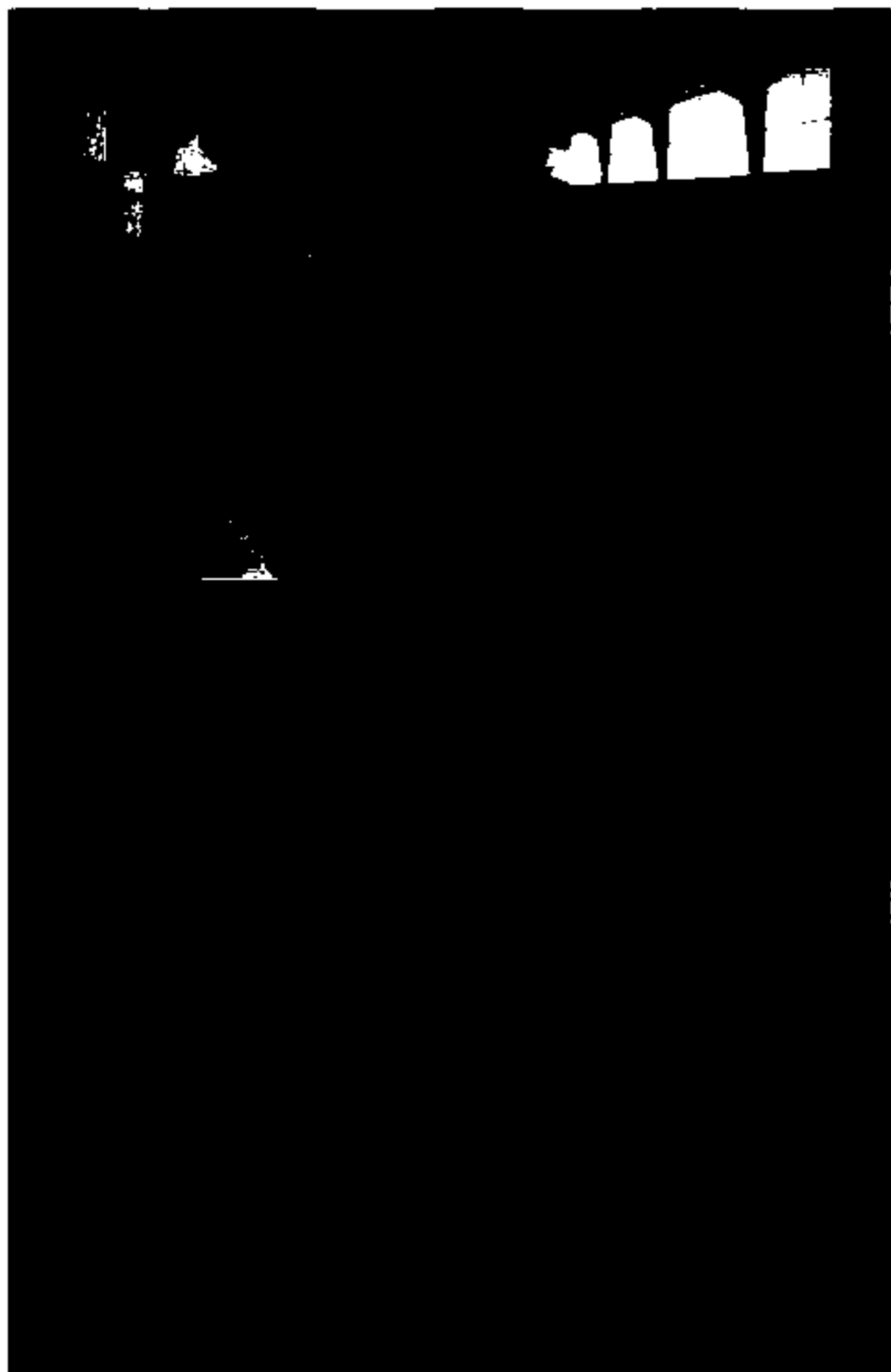
تاریخ و تمدن

تاریخ و تمدن

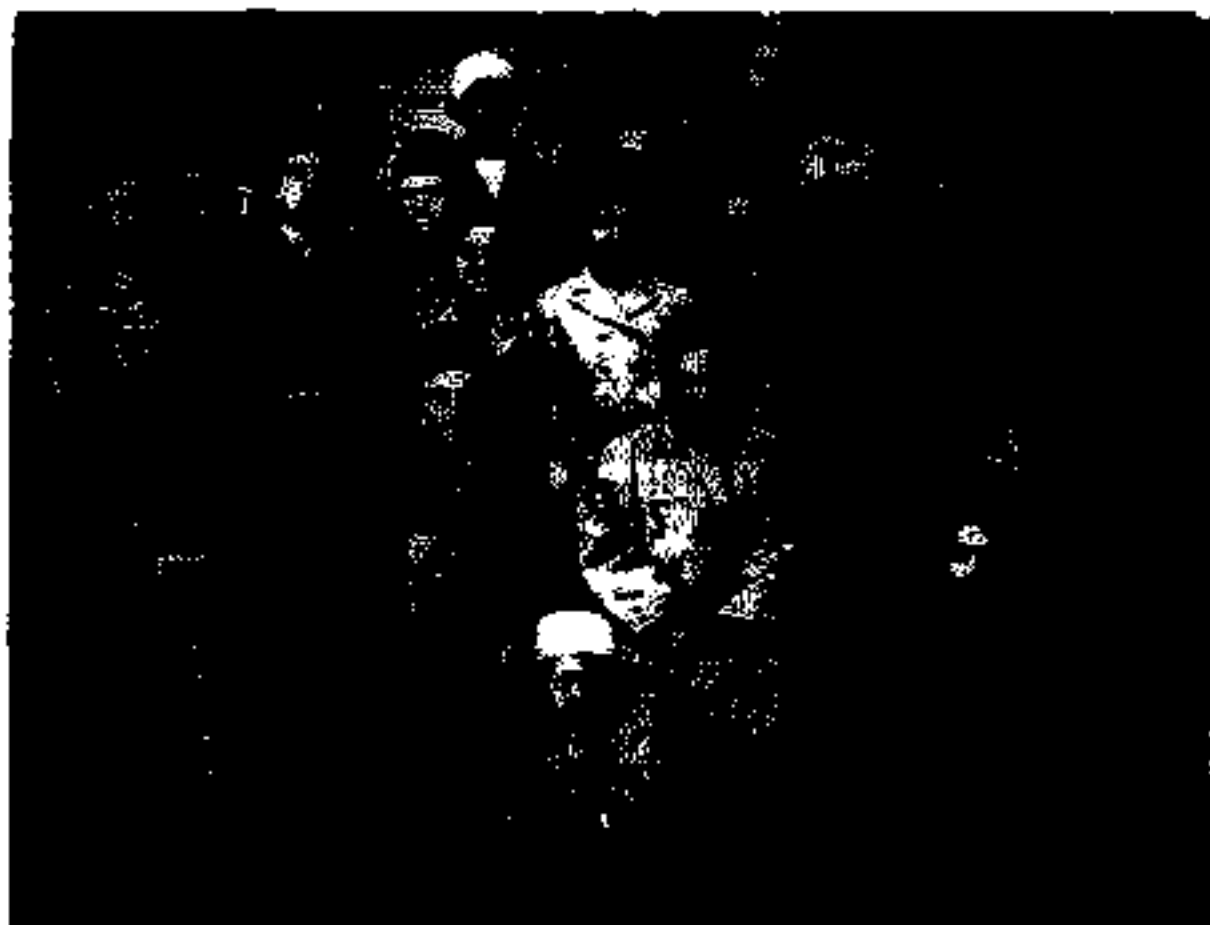
تاریخ و تمدن











۵۱



۵۲

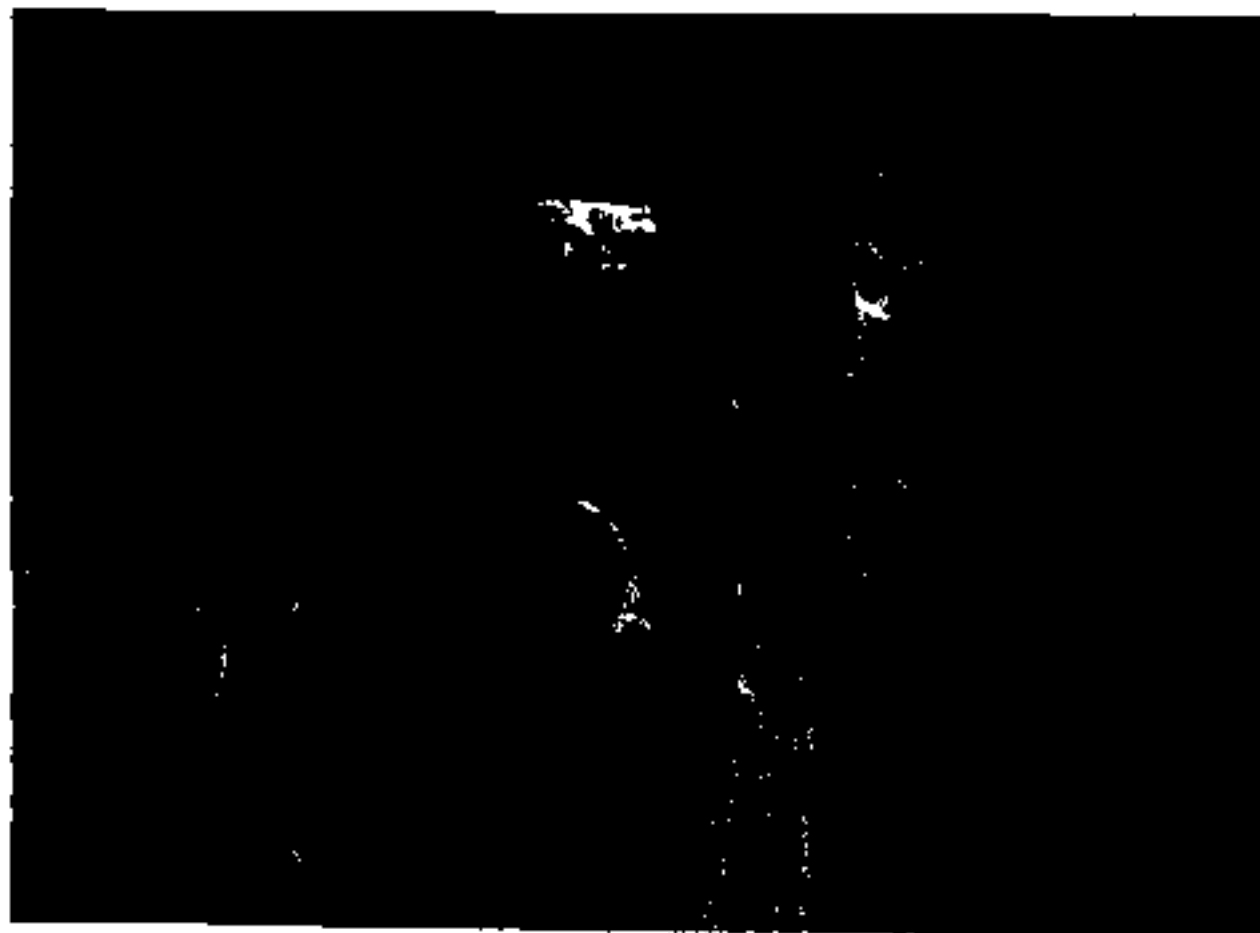


Δf



ΔΔ





۵۶



۵۷

۵۸



۵۹

[www.Bakhtiaries.com](http://www.Bakhtiaries.com)





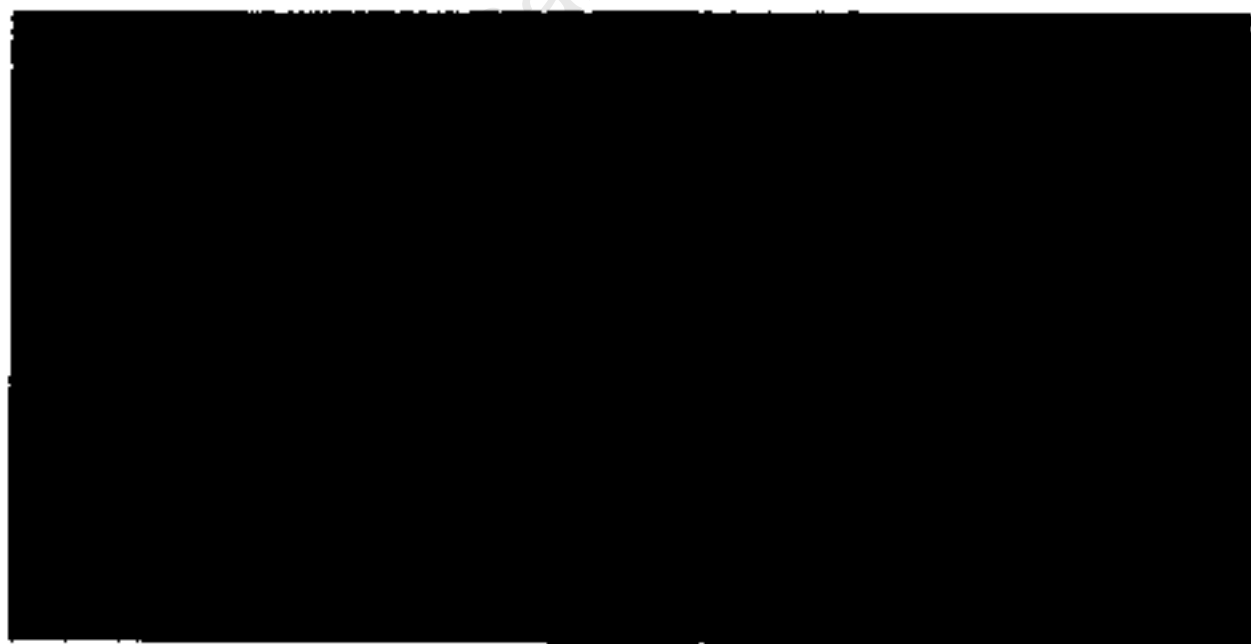
[www.Bakhtiaries.com](http://www.Bakhtiaries.com)



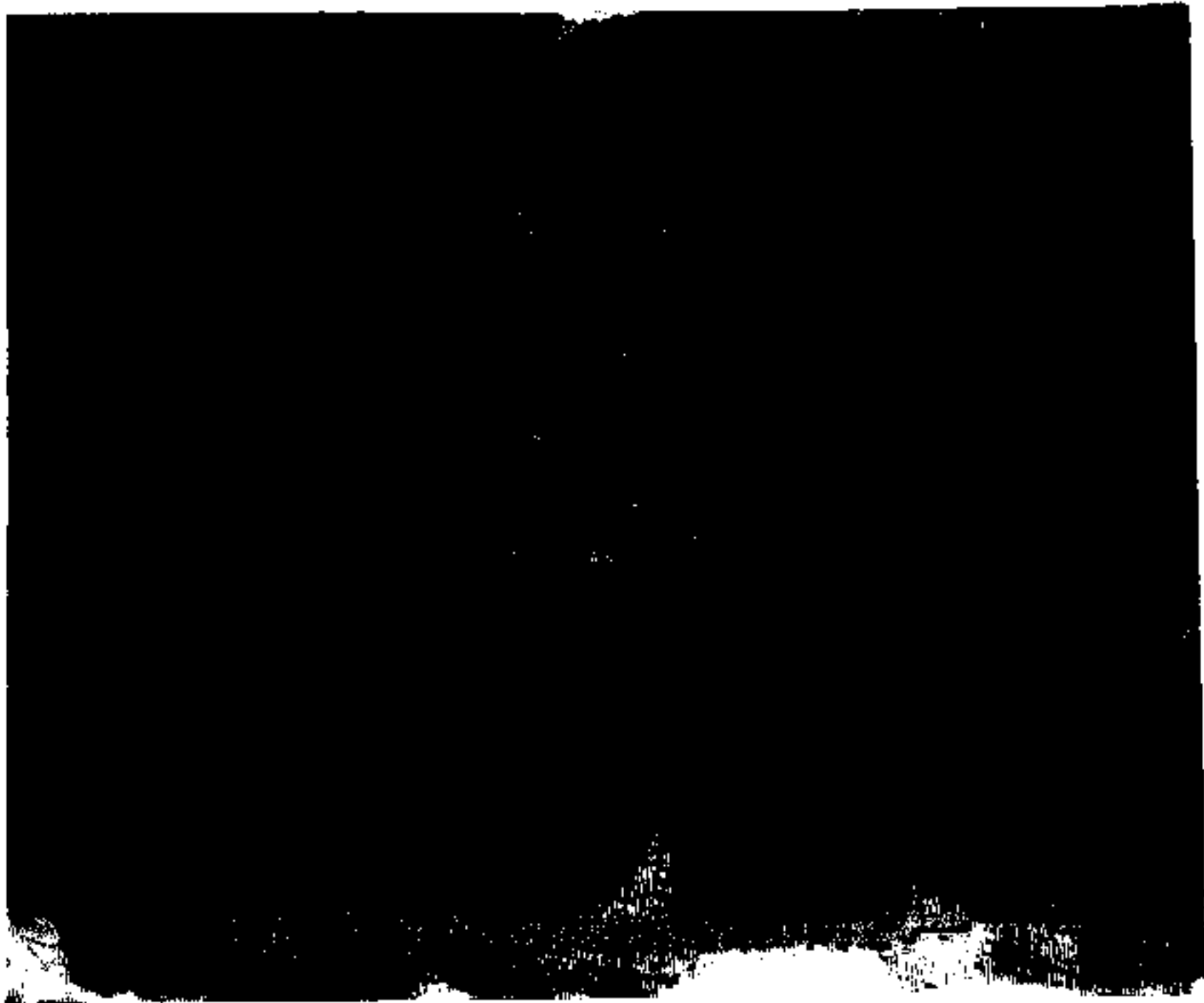


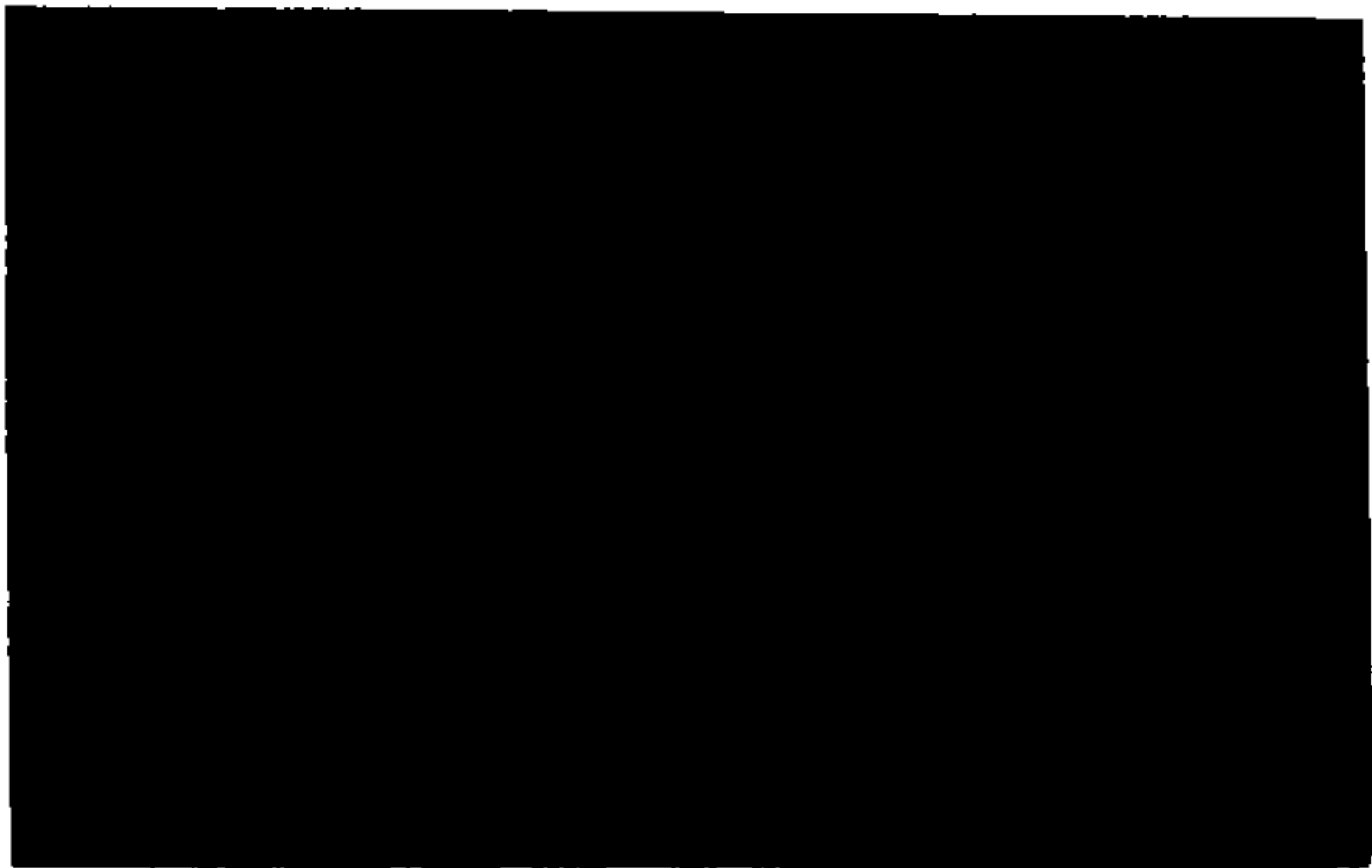


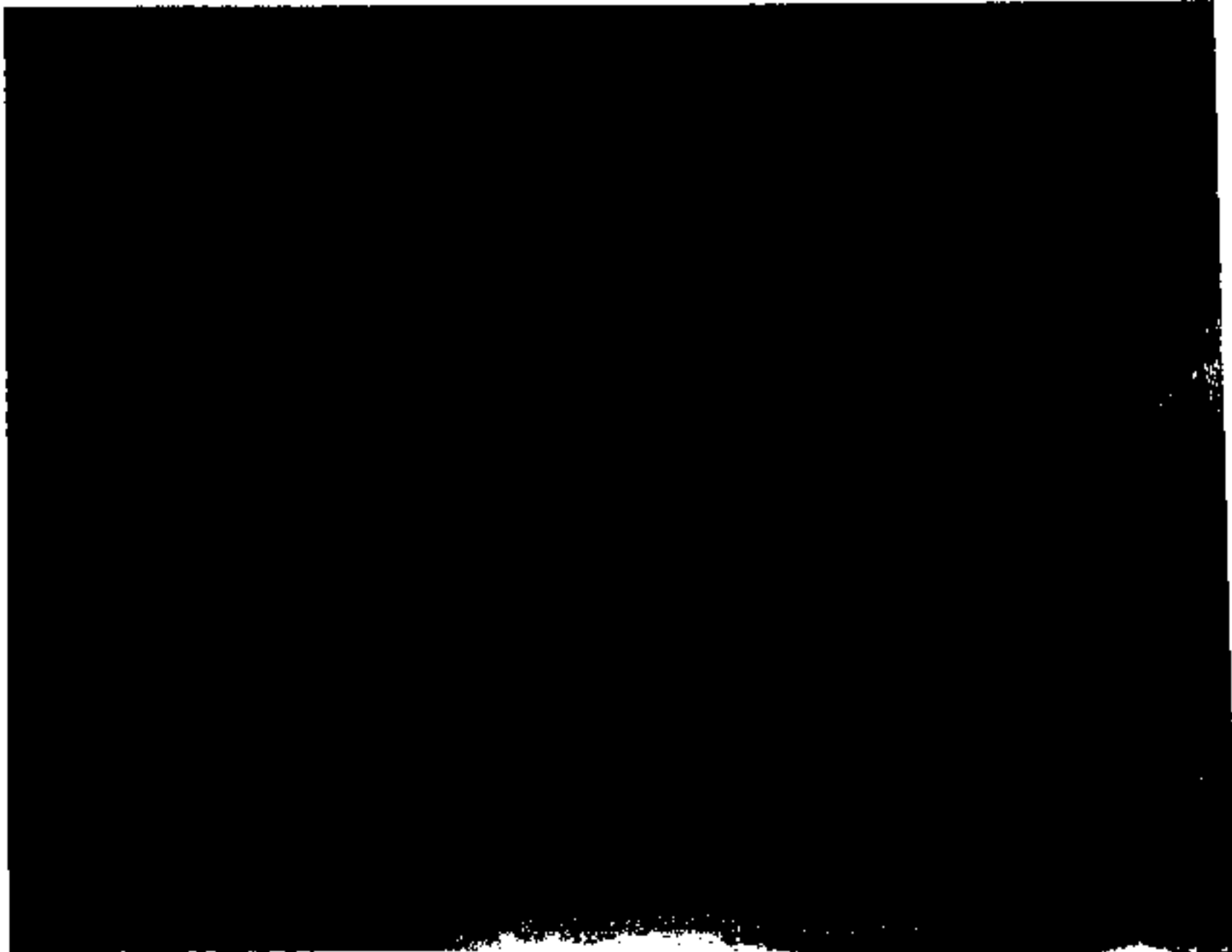
۶۲

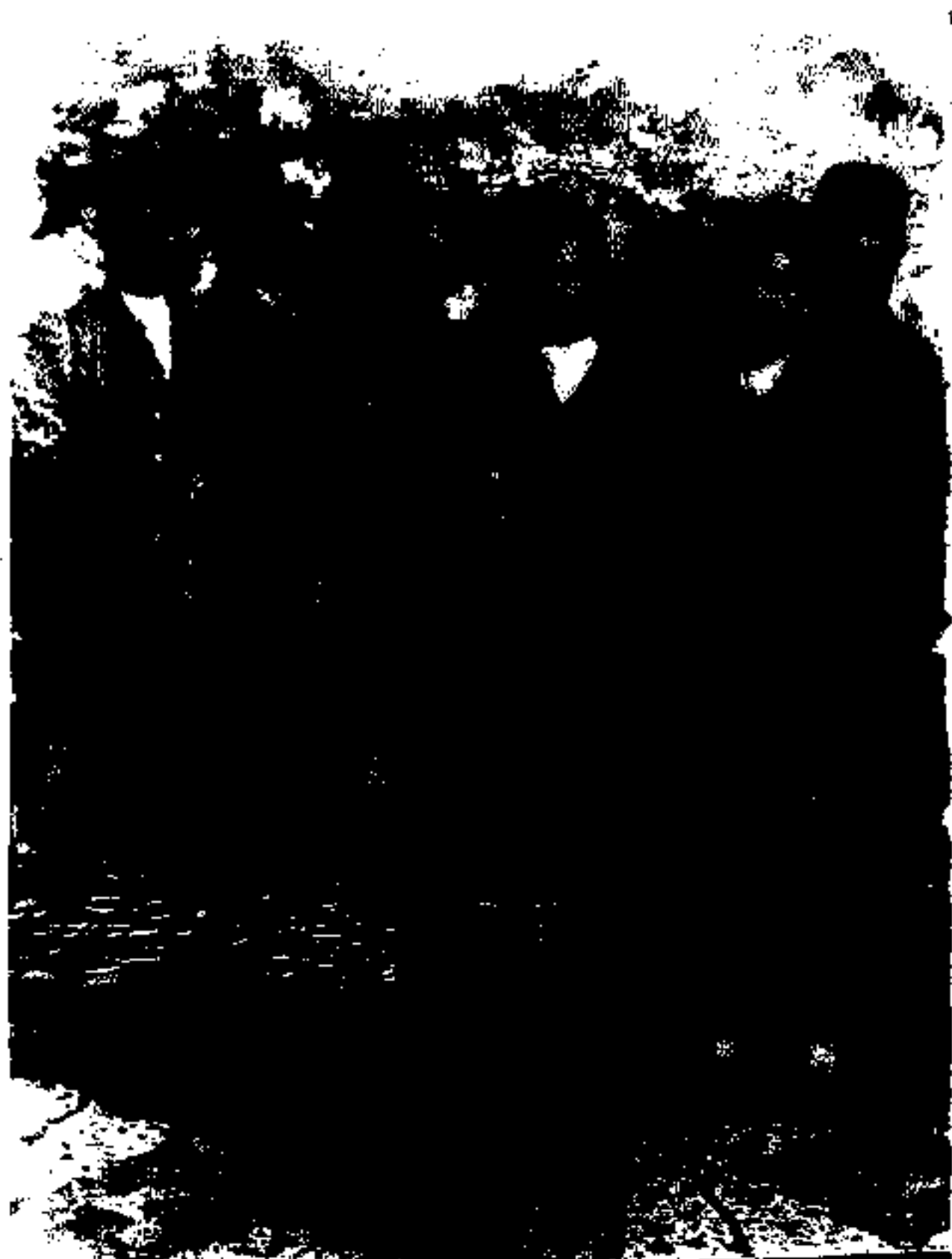


۶۳

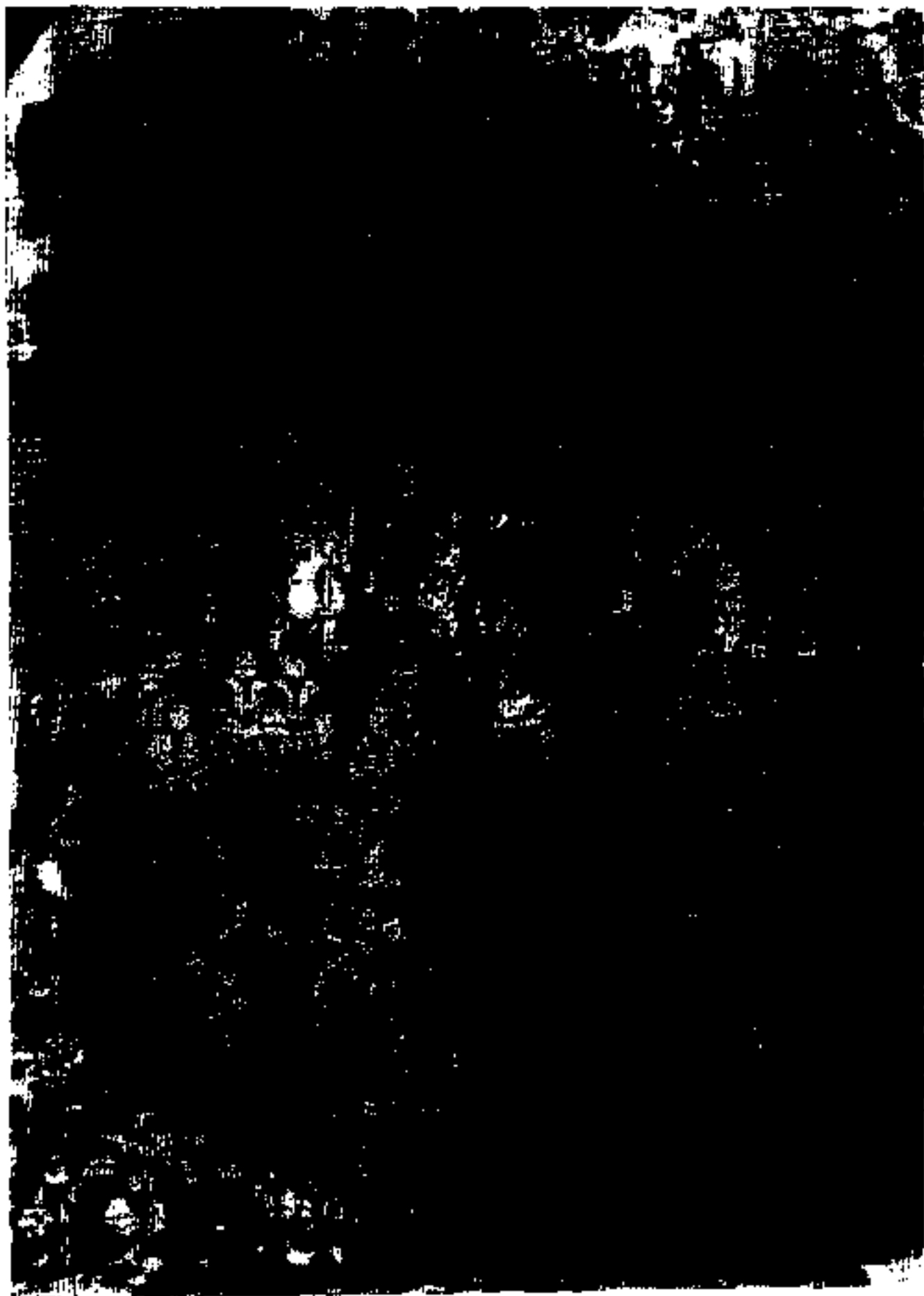


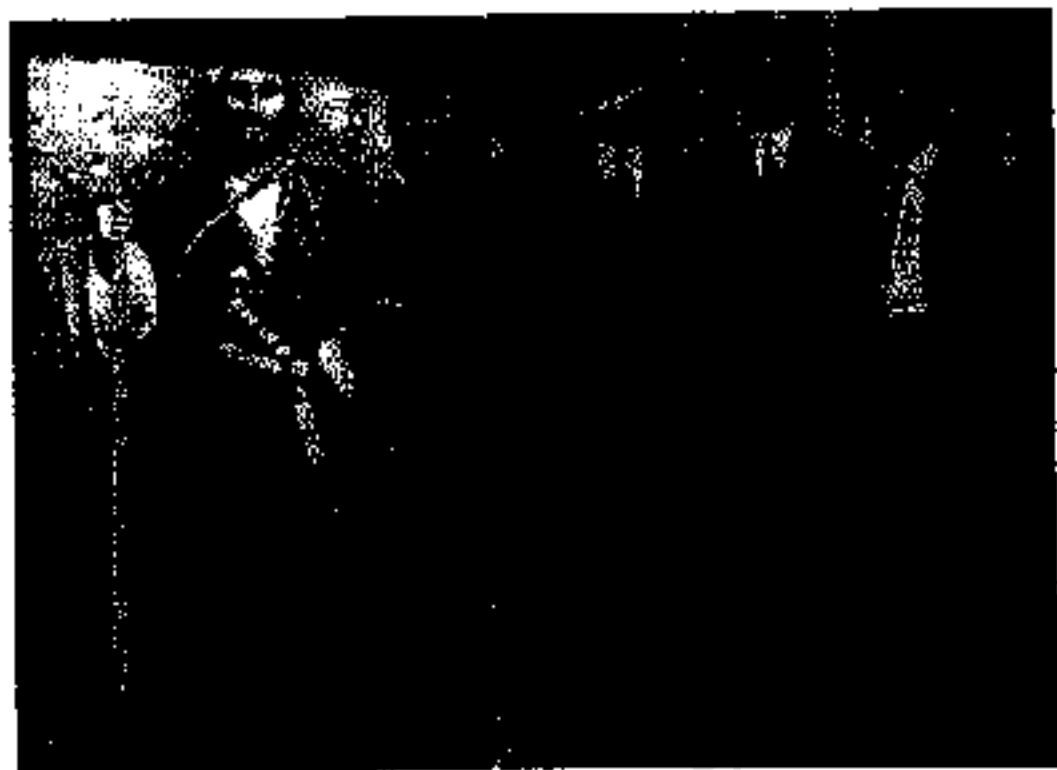




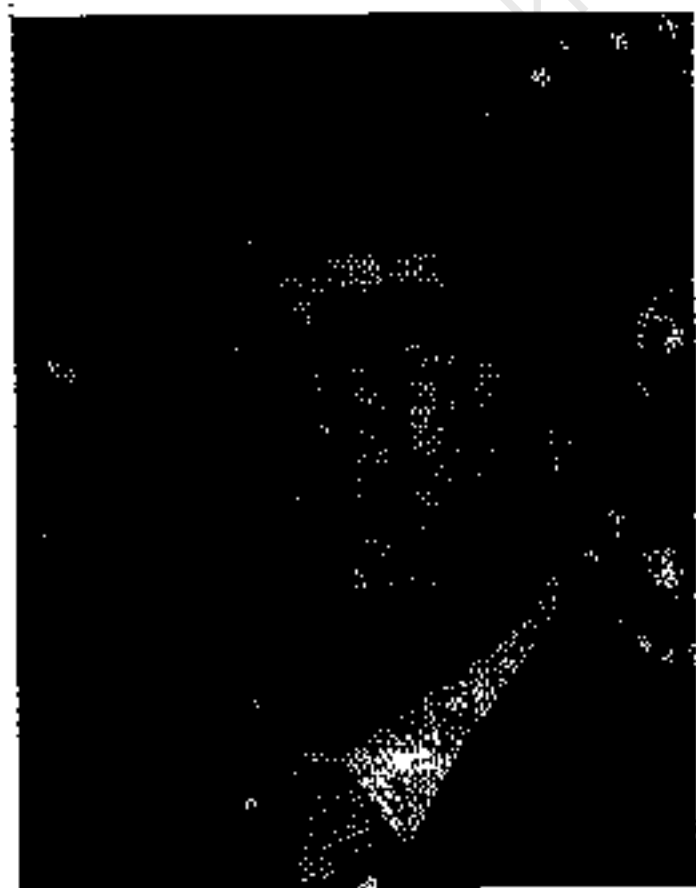








۷۰

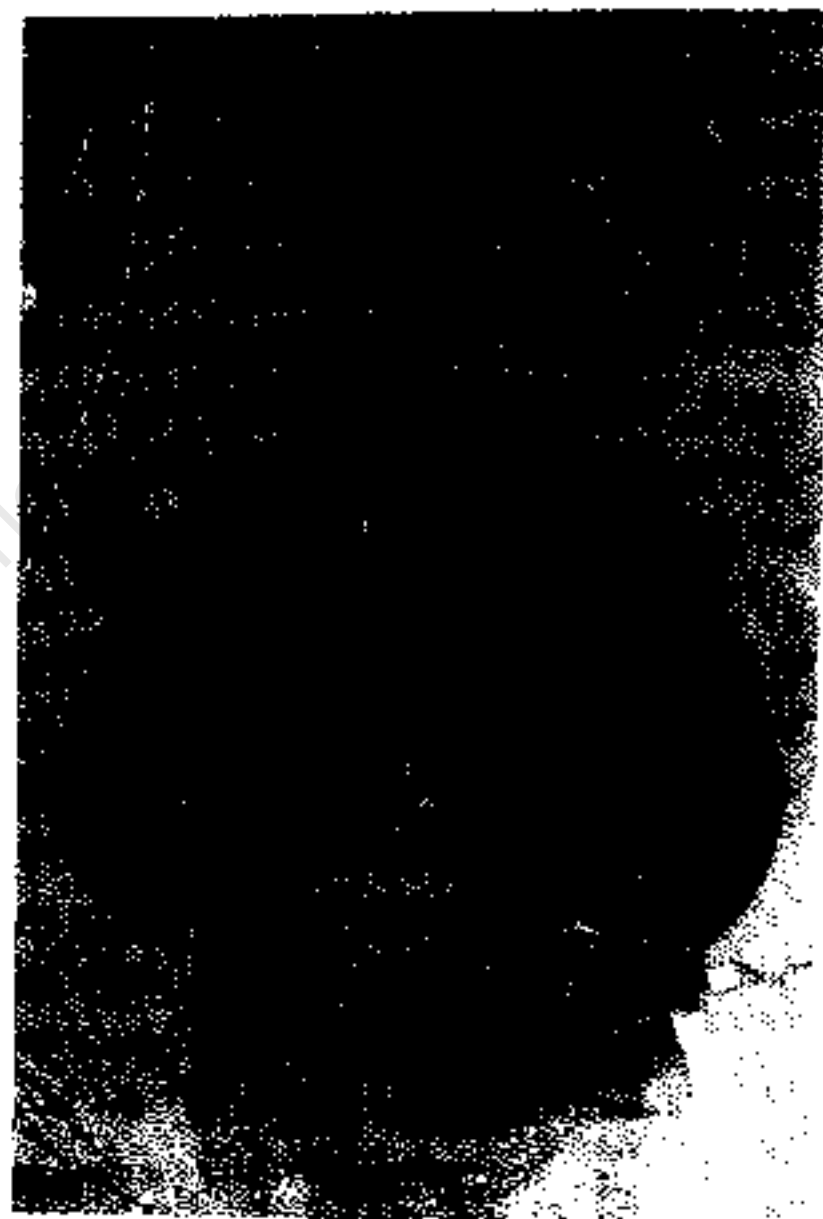


۷۱



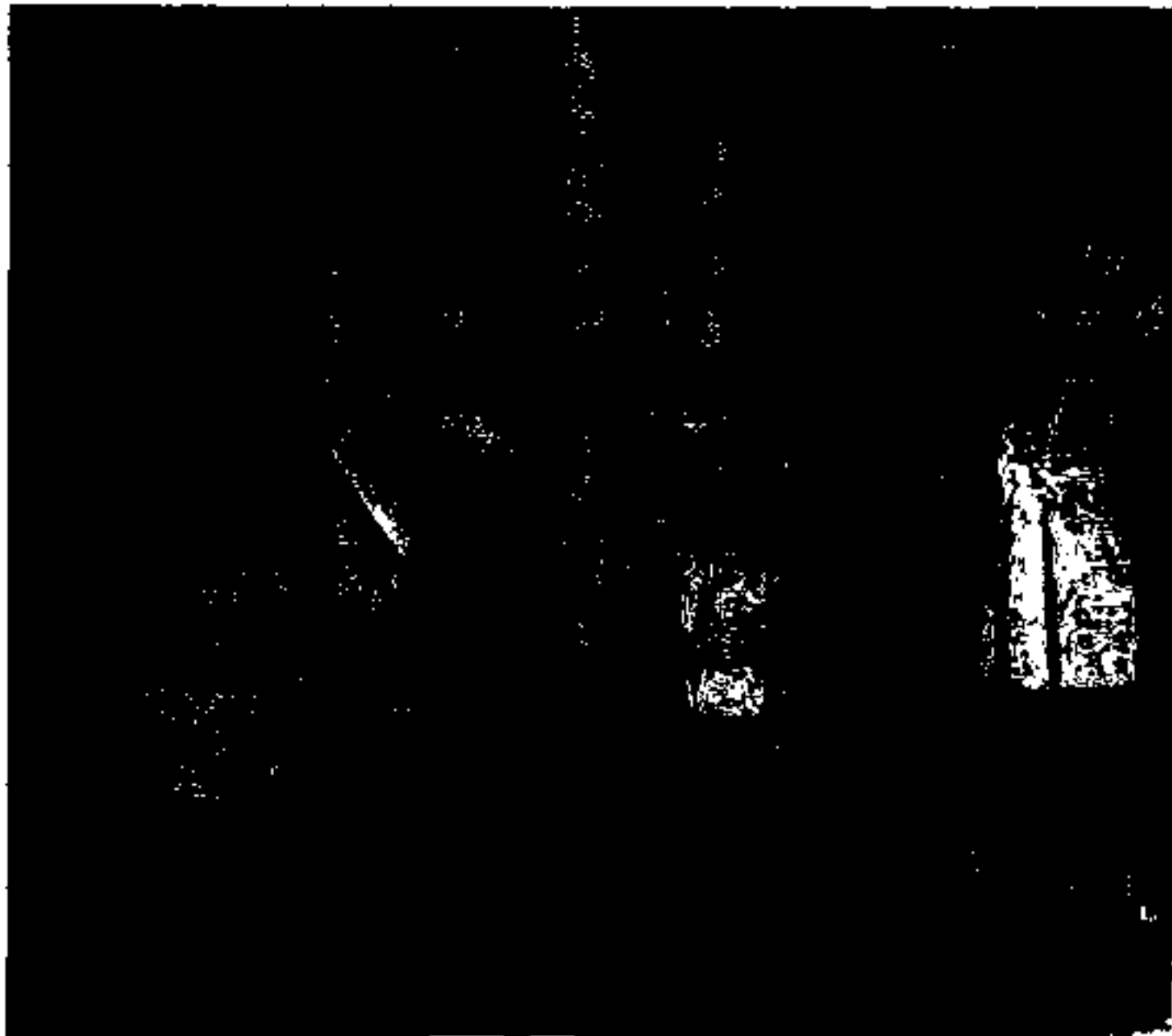


۷۲



۷۳





۶۸

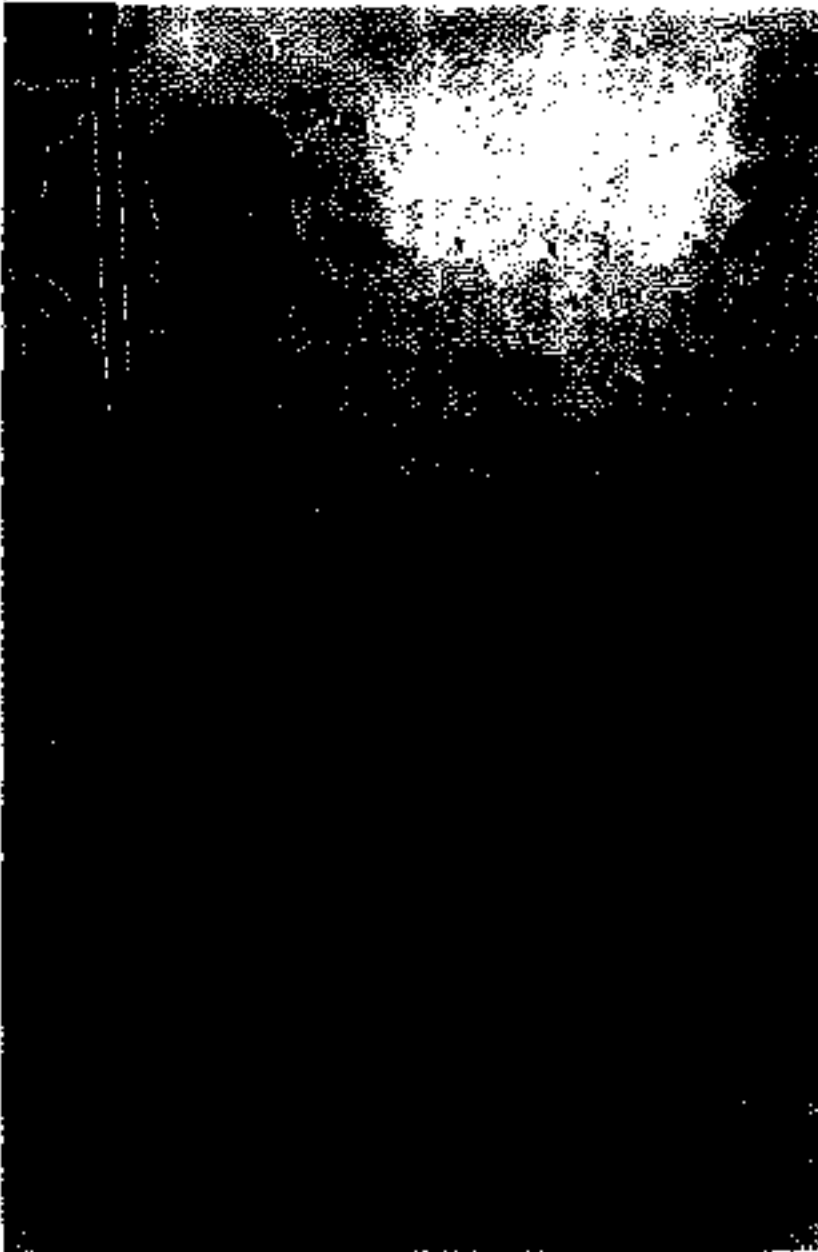




۷۷



۷۸



[www.Bakhtiaris.com](http://www.Bakhtiaris.com)

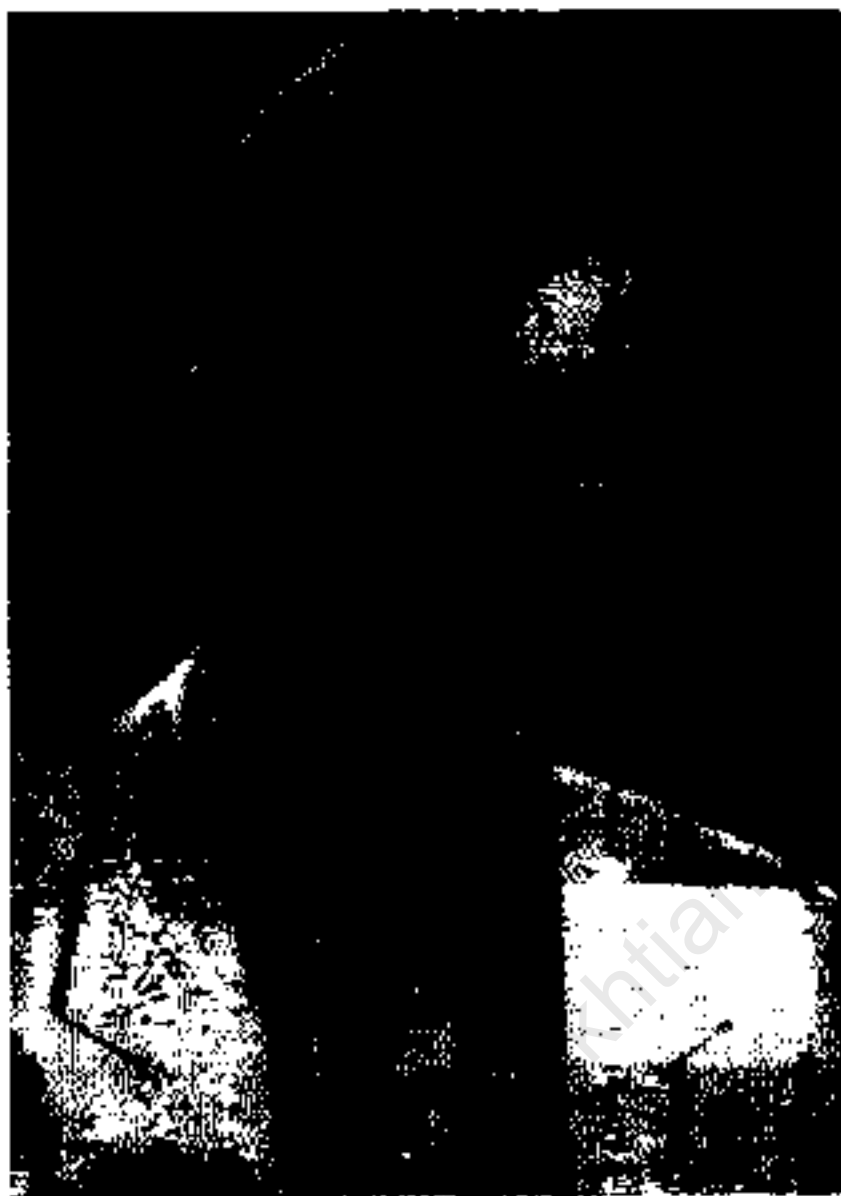




۸۳



۸۴



90



91



92



93



94



95



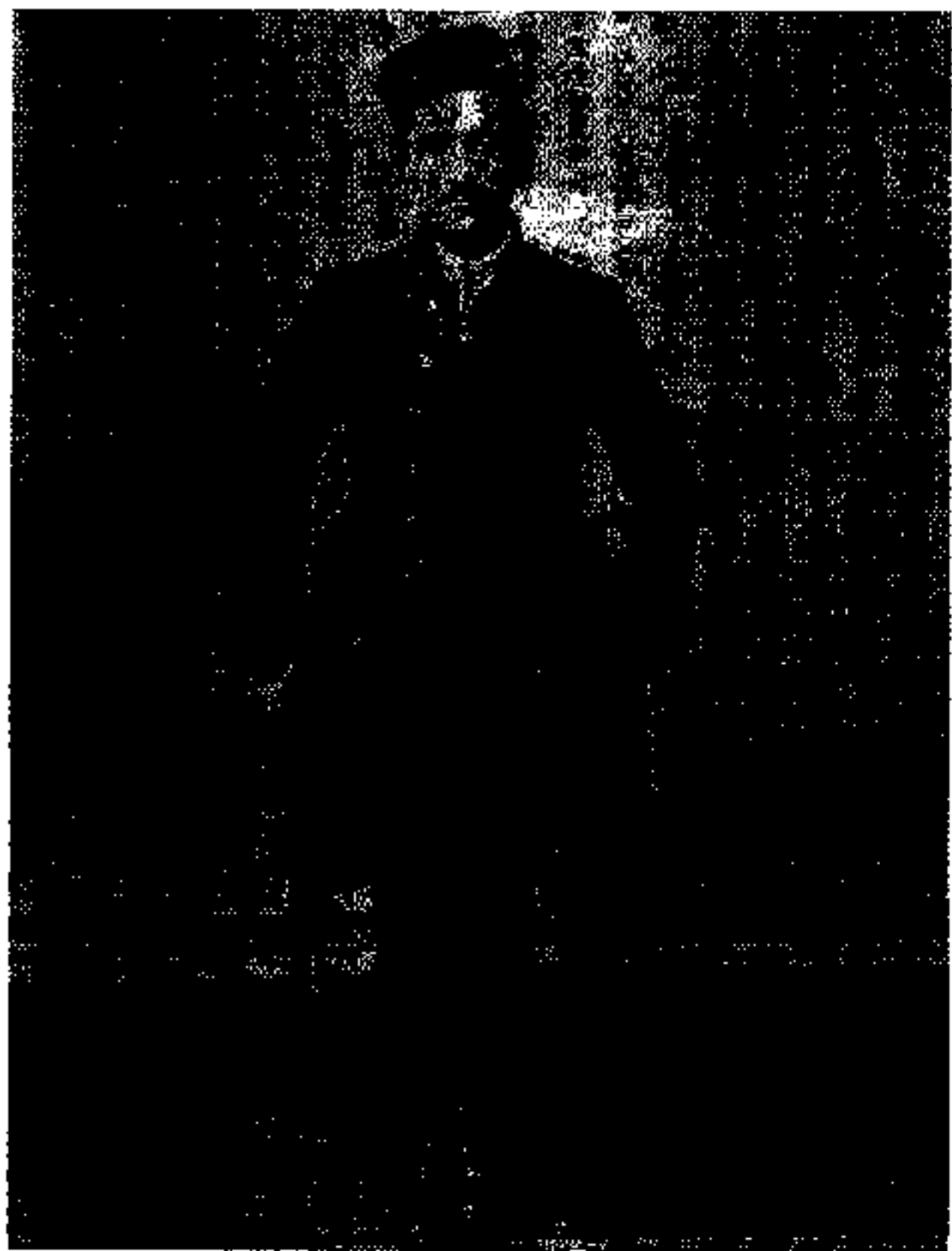


۷۶



۷۷







۹۶



۹۷



۹۹



۹۸

[www.Bakhtiaries.com](http://www.Bakhtiaries.com)



۱۰۱



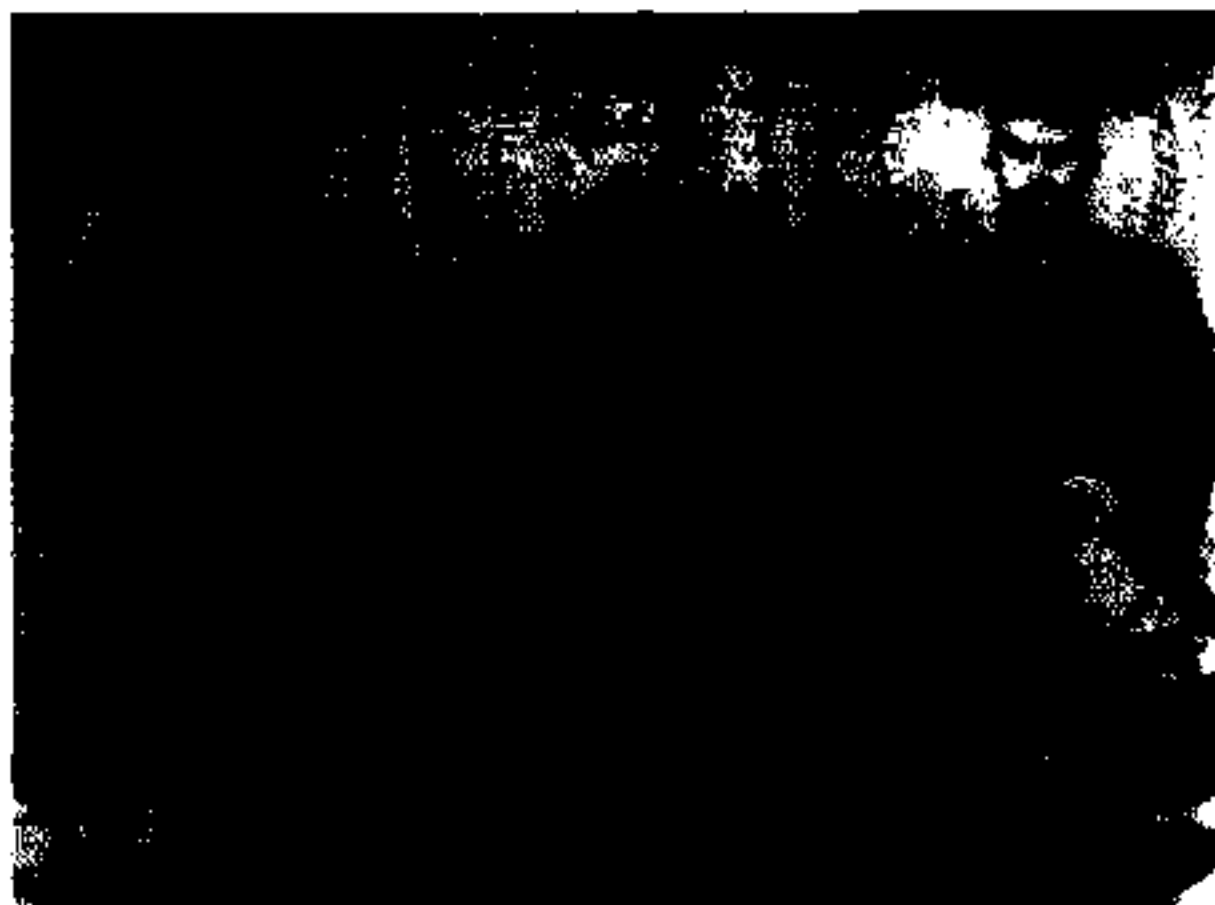
۱۰۰



۱۰۳



۱۰۲



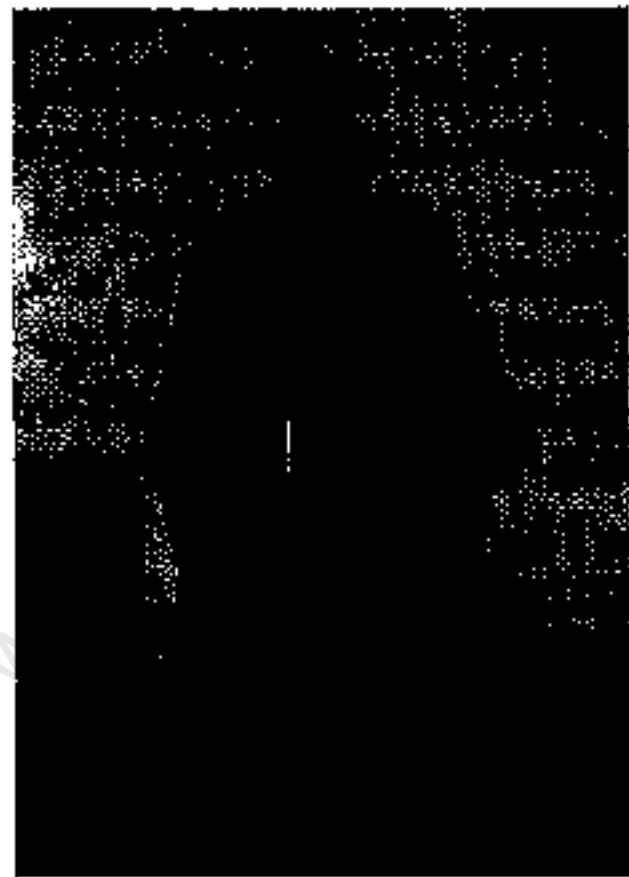
[www.Bakhtiaries.com](http://www.Bakhtiaries.com)

۱۰۹



۱۰۶

۱۰۵



۱۰۹

۱۰۸

۱۰۷

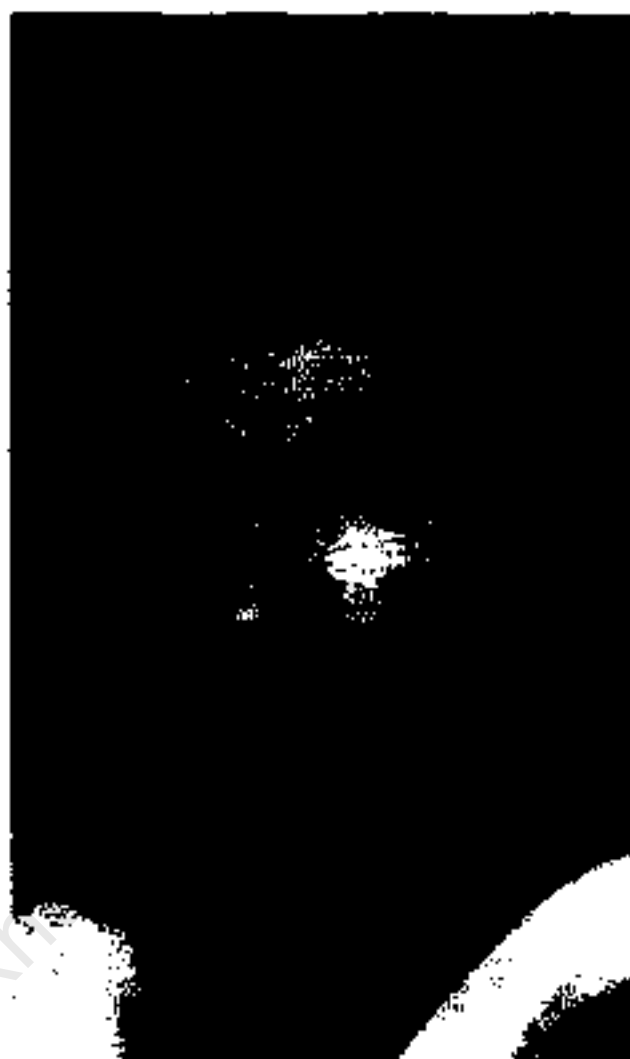


[www.Bakhtiaris.com](http://www.Bakhtiaris.com)





114



113



115



110







۱۱۹



۱۱۸



۱۲۰



۱۲۱



۱۲۲



۱۲۳



۱۲۴



۱۲۵



۱۲۶

[www.Bakhtiaris.com](http://www.Bakhtiaris.com)



۱۲۷



۱۲۸



۱۲۹



۱۳۱



۱۳۲

[www.Bakhtiaries.com](http://www.Bakhtiaries.com)



۱۳۳



۱۳۴



۱۳۵



۱۳۶

۱۳۸



۱۳۷

۱۳۹



۱۴۰



۱۴۱



۱۴۲



۱۴۳



1۴۵

www.Bakhtiaries.com



1۴۶



1۴۷



1۴۸



1۴۹



1۵۰



100



101



10F



102



103







137



138



139



13A



13\*



187



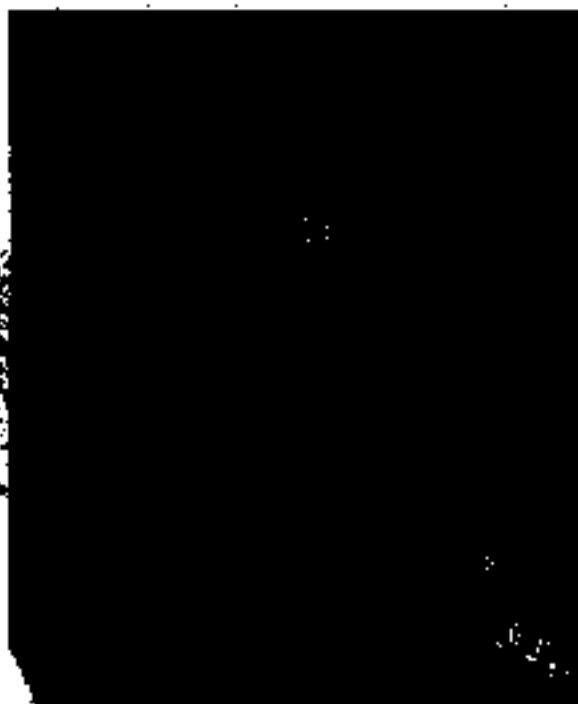
188



189



190



196



197

www.Bakhtiaris.com



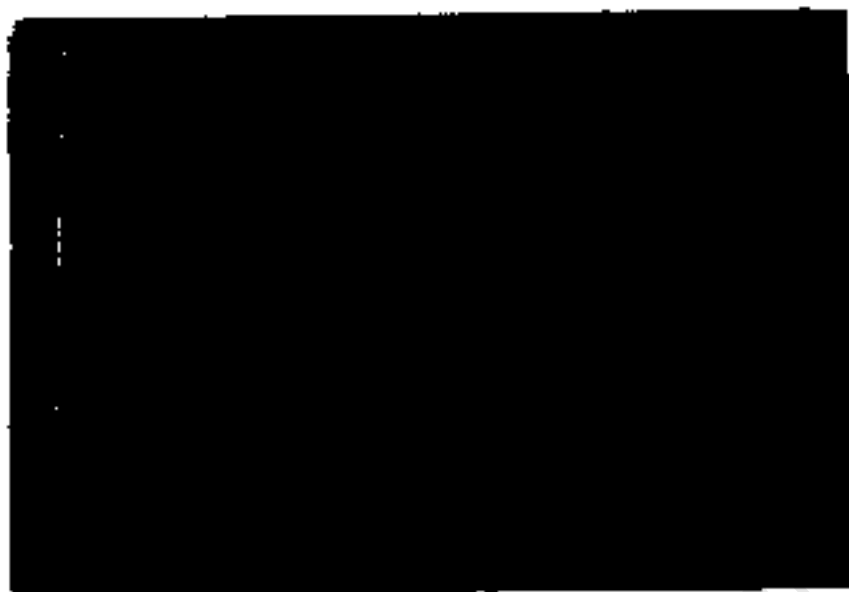
190



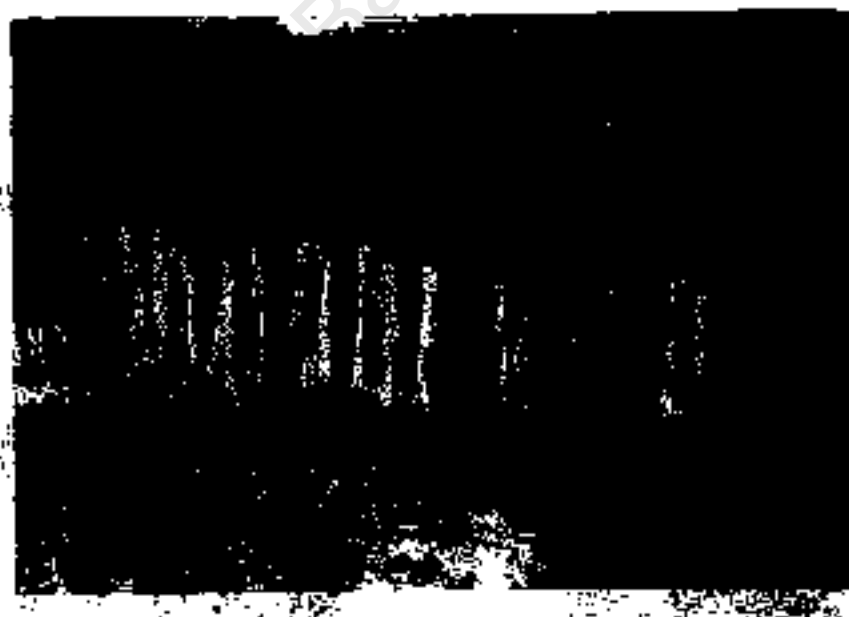
199



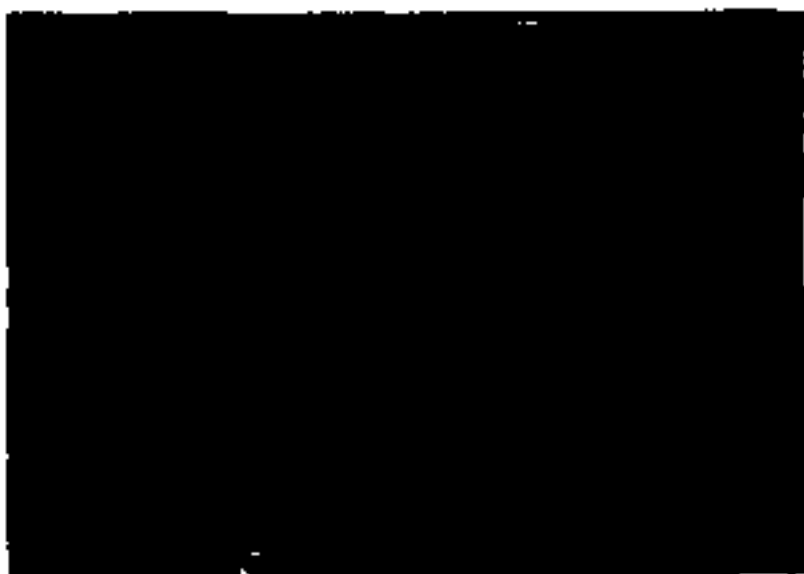
198



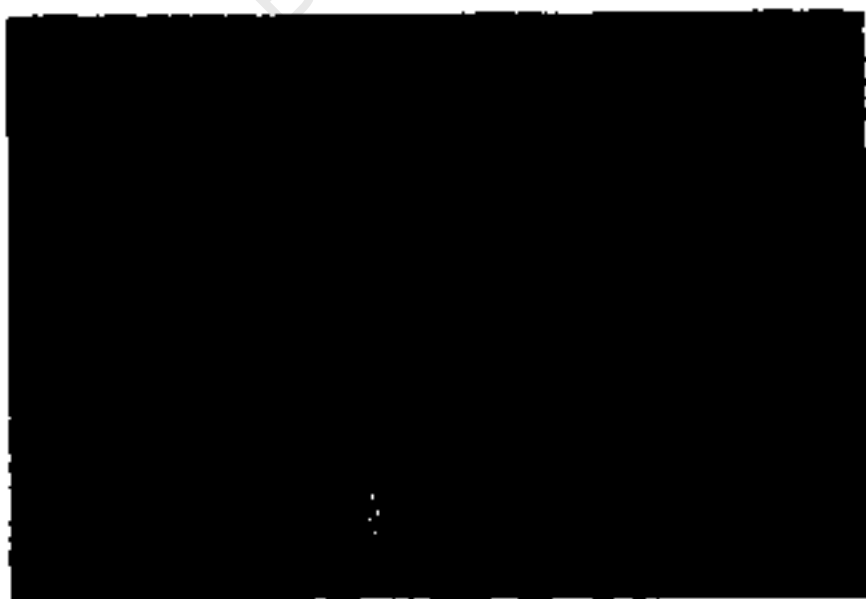
۱۷۱



۱۷۲



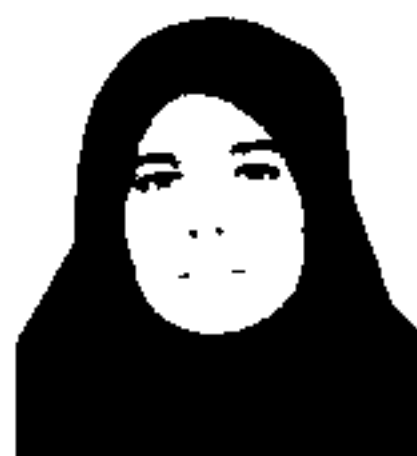
۱۷۲





۱۷۵

۱۷۶



۱۷۷

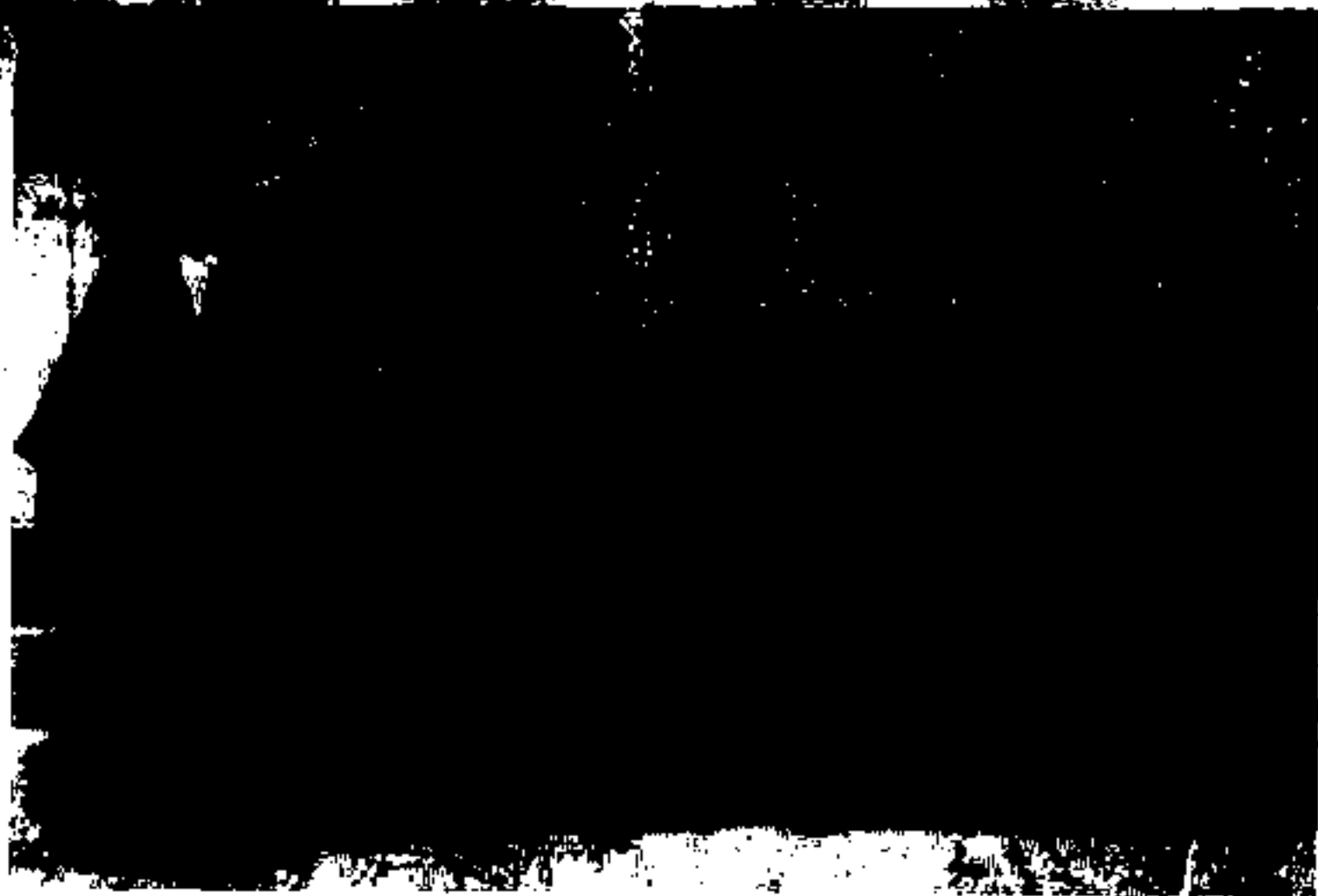


۱۷۸









از سمت راست محمد علی خان مردانی چهارلنگ نصرت اله خان ظفر ، خسرو خان هجمنی

